613

صور البقية

بحکم
[illegible] دولت
[illegible]
ابد مدت شاهنشاه
گردون پیشگاه ستاره سپاه
خورشید منظر جمشید مخبر
افریدون مهابت افلاطون
کفایت صدر السلاطین فخر الخواقین
المجاهد فی مناهج الدین السلطان بن السلطان
السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
السلطان ناصر الدین شاه قاجار
خلد الله ملکه و سلطانه فی
شهر شعبان المعظم من شهور
سنه هزار و صد و
نود ۱۱۹

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر والصلوة والسلام علی اشرف النبیین وفخر العارفین محمد
وآله الطاهرین الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین اما بعد چنین گوید خامه شکسته بنان ودست
ابکم لسان تراب اقدام ارباب یقین وخادم ارباب اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین که چون صحایف قلوب
وصفایح الواح طالبان منهاج حق ویقین بتصویر وتحریر مسائل که چون بدلائل عقلیه ونقلیه ظاهر وهویدا گردید که این جهان فانی را حضرت عزت برای
انسان که چشم وچراغ این جهان وعلت غائی آفرینش انسان برای معرفت وعبادت خلق کرده است که باین دو قدم رفع خلق وعروج بر مدارج بهشت جاودانی نماید
فانی این دار غرور ومغرور نگردیده بواسطه این دو جل متین خود را بسعادات باقیه آخرت رساند وازاخبار وروایات بسیار معلوم است که عبادت بدون ایمان
از اثر صحیح وقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف واجب است ایمان است واکثر خلق از این معنی غافلند وارکان دین را ندانسته اند وقلیلی را که ایشان
چند از امثال خود فرا گرفته اند بنظر تحقیق دران نظر نکرده اند وبمحض تقلید اکتفا نموده اند وقدم از درکه سافله گمان بدرجه عالیه یقین واذعان نگذاشته اند
اگرچه این فقیر در کتب مبسوطه عربی وفارسی اینمطالب عالیه را ببیانات وافیه ودلائل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق باعث عدم اعتنا واهتمام در امور دین
یا قلت بضاعت علمیه ویا بواسطه اشتغال باطله یا عدم قابلیت ادراک آنها از آنها انتفاع بسیاری نمیابند لهذا این فقیر اراده نمود که در این رساله مختصر که کافی باشد در علم آن
عالیه را بعبارتهای واضح قریبه بفهم ایراد نماید بتوفیق الله سبحانه فی الجمله بر وفق مراد بانجام رسید ومسمی بحق الیقین گردید وچون از برکات عهد دولت ابد قرین
امن وامان ایام سعادت فرجام دولت عظمی وسلطنت کبری اعلی حضرت شاهنشاه ملایک سپاه ظل الله وسید وسرور سلاطین جهان باسط مهاد
وامان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوضات سبحانی وارث میراث سلیمانی ملجأ سلاطین کامکان ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی
نونهال گلستان مرتضوی انجمن افروز محفل عدل وداد شعله جانسوز نهال جور وبیداد ممهد قواعد عدل وتمکین مشید بنای والای شرع مبین
سلطان انجم سپاه گردون بارگاه مصداق السلطان العادل ظل الله القایم بدرجه علیه رفیع در زمان تأیید مصداق آیه کریمه یختص برحمته من یشاء
اعنی السلطان ابن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ثالث اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادر خان مد الله ظلاله علی مفارق العالمین وبسط
وبنیانه علی ظهور خاتم الوصیین صلوات الله علیه وآله الطاهرین بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع اقدس گردیده موجب ثواب او بر روزگار فرخنده
آثار شاهانه گردد چون ایمان عبارت است از تصدیق بوجود حق تعالی وصفات کمالیه وتنزیه او واقرار بحقیقت انبیائی که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلایق برایشان مبعوث گردیده
اند خصوصاً پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله واقرار بانچه آنحضرت از جانب خداوند آورده است از ضروریات دین را بتفصیل وانچه ضروری نیست بتفصیل
اجمال واقرار بجمیع اوصیای پیغمبران خصوصاً دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند واقرار بعدالت حق تعالی ومنزه بودن او از افعال قبیحه واقرار بمعاد
وشناخت توابع آن پس تحقیق این مطالب عالیه در چند باب میشود انشاء الله باب اول در اقرار بوجود حق تعالی وصفات کمالیه او وسلبیه وان در چند فصل است
فصل اول در اقرار بوجود حق تعالی وان از همه چیز هویداتر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها وزمین وآفتاب وماه وستارها وبادها
وابرها وبارانها ودریاها وکوهها وحیوانات وخلقت بدن وروح خود وصنایع وغرایب که در آنها بکار برده بیقین میداند که اینها خود بصانعی
بهم نرسیده اند کسی که اینها را آفریده مثل اینها نیست وکامل بالذات است وهیچ گونه نقص در ذات وصفات او نیست واین دلیل اجمالی است که برای اکثر خلق
کافی است وازدلیل تفصیلی بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینمائیم دلیل اول آنکه هر فهمی که آدمی تعقل آن مینماید یا آنست که نظر بذات وی بدو

باب اول

فصل اول

ملاحظه امر خارجی وعلتی بودن او در خارج واجب است واو را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن او در خارج واجب است واو را
الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن او محال است واو را ممتنع الوجود گویند تا نظر بذات او نه واجب است بودن او ونه ممتنع است بودن او واو را
ممکن الوجود گویند که بودن او ونبودن او بذات او در واست پس اگر علتی بهم رسد موجود میشود والا معدوم خواهد بود پس گوئیم شک
نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشند در ممکنات وواجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را با هم که ملاحظه
کنی ممکن است یکشخص خواهد بود وعدم بر مجموع اینها روا است همچنانکه بر هر یک از آنها روا است پس اگر موجود شود بی علت محال است که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم میاید وان بدیهة عقل
محال است پس هم موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محال است وان علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است چیزیکه خود موجود نباشد
علت وجود دیگری نتواند بود وموجودیکه خارج از جمیع ممکنات است واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجودی البته موجود است واگر گویند
که هر یک از اجزای علت وجود دیگری است الی غیر النهایه وعلت اجزا مجموع مجموع علل اجزا است جواب گوئیم که هر یک بشرط وجود علتی لازم آید
وجودش یا عدم او یا عدم جمیع علل ممکن است هر گاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم میاید دلیل دوم آنکه بعضی از محققین
گفته اند هم چنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند از برای آنکه محال است عادة از برای اینکه عدد کثیری اتفاق کنند بر کذب یا صدق و همه غلط
کنند بر هر گاه جمیع انبیا واوصیا واولیا وعقلا وآنها اتفاق کنند بر وجود صانع عالم ووحدت او وآنکه او کامل است من جمیع الجهات ونقص بر او روا نیست
البته یقین را علم بهم میرسد که این حقیقت واینها غالب بسیار بر کذب نکرده اند واین عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند اند ایضا اتفاق ایشان کذب
یا اینکه این مقدمات مابدیهی اند یا اگر نظری اند دلایل آنها واضح بحیثیتی که را خطا در آنها نیست واین دلیل در نهایت متانت است دلیل سیم
معجزاتیست که از پیغمبران واوصیای ایشان ظاهر گردیده مانند عصا اژدها کردن ودریا را شکافتن ومرده را زنده کردن وکور را روشن
کردن وماه را بدو نیم کردن وآب بسیار از میان انگشتان یا از سنگ کوچک جاری ساختن وامثال اینها که فوق طاقت بشر است پس باید که خدائی
باشد که اینها را از برای اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان جاری کرده اند وعوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق وانفس
ظاهر میگردد وحق تعالی در اکثر قرآن مجید بان اشاره فرموده کافی است بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است وهمه عقول دران مفطور ند چنانچه ختم
فرموده است که اگر از کافران سوال کنی که کی آفریده است آسمانها وزمین را هر آینه گویند که خدا آفریده است ونیز فرموده است
افی الله شک فاطر السموات والارض آیا در خدا شکی هست که آفریننده آسمانها وزمین است ایضا فرموده است که دین حق فطرت خدا است که
مردم را دران مفطور ومخلوق گردانیده است لهذا پیغمبران که مبعوث گردیدند مردم را بتوحید وبیگانه پرستی وگفتن کلمه لا اله الا الله میخواندند نه
اقرار به ثبته وصانع بر اینمعنی اینست که همه خلق در وقت الجاء واضطرار که دست ایشان از وسائل ظاهره کوتاه میگردد التجاء بصانع خود مینمایند
واقرار مینمایند که خدا یگانه دارند چنانچه اینمضمون در احادیث معتبره وارد شده است که یکی از عارفان گفته است که اکثر کفار وجهال اگرچه در ظاهر
حال منکر وجود مبدء شده اما باطنا بحقیت وجود وثبوت او مقر ومعترفند ولهذا اختلاف در وجود او از هیچ عاقل معتد به مروی نیست وتوضیح کلام
در این مرام آنکه باتفاق شرع وعقل وتعاضد برهان ونقل حضرت حق تعالی از آن برتر وبزرگوارتر است که بکنه ذاتش عقل خبر گردد اما بواسطه
رابطه اضافی که میان مالک وعبد متحقق است بحقیقة علاقة افتقار واضطرار رحمت بیغایت که زلال نوالش از ینابیع علم وقدرت وبمجاری حکمت وارادت پیوسته
بمجاری ورو ان است جلب وصنعت مخلوقات مفطور است در اذعان وجودش وقبول صانع واز این جهت در هنگام صدمت وقوع وقایع ووقت اضطرار
بی ستور نوبت وی استغاثه بکاه دارند خود میابند بتوجه طبیعی که تامل وتکلفی دران نیست واز اینجهت مظهر استجابت دعا میباشند چنانچه آیه کریمه
امن یجیب المضطر اذا دعاه بان ناطق است واین حالت حیوانات عجم در گاه عروض خوف وعروض کربت ایشان در حال استیلای وهم وحزن بحقیقت آن ایز
قبیل است ولهذا طوایف مختلفه وامم متخالفه که در هر عهد واوان ودر هر دین از ادیان بوده اند خلاف در وجود مبدء از هیچ عاقلی مروی نیست
بلکه محال خلاف احوال واوضاع او ست وفخر رازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از منه خشکسالی عظیمی وقحط شدیدی بهم رسید مردم از
برای استسقا بصحرا رفتند ودعا کردند ودعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آنوقت بر بعضی از کوهها رفتم آهوئی را مشاهده کردم که
از شدت عطش بسوی غدیری میدوید وچون بغدیر رسید از خشکی آن متحیر شد وچند مرتبه بسوی آسمان نظر کرد وسر را حرکت داد ناگاه ابر
پیدا آمد وآنقدر بارید که غدیر مملو گردید وآهو آب خورد وسیراب گردید وبرگردید وقصار در رساله اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده
اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند وطلب باران میکنند واز صیادی نقل کرده اند که گفت کاو کوهی را دیدم که بچه خود را
شیر میداد من متوجه او شدم بچه را گذاشت وگریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد بچه را دید مضطرب شد ورو باسمان کرد چنانکه گویا
استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه کودالی پیش آمد ومن دران افتادم وبچه از دست من رها شد ومادرش آمد واو را برد وانچه از احادیث معتبره در اینباب
وارد شده ذکر آنها در اینجا وارد شده ذکر آنها در اینمقام مناسب نیست تا این معلوم شد که وجود مبدء در وضوح ظهور بمرتبه ایست
که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست فصل دوم در بیان آنکه حق تعالی قادر مختار است وهیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون نیست وبجانب کی یاد

از انچه افریده و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و فنا بر او روا باشد محتاج بصانع دیگر خواهد بود و واجب الوجود
و صانع نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجب است و لازم ذات اوست و محالست که از او منفک شود و جمیع ارباب ملل مختلفه اتفاق بر این کرده
اند بر انکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص و فنا بر او محالست **فصل سیم** انکه حقتعالی قادر و مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او فصل سیم
بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر انچه افریده است از اسمانها و زمین و غیر اینها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم
میتواند کرد و فاعل مختار است و انچه کند باراده و اختیار میکند مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده او باشد
مانند سوختن اتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول
له کن فیکون و این منافات ندارد با انکه اراده حق تعالی تعلق بامور قبیحه نگیرد و بیک دلیل بر اینمضامین انستکه مذکور شد که اتفاق کرده اند
ارباب عقول باقوال مختلفه بر انکه عجز و نقص بر خالق عالم روا نیست و چنین امری یا بدیهی است یا نظری است که در مقدمات اثر را شبهه نیست
فصل چهارم در انکه خداوند عالم عالمست بهمه معلومات و تغییری در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود انها تفاوت ندارد با علم او بعد فصل چهارم
از وجود انها و در ازل میدانست انچه در ابد الاباد بهم میرسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریاها و عدد مثقال کوهها و برگ
درختان و ریگ بیابان و نفسها جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا بیواسطه و هر که باراده و اختیار امور
را و حکمت چیزی را افریند البته باید بان چیز و صفات و اثار ان علم داشته باشد لهذا تامل این مقدمه نهایت ظهور دارد دیگر انکه مجرد است و نسبت مجرد
بچیزها مساوی است دیگر انکه هیچ نیست که همه ممکنات اثر وجود او اند علم انها و جمیع کمالات انها باو منتهی میشود و کسیکه همه علمها از او باشد
جاهل بچیزی نمیباشد و حق تعالی مقدس او اشاره همه دلایل در سه کلمه قران مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی ایا نه
میداند همه اشیا را افریننده است و او لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات حافظ و خالق و مربی
همه اوست و همه را بمنتهای مراتب کمال او میرساند و او داناست بخفایای امور و کسیکه نیک تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در افتاب و ماه و
ستارهها و حرکات مختلفه انها بر قانون حکمت در ترتیب حکمت نباتات و حیوانات و رسانیدن هر یک بحد کمال ان در تشریح بدنهای انسان و حیوانات
و ترکیب اعضای انها بر یکدیگر و ولادت و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس خمسه ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در ان فکر کرده اند
فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و بعضی از اعشار انها پی برده اند و بعین الیقین میداند که چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست
و از هیچ امری عاجز نیست بر همه چیز قادر است و ایه کریمه اشاره باین مراتب همه دارد و باید دانست که علم ازلی و ابدی است او را او غافل نمیشود و سهو و
نسیان و فراموشی در او نمیباشد و خواب و پینکی که مقدمه خواب است در او محالست زیرا که همه اینها عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهاتست بخلاف ذاتی
و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد بعجز حقیقت تغییر انبیا او اوصیا ایشان ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بدلائل عقلیه نیست لهذا در اینمقام کلام را بسط دادیم **پنجم** پنجم
انکه حقتعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم بانچه شنیدنیست از اوازها و انچه دیدنیست از دیدنیها بی انکه او را الت شنیدن که گوش باشد و بدون انکه
او را الت دیدن که چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکب خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر
خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او باینها موقوف بر وجود انها نیست بلکه پیش از وجود انها و بعد از برطرف شدن انها میداند بهمان نحو
که در وقت وجود انها میداند و این وصف بعلم بر میگردد و چون حقتعالی خود را باین دو صفت جدا ذکر کرده اند شاید حکمتش این باشد
که در ضمن انها رد بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات است
این دو وصف را از مطلق علم تخصیص بذکر فرموده که داخل در زجر ایشان از معاصی و ترغیب ایشان بطاعت بوده باشد و بعضی این دو وصف را ورای صفت
علم میدانند و ذکر ان ثمره ندارد **ششم** انکه حقتعالی حی است یعنی زنده است و مراد از حیوة صفتی است که از ان توانائی و دانائی اید چون معلوم شد ششم
که حقتعالی عالم و قادر است پس صفت حیات او را نیز خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی میباشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است
بدون انکه صفت موجودی عارض او گردد در حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد **هفتم** انکه حقتعالی مرید است یعنی کارها از او باراده هفتم
و اختیار صادر میشود نمانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل سوختن اتش و فرود امدن سنگ از هوا و از ما افعالیکه
باختیار صادر میشود اول تصور ان فعل میکنیم بعد از ان فایده از برای ان تخیل میکنیم و ان محرک ما میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس انفعل از ما صادر
میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمیشود پس همان علمی که حقتعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام
عالم اصلح است سبب وجود ان شیء میشود در انوقت و علمای امامیه گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث وارد شده است
که اراده همان ایجاد است و از صفات فعلست و حادث است و در اینجا سخن بسیار است و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حقتعالی باراده و اختیار
موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در ان افعال مجبور نیست **هشتم** انکه حقتعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید و در جسمی انکه او را هشتم

عضو و دهان و زبان باشد چنانچه بقدرت کامله اینجا سخن در درخت کرد و حضرت موسی علیه السلام شنید و ایجاد کلام در اسمان میکند
و در الواح اسمانی و ملائکه میخوانند و وحی میاورند و ایجاد انها در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام مینماید و تکلم از صفات الهی نیست
که قدیم باشد بلکه از صفات فعل اوست و حادث است زیرا که انچه کمال حق تعالی است علم بان معانی و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر جسم
خواهد دارد و اینها بصفت قدرت و علم بر میگردد و عین ذات اند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای انکه بعثت انبیا و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وحیهای الهی
بر این است و کلام خدا که در قران و سایر کتب اسمانی است همه حادث است و علم حق تعالی بانها قدیم است و این غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قائل شده اند
باطلست **نهم** باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و از قبایح منزه است
و دروغ مصلحت امیز که ما را روا است که ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ماست که قادر نیستیم که مفسده کلام راست را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف
نمیشود و **ایضا** اجماع ملیین و ارباب عقول منعقد است که حقتعالی صادق است در جمیع اقوال و افعال و کتب الهیه مشحونست باین و از جمله ضروریات
دینست **دهم** انکه صفات کمالیه او عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفت موجودی نیست که قائم بذات مقدس او شود بلکه ذات او قائم
مقام جمیع صفات است چنانچه در ما دانائی هست و صفت قدرت موجود است که عارض از ذات شده است ولی در حق تعالی ذات مقدس او قائم مقام است
و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قائم مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی غیر ذات باشد یا قدیم خواهد
بود یا حادث و هر دو محالست زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم میاید و اگر حادث باشد لازم میاید که واجب الوجود محل حوادث باشد و این محالست چنانچه انشاء الله مذکور
خواهد شد و ایضا لازم میاید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و ان مستلزم بعجز و نقص است چنانچه حضرت امیر المؤمنین فرموده است
من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات زائده بر ذات
بتحقیق که مقارن کرده با او صفات دهر و هر که وصف کرد خدا را باصفات دهر پس اعتقاد کرده بدو خدا و باد ویی در ذات خدا قائل شده و
هر که اعتقاد کرد خدا را صاحب جزوها دانست و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناختن خداست و کمال
شناختن خدا انستکه او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او انستکه صفات زائده را از او نفی کند و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند
بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیوة و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی از اینها وصفت
تعبیر بهد کرده اند پس باید دانست که حقتعالی عالم و قادر است و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی چون
بعضی از این صفات ببعضی دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات ثبوتیه است در عدد انها خلاف کرده اند و همه بر میگردد بانچه مذکور شد
باب دویم در بیان صفاتیست که از حق تعالی نفی باید کرد و در ان چند مبحث است **مبحث اول** انستکه او یگانه است و شریکی
از برای او نیست نه در خداوندی و نه در خلق اشیا چنانچه مجوس به یزدان و اهرمن و نور و ظلمت قائل شده اند و نه در استحقاق عبادت
و پرستیدن چنانکه کفار مکه بتها را شریک با خدا کرده بودند و پرستیدن و سجده کردن و اینمطلب باجماع جمیع انبیا و ضروریات جمیع ادیان
حقه ثابت شده است و ببدیهه عقل معلومست که نظام عالم وجود و انتظام احوال ان بدون وحدت الهی نمیشود و هرگاه تعدد حاکم
در شهری و دو کدخدا در ده و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع انها گردد چون تواند بود که احوال اسمانها و زمین و کارخانه
بجا باید و عالم منتظم نخواهد شد بلکه باندک تاملی عقلی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط ان باجزای یکدیگر بمنزله یک شخص است و همچنانکه
عالم عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده تبصر و اعتبار
بکشاید و گرد سیر و این عالم بر اید از مفتتح انکه عالم روحانیات تا منتهای عالم جسمانیاتست همه را یک سلسله مشبک منتظم بیند بعضی در بعضی
فرو رفته و هر یک بجای خود مرتب چنانچه پنداری یک خوانه است و بر اصحاب بصیرت نافذ مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام بوحدت صانع
صورت انتظام پذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع صناع متعدده مستبصر تیز هوش را این معنی منکشف گردد که با وجود انکه بحقیقت موجود
یکی است چه نزد محققان اهل دانش و بینش مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا جز واحد واحد نیست بی واسطه انکه مصنوعی صوری غلبت
و لبس منافره و مناکره میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و اختفاء ان متفطن هوشمند را معلوم گردد که این چنین وحدت
و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع این نمیتواند بود چنانچه مضمون ایه کریمه لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا منبی از انست
اهل اعتبار را ادنی تنبهی کافی است که ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی الالباب تمام شد سخن محقق دوانی و از
تحقیقات سابقه معلوم شد که هیچیک از وجود صانع بدیهی و فطریست حدوث انها بدیهی و فطریست و همگی دست بسلک اله دارند و مقیم بیکدیگر مانند
با اتفاق عقول مستقیمه بر اینمعنی واقع است و اکثر ثنویه نیز مبدء اصلی را یکی میدانند و میگویند نور یزدان قدیمست و ظلمت اهرمن از او بهم رسیده
اند و حادثست و تعلیلی از ایشان بظاهر ایشان اقدم هر بو میکند و در باطن اگر اندک تاملی کنند اذعان بوحدت مینمایند و براهین واهیه ایشان را
هر جا اهل لشیوع بطلان انها را بالبداهه میدانند و ذکر انها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که اگر خدا را

دیگر معبود باید که انبیا و رسولان او نیز در نمایند و این برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هر گاه که
خدا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند که اگر العیاذ بالله خدای دیگر معبود او نیز بایست
پیغمبری برای شناسایند خود بفرستد پس قادر نیست عاجز است یا حکیم نیست بخیل است و جاهل است و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود
روا نیست و بر این مطلب دلایل بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آنکه بتها که جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست
یا مخلوقی چند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند از آن واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی از ضروری
دین اسلام است دوم آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر نیست و او را مکانی و جهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکب است
مرکب آنست که اجزا داشته باشد در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه در ذهن مانند جنس و فصل
و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بان جزو خواهد
بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از افراد ممکن است و او واجب الوجود بالذات است و عرض نیست مانند سفیدی
و سیاهی زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاج ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزاء و مرکب محتاج است باجزا و در مکان و جهت نیست
زیرا که در مکان و جهت بودن یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی
بر او محالست زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیست سیم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لیس کمثله شیء و هو السمیع
البصیر و شبیه و نظیری ندارد که در حقیقت … و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد در ایجاد اشیاء
و اعتقادی که بعضی جهلا در رسول و ائمه هدی دارند که خالق عالم را با او گذاشته کفر است و خالق همه چیز بغیر افعال بندگان اوست چهارم
آنکه صانع عالم دیدنی نیست و بدیده سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این نیز … ضروریست و آیات و اخبار بسیار
بر این معنی وارد شده است آنچه توهم میکنند بر خلاف این وارد شده است … باید در آن دیدن دل است چنانچه حضرت امیر المؤمنین فرموده اند
دیده ها او را نمی‌بینند بدیدن و لکن دیدن است او را دلها بحقیقت های ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خدای عالم بغیر او
کسی نمیداند و بعضی از اخبار الزمان که اشرف مکونات و افضل عارفانست اقرار بعجز نموده و فرموده است که ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم
ترا چنانچه سزاوار شناختن خدا باشد و خود تعالی فرموده است و ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نکرده اند خدا را او لعظیم و نکرده اند چنانچه سزاوار
اوست و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر یعنی ادراک نکند او را دیده ها و او ادراک میکند دیده ها را
در احادیث وارد شده است که بعضی دیدن دلها را ادراک نمیکند … بسایر حواس ظاهره ادراک ان نتوان کرد یعنی شنیدن و بوئیدن و لمس کردن
و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال پنجم آنکه جناب اقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد
شود مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و ماندگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع و محل هیچ
مقوله از مقولات عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج مبراست و مجمل سخن در این باب
آنست که هیچ از صفات کمالیه الهی حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشد حق تعالی پیش از عروض این صفت
ناقص و عاجز و جاهل خواهد بود اگر از او منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و اینها از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود
مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که در ازل حق تعالی خالق نبوده لازم باید که خالق قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی
اینست که عدم نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمالست قادر بودن بر ایجاد است که هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حق تعالی
منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هر گاه مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد که پیش از این روز ایجاد
کند اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت و موجب نقص است نه کمال او چنانکه گفته اند که صفت … آنست که بان موصوف گردد و بعد از آن موصوف
نتواند بود و صفت فعل آنست که بان صفت و ضد آن نتواند گردد و اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود
و همچنین حق تعالی قادر بر همه ممکنات است و عجز را هیچ وجه باو نسبت نتواند داد دوم مثل خلق میتواند گفت که خدا هفت آسمان و زیاده از
هفت آسمان چون مصلحت نبوده خلق نکرده است و زید را خلق کرده و پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف گردید و بمیرانیدن موصوف
گردانید و یکی غنی و یکی را فقیر گردانید و هیچ یک از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل و علم
و خیر محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است و هر چیز باندازه مصلحت نظام کل و بهره از فیض شامل خود داده است اگر زیاده از آن عطا
فرماید لطف عام شامل او نخواهد بود بکل مصالح و مصالح کل … چون باران رحمت که بر همه چیز یک نحو میبارد اما باعتبار اختلاف مواد
و قابلیت‌ها … زمین گل و سنبل میرویاند و در یکی … و در دیگری اشجار و اثمار و در دیگری … بعمل می‌آرد و ویرانه را آباد ان
میگرداند و در دیگری را ویران و همه از یک باران است هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ور نه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست …

7

زیاده از این بیان مناسب نیست ششم آنکه جناب حق تعالی را نامهای بسیار است در روایات و اخبار و ادعیه وارد شده است و احوط آنست که خدا را
بغیر نامها که در روایات و اخبار وارد شده است نخوانند حق آنست که نامهای خدا حرفی چند اند و مخلوق اند و حادث اند و بعضی از سنیان قائل شده اند
که نامهای خدا عین اوست و این سخن بهذیان اشبه است و در اخبار وارد شده است که هر که بر این قول قائل شود کافر است و هر کس عبادت نام کند بی معنی کافر است
و هر کس عبادت نام کند و معنی هر دو را با هم شریک قرار داده و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها بر او اطلاق میکنند خدا را بیگانگی پرستیده
هفتم آنکه حق تعالی با چیزی متحد نمیشود زیرا که متحد شدن دو چیز محالست و او را زن و فرزند نمیشود و در چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند
که حضرت عیسی فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه عجز و نقص حق تعالی است و کفر است و آنچه بعضی از
صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاء است یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و آن عارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف
حلول میکند و با او متحد میشود همه این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی
حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه از ایشان تبرا کرده اند و بایشان لعنت کرده
اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جمعی از ایشان را … هلاک کرد هشتم آنکه حق تعالی در ازلیت
بودن شریکی ندارد و هر چه غیر ذات مقدس اوست حادث است و جمیع ارباب ملل بر این اتفاق کرده اند و اگر حدوث و قدم را در عرف حکما بر
چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاق ارباب مللست آنست که آنچه غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و زمانی که وجودش از طرف ازل متناهی
و بغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع اهل ادیان است و آیات و جمیع اخبار که دلالت صریح بر این معنی دارد زیاده
و حقیر در کتاب بحار الانوار قریب بر دویست حدیث از کتب معتبره خاصه و عامه در این باب ایراد نموده ام و بادله عقلیه جواب شبهه فلاسفه داده
احادیث معتبره وارد شده است که هر که قائل شده است بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است باب سیم در بیان صفاتیست که متعلق
که متعلق است بافعال حق تعالی و در آن چند مبحث است مبحث اول آنکه مذهب امامیه حسن و قبح افعال عقلی است و مراد از قبح آنست که
فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبح آنست که فاعل قادر اگر آن را بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را
نفس قطع نظر از وارد شدن شرع از جهت حسنی و قبحی میباشد که مستحق مدح یا ثواب و مذمت یا عقاب گردد و آن جهت گاه هست
ببدیهه عقل همه کس میفهمد مانند نیکی راست گفتنی که نفع رساند و قباحت ضرر رسانندی دروغ و گاه هست که بفکر معلوم شود مانند
راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند که علم بحسن و قبح اینها محتاج بنظر و فکر است که بعضی
عقول از فهم اینها عاجز است و لیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح اینها را میدانند مثل حسن روزه در آخر ماه رمضان و قبح روزه روز اول ماه
شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است هر چه را شارع امر کرد حسن میشود و هر چه را نهی کرد از آن قبیح میشود
پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بان از روایات و اخبار ظاهر است
مبحث دوم آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محالست که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن
نیست یا هست و محتاج بان فعل قبیح یا قادر بر ترک آن هست و احتیاج بان ندارد اما بعبث از او ابدا میکند بنا بر اول جهل خدا لازم میاید و بنا بر
دوم عجز و بنا بر سیم احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت و هر چهار بر حق سبحانه و تعالی محالست پس قبح از او صادر نتواند شد مبحث سیم آنکه
حق تعالی بندگان را بر افعال … اختیار ایشان تکلیف نمیکند بان بفعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل خود مختار اند و فاعل
فعل خود اند خواه اطاعت باشد خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قائلند و اشاعره که اکثر اهل سنت اند که فاعل همه فعل خداست و
بندگان مطلقا در آن اختیار ندارند بلکه خدا افعال را بر ایشان جاری میگرداند و در آن فعل مجبور اند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده معلق
انفعال میشود اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطلست بچند وجه وجه اول آنکه ما ببدیهه عقل و وجدان خود
مییابیم که فرقست در افعال ما میان حرکت دست مرتعش که بی اختیار اوست و حرکتی که باختیار خود میکنیم و همچنین فرق می یابیم میان آنکه کسی از بام بزیر افتد و اگر
هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال ما وجه دوم آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب
بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن کرده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد و تکلیف کردن ایشان و عقاب
کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید که برو فلان چیز را بیاور و او را بزند که چرا نیاوردی و گویند
ایشان بر … که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالم تر از کسیکه کفر و معصیت را بر دست و زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را
بدان بی اختیاری او در جهنم بسوزاند و خود در بسیاری جاهای قرآن میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان وجه سیم آنکه
حق تعالی در مواضع بسیار از قرآن مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده است بر کفر و معصیت پس
اگر ایشان فاعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیخردی خواهد بود و بر خدا محالست و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که جبر …

مؤلف گوید

کارایشان را بر افعال جبر کرده باشند و نه تفویض است که ایشان را بخود واگذاشته باشند بلکه امری است میان این و آن دو امر و اکثر گفته‌اند مراد آنست
که خداوند جبر نکرده است بندهٔ را و بنده باراده خود کرده است اما اسباب آن از خداست همه مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی
و آلات و ادوات و آنکه در کارها از جانب خداست امر بین الامرین که در حدیث وارد شده است **مؤلف گوید** چون آنکه مدخلیت حق
تعالی در اعمال عبد زیاده از اینست زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که مستحق آنها باشد بنیات و اعمال حسنه او دخیل است
در طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او بخود دخیل است در فعل معاصی اما هیچیک بحدی نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد
در فعل یا ترک مانند آقائیکه دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک شغل مامور ساخته مثل آنکه هر دو بگوید که فردا بروید و فلان متاع را
از برای من بخرید و هر یک که اینکار را بکند صد دینار باو میدهم و هر یک که نکند صد تازیانه میزنم باو و اگر بهمین اکتفا کند در باب هر دو
و یکی بکند و یکی نکند آنکه بکند مستحق صد دینار است و آنکه نکرده است مستحق صد تازیانه است اگر یکغلام فرمان بردار تر است و خدمات
بیشتر کرده است او را دوست میدارد بعد از آنکه هر دو را تکلیف کرد و حجت را تمام کرد امید و او را تنبیهها میطلبد و ملاطفه‌ها و
و مهربانیها میکند و تاکید میکند که البته فردا الخدمت را بکن و شب از برای او طعام میفرستد و الطاف زیاد تر نسبت باین غلام میکند و فردا این
غلام خدمت را میکند و او نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را صد تازیانه بزند کسی او را مذمت نمیکند زیرا که اینغلام نه در کردن مجبور
شده است و نه در نکردن و هر دو در نکردن و هر دو باختیار خود کرده‌اند و حجت آقا بر هر دو تمام است اسعد رمدخلیت حق سبحانه و تعالی
در اعمال عباد از اخبار و آیات معلوم میشود بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کردن که در غایت اشکال و محل
لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار در تفکر در اینمسئله شده است **وجه چهارم** آنستکه لطف بر حق تعالی واجب است بجهت
عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعد
و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها **وجه پنجم** آنکه حق تعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و لغو
از او صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن در افعال الهی عاید بندگان میگردد و غرض او
تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته‌اند افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و اخبار بسیار بر بطلان
این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد آنستکه آنچه اصلح باشد بر انتظام عالم و خلق فعلش بر خدا واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد
آنستکه میباید افعال الهی متضمن مصالح باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهر آنکه در اینمسئله ضرور نیست

باب چهارم

در مباحث نبوت است و در آن چند مقصد است مقصد اول آنکه امامیه را اعتقاد آنست
بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجب است نه باجماع شیعه و نصوص متواتره وارد است که جمیع انبیا از اول عمر تا آخر عمر معصومند از
گناهان صغیره و کبیره عمدا و سهوا و در اینباب دلائل عقلیه و نقلیه است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز نیست
و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما در امور غیر عادیه و عبادات پس مشهور میان علمای امامیه آنستکه جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و
بعضی دعوی اجماع کرده‌اند بر این و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته‌اند که سهو شیطان بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را بسهو بدارد
از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نماز عصر یا ظهر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت چون بخاطر حضرت او دادند
برخواست و دو رکعت دیگر کرد و گفته‌اند برای امت شفقت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر در ایشان کسی
گمان خدائی نکند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این باب واقع شده است حمل بر تقیه کرده‌اند و باید دانست که معصوم
بترک گناه مجبور نیست و لیکن حق تعالی لطفی چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند بسبب قوه عقل و فطانت و ذکاء و کمال
اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه آن باخلاق حسنه بمرتبه رسد که محبت جناب اقدس الهی در دل او مستقر
گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات جسمانی نجات یابد و پیوسته مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی در دل او جلوه
کند و بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر آنچه رضای محبوب او در آنست بر گرد خاطرش نگردد و اگر نادرا
خیال معصیتی در خاطر او در آید ملاحظه جلال الهی نکند که بپیرامون او بگردد **ایضا** شرم کند از آنکه حضور چنین خداوندی جلیلی
که پیوسته مراقب او است مرتکب معصیت او گردد و باین اسباب معصیت از او صادر نتواند شد و اگر چنانچه باشد که بعضی گمان کرده‌اند که حق تعالی او را
مجبور میساخت در ترک معصیت هر اینه عصمت برای او کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخباری که موهم صدور
معصیت است از انبیاء که متضمن خطای ایشان است مأول است بارتکاب مکروه و ترک اولی چون نسبت بجلال ایشان است این نیز عظیم است
تعبیر از آن بمعصیت نموده‌اند و وجوه دیگر دارد که در حیوة القلوب ذکر نموده‌ام و آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده‌اند از قصص انبیاء
متضمن خطای ایشان است و اکثر از موضوعات و مفتریات سنیانست که از کتب یهود برداشته‌اند از برای آنکه خطاهای خلفا و جور خود را هموار کنند در

در کتب خود ایراد نموده‌اند و بعضی از فضلای شیعه نیز آنها را از کتب خود ذکر کرده‌اند و احادیث بر رد آنها بر طرق اهل بیت بسیار است که در کتب عربی
و فارسی ایراد نموده‌ام این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و بآنها اعتماد و اعتقاد نباید کرد **مقصد دوم** طریق دانستن پیغمبران
معجزاتست زیرا که هر که دعوی مرتبه بلندی میکند بمحض دعوی باور نتوان کرد ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی
نباید داد دست چنانچه شخصی دعوی پیغمبری کرد که از جانب حق تعالی حاکم شمایم باید اطاعت کنید بمحض گفته او کسی قبول نمیکند تا حجتی از
جانب پادشاه مانند و فرقی با نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد معجزه مثل آنستکه زیرا که معجزه فعلی است که بشر از اتیان بآن عاجز باشد
و بر خلاف مجری عادات باشد و مقارن دعوی پیغمبری صادر شود پس اگر فعلی از آن ظاهر شود از بشر آن معجزه نیست مثل آنکه صنایع غریبه و حیله از ساحر بعمل
و اگر فعل خدا باشد و موافق عادات باشد معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب محالست بگوید که معجزه من آنستکه الحال آفتاب
طلوع میکند و اگر مقارن آفتاب دعوی پیغمبری نباشد آنرا کرامت گویند نه معجزه مثل مادر حضرت مریم و هر گاه شخصی دعوای پیغمبری
و گوید خدا مرا برای رسالت گزید بنیای خلایق فرستاده دلیل من اینست که حق تعالی باشاره من مار امیشکافد یا این مرده را زنده میکند و در همانساعت
آن امر واقع شود البته ما میدانیم که او راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بر همه چیز احاطه دارد چنانچه بیان کردیم پس اگر آن
مرد کاذب باشد دعوای او قبیح خواهد بود و اطاعت ما او را قبیح خواهد بود پس خدا اغرای همه بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر
خدا محالست همچنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحب
آن کند چنانکه نقل کرده‌اند که مسیلمه کذاب دعوی پیغمبری میکرد باو گفتند محمد برای کوری دعا کرد روشن شد و کسی را طلبید که یک
چشمش کور بود دعا کرد آن چشم روشنش کور شد گفتند محمد آب دهان مبارک در چاهی که خشک شده بود انداخت پر آب شد آنملعون
آب دهن در چاهی که آب داشت انداخت خشک شد و این معجزه را مکذبه خوانند **مقصد سیم** باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد
زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومیکه امت محتاج بآن هستند و باید که بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال
و زیرکی عقل و فطانت و قوت رای و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیرت در دین و رافت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک
دنیا و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و کج خلقی و چیزی از امراضی و آنکه
موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و کری و گنگی و پیسی و از کوری در نسب که از ولد الزنا باشد و شبهه نباشد و بد دانش دنی نباشد بلکه
صنعتهای دنی نداشته باشند مثل جولائی و حجامی و بیطاری و کارهائی که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان بازار
و در حال راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده‌اند و در بعضی سخن میرود و پدران پیغمبران که از اجداد حضرت رسول بوده
اند همیشه مسلمان بوده‌اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما پدر دیگر پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند
اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن تمام نشد و در بعضی اخبار که در باب حضرت خضر و غیر او وارد شده دلالت بر خلاف آن دارد
و توقف در این باب اولی است **مقصد چهارم** آنکه علمای امامیه اتفاق کرده‌اند بر آنکه انبیا و ائمه افضلند از جمیع ملائکه
و بر این مضمون احادیث بسیار است و ادله عقلیه نیز بسیار گفته‌اند و میان مخالفان خلاف بسیار است در این مسئله و عدد انبیا ثابت نیست و مشهور
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر است باید بجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان بر حقند و آنچه در قرآن مجید واقع شده است و نبوت
ایشان ضروری دین اسلام است مانند آدم و شیث و ادریس و نوح و صالح و شعیب و ابرهیم و لوط و موسی و عیسی و ابرهیم و اسمعیل و اسحق
و داود و یوسف و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس ع اقرار بنبوت ایشان واجب است و هر که انکار یکی از ایشان را بکند کافر است و تفاوت در مرتبه
فضل ایشان بسیار است و افضل از ایشان پنج نفرند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد و ایشان را اولو العزم مینامند و شریعت ایشان ناسخ شریعت
پیش است و افضل از همه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و بعد از آن حضرت ابرهیم ع از سایر انبیا افضل است و فرق میانه نبی و رسول
بوجوه مختلفه ذکر کرده‌اند بعضی گفته‌اند رسول آنستکه ملک در بیداری باو نازل شود و نبی شامل آن نیز شود که در خواب باو نازل شود
و نبی شامل آن هست که در خواب باو نازل شود و بعضی گفته‌اند رسول آنستکه کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آن هست که حافظ شریعت
دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسمند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث
نبوده است و پیغمبری بوده که در خواب میدیده و صدای ملک را میشنیده است و در بیداری ملک را نمیدیده و مبعوث بر احدی نبوده است
بر او امامی بوده است پیغمبر دیگری بوده است مثل لوط که تابع ابرهیم بود و پیغمبری بوده که در خواب میدیده و صدا میشنیده و ملک را
میدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس و آنکه در خواب میبیند و در بیداری میبیند و صدای ملک
را میشنود و خود صاحب شریعت باشد او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است آنستکه در خواب می‌بیند و صدای ملک را میشنود اما
ملک را نمیبیند بدانکه خلاف کرده‌اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده‌اند و بعضی گفته‌اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان

مبعوث گردید وان ثابت نیست و توقف در اینجا اولی است **مقصد پنجم** در بیان حقیقت پیغمبری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آنست که دعوی نبوت نمود و معجزات بسیار مطابق دعوی خود ظاهر نمود و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری پس همه ارباب ملل و نحل قائلند که او دعوی پیغمبری کرد و اما **معجزات** پس معجزه آنحضرت زیاده از حد و احصا است الملکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و معجزات آنحضرت دو نوع است اول قرآن مجید است و از متواترین معجزات آنحضرت است که تا روز قیامت باقی است و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث شد غالب معجزه آن از جنس آن فنی که در آن زمان شایع‌تر بود و در آن زمان ماهرتر بودند اهل آن تا آنکه حجت بر ایشان تمامتر باشد چنانچه در زمان حضرت موسی چون مدار بر سحر زیادتر بود خدای تعالی با و عصا و ید بیضا و امثال آن اعطا فرمود که قوم او از اتیان بآن عاجز بودند با آنکه در آن فن ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی علیه السلام چون امر از مر هنر طبیبان بود و طبیبان حاذق مثل جالینوس و امثال آن بودند پس حضرت معجزه مرده زنده کردن و کور روشن کردن و خوره و پیس را شفا دادن و امثال آنها را آورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانیکه محمد صلی الله علیه و آله مبعوث گردید چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار سخنان فصیح و بلیغ می‌آوردند و بر کعبه می‌آویختند بآن فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن بیاورید با ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره مثل این قرآن بیاورید و نتوانستند پس فرمود که یک سوره مثل این قرآن را بیاورید و ایشان اتفاق کردند و مثل سوره کوچکی نیاوردند با آن حرصی که در تکذیب آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن کردند و اعجاز ایشان داشتند و خواسته بودند بیاورند اگر قادر بودند البته می‌آوردند با وفور فصحا در میان ایشان و علما و دانایان [illegible] و علما و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از آن تا حال با آنکه در هر عصری اضعاف دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بودند و نیاوردند و نتوانستند آوردن پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق عالم است اگر آنحضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد زیرا که اغرای بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می‌آمد و آن قبیح است بر خدای تعالی و اتیان بقبیح محالست و در وجه اعجاز قرآن مجید خلاف است که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است یا هرگاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب ایشان مینمود و دلهای ایشان نمیتوانستند نمود اگر چه اعجاز بهر دو وجه حاصل میشود لیکن حق آنستکه اعجاز قرآن از چندین وجه بود **وجه اول** از جهت فصاحت و بلاغت و طلاقت که هر عجمی که میشنود قرآن را امتیاز از سخنان دیگر میدهد و میفهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصیح واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشانی میدرخشند و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت و بلاغت آن نموده اند و روایت کرده اند که هر که سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت بر کعبه میآویخت چون آیه و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی نازل شد همه از بیم رسوائی در شب آمدند و نوشته‌های خود را برگرفتند و پنهان کردند **وجه دوم** از جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمیابد و جمیع بلغای آن زمان از غرابت آن متعجب و حیران بودند **وجه سیم** عدم اختلاف چنانچه حق تعالی فرموده است و لو کان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا یعنی قرآن اگر از غیر خدا بود هر آینه می‌یافتند در او اختلاف بسیار زیرا که از بشر کلام باین طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا فعلیکه آنکس اکثر سخنان خط و سواد نباشد و دیگران آیه و سوره نویسند و اکثر نویسنده کان منافق و دشمنان او باشند و دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است فقره دیگرش فصیح نیست اگر یک بیت عالی است بیت دیگر واهی است اگر یک جزوش در زینت و فوق است جزو دیگر لهو و لعب و ترزیق است کلامیکه از اول تا آخر در اعلا درجات فصاحت و بلاغت بوده باشد و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد مگر از کسیکه هیچ گونه اختلاف در ذات و صفات و احوال او نیست **وجه چهارم** از جهت اشتمال بر معارف ربانیه که در آنوقت در میان عرب خصوصا در اهل مکه علم بر طرف شده بود و آنحضرت پیش از بعثت با هیچیک از علماء اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نمیفرمود و معارف بلاد دیگر بسیار ننمود که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کردند در هر سوره و آیه با حسن وجوه بیان فرموده و امریکه مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا در آن نیست و برکت آنحضرت طایفه عرب که بعدم فهم و علم و ادب مشهور آفاق بودند از فنون علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق معقول ساکنان سبع طباق گردیدند و علماء جهان در اکتساب علم و ایمان محتاج بایشان شدند **وجه پنجم** از جهت اشتمال آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه حکما و علما در رسالها فکر کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده و در شریعت قانون چند برای انتظام احوال عباد و دفع نزاع و فساد و معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هر چند عقلاء زمان و حکماء جهان تفکر نمایند خللی در آن نمیتوانند یافت

و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی آله السلام مقرر گردیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که از این معجزه عظیم‌تر نمیباشد **وجه ششم** از جهت اشتمال بر قصص انبیاء سالفه و قرون ماضیه که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران خصوصا اهل مکه را بر آن اطلاع نبوده و بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بسیار خصوصا اهل کتاب نتوانستند که تکذیب آنحضرت نمایند و در هیچ جزوی از اجزاء آن قصه‌ها و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود حقیقت آن را برای ایشان ظاهر گردانید مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت عیسی علیه السلام و آنچه در کتب ایشان بود برای مصلحتی مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانید مانند قصه سنگسار و حلال بودن گوشت شتر و غیر آنها که در حیوة القلوب یاد نموده‌ام **وجه هفتم** از جهت خواص سور و آیات کریمه و آن آنستکه شفای جمیع دردها جسمانی و روحانی و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات و سور فرقانی هست و بتجارب صادقه معلوم گردیده و تأثیرات قرآن مجید که در جلاء قلوب و شفاء صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از ضرر و شبهات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی زیاده از آنست که صاحب دلی انکار آن نماید یا غافلی را مجال تأملی باشد **وجه هشتم** از جهت اشتمال قرآن مجید است بر اخبار معینه که غیر حق تعالی را بر آنها اطلاعی نیست و آنها زیاده بر آنستکه احصا توان کرد و آن بر دو قسم است **قسم اول** آنستکه در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بآنچه کافران و منافقان در خانهای خود میگفتند با یکدیگر و پنهان مذکور میساختند و یا در دلهای خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت نمیکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون سخنی میگفتند خائف میشدند و میگفتند در اینساعت جبرئیل بآنحضرت خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر را در حیوة القلوب ذکر کرده‌ام **قسم دوم** آنستکه در بسیاری از آیات خبر داده است با موری آینده که غیر خدا را بر آنها اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مگر بوحی و الهام الهی مانند خبر دادن از عدم ایمان ابو لهب و جمع دیگر و خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد و تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسیده و در هر شهر و دیار ذلیل‌ترین اهل روزگارند و بمذلت ایشان مثل میزنند و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن از دخول کعبه معظمه برای عمره و از فتح مکه مشرفه و برگشتن آنحضرت بآن بلده طیبه و خبر دادن از فتح بلاد دیگر برای اهل اسلام و از شر مردم و خبر دادن از غلبه رومیان بر کسری عجم و خبر دادن بکوثر از کثرت و بعضی از اینها بمعجزات ... اولاد و اتباع آنحضرت و بر آنکه نسل بنی امیه که حضرت را ابتر گفتند و خبر دادن از عدم آرزوی یهودان مرگ را و چنان شد و اکثر در حیوة القلوب مذکور است **قسم دوم** در بیان مجملی است از سایر معجزات آنحضرت بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده مگر آنکه مثل او را و زیاده بر آن بآنحضرت عطا کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده‌ام و سایر معجزات آنحضرت چند قسم است و بعضی از آن معجزات بدن شریف آنحضرت است و آن بیست و چهار معجزه است **معجزه اول** آنکه پیوسته نوری از جبین مبارکش ساطع بود و چون تماما جبین و صورتش انوار بود بر در و دیوار می‌تابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد انگشتان منور میشد مانند ده شمع روشنی میداد **معجزه دوم** بوی خوش آنجناب بود چنانچه هر وقت آنجناب از راهی میرفت تا دو روز و زیاده هر که از آن راه میرفت میدانست که حضرت از این راه رفته است از عطر او و از عرق او جمع میکردند و بهترین همه عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلو آبی نزد آنحضرت آوردند و کفابی در دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر بود **معجزه سیم** آنکه چون در آفتاب می‌ایستاد یا راه میرفت او را سایه نبود **معجزه چهارم** آنکه با آنجناب راه میرفت هر چند بلندتر بود آنحضرت یک سر و گردن از او بلندتر مینمود **معجزه پنجم** آنکه پیوسته ابر بر آفتاب بر سرش سایه می‌افکند و با او حرکت میکرد **معجزه هفتم** آنکه از عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید **معجزه هشتم** آنکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوای او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملائکه را میشنید و دیگران نمیشنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمیدیدند و هر چه در خواطرها میگذشت میدانست **معجزه نهم** آنکه هرگز بوی بد بمشام او نرسید **معجزه دهم** آنکه آب دهان بهر چاهی که می‌افکند در آن برکت بهم میرسید و بهر صاحب دردی که می‌مالید شفا می‌یافت و دست مبارک بهر طعامی که در آن میکرد برکت در آن طعام بهم می‌رسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از یک صاع جو و از بزغاله هفتصد نفر را سیر کرد **معجزه یازدهم** آنکه جمیع لغتها را میفهمید و بجمیع لغات سخن میگفت **معجزه دوازدهم** آنکه در محاسن شریفش هفده موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشید **سیزدهم** مهر نبوت بر پشت مبارکش جا گرفته بود و نور آن بر نور آفتاب زیادتی میکرد **چهاردهم** آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد بقدریکه جماعت کثیر سیراب شدند **پانزدهم** آنکه باشاره انگشت ماه را دو نیم کرد **شانزدهم** آنکه سنگ ریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم میشنیدند **هفدهم** آنکه ناف بریده و ختنه کرده و پاک از آلایش

خون وغیره متولد شد ودر وقت ولادت نوری برآمد چون بزمین آمد بوئی بهتر از بوی مشک از او لامع و فایح گردید که جهان را معطر کرد
بر روی بکمینه بسجده افتاد چون سر از سجده برداشت سبابه بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حق تعالی و برسالت خود پس نوری از او
ساطع گردید که مشرق و مغرب را در عالم روشن گردانید **هیجدهم** آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطان ندید **نوزدهم**
آنکه فضله که از آنحضرت جدا می شد بوی مشک از آن می آمد و کسی آن را نمی دید زیرا که زمین مامور بود که او را فرو برد **بیستم** آنکه چهارپائی
که آنحضرت سوار میشد رهوار میشد و پیر نمیشد **بیست و یکم** آنکه در قوت کسی با او مقاومت نمیتوانست کرد **بیست و دوم**
آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند و هر سنگ و درختی که میگذشت خم میشد برای تعظیم آنحضرت و سلام میکردند و در طفولیت
گهواره آنحضرت را ملائکه میجنبانیدند **بیست و سیم** آنکه بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمی ماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش میماند
بیست و چهارم آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با آن شکستگی و تواضع و شفقت و مرحمت که داشت کسی بروی **و اما**
مبارکش درست نظر نمیتوانست نمود و هر که را که فرو منافق او را امید بر خود وارد و راه ما رعب آور بر دلهای کافران اثر میکرد
معجزات دیگر آنحضرت بر چند قسم است **قسم اول** معجزات ولادت آنحضرت است خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت کرده اند
که در شب میلاد آنحضرت بسبب ولادت آنجناب شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند و باین سبب شهاب از آسمان ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند
قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف خواهد شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که
پادشاه عجم بانهایت استحکام بنا کرده بود که هنوز باقیست لرزید و چهارده کنگره اش ریخت و از میانش شکست و تا زمین دو حصه شد
تا حال شکستگی بغیر انها ندارد و قصری که در دجله بنا کرده بود خراب شد و آب در او جای گرفت و دریاچه ساوه که او را می پرستیدند
خشک شد و الان بجای او نمک است که نزدیک کاشان است و آتشکده فارس که هزار سال بود می پرستیدند در آنشب خاموش شد و رود
خانه ساوه که سالها بود خشک بود در آنشب جاری شد و نوری در آنشب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر
شاهی سرنگون گردید و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت و ملائکه مقربان و ارواح اصفیا پیغمبران در هنگام
ولادة و اهل السعادة امنه سعادات حاضر شدند و رضوان خازن بهشت حاضر کردند و از برای حضرت امنه شربتها از بهشت آوردند که
آشامید و آنحضرت را بعد از ولادت با آبهای بهشت غسل دادند و از عطرهای فردوس معطر گردانیدند و مهر نبوت بر پشت آنحضرت
زدند که نقش کرده بود در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت
آنحضرت آمدند و سلام کردند و در ساعت ولادة آنحضرت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجره مقدسه بسجده افتاد و عجایب
ولادة و معجزات کودکی و اطفال و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد و عد و احصاست برخی در حیوة القلوب مذکور است
قسم دوم معجزاتیست که متعلق بامور سماویه و آثار علویست و آن بسیار است **اول** انشقاق القمر است که حق سبحانه
و تعالی فرموده است اقتربت الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسرین گفته اند که این آیه وقتی نازل
شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت بانگشت اشاره بماه کرد ماه بقدرت الهی بدو نیم شد و باز بهم پیوست چون از اهل بلاد
پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ماه را در آنشب چنین دیدیم که بدو نیم شد و بعضی روایت کرده اند که نیمی بر پشت خانه کعبه افتاد و نیمی بر
کوه ابو قبیس **دوم** تیره گردانیدن آفتاب است خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسماء بنت عمیس و دیگران روایت کرده اند که روزی حضرت
امیرالمومنین علیه السلام را برای کاری فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نماز عصر فارغ شد حضرت امیرالمومنین
مراجعت نمود و حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن آنحضرت گذاشت و خوابید در آنحال وحی بانجناب نازل شد تا آنکه نزدیک شد که
آفتاب غروب کند چون وحی منقطع شد حضرت فرمود یا علی نماز کرده عرض کرد نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارکت را بر زمین گذارم پس
حضرت دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو و رسول تو بوده است آفتاب را برای او برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و
بلند شد و بجائی رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر برگشت پس حضرت نماز کرد پس باز آفتاب بیکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه
از حضرت امیرالمومنین ع بعد از وفات حضرت رسول واقع شد **سیم** ریختن ستارگان و شهابها بسوی شیاطین در هنگام ولادة با سعادة آن
حضرت چنانکه مذکور شد **چهارم** نازل شدن مائده برای اهل بیت از آسمان **پنجم** صواعق که بر بعضی از دشمنان آنحضرت
و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و برگشتن بجای خود باشاره آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت
خشک در یک ساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنجناب و گشتن درختان خرما برای مسلمانان در ساعت بلند شدن و میوه دادن و
فرو بردن زمین پای اسب سراقه را و این قسم از معجزات زیاده از حد و عد و احصاست **قسم سیم** از معجزات سخن گفتن حیوانات با آنحضرت
مانند سخن گفتن آهوان و شیر و گرگ و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت در شب عقبه و دلالت کردن شیر سفینه مولای آنحضرت را

براه و گواهی دادن انواع حیوانات بر رسالت آنجناب و از این نوع بسیار است **قسم چهارم** مستجاب شدن دعای آنحضرت در
زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست که حصر توان کرد **پنجم** از معجزات استیلای آنجناب
بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری آنجناب چنانکه در جنگ بدر و احد و غیره شد و آثار بسیار بر مردم
ظاهر گشت **قسم ششم** استیلای آنحضرت بر شیاطین و ایمان آوردن جنیان بر آنجناب چنانچه قرآن مجید بران ناطقست و در احادیث
بسیار وارد است و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است **قسم هفتم** خبر دادن از امور پنهان و امور آینده
مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه ایشان هزار ماه پادشاهی کنند و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت رسالت ع و شهید
شدن جناب امیرالمومنین ع و کیفیت شهادت هریک و انقراض ملک پادشاه عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت حضرت
امام رضا ع و مدفون شدن آنحضرت در خراسان و خبر دادن از شهادت عمار و دیگران و جنگ کردن امیرالمومنین ع با عایشه و
طلحه و زبیر و با معویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر و بیرون نمودن او از مدینه بلکه با اکثر آنچه بر صحابه و اهل بیت
واقع شد و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت وفات او و از شهادت جعفر طیار و زید و عبدالله رواحه در ساعت
شهادت جنگ ایشان در موته و از شهادت حبیب بن عدی و از مالیکه عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن از آنچه منافقان
در خانهای خود میگفتند و آنچه صحابه در خانهای خود میگفتند و میکردند و اکثر مردمی که بنزد آنحضرت پیش از آنکه سخن بگویند حاجت
او را میفرمودند و کم سخنی بود که از آنجناب صادر شود که معجزه نباشد و کسیکه تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیوة القلوب رجوع
نماید **هشتم از اقسام معجزات در بیان معراج حضرت رسالت پناه** است و نصوص صریحه قرآن بران دلالت کرده
و از جمله ضروریات دین اسلام است و منکران کافر است و خلافیکه بعضی از قاصران در خصوصیات آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا قلت
تدبر زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در خواب بود یا بیداری یا جسم بود یا روح تنها بود یا به بدن با روح یا هم تا مسجد اقصی
بود یا تا آسمان و بعضی از متاخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی از این خلافها کرده اند که در جواب یکی از دو جهت مذکور شد و آنچه
از احادیث متواتره و آیات کریمه خاصه و عامه ظاهر میشود آنستکه حق تعالی رسول را در یکشب از مکه معظمه حق تعالی بسوی مسجد اقصی که
در شام است برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و از عرش اعلا سیر فرمود و عجایب خلق سموات را باو نمود و رازهای نهانی و معانی
ناگفتنی را القا کرد و آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بمناجات حق تعالی قیام نمود با ارواح و اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل
بهشت عنبر سرشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده کرد و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت ببدن
بود نه بروح ببدن در بیداری بود نه در خواب و میان قدمای اهل شیعه در این معانی خلاف نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی و
غیر ایشان تصریح کرده اند باین مراتب و اتفاقی است که معراج مشهور پیش از هجرت بود و محتمل است که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز
واقع شده باشد چنانچه جمعی قائلند که معراج مکرر واقع شد ابن بابویه و صفار و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده اند که حقتعالی حضرت رسول را صد و بیست و چهار مرتبه باسمانها برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت امیرالمومنین
و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه کرد و از حضرت صادق ع منقول است که از ما
نیست کسی که یکی از چهار چیز را قبول نکند معراج و سؤال قبر و مخلوق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا
منقول است که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول را **هفتم** در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت
است باید دانست که آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب و عجم و آدمیان و ایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ جمیع
ادیان پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت امیرالمومنین
و سایر ائمه افضل بود و آنچه بعضی از غلات میگویند که امیرالمومنین افضل از آنجناب بود کفر است و آنجناب مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری
و یک معجزه از معجزات آنحضرت آن بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد
و فساد و نزاع و تغایر و تحاسد بود و در درجه مانند حیوانات عریان می شدند و بر دور کعبه دست بر هم میزدند و صفیر میکشیدند و بر همچنین
عبادة ایشان چنین بود از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و الحال که زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است
و شریعت مقدسه ایشان را طوعا و کرها باصلاح آورده است کسی که در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند میداند که بر اثر
شئی از انعام بدترند در میان چنین گروهی آنجناب بهم رسید تا جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم و حلم و حیا و کرم و عفت و سخاوت
و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علما خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته اند و عشری از اعشار آن احصا نکرده اند و
بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از آن در کتاب حیوة القلوب یاد نموده ایم ایضا اجماع امامیه منعقد است بر آنکه پدران بزرگوار آن حضرت

خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین همه مسلمان بوده اند تا آدم بلکه همه انبیاء واوصیا بوده اند وهیچیک کافر نبوده اند
وآزر که کافر بود پدر حضرت ابرهیم ع نبود بلکه عموی وی بود چون اورا تربیت کرده بود اورا پدر میگفت بلکه پدرش تارخ بود مسلمان
بود واحادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است وعبد الله وآمنه هر دو مسلمان بودند وعبد المطلب از اوصیای حضرت
ابرهیم بود وهمچنین پدرانش تا اسمعیل همه اوصیا بودند وابو طالب پدر امیر المؤمنین بعد از عبد المطلب وصی بود وهرگز بت نپرستیده
بود وکافر نبود ولیکن ایمان خود را پنهان میداشت از برای مصلحتی از قوم خود که رعایت حضرت رسول بهتر تواند نماید واعانت
آنجناب بیشتر تواند کرد ووصایا وودایع وکتب ابرهیم واسمعیل وسایر انبیا واوصیا نزد او بود وبحضرت رسول وقت مردن تسلیم
کرد در آنوقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان میداشتند
وکفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حقتعالی ثواب ایشانرا مضاعف کردانید وبر این مضامین احادیث متواتره از اهلبیت وارد شده
است واسلام ابو طالب با واجداد آنحضرت از ضروریات دین است ودر احادیث وارد شده است که شیعه ما نیست هرکه قایل بکفر
ابو طالب باشد باید اعتقاد کرد که جدات آنحضرت ومادران ائمه همه عفایف ونجیبات بوده اند ومکرمات والوده وطمثی
درهنگامیکه نطفه ایشان یا آبای ایشان در رحم انها قرار گرفته مسلمان بوده اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند
مانند شهربانو مادر علی بن الحسین ومادرهای اکثر ائمه که کنیزان بوده اند ونیز آنکه در وقت کفر نطفه ایشان در رحم انها نبوده بحلال
پدران واجداد ایشان چون پیوسته نطفهای کرامی در صلب ایشان بوده باید که هرکز کافر نبوده باشند واین مضامین از ادله عقلیه
ونقلیه ظاهر ومبرهن است اما اکثر متفطن ومتعرض نشده اند والله الموفق قسم هشتم خلافست که آیا آنحضرت برحالتیکه مبعوث شد
یا نه وتوقف اولی است اما از احادیث بسیار وارد شده است که میثاق ولایت آنجناب واوصیای او را از ملائکه کرفتند وجمیع ملائکه
مطیع ومنقاد ایشانند وملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه وتقدیس وتسبیح حق تعالی را آموختند وهیچ ملکی برای امری بر زمین
نمیاید مگر آنکه امام اول بخدمت او میرسد واز برای انکار میرود وجبرئیل ع بیرخصت داخل خانه حضرت رسول نمیشد چون داخل میشد
مانند بندکان باادب در خدمت آنجناب می نشست قسم نهم خلافست که آیا حضرت رسول پیش از بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد یا نه
بعضی بر آنند که بشریعتی متعبد نبوده وبعضی کفته اند بود وبعضی توقف کرده اند وفرقه دویم نیز خلاف کرده اند بعضی کفته اند بشرع نوح
عمل میکرد وبعضی کفته اند بشریعت ابرهیم عمل میکرد ودر بعضی بشرع موسی وبعضی بشرع عیسی ع وبعضی همه شرایع وحق در نزد فقیر آنست
که بعد از بعثت آنجناب بعید هیچ شرعی غیر شرع خود عمل نمینمود وشریعت آنجناب ناسخ جمیع شرایع بود ولهذا هرچه از آنجناب سؤال میکردند
تا وحی نازل نمیشد جواب نمیفرمود وهرکز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیکردند ودر حکم سنکسار زنا که خبر از تورات داد برای
اتمام حجت بر یهود وتکذیب قول ایشان بود بر یهود واظهار علم خود بود بر کتب ایشان واینکه اشعاری بر متابعت انبیا دارد محمول است بر اصول
دین است که متفق علیه جمیع ادیان است یعنی موافقت ایشان در تبلیغ رسالت وصبر بر تحمل مشاق است واما پیش از بعثت مدلول اخبار وادله
عقلیه بسیار است وازجمله آنست که آنجناب اهتمام در عبادات وتتبع مکارم اخلاق واجتناب از محرمات ومنافی آداب از همه کس زیاده
میفرمود چون تواند بود که سایر خلق در حداثت سن مکلف بشرایع باشند وعبادت حق تعالی کنند واشرف مخلوقات تا چهل سال
مطلقا مکلف بعبادتی نبوده باشد وراه دین خود را ندانند با آنکه متفق است که آنحضرت انواع عبادات میکرد وبیست ویا پنج حج پیش از هجرت بنهانی
بجا آورد وآداب حسنه از تسبیح وتحمید وتسلیم وترک محرمات ومکروهات وروزه وانواع عبادات از آنجناب بسیار منقول میشود نمیتواند بود که انها
بمتابعت دیکران باشد بچندین وجه وجه اول آنکه اکر عمل بشریعت پیغمبر دیکر مینماید رعیت او خواهد بود وباید که آن پیغمبر افضل از او باشد
واین خلاف ضروریات دین است وجه دوم آنکه شریعت آن پیغمبر را بایست داند تا بشرع او عمل نماید اکر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد
بود وعمل بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیکر باشد واکر بغیر وحی دانست پس باید از علمای آن امت اخذ کرده باشد وازاهل
معجزات آنحضرت بود که خط وسواد نداشت وباعلماء اهل کتاب معاشرت نداشت وقصص انبیاء را بنحویکه در کتب ایشان بود بیان کرد
چکونه پس از ایشان فرا کرفت وایضا اکثر علماء اهل کتاب در آن عصر فاجر وفاسق بودند چکونه اعتماد بر کفته ایشان میتوانست کرد وجه
سیم آنکه در احادیث بسیار وارد شده است که هیچ زمان دنیا خالی از حجت خدا نمیباشد اکر حضرت رسالت در ابتداء تکلیف پیغمبر
نبود بایست یا وصی عیسی یا وصی ابرهیم را تتبع نماید وباو ایمان آورده تابع او کردد پس باید اینمعنی را اکثر اهل مکه بدانند ونقل
کنند قطع نظر از اینکه لازم میاید که آنحضرت مرتبه اش پست تر باشد از آن وصی وافضلیت آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین
اسلام است پس کوئیم که پیغمبری آنجناب همیشه بود بوحی والهام الهی بشریعت خود عمل مینمود وبعد از چهل سال رسول شد و
مأمور کردید بسوی خدا مردم را دعوت نماید بچندین وجه وجه اول آنکه خاصه وعامه از آنجناب روایت کرده اند که

قسم هشتم

نهم

وجه اول

وجه سیم

فرموده که من پیغمبر بودم در وقتیکه آدم ما بین آب وگل بود احادیث بسیار وارد شده است که روح آنجناب را در عالم ارواح بروح انبیا
مبعوث کردانیدند وهمه باو ایمان آوردند وملائکه تسبیح وتقدیس الهی را از ارواح مقدس او واهلبیت او آموختند وجه
دویم آنکه امیر المؤمنین ع در خطبه قاصعه فرموده که حقتعالی مقرون کردانید به پیغمبر خود در هنکامی که او را از شیر باز کرفتند تا زنده بود
بان بزرکترین ملکی از ملائکه خود را که دلالت میکرد او را براه مکارم افعال ومحاسن اخلاق اهل عالم در شب وروز همین است
معنی پیغمبری معلوم شد که شرایع دین خود را از ملائکه فرا میکرفت وجه سیم آنکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی
حضرت ابرهیم را بنده خاص خود کردانید پیش از آنکه او را پیغمبر کرداند وپیغمبر کردانید پیش از آنکه رسول کرداند ورسول کردانید او را پیش از آنکه
خلیل کرداند وخلیل کردانید او را پیش از آنکه امام کرداند ودر حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنستکه در خواب می بیند مانند
خواب ابرهیم ومانند آنچه میدید رسول خدا از اسباب پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او برسالت پس معلوم شد که پیغمبری
قبل از رسالت بوده وجه چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا وائمه هدی صلوات الله
علیهم از اول سن تا آخر سن مؤیدند بروح القدس که ایشانرا تعلیم وتسدید مینماید واز سهو وخطا ونسیان نکاه میدارد وجه
پنجم بنص قران واحادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیا است در هر فضیلتی وکرامتی که هر پیغمبری داده
اند بان حضرت زیاده از آن کرامت کرده اند چون تواند بود که حضرت عیسی ع بکهواره پیغمبر باشد در سن طفلی بشرف نبوت فایز
کردید وحضرت رسالت با آن جلالت قدر تا چهل سال خلعت نبوت نپوشد ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه علیهم السلام
در وقت طفولیت بلکه در هنکام ولادت آثار علم وکمال ظاهر میشد وحضرت قائم در کودکی در دامان پدر از مسائل مشکله غامضه
جواب فرمود وحضرت جواد ع در سن نه سالکی در یک مجلس سی هزار مسئله مشکله غامضه را بیان شافی نمود چون تواند بود که حضرت رسالت
از ایشان کمتر باشد وجه ششم خلافست که حق تعالی آنحضرت را چرا امی نامید اکثر کفته اند برای آن بود که حضرت خط وسواد نداشت
ودر اخبار وارد شده است که نسبت بام القری که مکه مشرفه است داده شده است ودر این خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت خط
وسواد نداشت وتعلیم خط وسواد از کسی نموده بود چنانچه نص قران بر آن دلالت کرده است وخلاف در آنست که آیا بعد از بعثت میتوانست خواند
ونوشت یا نه حق آنست که قادر بود بر خواندن ونوشتن چنانچه بوحی الهی همه را میدانست وبقدرت الهی کارهائی که دیکران از آن عاجز بودند
میتوانست اما برای مصلحتی خود نمینوشت ووحی را دیکران می نوشتند واغلب اوقات دیکران را امر بخواندن نامه ها میفرمود از حضرت
صادق ع منقولست که حضرت رسول نامه را میخواند ونمینوشت وبسند معتبر منقولست که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام پرسید که چرا
حضرت رسول را امی نامیدند آنجناب فرمود که سنیان چه میکویند عرض کرد که میکویند زیرا که نمیتوانست چیزی نوشت فرمود که
دروغ میکویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که آنحضرت میخواند ومی نوشت بهفتاد ودو زبان بلکه او را خدا امی نامید برای آنکه از
اهل مکه است ویکی از نامهای مکه ام القری است دوم آنحضرت را خصائص بسیار بود که دیکران با انها در آن شریک نبودند خاصه
اول آنکه نماز شب ونماز وتر بر آنحضرت واجب بود دویم قربانی بر آنحضرت واجب بود خاصه سیم بعضی کفته اند که مسواک
بر آنحضرت واجب بود پنجم هر بدی که میدید بایست البته انکار کند ششم مخیر کردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکور است
هفتم حرام بودن زکوة واجب بر او وبر ذریت او ودر حرمت زکوة سنت وتصدقات سنت خلافست هشتم واجب بودن ادای
دین کسی که بمیرد وفقیر باشد نهم آنکه کفته اند آنحضرت سیر وپیاز میل نفرمود وبعضی کفته اند حرام بود بر او دهم آنکه بر پهلو
تکیه کرده طعام میل نمیفرمود وبعضی کفته اند که بر آنحضرت حرام بود یازدهم بعضی کفته اند خط نوشتن وشعر کفتن بر آنحضرت
حرام بود وثابت نیست دوازدهم وصال در روزه بر آنحضرت جایز بود وبر دیکران حرام بوده است ووصال آنستکه دو روز
روزه بکیرد ودر میان افطار نکند وافطار را تا سحر تاخیر نماید باقصد سیزدهم بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد دائم واجب بود
وبر دیکران حرام است چهاردهم بر آنحضرت حلال میشد زنی که خود را می بخشید بدون عقد پانزدهم آنکه نکاح زنان
آنحضرت خواه دخول کرده باشد وخواه نکرده باشد در حال حیات آنحضرت وبعد از وفات هر دو بر دیکران حرام بود شانزدهم
حرام بود که آنحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد ویا احمد ندا کنند وحق تعالی نیز در قران آنحضرت را در هیچ موضع بنام ندا نفرموده است
بلکه یا ایها النبی ویا ایها الرسول ویا ایها المزمل ویا ایها المدثر فرموده هفدهم حرام بود مردم را که صدا در سخن کفتن بلند
تر از آنحضرت کنند هیجدهم حرام بود که آنحضرت را از پشت حجرها آنحضرت را ندا کنند وخصایص بسیار دیکر ذکر کرده اند که
اکثر انها نزد حقیر ثابت نیست وذکر انها این رساله را مناسب نبود لهذا حواله بکتاب حیوة القلوب نمودیم باب پنجم
در ذکر امامت ومراد از امام کسی است که مقتدا وپیشوای امت باشد در امور دنیا جمیعا ودین بنحویکه پیغمبر میکرد بنیابت پیغمبر

وجه دویم

وجه پنجم

دوم

یازدهم

پانزدهم

پیغمبر نیز به سبیل استدلال و در آن چند مقصد است **مقصد اول** در وجوب نصب امام است بدانکه امت خلاف کرده اند در انکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجب است یا بر امت اینهم خلافست که عقل حکم میکند بوجوب یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد و انچه فرقه ناجیه امامیه بران اتفاق کرده اند انستکه واجب است بر حق تعالی نصب امام کردن عقلا و سمعا نصب کردن بچندین وجه **وجه اول** انکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند بر نصب امام نیز میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام امر دین و دنیای ایشان ناچار است از رئیسی و سرکرده که در امور مخالفه ایشان را براه راست هدایت نماید و رفع مخاصمه و منازعه و مجادله و مغالبه ایشان را که بالضروره در معاملات و معاشرات ایشان رو میدهد بوجه حق و صواب از ایشان بکند و همه عقول برا بمعنی معطوف اند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین او است خصوصا بعد از حضرت رسالت که خاتم پیغمبران است و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست **وجه دوم** انکه نصب امام لطف است و لطف بر خدا واجب است عقلا و ایضا اصلح بر خدا واجب است و شکی نیست در انکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و حاکمی است علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای و بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانیکه پیغمبر نیست منحصر است بامام **وجه سیم** انکه چون بعثت حضرت رسول مخصوص بزمان انحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت از برای ایشان کتابی و دین و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و ادا و سنن در هر امری حتی خوردن و اشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد و در فرائض و مواریث و قضایا و معاملات و احکام واقعه حقه بوحی الهی مقرر فرموده و مدت بعثت انحضرت مدت قلیلی بود و در ان مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان کردند که اکثر انها نیز در باطن منافق بودند پس هیچ عاقلی تجویز این کند که خدا و رسول امر چنین عظیمی را ناتمام گذارند و حافظی برای این ملت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مامون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد و مقرر نکنند و کتاب مجمل غامض در وجوه محاملی در میان ایشان بگذارند که هنوز ان کتاب جمع نیافته باشد و در انچه باشد در غایت اجمال باشد و هر کس بنحوی فهمید و هر کس بنحوی فهمید مفسری از برای او تعیین نفرماید با انکه از هر ایه احکام ضروریه در ظاهر ان نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و نومسلمانان چند را که هر یک انواع اعراض داشته باشند صاحب اختیار امت کرده باشند که هر باطلی که خواهند برای خود تعیین نمایند و از جاهل باطل هر امری که رو دهد صحابه را جمع کنند و خود مانند خردکل مانده باشد از این و از ان بر سند نا مقتضای اغراض باطله خود یکی را ترجیح دهند هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا روا نمیدارد و خداوند با ان لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا این امت و پیغمبری با ان مهربانی و شفقت در حق این امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت باین امت شوند پیغمبر بزرگواری که اهتمام از رها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت این امت قرار داد چون شد که یکمرتبه دست از ایشان برداشت و رئیسی برای ایشان قرار نداد و دهقانی که در ده هیمیا شود برای نفقه برعیت خود و مزارع خود یک کسی را تعیین میکند و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر اخر الزمان میمیرد و از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و سنت و امت خود کسی را تعیین نمینماید در این باب عقل حکم نمیکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد **وجه چهارم** انکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقرره در حق این بود از جمیع انبیا از ادم تا خاتم که خلیفه از برای ایشان تعیین نمیکردند از دنیا رحلت نمیفرمودند و سنت حضرت رسالت در جمیع غزوات ان بود و سفرهای جزئی که انجناب از مدینه مشرف بر ان بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در جمیع بلاد و قری اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود و امر ایشان را بخود نمیگذاشت پس چون در این مفارقت کبری و سفر بعید احوال و امور ایشان را معطل نمیگذاشت **وجه پنجم** انکه مرتبه امامت چنانکه دانستی نظیر منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم توانند اختیار کرد نبی را نیز توانند اختیار کرد و این باطلست باتفاق و ایضا بر مصالح عامه عباد عقول ناقصه امت کی میتواند کرد و عقلاء مصاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین مینمایند در اندک وقت ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند پس بر ریاست دین و دنیای عامه خلق چگونه عقول مردم وفا کند و ایضا عصمت در ان شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی بران مطلع نخواهد شد و ادله عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش انها ندارد اما ایاتیکه دلالت میکند بر انکه امام از جانب حق تعالی منصوب است و ما در این رساله بچندین ایه اکتفا مینمائیم اول و افی هدایه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی یعنی امروز کامل کردانیدم دین شما را از برای شما و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست که امام از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که حق تعالی نصب امام از برای امت کرده باشد با انکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این ایه شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین در غدیر خم نازل شد **دلیل دوم** در ایه کریمه وقالوا لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمت ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمت ربک خیر مما یجمعون مفسران خاصه

وخاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قران بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال و لباسهای بسیار دارند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرموده که ایا ایشان قسمت پروردگار تو را یعنی پیغمبری تو را هر کس میخواهند میدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی بلند کردیم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا انکه بکدیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان را بکارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال انکه رحمت پروردگار تو بهتر است از انچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد باایشان نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را باین رفعت شان باختیار ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است و بعد از نبوت هیچ رحمت و نعمتی با امامت نمیرسد پس باید که ان را نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد اگر مدد تعصب و عناد دیده بصیرت مخالفان را نپوشانده **دلیل سیم** که حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون یعنی پروردگار کار تو میفرماید میافریند هر چه را میخواهد و بر میگزیند هر چه را میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا از انچه ایشان را شریک او میکردانند و این ایه دلالت بر این دارد که برگزیدن دنیا و اخرت خداست نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این ایه در رد انها نازل شد که گفتند انچرا خدا پیغمبری را بدیگری نداد **دلیل چهارم** ایات بسیار است که دلالت میکند که خدا همه چیز را در قران بیان فرموده است مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکردیم در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا و هر چیز را تفصیل داده ایم و نیز داده و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و هیچ تر و خشکی نیست که مگر انکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرگاه حق تعالی همه چیز را بیان نفرموده باشد چون تواند بود که شان تعیین امام که اهم امور است نفرموده باشد **دلیل پنجم** حق تعالی فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و انها که صاحبان امرند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول بر شما عام است باید اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر صاحب امری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشد در انکه غلط و خطا و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم میاید که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند از انها که نهی کرده است و چنین کسی امام است که حق تعالی نصب کرده است و معصوم است باتفاق غیر ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند **مقصد دوم** در بیان شرایط امامت است بنابر قول متکلمین و مشهور انست که سه شرط معتبر است **اول** انکه باید امام افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم میاید و ان بحسب عقل قبیح است ایضا حق تعالی میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی ایا کسی که هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر است یا انکه مردم پیروی او کنند یا کسیکه خود هم هدایت نمیتوان یافت مگر انکه دیگری و را هدایت کند پس چه میشود شما را نمیفهمید و چگونه حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است که هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی ایا مساوی میباشند با هم انها که صاحب علم و دانایند و انها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشوند این را مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال کنید از اهل علم و اهل قران اگر نمیدانید و چون حق تعالی خطاب کرد بملائکه که انی جاعل فی الارض خلیفة بدرستیکه من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه گفتند ایا قرار میدهی کسی را که فساد کند در زمین و بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم تو را حق تعالی فرمود من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم ادم نمود و بان حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود که او را فضیلت داده ایم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است نه بزرگی بدن **شرط دوم** از شرایط امامت عصمت است و باجماع علمای امامیه منعقد است بر انکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا اخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث بسیار متواتره و ایضا امام امین خدا است بر دین و دنیای مردم پس هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول خدا ایتم که فرموده است اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با انکه کتاب خدا را میخوانید با عقل ندارید و صاحب این امر را نمی فهمید و باز گفته است ای گروه مومنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید حق تعالی بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نمیکنید و معلوم است کسیکه مستحق این ملامتها باشد قابل خلافت و امامت نیست و ایضا حق تعالی خطاب

دلیل دوم

وخاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قرآن بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که
در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال و قبایل بسیار دارند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرموده که آیا ایشان قسمت
پروردگار ترا یعنی پیغمبری ترا هر کس میخواهند میدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی
بلند کردیم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا آنکه بگیرند بعضی محتاج باشند و بعضی از ایشان را بکارهای خود بدارند و باین
سبب احوال عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما
قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد با ایشان نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را باین
رفعت شان باختیار ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است و بعد از نبوت هیچ رحمت و نعمتی با امامت نمیرسد
پس باید که آنرا نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد اگر رمد تعصب و عناد دیده بصیرت
مخالفان را نپوشاند **دلیل سیم** که حق تعالی میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی پروردگار
تو میآفریند هرچه را میخواهد و برمیگزیند نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان را شریک او میگردانند و
این آیه دلالت بر این دارد که برگزیننده دنیا و آخرت خداست نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه در رد آنها نازل شد که گفته
اند چرا خدا پیغمبری را بیکی نداد **دلیل چهارم** آیات بسیار است که دلالت میکند که خدا همه چیز را در قرآن بیان فرموده
است مثل مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ یعنی تقصیر نکردیم در کتاب از هیچ چیز وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل
دادنی وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و هیچ تر و خشکی نیست که مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرگاه حق تعالی
همه چیز را بیان فرموده باشد چون تواند بود که بیان تعیین امام که اهم امور است نفرموده باشد **دلیل پنجم** حق تعالی فرموده است اطیعوا
اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها که صاحبان امرند از شما ها و چنانکه
اطاعت خدا و رسول بر شما عام است باید اطاعت اولوا الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت
هر صاحب امری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشد در آنکه غلط و خطا و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود
و الا لازم میآید که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند از آنها که نهی کرده است و چنین کسی امام است که حق تعالی نصب کرده است و

مقصد دوم

معصوم است باتفاق غیر ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند **مقصد دوم** در بیان شرایط امامت
است بنا بر قول متکلمین و مشهور آنستکه سه شرط معتبر است **اول** آنکه باید امام افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا
در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم میآید و آن بحسب عقل قبیح است ایضا حق تعالی میفرماید أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ
أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر است باینکه
مردم پیروی او کنند یا کسیکه خود هدایت نمیتواند یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را نمیفهمید و چگونه
حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است که هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ
یعنی آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب علم و دانایند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشوند این را مگر صاحبان عقلها و
ایضا فرموده است فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سؤال کنید از اهل علم و اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی خطاب
کرد بملائکه که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً بدرستیکه من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی
کسی را که فساد کند در زمین و بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود من میدانم چیزی را که شما
نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم آدم نمود و بان حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است
پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود

دوم

که او را تفضیل داده ایم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است نه بزرگی بدن شرط
دویم از شرایط امامت عصمت است و باجماع علمای امامیه منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا
آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث بسیار متواتره و ایضا امام امین خداست بر دین و دنیای مردم پس هرگاه خود در احکام الهی
خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول خدا ایتم که فرموده است أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ یعنی امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه کتاب خدا را میخوانید
آیا عقل ندارید و صاحب این امر را نمی فهمید و باز گفته است ای گروه مومنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید حق تعالی بسیار دشمن
میدارد که بگوئید چیزی را که نمیکنید و معلوم است کسیکه مستحق این ملامتها باشد قابل خلافت و امامت نیست و ایضا حق تعالی خطاب

کرد بابراهیم که من گردانیدم ترا امام از برای مردم خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود
طلب کرد و گفت از ذریت من نیز امام قرار ده حق تعالی فرمود لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان هر
صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در وقتی از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد
امامت باو نمیرسد **و ایضا** عمده فایده در نصب امام آنستکه حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد
هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید او را از معصیت منع نماید و خطائیکه از او صادر شود او ظاهر سازد پس
او امام کل خواهد بود **و ایضا** بر امت واجبست که اطاعت بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم
شد پس اگر اطاعت بکنند بلیه امر هم باید واجب باشد و هم حرام **ایضا** نهی از منکر بر او واجبست اگر بکنند مخالفت با عین
و رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام
دیگر باشد که حلال و حرام را اخذ کنند پس محتاج بد و امام خواهند بود پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود بامام معصوم
و اینها دلیل بچند دلیل بر میگردد و بعد از تامل معلوم میشود **شرط سیم** از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن
امامست و آن نصوصیکه بر خصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد ان شاء الله
و سنیان بعضی از این سه شرط قائل نیستند و این سه صفت را متکلمین ذکر کرده اند باید صفاتیکه در پیغمبر مذکور شد
در او باشد بانکه شبهه در نسبش نباشد و پدرانش دنی و مادرانش غیر عفیفه نباشد و از عیبی که موجب تنفر خلق
است مبرا باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کنگی و درشتخوئی و کج خلقی و بخل و دنائت صنعت مانند جولائی و حجامی
و اینها لیکه دلالت بر ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین نصیر الملة والدین ره در بعضی از رسائل گفته
است که در امام هشت شرط معتبر است **شرط اول** معصوم بودن از گناهان صغیره و کبیره یعنی که ملکه
شد **شرط دوم** آنکه عالم باشد بهرچه در امامت بان محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه
و آداب حسنه و دفع دشمنان دین و دفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سیم
شجاعت برای دفع دشمنان و فتنه ها و بر انداختن اهل باطل و غالب گردانیدن حق زیرا که اگر او گریز کند
بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا **چهارم** آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و
سخاوت و مروت و کرم و علم و هرچه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد و الا تفضیل مفضول لازم آید و آن
قبیح است عقلا **پنجم** آنکه پاک باشد از عیبهائیکه باعث نفرت مردم گردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی
و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و طعن در نسب او
و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه که اینها منافات با لطف دارند **ششم** آنکه قرب
منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد **هفتم** آنکه معجزها از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه
در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد **هشتم** آنکه امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد و الا
موجب فساد میان رعیت گردد و اثبات این مدعا باجماع و احادیث متواتره اولیست **مقصد سیم**

مقصد سیم

در بیان صفات و خصایص امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث معتبره ما بسیار است
و در حیوة القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایراد مینمائیم کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
روایت کرده است که امام را ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود چون از شکم مادر بیرون
میآید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند میکند و خباثت جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش
بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع میشود میداند و خمیازه و کشاکش نمیکند و از پشت سر میبیند
چنانچه از پیش رو می بیند و فضله از او می آید بوی مشک از او می آید و زمین را خدا موکل کرده است که او را
فرو برد چون زره حضرت رسول را می پوشد بر قامتش درست می آید و هر کس دیگر که میپوشد خواه دراز
و خواه کوتاه یکشبر از قامتش زیاد می آید و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه از حضرت امام رضا ع
روایت کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بلند فایق امور از همه در پیش است و پرهیزکار
تر و بردبار تر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید که مراد آن باشد
که گاهی چنین است و از حضرت رسول ص دایم باشد و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکل است بانچه

از او

کرد با برهیم که من گردانیدم ترا امام از برای مردم خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود
طلب کرد و گفت از ذریت من نیز امام قرار ده حق تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان هم
صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در وقتی از اوقات عمر خود که معصیت کند برا و صادق خواهد بود که عهد
امامت باو نمیرسد **وایضا** عمده فایده در نصب امام آنستکه حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد
هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید او را از معصیت منع نماید و خطائیکه از او صادر شود او ظاهر نماید پس
او امام کل خواهد بود **وایضا** بر امت واجب است که اطاعت بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم
شد پس اگر اطاعت نکنند یا امر هم باید واجب باشد و هم حرام **ایضا** نهی از منکر بر او واجب است اگر نکنند مخالفت با ما
و رعایت امام دارد و اگر نکنند ترك واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب طاعت در غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام
دیگر باشد که حلال و حرام را اخذ کند پس محتاج بود امام خواهند بود پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود بامام معصوم
و این دلیل بچند دلیل بر میگردد و بعد از تامل معلوم میشود **شرط سیم** از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن
امامست و ان نصوصیکه بخصوص هر یك از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله
وسنیان بعضی با این شرط قائل نیستند و این سه صفت را متکلمین ذکر کرده اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد
در او باشد بانکه شبهه در نسبش نباشد و پدر آنها دنی و مادر آنها غیر عفیفه نباشد و از عیوبی که موجب تنفر خلق
مبرا باشد مانند خوره و پیسی و کوری و گنگی و درشتخوئی و کج خلقی و بخل و دنائت صنعت مانند جولائی و حجامی
و امثال اینها که دلالت بر ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین نصیر الملة والدین ره در بعضی از رسائل گفته
است که در امام هشت شرط معتبر است **شرط اول** معصوم بودن او از گناهان صغیره و کبیره بمعنیکه مذکور
شد **شرط دویم** انکه عالم باشد بهر چه در امامت با ان از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه
و اداب حسنه و دفع دوشمنان دین و دفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود **سیم**
شجاعت برای دفع دوشمنان و فتنها و بر انداختن اهل باطل و غالب گردانیدن حق زیرا که اگر او فرار کرده است
بگریز ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا **چهارم** انکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و
سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد و الا تفضیل مفضول لازم اید و آن
قبیح است عقلا **پنجم** انکه پاك باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم گردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی
و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او
یا پدران و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیك که اینها منافات بالطف دارند **ششم** انکه قرب
منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد **هفتم** انکه معجزها از او ظاهر شود که دیگران از ان عاجز باشند تا انکه
در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد **هشتم** انکه امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد و الا
موجب فساد میان رعیت گردد و اثبات این مدعا باجماع و احادیث متواتره اولیست **مقصد سیم**
در بیان صفات و خصایص امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و انها در احادیث معتبره بسیار است
و در حیوة القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایراد مینمائیم کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
روایت کرده است که امام را ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود چون از شکم مادر بیرون
میاید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند میکند و خباثت جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش
بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی انچه واقع میشود میداند و خمیازه و کاهلی نمیکند و از پشت سر میبیند
چنانچه از پیش رو می بیند و فضله از او می اید بوی مشك از او می اید و زمین را خدا موکل کرده است که او را بپوشد
و فرو برد چون زره حضرت رسول را می پوشد بر قامتش درست می اید و هر کس دیگر که میپوشد خواه دراز
و خواه کوتاه یك شبر از قامتش زیاد می اید و ملك با او سخن میگوید تا اخر ایام عمرش و ابن بابویه از حضرت امام رضا
روایتکرده است که امام داناترین مردم است در حکمت و علم بر قایق امور از همه در پیش است و پرهیزکار
تر و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید که مراد این باشد
که گاهی چنین است و از حضرت رسول صه دایمی باشد و بول و غایط او را کسی نمیبیند و زمین موکلست با نچه

از او بیرون اید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بویش از مشك خوشبوتر است و اولیست بمردم از جان ایشان که باید
دارند بر نفس خود در هر باب و جان خود را فدا کنند و با انکه مردم بی اختیار انخالت را نسبت باو بهم میرسانند و مشفق تر بمردم
است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و انچه مردم را بان امر میکند خود
زیاده از دیگران بان عمل مینماید و انچه مردم را بان نهی مینماید پیش از دیگران اهتمام در ترك ان مینماید و دعایش مستجاب است
حتی انکه اگر بر سنگی دعا کند هر اینه بدو نیم میشود و حربها و اسلحه حضرت رسول صه نزد اوست خصوصا شمشیر ذوالفقار
که از اسمان بزیر آمد و نزد او نامه هست که نامهای جمیع شیعیان اهلبیت ع تا روز قیامت در ان نوشته است و نامه دیگر نزد او
هست که نامهای دوشمنان ایشان تا روز قیامت در ان نوشته است و نزد امام میباشد جامعه و ان نامه ایست که طول
ان هفتاد ذراع است و در عرض پوست گوسفندی و چون بپیچد میشود بکندی ران شتر میشود و در ان نوشته است هر
حکمیکه فرزند ادم بان محتاج میشود و نزد او میباشد جفر بزرگ و جفر کوچك یکی از پوست بز است و دیگری از پوست
گوسفند و در انها احکام حدود و غیر انها هست حتی ارش خدشی که در بدن کسی بکنند و نگاه که تعدیل یکتازیانه
و ان را حضرت رسول صه املا فرموده و امیر المؤمنین علیه السلام بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه نزد امام است
و در ان نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای این ان نسبت میدهند که چون حضرت رسول
از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه را اندوه عظیمی از مفارقت و جفاهای منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل را از برای
تسلی انحضرت فرستاد که خبرهای اینده را از برای انحضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المؤمنین ع مینوشت و در ان کتاب خبرهائیکه
هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که میان امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در ان عمود احوال بندگان
می بیند و انچه بر او مشتبه شود و نظر میکند در ان و میداند بسند معتبر از حضرت امام موسی ع منقولست که امام را
بچند خصلت میتوان شناخت خصلت **اول** انکه پیش از او نص امامت بر او میکند چنانچه حضرت رسول صه نص بر خلافت
امیر المؤمنین علیه السلام کرد خصلت **دویم** انکه هر چه از او پرسند جواب شافی میدهد و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید
خصلت **سیم** خبر میدهد مردم را باینده خصلت **چهارم** انکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس را بلغت خود جواب
میفرماید خصلت **پنجم** انکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بلکه
متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتیکه مصلحت بوده است مرده زنده میکردند چنانکه حضرت
امیر المؤمنین ع مکرر مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق ع ابو بصیر را بینا کردند و صاحب خوره و پیسی را شفا دادند
و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی به پیغمبری داده بود همه را برسول خدا و ائمه هدی عطا کرده
است و قادر بوده اند بر طی الارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیلی طی میکرده اند بلکه در دیگر و زکمتر چندین مرتبه
بر دور دنیا میگردند و کتابهای جمیع پیغمبران را مانند توریة و انجیل و زبور و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم
و الواح موسی ع همه نزد ایشان بود و اثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم ع و یوسف و سنگ موسی که
دوازده چشمه از ان جاری شد و انگشتر سلیمان و بساط و سایر اثار انبیا نزد ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامر
علیه السلام است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر ان سوار توانند شد که ملکوت اسمان و زمین را بگردند و هفتاد
و دو اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای هر چه میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از ان اسمارا اصف بن
برخیا میدانست که بان اسم تخت بلقیس را از دو ماه راه بیك چشم بر هم زدن نزدیك حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم
ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملك میشنیدند و گاهی روح القدس که خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل
مشافهه با ایشان القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در دل ایشان نقش میشد و گاهی صدای مانند بگوش ایشان میرسید
مانند صدای زنجیر بر طشتی فرود اید و در احادیث بسیار وارد شده است که عمده علم ما علمیست که در هر ان
و در هر ساعت از دریای علم نامتناهی علم الهی بر ما نازل میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر
بر امام نازل میشوند و بر انحضرت سلام میکنند و انچه از امور انسال در انشب مقرر شده بر او عرض میکنند و
انچه از امور و علوم گذشته و اینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از اسمان بزیر امده نزد ایشان هست و وارث
علوم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمونند که هر کس نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق را میدانستند و در هر
درختی و بر هر کوهی و سنگی که امام نظر میکند از ان علمی بر او ظاهر میشود و تمام قران و علم ظاهر و باطن ان را هفتاد

بطن مخصوص امام است و جامها و حربها و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول
بحضرت امیر رسید و نزد سایر ائمه مضبوط است و صندوقی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیاء و
علمای گذشته همه در ان مضبوط است و انرا جفر ابیض میگویند و صندوقی دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت
رسول در ان مضبوط است و انرا جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر انرا خواهد گشود و در احادیث معتبره
بسیار منقول است که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر فتوح امام
زمان را رخصت میدهند که باسمانها رجوع نمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور ان هفت شوط طواف
میکنند و نزد هر قایمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس ببوی بدنهای شریف خود بر میگردند با سرور
فراوان و علوم بی پایان و اعمال از این امت از نیکان و بدان هر صبح و شام و هر هفته و ماه عرض میکنند بر روح
حضرت رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان و درها و دیوارها و دریاها و کوهها مانع علم ایشان نمیشود
و انچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بران مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه در هنگام
وفات جمیع علوم خود را با میر المؤمنین ع تسلیم کرد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که در انوقت هزار باب از علم تعلیم
من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی
سؤال کن من چنان کردم و در ان وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب گشوده می شد و همچنین
هر امامی در وقت وفات خود جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر امام دفن و
کفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در انوقت باعجاز
امامت بطی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب کند و تجهیز او مینماید بنحوی که اکثر مردم مطلع نمیشوند
چنانکه حضرت امام رضا ع در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و تفصیل در جلاء
العیون ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است
و بدنها و دلهای ایشان از طینت عرش افریده شده است چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند
که شربتی از زیر عرش برمیدارد و نزد امام می اورد که می اشامد و ان اب رقیق تر است از مسکه و نرم تر است و از عسل
شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از برف سرد تر است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از ان منعقد میشود
بروایت دیگر بعد از چهار ماه سخن ایشان را میشنود و میفهمد پس ملکی بر بازوی او می نویسد و تمت کلمة ربک صدقا
و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر
ایات را میشنود چون متولد میشود مربع نشسته از جانب پا بزیر می اید چون بزمین می اید رو بقبله می کند و دستها را
بزمین میگذارد و سر بجانب اسمان می کند و صدا بکلمه شهادت بلند می کند پس ملک در میان دو دیده اش و در
کتفش همان ایه را نقش میکند پس ندائی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که ترا برای امر عظیمی خلق کرده ام تو برگزیده
منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که دوست تو باشد
واجب گردانیده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را باو و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی
کند او را بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ کرده ام چون ندای منادی تمام شود ایه شهد
الله را او خود در جواب منادی بخواند پس در انوقت حق تعالی علوم اولین و اخرین را باو عطا کند و مستحق ان شود که روح القدس
در شب قدر و غیر ان او را زیارت میکند چون برتبه جلیل امامت فایز گردد و حق تعالی در هر شهری مناری و علمی از نور برای او
بلند کند که اعمال بندگان خدا را در ان ببیند و بروایتی در انشبی که متولد شود نوری در انخانه ساطع گردد که پدر
و مادرش از مشاهده ان نمایند چون بزمین اید روی بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بتحمید بلند کند و
ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهایش همه روئیده باشد و یکشبانه روز نور زردی مانند طلا از دستها و پاهای او ساطع
باشد و احادیث بسیار وارد شده است که خانهای ایشان محل نزول ملائکه است و در خانهای ایشان حکم نازل میشود و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که ملائکه با اطفال ما مهربان ترند از ما و دست زد بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار
تکیه کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار می باشند که ما پرهای ایشان را بر می چینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم
و انشاء حق تعالی خدا بیند جمیع حظوظ و فواید جنان بحد منزل ایشان می اید و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان فرا میگیرند

وائمه ایشان را خدمت ما میفرمودند و بر سالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی در مسجد کوفه بخدمت حضرت
امیر المؤمنین ع امد در وقتیکه انحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد
پرسید که کیستی گفت منم عمرو بن عثمان که پدرم را جن خلیفه کرده بودی و او در اینوقت فوت شد حضرت فرمود
او را بجای پدر خود خلیفه گردانید اینها مجملیست از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بان میتواند رسید و غرائب
احوال و خفایای اسرار ایشان را نمیدانند و تاب شنیدن ان ندارند مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مؤمن کاملی که
حق تعالی او را امتحان کرده باشد بنور ایمان منور گردانیده باشد و در احادیث وارد شده است که ما را شریک خدا مگردانید
و پروردگاری از برای ما قایل نشوید و غیر اینها انچه از فضایل و کمالات از برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود حق تعالی
میفرماید قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا یعنی بگو ای محمد ص اگر
بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر اینه اخر شود دریا پیش از انکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند
بیاوریم مثل ان دریا مدد و در احادیث وارد شده است که مائیم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نمیتوان
کردن چنانکه گفته اند کتاب فضل ترا اب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت صفحه بشماری **مقصد** چهارم در طریق
شناختن امام است و ان بچند وجه میتواند شد **وجه اول** انکه از همه ظاهر تر و مناسب لطف و حکمت الهی است انست
که چنانچه دانستی نص حضرت رسول است ص امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد
شد که ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم منصوص اند بامامت ایشان از جانب خدا و رسول و امام سابق **وجه دویم**
افضل بودن امام است از جمیع امت و ایشان از جمیع که مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست **وجه**
سیم معجزه که مقارن دعوی امامت است از انچه سنیان دعوی امامت می کنند که امامت به بیعت معدودی قلیل حاصل
میشود اگر چه یک کس باشد چنانکه ابی بکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند میباید پنج کس بیعت کنند چنانچه عمر در شوری
باجماع به پنج اکتفا کرد و زیاده از پنج نگفته اند این امریست که هیچ عاقل منصف تجویز ان نمیکند که با وجود اغراض باطله
فاسده خلق همینکه پنج نفر یا یک نفر یا جاهلی بیعت کند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر بکشند
ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه مخالفت کننده علی بن ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین ع باشد و بر مردم اطاعت
یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگر گوشه رسول خدا ص سید جوانان بهشت برای مخالفت ظالم جابر و
ولد الزنا شارب الخمر با انواع عیوب جایز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که خفیه در ثقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق
دشمن امیر المؤمنین ع واقع شود بدون حضور حضرت امیر المؤمنین ع و حسنین و احدی از بنی هاشم و بدون حضور
سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و سایر مشاهیر صحابه واقع شود انرا اجماع نام کنند و بجبر امیر المؤمنین ع و سایر صحابه
را بکشند و بیعت او گیرند و این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند ایا عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی
ریاست عامه دین و دنیا را که تالی رتبه نبوتست بر چنین بازیچه گذارد و اگر رئیسی در دهی تعیین خواهند نمود تا اکثر اهل
قریه برکسی اتفاق نکنند تعیین او را عقلا نمی پسندند و تفصیل این انشاء الله بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین
امام منوط بیکی از سه امر است که مذکور شد و هر یک از این سه امر در باب هر یک از ائمه ص باخبار متواتره از ثقات و معتمدین
روات شیعه امامیه که علم بصدق و صلاح و دیانت ایشان داریم بر ما ثابت شده است بعین الیقین حقیقت انرا
میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام نمائیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت گردانیم لهذا علماء ما رحمهم الله
پیوسته از احادیث کتب معتبره ایشان حجت اورده اند بر ایشان پس اگر ما احادیث کتب خود بر ایشان حجت گردانیم ایشان انکار نخواهند
کرد و ایشان احادیث کتب موضوعه خود را که در زمان استیلای خلفای جور منافقان صحابه برای طمع منصب
مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت گردانند قول انها بر ما لازم نخواهد بود پس باید از احادیثی که متواتر و مقبول
الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان استدلال کنند بما در حقیت مذهب خود استدلال کنیم و ایشان نیز از احادیثیکه
متواتر است یا در کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص کتب ایشان است و جمعی
علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع است استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در
اعصار سابقه میان ایشان متداول بوده بر فضایل اهل بیت و مطاعن و مثالب خلفا و ایشان بوده است در میان
ایشان متروک است فقیر در این رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری

مقصد چهارم

مذکورات

ومسلم و تفسیر ثعلبی و موطائی که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن الاثیر که از اعاظم علمای ایشانست و جمیع احادیث
که عبارات از صحیح بخاری و صحیح مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشانست
و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است در انتخاب جمع کرده است و مثل مشکوة که از مجموع
از مشاهیر علمای ایشانست و طیبی و دیگران شرحها بر آن نوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداولست و منتخب
در اول کتابش میگوید من احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هر گاه حدیث را با ایشان نسبت دهم چنانست که بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علمای ایشانست و کتابش در میان ایشان متداول
و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای ایشانست و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر علمای ایشان
است و تفسیر ثعلبی که مدار سیر ایشان بر نقل او است و تفسیر فخر رازی که امام ایشانست و تفسیر کشاف و نیشابوری
و بیضاوی و واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود است و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث اهلبیت
را در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و بدانکه مذهب فرقه ناجیه آنست که خلیفه بلا واسطه بعد از حضرت رسالتپناه بنص خدا
و رسول علی بن ابیطالب ع است و سنیان میگویند که مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول ص نصب کرده اند و خلیفه اول
اوست و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه دویم اوست و عمر در وقت مردن در شوری میان شش کس قرار داد
و امیر المؤمنین ع در میان ایشان نفر کرد و تدبیر کرد که یا امیر المؤمنین کشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کند زیرا که امیر المؤمنین
با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند و خلیفه باشد
و اگر اختلاف کنند اگر یکطرف بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگر
بر آن نفر یکیرا عبد الرحمن در میان اینها است اختیار کند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند و چون بیرون آمد
حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبد
الرحمن است که این سه نفر از هم جدا نمیشوند نهایتش آنست که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن در آنطرف است باید
کشته شوم یا با یکی از اینها بیعت کنم و آخر چنان شد در روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق ٩
کردند و با وجود آن عبد الرحمن بحضرت امیر المؤمنین گفت با تو بیعت کنم بشرط آنکه عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر
حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول ص عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و بر آن این سخن را گفت که میدانست حضرت
سیرت آن دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو بیعت
با عثمان کردند و مردم نیز بیعت کردند پس خلیفه سیم او را میدانند بعد از عمر ملعون و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای
عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و بر خلیفه بر حق امیر المؤمنین ع بیعت کردند و لهذا آنحضرت را خلیفه
چهارم میدانند و قول دیگر بعضی از منافقان بخوش آمد خلفای عباسی اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول ص عباس عم
حضرت دعوی خلافت کرد و بطلان این قول نیز ظاهر است و اصحاب ابن عبد الله منقرض شدند و کسی نماند که بر اثبات خلافت
امیر المؤمنین و بطلان این قول نیز ظاهر است **مقصد پنجم** در بیان بعضی از آیات است که دلالت بر امامت — مقصد پنجم
و فضیلت حضرت امیر المؤمنین ع میکند **اول** آیه وافیه هدایه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده
اند آنها که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتیکه در رکوع اند عامه و خاصه اتفاق کرده اند این آیه در شان
آنحضرت نازل شده است در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت رسول
و گفتم چون ما تصدیق خدا و رسول کرده ایم مردم از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده که با ما سخن نگویند
پس حقتعالی این آیه را فرستاد و بلال اذان گفت و مردم برخواستند و مشغول نماز شدند و بعضی در رکوع و بعضی در سجود
و بعضی در رکوع بودند و بعضی سؤال میکردند ناگاه سائلی سؤال کرد پس علی ع انگشتر خود را باو داد و سائل برسول خدا
خبر داد که علی این انگشتر را بمن داد حضرت رسول این آیه را بایشان برما خواند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است که
روزی ابن عباس در کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت یا ایها الناس من
ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا باین دو گوش و الا هر دو کر شود و باین دو چشم و الا هر دو کور شوند که میفرمود علی
قاید و پیشوای نیکوکارانست و کشنده کافرانست یاری کرده شده است هر که او را یاری کند و مخذولست هر که او را یاری نکند

بدرستیکه من نماز کردم روزی از روزها با رسول خدا نماز ظهر پس سائلی در مسجد سؤال کرد کسی چیزی باو نداد سائل
دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سؤال کردم در مسجد رسول خدا و کسی چیزی بمن نداد و علی ع
در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل بانگشت کوچک دست راستش و پیوسته انگشتر را در آن دست میکرد و سائل آمد و انگشتر
از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول ص در نماز بود آنرا مشاهده کرد چون فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا
برادرم موسی از تو سؤال کرد و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده گردان و آسان گردان برای من کار مرا و بگشا گرهی از زبان
من که بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که هارون برادر منست محکم گردان بآن بازوی مرا و شریک گردان او را
در کار من پس دعای او را مستجاب گردانیدی و باو خطاب کردی که بزودی محکم گردانم بازوی ترا ببرادرت و برای شما هر دو سلطنتی
و استیلائی بدهم خداوندا منم پیغمبر تو محمد و برگزیده تو پس بگشا برای من سینه مرا و آسان کن برای من کار مرا و بگردان وزیری برای
من از اهل من که آن علی است محکم گردان پشت مرا بآن ابوذر گفت هنوز سخن او تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب رب جلیل
و گفت یا محمد بخوان پس این آیه را بر آنحضرت خواند و سیوطی نسبت آنرا با سیاق و فخر رازی بعد و سند و زمخشری و بیضاوی و
نیشابوری و ابن الشیخ و واحدی و سمعانی و جیفی و نطری و صاحب مشکوة و مولف مصابیح و سایر مفسرین و محدثین خاصه و عامه از
سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبة بن ابی حکم و غالب بن عبد الله و قیس بن الربیع و عبایة بن ربعی و ابن عباس و
سمعانی و ابوذر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او بنظم آورده اند و باین وجه دلالت بر امامت آنحضرت دارد
که انما کلمه حصر است و ولی در لغت بمعنی چند آمده است یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و در معنی آخر نزدیک
بیکدیگر و در معنی اول معلوم است که در این آیه مراد نیست زیرا که یاور و دوست مؤمنان مخصوص بخدا و رسول و بعضی از مومنان
که موصوف باین صفت باشند نیست بلکه همه مؤمنان یاور و دوست یکدیگرند چنانکه حقتعالی فرموده است که والمؤمنون بعضهم — والمؤمنات
اولیاء بعض و ملائکه نیز یاور مؤمنانند چنانچه فرموده است نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا بلکه بعضی از کفار محب و یاور بعضی
از مؤمنانند اگر گویند این آیه بلفظ جمع واقع شده چگونه مخصوص آنحضرت میباشد جواب گوئیم که جمع بر واحد شایع است برای
تعظیم با اینکه در دیگر آیات که در همین نیز بسیار است ما با آنکه ما دعوی اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است
که سایر ائمه در این آیه داخلند و هر امامی در رکوع امامت بر این فضیلت فایز میگردد و صاحب کشاف گفته مراد از این آیه هر چند
آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و مؤید اینکه این آیه در شان آنحضرت است اتمام و دلالت بر
امامت است آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری فرستاد
و حضرت امیر المؤمنین ع را امیر آن لشکر گردانید چون حضرت فتح کرد یک کنیز را از غنیمت برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش
نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول برسند این را بآنحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که چون
مسلمانان از جنگ برمیگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکردند و بعد از آن بخانه های خود میرفتند چون بخدمت
رسیدند و سلام کردند یکی از این چهار نفر برخواست و گفت علی چنین کرد حضرت رو از او گردانید دویم برخواست و همان
سخن را گفت باز حضرت رو گردانید سیم بار گفت باز حضرت رو از او گردانید چون چهارم نیز گفت حضرت روی بایشان کرد و غضب
از روی مبارکش ظاهر بود سه مرتبه فرمود که چه میخواهید از علی بدرستیکه علی از منست و من از علی و او ولی هر مؤمنی
است و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول ص بعلی بن ابیطالب ع گفت که تو ولی هر مؤمنی
بعد از منی پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص است بعلی که در این آیه است در شان او نیست و از فقره اول در حدیث اول
معلوم است که اختصاصیکه آنحضرت را باین جناب بوده دیگری را نبوده و اینهم تخصیص بولی بودن بعد از خود در هر دو حدیث
دلالت بر خلافت است زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نیز بود و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و
محکوم بحکم ایشان نمیتواند بود و دیگر آنکه آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای گروهیکه ایمان آورده
اید بترسید از خدا و باشید با خدا و راستگویان در همه چیز خصوصا در دعوی ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد بودن
بایشان متابعت ایشانست در گفتار و کردار نه آنکه بدن با ایشان باشد زیرا که این لغو است و بیفایده و معنی همین است
و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع است در همه زمانها هست باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی
باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیست که لازم آید که هر کس راست بگوید متابعت او واجب
باشد و این باتفاق باطلست پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال خدا باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم

در هر زمان و وجوب متابعت ایشان باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده معصوم نیست پس حقیت مذاهب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی و ثعلبی در تفسیر منثور و مشهور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که مراد از صادقین در این آیه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است و از ابرهیم بن محمد ثقفی و خرگوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند مراد از صادقین ما ائیم و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود صادقون ما ائیم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صادقون ائمه اند و در بعضی روایات وارد شده است که مراد از صادقین آنهایند که فرموده است در شان ایشان من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی از جمله مؤمنان مردانی چند هستند که راست گفته اند آنچه را که با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که با رسول امین ثبات قدم بورزند و با دشمنان دین قتال بورزند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت می کشند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شده است مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول بر ندارند و وفا بان عهد کرده بودند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین علیه السلام بود از جنگ نگریختند مانند ابو بکر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب النزول از طرق عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکرده ام با خدا عهد خود را تبدیل کردنی و واحدی در این آیه نقل میکنم برای استدلال این مدعا یکی از علمای مشاهیر عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه اول آنستکه امام فخر رازی که امام سنیانست در تفسیر ذکر کرده است که حق تعالی در این آیه ذکر کرده است مؤمنان را که با صادقان باشید پس باید صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط است ببودن آن چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر اینکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت و ایضا لفظ آیه شامل جمیع اوقات هست و تخصیص به بعضی از ازمنه که از آیه معلوم نیست موجب تعطیل حکم آیه است و ایضا حق تعالی امر کرده ما است ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسی هست که تواند بود که متقی نباشد و خطا بر او جایز باشد پس آیه کریمه دلالت میکند بر آنکه هر گاه کسی جایز الخطا است واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجب باشد و آنهایند که خدا حکم کرده است بانها که صادقند و ترتب حکم در این باب دلالت کند بر آنکه از برای این واجب است که جایز الخطا اقتدا و پیروی کند صادق را که مانع باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز در همه زمانها باشد و ما این را قبول داریم اما میگوئیم که معصوم جمیع امت است و شیعه میگویند که یکشخص از امت است و ما میگوئیم که این قول باطلست زیرا که اگر چنین بود بایست که ما بشناسیم که آنشخص کیست تا متابعت او کنیم و ما نمی شناسیم چنین کسی را در میان امت تا اینجا ترجمه کلام پیشوای اهل ضلالت و حق تعالی بر دست و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل بانهایت اتفاق چنین جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگر چه بر هیچ عاقل ضعیفی این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه جواب میگوئیم **اول** آنکه تصریح کرده که هرگاه که هر زمان احتیاج بمعصوم هست از برای تحفظ از خطا زهی عاقل تجویز میکند که در این اعصار که ملک حضرت رسالت پناه مشرق و مغرب عالم را فرو گرفته احدی را ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچ کس در مسئله مخالفت نکرده است خصوصا با این نسبتا راهی که در میان امت بهم رسیده است همین فاضل که دعوی میکند که بجز او از همه علما بیشتر است معلوم نیست که در مسئله مذهب امامیه را داند چه جای مذاهب سایر فرق و اگر بر فرض محال همه را ببیند و از همه بشنود از کجا معلوم شود که اعتقاد واقعی خود را با او گفته اند گاه باشد که تغییر کرده اند چنانکه در مذهب امامیه جایز است و ایضا از کجا معلوم میتوان شد که تا مردن بر اینمذهب باقی ماندند و این بنابر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع **دوم** بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی ممکن است و علم بتحقق آن هم میتوان رسانید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه کی میشود **سیم** ظاهر آیه بلکه صریح آنست که مامورین بکونوا مع الصادقین غیر صادقین باشند و از این ظاهر میشود که عین یکدیگر نیستند **چهارم** آنکه آنچه در نفی مذهب شیعه گفته که نمی شناسیم ما بدانیم که کیست مثل آنستکه گویند اهل کتاب که نبوت رسول ما باطل است زیرا که اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم و حقیت او را بدانیم و حق آنستکه این را هم بتقصیر ایشانست باید تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلایل و اخبار و آثار بکنند تا بر ایشان

انصاف و رجوع بدلایل و اخبار و آثار بکنند تا منصفان و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا حق بر ایشان ظاهر شود اگر راست گویند حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مضمون نص صادق است که حق بر ایشان ظاهر گردیده از برای حب دنیا و متابعت هوای نفسانی اظهار نمیکنند و اگر گویند وجوهیکه در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد میاید جواب گوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانچه بر هر یک خطا و غلط جایز است و علم بدخول معصوم در زمان علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بان ممکن است از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این نیست و حقیر از آنها از شیخ سدید مفید سؤال کردند از تفسیر این آیه کریمه و آنکه در شان کی نازل شده است شیخ سدید قدس الله روحه در جواب فرمود که این آیه جلیلة الدلالة در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد و حکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و در این باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیه شریفه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی این آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوند و باید آنها را که ندا کرده اند و امر فرموده اند غیر آنها باشند که ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محالست که کسی را امر کنند با خود باشد و متابعت امر خود کند پس گوئیم که از صادقان یا جمیع راستگویانند یا بعضی از ایشان اول باطلست زیرا که هر مؤمنی باعتبار ایمان صادق است در این دعوی راست گوست پس لازم آید که همه مؤمنان مامور باشند بمتابعت خود و این محالست و اگر بعضی از ایشان مراد است و بعضی معهود و معلوم مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعض غیر معهود مراد است بنا بر اول باید که آنجماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را بشناسند و آیات باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند بر غیر آنجماعت که دعوی میکنیم باطلست زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان حضرت رسول تعیین ایشان بخلاف نشده و بنابر دوم که بعض غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص آن بعض بشود و الا تکلیف بامر مجهول خواهد بود که ایشان بان نتوانند کرد و این محالست و معلوم است که در غیر ائمه ما کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیتوان کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند و ایضا دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که در این آیه کریمه امر شده است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و این محالست چون عصمت امریست باطنی که کسی بغیر حق تعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مرادند و اما دلیل نقلی آنستکه حق تعالی در قرآن صادقان را باوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن اوصاف جمع نگردیده زیرا که فرموده است لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب یعنی نیست نیکی بگردانند روها خود را بجانب مشرق و مغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکة و الکتاب و النبیین و لیکن نیکوکار کسی است که ایمان بیاورد بخدا و روز قیامت و بملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و عطا کند مال با محبت مال یعنی احتیاج بان یا محبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول الله و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و مسافران که بخوانند خود نتوانند رفت و بگدایان سؤال کننده و آزاد کردن بندگان و اقام الصلوة و آتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی البأساء و الضراء و حین البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون و بر پا دارند نماز را در اوقات فضیلت با داب و شرائط و ادا کنند زکوة را و آنهایند که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و مردم کرده اند و آنهایند که صبر میکنند بر فقر و بلاها و در مرض و آزار و در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند راست گویان و صادقند در دعوی ایمان و ایشانند پرهیزکاران پس شیخ رحمه الله گفته است که حق تعالی در این آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده برای کسیکه اینها را و کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده صدق و تقوی را در ایشان بجهتی که در علم و دنیا مقرر است پس آیه اولی را با این ضم میکنند مفادشان این میشود که متابعت کنید صادقان را زیرا که این خصلتها در ایشان کامل و مجتمع گردیده است و ما در میانه صحابه حضرت رسول بغیر امیر المؤمنین کسی را نمی یابیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیه اولی او باشد و جمیع امت مامور باشند بمتابعت او و در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجماع و کمالات او و صادر از آنحضرت آنستکه در اول آیه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها

در روز قیامت پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان باینها آورده و باخبار متواتره میان
خاصه و عامه اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول صلعم بفاطمه گفت که ترا تزویج کردم
بکسیکه از همه صحابه قدیمتر است در اسلام و انفیا او و همه بیشتر است و متواتر است که امیرالمؤمنین عم فرمود که من بندهٔ
خدا و برادر پیغمبرم و نگفته است این سخن پیش از من احدی و نخواهد گفت بعد از من مگر بسیار دروغگوی افتراکننده و نماز
کردم پیش از دیگران هفت سال و میفرمود که خداوندا من اقرار نمیکنم بر احدی از این امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من و گفت
در وقتیکه سخن از خوارج بآنحضرت رسید آیا میگویند که علی دروغ میگوید من که دروغ میبندم و بر خدا دروغ میگویم و
حال آنکه من اول کسیام که خدا را عبادت کردم و بر رسول وی افترا بستم و حال آنکه من پیش از همه کس باو ایمان آوردم و تصدیق
او کردم و یاری او نمودم و حضرت امام حسن عم فرمود در صبح آن شبی که از دنیا رفت در این شب کسی از دنیا رفت است
که پیشینیان بر او پیشی نگرفته اند و آینده گان در کمالات بان نمیرسند دلایل بر این بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام
است پس حقتعالی بعد از ایمان دادن اموال و تصدقات را فرمود و بنصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت در این صفت از همه
بیش است حقتعالی در سورهٔ هل اتی میفرماید و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یعنی میخورانند طعام را با آنکه
و محتاجان باو از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران و راویان عامه و خاصه بر آنکه این آیه با کل سوره
این سوره در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است باز فرموده است الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا
و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز
پنهان و آشکارا پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اندوهناکند
یعنی در آخرت شیخ گفته است و آیات مستفیضه وارد شده است که این آیه در شأن امیرالمؤمنین عم نازل شده و خلافی نیست
در آنکه آنحضرت بکد ید خود جمع کثیری از غلامان را آزاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای
بسیار که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس حقتعالی بعد از آن برپا داشتن نماز و دادن زکوة را فرمود و این نیز در
شأن آنحضرت است بدلالت آیهٔ انما ولیکم الله که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل
شد مؤلف گوید که تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر این معنی کرده باشد با آنکه واو و آتوا الزکوة را واو حالی گرفته باشد تفریع
این آیه و غیر این که ابنای مال سابقا در این آیه مذکور شد و تاسیس اولی است از تاکید پس شیخ گفته است که بعد از این جمع
فرموده وفای بعهد را و هیچکس از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر نکرده باشد یا بیعتی باو نداده باشد مگر آنحضرت
که کسی احتمال نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول کرده باشد در یاری و جانفشانی و حمایت آنحضرت
پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حقتعالی صبر بر بلاها و شداید و جنگها را فرموده و معلوم
است که بغیر آنحضرت در جنگها و شدتها صبر نکرده و اوست که باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرده و نگریخته و از
هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه حقتعالی جمیع این خصلتها را ذکر فرمود که ایشان اند که صادق و راستگویند نه غیر ایشان
و ایشانند که پرهیزکارانند یعنی انصافا که ما را امر بمتابعت او کرده ایم آنست که این صفات در او مجتمع باشد و او امیرالمؤمنین
است و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف او است زیرا که عرب لفظ جمع بر واحد اطلاق میکند در وقتیکه خواهند
اشاره برفعت و علو منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع می آورند برای اشعار بآنکه جمعی دیگر نیز با او شریکند در این
امر و در این جا این نیز مراد میتواند بود زیرا که سایر ائمه عم در این مرتبه و در این صفات جلیله با آنحضرت شریکند مؤلف گوید
که ثعلبی در کتاب تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین عم چهار درهم داشت جز آن چیزی
نبود بغیر آن پس یک درهم را پنهانی و یک درهم را علانیه و یک درهم را روز و یک درهم را شب تصدق کرد پس این آیه نازل شد
در شأن و الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید گذشت و از زید بن رومان روایت
کرده است که در شأن هیچکس آیات قرآن آنقدر نازل نشده که در شأن علی عم نازل شده سیم در احادیث بسیار از طریق
موالف و مخالف تفسیر آیات صدق و صدیق بآنحضرت شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابونعیم در حلیه و
در در منثور و دیگران از ابن عباس و دیگران و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حقتعالی و الذی جاء بالصدق
و صدق به اولئک هم المتقون یعنی آنکسیکه راستی را آورد حضرت رسول صلعم و آنکه تصدیق او کرد علی بن ابیطالب است و
بنابراین موصول در و صدق به مقدر است و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف موصول کرده اند و باز حقتعالی

مؤلف گوید

مؤلف گوید

و الذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم احمد بن حنبل و جمع دیگر از ابن
عباس روایت کرده است که این آیه در شأن امیرالمؤمنین عم نازل شده یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسولان و ایشانند
بسیار راستگویان و تصدیق کننده گان و گواهان پیغمبران بر آنکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند و از برای ایشانست جزای ایشان و
باز حقتعالی فرموده است و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و
الصالحین و حسن اولئک رفیقا یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهایند که خدا انعام کرده
بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبرانند و
درجهٔ ایشان از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایتست و خاصه و عامه بطرق متواتره روایت کرده
اند که علی بن ابیطالب ع صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و
دیگران از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند که صدیقان سه نفرند حبیب نجار که مؤمن آل یس است و حزقیل که مؤمن آل فرعون است
و علی بن ابیطالب ع که افضل ایشانست و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده اند که صدیقان سه نفرند و سبقت نگرفته اند کانا منها سه نفرند که
کافر نبودند بخدا یک چشم زدن علی بن ابیطالب و صاحب آل یس و مؤمن آل فرعون پس ایشانند صدیقان و علی بن ابیطالب افضل
است از ایشان و حافظ ابونعیم روایت کرده است از عباد بن عبدالله شنیدم که امیرالمؤمنین عم میفرمود منم صدیق اکبر نگوید
این سخن را بعد از من مگر دروغگوئی و هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم است
یا نزدیک بان و صاحب صحاح گفته است که صدیق دائم التصدیق است و کسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود و
حقتعالی پیغمبران را باین وصف کرده است و در شأن حضرت ادریس گفته است انه کان صدیقا نبیا و در حق یوسف
فرموده است یوسف ایها الصدیق و کسی که مصداق این آیات و صاحب این صفات باشد البته با امامت و خلافت احق است
از کسیکه بهره از اینها نداشته باشد و او را بافترا صدیق گویند چنانکه برعکس نام نهند زنگی کافور چهارم حقتعالی میفرماید
افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی آیا کسی هست که بر حجتی و برهانی از جانب پروردگار خود باشد و از پی او
باشد گواهی او مثل کسی است که چنین نباشد آنکه بر بینه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و در شاهد خلاف است
و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیرالمؤمنین عم است که گواه بر حقیت آنحضرت است و ابن ابی
حدید و مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد بن عبدالله و عبدالله
بن الحارث که روزی حضرت امیرالمؤمنین فرمود که کسی از قریش نیست مگر آنکه آیه در مدح او یا مذمت او نازل شده
است پس مردی پرسید که در شأن تو کدام آیه نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود که در سورهٔ هود نخوانده که این آیه
که رسول خدا بر بینه است از جانب پروردگار خود و من گواه اویم و فخر رازی چون این روایت را ذکر کرده است گفته است که حقتعالی
از برای سرافرازی این گواه فرموده است که از اوست یعنی مخصوص اوست بمنزلهٔ پاره تن اوست بنا بر این تفسیر باید که حضرت امیر تالی
حضرت رسول باشد و بعد از او بلا فاصله خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت دارد زیرا که تقدیم
مفضول قبیح است ایضا دلالت بر عصمت آنحضرت نیز میکند زیرا که بگواهی یک کس هرگاه معصوم نباشد مدعا ثابت نمیشود
پنجم آیهٔ انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی نیستی تو یا محمد مگر ترساننده این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده
هست و بعضی گفته اند تو هدایت کننده هر گروهی هستی و کسیکه در سیاق آیه تفکر میکند می یابد که معنی اول ظاهرتر است و
بر آن احادیث مستفیضه از طریق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت کرده اند چنانچه در شواهد التنزیل از
ابی برده اسلمی روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلعم آب وضو طلبید چون از وضو فارغ شد دست علی را گرفت و بسینه
خود چسبانید پس گفت انما انت منذر پس دست بر سینه علی گذاشت و گفت و لکل قوم هاد پس گفت توئی نور بخش
خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن و گواهی میدهم که تو چنینی و حافظ ابونعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه
است در کتاب ما نزل من القرآن فی علی ع بچند سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلعم
دست مبارک خود را بر دوش حضرت امیر عم گذاشت و گفت توئی یا علی هادی و بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان
بروایت دیگر از حضرت امیر روایت کرده است که حضرت فرمود منم منذر و علی هادیست یا علی بتو هدایت می یابند هدایت یا
فتگان بروایت دیگر از حضرت امیر روایتست که منذر حضرت رسول است و هادی مردیست از بنی هاشم و معلوم است که خدا
اراده فرموده چنانچه ثعلبی بعد از آنکه این روایات را بدو سند از حضرت امیر روایت کرده است که گفته است فی نفسه یعنی حضرت

بردی از بنی هاشم خود را اراده کرده و عبد الله بن احمد و ابن حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را
و این آیه کریمه را بنابر تفسیر یکی دیگر روایات مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند بر آنچه فرقه ناجیه امامیه
رضوان الله علیهم قائلند که هیچ عصری خالی نمی باشد از حجتی از جانب حق تعالی که آن پیغمبری یا وصی پیغمبری باشد
که هدایت نماید مردم را بدین خدا و طریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانچه عقل بر این مشاهد عدل
و الحمد لله الذی هدانا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف
بالعباد یعنی از جمله مردم کسی است که میفروشد جان خود را از برای طلب خشنودی خدا و خدا مهربان است به بندگان خود و این حدیث
مستفیض بلکه متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شان مولای مومنان نازل شد بدرستیکه کفار قریش
اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول و آنحضرت از جانب رسول خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار رود و کفار قریش گرد
خانه آنحضرت بر آمدند و انتظار صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر المومنین ع در جای خواب خود بخواباند
که کفار گمان کنند که حضرت رسول است و حضرت بیرون رود و چون حضرت رسول صلعم این بشارت را بحضرت امیر داد شاد شد و بشکرانه
نعمت جان شیرین خود را فدای جان سرور عالمیان میکند بسجده شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صله شمشیر
برهنه مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و دراین وقت این آیه کریمه نازل شد و نزول این آیه را در شان آنحضرت اکثر مخالفان در
کتب تفسیر خود بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر و نیشابوری و ثعلبی و حافظ ابو نعیم در نزول آیات
و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثان و شعرا و فاضلین رساله بجهت روایت
روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا می نمایم و ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی
علیه السلام نازل شد در شبی که حضرت رسول بغار رفت و علی بن ابیطالب ع در فراش آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است
که چون حضرت رسول صلعم اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر را در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانات
مردم را که نزد آنحضرت بود رد کند و در شبی که خواست بغار رود مشرکان بخوابگاه آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی
بن ابیطالب را که بر فراش آنحضرت خوابید و فرمود که برد حضرمی سبز که من بر خود میپوشم در شبها بر خود بپوش و در میان رختخواب
من بخواب اگر خدا خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل ع و میکائیل که من
میان شما برادری قرار داده ام و عمر یکی از شما دیگری را بر خود اختیار میکنید بطول زندگانی پس هیچیک دست از طول زندگانی
خود بر نداشتند و اختیار طول حیوة دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی کرد بایشان که چرا شما مثل علی بن ابی طالب نبودید
که من با محمد صلعم برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او گردانید و زندگانی محمد را بر زندگانی خود اختیار کرد
اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمائید پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل ع نزدیک سر حضرت و حضرت
امیر ع نشست و میکائیل نزد پاهای او و جبرئیل ندا کرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابوطالب خدا بتو مباهات میکند بر ملائکه
پس حق تعالی این آیه را فرستاد بر حضرت در وقتیکه مدینه طیبه بود در شان علی ع و حافظ ابو نعیم نیز نزول این آیه را در شان
آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم آیه تطهیر است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه از شما بر طرف کند شرک و گناه و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند
شما را پاک گردانیدنی بدانکه احادیث معتبره از طریق عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شان امیر المومنین ع و فاطمه
حسن و حسین ع نازل شده و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است چنانچه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده
است که رسول خدا صلعم فرمود که این آیه در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شد ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه
روایت کرده است که گفته است حضرت رسول صلعم در خانه من بود و فاطمه حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته
بود که خوابگاه آنحضرت بود و در زیر ش عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس بفاطمه گفت حضرت رسول صلعم
بطلب شوهر خود و پسرهای خود پس علی و حسن و حسین ع آمدند و همه نشستند مشغول حریره خوردن شدند
در اینوقت حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول زیادی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان
بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت مخصوصان منند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی
ام سلمه گفت من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود عاقبت تو بخیر است و
مرا داخل اینها نکرد ایضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد عایشه مادرم سبب خروج او را در جنگ جمل

پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سوال میکنی از کسیکه محبوبترین مردان بود
نزد حضرت رسول و شوهر محبوبترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول
ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا اینها اهلبیت و مخصوصان و دوستان منند پس از ایشان رجس را دور
گردان و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی من خواستم داخل شوم گفت دور شو ایضا نزول این آیه را در شان ایشان
از عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده است که ام سلمه گفت این آیه در خانه من نازل شد و من نزدیک در نشسته بودم گفتم من
از اهلبیت نیستم فرمود که عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسولی و در آنخانه وقت نزول این آیه حضرت رسول و علی
و فاطمه و حسن و حسین ع بودند و عبا را بایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند دور کن از ایشان
رجس را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی و در جامع الاصول گفته است بروایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت
مخصوصان منند پس ام سلمه استدعا کرد که داخل شود در ایشان حضرت قبول نفرمود گفت عاقبت تو بخیر است و مانند
از صحیح ترمذی از عمرو بن ابی سلمه همین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم
روایت کرده اند از عایشه که روزی حضرت رسول صلعم بیرون آمد و عبائی ملون سیاه پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین را
داخل عبا کرد و این آیه را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علمای ایشان است
در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را گفته و اعتقاد است که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده
با آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است با آنکه حصین
بن سمره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت از اهل بیت اویند زید گفت نه بخدا سوگند زن مدتی با شوهر میباشد
چون طلاقش گفت بخانه پدرش میباشد و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان حرام است
و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت چون آیه تطهیر در شان اهل بیت نازل شد تا
قریب بشش ماه چون حضرت رسول بنماز بیرون میامد بر در خانه ایشان میگذشت و میگفت الصلوة یا اهل بیتی بنماز حاضر شوید ای
اهل بیت من پس آیه تطهیر را در شان اهلبیت نازل شد تلاوت مینمود تا آخر آیه و خاصه و عامه بطرق بسیار از ابو سعید خدری
و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و واثلة بن اسقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه در شان آل عبا نازل شد پس باخبار
متواتره خاصه و عامه ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج تنند و زنان حضرت رسول و خویشان آنحضرت داخل نیستند
پس آیه دلالت میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی معصومند زیرا که اراده را بدو معنی اطلاق
میکنند اول اراده که بعد از آن مراد البته حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هر گاه اراده کند چیزی را آنکه گوید مر او را باش پس آن میباشد و بهم میرسد دویم اراده بمعنی
عزم و آن در حق تعالی محال است که نباشد و این سابقه نیز صریح است و در آنکه اراده الهی تخلف از مراد او میکند سیوم اراده بمعنی
تکلیف است و این معنی در این آیه احتمال ندارد بانکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلفند باین امر حق تعالی فرموده است و ما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون یعنی نیافریدم جن و انس را مگر آنکه برای من عبادت کنند دویم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول این آیه برای فضیلت
و تشریف بود لهذا حضرت رسول صلعم ایشان را بالخصوص گردانید اهلبیت و مخصوصان منند پس آیه مؤکد بتاکیدات
نازل شد چنانچه فخر رازی با آن تعصب گفته است که لیذهب عنکم الرجس یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گرداند و یطهرکم
تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما بپوشاند و اگر مراد تکلیف بود بانها باشد که کفار و فساق همه در این شریکند چه تکلیف همه
نیز بچه وجه کرامتی در آن خواهد بود سیوم آنکه در اکثر روایات مذکور شد که این آیه بعد از دعا و التماس آنحضرت نازل شد و آنچه آنحضرت از برای ایشان طلب
نمود دفع رجس بود نه اراده که مستتبع حصول نباشد اگر چنین تو بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل عبا گند و
حضرت چرا مضایقه میفرمود در دخول او در این معنی که همه گمیت ندارد خلند و آنکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه در میان
آیاتست که در آن آیات خطاب بزنان آنحضرت شده است پس باید ایشان نیز مخاطب باشند باطلست بچند وجه اول آنکه ضمیر
ضمیر مونث بضمیر مذکر تبدیل است بر آنکه خطاب با ایشان نیست دویم کسیکه تتبع آیات قرآنی مینماید میداند که آیات از این قبیل بسیار است
که در میان قصه دیگره مذکور میشود بغیر خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان آنها خطاب باز رجال
عدول بخطاب شده است و بار امر بمخاطبه ایشان شده است با آنکه در اینجا مناسبت تمام هست اگر کسی تدبر کند زیرا که در اینمعنی
تغییر کلام تغیر نسبت بزنان هست که شما و اهلبیت با آنحضرت نخواهید بلکه معاشرت شما بیشتر چرا شما مثل ایشان

پوشیده

نمیباشد در طهارت و در رعایت آداب معاشرت شما بیشتر است تا انکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم اعمال
از ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت هم مثل ایشان لعیاذا باشه صادر شود و از برای بیان طهارت و دلیل عصمت ایشان این
را در میان داخل کرده باشد و این دو وجه بخاطر فقیر رسید نسبت بوجهیکه مفسران در ربط و نظم میگویند واضح تر از اینها
تر است دوم انکه اگر این سخن صورتی داشته باشد وقتی تمام میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست بلکه
که در جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده که بعد از انکه قران جمع کردیم این ایه را من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه با خزیمة
بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکن است که ایات بسیار دیگر افتاده باشد در سابق و لاحق این ایه که ملحق نکرده باشند و
از حضرت صادق هم منقول است که در سوره احزاب فضایح مردان و زنان قریش بسیار بود و بزرگتر از سوره بقره بود و ایشان کم کردند
و تحریف دادند سیم انکه معلوم نیست که نظم قران موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سورههای مکیه تصریح کرده اند
که بعضی از ایاتش مدنی است و بالعکس پس ممکن است که در وقت دیگر نازل شده باشد و در اینموضع داخل کرده باشند
کرده باشند چهارم انکه باحادیث صحیحه متواتره خاصه و عامه معلوم شده باشد که این ایه مخصوص اهلبیت است اگرچه
ربط ایات برما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله
گنجایش ذکر انها ندارد و هرگاه حق تعالی رجس را از ایشان زایل گردانیده باشد باید جمیع افرادش منتفی گردد خصوصا هرگاه
بعد از مبالغه در تطهیر واقع شده باشد که قرینه واضحه بر عموم است پس باید از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت
شد که معصومند و اگر گویند که دلالت بر عصمت ایشان نمیکند گوئیم همین که عصمت فی الجمله بهم رسد کافیست زیرا
که کسی از امت قائل نیست که در بعضی اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکب است که از
ایشان جایز نمیدانند با انکه هرجا که قران مجید اراده باین صیغه وارد شده است مراد از ان حصول بالفعل و دوام است
مثل یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و یرید الله ان یخفف عنکم و یریدون ان یبدلوا کلام الله و یرید الشیطان ان
یضلهم و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود و در رجال ایشان بدلائلی که در عصمت امام
مذکور شد زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند هشتم ایه مباهله است فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم
فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی کسیکه مجادله کند
با تو در امر حضرت عیسی بعد از انچه امده است بسوی تو از علم پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنهای ما را و زنها
شما را پس مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغگویان و احادیث متواتره از طریق عامه و
خاصه وارد شده است که این ایه در شان ال عبا نازل شده است چنانچه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم
روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون ایه مباهله نازل شد رسول خدا صلعم علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و
گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و ایضا در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول بامداد
امد و بر او عبای ملونی بود پس حسن امد و او را داخل عبا کرد پس حسین امد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه امد و او را
داخل عبا کرد پس این ایه را خواند و حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که چون اهل نجران امدند و حق تعالی
این ایه را فرستاد رسول خدا امد با فاطمه و حسن و حسین پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما امین بگوئید پس اهل
نجران ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که چون حضرت رسول صلعم نصاری را
دعوت کرد بسوی مباهله گفتند مهلت ده ما را تا برگردیم و فکری بکنیم و فردا بیائیم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند
بدانای خود ای عبد المسیح چه مصلحت میبینی گفت بخدا سوگند که دانسته اید ای نصاری که محمد صلعم پیغمبر مرسلست و در باب
عیسی ع حجت قاطعه برای شما اوردم بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگان ایشان زنده بمانند و
کودکان ایشان بزرگ شوند و اگر مباهله کنید همین ساعت همه هلاک میشوید و اگر البته الفت بدین خود دارید و میخواهید از ان
جدا نشوید پس با او صلح کنید و ببلاد خود برگردید پس امدند نزد حضرت رسول صلعم و حضرت بامداد بیرون امده بودند
و حضرت امام حسین ع در بر داشت و دست حضرت امام حسن ع را گرفته بود و حضرت فاطمه ع در پشت سر او میرفت و حضرت
رسول صلعم با ایشان میفرمود که هرگاه من دعا کنم شما امین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من میبینم روئی چند که اگر
خدا خواهد کوهی را از جای خود بکند باین روها میکند پس مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین یک
نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابو القاسم رای ما بر این قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم

و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس ابا کردند حضرت فرمود با شما جنگ میکنیم
گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست ولیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود برنگردانی
انکه در هر سال دو هزار حله بدهیم بتو که هزار حله در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب و سی زره عادی قدیم بدهیم پس
حضرت با ایشان باین نحو صلح نمود و فرمود بحق خداوندیکه جانم در دست قدرت اوست هلاک شدن او بجنه شده بود بر اهل
نجران و اگر مباهله میکردند همگی ممسوخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان اتش میشد و هر اینه خدا
وند عالم مستاصل میکرد نجران و اهل ان را حتی مرغان بر سر درختان و پیش از انکه سال بگردد تمام شوند و جمیع نصاری
هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر
کرده است و در اخر گفته است چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم
تطهیرا و مضمون قصه مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هرچند در بعضی
خصوصیات ان اختلاف کرده اند و خلافی نیست در اینکه مباهله با ال عبا شد و غیر ایشان کسی داخل عبا نبود و علی ای
حال دلالت میکند بر حقیت رسول صلعم و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع ال عبا علیهم الف الف الصلوة والتحیة والثنا
بوجوه شتی اول انکه حضرت رسول صلعم اگر وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت با ان جرئت اقدام بر مباهله نمینمود و عزیزترین اهل
خود را بدم شمشیر سریع التاثیر گردانید گروهیکه ظن حقیت ایشان داشتند یا احتمال حقیت ایشان میدادند نمی اورد
دوم انکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حقیقتا بر شما نازل میشود و مبالغه مینمود در تحقق مبالغه اگر جزم بحقیقت خود
نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با انکه باتفاق جمیع ارباب ملل
انحضرت عقل عقلاء هر زمان بود سیم انکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت انحضرت نداشتند بایست
پروا از نفرین انحضرت و معدودی چند از هر زمان بود سیم انکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت انحضرت
نداشتند بایست پروا از نفرین انحضرت و معدودی چند از اهلبیت انحضرت نکنند و حفظ ریشه خود را در میان قوم خود
بکنند چنانچه برای اینمعنی اقدام بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و فرزندان و مال خود را در معرض اسیر و قتل و نهب در می
اورند و باید مذلت خواری جزیه را اختیار نکنند چهارم انکه در اکثر اخبار مذکور است که نصاری یکدیگر را از مباهله
منع مینمودند و مذکور میساختند که حقیت او بر ما ظاهر گردید و معلوم شد بر ما که پیغمبر موعود اینست و باین سبب از
مباهله امتناع نمودند پنجم از این قصه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین بعد از حضرت
رسالت اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد انحضرت بوده اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری و
بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند و زمخشری که از همه متعصب تر است در کشاف گفته است که اگر گوئی دعوت
کردن خصم بر مباهله برای ان بود که ظاهر شود که او کاذبست یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم
کردن پسران او و زنان جواب گوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت زیاده بود از انکه خود تنهائی مباهله
نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرئت نمود بر انکه اعزه خود و پاره های جگر خود را و محبوبترین مردم را نزد خود بمعرض نفرین هلاک
درا ورد در معرض هلاک برای انکه استیصال بایشان رسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود میبرده اند که نگریزند
و باین جهت حق تعالی در ایه مباهله ایشان را بر نفس خود مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم اند پس بعد از ان
گفته است که این دلیلی است که از این قوی تر دلیلی نمیباشد بر فضیلت اصحاب عبا پس تمام شد کلام زمخشری پس معلوم شد
که ایشان احب و اعز خلق بوده اند نزد انحضرت پس باید بهترین خلق باشند در ان زمان و بعد از انحضرت چه بر هر عاقل متدین ظاهر
است که محبت انحضرت ایشان را بیش از دیگران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هرکه نزد خدا محبوبتر بود انحضرت او را بیشتر دوست میداشت
و چون چنین نباشد و حال انکه در ایات و اخبار مذمت محبت اولاد و ابا و عیال بدون محبت دینی وارد شده ایضا از سیر
انحضرت معلوم که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد بسبب انکه دوست خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت انکه خدا
ایشان را دوست میداشت مانند سلمان و مقداد و اخوان ایشان چنانچه سید الساجدین در وصف انحضرت فرموده است
و والی فیک الابعدین و عادی فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوبترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم ایشان و
دیگران بر عقلا قبیح خواهد بود ششم فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور گفته است که شیعه از این ایه
استدلال میکنند که علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران سوای پیغمبر اخر الزمان افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است نخوانیم انفسنا

ودمابر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس ابا کردند حضرت فرمود پس با شما جنگ میکنیم
گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست و لیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود برنگردانی که تو
انکه در هر سال دو هزار حله بدهیم تو را هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب و سی زره عادی قدیم بدهیم پس
حضرت با ایشان بر این صلح نمود و فرمود بحق خدایی که جانم در دست قدرت اوست هلاک شدن او نزدیک شده بود بر اهل
نجران و اگر مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان اتش میشد و هر اینه خدا
و تعالی مستاصل میکرد نجران و اهل ان را حتی مرغان بر سر درختان و پیش از انکه سال بگردد و تمام شود همه نصاری
هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر
کرده است و در اخر گفته است چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم
تطهیرا و مضمون قصه مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی
خصوصیات ان اختلاف کرده اند و خلافی نیست در اینکه مباهله بال عبا شد و غیر ایشان کسی داخل عبا نبود و علی ای
حال دلالت میکند بر حقیت رسول صلعم و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع ال عبا علیهم الف الف الصلوة والتحیة والثنا
بوجوه شتی اول انکه حضرت رسول صلعم اگر وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت بان جرئت اقدام بر مباهله نمینمود و عزیزترین اهل
خود را بدم شمشیر دعای سریع التاثیر در نمی اورد که هرگاه ظن حقیت ایشان داشتند یا احتمال حقیت ایشان میدادند این بی ادبی نمی اورد
دویم انکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود و مبالغه مینمود در تحقق مبالغه اگر جزم بتحقق حصول
نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با انکه باتفاق جمیع ارباب ملل
انحضرت عقل عقلا و هنرمند بود سیم انکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت انحضرت نداشتند بایست
پروا از نفرین انحضرت و معدودی چند از هر زمان بود سیم انکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت انحضرت
نداشتند بایست پروا از نفرین انحضرت و معدودی چند از اهلبیت انحضرت نکنند و حفظ دین خود را در میان قوم خود
بکنند چنانچه برای اینمعنی اقدام بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و فرزندان و مال خود را در معرض اسیر و قتل و نهب در می
اوردند و باید مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند چهارم انکه در اکثر اخبار مذکور است که نصاری یکدیگر را از مباهله
منع مینمودند و مذکور میساختند که حقیت او بر ما ظاهر گردید و معلوم شد بر ما که پیغمبر موعود اینست و باین سبب از
مباهله امتناع نمودند پنجم از این قصه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین بعد از حضرت
رسالت اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد انحضرت بوده اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری و
بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند و زمخشری که از همه متعصب تر است در کشاف گفته است که اگر کوئی دعوت
کردن خصم به مباهله برای ان بود که ظاهر شود که او کاذب است یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم
کردن پسران او و زنان جواب گوییم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق او و اعتماد بر حقیت او زیاده بود از انکه خود تنها مباهله
نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرئت نمود بر انکه اعز خود و پاره جگر خود را و محبوب ترین مردم را نزد خود بمعرض نفرین و هلاک
در اورد در معرض هلاک برای انکه استیصال ایشان نکند و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود میبرده اند که نگریزند
و باین جهت حق تعالی در ایه مباهله ایشان را بر نفس خود مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جانها مقدم اند پس بعد از ان
گفته است که این دلیلی است که از این قوی تر دلیلی نمیباشد بر فضیلت اصحاب عبا پس تمام شد کلام زمخشری پس معلوم شد
که ایشان احب و اعز خلق بوده اند نزد انحضرت پس باید بهترین خلق باشند در انزمان و بعد از انحضرت چه بر هر عاقل متدین ظاهر
است که محبت انحضرت از باب دیگران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب تر بود انحضرت او را بیشتر دوست میداشت
و چون چنین نباشد و حال انکه در ایات و اخبار مذمت محبت اولاد و ابا و عیال بدون محبت دنیا وارد شده ایضا از سیر
انحضرت معلوم که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد بسبب انکه دوست خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت انکه خدا
ایشان را دوست میداشت مانند سلمان و مقداد و اخوان ایشان چنانچه سید الساجدین در وصف انحضرت فرموده است
و والی فیک الابعدین و عادی فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوب ترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت تقدیم ایشان
دیگران بر عقلا قبیح خواهد بود ششم فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور گفته است که شیعه از این ایه
استدلال میکند که علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران سوای پیغمبر اخر الزمان افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است انفسنا و انفسکم

خود را

خود را و نفسهای شما را مراد از نفسها نفس محمد صلعم نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت میکند و ادمی خود را نمیخواند پس باید مراد دیگر
باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر از زنان و پسران کسی که بانفسنا تعبیر کرده باشند بغیر علی بن ابیطالب نبود پس معلوم شد
که حق تعالی نفس علی را نفس محمد صلعم گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محالست پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول
که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است و اقرب مجازات استوا در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است
مگر انچه بدلیل بدر رود باجماع بیرون رفته است مثل پیغمبری که علی با او شریک نیست پس باید که در کمالات دیگر شریک
باشد و از جمله انست که افضل است از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر عم نیز باید که افضل از انها باشد و بعد
از انکه دلیل را بتفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است که محمد صلعم افضل از
علی عم است اجماع منعقد است بر انکه پیغمبران افضلند از غیر پیغمبران و در باب پیغمبران گفته اند نیز بطلانش ظاهر است
زیرا که شیعیان این اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر گویند که اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان بر ایشان حجت
دارد و اگر گویند که اجماع امت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش نیز ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد
انست که حضرت امیر و سایر ائمه افضلند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه نحو در این باب
روایت کرده اند و سایر مقدمات از بسکه وضوح داشت این فاضل که امام المشککین میگویند او را انکار نتوانست
کردن پس امامت حضرت امیر عم نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول صلعم امامت و وجوب اطاعت
و ان غیر پیغمبری است پس باید انحضرت امام باشد ایضا افضل بودن او از سایر انبیا لازم دارد اعلا مراتب امامت را
قطع نظر از انکه ترجیح مرجوح قبیح است و اگر معاند متعصبی مناقشه کند و گوید که ممکن است که مراد بنفس مرد باشد
مجازا و از مجاز دیگر اولی نیست بچند وجه جواب میتوان گفت و ما در این رساله به جواب اکتفا مینماییم اول انکه مجاز
اطلاق شایع تر از مجاز دیگر است در میان عرب و عجم شایع است که میگویند که تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت
امیر عم این معنی در روایات بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقولست که حضرت رسول
بحضرت امیر المومنین گفت انت منی وانا منک یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی
بمنزله سر من است از بدن من و بروایت دیگر بمنزله روح من است از بدن من و بجمعی از منافقان خطاب کرد که نماز کنید
و زکوة بدهید یا انکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس من است یعنی علی عم و از این باب احادیث بسیار است و اینها
همه قرینه این مجاز است دویم انکه این ایه کریمه بهر احتمال دلالت میکند بر فضیلت و امامت انحضرت زیرا که ندع که
حق تعالی بصیغه متکلم مع الغیر فرموده است یا باعتبار دخول مخاطبان است یا از برای تعظیم است که در اینمقامات شایع است
یا از برای داخل بودن امت است بنا بر دو احتمال اخر تقدیر کلام این خواهد بود که ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم
و انکه احتمال اول اظهر احتمالات است و این نیز دو احتمال دارد اول انکه مراد ان باشد که بخوانیم از هر یک ما و شما فرزندان و زنان
و نفس خود را دویم انکه هر یک از ما و شما ابنا و نسا و انفس جانبین را بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران
تصریح بان نموده اند و اکثر وجوه دخلی در ما نحن فیه ندارد اما از برای سیاق احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابنا
و نسا و انفس محتمل است که برای تعظیم باشد یا از برای مخاطبین که تقدیر کلام ان باشد که ندع ابنائنا و ابنائکم اعاده انها
از برای رعایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مرجوع است میان اهل عربیت یا باعتبار انکه ان باشد
که ابتدا و نظر بظاهر حال محتمل بود که انها صلاحیت داشته باشند که در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی و چون نیافتند
کسی را که در مباهله صلاحیت داشته باشد بغیر ایشان این جماعت را اوردند و تعیین خصوص این جماعت قبل از تحقق
مباهله ضرور نبود و همچنین جمعیت ضمیر ابنائنا و نسائنا و انفسنا همه احتمالات را دارد بغیر احتمال سیم و ان دو اول
نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوییم که اگر جمعیت برای
تعظیم باشد و مراد نفس انحضرت باشد که متصدی مباهله باشد است و معلوم است که متصدی مباهله از این جانب
حضرت رسول بود و باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المومنین در مباهله داخل بود و دخول انحضرت بصورت خواهد
بود و نصاری می توانستند گفت که چرا او را اورده و حال انکه در شرط مباهله داخل نبود مگر انکه گویند که انحضرت
از برای شدت اختصاص و شدت بمنزله نفس او بود گویا هر دو بمنزله یک شخص بودند لهذا او را اورد و این مجرای انکه در
اینمقام جهت بعد دارد و مطلوب ما داخل خواهد بود و ضرر بایشان بیشتر خواهد داشت ما وجه دویم میگوییم

کنانکه

خود را ونفسها شما را مراد از نفسها نفس محمد صلعم نیست زیرا که دعوت انسان مغایرت میکند وادمی خود را نمیخواند پس باید مراد دیگر
باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر ازین دو نیز کسیکه بانفسنا تعبیر کرده باشند بغیر علی بن ابیطالب نبود پس معلوم شد
که حق تعالی نفس علی را نفس محمد صلعم گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محالست پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول
که حمل لفظ نفس بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است نسبت بحمل بر ابعد و اقرب مجازات استواء در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است
مگر آنچه بدلیل بدر رود باجماع بیرون رفته است چون پیغمبری که علی با او شریک نیست پس باید که در کمالات دیگر شریک
باشد و از جمله آنست که افضل است از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از انها باشد و بعد
از آنکه دلیل را بتفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است که محمد صلعم افضل است از
علی اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران افضلند از غیر پیغمبران و در باب پیغمبران گفته اند نیز بطلانش ظاهر است
زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر گویند که اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان بتنهائی چه اعتبار
دارد و اگر گویند که اجماع امت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش نیز ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد
انست که حضرت امیر و سایر ائمه افضلند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه نحو در این باب
روایت کرده اند و سایر مقدمات ما از آنکه وضوح داشته است این فاضل که اما المشککین میگویند و از آنحضرت بنوان اثبات
کردن پس امامت حضرت امیر نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول امامت و وجوب اطاعت
و ان بغیر پیغمبر پس باید آنحضرت امام باشد ایضا افضل بودن او از سایر انبیا لازم دارد اعلام [illegible]
قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح است اگر معاند متعصب مناقشه کند و گوید که ممکن است در عوض نفس مراد باشد
مجازا و از مجاز دیگر اولی نیست بچند وجه جواب میتوان گفت ما در این رساله بدو جواب اکتفا مینمائیم اول آنکه مجاز در
اطلاق شایع تر از مجاز دیگر است در میان عرب و عجم شایع است که میگویند که تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت
امیر ع این معنی در روایات بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقولست که حضرت رسول
بحضرت امیر المؤمنین گفت انت منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی
بمنزله سر من است از بدن من و بروایت دیگر بمنزله روح من است از بدن من بگروهی از منافقان خطاب کرد که نماز کنید
و زکوة بدهید یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس من است یعنی علی ع و از این باب احادیث بسیار است و اینها
همه قرینه اینست مجاز است دوم آنکه این آیه کریمه بهر احتمال دلالت میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که ندع که
متکلم بصیغه متکلم مع الغیر فرموده است یا باعتبار دخول مخاطبان است یا برای تعظیم است که در این مقامات شایع
یا از برای داخل بودن امت است بنابر دو احتمال اخر تقدیر کلام این خواهد بود که ندع ابناءنا و ابناءکم و شک نیست
در آنکه احتمال اول اظهر احتمالاتست و این نیز دو احتمال دارد اول آنکه مراد آن باشد که بخوانیم از هر یک ما و شما فرزندان و زنان
و نفس خود را دوم آنکه هر یک از ما و شما ابنا و نساء و انفس جانبین را بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران
تصریح بان نموده اند و اکثر وجوه دخلی در ما نحن فیه ندارد اما از برای سیاق احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابناء
و نساء و انفس محتمل است که از برای تعظیم باشد یا از برای مخاطبین که تقدیر کلام آن باشد که ندع ابناءنا و ابناءکم و اعداد انها
از برای رعایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مرجوع است میان اهل عربیت یا باعتبار آنکه آن باشد
که ابتدا و نظر بظاهر حال محتمل بود که انها صلاحیت دارند که در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی و چون نیافتند
کسی را که در مباهله صلاحیت داشته باشد بغیر این جماعت را آوردند و تعیین خصوص این جماعت قبل از تحقق
مباهله ضرور نبود و همچنین جمعیت ضمیر ابناءنا و نساءنا و انفسنا هم احتمالات را دارد بغیر احتمال تعظیم و آن دو احتمال
نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوئیم که اگر جمعیت برای
تعظیم باشد و مراد نفس آنحضرت باشد که متصدی مباهله باشد است و معلوم است که متصدی مباهله از اینجانب
حضرت رسول بود و باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المؤمنین در مباهله داخل بود و دخول آنحضرت بچه صورت خواهد
بود و نصاری می توانستند گفت که چرا او را آورده و حال آنکه در شرط مباهله داخل نبود مگر آنکه گویند که آنحضرت
از برای شدت اختصاص و [illegible] بمنزله نفس او بود گویا هر دو بمنزله یک شخص بودند لهذا او را آورد و این وجه با آنکه در
این مقام بسیار بعد دارد مطلوب ما را داخل خواهد بود و ضرر بایشان بیشتر خواهد داشت اما وجه دوم میگوئیم

که اگر امت یا صحابه داخل در مباهله بودند چرا اقلا هر که حاضر بود از ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر آنکه گوئیم حاضر کردن
جمیع موجب غوغای عام و اختلاط اصوات میگردید و موهم آن بود که اعتماد بر حقیت خود ندارد که این گروه انبوه را با خود آورده
است که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند یا در این باب اعتماد بدعای مردم کرده است که چون خود حاضر شد که قائم مقام
همه بود و اولی بنفس بود نسبت بهمه و امیر المؤمنین را آورد از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ایضا ابنای پیغمبر
ابنای او بودند و فاطمه چنانچه دختر پیغمبر بود زوجه او نیز بود پس بازی ارباب آنحضرت را در میان سایر امت خود و سایر صحابه اختصاص
باین امر داد و هر دو از جانب خود و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانچه آنجماعت نیز تیسیر کرده جمیع نصاری بودند لیکن
جانب همه حاضر شده بودند پس این وجه نیز اصح خواهد بود و بر مقصود ما وی قوی خواهد بود در اثبات مطلوب ما
و همچنین وجه رابع نیز دلالت بر اثبات افضل آنحضرت میکند بسبب آنکه هر گاه در میان جمیع امت و صحابه کسی که اهلیت
دخول مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت و زوجه و اولاد آنحضرت نبوده باشد همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان
صلاحیت امامت ندارد بوجهی که مذکور شد پس منع ایشان معنی اول را فائده بایشان نمیرساند یا آنکه این معنی موید باخبار متواتره
جانبین بوده باشد چنانچه دانستی و اگر گویند حمل بر اقرب مجازات وقتی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این معلوم
است که این معنی را در مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوئیم هر چند احادیثی که سابق بیان
اشاره کردیم اکثر دلالت میکند بر آنکه محض همین معنی مراد نیست اما ما را مناقشه در این ضرر نیست و از برای اثبات امامت
حق بودن بخلافت که مطلب اصلی ماست در این مقام حصول این معنی کافیست بتقریبی که مکرر مذکور شد [illegible] وتعیها اذن واعیه
یعنی و ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآنی و حقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده و نگاه دارنده است خاصه و عامه بطرق
روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین نازل شده چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابونعیم در حلیه و واحدی در
اسباب نزول و طبری در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و ابن مردویه در مناقب و اکثر مفسران و
محدثان خاصه و عامه از حضرت امیر المؤمنین و ابن عباس و بریده اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی باین
لفظ است که حضرت امیر المؤمنین گفت که رسول خدا مرا در بر گرفت گفت امر کرده است مرا پروردگار که من ترا نزدیک گردانم
و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت پروردگار نمایم در حق تو و ترا سزاوار است که حفظ نمائی و فرو
نگذاری پس این آیه نازل شد بروایت دیگر فرمود که چون این آیه نازل شد حضرت رسول فرمود که از خدا سوال کردم که این را گوش تو
گرداند و خدا مستجاب کرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن آنچه از آنحضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم چون تواند بود
که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت نقلکرده اند و زمخشری در کشاف
گفته است که مراد باذن واعیه گوشیست که از شان او آن باشد که هر چه را بشنود حفظ کند و ضایع نکرد اند بترک عمل باو
پس این روایت کرده است که اگر گوئی چرا خدا اذن را بلفظ مفرد و نکره ادا کرده است جواب گوئیم که از برای اشعار بانست که حفظ کننده
اشیا بسیار کم است و سرزنش است مردم را بر این امر و برای دلالت بر آنست که یک گوش که حفظ کند بر انست و نزد خدا بمنزله گروه بسیار
است و پروائی نیست بجماعت دیگر هر چند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی بر قلم او جاری کرده و اعتراف کرده
است که فائده بعثت و نزول آیات در خصوص حضرت امیر المؤمنین ع امام است و حافظ علوم الهی چون تواند بود که او
محکوم حکم جاهلی چند باشد که در علم احکام محتاج باو بودند و از او استفسار مینمودند و حق تعالی فرموده است هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون با سایر آیات و ادله که سابقا مذکور شد و موید آنکه آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ قرآن
قرآن آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیر ع فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر
آنکه میدانم در چه امر نازل شده و در کجا نازل شده است و بر کی نازل شده است بدرستیکه عطا کرده است مرا پروردگار من
دلی فهمنده و زبانی گویا ایضا گفته است که ابن سعد و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی فرمود سوال کنید مرا از کتاب
خدا بدرستیکه میدانم هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم در شب نازل شده یا در روز یا در صحرا نازل شده یا در کوه و گفته است ابن ابی داود
از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول بعالم قدس ارتحال نمود علی ع به بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرستاد
که سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نبندم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند که جمیع قرآن را بترتیبی که نازل شده بود
جمع کرده ابن سیرین میگفت چه بود که اگر قرآن را می یافتم که علم در آنجا هست و روایت کرده است طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم
از رسول خدا که علی با قرآنست و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بمن وارد شوند ایضا روایت کرده

که حضرت رسول صلعم در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیک شده که روح مرا بر دو قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و بشما

سخن میگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستیکه من در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهلبیت

منند پس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرآنست و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت نا حوض

کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سوال کنم که چگونه رعایت من در حق ایشان کرده اید **مؤلف گوید** که هرگاه چنین متعصب

که در اکثر احادیث متواتره مدح کرده است نهایت تعصب این احادیث را نقل کرده و رد نکرده است همین بس است بر اعلم

با مامت انحضرت و خلافت او هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول صلعم فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما می

گذارم پس دست حضرت امیر را گیرد و فرماید که این با قرانست و از یکدیگر جدا نمیشوند صریح است در انکه لفظ و معنی قرآن با او

و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیقت او میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت او روا نیست و بعد از آن بر سبیل

تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سوال خواهم کرد که چگونه رعایت ایشان کرده اید هر عاقل که در اینحدیث تامل نماید و تعصب

نورزد میداند که این نص صریح است بر خلافت قطع نظر از انکه اعلمیت ثابت میشود و انکار نیست از برای او لو بت بامامت دارد و هم از آن الذین

امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی انانکه ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند بزودی قرار میدهد

از برای ایشان خداوند مهربان دوستی را و ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را دوست میدارد و دوستی ایشان را در دل میبندد کان

میاندازد از اهل اسمانها و زمینها پس بسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا صلعم خطاب کرد با علی که بگو خداوندا

بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینهای مؤمنان محبت و صورتی پس حقتعالی این ایه را فرستاد و حافظ ابو نعیم هم

روایت او در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بسند های خود از براء بن عازب روایت کرده است ایضاً بسند خود از ضحاک از ابن عباس نقل

کرده است که این ایه در شان حضرت امیر نازل شده یعنی محبتی در دلهای مؤمنان می افکند ایضاً روایت کرده است که رسول خدا

با علی گفت که سر بلند کن و از پروردگار خود سوال کن تا عطا کند ترا آنچه سوال کنی پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا

بگردان از برای من نزد خود عهدی و دوستی پس جبرئیل این ایه را آورد ایضاً ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این ایه که یعنی محبت

علی در دل هر مؤمنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که یعنی هیچ مؤمنی نیست مگر انکه در دل او محبت علی هست ایضاً

از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت رسول خدا دست علی را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد در کوه پس

سر بسوی اسمان بلند کرد و علی را گفت که دستهای خود را بسوی اسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی سوال کن که تو عطا میکنند پس

علی دستهای خود بسوی اسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد حق عهدی و بگردان از برای من نزد حق مودتی پس حقتعالی

این ایه را فرستاد و حضرت رسول این ایه را بر اصحاب خواند ایشان از این واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید

قرآن چهار ربع است ربعی در شان ما اهل بیت بخصوص نازل شده است ربعی در مذمت دشمنان ما و ربعی در باب حلال و حرام

و ربعی در باب فرایض و احکام است بدرستیکه حقتعالی بهترین ایات قرآن را در شان علی و مدح او فرستاده است و نزول این ایه

در شان انحضرت اکثر محدثین و مفسرین روایت کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب

و بیضاوی در قرب الاسناد و طبرسی در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث

مستفیضه شیعه که در این باب وارد شده است و مدار این رساله بر اختصار است از این اکتفا نمودیم و معلوم است که این مودتی که بعد از

انحضرت نازل شده باشد و مخصوص او بوده باشد غیر از مودتی است که سایر مؤمنان با یکدیگر دارند بلکه مخصوص است که جزو ایمان

است و ترک آن کفر و نفاق حاصل میشود و از لوازم امامت است ایضاً صالحات جمع معرف بلام است و افاده عموم میکند و دلالت

بر عصمت انحضرت میکند و عصمت ملزوم امامت است اگر العیاذ بالله از او فسقی صادر میشد بغض او لازم بود از این جهت دلالت

بر وجوب مودت میکند و مؤید انکه مراد مودت عامه مؤمنان نیست و محبتی است که از ارکان دین و ایمان است بلکه مراد انستکه او

منبع عطا کند تا بجهت محبت او دلیل ایمان ایشان باشد انستکه در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است

که حضرت رسول صلعم فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مؤمنی ایضاً از مسند روایت کرده است

که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب گفته است که طایفه از صحابه

روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم با حضرت امیر خود فرمود بخدا سوگند که عهد کرد بسوی من پیغمبر امی که دوست نمیدارد مرا مگر

مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت فرمود که هر که دوست دارد علی را بتحقیق که مرا دوست داشته است و هر که علی را

دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق که مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق که خدا را آزار کرده است

کرده

که ما نمیشناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول مگر ببغض علی ابن ابیطالب احادیث این اثیر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی

روایت کرده است از حضرت امیر که حضرت رسول دست حسن و حسین را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو را و پدر ایشان

و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت ایضاً از ابی ذر روایت کرده است که گفت ما کرو

انصار نمیشناختیم منافقان را ببغض علی و در حدیث صحیح ترمذی از ام سلمه روایت کرده است ایضاً از صحیح ترمذی و مسلم و نسائی روایت کرده

است که حضرت امیر گفت سوگند یاد میکنم بخداوندی که دانه را شکافته است و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که عهد کرد

نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول روایت

کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر کرد حضرت فرمود که مرا آزار کردی عمرو گفت پناه میبرم بخدا از انکه ترا آزار کنم حضرت

فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است ایضاً ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت امیر بیمن رفتند چون برگشتند ما صحابه

خود گفت که حضرت امیر جاریه را از خمس تصرف کرد منافقان صحابه را گفتند این را بحضرت بگو شاید علی از چشم او بیفتد حضرت رسول

این گفتار را از بریده شنید پس غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند با عیب

او میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از من

است و من از علی و او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابرهیم خلق شده ام و من بهترم از ابرهیم و این ایه را خواند ذریة

بعضها من بعض والله سمیع علیم ای بریده مگو نمیدانی که حق علی در خمس زیاده از آن جاریه است که او بر داشته است و این مضمون

در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است ایضاً ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار

از حضرت رسول روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستیکه خدا مرا امر کرده است بمحبت چهار کس علی و سلمان و ابو ذر و مقداد از این

معلوم است که محبت انسان نسبت بغیر خدا از آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر جدا نشدند و ایضاً از انحضرت روایت کرده است که هر که علی را

دوست دارد مرا دوست داشته است ایضاً از انحضرت روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و

هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است ایضاً از انس روایت کرده است که حضرت

رسول صلعم فرمود که عنوان صحیفه اعمال بنده مؤمن محبت علی ع است ایضاً از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی فرمود

که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول صلعم مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من بر سنت

من جنگ خواهی کرد هر که در عهد من بمیرد او در گنج بهشت است و هر که در عهد تو بمیرد و وفا بعهد خود کرده است و حقتعالی ختم

او را با امن و ایمان بکند مادام که افتاب طلوع و غروب بکند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند بر محبت

علی بن ابیطالب ع حقتعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از مخالفین روایت کرده اند از ابن عمر از حضرت

رسول که محبت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض علی سیئه ایست که نفع نمیبخشد با او حسنه و ایضاً از انحضرت روایت

کرده اند که محبت علی گناهان را میخورد چنانچه اتش هیمه را میخورد و هروی در غریبین روایت کرده است از عباده بن الصامت که گفت

ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی بن ابیطالب پس هر یک را که میدیدیم انحضرت را دوست نمیدارد میدانستیم که حلال

زاده نیست میدانستیم که حلال زاده نیست و اخبار در این باب از طرق موالف و مخالف ما فوق حد و احصاست و از سیاق اخبار

هر عاقل بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد از این جا یا امامت است یا مرتبه که فوق امامت است و لازم دارد امامت زیرا که ممتاز بودن

شخصی در میان امت با انکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی و محبت خدا و رسول

باشد و دشمنی او علامت نفاق و حرامزادگی باشد و شقاوت ابدی و دخول جهنم و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند بود مگر انکه نبی

و خلیفه خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد و بلکه مستلزم حصول ارکان اسلام و ایمان باشد

و بلکه مستلزم حصول ارکان اسلام و ایمان باشد و اینمعنی بدون مرتبه جلیله امامت که تالی مرتبه نبوت کبری است متصور نیست و سایر

مؤمنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان موجب ثوابست و ان بمحبت ایمان بر میگردد اما چنان نیست که محبت ایشان نفسه واجب باشد

حصول ایمان باشد و بغض ایشان از جهت معصیت اگر چه بد است اما نهایتش انستکه اگر ظاهر کنند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق

و گناه کبیره و خروج از ایمان و استحقاق عذاب ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت انحضرت تالی شهادتین است و همچنانچه باظهار توحید و رسالت

از ایمان و اسلام بدر نمیروند اگر کسی گوید بنابر انچه گفتی لازم میاید که رتبه انحضرت بالاتر از مرتبه نبوت باشد زیرا اگر چه مرتبه نبوت مستلزم

دخول نار میشود اما اقرار بان مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوئیم هر چند اقرار بنبوت افضلست و ان اصلست

اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار بنبوت را و اقرار بنبوت لازم ندارد اقرار بامامت را از جمله اجزاء ایمانست از این جهت

اقرار بامامت موجب نجاتست و اقرار بنبوت بتنهائی موجب نجات نیست زیرا که تحقق عام مستلزم تحقق عام است و تحقق عام مستلزم
تحقق خاص نیست مثلا هر جا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد و هر جا که انسان هست البته حیوان هست چنانچه اقرار
بکلمه توحید اشرفست از اقرار برسالت اما لازم دارد اقرار بوجود صانع و توحید او را و اقرار هر دو و تنها موجب نجات نیست
تا اقرار بامامت بانها ضم نشود و اقرار بامامت امیر المؤمنین و ولایت او و متابعت وی لازم دارد اقرار بتنهائی این را و اقرار ما
بسایر ائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین زیرا که او مکمل ایمان عالمیانست و نبیان او همه اجزاء ایمان بر خلق ظاهر کرد و دین از جهت
ولایت انحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاص از عقوبات باشد یازدهم لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر
من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها و اتقوا الله لعلکم تفلحون یعنی نیست نیکی به انکه بروید خانها را داخل انها شوید از پشت انها
و لیکن نیکو کار کسیست که پرهیزکاری نماید و داخل شوید خانها را از درهای انها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستکار
گردید مخالفان و مفسران گفته اند که مراد انست که امور دنیا و عقبی را از راهش باید طلب کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید
کرد و راه علم و درگاه ان ائمه ع اند چنانچه از حضرت باقر ع منقولست که ال محمد ابواب علم خدا اند و وسیله او و دعوت کننده
گان و کشنده گانند بسوی بهشت و دلالت کننده گانند بر راه بهشت تا روز قیامت و مؤید این معنی است انکه در جامع الاصول از
صحیح مسلم روایت کرده اند که رسول خدا فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است که رسول
خدا ص فرمود انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب روایت کرده انا مدینة العلم و علی بابها من اراد العلم فلیأتها من بابه و در مناقب
خوارزمی مثل این را روایت کرده اند و مضمون همه انست که منم شهر علم و حکمت و علی درگاه انست پس هر که علم و احکام خواهد
باید بسوی این درگاه بیاید و این حدیث از متواترات است و شک در این حدیث اهلی بغیر تعصب و شقاوت ندارد و بمقتضای این
کریمه باید برای طلب علم و انچه موقوف بر علم است بسوی انحضرت بیایند و عمده احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت است با مری
چند از قضایا و احکام که اجزای انها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود بودن انحضرت در میان قومی امامت دیگران
عین خطاست و بدانکه این حدیث بیک دلیل از دلایل عالم بودن انحضرت و اعلمیت انحضرت از افتاب روشن تر است ابن عبد البر که
که از اعاظم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول ص در حق صحابه گفت اقضاهم علی بن ابی طالب یعنی دانا
ترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان مردم انحضرت است و کسیکه در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این امور نمیباشد و او ایضا از
عباس روایت کرده است که عمر گفت عالم ما بقضا و احکام علی ع است و گفته است که از عطا پرسیدند که ایا در اصحاب محمد ص کسی دانا
تر از علی بود گفت نه والله کسی را از او دانا تر نمیدانم و عطا از اکابر علماء و محدثین ایشان است ایضا از ابن عباس روایت کرده
که گفت بخدا سوگند که داده شد بعلی ع نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر دیگر با سایر مردم شریک بود و از
سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکلی که او حاضر شود و علی ع حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر
علی نمیبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفانست در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی ع اعلم صحابه است اما اجمالا
پس انکه هیچ کس را انکار نیست در انکه اصل خلقت در غایت ذکا و فطانت و استعداد علم و غایت حرص در ترتیب و ارشاد او بود و علی
در طفولیت در حجره تربیت او بود و در بزرگی داماد او بود و در همه اوقات پیش او میرفت و او را از خدمت او هرگز مانعی نبود و معلوم
که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات احوال بانتهای معارج فضل و کمال میرسد و اما ابو بکر در بزرگی خدمت
انحضرت میرسید و در اوقات هم شبانه روزی یک مرتبه میرسید و انهم اندک زمانی بیشتر در خدمت نمیبود و مشهور است که العلم فی الصغر کا
النقش فی الحجر و العلم فی الکبر کالنقش فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگ است که برطرف نمیشود و علم در بزرگی مانند نقش در
کلوخست که باندک اسیبی زایل میگردد پس از این مجمل ثابت شد که علی ع اعلمست مؤلف گوید که مؤید این مطلب اوا زجانب شیعه
نقل میکنند انستکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر ع گفت که بودم که خدمت رسول ص که هر گاه سؤال
میکردم از حضرت رسول عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است
که علی گفت مرا نسبت بحضرت رسول منزلتی بود که احدی از خلایق را انمنزلت نبود میرفتم در سحر بلندی یعنی زود بدر خانه انحضرت و
میگفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنحنح میکرد بر میگشتم و الا داخل میشدم و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده است از ام عطیه
که گفت حضرت رسول حضرت امیر را بجنگی فرستاده دیدم که دستهای مبارک را بسوی اسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از
دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی و از این نوع احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص این دو بزرگوار میکند بسیار و شدت اهتمام
انحضرت ص در تربیت حضرت امیر ع میکند بسیار است و فخر گفته است و اما تفصیلا پس بچند دلیل میتوان اول و تعیها اذن واعیه

که در شان علی ع نازل شده است و هر که مخصوص باین فضیلت باشد مخصوص خواهد بود بزیادتی علم و لیاقت و قبول انکه حضرت رسول ص
فرمود که اقضاکم علی چه قضا محتاجست بجمیع علوم پس هر گاه در قضا بر همه کس راجح باشد بر همه علوم بر همه فایق خواهد بود سیم
انکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود و انحضرت او را هدایت فرمود و از این باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر انها موجب تطویل است
پس گفته است و امثال این قضایا و خطایا غیر علی ع را بسیار میبود و از انحضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم انکه انحضرت خود فرمود
بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت برای من اماده گردد هر اینه حکم کنم برای اهل توریت بتوریت
ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان و الله که هیچ ایه نازل نشد
در صحرا و دریا و دشت و کوه و اسمان و زمین و در شب و روز مگر انکه همه را میدانم که در شان کی امده و برای چه امده پنجم
انکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب و کلمات انحضرت مشتملست بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا
و قدر و احوال معاد انقدر در کلام هیچ یک از صحابه شمه ازان یافت نمیشود ایضا همه فرق متکلمین منسوب باو اند در این علم
اما شیعه انتساب ایشان بانحضرت ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری که از او دارند همه بر همه اکابر خود و ایشان شاگرد
اویند و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسرانست شاگرد انحضرتست و اما علم فقه در این علم بدرجه رسیده بود که پیغمبر در شان
او فرموده اقضاکم علی و از انجمله علم فصاحتست و معلوم است که هیچ یک از فصحائی که بودند بعد از او بپای او نرسیدند
و از انجمله علم نحو است و معلوم است که ابو الاسود مدون بارشاد او تدوین این علم نمود و از انجمله علم تصفیه باطن است و معلوم است که سلسله
این علم باو منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر او استاد همه عالمست در همه صفات رضیه و مقامات شریفه و چون ثابت شد که
او اعلم است از همه عالم پس واجب است که افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده است هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون
ایضا فرموده است یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات مؤلف گوید پس از این دو ایه کریمه با سایر ایاتیکه گذشت معلوم
شد که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علمست و زیادتی انحضرت در این دو وصف معلوم شد و بعد از این بوضوح خواهد
پیوست دوازدهم فان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه و جبرئیل و صالح المؤمنین یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر
کنند در ایذا و ازار رسول ص پس خدا یاور او است و صالح مؤمنان یعنی شایسته ترین ایشان خاصه و عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که وجبرئیل
صالح مؤمنین امیر المؤمنین است و در شواهد التنزیل از حضرت باقر ع روایت کرده است که چون این ایه نازل شد حضرت رسول دست
علی را گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مؤمنین و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه
در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که صالح مؤمنان علی است و فخر رازی در کتاب
اربعین گفته است که مفسران گفته اند که صالح مؤمنین علیست و مراد بمولی اینجا یاور است زیرا که معنی که مشترک باشد میان خدا
و جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر از این نمیتواند بود پس این ایه دلالت میکند بر فضیلت انحضرت بدو وجه اول انکه لفظ هو دلالت
بر حصر میکند پس معنی این خواهد بود و محمد ص را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین و معلوم است که نصرت
محمد اعظم مراتب طاعاتست دویم انکه ابتدا کرد خدا بذکر خود و بعد از ان جبرئیل را ذکر کرد و بعد از ان علی را ذکر کرد و این منصب
است بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوئیم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل انحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند
بر انکه صالح مؤمنین در ان زمان منحصر در انحضرت بود و این خود معلوم است که صلحاء دیگر در میان صحابه بودند پس مراد
صلاح با عصمت خواهد بود با صلاحیت امامت با صلاحیت هر امری از امور که از جمله انها امامت است و این معنی نهایت وضوح
دارد و اگر از جمیع مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل انحضرت و صاحبه شکی نیست سیزدهم اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام
کمن امن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین الذین امنوا و هاجروا
و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و اولئک هم الفائزون یعنی ایا میگردانید اب دادن حاجیان
از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسیکه ایمان اورده است بخدا و بروز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی
نیستند ایشان در فضل و خدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را انها که ایمان اورده اند و هجرت کرده اند بدار
الاسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگترست درجه ایشان نزد خدا و رستکاران و رسیده اند بمقصود
خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران خاصه و عامه که این ایات در شان حضرت امیر ع نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی
و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این ایات نازل شد در باب علی بن ابی طالب
و عباس و طلحة بن شیبه در هنگامیکه ایشان مفاخرت میکردند طلحه گفت منم صاحب خانه کعبه و کلیدش در دست منست

واکر خواهم شب بمیان کعبه میتوانم خوابید و عباس کفت فخر سقایت دادن حاجیانرا بامنست اکر خواهم شب در میان مسجد
میخوابم حضرت امیر کفت نمیدانم شما چه میکوئید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله نماز میکردم و در راه خدا جهاد میکردم
پس این ایه نازل شد و در جامع الاصول همین روایترا از سنن نسائی روایتکرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در منثور
بسندهای بسیار روایتکرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیکر از شعبی و ابن عباس که میان علی و عباس
منازعه شد عباس کفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اوئی سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام بامنست پس حق تعالی این ایه را
فرستاد و ایضا روایتکرده است حافظ ابونعیم در کتاب فضائل الصحابه و ابن عباس و ابن عساکر از انس بن مالک که عباس
و شیبه بایکدیکر مفاخرت میکردند عباس کفت من اشرفم از تو و من عم حضرت رسولم و سقای حاجیانم شیبه کفت من از
تو اشرفم و امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده ترا امین نکرده است پس حضرت امیر ع حاضر شد
و کفت من اشرفم از تو و او هر دو و من اول کسی ام که ایمان اورده و هجرت کرده و سفر کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد
حضرت رسول و اینسخنانرا ذکر کردند و حضرت جوابی نفرمود هر سه برکشتند پس بعد از چند روز این ایه نازل شد
و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین طریق روایتکرده
است که در مفاخرت عباس روایتکرده است که در مفاخرت علی و عباس و شیبه نازل شد و از شعبی روایتکرده اند که در مفاخرت
که در مفاخرت علی و عباس و شیبه نازل شد تا حتی یاتی الله بامره و ابوالقاسم حسکانی از بریده روایتکرده است که روزی شیبه
و عباس بایکدیکر تفاخر میکردند پس علی بر ایشان کذشت فرمود بچه چیز فخر میکنید عباس کفت خدا افضلیتی بمن داده است
که بکسی نداده است و ان اب دادن حاجیانست شیبه کفت عمارت مسجد الحرام بمن داده شد امیرالمؤمنین ع کفت که خدا بمن
داده در طفولیت انچه بشما نداده است کفتند کدام است که بتو داده است فرمود شمشیر زدم بر بینی شما تا ایمان اوردید
بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخواست و دامن خود را بر زمین میکشید و بشکایت امد نزد رسول خدا ص و کفت نمیبینی
که علی بروی چه سخن میکوید حضرت فرمود علی را بطلبند چون حاضر شد فرمود که با عم چه شد که چنین سخن بروی کفتی
کفت یا رسول الله حرف حق باید زشت کفتم هر که خواهد بغضب اید و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل نازل شد و کفت
یا محمد پروردکارت سلام میرساند و میفرماید این ایاترا بر ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده شد عباس سه مرتبه کفت ما راضی
شدیم و مؤید انکه این ایات در شان انحضرت نازل شده انستکه در این جا حق تعالی فرموده است ایشانند فایزون و سمعانی از علمای عامه
در کتاب فضایل الصحابه از حضرت امام محمد باقر ع روایتکرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول پرسیدند از حال علی ع کفت
شنیدم از حضرت رسول ص که میکفت بدرستیکه علی و شیعیان او ایشانند فایزون در روز قیامت نه غیر ایشان مؤلف کوید
که چون بنقل مؤالف و مخالف معلوم شد که این ایات در شان حضرت امیر ع نازل شده است پس معلوم شد که او اولی و احق
بامامتست زیرا که از این ایات بوضوح پیوست که مناط فخر و فضل و فوز سعادات در این ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق کل
انحضرت در این صفات بر همه صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانچه ابن عبدالبر در استیعاب روایتکرده است از سلمان و
ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم که علی ع اول کسی بود که اسلام اورد و همه این جماعت تفضیل میدهند
او را بر سایر صحابه و از محمد بن اسحق نقل کرده است که اول کسیکه ایمان اورد بخدا و رسول او از مردان علی بوده و ابن شهاب نیز چنین
کفته است از مردان او بود و بعد از ان خدیجه و ایضا کفته است که روایت شده است بسند بسیار از سلمان که رسول خدا ص فرمود
که اول شما وارد شدن بر من در حوض کوثر کسی است که پیش از همه بمن ایمان اورده است و او علی ع است و کفته است که این در
بسیار است و ایضا از ابن عباس روایتکرده است که علی ع را چهار خصلت بود که احدی غیر او را نبود اول عرب و عجمی بود که با رسول خدا
ص نماز کرد و در هر جنکی علم حضرت رسول ص با او بود و در روز احد هر که غیر او بود کریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت
رسول ص را غسل داده و او را داخل قبر کرد و ابوالمظفر سمعانی در فضایل الصحابه و دیلمی در فردوس و دیکران از ابوذر
و ابوایوب انصاری روایتکرده اند که حضرت رسول ص فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی ع هفت سال زیرا
که کسی غیر او با من نماز نمیکرد و در روایت دیکر پیش از انکه بشری مسلمان بود و در فردوس روایتکرده است که اول
کسیکه با من نماز کرد علی ع بود و سبق ایمان انحضرت متواتر است و عبدالله احمد بن حنبل در مسند خود بسندهای بسیار سبقت
ایمان انحضرت را ذکر کرده و ذکر انها موجب تطویل است و احادیث بعد از این مذکور خواهد امد و کمال ایمان انحضرت بر هر که بهره
از ایمان برده ظاهر است چنانچه حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی ع از ابن عباس روایت

کرده است

روایتکرده است که خدا نفرستاد سوره از قرانرا مکر انکه علی امیر و شریف انسوره است بتحقیق حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد را
در بسیار از قران و نکفته از برای علی مکر خیر و نیکی و ایضا روایتکرده است که جمعی از مردم میکفتند که یا ایها الذین امنوا خطاب
با اصحاب محمد ص است حذیفه کفت هر جا این خطاب در قران وارد شده است لب و لباب ان برای علی است و ایضا از مجاهد از ابن عباس
روایتکرده است که رسول خدا فرمود که نازل نشد یا ایها الذین امنوا در هیچ ایه مکر انکه علی سر کرده و امیر انست و بروایت
دیکر مکر انکه علی سید و شریف ان ایه است و بروایت دیکر مکر انکه علی رئیس و قائد ان ایه است و بروایت دیکر سید و شریف
ان ایه است و این مضامین را حافظ و دیکران بسندهای بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایتکرده اند و معلوم
است که مراد انستکه کسیکه ولایت او را ندارد داخل مؤمنان نیست و انکه عمل باین ایه پیش از همه کرده است و کمال ایمان و سبقت باسلام
مخصوص اوست چنانچه حافظ و دیکران از مجاهد روایتکرده اند که در هیچ موضع از قران یا ایها الذین امنوا نیست مکر انکه
سابقه ان از برای علی است زیرا که سبقت کرفت بر همه بسوی اسلام و مؤید اینست انکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند
ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابونعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار روایتکرده اند که میان علی و ولید بن عقبه برادر مادری
عثمان نزاعی شد ولید بحضرت امیر کفت که ساکت شو بدرستیکه تو کودکی و من والله زبانم از تو کشاده تر و نیزه ام تندتر و دلم
شجاع ترم حضرت فرمود که ساکت شو ای فاسق پس حق تعالی تصدیق کفتار انحضرت را فرستاد افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون
یعنی ایا کسیکه مؤمن باشد مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود اما انها که ایمان اورده اند و اعمال صالحه
کردند پس از برای ایشان است بسبب انچه کردند از ایمان و اعمال صالحه و اما انها که فاسق بودند پس ماوای ایشان از برای
ایشان جهنم است و بسندهای بسیار حافظ ابونعیم و دیکران از ابن عباس و دیکران و مجاهد و غیر ایشان روایتکرده اند که
مؤمن علی بن ابی طالب است و فاسق ولید بن عقبه است و در دلالت ایمان انحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت انحضرت
میکند چون در برابر فاسق واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اکر در این سخنی بود دلالت بر فضل ایمان انحضرت
کافی است دلیل چهارم ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی انها که ایمان اورده اند و عمل شایسته
کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از ان فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی
الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردکار باغستانهای اقامت است که جاری میشود در زیر انها نهرها که
همیشه باشند در انها خواهند بود خدا راضی است از انها و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که ترسد از پروردکار خود بدانکه
احادیث معتبره بسیار از طریق عامه و خاصه وارد شده است که این ایه در شان حضرت امیر ع و شیعیان انحضرت نازل شده است چنانچه حافظ
ابونعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر ع روایتکرده است که چون این ایه نازل شد حضرت رسول بحضرت امیر کفت که
مصداق این ایه توئی و شیعیان تو در روز قیامت خواهند امد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از تو و شیعیان تو راضی
خواهد بود و خواهند امد دشمنان تو غضبناک و غل در کردن و ایضا بسند خود از حارث اعور روایتکرده است که حضرت امیر ع فرمود
که ما اهل بیتیم که کسی را با ما قیاس نمیتوان کرد مردی نزد ابن عباس رفت و این سخن را بر سبیل استغراب نقل کرد ابن عباس کفت که
علی مثل پیغمبر نیست که انکه او را با دیکران قیاس نمیتوان کرد پس کفت این ایه در شان علی ع نازل شده است که اولئک هم خیر البریه
و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایتکرده است از زید بن شراحیل کاتب امیرالمؤمنین ع که کفت شنیدم از حضرت که
فرمود رسول خدا قبض روح شد در حالتیکه بسینه من تکیه کرده بود پس در ان حالت کفت یا علی قول خدا را که ان الذین امنوا و
عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه پس فرمود که ایشان تو اند و موعد من و شما نزد حوض کوثر است هر کاه جمع شوند امتها برای
حساب و خواهند دید شما را با رویهای سفید و نورانی و ایضا ابن عباس روایتکرده است که این ایه در شان علی و اهلبیت او نازل شده
است و ابن مردویه و سایر محدثین عامه بطرق متعدده این مضمون را روایتکرده اند و مؤید این انستکه فخر رازی و غیر او از ابن مسعود
روایتکرده اند که حضرت رسول ص فرمود که علی خیر البشر من ابی فقد کفر علی بهترین بشر است هر که اباکند کافر است و ایضا فخر رازی
و غیر او از مخالفان روایتکرده اند که رسول خدا در باب ذو الثدیه فرمود که میکشد او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابی البشر
انصاری از پدرش روایتکرده که کفت رفتم نزد عایشه پرسید کی کشت ایشانرا کفتم علی کفت منع نمیکند مرا انچه در نفس منست
بر علی انکه حق را مکویم شنیدم از رسول خدا که میفرمود میکشد ایشانرا بهترین امت من بعد از من و میفرمود علی با حق است و
حق با علی است و ایضا از مسروق روایتکرده است که کفت عایشه را سوکند دادم که انچه شنیده در باب ایشان بکو کفت شنیدم که
رسول خدا فرمود که ایشان بدترین خلق و خلیقه اند و میکشد ایشان را بهترین خلق و کسیکه در قیامت وسیله او نزد خدا از

یعنی خوارج را کفت علی

ازهمه نزدیکترست و در بعضی روایت میکشد ایشانرا بهترین امت و از مسند ابن حنبل نیز مثل این روایت و غیرهم روایت کرده است
پس این احادیث متفق علیه خاصه و عامه است ظاهر است که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلایق هستند پس اولا و احق‌اند بامامت
و اما سبقت آنحضرت در جهاد احتیاج ببیان ندارد و برق شمشیر آتشبارش حیدر کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای مومنان گردید
و لهب آتشبار جانسوز منافقانست بعد ازین مجملی بیان خواهد شد باز هم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده
علم الکتاب یعنی بگو یا محمد بس است خدا میان من و شما گواه و آنکه نزد اوست علم کتاب یعنی قران یا لوح محفوظ و احادیث مستفیضه
از طرق عامه و خاصه وارد شده که مراد از آن کسی است که نزد خداست علی بن ابی طالب و عاصم از ابو عبد الرحمن روایت کرده است از
ابن مسعود که گفت که اگر کسی را که قرائت کند قران را بهتر از علی و ایضا عبد الرحمن روایت کرده از ابن مسعود که گفت اگر کسی را بهتر از خود
و داناتر بکتاب خدا میدانستم البته بنزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم نبود گفت بنزد او رفتم یعنی چون او اعلم بود بنزد او رفتم و ثعلبی
بسند خود از عبد الله بن عطار روایت کرده است که گفت در خدمت امام محمد باقر ع در مسجد نشسته بودم پسر عبد الله بن سلام
دیلم که در ناحیه مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر ع گفتم که ایشان گمان میکنند که آن کسیکه علم کتاب نزد او بود عبد الله بن
سلام است حضرت فرمود که حضرت امیر ع بود که علم کتاب نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد بن حنفیه روایت کرده‌اند
اند که من عنده علم الکتاب علی ع بود و سیوطی روایت کرده است که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب با عبد الله بن
سلام است گفت چگونه او باشد و حال آنکه این سوره در مکه نازل شد و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که
آنحضرت بعلم قران مجید اعلم است از دیگران و حقتعالی میفرماید که هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه علم آن در قرانست پس آنحضرت اعلم
از جمیع امت بلکه انبیا نیز خواهد بود پس این آیه از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت میکند اول از جهت اعلمیت
چنانکه آنحضرت را در شهادت برحقیت رسولﷺ قرین خود گردانید و ازین مرتبه بالاتر نمیباشد سیم اکتفا بشهادت آنحضرت
بتنهائی دلالت میکند بر عصمت آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم یک گواه مدعا ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامت است
چنانکه گذشت شانزدهم این آیه نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت کرده‌اند که چون اصحاب از حضرت رسالت
پناهﷺ سوال بسیار مینمودند و سبب ملال آنحضرت میگردید حقتعالی باین سبب برای امتحان اصحاب که ظاهر گردد که کدام یک بر
مقام اخلاص و بذل و جهاد و مال ثابت قدم‌اند این آیه را فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی
نجویکم صدقة یعنی ای مومنان هرگاه با رسول سر سخن گوئید پس پیش از راز گفتن تصدق بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که بعضی گفته‌اند
که شاید مفسران اکثر گفته‌اند راز نگفت و مطلبی عرض نکرد بغیر حضرت امیر المومنین باتفاق مخالف و موالف تا آنکه این منسوخ شد و حقتعالی
فرمود ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اطیعوا الله
و رسوله و الله خبیر بما تعملون یعنی ترسیدند از آنکه پیش از حرف گفتن با رسول صدقها بدهند چون نکردید خدا شما را بخشید
پس برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول را و خدا عالم است بآنچه شما میکنید پس معلوم شد که عتاب
این آیات متوجه همه صحابه شد بغیر آنحضرت که عمل باین امر نمود باتفاق مفسران و حافظ ابو نعیم و سایر مفسران از مجاهد روایت
کرده‌اند که حضرت امیر ع فرمود که آیه در قران هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد کسی بعد از
من و آن آیه نجوی است من یک دینار داشتم و به ده درهم فروختم و هرگاه خواستم رازی بگویم یک درهم تصدق نمودم تا آنکه آیه منسوخ
شد و بروایت دیگر فرمود که ببرکت من خدا تخفیف داد این حکم را از این امت و سدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در
خلوت با حضرت رسولﷺ راز میگفتند هرگاه حاجت داشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حقتعالی واجب گردانید بر هر کسی
که خواهد در پنهان رازی بگوید تصدق کند بصدقه پس مردم از راز گفتن دست بر داشتند و بر ایشان دشوار شد
حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی بچند سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه کریمه نازل شد کسی
قدرت نداشت که با حضرت راز گوید تا آنکه پیشتر تصدق بکند پس اول کسیکه تصدق کرد علی بود دیناری را بده درهم
فروخت و ده راز با حضرت رسولﷺ گفت ده درهم را زی یک درهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن را با آنحضرت بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر ع تصدق کرد و راز
گفت و کسی از مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان گفتند علی کار را نکرد مگر آنکه برای کار پسر عمش را رواج داد بدانکه
اختصاص آنحضرت باین فضیلت منقبت عظیمی است از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که اینهمه مخالفان وضع کرده‌اند
از احادیث باطله که خلفا جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده محض افتراست و معلوم است که اگر اعتنائی با فرد دین داشتند

در عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه یک درهم بلکه یک انگشتری تصدق کنند تا مورد این معاتبات نگردند هفدهم فاعتصموا
بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از چیزیکه حقتعالی
سبب نجات این امت گردانیده و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهل بیت رسولﷺ اند چنانچه ثعلبی در تفسیر خود روایت
کرده است از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق ع که فرموده مائیم حبل الله که حقتعالی در این آیه فرموده است و حافظ ابو نعیم نیز این
مضمون را از ابو حفص صایغ از آنحضرت روایت کرده است و ایضا عامه از ابو سعید خدری روایت کرده‌اند از رسول خدا
فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشتم اگر متمسک شوید بآنها هرگز گمراه نشوید بعد از من یکی بزرگتر از دیگری
کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من و اهلبیت من بدرستیکه این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز
قیامت از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بمن وارد شوند هیجدهم قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من
اتبعنی یعنی بگو محمد اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسیکه متابعت من کرده است احادیث بسیار
از اهل بیت منقولست که مراد آن کسیست که پیش از همه متابعت آنحضرت کرده است که او علی بن ابی طالبست و ابن مردویه از محدثان عامه
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است و بروایت دیگر از امام محمد باقر ع منقولست که مراد آل محمد است و ایضا حقتعالی فرموده است
هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین یعنی خدا آنکسی است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمومنین در اخبار معتبره جانبین وارد
شده است که مراد بمومنین علی ع است یا مراد از نصرت خدا نصرتهائیست که خدا بدست امیر المومنین جاری کرده است بنا بر اول مراد انست
که عمل و سر کرده انها علی است یا مراد از مومنان انها اند که ایمان بعلی آورده‌اند چنانچه سیوطی در منثور بسند خود از ابو هریره
روایت کرده است که بر عرش نوشته است لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و اینست آنچه حقتعالی فرموده
است هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین و حافظ ابو نعیم در حلیه و غیر او از کاتبی از ابو صالح از ابو هریره همین مضمون را
روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابو الحمرا خادم حضرت رسولﷺ روایت کرده است که از آنحضرت شنیدم که گفت
شب معراج دیدم که در ساق عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته یعنی تقویت کردم محمد را بعلی
و یاری کردم او را باو و حافظ ابو نعیم بسند از امام محمد باقر ع روایت کرده است که این آیه در شان علی ع نازل شده است یا ایها النبی
حسبک الله و من اتبعک من المومنین یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خداوند یکه متابعت ترا کرده است از مومنان و او علی است
که پیش از همه کس او را متابعت کرده و محدث جبلی گفته او علیست که سر کرده مومنان است مولف گوید که ازین آیات و اخبار مقبول
الطرفین ببرهن گردید که حضرت امیر مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل و اقعی حضرت رسول و همین بس است از برای
استحقاق تقدیم آنحضرت و ایضا ظاهر شد که دعوت برای خدا بعد از حضرت رسول مخصوص حضرت است پس امامت مخصوص
اوست نوزدهم و قفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید کافران را که ایشان سوال کرده میشوند حافظ ابو نعیم در حلیه و محمد
کاتب بکری و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسند
های بسیار از ابن عباس و سعید خدری روایت کرده‌اند که سوال کرده میشوند ایشان از محبت علی ع و حافظ ابو نعیم در کتاب
منقبة المطهرین بچند سند و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت رسولﷺ بودیم فرمود بحق خدائیکه جانم در
قبضه قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند دو پا بنده در روز قیامت تا آنکه سوال میکند از او از چهار چیز از عمر که در
چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده است و در چه مصرف صرف کرده
است و از محبت ما اهلبیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی ع گذاشت
و گفت علامت محبت ما اهلبیت محبت اینست هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته است و هر که او را دشمن دارد ما را دشمن
داشته است و جمع است دلالت ازین احادیث گذشت بیستم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة
نزد له فیها حسنا موافق احادیث خاصه و عامه معنی آیه اینست که بگو یا محمد من سوال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مگر مودت خویشان
من و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاد میگردانیم از برای او نیکی و ثواب خود را و در جای دیگر فرموده است قل ما سالتکم
من اجر فهو لکم یعنی بگو یا محمد آنچه سوال میکنم از مزد آن پس از برای شماست نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن
جبیر روایت کرده است که چون حضرت رسولﷺ بمدینه طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که
بر شما خرجها وارد میشود در راه و اموال ما هر حکمیکه میفرمائید بیارید پس این آیه نازل شد و ایضا از ابو حمزه ثمالی از سدی و
ثعلبی از ابن عباس روایت کرده‌اند که اقتراف حسنه مودت آل محمد است بروایت خاصه و عامه از حضرت امام حسن مجتبی ع منقول است

که در خطبه خود فرمود که ما از اهلبیتیم که خدا مودت ما را بر هر مسلمانی واجب کرده است در این آیه که قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف حسنه که خدا مودت ما فرموده است و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر
از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند اینها که ما مامور شده ایم بمحبت ایشان
فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابو نعیم و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است
ایضا در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حقتعالی پیغمبران را از درختهای
متفرق خلق کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین میوه ها
آن درخت و شیعیان ما برگهای آنند هر که در یکی از شاخهای آن چنگ زند نجات یابد و هر که از آن میل بجانب دیگر
کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال تا آنکه مثل مشک پوسیده شود و محبت
ما را در نیابد خدا او را بر رو در جهنم اندازد پس این آیه را خواند حافظ ابو نعیم بسند خود از زید بن ارقم روایت
کرده است که رسول خدا صلعم بسوی خانه فاطمه عم رفت و فاطمه و حسن و حسین در آنخانه بودند پس دو عضاده در را گرفت
پس گفت من جنگم با هر که با شما جنگ است و صلحم با هر که با شما صلح است و ایضا این مضمون را ام سلمه و ابو سعید خدری
روایت کرده است و ایضا از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا صلعم نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین و این حدیث را گفت
و از جابر روایت کرده است که رسول خدا در عرفات بود و علی عم در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را
گرفت و گفت من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای آنند هر که بیک
شاخ آن چسبد خدا او را داخل بهشت بکرداند و ثعلبی در تفسیر من علمنا منطق الطیر روایت کرده است که قبر فرمود
که میکند خداوند لعنت کن بر دشمنان آل محمد و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبد الله روایت کرده اند
که رسول خدا فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است
هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر محبت آل محمد
بمیرد بشارت دهند او را ملک الموت و منکر و نکیر بهشت و هر که بمحبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسیکه بخانه داماد
برند هر که بمحبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت در دو در بگشایند و هر که بر محبت آل محمد بمیرد حقتعالی ملائکه رحمت را بزیارت قبر
او بفرستد و هر که بمحبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت بمیرد و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد چون روز قیامت حاضر شود در
میان دو دیده اش نوشته که نا امید است از رحمت خدا و هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه از مسند بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول خطبه خواند و گفت ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم
و ابن عمم علی بن ابی طالب و دوست نیست او را مگر مومن و دشمن او نیست مگر منافق دوست او دوست من است و دشمن او دشمن
من است و هر که دشمن من باشد جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حقتعالی
آمد بحضرت رسول گفت که از پیغمبران سوال نما که شما بر چه امر مبعوث گشتید گفتند بر ولایت تو و ولایت علی عم و احادیث این مطلب
از آن بیشتر است که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیرش گفته است که آل محمد آنها یند که امر ایشان با آنحضرت راجع میشود و هر که امر او
بآنحضرت بیشتر راجع باشد ایشان آل آنحضرتند و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین تعلق میان ایشان و آنحضرت اشد تعلقات
بود و این مانند معلوم متواتر است پس معلوم و واجبست که ایشان آل باشند و ایضا خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند آل
آنحضرت و بعضی گفته اند امت او و اگر بر قرابت کنیم ایشان آلند و اگر حمل کنیم بر امتیکه قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایضا آلند پس
ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آلند و اما دخول غیر ایشان مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد
گفتند یا رسول الله کیستند قرابت تو که واجبست بر ما مودت ایشان فرمود علی و فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت شد که
این چهار نفر اقرب پیغمبرند پس واجبست که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول این آیه دوم آنکه
دانستیم آنکه چون ثابت شده است که رسول خدا فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن من است ایذا میکند مرا آنچه ایذا
میکند او را و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد که دوست میداشت علی و حسن و حسین را پس واجبست بر همه امت که
ایشان را دوست بدارند زیرا که حقتعالی فرموده است که فاتبعوه لعلکم تهتدون فلیحذر الذین یخالفون عن امره قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و این آیه ها دلالت میکند بر وجوب متابعت و متابعت آنحضرت
سیوم آنکه دعا کردن از برای آل منصب عظیمیست و از این جهت خاتمه تشهد کردانیده اند در نمازها و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده

پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد واجبست و ایضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و
ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول گفت بیا شوهرت را و دو پسرت را چون ایشان را آورد عبا بر روی
ایشان انداخت پس دست بر داشت و بر روی ایشان انداخت پس دست مبارک بر داشته بر روی ایشان انداخت و گفت خداوندا اینها آل
محمدند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستیکه تو حمید مجیدی ام سلمه گفت من عبا را بر داشتم که داخل شوم
از دست من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است **بیست و یکم** ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب
یعنی آنها که ایمان آوردند و اعمال شایسته کرده اند طوبی از برای ایشان است و نیکی بازگشت ایشان با خبار از ابن عباس روایت
کرده است که طوبی درختی است که اصلش در خانه علی است در بهشت و در خانه هر مومن شاخی از آن درخت هست و ایضا از
جابر روایت کرده است از امام محمد باقر که از حضرت سوال کردند از طوبی فرمود درختی است در بهشت که اصلش در خانه من است
و فرعش بر اهل بهشت مرتبه دیگر از آنحضرت پرسیدند فرمود که درختی است در بهشت که اصلش در خانه علیست و فرعش
بر اهل بهشت پرسیدند که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست بار دیگر فرمودید که اصلش در خانه علیست فرمود
که خانه من و علی در بهشت یکیست در یک مکانست و بالجمله آیاتی که از متکلمان روایت کرده اند در شان حضرت امیر و فضیلت
اهل بیت بسیار است و در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و در این رساله بهمین اکتفا مینمائیم **مقصد ششم** در
بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر خلافت و امامت و فضیلت و جلالت آنحضرت میکند و معایب و مثالب اعدای
آنحضرت و در آن چند فضلست **فصل اول** در بیان حدیث غدیر خم است و آن نص صریح امامت که در آن روز حضرت رسول
بر حضرت امیر و امامت آنحضرت نموده اند بدانکه قصه غدیر از متواتراتست و کسیکه انکار تواترات نماید انکار مکه میتوان نمود
زیرا که چنانکه وجود مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال آثار آن مسجد باقیست
و اهل آن محل و اطراف آن و نواحی آن همه این قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسول را نشان میدهند
هم چنانکه سفر حجة الوداع و سایر غزوات حضرت را نشان میدهند و متواتر است نزول آنحضرت در غدیر از برای بیان نص
جلالت زمان امیر المومنین هم و اصحاب خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلاف نکرده است
و خلافیکه کرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه و خطبه و بر خلافت و چون احادیث این مطلب زیاده از آنست که در این مختصر
احصا توان نمود مجملی از این قصه را با احادیثیکه در صحاح مشهوره عامه مذکور است ایراد مینمائیم سید بن طاوس در کتاب
اقبال گفته است که نص حضرت رسول بر حضرت امیر در روز غدیر با ما ثقات ایشان واضح تر است که احتیاج بنقل آن داشته باشد
لیکن ذکر میکنیم اسما جماعتی را که در این باب تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند از آنجمله مسعود بن
ناصر سجستانی است که از ثقات علماء مخالفان است در باب ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر
از صحابه روایت کرده است محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب رد علی الحرقوصیه بهفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابو القاسم
حسکانی بطرق بسیار روایت کرده است و ابن عقده حافظ در کتاب الولایه بصد و پنج طریق روایت کرده است پس تفصیل این قصه
را از مولف کتاب نشر الطین نقل کرده است و او از کتب معتبره مخالفان روایت کرده است از حذیفه بن الیمان که گفت حقتعالی فرستاد
بر پیغمبر این آیه را النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
من المومنین والمهاجرین یعنی پیغمبر اولیست بمومنان از جانهای ایشان و زنهای او مادرهای ایشان است و خویشان رحمی بعضی از
ایشان اولی اند ببعضی در کتاب خدا از مومنان و مهاجران پس صحابه گفتند چیست این ولایتی که شما بآن احقید از ما بجانهای ما
فرمود که شنیدن و اطاعت کردن است در آنچه خواهید و نخواهید ما گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس حقتعالی این آیه را فرستاد
که واذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانی که محکم کردیم بر شما
در وقتیکه گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در حدیبیه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول صلعم برای حجة
الوداع پس جبرئیل نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند ترا و گفت که علی را نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت آنقدر گریست
که ریش مبارکش تر شد و گفت یا جبرئیل قوم من عهدشان بجاهلیت و کفر نزدیک است بضرب شمشیر خواهی ایشان را بدین در
آوردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس جبرئیل بالا رفت و پیش از
حج وداع حضرت رسول حضرت امیر را بیمن فرستاده بود و حضرت امیر در مکه بحضرت رسول ملحق شد روزی علی
در مکه نماز میکرد چون برکوع رفت سائلی سوال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس این آیه انما ولیکم الله نازل شد حقتعالی

نوادر وقایع ۱

درستیا ایات درشان او کذشت پس حضرت رسول صلعم الله اکبر کفت و ابیر را بر ما بخواند و کفت برخیزید تا ببینیم این صفا که خدا فرمود
در کی ظاهر کردیده است چون حضرت رسول داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون امد پرسید که از کجا می ائی کفت از نزد این
مردیکه نماز میکند این انکشتر را در رکوع نماز بمن داد پس حضرت الله اکبر کفت و بجانب حضرت امیر روانه شد و کفت امروز چیز کار
خیر کرده علی تصدق انکشتر را ذکر کرد پس حضرت رسول الله اکبر کفت مرتبه سیم پس منافقان بیکدیکر نظر کردند و کفتند دل ما تاب
نمی اورد که او بر ما مسلط باشد میرویم و سؤال میکنیم که او را بدیکری بدل کند چون اینمعنی را بحضرت رسول صلعم اظهار کردند
حق تعالی این ایه را فرستاد قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی و مضمون این ایه بنابرین تفسیر اینستکه چون این ایات واضحه ما
برایشان خوانده شود کویند انها که اعتقاد بقیامت ندارند بیار قرانی غیر این قران یا بدل کن ذکر علی را از ان بکو یا محمد نمیتوان
بود از برای من انکه بدل کنم او را متابعت نمیکنم مکر انچه وحی کرده است بسوی من بدرستیکه من میترسم اکر معصیت کنم
پروردکار خود را از عذاب روز بزرک پس جبرئیل امد و کفت یا محمد تمام کن امر خلافت علی را و حضرت فرمود ای جبرئیل
ایا نشنیدی تدبیرهای منافقان را در این باب پس جبرئیل بالا رفت و بروایت غیر حذیفه حضرت رسول در منا بر منبر بر امد و کفت
ایکروه مردمان من بعد از خود در میان شما دو چیز میکذارم اکر متابعت انها بکنید هرکز کمراه نشوید کتاب خدا و اهلبیت
من بدرستیکه خداوند لطیف خبیر خبر داده مرا که اینها از هم جدا نمیشوند تا در کوثر بمن وارد شوند مانند دو انکشت
و دو انکشت خود را بیکدیکر چسبانید و هرکه چنک زند در انها نجات می یابد و هرکه مخالفت انها کند هلاک میشود ایها الناس
ایا من تبلیغ رسالت خود کردم کفتند بلی یا رسول الله فرمود خداوندا کواه باش و چون اخر ایام تشریق شد که منزدهم ماه
ذی الحجه باشد الله سوره اذا جاء را فرستاد و حضرت فرمود که این خبر رحلت من است که بمن داده اند چون دلالت میکند
بر انکه کار دین اتمام کردیم باید متوجه عالم قدس شد پس در منی داخل مسجد خیف شد و فرمود که ندا کنند مردم را که
حاضر شوند چون حاضر شدند خطبه خواند و فرمود ایها الناس من در میان شما دو چیز بزرک سنکین میکذارم یکی از
ان دو از دیکری بزرکتر است کتاب خدا که طرفش بدست خداست و طرف دیکرش بدست شماست پس چنک زنید در
او و کوچکتر عترت منست که اهل بیت منند و بتحقیق که خداوند صاحب لطف و دانا مرا خبر داده که از یکدیکر جدا
نمیشوند تا در کوثر بمن وارد شوند مانند این دو انکشت من و جمع کرد میان دو انکشت شهادت و نمیکویم مانند این دو
و جمع کرد میان انکشت میانه و انکشت شهادت که یکی بر دیکری زیاده باشد پس کروهی از منافقان جمع شدند و کفتند که محمد
میخواهد امامت را میان اهل بیت خود قرار دهد پس چهارده نفر از اینها در حرم رفتند و در کعبه بر عهد نامه
میان خود نوشتند و با یکدیکر عهد کردند اکر محمد بمیرد یا کشته شود نکذارند که اهل بیت او خلافت برسند پس حق تعالی
این ایات را فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم بلی ورسلنا لدیهم یکتبون یعنی یا محکم کرده اند
امر خود را پس ما نیز محکم میکنیم امر خود را بلکه کمان میکنید که نمیشنویم سر ایشان را بلکه میشنویم و رسولان ما نزد
ایشانند و مینویسند کفتها و کردهای ایشان را حذیفه در حدیث خود کفت بعد از ان رسول خدا امر فرمود مردم را که
بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بجحفه رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت رسول را که امامت علی را علانیه بمردم
بکوید پس در جحفه فرود امد و چون مردم بجاهای خود قرار کرفتند جبرئیل علیه السلام نازل شد و کفت که امامت علی را بمردم
ظاهر کن حضرت کفت پروردکارا بدرستیکه قوم من نو مسلمانند اکر این امر را ظاهر کردانم خواهند کفت حمایت پسر عم
کرد و مسعود سجستانی در کتاب ولایت روایت کرده است از ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم کفت
که ایا من اولی نیستم بمؤمنان از جانهای ایشان کفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود که هرکه من مولای اویم علی مولای
اوست خداوندا دوست دار هرکه او را دوست دارد و دشمن دار هرکه او را دشمن دارد و یاری کن هرکه او را یاری کند
و اعانت کن هرکه او را اعانت کند ابن عباس کفت بخدا سوکند که اطاعت او در کردن مردم واجب شد پس
در روایت اول کفت که چون بار کردند جبرئیل علیه السلام نازل شد و این ایه را اورد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول خدا برسان بمردم انچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب
پروردکار تو و اکر نکنی پس نرسانیده رسالت او را و خدا نکاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه کفت وقتی این ایه نازل شد
که نزدیک غدیر خم رسیده بودیم و هوا بمرتبه کرم بود که اکر کوشت بر زمین می افکند بریان میشد پس فرمود که ندا کنند که
مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خار را برچینند و سنکها را بر روی یکدیکر بکذارند

بشکل

بشکل منبر بقد و قامت رسول الله پس ساختند منبر را و جامه بر رویش انداختند و جناب رسول صلعم بر منبر بالا رفت و خطبه
طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا انکه کفت اقرار میکنم از برای خود ببندکی و کواهی میدهم از برای او بجلال او نیکی
و ادا میکنم انچه وحی کرده است بسوی من از ترس انکه اکر نکنم بلای عظیمی بر من نازل کردد وحی کرده است خدا بسوی من یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک تا اخر ایه پس کفت ایکروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن انچه خدا بسوی من فرستاده است و بیان میکنم از برای
شما سبب نزول این ایه را بدرستیکه جبرئیل مکرر نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بکویم در حضور مردم و اعلام
کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب برادر منست و خلیفه منست و امام است ایها الناس علم من احاطه کرده است بر منافقان
که میکویند بزبانهای خود انچه نیست در دلهای ایشان و این را سهل و اسان می انکارند و نزد خدا عظیم است و مرا ازار کردند
باب علی علیه السلام انبیا کردند یکمرتبه کفتند او کوش است یعنی هرچه میکویند قبول میکند بسبب انکه میدیدند که علی علیه السلام همیشه
با منست و من پیوسته متوجه اویم تا انکه حق تعالی فرستاد و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن یعنی از جمله منافقان
جمعی هستند که ازار پیغمبر میکنند و میکویند که او کوش بحرف مردم است بکو یا محمد او کوش نیکیست از برای شما ایمان می اورد
از برای خدا و ایمان میاورد از برای مؤمنان پس انجناب فرمود که کوینده کان را اکر خواهم نام ببرم میتوانم کفت بدانید که حق تعالی
نصب کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب کردیده است اطاعت او بر مهاجران و انصار و تابعان
و بر صحرا نشینان و شهریان و هر عجمی و عربی و بر ازاد و بنده و بر بزرک و کوچک و بر سفید و سیاه و بر هرکه اقرار بیکانکی خدا دارد
پس حکمش بر همه رواست و کفتارش بر همه نافذ است و امرش جاریست ملعونست هرکه مخالفت او کند و مرحوم است هرکه
تصدیق او کند ایکروه مردم تدبر کنید در قران و بفهمید ایات محکمات انرا و عمل کنید بانها و تتبع مکنید متشابهات انرا
پس بخدا قسم که واضح نمیکرداند تفسیر قران را مکر علی علیه السلام ایکروه مردم بدرستیکه علی و طیبین از فرزندان من که از صلب اویند
ثقل کوچکترند و قران ثقل بزرکتر است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر نزد من بیایند و حلال نیست امارت و پادشاهی
مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس زد و بازوی علی را کرفت و بالا برد و یک درجه از خود پائین تر باز داشت مایل بدست
راست خود پس دست او را بلند کرد و کفت ایها الناس کیست ولی بشما از جان شما صحابه کفتند خدا و رسول او پس کفت
هرکه من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوستی کن با هرکه با او دوستی کند و دشمنی کن با هرکه با او دشمنی کند
یاری کن هرکه او را یاری کند خداوندا واکذار هرکه او را واکذارد بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت
و امامت او و هیچ ایه نازل نشده است که خطاب بمؤمنان کرده باشد مکر انکه ابتدا باو کرده است و شهادت نداده است
در سوره هل اتی مکر از برای او و نفرستاده است سوره هل اتی را مکر از برای او و ذریت هر پیغمبری از صلب خودش است
و ذریت من از صلب علیست دشمن نمیدارد علی را مکر شقی بدبختی و دوست نمیدارد علی را مکر متقی و پرهیزکاری و
سوره عصر در شان علی نازل شده است و تفسیرش اینستکه سوکند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان ال محمد
در زیان کاری اند مکر انها ایمان اوردند بولایت علی و اعمال صالحه کردند و رعایت برادران خود و وصیت کردند یکدیکر را
بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد اوست و وصیت کردند یکدیکر را بصبر بر فتنها و شدتها در غیبت قائم ال محمد ایکروه
مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و بنوریکه خدا فرستاده است و خدا یاد کرده است ان نور ما منم که در علی است و در امامان
فرزندان او تا مهدی که حق خود را از مردم خواهد کرفت و حق کل ما اهلبیت را ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما که
من پیغمبران که کذشته اند و من بر سنت و طریقه ایشانم بدرستیکه علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب او
بدانید ای معاشر ناس کمراه شدند پیش از شما اکثر کذشتکان منم صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره
حمد که سؤال کنید از خدا هدایت بسوی ان را پس بعد از من علی و بعد از او پسران من از صلب او امامانند که هدایت میکنند
مردم را بحق و راستی بدرستیکه من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من بشما میفهماند و من بعد از این
خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من ببیعت علی و اقرار از برای او بامامت بدانید که من بیعت میکیرم از برای خدا
و علی بیعت میکیرد از برای من و من بیعت میکیرم از برای او از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه
الله فسیؤتیه اجرا عظیما پس هرکه بشکند این بیعت را پس بر خودش شکسته است و ضررش باو عاید میکردد و هرکه وفا کند
بانچه با خدا عهد کرده است بزودی خدا مزد بزرک باو عطا میکند ایکروه مردم شما زیاده از انید که با یک دست
با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بکیرم که اعتقاد کرده اید بامارت علی و امامانی که بعد

از

ازمن

ازمن میابند که از نسل من و او میند چنانچه گفتم که ذریت من از صلب او بهم میرسند پس حاضران بغائبان برسانید بگوئید که
شنیدیم و اطاعت کردیم و راضیم بانچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو در این امر بدلهای و زبانها و دستهای
ما بر این عقیده زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد میمیریم و بر این حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک
و ریبی نداریم داده ایم بخدا و بتو و بعلی و حسن و حسین علیهم السلام و امامانی که یاد کردی هر عهد و پیمانی که گرفتی از دلهای خود و بدل
این پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و انچه خواهیم رسانید بهر که میبینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند بلی شنیدیم
و اطاعت کردیم امر خدا و امر رسول او را و ایمان اوردیم بان بدلهای خود پس هجوم اوردند بر حضرت رسول و حضرت امیر و دست
گشودند ببیعت کردن تا انکه حضرت نماز ظهر و عصر را بیکوقت بجا اورد و باقی روز مشغول بیعت و تنگی بیعت بودند تا انکه
شام و خفتن را نیز در یکوقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصریست از انچه علمای امامیه و مخالف
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و غیر او روایت کرده اند در بحار الانوار ایراد نموده ام و این خطبه مشتمل است بر اکثر ایاتیکه در شان ائمه
نازل شده است و در ان دلالت مذکور است که چون حضرت رسول جمیع شرایع دین را بمردم رسانید بغیر حج و ولایت در سال حجة
الوداع جبرئیل امد بنزد انحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید که من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبردم
مگر بعد از انکه دین او را تمام کرده ام و حجت را بر خلق لازم کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده
یکی فریضه حج و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نگذارده ام و بعد از این خالی
نخواهم گذاشت خداوند ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف و تابیر نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و
فرایض حج را از تو فرا گیرند و مقصود اصلی ان بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف و حجت ولایت و امامت را همه بشنوند پس
همه با انحضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس اصحاب موسی بودند پس بیعت را شکستند و متابعت
گوساله سامری و همچنین حضرت رسول هم از مثل این عدد بیعت خلافت حضرت امیر را گرفت و ایشان بیعت را بعد از انحضرت
شکستند و برگشتند و متابعت ابوبکر گوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای تلبیه ما بین مکه و مدینه و چون رسیدند
بعرفات جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد خداوند عز و جل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شد و عمرت باخر رسیده
و من ترا تکلیف میکنم بامری که چاره از ان نیست البته ضرور است مقدم دارد وصیت خود را و انچه نزد تست از علامات و معجزات
پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه بعد از خود که حجت کامله منست بر خلق من که او علی است پس او را بر پا دار از برای خلق
که نشان راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را و بیاد ایشان بیاور پیمانرا که در روز الست از ارواح خلایق گرفته
بودم که ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است یعنی علی علیه السلام زیرا که هیچ پیغمبر را از دنیا نبرده ام
مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست
و تمام نعمت منست بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا پس کامل میگردانم از برای شما دین شما را و
تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن
و مؤمنه که او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه من بعد از او و حجت بالغه من بر خلق من مقرون است طاعت او
بطاعت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر من و مقرونست طاعت هر دو بطاعت من هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر که
معصیت کند او را مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق من هر که بامامت او را بشناسد
مؤمن است و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که امامت دیگری را شریک کند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند
با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علیرا بمردم بشناسان
و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که ترا در این روزی میبرم بسوی خود پس انجناب ترسید از منافقان که کفر
خود را ظاهر کنند و مرتد شوند زیرا که کینه های ایشان را نسبت بامیر المؤمنین میدانست سؤال کرد از جبرئیل که
خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت انجناب را تا مسجد خیف پس جبرئیل علیه السلام امد و مبالغه کرد
نگاه داشتن از شر ایشان نیاورد چون در ما بین مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل امد و تاکید کرد انجناب
فرمود ای جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی قبول نکنند چون بار کرد و بغدیر خم رسید که یکفرسخ
پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامیکه پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون
بعتاب و ضامن شدن عصمت او از شر منافقان از جناب خدا که یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میفرماید یا ایها الرسول بلغ

ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود
که فی علی در این ایه بوده است در انوقت اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس فرمود که پیش قافله را برگردانیدند و عقب
قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه میل کرد و بر سر غدیر فرود امد و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند
پس مردم هجوم اوردند از برای بیعت علی بر رسول خدا و علی بن ابیطالب و اول کسیکه بیعت کرد ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر
بود تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجرای این قصه را و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیدند
که این قضیه را انکار بالکلیه نهایت بیحیائی دارد مجملی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که با عقیده باطل ایشان صریح در ابطال
نیست نقل کرده اند و هر عاقلی میداند که در قضیه که انعقاد ایات و تاکیدات در ان نازل شده باشد و مردم را از در
چنین وقتی در چنین جائی فرود اورند اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند و باین دو سه کلمه نمیکنند و اکنون قلیلی از اخبار
در صحاح ایشان و کتب معتبره مشهوره ایشان در این باب مذکور شده است ایراد مینمایم زیرا که این رساله گنجایش ذکر همه انها ندارد
و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا صلعم در میان ما
ایستاد و خطبه خواند بر سر ابیکه انرا خم میگفتند و در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را
بیاد ما اورد پس گفت ایها الناس من بشری هستم مگر بسر رسید و نزدیک است که بیاید بنزد من رسول پروردگار من و مرا بخواند و
او را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم اول انها کتاب خداست که در انها هدایت و
نور است پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بان پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را
بیاد شما میاورم در حق اهلبیت من دو مرتبه این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهلبیت او
ای زید ایا زنان او از اهل بیت او نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند و لیکن اهل بیت او انهایند که بعد
از انجناب تصدق بر ایشان حرام است پرسید کیستند گفت ال علی و ال عقیل و ال جعفر و ال عباس گفت بر اینها همه صدقه حرام است
گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر ذکر کرده است این را که کتاب خدا در ان هدایت و نور هست
هر که چنگ زند در ان و عمل کند بان در هدایت است و هر که از ان تجاوز کند گمراه هست و در روایت دیگر گفته است که من در
میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که ان ریسمان خداست هر که متابعت ان کند بر هدایت است و هر که ترک کند از ان بر
ضلالت است و اهل بیت من گفتند کیستند اهلبیت او زنان او ند گفت نه بخدا سوگند زن چند گاهی با شوهر میباشد
طلاق میگوید و بخانه پدر و قومش میرود و اهلبیت او خویشان و عصبه او ند که حرام است بر ایشان صدقه مؤلف
گوید که معنی اهل بیت را سابقا ذکر کردیم که مخصوص ال عبا است و انچه زید گفته از پیش خود گفته است یا عباسی بوده
یا انکه متضمن مطلب ما هست زیرا که خلفای ثلثه البته خارجند و خویشان انجناب کسی است که در ان زمان دعوی امامت نکرد و همه اتفاق
بر خلافت انحضرت و اگر کسی دعوی کرده باشد قائلان بان منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان امت باشد تا
روز قیامت و در تفسیر واعتصموا بحبل الله جمیعا روایت کرده است از ابوسعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت ایها ولا تفرقوا
الناس که من در میان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه منند اگر اخذ کنید بانها گمراه نشوید بعد از من
هر یکی از انها بزرگتر است از دیگری کتاب خداست و ان ریسمانیست کشیده از اسمان بزمین و عترت من اهل بیت من و بدرستیکه
این دو از یکدیگر جدا نمیشوند تا در روز قیامت در حوض کوثر بنزد من ایند و ابن مغازلی و دیگران این مضمون را بسندهای بسیار روایت
کرده است و در اخرش ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در کتاب صحیح ابی داود
سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است و عبد الله بن احمد بن حنبل روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با
رسول خدا صلعم بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود امدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت
از برای انحضرت رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علیرا گرفت و گفت ایا نمیدانید من اولی ام بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند
بلی دست علیرا گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است پس گفت خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی
کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب گردیدی مولای هر مؤمن و مؤمنه
ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود امدیم با رسول خدا صلعم در وادی که انرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد
و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی درختی انداخت از گرمی افتاب با غصن تا سایه رسانند پس فرمود که ایا گواهی نمیدهید
که من اولی ام بهر مؤمنی از جانش گفتند بلی گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ایضا در مسند

حبل

حنبل و کتاب حافظ ابونعیم روایت کرده اند از ابوالطفیل که حضرت امیر عم مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشانرا که
که در غدیر خم از حضرت رسول صلعم شنیده باشد که در حق من چه گفت سی نفر از صحابه در آن مجمع شهادت بر مضمون این حدیث
تا عاد من عاداه دادند و در مسند از سند گفته ایشان از جماعت کثیری از صحابه این مضمون را روایت کرده اند و ثعلبی و ابن مغازلی
روایت کرده که در روز غدیر خم متفرق نشدند مردم و دوری بحضرت اختیار کردند حضرت رسول صلعم امیر المؤمنین را امر کرد
که ایشانرا جمع کند چون جمع شدند ندا ایشانرا و تکیه داد بر دست علی عم و گفت ایها الناس مکروه میکردید تخلفی که از من کردید
تا آنکه گمان کردم هیچ شجره را دشمن نمیدارید مانند خویشان من و لیکن خدا علی عم را گردانیده است نسبت بمن آنچه
که من نسبت بخدا دارم و خدا از و راضیست چنانچه من از او راضیم زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار
نمیکند پس دستها را بلند کرد و فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای آنکه مبادا بر خاطر تو گران باشد دوری ما
میبر نیم بخدا از غضب رسول پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته که بریده و ابوهریره و
جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حدیث غدیر را روایت کرده اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و
زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بخو که سابقا گذشت پس گفته است که بعد از آن علی عم را ملاقات کرد و گفت
مبارک باد ترا ای پسر ابوطالب صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من
القرآن فی علی از اعمش روایت کرده است از عطیه که نازل شد بر رسول خدا در شان علی عم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
تا آخر آیه و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده است و ابوبکر شیرازی و مرزبانی از ابن
عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر خود روایت کرده است در مناقب خوارزمی از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت
کرده است از پدرش که گفت رسول خدا صلعم علم را در روز خیبر بعلی داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر خم
او را باز داشت اعلام کرد مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و باو گفت تو از منی و من از توام و باز گفت تو
تاویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانکه من بتنزیل قرآن جنگ کردم و گفت تو از من بمنزله هرونی از موسی و من صلحم با هر که
با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت با او تو شناسا میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود برایشان بعد از من و گفت تو
عروة الوثقی و گفت باو تو امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از من و گفت باو تو آنی که در شان
تو نازل شده است و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو آن پا نزار مردم میخواندی و گفت باو که تو آنکه
بسنت من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت باو که من اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو
با من خواهی بود و گفت باو که من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من خواهی بود و گفت باو من اول کسی ام که داخل بهشت
خواهم شد و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه داخل خواهند شد و گفت باو که خدا وحی کرد
بسوی من که بایستم بمیان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم و آنچه خدا در شان تو گفته بود که بیان کنم که بیان کردم و فرمود که بترس
از کینه ها جماعتی که هست در سینه جماعتی و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از رحلت من لعنت میکند ایشانرا لعنت کنندگان
پس حضرت گریست گفتند چرا میگریی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل عم که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و منع
حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان و را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد و بعد از
و خبر داد مرا جبرئیل عم که از فرزندان ایشان و قتی زایل میشود که قائم ایشان ظاهر میگردد و کلمه ایشان بلند شود و امت
محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسیکه اینها را نخواهد ذلیل باشد و مادح کننده ایشان بسیار باشد
این امور در وقتی ظاهر میشود که پیش از آن شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف باشند و از فرج ما
نا امید شده باشند پس در آن وقت قائم ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت رسول صلعم فرمود نام او نام من است و از فرزندان
فاطمه دختر منست خدا حق را بایشان ظاهر خواهد گردانید و بشمشیرهای ایشان آتش باطل خاموش خواهد شد
و مردم متابعت ایشان خواهند کرد و بعضی از روی رغبت بعضی از روی ترس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد
شما را بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و اوست حکیم دانا بدرستیکه فتح خدا نزدیکست
پس گفت خداوندا ایشان اهل منند زایل گردان از ایشان رجس و پلیدی را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی خداوندا حفظ
کن ایشانرا و رعایت ایشان کن و یاری کن و عزیز گردان ایشانرا و خلیفه من باش در میان ایشان بدرستیکه تو در آنچه میخواهی قادر و

حضرت رسول

تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی یعنی در فضل علی و از
حضرت صادق عم روایت کرده است که آیه چنین نازل شد بلغ ما انزل الیک من ربک چون آیه نازل شد دست علی را گرفت و
گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عز و جل
که سئل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سؤال کرد سؤال کننده عذابی را که واقع است از برای
کافران و او را دفع کننده نیست از جانب خداوند که صاحب معارج است این آیه در باب کی نازل شده است گفت از حضرت
صادق عم شنیدم که از پدرانش روایت کرده است که چون حضرت رسول صلعم بغدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را و چون
جمع شدند دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبر بشهرها رسید حارث بن
نعمان فهری آمد بنزد حضرت رسول در وقتیکه آنحضرت در میان صحابه بود ناقه خود فرود آمد و ناقه را خوابانید
و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد و گفت یا محمد امر کردی از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت
تو پس قبول کردیم آنرا از تو و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم که روزه ماه رمضان بداریم قبول کردیم و امر کردی
که حج خانه خدا بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی او را و گفتی هر که
من مولای اویم پس علی مولای اوست بگو این از جانب تست یا از جانب خدا حضرت فرمود که سوگند یاد میکنم بخدائی
که بجز او خدائی نیست که تفضیل او بر شما از جانب خدا است پس روانه شد حارث رو بر احله خود گفت خداوندا اگر
آنچه میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما ببار یا بیاور بسوی ما عذابی دردناک و رفت پس هنوز بر احله خود نرسیده بود
که سنگی از آسمان فرود آمد بر سرش و از دبرش بیرون آمد و او را کشت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حسکانی نیز که از مشاهیر
علمای مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفة بن الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین ابوالقاسم حسکانی
و غیر او از ابوسعید خدری روایت کرده اند که از مجمع روز غدیر برنگشته بود که این آیه نازل شد که الیوم اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت
خود را و پسندیدم از برای شما دین اسلام را که دین شما باشد پس حضرت رسول صلعم فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل کردن
دین و تمام کردن نعمت و خشنودی پروردگار بر رسالت من و ولایت علی عم و بروایت دیگر فرمود الله اکبر الله اکبر و کامل گردانید
دین تا آخر آیه و این آیه نیز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون یعنی امروز نا امید شدند کافران
از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و بترسید از من و از حضرت صادق عم روایت کرده اند که کافران نا امید
شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب
که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین آیه نازل شد و میدانستیم چه روز نازل شد هر آینه آن روز را عید
خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابوسعید خدری که
چون حضرت رسول صلعم علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد در برای او بولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل
شد و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضا روایت کرده است ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان
از ابوهریره که چون روز غدیر خم شد که هیجدهم ماه ذیحجه است رسول خدا صلعم گفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس این
این آیه نازل شد و روایت کرده است ابن جریر بسند او از ابن عباس در آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی
آنچه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی عم و ان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی اگر کتمان کنی این آیه
را و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا این آیه را چنین میخواندیم
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است من کنت مولاه را روایت کرده است ترمذی و نسائی
و سندهای این حدیث بسیار است و همه ذکر کرده اند ابن عقده حافظ در کتاب جداگانه ای از سندها صحیح است و حسن و صاحب
جمهور از کتب مشهوره نقل است گفته است خم اسم موضعی است که در آن موضع نص کرد رسول خدا صلعم بر علی عم و اکثر ارباب مناقب
نقل کرده اند که ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد و بیست و پنج طریق روایت کرده است از صد و بیست و پنج نفر
از صحابه و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که با امر رسول خدا در قصه غدیر
گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت صادق عم روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسید بعلی عم

شلتن

حق خود را بد و گواه میگیرد و از برای علی ع ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر خم نص بر آنحضرت شنیده
بودند که فرمود و حق خود را نتوانست گرفت و ابو سعید سمان روایت کرده است که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر
نزد حضرت رسول ص آمد و گفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حقتعالی این آیه را فرستاد
ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد شیطان بر مردم گمان خود را پس متابعت او
نکردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد آنحضرت را بشکنند و گفتند دیروز محمد ص
در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت هر چه گفت و اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد و مصلحت در آنست
که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند
که او را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه و ابواء پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند
که چون حضرت تا بآنجا رسد ناقه را رم دهند چون شام شد و حضرت نماز کرد بار کرد و اصحاب حضرت پیش رفتند و
حضرت بر ناقه تند روئی سوار بود و چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد این جماعت در کمین تو نشسته اند
که ترا هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست اینکه در عقب منست حذیفه گفت منم پس حضرت فرمود
شنیدی آنچه من شنیدم گفتم بلی یا رسول الله گفت پنهان کن چون نزدیک ایشان رسید ندا کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای
پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل قافله شدند و شترهای خود را که عقال کرده بودند
در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند حضرت بشترهای ایشان رسید و شناخت که شتران کدام جماعتست چون از عقبه بزیر آمد
فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت باهلبیت او برگردد
پس بعد از آن چنین قصدی بمن میکنند چون این را شنیدند بخدمت حضرت آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند
پس حقتعالی این آیه را فرستاد یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا
الا ان اغنیهم الله ورسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والاخرة وما
لهم فی الارض من ولی ولا نصیر یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفتند آنچه بایشان نسبت داده اند والبته گفتند کلمه کفر را
و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیده اند کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند که مراد
آنستکه قصد کردند امری را که بآن نرسیده اند کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند که مراد آنستکه قصد کردند که شتر آنحضرت
رم دهند و آنحضرت را هلاک کنند عیبی نتوانستند کرد دین اسلام را مگر آنکه غنی کرد ایشان را خدا و رسول او از فضل
خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد کرد خدا ایشان را عذابی دردناک
در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین هیچ دوستی و یاری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه
مسمی بود بهرشی و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب بکشد چون
بسر گردنه رسیدیم آن چهارده نفر منافق دبه ها را پر از ریگ کرده بودند از عقب ناقه غلطانیده بودند دبه ها در زیر پای ناقه افتاد چندان
نزدیک بود که رم کند حضرت صدا زد باو که ساکن باش بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را بسخن آورد و بزبان عربی ظاهر
کننده فصیح و عرض کرد بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم دست خود را از جای دست و پای از جای پا تا تو بر
منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار شمشیر کشیدیم و رو بایشان رفتیم و
شب تاری بود پس ایشان نا امید شدند از آنچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه همه را شناخت و حذیفه
گفت نه نفر از قریش بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح
و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن عاص و پنج نفر ابو موسی اشعری بود و مغیرة بن ابی شعبه و اوس بن حدثان و ابو هریره
و ابو طلحه انصاری **مؤلف گوید** که حدیث حذیفه اگر چه فواید بسیار دارد و اما بسیار طولانی است
و مناسب این رساله نیست و سایر احادیث در این باب نیز بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از برای منصف کافیست
ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را در آن جمع کرده بود و کتاب دیگر که در آن
حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی نقل کرده است که او تعجب کرده در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم
که روایات حدیث غدیر را در آن جمع کرده بود و بر پشتش نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت
مولاه فعلی مولاه و بعد از این جلد بیست و نهم است بسیار از مخالفین اثر بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی در

مؤلف گوید

کتاب

کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیدیم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشند بلکه اختلاف در دلالت
بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات دلالت آن بر امامت مینمائیم بچند وجه اول آنکه مولی بمعنی اولی بامر و والی
بنحوی که مطاع باشد در هر چه کند آمده است و غیر آنکه این معنی از معانی الفاظ است با اطلاق اکابر عربیت و بیان ایشان
مبدا آنهم و هم آن معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند و ابو عبیده که در لغت مدار بر سخن او است در تفسیر قول حقتعالی که
ماویکم النار هی مولیکم گفته است که معنی مولیکم آنستکه النار جهنم اولی بکم و زمخشری و سایر مفسران در این آیه
این معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حقتعالی ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون مراد آنستکه ایشانند
والی و احق بمیراث و فراء و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند که مولی و اولی بعربیت بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا
و شعرا در اشعار بسیار باین معنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلامست و ابو القاسم انباری از برای مولی هشت معنی
ذکر کرده است و از جمله آنها اولی بشیء است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر وارد شده است و آن اسمی است
که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یار و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسیکه پیمان با او
بسته باشند و بنده و آزاد شده و کسیکه انعامی بر او شده باشد و هر که متولی امری شده باشد و قیام بآن نماید و متولی و ولی
آن امر است و از جمله آنست حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه بر اکثر این معنی محمول میشود و از جمله حدیثها اینستکه هر زنی که نکاح کند
بغیر رخصت مولای خود نکاح او باطلست و در روایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسیکه متولی امر اوست و صاحب کشاف گفته
است که در این آیه انت مولینا یعنی آقای مائی و ما بندگان توایم یا یاری دهنده مائی یا متولی امور مائی و اما دلیل که مراد اولی در این مقام صاحب
اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر امت مراد است بچند وجه اثبات مینمائیم اول آنکه گوئیم که آزاد شده و هم سوگند که معلوم است مراد
نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت نبود اول ظاهر است و ثانی از برای آنکه آنحضرت هم سوگند احدی نبوده اند که باو عزت بیابد
و بعضی از معانی هست که هر کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطلست مانند آزاد کننده و مالک و در همسایه و داماد و
سر و پیش رو و بعضی هست که معلوم است مراد نیست برای آنکه بیفایده است مانند پسر عم و منهم و غیر آن و هست که بدلیل معلوم میشود
که مراد نیست مانند ولایت و محبت دینی و یاری در دین و ولای عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولای نصرت مؤمنان
و قرآن مجید ناطقست باین پس کسی چنین امر واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی باین اهتمام جمع کند و هم چنین اگر مراد ولای
عتق بود و تعلق آن بر پسر عم او معلوم بود و در جاهلیت و در اسلام واضح بود باین اهتمام نداشت و نیز گفتن عمر اصبحت مولای و
مولی کل مؤمن و مؤمنه منافی این احتمال است پس معلوم شد که اولی بتدبیر امت و امر و نهی ایشان باشد و این معنی امامت است و در حیات آن
که سید مرتضی ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر قاصر میرسد اول آنکه اکثر مخالفین مانند قوشچی و غیر او احتمال آن
داده اند و دعوی اضطرار آن نموده اند که مراد ناصر و محب باشد و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که بیان این معنا موقوف نبود بر جمع کردن
مردم در چنین وقتی در میان راه فرود آمدن و بنیاد احکام از این ضرورتر بود که این اهتمام در بیان آنها نموده باشد
حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه باید که حضرت امیر المؤمنین ع را وصیت کند و یاری کن هر که من او را یاری میکنم و دوست
هر که من او را دوست میداشتم و در خبر دادن مردم باین امر فایده نبود مگر آنکه مراد باین نوعی از محبت و نصرت باشد که
از نسبت برعایا میباشد یا مراد جلب ایشان باشد نسبت بآنحضرت و واجب بودن متابعت ایشان را چنین یاری کنند
ایشان را در جمیع مواطن و دوست میداشته ایشان را بجهت بر نامهای عامه تا فتنه کنی و دیگر آنکه بر تقدیر یکه محبت و نصرت
مراد باشد تقریر خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت و خلافت است چنانکه اگر
فرض کنیم یکی از پادشاهان نزدیک وفات جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که از نزدیکان و مخصوص
ترین خلق باشد باو و بگوید هر که من دوست و یاور او بودم این مرد دوست و یاور او است بعد از آن دعا کند یاور او را و نفرین
خاذل او را و اینمعنی را نسبت بدیگری نگوید و اینمعنی را نسبت بدیگری نگوید و خلیفه دیگر از برای خود تعیین ننماید
گمان ندارم احدی از رعایای او شک کند در آنکه مراد خلافت است و تطمیع مردم در بیعت او و تعیین خلافت بایشان
در طاعت او و سیم آنکه هر گاه پادشاه نافذ الحکمی در حق مرد ضعیفی بگوید که هر که من یاور او بودم فلان یاور او است
فهم میشود چه ظاهر است که یاری پادشاه از همه کس میاید و از آن مرد ضعیف اگر اعانت باید اعانت جماعت قلیله
خواهد بود پس اینمعنی بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر آنکه باید آنشخص که حضرت رسول ص اینمعنی را در حق او گفته
مرتبه اش بحسب دین و دنیا از دیگران بمرتبه بیشتر باشد و انقیاد و اطاعت و نفاذ حکمی داشته باشد و در محبت و دوستی

اقول

بیان

بیو اکفت پس بر هر تقدیر دلالت بر امامت دارد وجه دیگر از وجوهیکه دلالت میکند بر انکه مراد بمولی اولی بتصرف و امامت
انستکه در اکثر احادیث کذشته قرینه هست بر انکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام فرمود ایا نیستم اولی بشما از جانهای شما
بعد از ان فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که ان سؤال اول قرینه
واضح است بر انکه مراد بمولی اولیست که پیش کذشته است چون اولی در کلام سابق مفید بچیزی و حالی از احوال نیست پس
افاده بر عموم میکند که قرینه بر خصوص وقتی و حالی نبوده باشد و الا الفاظ در کلام لازم میاید خصوصا اینجا که من
انفسکم و ادمی راهست که هر تصرف مشروع که خواهد بنفس خود بکند و اولی از نفس باشد پس رسد او را که هر امری که
خواهد نسبت بایشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیا ایشان بعمل بیاورد و ایشان را با او اختیاری نباشد
و معنی امامت همین است و ایضا معلوم است که انچه حضرت اول از ایشان سؤال نمود و طلب اقرار ایشان فرمود بمعنی انکه
حق تعالی در قران مجید برای انحضرت اثبات فرموده است که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر
اینکه مراد از ان انست که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته است که او ولی است بمؤمنان در هر چیزی در امور دین و
دنیا از نفس ایشان و لهذا مطلق فرموده و مقید بقیدی نکرده پس واجبست بر ایشان که انحضرت احب باشد بسوی ایشان از
جانهای ایشان و حکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازمتر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان و شفقت ایشان
بر انحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و انکه جان خود را بذل کنند نزد او و فدای او کردانند هرگاه امر
عظیمی رو دهد جانها خود را وقایه او کردانند در جنگها و انکه متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکنند بسوی
ان یا منع میکند از ان و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را بخواند و ترک کنند انچه ایشان را منع فرماید و سایر مفسران
نیز چنین گفته اند و از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات اولویتیست که حضرت رسول صلعم داشت برای حضرت امیر ع و اینچه بعضی
از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشجی و غیر او گفته اند اللهم وال من والاه قرینه اینست که مراد از مولی محب یا ناصر است باطلست
بلکه قرینه معنی اولویت است بچندین وجه اول انکه چون از برای انحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری نمود تتمیم ان
محتاج بود بدعا کردن و اعوان ناصح خیرخواه و اثبات چنین مرتبه از برای کسی میان جماعت بسیار موجب هیجان حسد
بود که مظنه ترک نصرت و اعانت است خصوصا با وجود انچه میان ایشان کینهای دیرینه که در سینهای منافقان حاضر بود
ان نمود بدعا کردن از برای اعوان و لعن کردن بر کسیکه تقصیر در نصرت او نماید و ایضا معلوم است که این دعا مخصوص
امرا و اصحاب ولایت مناسب احادیث است دوم انکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر
معصیت از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسیکه علم بهم رساند بانکه منعش کند و ترک موالات بلکه اظهار
او نماید پس چنین دعای از انحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر انکه انشخص هرگز بحالی نخواهد بود که ترک
ترک موالات و نصرت کردند سیم انکه اگر مراد بمولی اولی باشد چنانکه ما میگوئیم مقصود از اینکلام طلب ولایت سیم
و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانچه انها میگویند مقصود بیان خواهد بود که انحضرت ناصر و محبت
برد عا از برای کسیکه موالات و نصرت او کند باقل انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است وجه چهارم انستکه از
خاصه و عامه معلوم شد که ایه الیوم اکملت لکم دینکم در روز غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متعصبین مخالفین است
در کتاب اتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده که این ایه در روز عید غدیر نازل شد و این دلیلست بر
انکه مراد بمولی معنی است که در امامت کبری بر میگردد زیرا که امری که سبب کمال دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد البته
اعظم مهمات انها باشد امامت است که بان تمام میشود نظام دنیا و دین و بمتابعت ان قبول میشود اعمال مسلمین
وجه پنجم انستکه در اخبار مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
تا اخر ایه در اینواقعه نازل شد چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این ایه گفته است
که این ایه در فضل علی ع نازل شد چون نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه پس عمر او را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب صبح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و
مؤمنه پس گفته است این قول ابن عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل
و جماعت بسیار روایت کرده اند که این امر غدیر نازل شد و این صریح است در انکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید
کردن بانکه اگر تبلیغ نکند هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده اند و خوف حضرت از تبلیغ که مبادا موجب اثاره فتنه شود بانکه

ختم

خوشحال ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد اینها همه دلیلست بر انکه ان امریکه مامور بتبلیغ ان گردید باید
امری باشد که ابلاغ ان موجب اصلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بان برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر
گردد و شرایع دین بان محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول ان بر طبع دشوار باشد و احتمال انکار الحاد
مولی گفته اند هیچ یک مظنه این قسم امور نیست مگر خلافت و امامت انحضرت که بان باقی میماند انچه حضرت رسول
تبلیغ ان نموده بود از احکام دین و بجهان بان منتظم میگردد امور مسلمانان و از جهت که اگر از انحضرت در منبر شنیدند
مظنه بود در ان فتنها بود از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاه داشتن انحضرت را از شر ایشان و خبر انچه انستکه از جانب
خاصه و عامه مشتملست بر نص صریح در اینواقعه که انست اتصال داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر اینها نبود که
لا اقل قرینه میتواند شد بر انکه مراد بمولی معنی است که متضمن امامت است خصوصا هرگاه ضم شود با انکه جاری شده است
عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بانکه نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکردند و اکثر احادیث مذکور شده است که نزدیک رحلت
شدن است من از میان شما بروم بان قراین دیگر که سابقا مذکور شد وجه ششم انستکه از نظم و نثر انجماعتی که در ان مجمع
حاضر بودند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند از اینکلام مانند حسان بن ثابت که در کتب سیر و غیر ان امده که
که از حضرت رسول صلعم مرخص شد و در این باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کرده و سایر شعرای صحابه و تابعین مثل حارث
بن نعمان فهری که اینمعنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد چنانکه گذشت امثال این بسیار است و این اقوی دلایلست بر
مراد انحضرت این بوده و عجب دارم از بعضی علمای مخالفین که در مقامات دیگر بنقل یکراوی نادر ادبی اکتفا مینمایند و بامثال
اشعار در کلام بر مطلب عظیمه استدلال میکنند و چون بمسئله امامت میرسند قناع حیا را از سر میکشند و در حصار
منع میکوشند عصمنا الله و ایاهم من العصبیة و العناد و هدینا الی سبیل الرشاد فصل دوم در حدیث منزلت است
دان از طرق بسیار از خاصه و عامه متواتر است و مابه الاشتراک همه انستکه حضرت رسول صلعم در مواطن بسیار بحضرت امیر ع
فرمود که انت منی بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات این تتمه را دارد الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله هرونی
از موسی مگر انکه پیغمبری نیست بعد از من و ما در اینمقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در صحاح ایشان موجود است چنانکه
صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صحیح بخاری روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول صلعم در غزوه
تبوک علی ع را در مدینه گذاشت علی گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول صلعم فرمود که ایا
راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر انکه نیست پیغمبری بعد از من و در صحیح مسلم باین
روایت کرده است مجموع این روایت را و از ابن مسیب روایت کرده که مرا روایت کرد اینحدیث را عامر بن سعد خواستم که مشافهه
حدیث را از سعد بشنوم رفتم نزد سعد و گفتم تو اینحدیث را از رسول خدا شنیدی پس انگشتهای خود را در گوشهای خود
گذاشت و گفت بلی اگر نشنیده باشم گوش من کر شود و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از جابر انصاری
مجموع اینحدیث و ایضا از حدیث صحیح مسلم و حدیث ترمذی روایت کرده است که معویة بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امر
کرد و گفت چه مانع است ترا از انکه سب کنی و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست سه چیز که در حق علی ع
شنیدم هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از انها از برای من میبود دوسترم بود از انکه شتران سرخ موی مال من باشد
شنیدم از رسول خدا صلعم که با او میگفت در وقتیکه او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی ع گفت مرا با زنان گذاشتی
و ذکر کرد همان را که در حدیث سابق مذکور شد تا اینجا که گفت الا انه لا نبوة بعدی یعنی انکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست
پس سعد گفت شنیدم که در روز خیبر میگفت البته فردا علم را خواهم داد علم را بمردی که دوست میدارد خدا و رسول
او را و دوست میدارد او خدا و رسول را پس همه ما گردن کشیدیم که شاید بما بدهد پس گفت علی را بطلبید پس چون علی
حاضر شد دیدهایش درد داشت پس اب دهن مبارک را بر دیده او مالید و علم را باو داد پس خدا بر دست او فتح
کرد و چون ایه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل منند و اینحدیث را ابن عبد البر در
کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشانست گفته است که حضرت امیر ع در هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول صلعم حاضر بود
تخلف ننمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول او را از برای حراست عیال خود در مدینه گذاشت و گفت انت منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است اینحدیث را جماعت بسیار روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین انهاست
روایت کرده است انرا از رسول خدا صلعم سعد بن ابی وقاص و طریقها بسعد بسیار است و روایت کرده است اینحدیث را ابو سعید

اگر گویند گاه باشد خلافت در حال حیوة مراد باشد جواب گوئیم که استثناء پیغمبری بعد از وفات صریح است در اینکه مراد اعم است والا احتیاج باستثنا نبود با آنکه خلاف ظاهر لفظ است وجه سیم آنکه از جمله منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی پس باید که حضرت امیر نیز افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی وجه پنجم آنکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول صلعم این سخن را در مقامات متعدده فرمود که اگر منزلت خصوصی بود در وقایع متباینه نمیفرمود مثل آنکه در زمان سد کردن درها از مسجد و مفتوح کردن در خانه آنحضرت این را فرمود در تسمیه حسن و حسین و محسن باسماء اولاد هرون شبر و شبیر و مشبر این را نیز فرمود و در نصب غدیر نیز این را فرمود پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصا منزلت خلافت وجه چهارم آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل آن واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث نبویه واقع شده است لترکبن سنن من کان من قبلکم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة یعنی مرتکب خواهید شد طریقه آنها را که پیش از شما بودند مانند دو تا نعل که با هم موافقند و مانند پرهای تیر که با هم برابرند و در بعضی از روایات وارد شده است که اگر داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قضیه عجل و سامری حادث نشد پس باید که در این امت نیز مثل آن واقع شود و در این امت امری که شبیه بآن باشد بغیر آن نبود که دست از متابعت خلیفه او برداشتند و او را ضعیف گردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و مؤیدش آنست که خاصه و عامه روایت کرده اند که چون امیر المؤمنین را از برای بیعت ابوبکر بمسجد آوردند رو بقبر حضرت رسول کرد و این آیه را خواند که مشتمل بر تظلم هرون نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت یابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود مرا بکشند پنجم آنکه جماعتی از مخالفان نقل کرده اند که وصایت خلافت موسی منتقل شد باولاد هرون پس از جمله منازل هرون از موسی آنست که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند پس بمقتضای منزلت باید که حسن و حسین که باتفاق عامه و خاصه مسمی بنامهای اولاد هرون شدند که خلیفه های حضرت رسول باشند پس اولاد ایشان نیز باید خلیفه آنحضرت باشند بمقتضای اجماع مرکب و از جمله آنها که از علمای مخالفین این را ذکر کرده اند محمد شهرستانیست که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هرون چون موسی گفت اشرکه فی امری پس هرون وصی موسی بود و چون هرون در حیوة موسی فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع بامانت که برساند بشبر و شبیر اولاد هرون بر سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر میباشد و گاه مستودع ششم آنکه در خصوص غزوه تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد بر مدینه و عزل آن معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب همه تنزل کنیم در این شک نیست که دلالت بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر حسب منزلت هرونی و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسیرا که هیچ جهتی از جهات نداشته باشد بغیر از سابقه کفر که عین نقص است و شایسته کمال در او نیست مقدم داشتن عین خطاست و نزد هیچ عاقل روا نیست والله الهادی الی سواء السبیل

فضل سیم

در بیان اختصاص آنحضرت بمحبت خدا و رسول و اظهار این معنی در مواطن متعدده شده است اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول مرغی آوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یأکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که رزین گفت که در این حدیث قصه هست و در آخرش است که انس گفت که طلب میکردم از برای من و ترا نزد من نشانی هست پس این حدیث را نقل کرد و در مسند ابن حنبل است که مولای حضرت رسول صلعم روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان در دو گرده نان گذاشت و از برای حضرت رسول بهدیه آورد چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بیاور بسوی من دوست ترین خلق خود را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید کیست گفتند علی ع آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول ص فرمود در را بگشا چون گشودند داخل شد و این مرغها را با یکدیگر تناول فرمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی طریق این حدیث را روایت کرده است از جمله آنها آنست که انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول مرغ بریانی بهدیه آوردند چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق را تا بخورد با من از این مرغ در خاطر خود گفتم خداوندا

خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله انصاری و جماعت بسیاری که ذکر آنها باعث تطویل میانجامد و فاطمه دختر علی ع روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا با علی ع گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی و بروایت بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوایف او را ثقه میدانند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این حدیث و ابن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح ایشانست این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا با علی گفت تو اول مسلمانی در اسلام و اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی و قاضی علی بن محسن تنوخی که از علماء عامه است این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن عباس و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن ابی اوفی و برادرش زید و ابو شریح و حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابو طالب و جیش بن جناده و معویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و امام محمد باقر و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است همه از حضرت رسول روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری و صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب این زیادتی هست که بعد از آنکه حضرت رسول این سخن را با حضرت ع گفت حضرت امیر دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی هست که حضرت رسول صلعم با علی گفت باید من باشم یا تو در مدینه باشم و چون حضرت امیر این را شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند علی را از برای این در مدینه گذاشت که از او آزرده بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت چنین میگویند حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعید از علی و عمر و ابو هریره و ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک و جابر بن سمره و جیش بن جناده و معویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان و جمیع طرق این را ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی الله عنه در نهج البلاغه روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع گفت که حضرت رسول ص با او گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و میبینی آنچه من میبینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه اخبار بسیار مؤید این کلام نقل کرده گفته است دلیل آنکه آنحضرت وزیر آنحضرت بوده است از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی از حضرت موسی نقل کرده است که گفت واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری و رسول خدا ص فرمود در حدیثیکه اجماع بر روایت آن کرده اند جمیع فرقه های اسلام که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت گردانید از برای آنحضرت جمیع مراتب و منازل هرون را از موسی پس باید حکم کنند که وزیر و پشت او باشد و اگر نه آن بود که خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در پیغمبری او هم میبود و باز ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المؤمنین ع در روز شوری گفت با آن پنج نفر که عمر با او شریک کرده بود آنها را در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول با او گفته باشد که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق محرقه با آن تعصب و عنادش که اعدا عدو حضرت امیر ع و از همه خوارج بدتر است تصحیح این کرده است اما منع تواترش کرده است و کدام تواتر از این واضح تر و قطعی تر میباشد که هر یک از محدثین ایشان از جماعتی بسیار از صحابه روایت کرده اند که ایشان قول هر یک از آنها را در هر امری از اصول و فروع الدین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از اصول الدین بهر حدیثی که در صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره در طرق شیعه که هر یک از ائمه روایت کرده اند اما وجه استدلال باین حدیث متواتر بر امامت آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر منزلت عموم است بحسب عرف خصوصا هرگاه بعضی از منازل آن استثنا کنند که این صورت صریح میشود در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه کسی گوید که فلان مرد بمنزله منست مگر آنکه بخیل است همه کس چنین میفهمند که در غیر خود در کمال و صفات دیگر مثل او است پس این کلام دلالت کند بر آنکه جمیع نسبتها که میان موسی و هرون بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جمله نسبتها خلافت بر امت بود چنانکه گفت که اخلفنی فی قومی پس موسی غایب شد هرون خلیفه او بود پس باید که این خلافت نیز از برای حضرت امیر ثابت باشد و این غیر معنی پیغمبریست که استثنا شده است

وزیر حضرت

مردی از انصار کردان پس علی عم آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت منم علی گفتم حضرت رسول مشغول حاجتست
حضرت برگشت چون ایخداوند العیا و ربنوی من محبوب‌ترین خلق خود را بسوی تو تا بخورند با من از این مرغ باز در خواطر
گذرانیدم خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس باز علی آمد گفتم من نگفتم که حضرت مشغول حاجت است چون برگشت حضرت
رسول برگشتم باز این سخن را گفت پس علی آمد و در را سخت کوبید حضرت فرمود در را بگشا چون در را گشودم و نظر حضرت
بر آن افتاد سه مرتبه فرمود بگو بمن بیا پس نشستند و از آن مرغ را هر دو تناول نمودند و بروایت دیگر از او و ابن حنبل و دیگران
چون حضرت امیر عم داخل شد حضرت رسول فرمود چرا دیر کردی پس من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب‌ترین خلق
را بسوی خود و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اگر مرتبه سیم نمی‌آمدی خدا را بنام تو میخواندم که ترا بیاورد حضرت
امیر عم گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه انس مرا برگردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم
شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و بروایت دیگر فرمود مگر در میان انصار بهتر از
علی و فاضلتر از او هست عامه و خاصه بطریقه مستفیضه روایت کرده‌اند که از جمله چیزها که حضرت امیر و اصحاب شوری
احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف بحقیقت آن نمودند و حضرت امیر عم از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده
است حضرت فرمود اگر دروغ گوئی مبتلا شوی به برصی که نتوان پنهان کرد آنرا از مردم بعمامه بستن و بعد از آنکه در او
بلای برص پیدا شد مکرر میگفت بنفرین علی است و ابن مردویه در مناقب از ابو رافع آزاد کرده عایشه روایت کرده است که
چون مرغ را نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر مؤمنان و سید و آقای مسلمانان و امام و پیشوای متقیان
مسلمانان و متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر عم آمد و با او از آن مرغ خورد و اخطب خوارزم
نیز این حدیث را بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسیکه اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفین بکند
میداند که فوق حد تواتر روایت کرده شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و بلاذری
در تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضائل الصحابه و طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و
ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضائل و نطنزی در اختصاص روایت کرده‌اند و روایت کرده‌اند از محمد ناصح بن
اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سکری و ابوبکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و عبد الملک
بن عمیر و مسعود بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار از انس و ابن عباس و
ام ایمن و ابن بطه در ابانه بیست طریق روایت کرده است و ابوبکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده و حافظ کتابی در
طرق این حدیث بتنهائی روایت کرده است سی و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده‌اند با آن علماء ونی که اکثر
ایشان با امیر المؤمنین دشمنی داشتند و سعی در اخفای فضایل او مینمودند و چون این حدیث ثابت شد دلیلست بر امامت آنحضرت
زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه او را استحقاق ثواب و فور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه در بیشتر
و ثابت شده است که حقیقت ممتنع است آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او نمیباشد و ایضا معلوم
است که ثواب ادنی حقیقتی و اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه نمیباشد که تفضیل
ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حقتعالی در بسیار جای از قرآن باین معنی بیان فرموده است مثل قوله
تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو ای محمد اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی من کنید
تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم بدرستیکه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست
و فرموده که مساوی نیستند آنها که اتفاق کرده‌اند و قتال کرده‌اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده‌اند و فرموده
است فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر و ثواب آنرا می‌بیند
و فرموده است و ما یستوی الاعمی و البصیر و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و لا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی مساوی
نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده‌اند و عمل شایسته کرده‌اند و بدکردار بسیار کم متذکر میشوید حق را و معلوم
است که کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحونست باین مضمون و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول
صلعم از قبیل محبت قرابت و بشر تبعیت نیست پس کسیکه احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت
رسول از همه کس بهتر و انست باجماع و بقرینه آنکه حضرت خود قتل این قول است و با ثبوت افضلیت حق بودن خلافت معلوم است
چنانکه مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض بدین دلیل کرده‌اند اول آنکه گاه باشد مراد احب خلق الله تعالی

در خوردن آن مرغ و هر زبان فهمی که اندک ربطی بسخن داشته میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت
مقرر است که حذف متعلقات و اطلاق از قیود دلیل عموم است و اکل در کلام جواب نیست و قید احب نیست و در
بسیاری از روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست با آنکه احبیت را کل با اعتبار اکرام و فضیلت است باین مطلب ما ثابت میشود
و با اعتبار فقر و استحقاق است و این باطلست زیرا که معلوم است که در میان صحابه بسیاری فقیرتر از حضرت بودند بسیار و شیخ مفید
از این جواب متینی فرموده است که اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا اینقدر سعی میکرد و حضرت را
برمیگردانید و خود را مستحق سخط حضرت رسول میکرد که این فضیلت برای انصار حاصل شود و حضرت رسول تقریر او
بر این نمیکرد و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد با آنکه مکرر در میان انصار از او بهتر هست و اگر این مراد
بود باید حضرت نفرماید که چه فضیلتی در این سخن بود که تو میخواهی از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال میبود چگونه
حضرت امیر احتجاج بر افضلیت و حقیت خلافت خود میکرد در شوری و آنها چرا قبول این میکردند باید در جواب بگویند
که این دلالت بر فضیلتی نمیباشد که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام مفید قدس سره و ایضا گوئیم که اگر این
دلیل افضلیت نمیبود انس چرا از برای رعایت مخالفان کتمان شهادت میکرد تا مستحق نفرین حضرت امیر شود و پیس گردد دویم
آنکه ممکن است حضرت در آنوقت احب و افضل خلق باشد و بعد از آن احب و افضل بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب
همانست که این مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که واجب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول در جمیع احوال و ازمنه
حتی پیغمبران و اوصیا و دلیلی بر تخصیص نه در کلام هست و نه در خارج کلام و جوابهای سابقه اگر چه در اینجا جاریست خصوصا
خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته‌اند که این خرق اجماع مرکب است زیرا که مجموع امت مردد ند میان دو قول
اول تفضیل آنحضرت بر جمیع احوال و اوقات قول ما و قوم تفضیل دیگری بر او در جمیع احوال و اوقات و این احتمال که تو گفتی
هیچیک از امت بآن قائل نیستند و بدانکه از بعضی احادیث شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و از
بر آن است که حضرت با آن سخاوت و مروت و فتوت با انس و غیره از حاضران شریک نکرد و حصه با ایشان نداد با وجود آنکه طعام
بهشت در دنیا بغیر معصومین را روا نیست خوردن و بنا بر این افضلیت آنحضرت را در این واقعه مضاعف میکرد و دلیل
بر عصمت و امامت هر دو میتواند شد پنجم منقبتیست که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح
مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا صلعم در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردیکه دوست دارد خدا و رسول را
و خدا بر دست او فتح خواهد داد عمر گفت من دوست نداشتم امارت را مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم باو امید
آنکه از برای این امر بطلبد پس حضرت رسول صلعم علی را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و بعقب مکن تا حقتعالی بر دست تو
جای کند چون حضرت امیر قدری راه رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و باواز بلند با حضرت رسول خطاب کرد که بر چه چیز
با مردم قتال کنم حضرت فرمود با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت خدا و رسالت من هر گاه این را بکنند خون و
مال خود را از تو حفظ کرده‌اند و حق و حساب ایشان با خداست و ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و هر دو
روایت کرده‌اند از سلمة بن اکوع که علی عم با حضرت رسول بجنگ خیبر نرفت زیرا که دیده مبارکش رمد داشت و درد میکرد
چون حضرت رسول صلعم با سایر لشکر روانه شد حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نروم پس از
مدینه بیرون آمد و بآنحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول گفت فردا خواهم داد علم را
یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد خدا و رسول را و یا گفت او را دوست میدارد خدا و رسول خدا بر دست
او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی عم پیدا شد و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند علی آمد پس علم را بآن حضرت
داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو از سهل بن سعد روایت کرده است که
رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردیکه خدا فتح کند بر دستهای او و دوست دارد خدا و رسول او را
و دوست دارند خدا و رسول او را پس مردم در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد همه
صحابه بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و هر یک امیدوار آن داشتند که باو بدهد پس حضرت فرمود کجاست علی بن ابی طالب
همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی عم را طلبید و در دیده های او که رمد بود پس آب دهان
مبارک در دیده های او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز درد نداشت پس علم را باو داد
پس علی عم گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود بتأنی رو تا برسی بساحت ایشان پس بخوان

ایشان را بسوی اسلام دعوت کرده ایشان را بانچه واجبست بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند خدا
بسبب تو یکمرد را بهتر است از جمیع شتران سرخ مو که در دنیا عرب بسیار معتبرست و در روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر
این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول خدا تعالی و یهدیک صراطا مستقیما روایت کرده است
که حضرت رسول صلعم اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدید مستولی شد پس علم را بعمر داد با جمعی از صحابه
او را بجنگ اهل خیبر فرستاد چون مقابل آنها شدند عمر و اصحابش نسبت میدادند او را بترس و نامردی و حضرت در آن روز
درد شقیقه عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت و رفت و با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را برداشت رفت و
شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردیکه دوست میدارد خدا
و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی عم در آن وقت در میان لشکر نبود چون
روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی آن ابابکر و عمر و مردانی چند از قریش و هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو داده
شود پس حضرت رسول صلعم سلمة بن اکوع را فرستاد و علی عم را طلبید و بزودی حاضر شد بر شتری سوار بود و نزدیک حضرت
رسول صلعم رسید شتر را خوابانید و دو چشم را از شدت درد بقطعه از برد سرخ یمنی بسته بود گفت من دست علی را گرفته
میکشیدم تا بنزدیک حضرت رسول آوردم حضرت فرمود چه میشود ترا گفت رمد بدیده ام رسیده فرمود نزدیک من
بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارک را در دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا در حیوة بود درد چشم
ندید پس علم را بدست او داد و روانه کرد و ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون علی عم علم را بدست معجز نما گرفت تیز
روانه شد و من از عقب او میرفتم و در هیچ موضع قرار نگرفت تا علم را در پای قلعه نصب کرد پس یکی از علمای یهود از بالای
قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابیطالب پس روی باصحاب خود کرد و گفت بحق خدائی که توریة بر موسی
فرستاده است او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم مبارک شیر را گرفت و حله ارغوانی
پوشیده بود چون بپای قلعه خیبر آمد مرحب بعادت روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و خود مطلا بر سر گذاشته بود
و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بر بالای خود گذاشته بود و رجز میخواند و حضرت امیر عم رجز خواند و پیش رفت و در
میان ایشان رد و بدل شد پس حضرت ضربتی بر سر او زد و در سنگ و خود را و سر او را دو نیم کرد و شمشیر بدندان
او نشسته چون یهود اینحالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن دروازه بود از یک قطعه سنگ
و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نما را در آن سوراخ کرد و در را چنان حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را از جا کند
و مانند سپر از بهر دست گرفت و تا یک صد گام رفت و از عقب انداخت و چهار گام دور افتاد و چهل نفر خواستند که آنرا
حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آن در از عظمت و سنگینی بمرتبه بود که آنرا چهل نفر میبستند و چهل نفر میگشودند و غیر
معجزات ولی خدا در آن غزوه بسیار است که محدثان عامه و خاصه بطرق متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در کتاب حیوة
القلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتملست بر مقصود ما در اینمقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است نسبت بانحضرت و آنکه
جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بودند در جنگ گریختند با آن منقصت روی بیشرمی ما را رو ملتجی این منزلت عظیمه
منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی بچند طریق و ابن مغازلی بدوازده طریق و احمد بن حنبل در
مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچند طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی در دلائل
النبوة و حافظ ابونعیم در حلیة الاولیاء و اشبهی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی
و عمر و عبدالله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن اکوع و ابوسعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان و از صحابه و اکثر ایشان
ذکر کرده اند که سابقا علم را ابابکر و عمر داد و ایشان گریختند و بعضی عثمان را نیز گفته اند و اشعار حسان بن ثابت که در اینوقت
مابین حضرت رسول در مدح آنحضرت فرمود مشهور است همچنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است
اما استدلال باین قصه بر امامت آنحضرت و خلافت او پس بدو وجه مبین متین تواند بود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند نمود
وجه اول آنکه بر هر عاقلی معلوم است که اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان را در آن شریک میدانند با آنحضرت
منزلت صحابه را باین جهت که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عزیز میداشتند آنقدر حسد بر آنحضرت در این باب نمیبردند و شعرا
نمی ساختند و خود ذکر نمیکردند و حضرت امیر عم در مفاخرات خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که فرد اعلی محبت خدا و رسول را میخواسته که
هرگز مخالفت ایشان را اختیار ننماید و بنحو خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد بمحبت خدا و رسول آنستکه در

در همه امور و در جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این فرد از محبوب ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم
امامت است بجهة آنکه مکرر مذکور شد و اگر بوجه دیگر تقریر کنیم گوئیم که مراد محبت فی الجمله است و محبت فی الجمله نسبت بهر مؤمنی
من حیث الایمان هست و اختصاص بهیچ جهت ندارد و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را زیرا که در هر صفت مرجوحی نقصانی
بآن مستلزم آنستکه او را از اینجهت دوست ندارد و اگر از آن مراتب نیز تنزل کنیم در آن شکی نیست که متضمن فضیلت و منقبت
عظیمی هست برای آنحضرت پس تقدیم غیر آنحضرت بر او ترجیح مرجوح است و بر حکیم علیم محالست و جمعی قدیم آنکه بعد از
اندک تأملی بر عاقلی مخفی نمیماند که هرگاه اول علم را بابوبکر و بعد از آن بعمر داده باشد و ایشان گریخته باشند و از گریختن
ایشان آزرده باشد بعد از آن بعمر داده باشد بفرماید که فردا علم را بشخصی میدهم که صاحب این صفات باشد و
بر دست او فتح بشود البته باید آن شخص مخصوص باشد بهمه آن صفات باشد و انصاف داشته باشد در آنها که منهزم شدند نباشد پس اگر آنحضرت
بجای این صفت میفرمود که فردا این علم را میدهم بکسیکه از اهل مکه باشد و قرشی باشد با آنکه این دو صفت در آنها که پیشتر علم
را گرفته بودند بود خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابوبکر و عمر دوست خدا نبوده اند و رسول خدا هم
ایشان را دوست نمیداشته و شک نیست در آنکه اینها منافی خلافت امامتست بلکه منافی ایمانست چون تواند بود که کسی
مؤمن باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال آنکه حقتعالی فرموده است والذین آمنوا اشد حبا لله یعنی آنها که ایمان
آورده اند محبت ایشان بخدا بیشتر است از محبت مشرکان و ایضا فرموده است که اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی
کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حقتعالی هیچیک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی
فرموده است که دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد طاهران را پس مقبول نخواهد بود جهاد ایشان و
توبه ایشان از شرک و تطهیر ایشان از شرک بهر معنی که باشد دیگر معلوم میشود که ایشان نه از صابران باشند و نه از پرهیزکاران و نه
از توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حقتعالی در بسیاری از آیات کریمه نسبت محبت خود را باین جماعت یاد
کرده است اگر ایشان از این جماعت بودند بایست خدا ایشان را دوست دارد و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود
را با ایشان نسبت داده است مثل خائنین و ظالمین و فرح کنندگان بدنیا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان
و افساد کنندگان در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که حقتعالی سلب محبت خود را از ایشان نموده و
کسیکه باینها بر باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت امت دارد و هرگاه اینها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت
منحصر میشود باجماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکن است که این دو دلیل را یک دلیل تمام بر گردانیم با آنکه بگوئیم اگر مراد محبت
کامله است در جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانکه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند
بر حظ عظیم محبت آنحضرت از جهات شتی چنانکه معلوم شد و بدانکه حقتعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم
عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون
لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما
از دین خود پس بعد از آن بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را خدا و دوست دارند ایشان و ذلیل و متواضع باشند
از برای مؤمنان و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کننده این فضل
خداست میدهد بهر که میخواهد و خدا واسع العطا و داناست و از این احادیث گذشته ظاهر میشود که حقتعالی اوصاف ایشان
در این آیه مذکور ساخته حضرت امیرالمؤمنین عم و اصحاب او بند که با طلحه و زبیر و معویه و خوارج نهروان جنگ کردند زیرا
که اوصافی که حضرت رسول امیرالمؤمنین را بآنها وصف کرده موافقست با اکثر اوصاف آیه خصوصا یحبهم و یحبونه قطع نظر از آنکه
معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک از اینها بمرتبه در آنحضرت کامل بود که کسی قدرت بر انکار نمیتوانست
نمود و از طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شأن آنحضرت نازل شد و مؤید اینست که صاحب
جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیر عم روایت کرده که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جماعتی
از رؤسا و سرکردها مشرکان گفتند بیرون آمده اند بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما و از خدمتکاران ما که گریخته اند
پس رد کنید آنها را بسوی ما پس حضرت رسول صلعم غضبناک شد و فرمود که ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت مرا یا آنکه خدا خواهد
فرستاد بسوی شما کسی را که گردن شما را بزند بشمشیر و او کسیست که خدا امتحان کرده دل او را برای پرهیزکاری بعضی از
اصحاب گفتند یا رسول الله کیست این جماعت فرمود که از جمله ایشان خاصف النعل یعنی پینه کننده نعلین و چون نگاه کردند

متعلق بجسد مبارک انحضرت بود در سفرها امیر مومنان متوجه انها میشد و چون انوقت حضرت نعل خود را داده بود که
حضرت امیر پینه کند و حضرت امیر مشغول انکار بود و عبد الله حنبل در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است
و در بعضی از روایات چنین است که ای گروه قریش ترک این سخنان بکنید و الا میفرستم بسوی شما مردی از شما را که خدا امتحان
کرده باشد دلهای انرا از برای ایمان که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند یا رسول الله ابوبکر است فرمود و لیکن انستکه
در حجره نعل مرا پینه میکند و بروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که در میان شما کسی
هست که بر تاویل قران قتال خواهد کرد مثل انکه من بر تنزیل قران قتال کردم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه و لیکن
انستکه نعل مرا پینه میکند **سیم** احادیث متفرقه است که در کتب معتبره عامه در این باب وارد شده است و در جامع الاصول
روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت رسول دو لشکر فرستاد بسوی یمن بر یکی علی را امیر کرد و بر دیگری
خالد بن ولید را و فرمود اگر بکارزار منتهی شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنائم ان قلعه جاریه
از برای خود برداشت خالد شکایت علی و برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که از برای حضرت رسول اوردم چون
حضرت نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه میبینی در باب مردیکه دوست میدارد خدا و رسول او را و او را دوست
میدارد خدا و رسول او من گفتم پناه بخدا از غضب خدا و رسول او و من تقصیری ندارم بغیر انکه نامه را اوردم و در صحیح بخاری
نیز وارد شده و در انجا این زیادتی هست که حضرت فرمود حصه او از خمس زیاده از اینست که برداشته است و ابن ابی الحدید
این قصه را روایت کرده است و گفته است خالد چهار نفر از صحابه را گفت بروید و مذمت علی بکنید پس سه نفر از ایشان گفتند
و حضرت رو از ایشان گردانید تا اینکه بریده اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت علی کرد و گفت علی جاریه از غنیمت از
برای خود برداشت پس حضرت رسول بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت علی را از برای من بگذارید که من
از علیم و علی از من است و ولی هر مومن است بعد از من و حصه او از خمس زیاده از انستکه برداشته است و ابن ابی الحدید
گفته است که این حدیث را احمد بن حنبل در مسند روایت کرده است و مکرر محدثین این حدیث را روایت کرده
اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که علی از من است و من از علی ام
نمیرساند از جانب من رسالت را مگر من یا علی و این حدیث صریح است در خلافت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد
و از کتاب معرفت ابراهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده که چون حضرت امیر قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول
فرمود که اگر نه ان بود که خواهند گفت انچه نصاری در حق حضرت عیسی گفتند هر اینه امروز در باب تو سخنی میگفتم که بهیچ
گروهی نگذری مگر انکه خاک کف پای ترا بردارند و بقیه اب وضوی ترا بردارند و بانها طلب شفا کنند و لیکن کافی است
ترا انکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر انکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بری
میکنی ذمه مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در اخرت نزدیکترین خلق خواهی بود و تو پیش از همه کس در کوثر بر
من وارد خواهی شد و در کوثر جانشین من خواهی بود و اول کسی که حله بهشت میپوشد تو خواهی بود و اول کسیکه داخل بهشت
میشود تو و شیعیان تو بر منبرها از نور خواهند بود و هر که با تو جنگ کند با من جنگ کرده و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز
تو راز من است و اشکار تو اشکار من است و فرزندان تو فرزندان من است و تو وعده های مرا بعمل خواهی اورد و حق با تو است
و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیده تو و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون
من و در حوض کوثر وارد نمیشود بر من دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و با تو در حوض کوثر وارد
خواهند شد پس حضرت امیر بسجده شکر افتاد و گفت حمد میکنم خدا را که منت گذاشت بر من بایمان و تعلیم کرد بمن قران را
و مرا محبوبترین خلایق نزد بهترین پیغمبران و سرور مرسلان گردانید بمحض احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی
اگر تو نمیبودی مومنان بعد از تو شناخته نمیشدند **فصل چهارم** در بیان اختصاص حضرت امیر المومنین است بحضرت
رسول در اخوت و همراز بودن و سایر امور و در ان چند مطلب است **مطلب اول** در اخوت است و در جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابن عمر که چون حضرت رسول امد گفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان اصحاب خود
و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول فرمود تو برادر منی در دنیا و در اخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا با علی گفت تو از من بمنزله هارونی از موسی برادر منی و مصاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون
عمر محتضر شد خلافت را شوری قرار داد در میان علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر بایشان گفت

شما را بخدا سوگند میدهم که ایا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول برادری در میان او و خود قرار داده باشد
در وقتیکه مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار گفته اند که علی میگفت که منم
بنده خدا و برادر رسول او و این سخن را بغیر من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغگویی و ان قصه مواخات از متواترات است و ابن
حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و صاحب
همه انستکه حضرت رسول برادر گردانید هر یک از مهاجر و انصار با کسیکه در صفات و اشفاق نظیر او بود چنانکه ابوبکر و عمر
و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و طلحه با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر صحابه را برادر گردانید و حضرت امیر را با کسی
برادر نکرد حضرت گریان شد حضرت رسول فرمود من ترا از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی
از منست و من از ویم و علی از من بمنزله هارون است از موسی و مضامین این اخبار صریح است در انکه انحضرت مانند بود در میان
سایر صحابه بغیر حضرت نظیری و شبیهی که شایسته برادری او باشد نبود پس باید در امامت و پادشاهت نیز شبیه او
نبوده باشد و در مسند از جابر انصاری روایت کرده است بچند سند که حضرت رسول گفت دیدم که در بهشت
نوشته بودند بدو هزار سال پیش از انکه حق تعالی اسمانها را خلق کند محمد رسول خدا است و علی برادر رسول است **مطلب**
دوم انکه انحضرت صاحب اسرار خدا و رسول بود ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا گفت
سر من علی بن ابیطالب است و در صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی و شاذان و ابن مردویه و فضایل سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند
که روز فتح طائف حضرت رسول با علی راز گفت و بسیار طول داد عمر با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود
و در روایت ترمذی که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة است روایت کرده اند مردم گفتند رازش دور و دراز
شد چون این سخن بحضرت رسول رسید گفت من با او راز نمیگفتم خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت کرده
است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد بن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه
روایت کرده است که حضرت رسول در حال احتضار فرمود که بخوانید از برای من حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا ابوبکر را طلبیدند
چون نظرش بر او افتاد رو از او پوشانید و باز گفت دوست مرا بطلبید عمر را طلبیدند رو از او گردانید و باز گفت یار مرا بطلبید
عایشه گفت علی را میخواهد چون علی امد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز میگفت تا بعالم اعلی
ارتحال نمود **سیم** انکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه امدند و در دور مسجد
خانها بنا کردند و درها از بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا
کرد که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را ببندید مگر در خانه علی مردم در این باب سخنان گفتند چون
این بحضرت رسول رسید خطبه خواند و فرمود بخدا سوگند که من درخانها را نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه
خدا امر کرد مرا که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد بن حنبل و ابو علی در مسند و صاحب خصایص علویه
و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه و دیگران از سی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است احمد بن حنبل
در مسند این مضمون را بسند بسیار روایت کرده است و ابن اثیر نیز در نهایه در لغت قلاع روایت کرده است که در حدیث وارد شده
است که چون ندا کردند که بیرون روید همه کس از مسجد و رختها خود را میکشیدیم و بیرون میبردیم و در این زمان نیز علامت در خانه
امیر المومنین که در مسجد مفتوح بوده است موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد
روایت کرده اند از صحیح ترمذی از ابن عباس که حضرت رسول امر کرد که درها را از مسجد ببندند مگر در خانه علی و صاحب جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیر گفت که حلال نیست احدی را که جنب شود در این مسجد بغیر من و بغیر تو و این
فضیلت و خصیصه ایست که فوق ان متصور نیست **چهارم** انکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت
رسول خواست که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر اورد و بشکند حضرت امیر را بر دوش خود برداشت تا ان بتها را بزیر اورد چنانچه احمد در
مسند و ابو علی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و خوارزمی در خصایص و
جماعت بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه
گذاشته بودند حضرت رسول امر کرد که همه را بر رو انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که او را هبل میگفتند چون
نظر حضرت رسول بر ان افتاد فرمود که یا علی یا تو بر دوش من بالا رو و یا من بر دوش تو بالا روم و هبل را از بام کعبه بیندازم
و علی گفت یا رسول الله بلکه تو بر دوش من بالا رو و حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش من نشست از برای ثقل جلالت

دعا کند نتوانستم او را حرکت دادن پس حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون برخواست بحق آنخدائیکه دانه
وشکافته و خلایق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را میتوانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از
آن خود را از بام کعبه بزیر انداختم والمی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیمتر است تا کسی فخر جلالت همدوش پیغمبر نباشد بار نبوت
او نمیتواند کذاشت زهی نقش پائی که بر دوش احمد زهی فخر نبوت مقدم نشینده و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول هرگاه
اراده برخواستن میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه مینشست تکیه بر آنحضرت میکرد و در خصایص نطنزی روایت کرده است که
چون حضرت رسول صلعم عطسه میکرد حضرت امیر ع میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر ترا بلند کرداند پس حضرت رسول صلعم در جواب
فرمود اعلی الله کعبک یعنی پای ترا بر سر دشمنان بلند کرداند و چون حضرت رسول غضب میکرد بغیر علی کسی جرأت نمیکرد که
با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول علی را در بر گرفت و گفت دو مرتبه پدرم فدای تو باد
ای یگانه شهید چون علی حاضر نبود میفرمود کجاست محبوب خدا و محبوب رسول او و ابن حجر جزو اول این حدیث را از عایشه
روایت کرده است و در بسیاری از صحاح عامه و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که علی از منست
و من از علی ام و ادا نمیکند از جانب من رسالت را مگر علی ع و ابن عبد البر در استیعاب گفته که رسول خدا صلعم در سال دوم هجرت
دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را نظیر مریم دختر عمران تزویج نمود بعلی و باو گفت ترا تزویج کردم بکسیکه سید و
بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و بدرستیکه اسلام او پیش از همه صحابه بود و علمش از همه بیشتر و حلمش از همه عظیمتر
و اسما بنت عمیس گفت دیدم در وقتیکه رسول خدا صلعم آن دو بزرگوار را بیکدیگر داد دعا بسیار از برای هر دو کرد و دیگری
در دعا با ایشان شریک نگردانید و از برای علی ع دعا میکرد بنحویکه از برای فاطمه دعا میکرد و ایضا روایت کرده است از جابر
بن عبدالله که رسول خدا صلعم خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتیکه نزد آنحضرت آمدند و بایشان گفت اسلام میاورید یا میفرستم
بسوی شما مردیرا که از منست یا گفت مثل جان منست که گردن شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و مالهای
شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که آرزوی امارت نکردم من مگر در آنروز و سینه خود را پیش میکردم که شاید
بگوید اینست که وی علی کرد دستش را گرفت دو مرتبه گفت او اینست مؤلف گوید که اینها چون ایمان بخدا ندارند
از قسم دروغ پروا ندارند نیز که اینمعنی را موکد بیمین در جملت خیبر و مواطن دیگر گفته والبته یکی یا زیاده دروغ خواهد
بود و چون شرم ندارند که مردم از فحوای حال او دانند که او دروغ میگوید او از هیچکس حریص تر بخلافت و اگر گویند
مرادش این بوده که اهلیت این امر را در خود میدید این راستست اما باید در اینمواطن نیز اراده آن کند و در جامع الاصول
از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده که ابوبکر و عمر فاطمه را از حضرت خواستگاری کردند و با ایشان نداد حضرت
فرمود امر او با خدا است و علی ع خواستگاری کرد با او فرمود خدا ترا عطا فرموده و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر
بحضرت رسول زیاده از آنستکه در این رساله احصا توان کرد و هر عاقلی که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه
پادشاهی یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایات خود گرداند در امور کلیه و جزئیه با او توسل جوید و پیوسته
او را محرم اسرار خود گرداند و بدرجه اخوت در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند و او را خلافت خود مهیا کرده و این اولیت
نیابت ما را دارا و از اینکه صریح بگوید که او جانشین منست خصوصا هرگاه این امور از کسی صادر شود که معلوم است محض تابع
محبت خداست و مبتنی بر امور دنیوی و روابط بشریت نیست پس اینها آنند دلالت بلند بر امامت و خلافت آنحضرت فصل پنجم
در بیان آنستکه بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است که حق همیشه با امیر المؤمنین
است و از حق جدا نمیشود در … از ابولیلی روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود بعد از من فتنه خواهد بود
چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی که او جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب
انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلعم بعمار گفت که اگر ببینی که علی بوادیی میرود و مردم بوادی دیگر تو با علی برو و مردم
را بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و ابوذر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول صلعم
فرمود علی با حق است و حق با او است و از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ایضا حاکم از عایشه روایت کرده
همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است این حدیث نزد من ثابت است که حضرت رسول فرمود که حق با علی است و علی با
حق است و حق با او میگردد هر جا که او گردد و محمد شهرستانی در جواب علامه حلی که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده

کفته

گفته است که بودن آنحضرت با حق و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن
حجر ناصبی در صواعق محرقه روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که علی با قرآنست و قرآن با علی
از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه و عایشه روایت کرده
و در فردوس الاخبار از حضرت رسول روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند علی را خداوندا حق را با او بگردان هر جا که او بگردد و کسی
از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون ندارد و هرگاه مضامین این احادیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچند وجه اول
آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است دویم آنکه دلالت بر امامت آنحضرت
و تفضیل مفضول قبیح است عقلا سیم آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیر المؤمنین ع که عامه و خاصه روایت
کرده اند معلوم است که حضرت امیر ع تصدیق خلفای ثلثه هرگز نکرد و همیشه ایشان را نسبت بجور و ظلم و جائر و کافر خواهند
بود و تعدی میداد و شکایت از ستم ایشان میکرد و ایشان بر خلاف حق خواهند بود ظالم و شکایت آنحضرت از ایشان اگر اثبات احتیاج
ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد مینمائیم صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری و مسلم و نسائی و سنن ابی داود
روایت کرده است از مالک بن اوس که علی ع و عباس آمدند نزد عمر و طلب میراث رسول خدا میکردند پس عمر بایشان گفت که
چون حضرت رسول صلعم از دنیا رفت ابوبکر گفت من ولی رسول خدایم پس آمدی و طلب میراث برادرزاده میکردی و این طلب میراث
زنش از پدرش میکرد پس ابوبکر گفت که رسول خدا گفته که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما
او را دروغگو و گناهکار و خیانت کننده دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابوبکر مرد گفتم
من ولی رسول خدایم و ولی ابوبکرم پس شما دروغگو و گناهکار و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکو
کار و تابع حقم من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق شده آمده میگوئید بما بده میراث را پس از این حدیث که در پنج صحیح
وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که حضرت امیر المؤمنین ایشانرا منافق و کذاب و غدار و مکار و گناهکار
میدانسته است پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد و این شبهه که ایشان در باب خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه
داده اند که اجماع بر امامت او است هرگاه امیر المؤمنین و عباس در آن داخل نباشند کی اجماع متحقق شده است و صاحب جامع
الاصول روایت کرده از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت که فاطمه دختر رسول صلعم و عباس آمدند نزد ابوبکر و طلب میراث خود از
رسول خدا میکردند و طلب فدک میکردند و حصه خود از خیبر ابوبکر گفت من از رسول خدا صلعم شنیدم که از ما میراث
نمیماند آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد از این مال میخورند و کاریکه پیغمبر کرده است من تغییر آن نمیکنم چون حاصل
صدقه مدینه آمد عمر آنرا بعلی و عباس داد و علی آنرا متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان نداد و
گفته اند که در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه ع آزرده شد و هجرت کرد از ابوبکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت
او را در شب دفن کرد و ابوبکر را برای نماز او خبر نکرد پس عایشه گفت علی را روئی در میان مردم داشت تا فاطمه در حیوة بود و
چون فاطمه از دنیا رحلت نمود روی مردم از او گردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه بعد از حضرت رسول شش ماه زنده بود پس
زهری از راوی پرسید که پس علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد چون علی که روی مردم از او گردید بضرورت میل کرد ابوبکر را
که بیا بسوی من و کسیرا با خود میاور زیرا که عمر را با خود نیاورد چون شدت عمر را میدانست پس عمر با ابوبکر گفت که
تنها نزد ایشان مرو ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من چه میتوانند کرد پس بخانه علی رفت و جمیع بنی هاشم در آنجا
مجتمع بودند پس حضرت امیر برخواست و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر گریست
بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابوبکر برخواست و خطبه خواند و عذر نا موجه خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از
ظهر بمسجد رفت و بیعت کرد پس هر عاقلی که در این حدیث تامل کند میداند که باعتراف در مدت شش ماه اجماعی بر خلافت
ابوبکر نه طوعا و نه جبرا منعقد نشد و تصرف ایشان در اینمدت در فروج و اموال و ادیان مسلمانان محض جبر و غصب بود
و اگر در آخر مصالحه شده باشد بخراب البصره از محض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی بوده و اجماع و بیعت چنین
حق هر پادشاه جابری و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمه اینمعنی انشاء الله در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم
کوفی که از مفسرین و مورخین و محدثین عامه است در تاریخ نقل کرده است که معویه بعلی ع نوشت … که مضمونش اینست اما بعد
حسد … جز و انست که در وقت بیعت ابوبکر و در سایر مردم زیرا که امور این امت بر نگشت تا حدی بعد از رسول خدا مگر آنکه
بردی با او و تعدی کردی بر او ما دانستیم این را از نوار نظر خشم آلود تو و سخن با هوای تو و آه های بلند تو و امتناع کردن تو از بیعت خلفا

ترا میکشیدند بسوی بیعت مانند شتری که بکشانش بکشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت الزام فیشود او نیز حضرت امیر
ع در جواب نوشت که آمده بود بمن نامه تو در آنجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان و انکار کردن مرا
خلافت ایشان را من عذر نمیخواهم از این امور نزد تو زیرا که چون حضرت رسول از دنیا رفت و امت او اختلاف کردند
قریش گفتند میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند میباید از ما باشد قریش گفتند محمد از ما است
و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد صلعم پس ما که اهلبیت محمدیم
احقیم باین امر از غیر و چون مردم با ابوبکر بیعت کردند و پدر تو ابوسفیان نزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو و من یاری
میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواران و پیادگان بر سر پسر ابی قحافه و من قبول نکردم از ترس آنکه
افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلینی روایت کرده است که چون علی ع خواست بجانب بصره رود
خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا و صلوات فرمود بدرستیکه حقتعالی چون پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما
گرفته منحصر شدند و ما را منع کردند از حقیکه ما سزاوارتر بودیم از همه مردم بآن دانستیم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است
از آنکه کلمه مسلمانان را پراکنده کنیم و خون مسلمانان را بریزیم و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز
قرار نگرفته بود باندک سببی فاسد میشد و باندک تأملی متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام
در استحکام آن نمودند و بدار جزا رفتند **وایضا** بطرق عامه متعدده روایت کرده است که حضرت امیر ع گفت خداوندا
تو جزا ده کسانیکه حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش
بدرستیکه ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعه من امری را که من ولی بودم بآن از
ایشان و هرگاه امیر المؤمنین این شکایتها را از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته ایشان او را دوست نمیداشتند
و از ایشان ایذای بسیار دیده بود و صاحب مشکوة از بخاری ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مؤمنی
و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی از ابو سلمه روایت کرده است که منافقان را نمیشناختیم مگر ببغض علی
و در استیعاب نقل کرده است که هر که علی را دوست داشته مرا دوست داشته و هر که علی را دشمن داشته مرا دشمن داشته و
هر که علی را ایذا کند مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حقتعالی فرموده است ان الذین
یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة و لهم عذاب عظیم **فصل ششم** در بیان افضلیت آنحضرت است
بر سایر صحابه زیاده بر آنکه سابقا مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید از اعاظم علماء مخالفانست قول بافضلیت حضرت امیر
المؤمنین قولیست قدیم بسیاری از اصحاب و تابعین قائل بآن بوده اند از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن
عبدالله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن تیهان و خزیمة بن ثابت و ابو الطفیل و
عبدالله بن ثابت و عباس بن عبدالمطلب و بنی العباس و بنی هاشم و بنی المطلب کافه و زبیر نیز اول قائل بود و بعد برگشت و از
بنی امیه نیز جمعی قائل بوده اند از آنجمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبدالعزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشانست گفته که این
آیه در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بود ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین
و ابن حجر ناصبی در صواعق از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول در پنج چیز با آنحضرت مساویند در سلام که خدا فرموده
السلام علیک ایها النبی و فرموده سلام علی آل یس و در صلوة بر ایشان در تشهد و در طهارت که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده
و یطهرکم تطهیرا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فاتبعونی یحببکم الله و فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و ابن ابی الحدید گفته اما فضائل آنحضرت از کثرت و شهرت بجائی رسیده که ما را جوان متعرض ذکر آنها شدن
سماجتست بعد از آن گفته چگویم در شأن مردیکه اعدایش اقرار و اذعان بفضلش کرده و خصمانش انکار و کتمان فضائلش
نتوانستند کردن و معلوم است که بنی امیه با آنکه مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی و حیله در اطفای نور او نمودند
و احادیث بسیار در مثالب و معایب او اقرار و وضع کردند و بر منابر سب و لعن او کردند و مداحان و شیعیان او را حبس و ظلم
و قتل نمودند و مردم را از روایات حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدیکه بر مردم حرام کردند
که نام او را بر زبان جاری گردانند و هر چند ایشان در این امر اهتمام و سعی تمام بیشتر میکردند نام او بلندتر و قدرش رفیع‌تر
میشد مانند مشک که هر چند او را پنهان کنند بویش مخفی نماند و مانند آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و بر مثال
روز روشن که اگر یک چشم او را نبیند چندین چشم دیگر ببینند و چگونه در شأن کسیکه همه فضایل مذهب و سلسله جمیع فرق

وایضا

فضایل ششم

باو

باوصفهای منکرند و سر کرده همه فضیلتها و سر چشمه همه مکرمتها و معدن جمیع فضایل او بوده و گوی سبقت از میدان فضل و
مکارم او ربوده و بعد از او هر کسی که حصه‌ای از فضیلت داشته از او داشته و هر که بهره از کمال یافته از او یافته پوشیده نیست
که اشرف علوم معرفت الهی و علم خداشناسیست و هر که خدا را شناخته از او شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت
از بنیان او افراخته و راه خدا بسعی کلام او روشن گشته و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما سرشته معتزله که از اهل توحید
و عدل و ارباب نظر و عقل در دین فن استاد مردم اند شاگردان اویند و اشاعره نیز غاشیه بر دوش این یو و هواداران این
گویند زیرا که استاد ایشان ابوالحسن اشعری و او شاگرد ابو علی جبائیست که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل
بن عطا است و او شاگرد ابو هاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه است و او شاگرد پدرش امیر المؤمنین و امامیه و زیدیه انتسابشان
بآنحضرت ظاهر است **و از جمله** علوم علم طریقت و حقیقت و احوال تصوف است و معلوم است که ارباب این فن در بلاد اسلام
منتهی بوی میشوند و شبلی و جنید و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت درویشی فخر میکردند و
خرقه که شعار ایشانست بسند متصل باعتقاد خود بآنحضرت میرسانند **و از جمله** علوم علم نحو و صرف است و همه کس میداند
میدانند که اختراع این علم او کرده و ابو الاسود دئلی تدوین این علم بتعلیم او کرده است و اصول و قواعد آن را او بیان فرموده از آن
جمله آنست که اقسام کلام اسم و فعل و حرف است و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و
جزم و فاعل مرفوع است و مفعول منصوب است و مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزدیک بمعجزه است و اگر ملاحظه
فضایل نفسانی و خصایص انسانی میکنی میدانی که رایت جلالش بکجا رسیده و شاخ همتش از کدام مشرق دمیده اما شجاعتش
شجاعت گذشتگان را از یاد برده و نام آیندگان را از یاد مردم افسرده و مقاماتش در حروب مشهور و حروبش تا قیامت مذکور
و مذکور است او انسان شجاعی که هرگز پشت بجنگ نکرده و از هیچ لشکر نترسیده و هرگز خصمی برابرش نیامده که از او نجات یافته و
هرگز ضربتی نزده که احتیاج بضربت دیگر باشد شجاعی که او میکشت قومش افتخار میکردند که کشته او ست چنانکه بعد
از آنکه آنحضرت عمرو بن عبد ود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعر چند گفته که مضمونش اینست اگر کشنده عمرو بن عبد ود
دیگری میبود تا زنده بودم بر او میگریستم اما چون قاتلش یگانه زمانست در شجاعت حمیت و بکرامت مرا فراز گشتن او در اعاری
کشته او را ننگی نیست و پدرش پادشاه مکه بود و شجاعیکه لحظه در برابرش ایستادن را افتخار میکردند و روزی معاویه بر تخت
بر تخت خوابیده بود بیدار شد دید عبدالله پسر زبیر در برابرش ایستاده عبدالله از روی مزاح گفت اگر میخواستم میتوانستم ترا بکشم
معویه گفت دعوی شجاعت میکنی گفت مگر انکار شجاعت من میتوانی کرد که من در صف قتال برابر علی بن ابیطالب ایستاده‌ام معویه گفت
اگر راست میگفتی ترا و پدرت را از دست چپ میکشت چون دست راستش طلب یکدیگری میکرد و بحمد الله هر شجاعی در مشرق و مغرب ادعای اسلام
میدارند قسم بنام او مثل میزنند و زور و قوتش از ضرب المثلست در همه آفاق و هیچکس بقوت او نبوده باتفاق در خیبر را بیک دست
از جا کند و چندین کس نتوانستند حرکتش دهند و سنگ عظیم را از سر چاه برگرفت که تمام لشکر از حرکتش عاجز بودند اما سخاوت و
وجودش از آن مشهورتر است که باید گفت روزها روزه میگرفت و شبها بگرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران میداد
و سوره هل اتی باین سبب نازل شد و آیه کریمه ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة در شأن او آمد مروی است که بجهت
از یهودی بدست خود آب میکشید و نقد آن را که دست حق پرستش مجروح میشد و اجرتش را تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ
بر شکم می بست و گفته اند که آنحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت و جود بحدی بود که خدا خواسته و پسندیده و هرگز با سائل نگفته
حتی آنکه منافقی از خدمت آنحضرت رو گردانیده بود بنزد معویه رفت که دشمن‌ترین مردم بود نسبت بآنحضرت و نهایت سعی در
عیب و منقصت او مینمود گفت از نزد بخیل‌ترین مردم آمده‌ام معویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال آنکه اگر خانه
طلا و خانه از کاه داشته باشد طلا را پیشتر تصدق میدهد تا هیچ از او نماند او ست که خانهای اموال را تصدق میکند
تا آنکه جاروب نموده بر جایش نماز میکند او را است که بمالهای دنیا خطاب میکرد دیگری را فریب دهید که من شما را طلاق گفته
ام که هرگز رجوع ندارد و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت **و اما حلمش** و عفو و حلم از
و عفو کننده‌ترین مردم بود از کسیکه با او بدی مینمود و صحت این معلوم است از آنچه کرد با اعدا عدو خود مروان بن الحکم
و عبدالله بن الزبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها
کرد و متعرض ایشان نشد و تلافی ننمود با آنکه عبدالله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم و احمق نام میبرد و وقتیکه
او را اسیر کرد او را آزاد کرد و گفت برو تا ترا نبینم و بیش از این نگفت و از آنچه با عایشه کرد چون بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و

وانها

شفقت

غنیمت یافت و فرمود ما اهل بصره شمشیر بر او و بر اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت
و انصار داد و اموال و اولاد ایشانرا نگذاشت غارت کنند آنچه در جنگ صفین با معویه کرد که اول لشکر او سر آبرا گرفته ملازمان
آنحضرت را از آب منع کردند بعد از آنحضرت ایشانرا از تصرف آب گرفت و آبرا بعسکر ابی ایشان انداخت اصحاب گفتند تو هم آبرا از ایشان منع کن تا از
تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمود نه والله آنچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر تیز مغنی است از این و فرمود طرف آبرا گشودند
تا آنها آب بردارند **و اما جهاد** او در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سید مجاهدان است بلکه جهاد مخصوص او است
و هیچکس دیگر را بسوی او جهادی نیست در اینباب اصحاب فایده است زیرا که جهاد آنحضرت از امور ضروریه و متواتر است **و اما فصاحت**
آنحضرت پس او امام فصحا و سید بلغا و استاد خطبا است بلغا گفته اند کلام او را که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از خدمت آنحضرت
پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام آمدم امام گفت وای بر تو او را عاجز میگوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را کسی غیر او
نگشوده و قانون سخنوری را کسی غیر او تعلیم ننموده **و اما حسن خلق** و شگفته روئی آنحضرت ضرب المثل است تا حدیکه اعدایش او را
بآن عیب کردند و عمرو بن عاص میگفت و نسبت دعابه و خوش طبعی میکند و عمر و ابن از قول عمر برداشته که در حق آنحضرت گفت اینکه خلافت را
باو نمیدهند که بازی کر است و صعصعه بن صوحان و دیگر شیعیان در حق او که بود در میان ما مثل یکی از ما بود بهر جانبیکه میخواندیم
میامد و هر چه میگفتیم میشنید و هرجا که مینشاندیم می نشست با این حال از او میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر برهنه
بر سر او ایستاده باشد و خواهد گردنش را بزند روزی معویه بقیس بن سعد میگفت خدا رحمت کند ابوالحسن را که بسیار خندان
شگفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا با اصحاب خندان و خوش طبع بود قیس گفت اما تو تظاهر چنین
مینمودی که مدح او میکنی اما قصد نقص کردی والله که او با آن شگفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوی بود که
داشت نه مثل هیبتی که اراذل و لئام شام از تو دارند و لئن تا امروز او در میان اولیا و دوستان تو مانده است و هم چنین
درشتی و ناخوشی و بدخوئی در میان مخالفان او مانده است **و اما زهد** در دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد روی اخلاص
باو دارند هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول و ملبوس او از همه کس درشت تر بود نان زیر کنها خشک را میخورد و سر انبان نان را مهر
میکرد که مبادا فرزندانش از روی مهربانی زیت یا روغن بآن بیالایند و جامه را پینه میکرد گاه بپارچه پوستی و گاه بلیف خرما و پیراهنش کرباس
بسیار درشت بود و اگر آستینش دراز بود میبرید و عمامه را بر سر دستش میبرید تا وقتیکه تمام شود و کم بود که
نان و خورش با هم ضم کند و اگر گاهی میکرد نمک یا سرکه بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر از اینهم ترقی میکرد شیر شتر بود گوشت
نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبره حیوانات نکنید و با این حال قوت و زورش از همه بیشتر بود از همه بلاد اسلام سوای
شام که در دست معویه بود اموال پیش او می آمد و بر مردم همه را قسمت میکرد **و اما عبادت** او عبد ناس بود و نمازش از همه کس
بیشتر و روزه اش از همه کس فزونتر مردم از آنحضرت نماز شب و ادامت نوافل را آموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند
چه توان گفت در عبادت کسیکه یکشمه از آن اینست که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی برای او گسترده بودند و بر آن نماز میکرد
و تیر از راست و چپ او میگذشت و نزد پیش او بر زمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از اوراد خود فارغ شد و پیشانی نورانیش از طول
سجود مانند پای شتر پینه کرده بود و اگر مناجات و دعوات را تأمل کنی و از آن تعظیم و اجلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خضوع
که نموده ملاحظه نمائی میتوانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی بن الحسین
که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت چه نسبت دارد گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت بود
و اما قرائت قرآن و در این باب مرجع همه بود و همه متفقند بر اینکه در زمان حضرت صلعم تمام قرآن را کسی نمیدانست غیر او و در حفظ
نداشت و بعد از آنحضرت اول کسیکه قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قرائت کنی دانی که استادان قرائت همه شاگردان او بند
و همه قرائت منتهی باو است و همه بنا باو میپیوندند **و اما رای** و تدبیر رایش از همه صوابتر و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه امور
همه خلفا او را رجوع باو می نمودند عمر را او از هلاک نگه داشت و عثمان را مخالفت او در این بلیه گذاشت و اگر اطاعت رای او میکرد چاره
خود را از این ورطه بدر میبرد و آنکه دشمنانش گفتند که او صاحب رای نبود سببش آن بود که موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم
دین عمل نمی نمود چنانکه خود فرمود اگر نه رعایت تقوی بود من از همه زیرکتر بودمی و خلفا دیگر برای خود هر چه را اصلاح میدانستند عمل
میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است که کسیکه در اکثر امور رعایت دین کند دنیا پیش بی نظام تر از کسی است که پروای دین
نداشته باشد اما سیاست و حکومت در حکم الهی سیاستش بغایت بود و رعایت خویش خود نمینمود تا بدیگران چه رسد و از معلوم
است آنچه با برادر خود عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خصایص بشریت و واضح شد که در همه اینها او بر همه مقدم بود و اما

همه عالمست و چه توان نشست از وصف کسیکه کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او را دوست میداشتند و پادشاهان بلاد کفر
صورت او را در معبد خود میگذاردند و جمعی از ملوک ترک و البربر و تبت و ترک صورت آنحضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت
نگاشته و باخود میداشتند و چگویم در شان مردیکه همه کس میخواهد که از او منسوب باشد حتی مردانگی و جوانمردیکه مردان عالم
او را سید و بزرگ خود میدانند و خود را باو منسوب میگردانند تا حدیکه در روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت
رسول صلعم شنیدند که ملائکه ملا اعلی میگفتند که لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و چگویم در شان کسیکه پدرش ابو طالب
سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه گفته اند کمتر فقیریکه با پریشانی بزرگ باشد و ابو طالب با کمال فقر بود و او متکفل حفظ و
تربیت حضرت رسول بود در اوان صغر تا ایام کبر و آنحضرت را از کفار و مشرکان محافظت و حمایت مینمود تا وقتیکه ابو طالب بود آنحضرت
از وطن خود محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد و بعد از رحلت او از دنیا جبرئیل امر فرمود که از مکه بیرون رو که دیگر ترا در اینجا ناصری
نماند و آنحضرت با پدری با این رفعت و شأن پسر عمش خاتم النبیین و سید الاولین و الآخرین و برادرش جعفر طیار و ملائکه
اخیار و زوجه اش سیدة النساء العالمیان و پسرانش سید شباب اهل جنان پدرانش پدران رسول خدا مادرانش مادران خیر خلق
الله گوشت و خونش بگوشت و خون او مقرون و نور روحش بانوار او متصل و منضموم پیش از خلق آدم تا صلب عبد المطلب و بعد
از عبد المطلب در صلب عبد الله و ابو طالب هم جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند اول منذر و دیگر هادی و چگویم
در شان کسیکه بر همه مردم در هدایت سبقت نموده و بخدا ایمان آورده وقتیکه همه کس مشغول عبادت اصنام بودند و هیچکس
با او در توحید الهی سبقت نداشته مگر رسول خدا صلعم که رایت سبقت در عالم افراشته اکثر اهل حدیث بر آنند که او از همه کس بیشتر
متابعت پیغمبر کرده و باو ایمان آورده و خلاف این نگفته مگر اندکی و شکی در این ننموده مگر دو کس یا یکی و آنحضرت خود فرموده است
انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم و هر کس که تتبع احادیث نماید آنچه گفته
شد یقین او میکند و آنچه ما در این مقام ذکر نمودیم اندکیست از فضایل آنحضرت و اگر شرح مناقب او بتفصیل کنیم محتاج شویم
بکتاب بزرگی غیر این کتاب تا اینجا مجملی ترجمه کلام از ابن ابی الحدید بود و اگر چه علمای ما اضعاف اینها را ذکر کرده اند ما از کلام
او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد و ثابت ترین مناقب آنست که دشمنان شهادت دهند نیز اگر این کلام را ابن ابی الحدید
که در ذکر مناقب علی بن ابی طالب میتمایزا او منافق و جاهل چندین برابر او در خلافت مقدم میدارد و علاوه از این بالاتر بسیار شد
از همه عجیب تر آنستکه با آنکه خود اقرار میکند که او احق و اولی بود بخلافت میگوید خود متعرض خلافت نشد و مردم را در جهالت و ضلالت
گذاشت و ترک دنیا کرد و با آنکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت از ایشان میکرد و مکرر میفرمود غصب حق من کردند و قطع رحم
من کردند اگر خود با ایشان گذاشته بود و خلافت ایشان بحق بود چرا چنین بزرگواری عاق برائت خود میشد و از اقرارها در حق ایشان
میکرد **و ایضا** خلافت خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوت است مگر منصب پنبوتی یا حطام دنیای فانیست که کسی از آن دست بردارد و
بدیگری که اهلیت آن ندارد واگذارد پس بر هر عاقلی مثل آفتاب روشن و واضح است که هر کسی باین حجتها و مناقب و کمالات در میان امت باشد
و دیگری که بهره از اینها نداشته باشد خلافت او متصرف شود اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت دارد که خلافت را
بچنین کسی تفویض نماید و فرد با آن کمالات را رعیت او نماید که باید او را اطاعت کند و اگر مردم کرده اند معلوم است که کار بروش
جاهلیت گذاشته اند و از روی تعصب و عناد دست از خلیفه حق برداشته اند و اعانت امام خود را اختیار خود نکرده اند تا
منافقان بر او غالب شدند چنانکه قوم موسی هرون را ضعیف کردند و اطاعت عجل سامری نمودند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون **فصل هفتم** در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره ایراد نموده اند و اکثر نص صریح است در امامت و ایشان
تغافل و تجاهل از آنها نموده اند و چون ذکر همه در این رساله ممکن نیست و بسیار باید کرد اکتفا مینمائیم بنقل از مشاهیر علمای عامه
است روایت کرده است ابو الحمرا خادم حضرت رسول صلعم که حضرت فرمود دیدم که بر ساق عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته بعلی و نصرته به **و ایضا** مجاهد از جابر روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود بعلی علیه السلام که مردم از درختهای مختلفند
من و تو هر دو از یک درختیم و صاحب مشکوة از احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلعم گفت یا علی در تو مثلی و شباهتی
از عیسی هست یهود او را دشمن داشتند بحدیکه مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند تا آنکه رتبه را برای او ثابت
کردند که او را نبود بان بلکه او را خدا و پسر خدا خواندند پس حضرت امیر فرمود که دو فرد در حق من هلاک میشوند دوستیکه
افراط میکند در دوستی من و دشمنیکه بر من بهتان میزند **و ایضا** از مسند ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلعم
فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر در مقام مفاخرت

نزاید خواهد فضایل ... ناوب خود را بشمارد بان مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده است و او را مخصوص بان گردانیده و
جمیع فصحای عرب او را مساعدت و معاونت کنند نتوانند رسید بعشری از انچه رسول صادق الوعد در شان او گفته و مراد من اخبار
مشهوره نیست که امامیه بر امامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه براءت و خبر از کفتن و قصه خیبر و خبر تبلیغ
رسالت و زهنگامیکه عشیره خود را در مکه جمع کرد و فرمود هر که اول بمن ایمان ورزد او وصی و خلیفه من است و اول علی ع ایمان
اورد و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چند است که ائمه و پیشوایان حدیث در شان او روایت کرده اند و اندکی
از انبیا و قلیلی از انها را در حق دیگری روایت نکرده اند و من اندکی از انها را نقل میکنم روایت کرده اند انها را علمای حدیث که در حق
انحضرت متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که روایتی که ایشان نقل کنند نفس بان مطمئن
میگردد و مثل روایت دیگران نیست که بسبب چنین حدیث روایت کرده اند و ما در این رساله بعضی را ایراد مینمائیم اول انست که حافظ
ابونعیم در حلیة الاولیاء و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که حضرت رسول ص با علی گفت یا علی بدرستیکه خدا ترا زینت داده است
بزینتی که زینت نکرده است بندگان را بزینتی که محبوب تر باشد بسوی او از ان و زینت ابرار و نیکوکاران است نزد خدا وان زهد در دنیاست گردانیده
ترا که چیزی از دنیا کم نکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است بتو محبت مساکین را پس گردانیده است ترا که راضی هستی که انها
اتباع تو باشند و انها راضی اند که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل این را زیاد کرده است پس خوشحال کسیکه ترا دوست دارد و تصدیق تو
کند و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند دویم از مسند احمد حدیث ثقیف که سابقا مذکور شد روایت کرده است
که حضرت رسول بگروه ثقیف گفت مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از منست یا عدیل نفس منست و ... [illegible]
کرده است چنانکه [illegible] احمد در کتاب فضایل نقل کرده است که [illegible]
[illegible]
کار را اراده کرده [illegible] سیم حافظ ابونعیم در حلیه [illegible] روایت
کرده است که حضرت رسول ص گفت بدرستیکه خدا عهد کرد در باب علی بسوی من عهدی پس گفتم پروردگارا بیان کن برای من انرا گفت
بشنو بدرستیکه علی علامت هدایت است و امام اولیای منست و نوریست که [illegible]
[illegible]
مرا اطاعت کرده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
بکند پس حضرت رسول ص گفت من دعا کردم از برای او و گفتم خداوندا دل او را جلا ده و ایمان بخود گردان خدا گفت
کردم اما او را مخصوص گردانیده ام ببلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را امتحان نکرده ام بان گفتم پروردگارا او برادر و مصاحب
من است فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا و ممتحن است و مردم را بان امتحان خواهم کرد و ایضا حافظ ابونعیم باسناد دیگر
روایت کرده است که حضرت رسول فرمود بدرستیکه پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت هدی و علم هدایت
و منار ایمان است و پیشوای دوستان منست و نور جمیع مطیعان منست علی امین منست در قیامت و بدست علی است کلید خزینهای
رحمت پروردگار من چهارم روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا که هر که
خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی
علی ع مؤلف گوید فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است هر که
خواهد نظر کند در ادم بسوی او و بسوی نوح در تقوای او و بسوی ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت
او نظر کند بسوی علی بن ابیطالب پس از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر انکه علی مساوی این پیغمبران است در این
صفات و شک نیست که انها افضل از ابوبکر بوده اند و از سایر صحابه و مساوی افضل افضل است پس باید علی افضل
از ایشان باشد پنجم حافظ ابونعیم در حلیه و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول ص روایت کرده اند که هر که دوست دارد که زندگی
کند بروش زندگی من و بمیرد بروش مردن من و چنگ زند در شاخ یاقوت سرخ که خدا انرا بدست قدرت خود خلق کرده
است [illegible] پس باید که متمسک شود بولایت علی ع ششم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول ص
در مرض موت بیرون امد و فرمود بدرستیکه حقتعالی مباهات کرد با ملائکه بشما عموما و گناهان شما را امرزید و
مباهات کرد بعلی خصوصا و گناهان او را امرزید من سخنی میگویم و در ان خویشی نمیکنم بدرستیکه سعادتمند کسی است که علی را

رفعت دارد در حیوة او و بعد از حیات او هفتم حدیث احمد بن حنبل که در کتاب فضایل و مسند روایت کرده که حضرت رسول ص
گفت اول کسی را که در قیامت میطلبند منم پس میایستم در جانب راست عرش پس حله بمن میپوشانند پس پیغمبران را یکی بعد از دیگری
میطلبند و از جانب راست عرش باز میدارند و حلها بایشان میپوشانند پس علی بن ابیطالب را میطلبند برای قرابتی که با من دارد و منزلتی که
نزد من دارد و میدهند بدست او علم فراوان لوای حمد است و ادم و هر که بعد از اوست همه در زیر علمند بعد از ان با علی خطاب کنند
که پس تو با علم میان ابراهیم خلیل و میان من بایست پس حله بر تو میپوشانند پس منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو
ابراهیم و نیکو برادریست برادر تو علی بشارت باد ترا که ترا میخوانند هرگاه مرا میخوانند و ترا خلعت میپوشانند هرگاه مرا خلعت
میپوشانند و بتو عطا میکنند هرگاه مرا عطا میکنند هشتم حافظ ابونعیم در حلیه روایت کرده است از انس بن مالک که حضرت
رسول ص روزی بمن گفت اب بجهت وضوی من حاضر کن چون حاضر کردم برخاست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا اورد پس فرمود اول
کسیکه از این در بر تو داخل میشود امام متقیان و سید و سرور عالمیان و یعسوب مومنان یعنی پادشاه ایشان و خاتم اوصیا و کشاننده رو
سفیدان و دست و پا سفیدانست بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان و دعا خود را پنهان کردم پس
علی امد پس برخواست بسوی او و شادان و خندان او دست در گردن او کرد و عرق روی او را پاک میکرد علی ع گفت یا رسول الله امروز نسبت بمن
کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود چرا نکنم و حال انکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان
خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان انچه را در ان اختلاف کنند بعد از من نهم ایضا حافظ ابونعیم روایت کرده است در
حلیه از عایشه که حضرت رسول ص گفت بطلبید از برای من سید عرب را گفتم او علی است گفت مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید جمیع
فرزندان ادم و علی سید عرب است چون علی امد انصار را طلبید و گفت ایگروه انصار میخواهید دلالت کنم شما را بر چیزیکه اگر متمسک
شوید بان هرگز گمراه نشوید گفتند بلی یا رسول الله گفت و علی است پس او را دوست دارید بدوستی من و گرامی دارید بکرامت من بدرستیکه
جبرئیل ع مرا امر کرد از جانب خدا انچه گفتم بشما دهم ایضا حافظ در حلیه روایت کرده است که روزی علی ع امد و رسول خدا فرمود مرحبا
ای سید مومنان و امام متقیان اصحاب برگشتند بعلی ع چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر این نعمتی که بمن داده است
و سوال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر انچه بمن عطا کرده است و زیاد کند بر انچه بمن عطا کرده است یازدهم ایضا در حلیه
روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هر که خواهد زندگانی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود
در جنت عدن که پروردگار من بمن عطا کرده است پس باید موالات کند با علی بعد از من و دوستی کند با دوست او و پیروی کند ائمه بعد از
من بدرستیکه ایشان عترت منند و از طینت من افریده شده اند و فهم و علم مرا بایشان داده اند پس وای بر انها که تکذیب ایشان کنند
بعد از من از امت من و قطع کنند بعد از من در حق ایشان صله مرا خدا شفاعت مرا بایشان نرساند دوازدهم احمد در مسند
و کتاب فضایل و صاحب فردوس الاخبار روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت که بودیم من و علی نوری نزد حقتعالی پیش از انکه ادم را خلق
کند بچهارده هزار سال پس چون ادم را خلق کرد قسمت کرد ان نور را بدو جزو پس یک جزو من بودم و یکجزو علی بود و در فردوس زیاد کرده
است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا بصلب عبد المطلب رسیدیم پس از برای من نبوت ثابت شد و از برای علی امامت سیزدهم
احمد در مسند روایت کرده است که حضرت رسول ص خطاب کرد با علی نظر کردن بسوی تو عبادتست تو سید و سروری در
دنیا و اخرت هر که ترا دوست داشته مرا دوست داشته است و دوست من دوست خدا است و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن
خدا است وای بر کسیکه ترا دشمن دارد چهاردهم ایضا احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که در شب بدر رسول
خدا گفت کیست که اب برای ما بیاورد و مردم همه امتناع کردند علی مشکی برداشت و شب بسیار تاری بود و امد بسر چاهی بسیار عمیق و
فرو رفت بقعر چاه پس حقتعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که مهیا شوید برای نصرت برادر محمد و برادرش علی و لشکر
پس از اسمان بزیر امدند با غلغله و صدائیکه هر که می شنید میترسید چون بنزد چاه رسیدند همه از ملائکه بر حضرت امیر سلام کردند
از روی اکرام و اجلال او و ایضا این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت یا علی در روز قیامت ناقه
از ناقهای بهشت را از برای تو خواهند اورد و بر ان سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل
بهشت شویم پانزدهم باز احمد در کتاب فضایل خود روایت کرده است که رسول خدا ص خطبه خواند و در ان خطبه گفت ایها
الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر عم من علی بتحقیق که دوست نمیدارد او را مگر مومن و دشمن نمیدارد
او را مگر منافق و هر که او را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته و هر که او را دشمن داشته مرا دشمن داشته است و هر که ترا دشمن
دارد خدا عذاب کند او را باتش شانزدهم باز از کتاب فضایل ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که خدا پنج چیز

بن عطا کرده است که محبوبتر است بسوی من از دنیا و هر که در دنیا است **اول** آنکه تو متکای منی در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب
خلایق **دوم** آنکه لوای حمد در دست تو خواهد بود و آدم و جمیع فرزندانش در زیر آن علم خواهند بود **سیم** آنکه در کنار
حوض من خواهی ایستاد و هر که را شناسی از دوستان او را آب خواهی داد از امت من **چهارم** آنکه تو عورت مرا خواهی پوشانید
و مرا دفن خواهی کرد **پنجم** آنکه بر تو نمی‌ترسم که کافر شوی بعد از ایمان یا زانی شوی بعد از احصان **هفدهم** آنکه از حلیه حافظ
ابو نعیم روایت کرده است که حضرت رسول صلعم گفت یا علی بر تو زیادتی دارم که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر مردم مخاصمه میکنی
و بر ایشان زیادتی داری بهفت چیز و احدی از قریش با تو منازعه نمیتواند کرد تو بیش از همه ایمان آورده و بیش از همه وفا کننده بعهد
خدا و زیاده از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت کننده تری میان مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه بقضا حکم در میان
خلق و مزیت و فضلت نزد خدا از همه بیشتر است **هیجدهم** از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول
خدا که مرا تزویج کردی بفقیری که مال ندارد حضرت فرمود ترا تزویج کردم بکسیکه اسلامش از همه اقدم است و حلمش از همه زیادتر
است و علمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل زمین و از میان همه شوهر ترا اختیار کرد **نوزدهم** ابن
ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سوره اذا جاء نازل شد بعد از برگشتن
از جنگ حنین بسیار مداومت مینمود حضرت رسول بر گفتن سبحان الله استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه را که خدا مرا وعده
داده بود فتح مکه شد و مردم فوج فوج در دین خدا داخل شدند بدرستیکه هیچکس از تو سزاوارتر نیست بمقام من برای
تقدمی که در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و داماد منی و نزد تست بهترین زنان عالمیان و پیش از این بر من ثابت است
نعمتهای ابو طالب حقوقها و چند وقتیکه قرآن نازل شد و من حریصم و بسیار میخواهم که رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس
ابن ابی الحدید بعد از آنکه این احادیث را نقل کرده است گفته است من این اخبار را برای این در اینموضع نقل کرده ام که بسیاری از
جماعتی که منحرفند از آنحضرت چون می‌بینند که حضرت امیر از برای تحدث بنعمتهای خدا بر خود در خطبه‌ها فضائل و کمالات خود را
ذکر میکند آنحضرت را نسبت بتکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز بیشتر این را میگفتند چنانکه عمر گفت که امارت لشکر و
جنگ را بعلی بگذار گفت او تکبرش زیاده از آنست که این را قبول کند و زید بن ثابت میگفت ما متکبرتر از علی و اسامه ندیده ایم لهذا این احادیث
را ایراد کردیم تا بدانند کسیکه این منزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد و آنحضرت اینها را در شان او گفته باشد اگر با آسمان بالا رود و
با ملائکه و انبیا مفاخرت کند جا دارد و ملامتش نباید کرد با آنکه آنحضرت هرگز در گفتار و کردارش تکبر ننمود و لطف و کرم و خلق
و تواضعش از همه بیشتر بود تا آنکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و گاهی این نوع سخنان که از آنحضرت صادر میشد
از باب خوشی بود که سینه پر دردش از تلاطم امواج هموم مبرز بصدور رنا ظاهر مینمود و آه سردی بود که از دل پر درد میکشید و
شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار مینمود یا شکر نعمتهای الهی بود که باو عطا کرده بود و تنبیهی بود غافلانرا که اقرار بفضل او
نداشتند و از باب امر بمعروف و نهی منکر بر او واجب بود که قدری از فضایل خود را ظاهر کرداند که مردم اعتقاد باطل در حق او
نکنند و دیگران را در فضیلت بر او تقدیم ندهند و حقتعالی نهی کرده است از این افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما
لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود **مؤلف گوید** که حقتعالی چشم و گوش و دل مخالفان را چنین بسته که حق
را بر زبان ایشان جاری میگرداند تا حجت شیعه باشد بر ایشان و بسیار غریب است که این مرد با آن فضیلت این احادیث را نقل کند و تصدیق
صحت آنها کند و قبول میکند که صدیق این فضایل در حق دیگران وارد نشده است و اقرار بافضلیت آنحضرت از همه جهان میکند
و اعتراف بمظلومیت آنحضرت میکند و بر آنحضرت واجب میداند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و نقص آنها بکند و استشهاد میکند
باین آیه که صریح است در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه میداند و در بیعت با آنحضرت رعیت
آنها میداند و آنها را انسب با امامت و واجب الاطاعه میداند ان هذا لشیء عجاب بدانکه این احادیثیکه در این فصل و فصول سابقه
ایراد نمودیم مخالفان انکار صحت آنها نمیتوانند کرد زیرا که اکثر از کتب صحیح ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت آنها نمیتوان کرد
و آنچه از سایر کتابهای ایشان نقل شده از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان نقل شده است مانند مسند احمد بن حنبل که مولفان را ائمه اربعه
ایشان است که یکی از چهار مذهب ایشان با و منتهی میشود و کتب حافظ ابو نعیم که همه توثیق او کرده اند و کتاب او را معتبر میدانند و تفسیر
ثعلبی که از مفسرین مشهور ایشان است و در همه تفاسیر از او نقل میکنند و سایر کتبی که از آنها نقل کرده ایم کتب مشهوره ایشان است و کثرت
فضل و اعتبار ایشان نزد عامه زیاده از مولفین صحاح ایشان است و چون نشو نما و تعصب ایشان زیاده از دیگران است آنها را معتبر شمرده اند
و احادیثیکه ما از ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه روایت کرده اند و اکثر آنها در برابر [illegible] حدیث

موضوعی در کتاب چند است که مخطور در کتب ما نیست و از آن نیست آثار وضع آنها ظاهر است و کسی که استشمام رائحه از انصاف کرده باشد میداند
که اکثر احادیث که در اینمقام نقل شده و اکابر علمای ایشان حکم بصحت آنها کرده اند صریحست در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث
صریح است در خلافت و ریاست و کسیکه عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر نمی‌باشد و حدیث ابتلا صریحست در امامت و غصب خلافت
در چندین موضع و کسیکه متصف بصفات مشهوره انبیا باشد و هم در تحت لوای او باشد و در جایش میان رسول خدا و ابرهیم باشد
رعیت هر شقی لئیم که چند منافق با او بیعت کرده باشند نمی‌باشند و حدیث وصف در منصف عارف بلغا و مصطلحات اکثر فضل آنسان
دلالت بر امامت میکند خصوصا امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصی
نیابت پیغمبریست و ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصیت انبیاء دیگر این معنی داشته و آنحضرت طفلی نداشته که وصی برای
او تعیین کند و مالی نداشته که در آن وصیت کند خصوصا بنا بر طریق عامه که میگویند آنحضرت میراث ندارد و احادیث وصایت آنحضرت
متواتر است و ابن ابی الحدید و از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایت است و ایضا آخر حدیث صریح است در آنکه
زیرا که ادای رسالت از جانب رسول و صوات او را باید شنوانیدن یعنی آنچه از او شنوند با عصمت یقین دانند که فرموده آنحضرت است
و گویا صدای او را شنیده اند و **ایضا** گفت چون بمنزله نفس او و جان او است پس صدای او بمنزله صوت او است و ایضا بیان حق در اختلاف امت
هم کار امامت است و ثمره امامت است و در حدیث هم سید و سرور جمیع عرب بودن و محبت او باعث هدایت و ایمان کردیدن بالاتر از
رتبه امامت است و هم صریح است در امامت بجهاتیکه مذکور شد و باز هم صریح است در امامت و امامت او است و انجا اول است وعیدی هم بر عدم متابعت
وصیت و نهایت اختصاص و کرامت ظاهر است در امامت و هیجدهم هم دلالت میکند که افضل است از سایر خلق بغیر از حضرت رسول صلعم
که حجت کامل است بر امامت بتقریری که مذکور شد و حدیث آخر صریحست در آنکه حضرت رسول خلافت برای او تعیین کرده بود و
آنحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد و حقتعالی از آن خواهش رسولش نمیکرد تا آنحضرت مگر این امر را از خدا نشنیده بود بمردم
اظهار نمینمود و سایر اخبار صریحست در خلافت و امامت آنحضرت و ترجیح غیر او و تفضیل مفضول است و عقلا قبیح است و اکثر
در هر باب از اینها مناقشه کنند شک نیست که اینها همه با هم موروث علم یقینی است باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را و کسیکه تعصب
دیده بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت هیچ حقی در دنیا اذعان نخواهد کرد و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور **فصل**
ششم در بیان مطاعن جماعتیکه غصب حق آنحضرت کردند و آنکه آنها قابل امامت نبودند پس حق منحصر در آنحضرت بود زیرا که اجماع
حق منحصر بود در ایشان و آنحضرت هر گاه خلافت آنها باطل شد و خلافت آنحضرت ثابت میشود و در آن چند مطلب است **اول**
در مطاعن ابوبکر است و آن بسیار است بقلیلی در این رساله اکتفا مینمائیم طعن اول آنکه حضرت رسول صلعم امور عظیمه که رو میداد
بعظمای صحابه تفویض مینمود و هیچ امری را با ابوبکر تفویض ننمود مگر خواندن آیات سوره برائت را بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل
و گفت که حقتعالی میفرماید که ادا نمیکند رسالت ترا مگر تو یا کسیکه از تو باشد پس حضرت امیر را فرستاد و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را
برگردانید و آیات را در موسم باهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول صلعم امری را بدون وحی الهی نمیکرد پس آنکه حقتعالی امر
کرد که ابوبکر بدهد و بعد از آن از او بگیرد حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که از اهلیت عمارت و خلافت ندارد و
بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر از عمارت حاج معزول نشد و خود همراه بود در اکثر روایات معتبره ایشان نیست و خلاف
در روایات ایشان هست اگر چه فائده از برای ایشان ندارد و آنکه جمعی دیگر گفته اند که عادت عرب این بود که بزرگ ایشان عهدی که میکرد یا میشکست
آن عهد را بزرگان قبیله او نشکنند حرفیست بی‌اصل و در کتابی از کتب معتبره قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده
است که این از عادات عرب معروف نیست و این تاویلیست که متعصبان ابوبکر اختراع کرده اند و ایضا اگر عادت معروفی بود باید
بر حضرت رسول مخفی نباشد و در اول ابوبکر را نفرستند و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادات جاهلیت را
میدانستند مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است **ایضا** اگر سبب این بود بایست وقتیکه
ابوبکر خائف و محزون برگشت حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت این عذر فرموده باشد بلکه عذریکه
در روایات مذکور است اینست که فرمود جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت ادا نمیکند از جانب تو مگر کسیکه از تو باشد و از همه غریبتر
آنستکه نیابت پیغمبر را که ثابت نیست که بگفته رسول باشد بلکه خلافتش معلوم است و باتفاق ایشان هر فاجری امامت نماز میتواند کرد
دلیل خلافت ابوبکر میگیرند و عزل ابوبکر و دادن آیات را با میر المؤمنین بامر خدا منشاء فضیلت نمیدانند طعن **دوم** آنکه حضرت
رسول صلعم اسامة بن زید را سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد متوجه جنگ روم شوند و ابوبکر
و عمر از جمله مامورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسیکه تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای غصب خلافت و

لعن شدند و بقرائن احوال معلوم بود که غرض انحضرت از تنفیذ جیش اسامه و تاکید در سرعت خروج ایشان آن بود که مدینه از منافقین
خالی گردد و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ و کتب سیر ایشان بطرق متعدده معتبره ایشان مذکور است
چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبد الله عبد الرحمن که رسول خدا در مرض موت خود امیر
کرد اسامه را بر لشکری که در ان اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند و از جمله انها ابوبکر و عمر و ابوعبیدة بن جراح و عبد الرحمن بن عوف
و طلحه و زبیر بود امر کرد او را که غارت برد بر موته یعنی آن موضع که پدرش در انجا شهید شده بود و جنگ کرد در وادی فلسطین پس تثاقل
نمودند اسامه و لشکرش و حضرت گاه مرضش شدید می شد و گاه سبک می شد و در همه حال تاکید می فرمود در روانه شدن لشکر
تا انکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد ایا رخصت میدهی که چند روزی بمانم که تا خدا شما را شفا بدهد فرمود که بیرون رو و برو تا برکت
خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا باین حال بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو بفتح و نصرت و عافیت گفت یا رسول
الله کراهت دارم از انکه بروم و احوال ترا از مترددین بپرسم حضرت فرمود برو و اطاعت من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد پس اسامه بیرون
که متوجه بیرون رفتن شود چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر او را پرسید گفتند تهیه رفتن میکنند باز مکرر میفرمود که لشکر اسامه
را بیرون کنید خدا لعنت کند کسی را که از او تخلف کند و باو بیرون نرود مکرر این را میفرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد
و صحابه در پیش او میرفتند تا انکه در جرف که بیرون مدینه است فرود امد و با او بودند اکثر مهاجرین و رؤسا سرکردهای انصار تا انکه
ام ایمن کسی را فرستاد بسوی اسامه که بیا مادینکه حضرت رسول در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخواست و علم را
برداشت داخل مدینه شد و علم را در خانه حضرت نصب کرد و حضرت همان ساعت بعالم قدس ارتحال نمود ابوبکر و عمر تا مردن پیوسته
اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین عامه گفته اند که ابوبکر
و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابوبکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من و لشکری که با منند ترا
اولی نکرده اند و حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد و شما را بر من امیر نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحبت عمر هر دو رخصت من برگشتید ٨
و امری بر حضرت رسول مخفی نبود و مرا و شما را میشناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد و ابوبکر برخواست خود را خلع کند عمر
نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول مرا امیر کرد او مرا عزل کرده و دعوای
امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است دویم اختلافها که در میان صحابه شد در مرض انحضرت آن بود که حضرت
رسول فرمود که کار سازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس ماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجبست بر ما که امتثال امر حضرت
بکنیم و اسامه بامر انحضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض انحضرت صعب شده و دل ما تاب نمی آورد که انحضرت را در این حال
بگذاریم پس صبر کنیم تا ببینیم امر انحضرت بکجا منتهی میشود و در هر یک از این ابواب احادیث مخالفان بسیار از کتب ایشان در کتاب بحار الانوار ایراد
نموده ام پس این واقعه از سه جهت دلیل است بر بطلان خلافت انها غاصب خلافت اول انکه حضرت رسالت اسامه را برایشان امیر کرد و
معزول نکرد و ایشان در تحت حکومت او اماده او بودند تا انحضرت از دنیا رحلت نمود پس هر گاه ایشان رعیت و مامور باطاعت اسامه
باشند و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد اطاعت بکند پس ایشان خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت خلیفه
دیگر بکنند دویم انکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش ایشان تخلف نمود بقول حضرت رسول ص ملعونست ملعون بودن ایشان
جمع میشود سیم انکه ایشان تولی و اعراض از امر حضرت کردند و هر که چنین کند مؤمن نیست بگفته حق تعالی و یقولون آمنا بالله و بالرسول
و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک و ما اولئک بالمؤمنین یعنی میگویند ایمان بخدا و رسول اورده ایم و اطاعت ایشان کرده
ایم و با وجود این فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند بعد از ان و اینجماعت مؤمن نیستند سیم در بیان جوری که او و عمر و
سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت نمودند اول بعضی از روایات شیعه که از اهل بیت رسالت و ثقات
و متدینین صحابه منقولست نقل مینمائیم و بعد از ان بر هر جزوی از اجزاء ان روایاتیکه در کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهور است
بر طبق ان ایراد مینمائیم تا معلوم شود اجماع و بیعتی که مخالفان بان متمسک شده اند در خلافت منافقین دلیل کفر ایشانست
نه خلافت ایشان شیخ طبرسی در احتجاج باسانید صحیحه روایت کرده است موافق روایات معتبره متواتره که در سایر کتب شیعه
مذکور است که چون مرض حضرت رسول شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی ع و عباس و از خانه بیرون امد و تکیه داد
بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر انکه خلیفه
در میان امت خود گذاشته است و من در میان شما دو امر را میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر که ایشان را ضایع کند خدا او را ضایع
کند پس در حق انصار وصیت نمود که بعد از ان بخانه برگشت و بعد از ان اسامه را طلبید و مبالغه نمود در باب بیرون بردن لشکر

چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را بیرون برد در یک فرسخی مدینه نزول کرد و اول کسیکه
مساعت کرد در رفتن ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح بودند و رفتند در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن
عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه شد سید انبیاء بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر گذشته بود
چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید عسکر بمدینه برگشتند و مدینه بهم بر آمد پس ابوبکر هم بر آمد پس ابوبکر بر ناقه سوار بود
بدر مسجد فرود آمد و فریاد کرد که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرد پروردگار او نمرده است پس این ایه را خواند
و ما محمد الا رسول قد خلت نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند پیش از او رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین بر خواهید
گشت و کسیکه از دین بر گردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد بن عباده و او را بسقیفه بنی ساعده بردند که با او بیعت
کنند چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و ابوعبیده را که هم سوگند ایشان بود با خود
برداشتند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد در میان ایشان خوابیده و منازعه بسیار با این چند نفر و انصار شد
تا انکه ابوبکر بانصار گفت من شما را میخواهم به بیعت یکی از دو نفر یا ابوعبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابوعبیده
بابوبکر گفتند سزاوار نیست که بر تو تقدیم نمائیم تو پیش از ما مسلمان شده و تو مصاحب غار بوده و تو احقی باین امر از ما انصار گفتند
میترسیم غالب شود بر این امر کسی که نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای خود امیری میگیریم و شما از برای خود امیری قرار دهید
ابوبکر فضیلت مهاجر و انصار را هر دو ذکر کرد و گفت مهاجران امرا باشند و انصار وزرا حباب منذر انصاری برخواست و گفت ای گروه انصار دست
نگاه دارید که مهاجران در خانه شما و در زیر سایه شمایند و کسی جرئت بر مخالفت شما ندارد و اگر اینها بامارت شما راضی نباشند از ما امیری
باشد و از شما امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف جمع نمیشوند و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد
و راضی اند باینکه خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشان است کی میتواند منازعه کند با ما و حال انکه ما خویشان و عشیره اوئیم مگر
کسیکه خواهد خود را بمهلکه اندازد و فتنه برپا کند باز حباب از انصار قسم بخدا گفت و گفت اینها بشمشیرهای ما اطاعت کرده اند و هر که رد
قول من میکند شمشیر بر بینی او میزنم پس ابوعبیده برخواست … بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود چون از قبیله
اوس بود و ایشان خلافت از برای سعد میخواستند و او از قبیله خزرج بود حسد او را بر این داشت که میل کند بجانب قریش و مردم
را ترغیب کرد به بیعت مهاجران باین سبب اختلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابوعبیده
دو شیخ قریشند با هر یک که خواهید بیعت کنید و عمر و ابوعبیده با عیبانی توطئه که با هم کرده بودند گفتند ما با وجود تو اختیار
خلافت نمیکنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت من هم با شما شریکم چون قبیله اوس این سخن را شنیدند شروع کردند به بیعت
کردن با ابوبکر و هجوم اوردند و سعد نزدیک شد که در زیر پای مردم هلاک شود گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را
بکشد قیس پسر سعد بر جست و بریش عمر چسبید و گفت ای پسر جهال حبشه ترسان و گریزان در جنگها و شیر غران در محل ایمنی اگر یکمو ٩
از بدن کم میکنی یکدندان در دهانت نگذارم ابوبکر گفت اهسته باش ای عمر که رفق و مدارا نافع تر است و بهتر است سعد گفت ای
والله که اگر قوت بر خواستن داشتم هر اینه میشنیدند در کوچهای مدینه که شما را و اصحاب شما را از مدینه بیرون کند و ملحق شوید بگروهی
که خوار و ذلیل بودید در میان ایشان و تابع دیگران بودید الحال بر من جرئت رسانیده اید اخرجوا مرا از محل فتنه بیرون برید و او را
برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم بمن بیعت کردند تو هم بیعت کن گفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری که در کنانه دارم بسوی
شما بیندازم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت گرفتن آن داشته باشد و من با شما مقاتله میکنم با هر
که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیره من بخدا قسم که اگر جن و انس جمع شوند من با شما دو غاصب بیعت نکنم تا بنزد پروردگار خود روم حجت
اینجواب را بایشان گفتند عمر گفت البته از او بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت و بلجاجت افتاده است و بیعت نمیکند
تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته نشوند او را بگذارید و بیعت نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و او
دست از او برداشتند و او بنماز ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان قائل نبود و اگر یاوری میافت البته با ایشان جنگ میکرد و پیوسته بر این حالت بود
تا ابوبکر مرد و عمر خلیفه شد از مدینه منصرف شد و چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت در شام و با هیچیک بیعت نمیکرد و سبب قتلش این بود که در شب
تیری بر او زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جن او را کشتند و بعضی گفته اند که خالد برای محمد بن مسلمه انصاری قرار داد زدند
او سعد را کشت و از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت و سایر انصار و جمعیکه در مدینه بودند بیعت کردند
و حضرت امیرالمؤمنین ع در این احوال مشغول تجهیز و تکفین و تغسیل حضرت رسول بودند و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان شنیدم
که چون حضرت بعالم اعلی رحلت نمود و مردم کردند انچه کردند ابوبکر و عمر و ابوعبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجت که علی با

بگویید ایشان گفتند حجت ایشان آن بود که ابوبکر گروه انصار قریش احتجاج بر خلافت خود کردند آنکه خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و حضرت
رسول از قریش است و ایشان را تفضیل داده اند و حضرت رسول فرموده که امامان از قریش‌اند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر و او
مشغول غسل حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او مرتکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله کی اعانت کند مرا بر غسل
شما گفت جبرئیل پس هر عضو که حضرت میخواست بگرداند جبرئیل میگردانید و آن عضو را ظاهر میکرد چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد
مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین ع و ما در عقب ایشان ایستادیم و صف بستیم و نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود و جبرئیل
چشم او را گرفت که نماز را نبیند پس جبرئیل رخصت داد صحابه را که ده نفر ده نفر داخل می‌شدند و بر دور حضرت می ایستادند و علی ع آیه
ان الله و ملائکته یصلون علی النبی تا آخر آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه مهاجران و انصار داخل میشدند و
صلوات میفرستادند و میرفتند و نماز بود که اول کرده شده بود و اگر ایشان خبر میشدند طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس
سلمان گفت که من خبر دادم امیرالمؤمنین ع را بانچه منافقان کردند در وقتیکه مشغول بغسل بود گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است
و مردم راضی نمیشوند که بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست با هم بیعت میکنند حضرت فرمود که سلمان دانستی که اول کسیکه با
او بیعت کرد در منبر حضرت رسول که بود در وقتیکه بالا رفت گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسیکه با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابو
عبیده بن جراح پس عمر پس سالم مولی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود که او را نمیگویم اول کسی را میگویم که در منبر با او بیعت کرد سلمان گفت
آمد نزد ایشان مردی پیری که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست او
بالا رفت و گفت الحمد لله که نمردم تا تو را در این مکان دیدم دست را بگشا و دست را دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روز مثل
روز آدم است پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که بود گفتم نه ولیکن از سخن او بدم آمد و چنین مینمود که شماتت
میکرد بوفات حضرت رسول فرمود که او شیطان بود و خبر داد مرا رسول خدا که ابلیس و سرکرده‌های اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت
رسول مرا نصب کرد بخلافت بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی بایشانم از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس
ابلیس و متمردان اصحاب او بنزد او آمدند و گفتند که این امت مرحوم و معصومند و ترا و ما را بایشان دستی نخواهد بود ایشان پناه خود و امام خود را
بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین شد و برگشت حضرت امیر فرمود که پس حضرت رسول خدا فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظلّه
بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهد آمد و اول کسی که بر منبر من با او بیعت میکند شیطان خواهد بود بصورت مرد پیر
متعبد و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند
گفت ای که آدم را از بهشت بیرون کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امتند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما میگفتید که من را بر ایشان
راهی نیست و دیدید چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم اینست که حق تعالی فرموده است و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من
المؤمنین یعنی بتحقیق که راست گردانید بر ایشان شیطان گمان خود را پس پیروی کردند او را مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت چون شب شد
علی ع فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرد و دست حسن و حسین را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران و انصار رفت و حق امامت و خلافت خود را با
ایشان یاد آورد و طلب یاری از ایشان کرد و اجابت نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایت دیگر بیست و چهار نفر پس فرمود که اگر راست میگوئید صبح
سر خود را بتراشید و اسلحه خود را بردارید و بیایید نزد من که با من بیعت کنید بر آنکه تا کشته نشوید دست بر ندارید از یاری من چون صبح
شد بغیر چهار نفر هیچکس نیامد سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بروایت دیگر بجای عمار زبیر است پس شب دیگر حضرت چنین کرد و در روز دیگر بغیر
چهار کس حاضر نشدند چون دانست که ایشان در مقام عذر و مکرند و یاری او نمیکنند رفت در خانه نشست و مشغول جمع قرآن شد و از آنجا
بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و چوب‌ها و رقعه‌ها و استخوانها پس ابوبکر فرستاد بیا و بیعت کن حضرت فرمود
من سوگند یاد کرده‌ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس چند روز صبر کردند حضرت مجموع قرآن را کرد و در میان
جامه گذاشت و سرش را مهر کرد و آن را بر مسجد آورد در وقتیکه عمر و ابوبکر و صحابه در مسجد بودند و ندا کرد باواز بلند که ایها الناس من
از وقتیکه حضرت رسول از دنیا رفت مشغول غسل و تجهیز او گردیدم و بعد از آن بجمع قرآن و در این جامه جمع کردم و هیچ آیه نازل نشده
مگر حضرت رسول بر من خوانده است و تأویلش را بمن گفته است تا در قیامت نگوئید که ما از این غافل بودیم و نگوئید که من شما را بیاری خود
نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قرآن با ما هست ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم
حضرت فرمود که دیگر این قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من این را ظاهر کند و بخواند حضرت برگشت پس عمر با ابوبکر گفت که علی
را طلب تا بیعت کند تا او بیعت نکند ایمن نیستیم ابوبکر فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت فرمود سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت
رسول بستید ابوبکر و جمعی که بر دور او نشسته‌اند میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکرده دیگر بار فرستاد که اجابت کن امیرالمؤمنین

ابوبکر را حضرت فرمود سبحان الله زمانه دراز نشده است که پیغمبر از میان ایشان رفته است و خود میدانند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و او دانسته
آنجا حاضر بود که حضرت رسول ایشان را امر کرد که بر من سلام کنند و مرا امیرالمؤمنین بنامند پس او و رفیقش پرسیدند که این را خدا امر کرده یا
حضرت فرمود که بلی بحق و راستی از جانب خدا و رسول است و او امیر مؤمنان است و سید مسلمانان است و صاحب علم غر محجلین است خدا او را در
قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی جهنم چون این خبر را بردند در آن روز
ساکت شدند پس در آن شب باز حضرت امیر ع فاطمه و حسن و حسین را برداشته از برای اتمام حجت بخانه جمیع صحابه برد و از ایشان یاری طلبید بغیر از چهار نفر
اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت چرا نمیفرستی که علی و این چهار نفر را از برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر اینها ابوبکر گفت کی را بفرستیم
عمر گفت قنفذ را میفرستیم که از مردم درشت غلیظ بیشرم است از قبیله بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت
امیر رخصت نداد که داخل شوند اتباع قنفذ برگشتند و گفتند رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت بروید اگر رخصت داد داخل شوید چون رفتند
حضرت فاطمه سوگند داد ایشان را که بی رخصت من داخل خانه من نشوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر در غضب
شد و گفت ما را با گفتن زنان چه کار است و امر کرد جمعی را که هیزم بردارند و با او بودند که هیزم برداشتند و خود نیز هیزم برداشت و برد در خانه اهل بیت گذاشت
و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین با سایر اهل بیت در آن خانه بودند و فریاد زد یا علی بیرون بیا و بیعت کن با خلیفه رسول خدا و الا
آتش در خانه ات می افکنم پس حضرت فاطمه برخواست و گفت چه میخواهی از ما ای عمر از خدا نمیترسی و بخانه من میخواهی داخل شوی عمر گفت در را بگشا و
اگر نه خانه شما را با شما میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمیترسی و بخانه من میخواهی داخل شوی آن بیحیا برنگشت آتش طلبید و بر در خانه انداخت فاطمه
فریاد زد یا ابتاه یا رسول الله بلند کرد عمر سر غلاف شمشیر را بر پهلوی آنحضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر ذراع شریفش زد فاطمه خطاب کرد بپدر
بزرگوار خود که ببین چه کردند ابوبکر و عمر در حق اهلبیت تو پس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بر جست و گریبان او را گرفت و بر
زمین زد و بینی او را شکست و گردنش را پیچید و خواست او را بکشد بخاطر آورد وصیت حضرت رسول را که او را امر کرده بود بصبر و ترک مقاتله ایشان
فرموده دست برداشت و گفت بحق آن خداوندیکه گرامی داشت محمد را به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیری می بود از حق تعالی که پیش گذشته است و عهدی
که حضرت رسول در این باب با من کرده هر آینه میدانستی که بخانه من داخل نمیتوانستی شد پس عمر فرستاد و لشکر بمدد خود طلبید و آن منافقان
هجوم آوردند و داخل خانه شدند و حضرت امیر ع شمشیر خود را برداشت چون قنفذ دید که شمشیر خود را برداشت شیر خدا ترسید که او را
بکشد و بیرون آید یکی را از ایشان زنده نگذارد دوید بنزد ابابکر و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت اگر علی اراده بیرون آمدن نخواهد اش بیرون بیاورید و او را بگیرید
و اگر مانع شود آتش در خانه اش بزنید پس قنفذ ملعون و اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست آنحضرت گرفتند و ریسمان
در گلوی حق جوی آن مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون آورند بروایت ابن عباس خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت کرد
حضرت همان شمشیر را از دستش گرفت و خواست بر او زند و حضرت را قسم داد و حضرت شمشیر را انداخت عمر فرستاد نزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه مانع
بیرون رفتن علی شود بزن او را و دور کن چون حضرت را بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه نزدیک در آمد و مانع شد قنفذ
در را بعنف گشود و بر پهلوی فاطمه زد که یک دنده از دنده‌های پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که او را حضرت رسول در شکم محسن نام کرده بود
سقط شد و تازیانه بر بازویش زد که استخوانش شکست و بهمین ضربتها شهید شد چون از دنیا رفت در بازوی او گره بزرگی از آن ضربت مانده
بود پس حضرت امیر را بانحال بیرون کشیدند تا بنزد ابابکر آوردند و عمر با شمشیر برهنه بالای سر آنحضرت ایستاد و خالد ولید و ابوعبیده و
سالم و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان مکمل و مسلح بر دور ابوبکر ایستاده بودند سلیم بن
قیس گفت من بسلمان گفتم آیا بی رخصت داخل خانه حضرت فاطمه شدند گفت آری والله مقنعه بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا
ابتاه یا رسول الله و میگفت بد رفیقی یا ابوبکر و عمر با اهل بیت تو چنین میکنند من دیدم که ابوبکر و آنها که بر دور او بودند
همه گریستند بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر میگفت ما را کاری نیست با زنان و رأی ایشان در هیچ امری چون علی را نزدیک ابوبکر آوردند فرمود
در مجلس سوگند که اگر شمشیر من میبود شما بر من دست نمی یافتید والله که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر که با من بیعت
کرده بودند با من بودند جماعت شما را پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند و بیعت را شکستند و چون نظر
ابوبکر بر آنحضرت افتاد فریاد زد که دست از او بردارید حضرت گفت ای ابوبکر چه زود برجستید بر مخالفت رسول خدا و اهلبیت او و بکدام
حق و بکدام منزلت مردم را ببیعت خود میخوانی تو دیروز بامر خدا و رسول خدا با من بیعت نکردی عمر گفت اینها را بگذار دست از تو بر نمیداریم
تا بیعت کنی فرمود اگر نکنم چه خواهی کرد گفت خواهیم کشت ترا بمذلت و خواری حضرت فرمود پس کشته خواهید بود بنده خالص خدا و برادر
رسول او را ابوبکر گفت بلی و بروایت عباس عمر گفت که بنده خدا را قبول داریم و برادر رسول خدا را قبول داریم تا برادر رسول خدا را
قبول نداریم حضرت فرمود یعنی خطاب کرد بصحابه که ایگروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم که نشنیدید از رسول خدا در روز غدیر

کردند غرض همه بتو ای در حق من چه گفت پس آنچه حضرت رسول علانیه در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم چون
ابوبکر ترسید که مردم او را یاری کنند خود مبادرت کرد و گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم بگوشهای خود و در خاطر داریم اما شنیدیم
از رسول خدا که بعد از آنها گفت خدا ما اهل بیت را برگزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری
را در ما جمع نکرده است علی ع گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی را بدهد عمر گفت خلیفه رسول الله ص راست میگوید من شنیدم پس ابو عبیده و سالم
مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما بآن صحیفه که در میان خانه کعبه نوشتید که اگر محمد کشته
شود یا بمیرد نگذاریم که خلافت با اهل بیتش برسد و این حدیث را در آن روز وضع کردید ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت
فرمود ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما نشنیدید از حضرت رسول که این پنج
نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشته اند و چنین عهد کرده اند خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول
الله اگر چنین کنند من چه کنم فرمود که اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال بکن و اگر نیابی خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت
امیر ع گفت اگر آن چهل که با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد میکردیم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر از من
غصب کردند تا حال که فرزندان ایشان نخواهند رسید تا روز قیامت و اما آنچه تکذیب قول شما میکنند و افترا که بر حضرت رسول بستید
این آیه است ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما یعنی یا حسد میبرند
مردم بر آنچه خدا عهد عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و دادیم بایشان ملک و پادشاهی
عظیم آنحضرت فرمود که کتاب پیغمبری است و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت است و مائیم آل ابراهیم پس مقداد برخواست و گفت یا علی
هرچه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر فرمائی دست بدارم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد
حضرت رسالت را و آنچه آنحضرت بتو وصیت کرده است بیاد آور و سلمان گفت من برخواستم بحق خدا و بحق آنکه جانم در قبضه قدرت او است که
اگر دانم که دفع ظلمی از من میتوانم کرد و دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر اینه شمشیر خود را میکشم و میزنم تا حق غالب شود
آیا بر برادر رسول خدا و وصی و خلیفه او در امتش و پدر فرزندانش را باین مذلت میکشید و میزنید بشارت باد شما را ببلای
خدا و نا امید باشید از نعمت و رحمت ایشان ابوذر برخواست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود مخذول گردیده ۱۲
اید حق تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و آل محمد اسلاف نوح
و آل ابراهیم اند و برگزیده سلاله اسمعیلند و عترت پیغمبر آخر الزمانند و اهل بیت نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد شد ملائکه
اند و ایشان اند محل نزول وحی الهی اند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترمه قبله عالمیانند و مانند چشمه
صافیه محل علوم حقه اند و مانند ستاره درخشنده هدایت کننده خلق اند و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است
محمد ص خاتم انبیا و سید اولاد آدم است و علی سید اوصیا و امام متقیان است و قائد غر محجلین است و او است صدیق اکبر و فاروق اعظم
وصی محمد ص و وارث علم او و اولی است بمومنین از انفس ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم
واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی پیغمبر اولی است بمومنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند و خویشان
او بعضی اولی و احقند ببعضی در کتاب خدا پس ابوذر گفت مقدم دارید هر که را خدا مقدم داشته است و مؤخر دارید هر که را خدا مؤخر
داشته است و ولایت و وراثت پیغمبر را بکسی بدهید که خدا باو داده است پس در این وقت عمر برخواست و گفت چه عبث بر بالای منبر
نشسته علی و ابوذر و مقداد مخاربه است که در زیر منبر تو نشسته است بر بیعت که با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آئی تا بفرما که گردنش را بزنیم و حسنین ع
بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند یا جدا یا رسول الله امیر ایشان را
ببینید چه شنید و فرمود که گریه مکنید بخدا قسم که اینها قادر بر قتل پدر شما نیستند و از آن ذلیل تر و بی مقدار ترند که این جرئت توانند کرد
پس ام ایمن مربیه رسول خدا گفت ابوبکر نفاق ظاهر کردی و کینه حسد و نفاق خود را عمر گفت ما را بحکم زنان چه کار است و گفت او را از مسجد
بیرون کردند پس بریده اسلمی برخواست و گفت تو بر برادر رسول خدا و پدر فرزندانش سلوک میکنی و ما ترا در میان قریش میشناسیم
آن صفتها که همه کس میدانند آیا رسول خدا نگفت بتو و ابوبکر بروید بسوی علی سلام کنید بر او بامارت مؤمنان شما پرسیدید
که امر خدا و رسول است گفت بلی ابوبکر گفت چنین بود اما شنیدم بعد از آن گفت از برای اهل من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود بریده گفت بخدا
سوگند که این را رسول خدا نگفته است و الله در این شهری که تو امیر باشی من نمیمانم عمر گفت او را زدند و از شهر بیرون کردند پس عمر گفت
ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم چه خواهی کرد عمر گفت گردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب
را شنید تا حجت بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را گرفت بی آنکه حضرت دست بگشاید ابوبکر دست خود را دراز کرد و بر کف دست

حضرت گذاشت و بروایت عباس چون عمر گفت گردنت را میزنم حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر این نیستی و لئیم تر و
ضعیف تر از آنکه این کار را توانی کرد پس خالد ملعون جست و شمشیر را کشید و گفت والله اگر بیعت نکنی میکشم ترا حضرت برخواست و گریبان
خالد را گرفت و او را تکانی داد که برو افتاد شمشیر از دستش افتاد سلمان گفت چون حضرت را بجبر آوردند و ریسمان در گردنش بود کشیدند حضرت
رو بجانب قبر حضرت رسول ص کرد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای برادر بدرستیکه قوم مرا ضعیف کردند
و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست که هرون بموسی گفت از برای پرستیدن گوساله را قوم او پس زبیر را گفتند بیعت کن و ابا کرد
و عمر و خالد و مغیره با جمعی دیگر شمشیر را از دست او گرفتند و او را کشیدند تا بیعت کرد بجبر سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند
تا سلعه گردن من چنین شد بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و امیر المؤمنین و ما چهار نفر بیعت کردیم
شدت و امتناع زبیر از همه ما ها بیشتر بود و چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا قسم اگر این طاغیان که ترا اعانت کردند تو
نمیتوانستی مرا جبر کنی در وقتیکه شمشیر در دست من باشد من جبن تو و نامردی ترا خوب میدانم ولیکن طاغیان چند ترا اعانت کرده اند
که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر در غضب شد و گفت تو صهاک را چه میگوئی نام میبری صهاک کیست که من نام او را نمیتوانم برد صهاک کنیز حبشی
بود از جدم عبد المطلب و او زنا کار بود و زنا کرد با و جد تو نفیل پس خطاب پدر تو بهم رسید و او را بعد از آنکه انکار ولد الزنا به عمر رسید
از او سید عبد المطلب صهاک را بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ما است پس ابوبکر میان ایشان اصلاح کرد و دست ایشان را از یکدیگر برداشتند
سلیم بن قیس گفت تو با ابوبکر بیعت کردی هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک شدید و ملعون شدید تا قیامت آیا میدانید
چه کردید با خود ستمکارانید پیش از خود اختیار کردید افتراق و اختلاف در میان این امت را نیا خفتید و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید
تا آنکه خلافت را از معدنش بر داشتید و بیرون کردید عمر گفت حالا که تو و امامت بیعت کردید هر چه خواهید بگوئید من گفتم شنیدم از
رسول خدا که گفت که تو و مصاحب ابوبکر که با او بیعت کردی مثل آنکه جمیع گناهان امتت تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان
خواهد بود عمر گفت هر چه خواهی بگو اما منت بیعت کرد و دیده اش روشن نشد با آنکه خلافت بار سید من گفتم گواهی میدهم که در بعضی
از کتابهای خدا خوانده ام که بیک دری از درهای جهنم بنام تو و نسبت و وصف تو نوشته است گفت آنچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از
اهل بیتی که شما ایشان را خدایان گرفته بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که از رسول خدا ص شنیدم در تفسیر این آیه فیومئذ
لا یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد که این امیر در شأن تست یعنی عذاب نبدا و از همه کفار شدید تر است پس عمر گفت ساکت
شو خدا صدایت را بگیرد ای غلام و فرزند زن گندیده پس حضرت امیر گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شو سلمان گفت بخدا سوگند
که اگر حضرت امیر مرا امر بسکوت نمیکرد هر آینه که در شأن او نازل شده بود و هر حدیثی که از حضرت رسول در حق او و ابوبکر شنیده بودم میگفتم
چون عمر دید که ساکت شدم گفت از روی تهدید که تو مطیع و منقاد او ئی پس چون ابوذر و مقداد بیعت کردند و سخنی نگفتند عمر گفت
ای سلمان چرا ساکت نمیشوی چنانکه دو مصاحبت بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشان را زیاده از اینها نیست ابوذر
گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی ما را بمحبت آل محمد ص و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و لعنت کرده است کسی را که دشمن دارد و افترا کند بر ایشان و حق
ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط گرداند و این امت را از پس و پیش از دین برگرداند عمر گفت آمین خدا لعنت کند کسی را که ستم کرد
حق ایشان را که خدا ایشان را در خلافت حقی نبود و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار بقرابت
حضرت رسول پس حضرت امیر ع فرمود ای پسر صهاک ما را در آن حقی نیست خلافت مخصوص تو و ابوبکر دنی زاده سرزن خورده مگس است
عمر گفت الحال که بیعت کردی دست از این سخنان بر دار عامه مردم بمصاحب من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود
ولیکن خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و مصاحب ترا و آنها که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب و خواری او
بر تو ای پسر خطاب نمیدانی چه کرده چه عذاب از برای خود و مصاحب خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد بگذار هر چه خواهد
بگوید حضرت فرمود بغیر از یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما می آورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر آیا شنیدید از رسول خدا
که میگفت در جهنم تابوتی هست از آتش که در آن دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت و آن تابوت در چاهی است
از قعر جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد که جهنم را مشتعل گرداند میفرماید آن سنگ را از آن چاه بر میدارند جمیع جهنم
از شدت حرارت آن چاه مشتعل میگردد پس علی ع فرمود من در حضور شما ها از حضرت رسول ص سوال کردم که آنها کیستند فرمود اما
پیشینیان پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشان است
و از این امت دجال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن صحیفه ملعونه کنند و با یکدیگر اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر کنند
بر غصب حق تو تا آنکه پنج نفر را نام برد و یک یک ایشان را شمرد پس ما چهار نفر گواهی دادیم که ما در این واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم

عثمن گفت که یا علی تو و اصحاب حدیثی هست که در حق من شنیده باشد علی گفت بلی شنیدم از رسول خدا صلعم که ترا لعنت کرد و بعد از لعنت
شنیدم که استغفاری نکرد ایشد عثمان در غضب شد و گفت مرا با تو چه کار است دست از من برنمیداری نه در حیات رسول خدا و نه بعد از وفات
او پس گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک بمالد الذی گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا شنیدم که میگفت زبیر کشته خواهد شد مرتد
از اسلام سلمان گفت حضرت امیر المؤمنین اهشتم بن گفت که راست میگویند زبیر بعد از قتل عثمن با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا
خواهد شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا گفت بغیر از چهار نفر
و مردم بعد از رسول خدا بمنزله هرون و اتباع او شدند و بمنزله گوساله و اتباع آن و علی بمنزله هرون بود و ابو بکر بمنزله گوساله
و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا صلعم که گفت گروهی از اصحاب من بیایند که در ظاهر نزد من قرب و منزلت داشته باشند و بر صراط
بگذرند چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند و من ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند و ایشان را از پیش من بربایند
پس گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گویند نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد
شدند و از دین برگشتند پس من گویم دور باد ایشان را و شنیدم از رسول خدا صلعم که مرتکب خواهند شد سنت و طریقه بنی
اسرائیل را مانند موافقت نعل با نعل یکی با یکدیگر تیر با تیر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که توریة و قرآن
مجید بیک دست نوشته شده در یک صحیفه نوشته شده است مثلها و سنتها این دو امت مساوی اند و از حضرت صادق عم منقول است که
چون حضرت امیر را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت فاطمه بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون فاطمه
نزدیک قبر حضرت رسول رسید گفت دست از پسر عم من بدارید بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده است که اگر دست از او برندارید موی
سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گذارم و ناله بدرگاه خدا بلند کنم ناقه صالح نزد خدا گرامی تر از من نیست و بچه او
گرامی تر از فرزندان من نیست سلمان گفت نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و آنقدر بلند
شد که اگر کسی میخواست از زیرش بیرون رود میتوانست پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده من و خاتون من خدا پدر ترا رحمت
عالمیان گردانیده بود تو سبب نزول غضب بر ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون رفت و دیوارها بجای خود فرود آمد تا آنکه غبار از ۱۴
زیر آنها بلند کردند و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیگر فاطمه دست حسین را گرفت و متوجه قبر حضرت رسول گردید که نفرین کند
حضرت امیر سلمان را گفت برو و دختر محمد را دریاب که میبینم پهلوهای مدینه که بحرکت آمده است و اگر او موی سر را بگشاید و گریبان
چاک کند و نزد قبر پدر بزرگوارش برود و فریاد بدرگاه خدا آورد اینها را مهلت نمی یابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس
سلمان خود را بآنحضرت رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که برگرد و صبر کن که باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود هر گاه او فرموده
است بر میگردم و صبر میکنم و باسانید معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق عم که وقتی که گریبان حضرت امیر را میکشیدند و بنزد ملعون
ابا بکر می آوردند چون بنزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت رسید این آیه را خواند که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی
پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابو بکر که همه شناختند که دست حضرت رسول است و صدایی ظاهر شد که شناختند صدای آنحضرت است
که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن خدایی که آفرید ترا از خاک پس از نطفه پس راست کرد
ترا مردی و بعضی از طرق خاصه از حضرت صادق عم و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از مهاجر
و انصار انکار کردند بر ابو بکر خلافت او را و حجتها بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود و سلمان و
ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف ذو الشهادتین و خزیمه بن ثابت
و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابو بکر بر سر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند میرویم او را از سر منبر بزیر میاندازیم
و بعضی دیگر گفتند که اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حق تعالی فرموده است خود را بدست خود بتهلکه میندازید پس بیایید
برویم نزد حضرت امیر و با او مصلحت کنیم پس رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین ترک کردی حقی را که تو اولی
و احق بودی از ابو بکر زیرا که ما شنیدیم از رسول خدا صلعم که میگفت علی با حق است و حق با علی است هر سو که میرود حق با او میرود
میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم که با تو مشورت کنیم حضرت فرمود بخدا سوگند که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید
و شما نسبت بایشان از نمک در میان طعام کمترید و خواهند آمد بسوی من شمشیرها برهنه مستعد
ایشان بنزد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس باید من با ایشان قتال کنم و دفع ضرر ایشان از خود بکنم
خدا است زیرا که آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت که بعد از من امت با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست
و تو از من بمنزله هرونی از موسی و امت من بعد از من بمنزله هرون و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله هر گاه چنین شود چه کنم فرمود اگر

بادران

بادران بیابی مجاهده کن و جهاد کن و اگر نیابی یاوری دست بدار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد من آیی چون حضرت رسول بعد از

[illegible]

شود و فتنه عظیم شود و دشمنان بر شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شما است بعهد خدا و رسول و میدانید که فرق گذاشت حضرت رسول
میان شما و او در مواطن بسیار درهارا از مسجد مسدود کرد بغیر از در او و کرامت خود فاطمه را باو داد و بشما طلبکاران ندا و گفت من شهر
حکمتم و علی در او است هر که حکمت خواهد از درگاهش بیاید و همه شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما محتاج
نیست این سوابق عظیمه که او دارد و هیچیک از شما ندارد پس شما چرا از او میل بدیگری میکنید و حق او را بغیر او میدهید
بدلا پس ابی بن کعب برخواست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است حق را باهلش رد کن و نصایح
بسیار کرد و او ابن خزیمه برخواست و گفت ایها الناس آیا میدانید که رسول خدا شهادت مرا تنها قبول کرد گفتند بلی گفت پس
شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا که میگفت اهل بیت من حق را جدا میکنند از باطل و ایشانند امامان که پیروی ایشان
میباید کرد و گفتم آنچه میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پس ابو الهیثم برخواست و گفت شهادت میدهم بر پیغمبر ما که
علی را بازداشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند باز نداشت مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را برای آن بازداشت که مردم
بدانند که مولای هر کسی است که پیغمبر مولای او است تا جمعی را فرستادیم که از آنحضرت سوال کردند حضرت فرمود که علی ولی مومنان
است بعد از من و خیر خواه مردم است برای امت من شهادت بآنچه میدانستم دادم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد
کافر شود روز قیامت خدا گواه هست پس سهل بن حنیف برخواست و بعد از صلوة گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که گواهی میدهم
بر رسول خدا که دیدیم او را در اینمکان یعنی در مابین قبر و منبر و دست علی را گرفته بود و میگفت ایها الناس این علی امام شما است
از بعد من و وصی من است در حیات من و بعد از وفات من و قضا کننده دین من است و وفا کننده بعهد و وعده من است و اول کسی است که
با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسیکه متابعت او نماید و یاری او کند و وای بر کسیکه تخلف کند از او و یاری نکند
او را پس برادرش عثمان با او ایستاد و گفت شنیدم از رسول خدا ص که اهل بیت من ستاره های زمین اند پس بر ایشان تقدم ننمائید
و ایشان را مقدم دانید که ایشان اند والیان من بعد از من پس مردی برخواست و گفت یا رسول الله کدام یک از اهل بیت تو اند فرمود
علی و طاهران از فرزندان او پس ای ابوبکر اول کسی که کافر شود با ایشان مباش و خیانت منما با خدا و رسول و خیانت منمائید امانت
خود را و حال آنکه دانید حق را پس ابو تراب برخواست و گفت بترسید از خدا ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمائید
حق ایشان را که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شما شنیده اید آنچه برادران ما شنیده اند که در مقامات متعدد میگفت
که اهل بیت من امامان شمایند بعد از من و اشاره میکرد بعلی و میگفت این امیر بره و نیکوکاران است و کشنده کافران است هر که
او را واگذارد خدا او را وامیگذارد و هر که او را یاری میکند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستیکه
خدا تواب رحیم است حضرت صادق ع فرمود که پس ابوبکر ساکت ماند بر منبر و نتوانست جواب بدهد پس گفت من والی شما شدم و بهتر از شما
نیستم شما اقاله کنید بیعت مرا و دست از من بردارید عمر گفت بزیر بیا ای احمق از منبر هر گاه نمیتوانی جواب حجتهای قریش را بدهی چرا خود
را در اینمقام بازداشتی والله که میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را بسالم مولای حذیفه بدهم پس ابوبکر از منبر بزیر آمد و دست عمر را گرفت
و بخانه خود رفتند تا سه روز داخل مسجد نشدند چون روز چهارم شد خالد بن ولید پلید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید بخدا
سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف شوند و سالم با هزار نفر آمد و معاذ بن جبل با هزار نفر آمد و پیوسته لشکر می آمد
تا چهار هزار نفر منافق جمع شدند و بیرون آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان می آمد تا داخل مسجد حضرت رسول شدند
پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخن بگوید مثل آنچه در روز گذشته گفتید سرش را از بدن جدا میکنم پس خالد
سعید برخواست و گفت ای پسر صهاک حبشیه بشمشیرهای خود ما را میترسانی یا بجمعیت خود ما را [illegible] بخدا سوگند که شمشیر
های ما تیزتر است از شمشیرهای شما و با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ما است بخدا سوگند اگر نه آن بود که امام
ما را منع میکرد از قتال و اطاعت او بر ما واجب است هر آینه شمشیر میکشیدیم و جهاد میکردیم تا عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت
امیر ع فرمود بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در راه دین و خدا ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان برخواست و گفت
الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا ص و اگر نشنیده باشم گوشهایم کر شود که میگفت روزی خواهد بود که برادر من و پسر عم
من در مسجد نشسته باشد با تنی چند از اصحاب خود که ناگاه جماعتی چند از سگان جهنم او را در میان خواهند گرفت که اراده کشتن
او و اصحاب او خواهند نمود و من یقین دارم که شما آنهائید پس عمر برخواست که بر او حمله کند حضرت امیر برجست و گریبان او را گرفت
و او را بر زمین زد و فرمود ای پسر صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد که پیش نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول پیشتر شده بتو
مینمودم که کدام یک یاورش ضعیفتر است و عددش کمتر است پس با اصحاب خود فرمود که برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از

داخل

داخل این مسجد نخواهم شد مگر بروشی که برادرم موسی و هارون داخل شدند در وقتیکه موسی را گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید
ما اینجا نشسته ایم و با شما جنگ نکنیم والله که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه شود و حکم شرع
در آن میکنم زیرا که جایز نیست برای حجتی که رسول خدا ص در میان مردم نصب کرده باشد آنکه مردم را در حیرت بگذارد بدانکه
این مجملی و قلیلی است از آنکه از طرق معتبره شیعه در این قضیه که بر مردم وارد شده است و اکثر این مضامین در کتب سیر و احادیث معتبره
مخالفین معتبره وارد خواهد شد و بعضی از آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از آنجمله ابن ابی الحدید گفته که روایات قضیه
سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند و جمع کثیر از محدثین روایت کرده اند آنست که حضرت امیر امتناع نمود از بیعت تا آنکه او را باکراه آوردند
و زبیر امتناع نمود از بیعت تا آنکه او را باکراه آوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی و همچنین ابو سفیان و خالد
بن سعید و عباس عم رسول و پسرهای او و ابو سفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر
آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند
و همه را بجبر آوردند نزد ابوبکر تا بیعت کردند و کسی بغیر از علی نماند و از برای رعایت حضرت فاطمه او را بیرون نیاوردند و بعضی
گفته اند بیرون آوردند و با ابوبکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها را روایت کرده است و گفته که چون انصار دیدند
که خلافت بایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما با غیر علی بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم
معروف بابن اثیر موصلی در تاریخ و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی بعد از وفات حضرت رسول ص میگفت که اگر
چهل نفر از اصحاب عازم مییافتم جهاد میکردم این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از اهل سیر نقل کرده اند و اما
آنچه از اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان میگویند آنست که حضرت امیر ع امتناع نمود از بیعت ابوبکر تا شش ماه و ملازمت
خانه خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا فاطمه ع از دار فنا بعالم بقا رحلت نمود و چون آنحضرت رحلت نمود بیعت کرد
و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیات بود روی مردم بسوی آنحضرت بود چون فاطمه وفات یافت روی
مردم از او برگردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیات فاطمه بعد از پدرش شش ماه بود مولف گوید از جمله
غرایب است که با آنکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است و در اول گفته است که بعد از فاطمه طوعا بیعت کرد و حال آنکه عبارت
صحیحین صریحست در آنکه تا اعوان نیافت و ممکن نبود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون روی مردم از او گردید مضطر شد بیعت کرد
ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن العزیز جوهری که بسیار او را توثیق و مدح میکند نقل کرده است که چون با ابوبکر بیعت
کردند زبیر و مقداد و جمعی از صحابه بنزد علی ع تردد میکردند و او در خانه فاطمه بود و مشورت میکردند در امور خود و
مصلحت میکردند پس عمر آمد و داخل خانه حضرت فاطمه شد و گفت ای دختر رسول خدا احدی نزد ما محبوبتر نیست از تو بخدا سوگند
که این مانع من نیست از آنکه اینجماعت در خانه تو جمعیت کنند آتش بزنم و خانه ایشان را بسوزانم پس چون عمر بیرون رفت آنها آمدند فاطمه گفت
عمر چنین گفت و میدانم که اینکار را خواهد کرد دیگر بخانه من میائید ایشان رفتند و با ابوبکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است
که از سخنان مشهور معاویه است که بعلی ع نوشت دیروز بود که زنت را بر دراز گوشی سوار کردی و دستهای دو پسرت را گرفتی حسن
و حسین را در روزیکه با ابوبکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسران بدر خانه ایشان رفتی
و خواستی که ایشان را جمع کنی برای قتال با ابوبکر مصاحب رسول خدا و اجابت تو نکرد از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر محق بودی اجابت
تو میکردند و اگر من همه چیز را فراموش میکنم این را فراموش نمیکنم که با پدرم گفتی وقتیکه میخواست ترا از خانه بدر آورد که اگر چهل نفر
مییافتم که صاحب عزم بودند قتال میکردم با ابوبکر و ایضا از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان و زبیر و مقداد میخواستند که
بعد از رسول با علی ع بیعت کنند و سلمان گفت اختیار را درست کردید که با انصار ندادید اما خطا کردید که با اهل بیت پیغمبر ندادید
و اگر بایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و برفاهیت آنرا میخوردید و ایضا جوهری روایت کرده است از ابو الاسود
که غضب کردند جماعتی از مهاجران در بیعت ابوبکر و بغضب آمدند علی و زبیر و داخل خانه فاطمه شدند با اسلحه پس عمر آمد
با گروهی که یکی از آنها اسید بن حضیر بود و سلمة بن سلامه پس حضرت فرمود بزنید ایشان را بخدا سوگند داد فایده نکرد و هجوم آوردند
و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشان را بعنف برد و آورد و کشید تا بیعت کردند پس ابوبکر
ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من امری بود ناگهانی و واقع شد و حق تعالی مردم را از شر آن نگاه داشت و ترسیدم
که فتنه شود بخدا سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت نداشتم [illegible]
من برنیاید و میخواستم که قویترین مردم بجای من باشد و از بی تقوی عذر خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت

دیگر گفته است که ثابت بن قیس نیز با انها بود که با عمر داخل خانهٔ فاطمه شدند و در روایت دیگر عبد الرحمن بن عوف نیز با انها بود و محمد
سلمه نیز با انها بود و شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب جوهری از سلمة بن عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابوبکر بر منبر نشست علی ع
با زبیر و جمع کثیری از بنی هاشم در خانهٔ فاطمه بودند پس عمر امد بسوی ایشان و گفت بحق انخدائیکه جانم در دست اوست بیرون بیائید
بسوی بیعت یا خانه شما را میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون امد مردی از انصار او را در بر گرفت و باز یاد بن لبید و شمشیر از دست
او افتاد و ابوبکر بر منبر صدا زد که شمشیر او را بر سنگ زنید و بشکنید بر سنگ زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید خدا میان
ایشان را و جوهری گفته است که در روایت دیگر است که سعد ابی وقاص با ایشان بود و در خانهٔ فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان جمع
شده بودند که با علی بیعت کنند و عمر امد که اتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون امد و حضرت فاطمه ع بیرون امد و میگریست
و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که از عبد الله بن موسی حسنی پرسیدند از حال ابوبکر و عمر گفت جواب میدهم شما
بجوابی که عبد الله بن الحسن گفت در وقتیکه از حال این دو کس سؤال کردند گفت فاطمه صدیقه و معصوم بود و دختر پیغمبر مرسل
بود و مرد و غضبناک بود بر جماعتی که امدند و نفر از انها بودند ما نیز غضبناکیم از برای غضب او **و ایضا** جوهری از امام محمد
باقر ع روایت کرده است که ابن عباس گفت از عمر شنیدم که گفت صاحب تو اولی ناس بود بخلافت بعد از رسول خدا مگر انکه ترسیدیم
بر او از دو چیز گفتم کدام است انها گفت ترسیدیم از کمی سال و محبت او با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع
علی از بیعت ابوبکر تا انکه او را بعنف بیرون اوردند بان نحوی که مذکور شد محدثین و راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و بتحقیق
انچه جوهری درین باب از رجال حدیث نقل کرده و همه ثقات و مامونند و غیر او نقل و ذکر کرده اند که اصحاب امتناع نمودند و
روایت کرده جوهری از ابوبکر باهلی و اسمعیل بن مجاهد از شعبی که ابوبکر بعمر گفت کجا است خالد بن ولید گفت حاضر است ابوبکر
گفت هر دو بروید و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر
چیست گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی ع و در خانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر
زبیر را کشید و زد بر سنگی که در انخانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و برخیزانید و بیرون اورد بدست خالد داد
و با خالد جماعت بسیار بودند که ابوبکر بمدد فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیر گفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع نمود
دست حضرت را گرفت و کشید و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم اوردند و میکشیدند انحضرت را بعنف شدید و مردم
جمع شده بودند در شوارع مدینه نظر میکردند و حضرت فاطمه ع با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان بیرون امدند و صدای ولوله
و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابوبکر را گفت خوش زود غارت اوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا بخدا سوگند
که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابوبکر امد و شفاعت کرد از
برای عمر و فاطمه از او راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از انکه این روایات را نقل کرده است گفته است که صحیح نزد من انست که فاطمه از
دنیا رفت و غضبناک بود بر عمر و ابوبکر و وصیت کرد که انها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جمله گناهان صغیره بود و اولی و بهتر این بود
اولی ان بود که ان را گرامی دارند و رعایت حضرت او بکنند **و ایضا** ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استماع نمودم
الحدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر رسول الله کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت
رسول ص در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد از
ترسانیدن زینب و سقط او ظاهر حال انست که اگر در حیات می بود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزند محسن نام
از او سقط شد و تقیه کرد و گفت صحت و بطلان انرا هیچیک از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید
روایت بیعت سقیفه را بهمان نحو که سابقا ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخین ایشانست روایت کرده است که عمر امد
با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی بدر خانه علی ع و گفت بیرون ائید والا خانه را بر شما میسوزانم و ابن خزابه در کتاب غرر
از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت من از انها بودم که هیزم برداشتیم با عمر و بدر خانهٔ فاطمه رفتیم و بردیم در وقتیکه علی و اصحابش
امتناع نمودند از بیعت و عمر بفاطمه گفت بیرون کن هر که در اینخانه است و در ان وقت علی و فاطمه و حسنین و جماعتی از صحابه در
انخانه بودند فاطمه گفت یا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی والله تا بیرون ایند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از فضلای
ایشانست گفته است که علی و عباس در خانهٔ فاطمه نشسته بودند ابوبکر بعمر گفت که اگر ابا کنند از امدن با ایشان قتال کن پس عمر
اتشی برداشت و امد که خانه را بسوزاند فاطمه گفت ای پسر خطاب امده خانه ما را بسوزانی گفت بلی و باز ابن ابی الحدید قصه سقیفه را
از کتاب جوهری مبسوط تر از انچه سابقا مذکور شد بهمان نحو روایت کرده است تا انکه گفته است بنو هاشم در خانه علی جمع شدند و

زبیر

زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیر ع فرمود که زبیر همیشه با ما اهل بیت بود تا انکه پسرهایش بزرگ شدند
و او را از ما برگردانیدند پس عمر رفت با گروهی بخانه حضرت فاطمه با اسید و سلمه و گفت بیائید و بیعت کنید و ایشان امتناع نمودند پس زبیر
شمشیر کشید و بیرون امد عمر گفت این سگ را بگیرید سلمة بن اسلم شمشیر را گرفت و بر دیوار زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابوبکر بردند و بنی
هاشم همراه بودند و علی ع میگفت من بندهٔ خدا و برادر رسول ویم چون انحضرت را نزد ابوبکر بردند گفتند بیعت کن حضرت فرمود من احق
باین امر از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولی هستید باینکه با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز همان
با شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید بحق ما اعتراف کنید چنانچه انصار بحق شما اعتراف کردند والا معترف شوید
که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت دست از تو بر نمیدارم تا بیعت کنی علی گفت شیر بدوش که بهره از ان برای تست امروز برای او محکم کن که فردا او بتو
برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابوبکر گفت اگر با من بیعت نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابو عبیده گفت ای ابو الحسن
تو کم سنی و ایشان پیران قوم تواند و تو تجربه ایشان را نداری و ابوبکر قوتش براین امر بیش از تو دارد و تاب برداشتن این امر بیش از تو دارد پس
شوا کر تنه بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر سزاوار تر خواهی بود با فضیلت و قرابتی که تو داری و جهادی که تو در دین کرده علی گفت ای گروه مهاجران
از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانه او مبرید بخانه‌های خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت
احقیم باین از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خوانده و داند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا ص و امر رعیت
را تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ما هست پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی
اگر انصار پیش از این بیعت ابوبکر این سخن را از تو می شنیدند دو کس بر تو اختلاف نمیکردند ولیکن ایشان بیعت کرده اند پس علی ع بخانه
برگشت و ملازم خانه خود شد تا فاطمه ع از دنیا رفت با ابوبکر بعد از ان بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر ع که علی ع
فاطمه را سوار کرد و شب بخانه‌های انصار رفت و از ایشان طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کردیم
اگر پسر عمت تو پیشتر اینسخن را میگفت ما از او بدیگری عدول نمیکردیم علی گفت من رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم از پیش تجهیز
او و طلب خلافت می امدم فاطمه گفت انچه علی کرد خوب کرد و انها کاری کردند که خدا جزای ایشان را خواهد داد محمد بن مسلم بن قتیبه
که از اعاظم علما و مورخین عامه است قصه سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت مبسوط تر از ان روایت کرده است تا انکه گفته است چون
خبر بابوبکر رسید که جمعی تخلف بیعت او کرده اند در خانه علی جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و انها را طلبید چون ابا کردند از امدن
عمر هیزم طلبید و گفت بحق انخدائی که جان عمر در دست اوست یا بیرون میائید یا خانه را با هر که در اوست میسوزانم مردم گفتند فاطمه
در اینخانه است گفت هر چند که او باشد پس همه بیرون امدند و بیعت کردند مگر علی ع که گفت سوگند یاد کرده ام که تا قران را جمع نکنم
از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من قومی بیحیاتر و بدکردار تر ندیده ام جنازه رسول خدا را در پیش ما گذاردید
و بدون مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابابکر امد و گفت علی را که تخلف بیعت تو کرده است چنین در خانه خود
گذاردی ابوبکر قنفذ را گفت برو و علی را بیاور قنفذ رفت گفت خلیفه رسول الله ترا می طلبد حضرت گفت چه زود دروغ بر رسول خدا
بستید چون این خبر را اورد ابوبکر گریست گفت برو بگو امیر المؤمنین ترا میطلبد چون این را گفت حضرت فرمود سبحان الله امری را دعوی
میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت اورد باز ابوبکر گریست عمر برخواست و جمعی را با خود بدر خانه حضرت فاطمه ع امد و در را کوبید
چون حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم از پسر خطاب و پسر ابی قحافه چون مردم
صدای گریه انحضرت را شنیدند گریان برگشتند و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته و جگرهای ایشان پاره شود و عمر با جمعی ماندند تا
علی را بیرون اوردند و بنزد ابابکر رسانیدند پس با او گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفت بخدا سوگند گردنت را میزنیم علی
گفت پس بندهٔ خدا و برادر رسول خود را خواهید کشت عمر گفت بندهٔ خدا بلی و برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت
عمر گفت با ابوبکر در این باب و چرا امر نمیکنی گفت من او را اکراه نمیکنم تا فاطمه در پهلوی اوست پس علی ع بنزد قبر مطهر حضرت رسول رفت
و فریاد کرد که یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلونی پس عمر با ابوبکر گفت بروید بخانه فاطمه او را بغضب اوردیم چون امدند و رخصت
طلبیدند فاطمه ایشان را رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر ع امدند و استدعا کردند که او رخصت بطلبد انحضرت از فاطمه
حضرت امیر التماس کرد ایشان را رخصت بدهد و جامه بر روی حضرت انداختند و چون داخل شدند حضرت فاطمه رو از ایشان
گردانید بجانب دیوار کرد پس سلام کردند فاطمه جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبه رسول خدا من صله قرابت رسول خدا را دوست
از صله قرابت خود و من از ان دوست میدارم که کاشکی روزی که پدر تو مرد من میمردم و بعد از وفات او نمیماندم ایا گمان داری که من ترا شناسم و حق
ترا دانم و میراث ترا از حضرت رسول منع نمودم از رسول خدا شنیدم که فرمود ما میراث نمیگذاریم و انچه از ما میماند صدقه است فاطمه گفت اگر من

حدیثی

حکمی از حضرت رسول خدا صلعم نقل کنم آیا اقرار بان میکنید گفتند بلی فرمود که قسم میدهم شما را بخدا که نشنیده اید از آنحضرت که گفت
رضای فاطمه از رضای منست و سخط فاطمه سخط منست هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق که مرا دوست داشته و هر که راضی
کند فاطمه را بتحقیق که مرا راضی کرده و هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق که مرا بخشم آورده گفتند بلی این را شنیده ایم از رسول خدا
فاطمه گفت پس من خدا و رسول و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا بخشم آوردید و مرا خشنود نکردانیدید و اگر رسول خدا را ملاقات
کنم شکایت شما را خواهم کرد با و ابوبکر گفت پناه میبرم بخدا از سخط او و از سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر آنقدر گریست بر خود که نزدیک
بود هلاک شود فاطمه گفت بخدا که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی پس گریان بیرون آمد ابوبکر گفت با مردم شما هر یک میروید
با حلیله خود خوشحال میخوابید و مرا باین حال گذاشته اید مرا احتیاجی با شما نیست بیعت مرا فسخ کنید بیعت مرا گفتند یا خلیفه رسول الله
این امر مستقیم نمیشود بدون تو و اگر او فسخ کند دین خدا بر پا نمیشود ابوبکر گفت اگر نه ترس این بود در آنکه منتشر شود عروه اسلام سست شود
هر آینه یکشب با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از آنچه شنیدم و دیدم از فاطمه پس علی ع بیعت نکرد تا فاطمه وفات کرد و بعد از پدر خود
هفتاد و پنج شب زنده بود و بلاذری از محدثین و مورخین مشهور مخالفین که در نهایت تعصب است روایت کرده است که چون ابوبکر
علی ع را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر آمد و آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه در در خانه با او ملاقات کرد گفت
ای پسر خطاب خانه مرا بر من میسوزانی گفت بلی و این قوی تر است در آنچه پدرت آورده است پس علی ع آمد و بیعت کرد و ابرهیم بن
سعد الثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت امیر ع بیعت نکرد با ابوبکر تا آنکه دید که دود از خانه
اش بلند شد و ایضا از بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی ع امتناع نمود از بیعت ابوبکر عمر را فرستاد و گفت بیا
او را بنهایت عنف و شدت چون او را آورد و گفتگوئی میان ایشان شد پس علی بعمر گفت که بدوش شیری که نصفش از تو باشد
بخدا سوگند که ترا حرص نکرده است بر امارت مگر آنکه فردا ترا بر دیگران اختیار کند و ابرهیم الثقفی از زهری که بیعت نکرد علی
مگر بعد از شش ماه و جرئت بهم نرسانیدند بر او مگر بعد از وفات حضرت فاطمه و ایضا روایت کرده است از ابرهیم که قبیله اسلم
ابا کردند از بیعت ابوبکر و گفتند ما بیعت نکنیم تا بریده بیعت کند زیرا که حضرت رسول با بریده گفته است که علی ولی شماست
بعد از من پس حضرت امیر ع فرمود که ایشان مرا مخیر کرده اند میان آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من با ایشان بیعت کنم یا کار بجنگ
منتهی شود و مردم مرتد شوند پس من اختیار این کردم که بر من ستم کنند و مردم از دین بر نگردند و ایضا از عدی بن حاتم
روایت کرده است که گفت بر هیچکس آنقدر رحم نکردند که بر علی کردند در وقتیکه گریبانش گرفتند کشیدند و بنزد ابوبکر آوردند
ابوبکر گفت با و بیعت کن علی فرمود اگر نکنم چه خواهی کرد گفت سرت را بر میدارم پس علی سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه
باش پس دست او را گشودند و باز نکرد و بان بیعت راضی شدند **مؤلف گوید** ای طالب حق و یقین بدانکه دلیل عمده
مخالفان بر خلافت ابوبکر آنستکه صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجتست پس باید خلافت او حق باشد و خوب تعریف کرده اند اجماع
را که اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصری بر امری از امور در یکوقت و در این اجماع سخن بسیار است **اول** آنکه در کتاب اصول خود چندین
در این مسئله کرده اند **دویم** آنکه تحقیق چنین امری یا ممکن است یا محال **سیم** بر تقدیر امکان آیا متحقق شده در امری
چهارم آنکه بر تحقیق دلیل حجت میشود یا نه **پنجم** آنکه بر تقدیر حجت بودن آیا شرط است که بحد تواتر برسد یا نه و در
هر یک از اینها تشاجر و مشاجره بسیار کرده اند پس اثبات امامت ابوبکر باجماع موقوفست بر اثبات جمیع این مراتب خواهد بود و اما که باین
امور قائل نیستند از علمای ایشان چگونه باید دلیل استدلال میتوانند کرد و با خلاف کرده اند در آنکه آیا شرط است در حجیت اجماع انقراض اهل آن
بر این رای اتفاق کرده اند بر این رای باقی بمانند تا مردن یا نه و با خلاف کرده اند در آنکه اجماع تنها حجتست یا مستندی باید داشته باشد
و این مستند حجت است و مستندی که ذکر کرده اند قیاس فقهیست که قیاس کرده اند که نماز او بفرمان حضرت رسول نبود بلکه بامر عایشه
و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف تکیه بر حضرت امیر ع و عباس یا فضل بن عباس کرده بمسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود نشست
با ایشان نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است که حضرت رسول صلعم در خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابوبکر
نماز میکرد بنماز حضرت رسول و مردم نماز میکردند بنماز ابوبکر یعنی تکبیر او **دویم** آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل
بیت و ظاهریه از اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلیل شافیه بر بطلان آن قائم نموده اند **سیم** آنکه بر تقدیر
حجیت در جائیکه حجت است که علت در اصل بوده باشد و در فرع مساوی اصل باشد و در این علت در اینجا مفقود است بلکه فرق
ظاهر است زیرا که ایشان امامت نماز از برای هر نیکوکار و بدکاری جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت و قرشی بودن و
شرایط دیگر را شرط میدانند و ایضا امامت جماعت را این قدر است و در آن علم بسیار در کار نیست و شجاعت و تدبیر امور در
در

و ایضا

مؤلف گوید

در آن معتبر نیست و چون خلافت سلطنت و ریاست در امور دین و دنیا است در آن علم بسیار و شرایط بسیار معتبر است که هیچیک در ابوبکر و
عمر و عثمن نبود و در هر امری مانند خر در گل میماندند و استعانت از حضرت امیر و سایر صحابه مینمودند و آنکه بعضی از اعلام گفته اند که حضرت
رسول صلعم او را برای دین ما اختیار کرده چرا ما او را برای دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب و خطا بود و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او
تصریح کرده اند که امامت بحکومت عامه در دین و دنیا **و ایضا** اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را [illegible] نگفتند و دست
بقرابت زدند **چهارم** آنکه اگر قیاس حجت باشد در مسائل فروع حجت نیست در مسائل اصول و بر تقدیر تسلیم چنین معارضه میکنیم
بخلیفه کردن حضرت رسول صلعم حضرت امیر را در غزوه تبوک در مدینه و او را بعد از آن عزل نکرد و هر گاه خلیفه بوده در مدینه بایستی
بر جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی قائل بفصل نیست و این اقوی است از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود
خلافت نماز **پنجم** آنکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بوده است که سعد بن عباده و اصحابش که خزرج
بودند و مطلقا با ابوبکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و آنها که ظاهرا بیعت کردند از ترس
در خانه اهل بیت رسالت نیز انداختند و شمشیرهای برهنه دیدند بیعت نکردند پس هر ظالمی که تسلط بیابد و جمعی از فسقه بطمع
مال و جاه با او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد و طاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست بیعت
النصر و تا شتر و غیر ایشان و مسلمه کذاب با رسول شده باشد و اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیر المؤمنین
بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب گوئیم که آن نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولادش در زمین بیعت هرگز داخل
نشدند چنانچه ابن عبد البر در استیعاب گفته است در ترجمه ابوبکر که بیعت بخلافت کردند با ابوبکر در روزی که رسول خدا از دنیا رحلت نمود
در سقیفه بنی ساعده در روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت سعد بن عباده و طایفه از قبیله
خزرج و فرقه از قریش **و ایضا** ابن عبد البر در کتاب استیعاب و ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه گفته اند که سعد با هیچیک از ابوبکر
و عمر بیعت نکرد و نتوانستند که او را جبر کنند بر بیعت چنانکه بر دیگران جبر کردند برای آنکه اقوام او از قبیله خزرج بودند و احتراز کردند
از فتنه و چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد گفت یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو سعد گفت حرام است بر من
بودن در شهری که تو امیر باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیله بنی [illegible] در نواحی دمشق داشت هر هفته نزد جماعتی میرفت از قوم خود
از قریه دیگر میرفت در یکی از باغستانها تیری بر او انداختند و او را کشتند و صاحب روضة الصفا گفته که سعد بیعت نکرد با ابوبکر
بیرون رفت بسوی شام بعد از مدتی بتحریک یکی از عظما کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری در تاریخ خود روایت کرده است
که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمه انصاری بکشتن سعد و هر یک تیری بر او انداختند پس او کشته شد پس بتوهم مردم انداختند
که جن او را کشته و این شعر مشهور را از زبان جن وضع کردند نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده فرمیناه بسهمین فلم تخطئ فؤاده
و تظلم حضرت امیر ع از ایشان تا آخر ایام حیوتش متواتر است و ایضا آنحضرت در جواب معویه نوشته صریح است در آنکه با اختیار خود بیعت
نکرد **ششم** آنکه بر تقدیر تسلیم تحقق بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق آن چرا در این مدت بدون حجت تصرف در
نفوس و فروج و دماء و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند **و ایضا** دانستی که ایشان در تعریف
اجماع اخذ کرده اند که اتفاق کنند اهل آن بر امر در یکوقت زیرا که اگر در یکوقت نباشد ممکن است متقدم پیش از موافقت
متأخر از آن برگردد پس اجماع تدریجی عمر و ابوبکر چه نفع میکند و از جمله غرایب آنستکه اکثر متأخرین ایشان مانند ملا سعد الدین
در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف چون دیدند که متمسک باجماع چنین شد موجب فضیحت است دست از این اجماع برداشته اند
و هر گاه ثابت شد حصول امامت با اختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماعی جمیع اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بر آن قائم نشده است از
عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو از اهل حل و عقد کافیست در ثبوت امامت و وجوب اطاعت امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم
که صحابه با صلابتیکه در دین داشتند بهمین مثل عقد عمر از برای ابوبکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمن و شرط نکردند در عقد
اجماع هر که در مدینه است چه جای اجماع امت از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکار نکرد و بر این امر اتفاق کرده اند اهل اعصار بعد
از آن ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر چند چیز است **اول** آنکه اجماع اهل حل و عقد هر چند
از بعضی بعد از تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابوسفیان گفت بفرزندان عبد مناف
راضی شدید که غیر شما بر شما والی باشد بر منکم مدینه را از سواره و پیاده و در صحیح بخاری و مسلم و غیر آن از کتب معتبره مذکور است که
بیعت علی بعد از توقف بسیار بود و در فرستادن ابوبکر و عمر و ابو عبیده را بسوی علی رسالت لطیفی هست که ثقات بسند ها بیان
صحیح روایت کرده اند و مشتمل است بر سخنان بسیاری از جانبین و اندک غلظتی از عمر روایت کرده اند که چون علی آمد و بیعت کرد چون

چون برخواست گفت ... که مرا آزرده کرد و شما را آشنا کردانید و آنچه روایتکرده اند که با ابوبکر بیعت
کردند محل نظر است و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر تخلف کردند پس ابوبکر روز دیگر با اصحاب آمدند و بیعت کردند محل
نظر است پس بعد از این در باب بیعت مثل سخنان صاحب مواقف گفته است که اجماع منعقد نشد و خلافت ابوبکر در زمان خلافت
عمر که سعد بن عباده فرد اجماع منعقد شد ای غافل متدین نظر کن که شیطان فضلای ایشان را هم مسخر کردانیده است که
از فضیحت اجماع کریخته اند و خود را ابتلای بد تو کرده اند بان ماند کسی از ... که اجماع
منعقد نشد پس حجت نبودن این بیعت که اخبار سقیفه معلوم شد که بنا بر تعصب معاندت قبیله اوس و خزرج بود و تواطئه که میان
ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر را خلیفه کنند و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد و هر گاه با غیبت عدم بیعت
انجماعت متحقق نشود عدم انکار چون معلوم میشود و هر گاه ایشان بیعت یکشخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا معارض
با ابوبکر و عمر ... بیعت ... بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت ابوبکر در علم اکتفا به بیعت احاد امت متحقق
بود زیرا که بعضی از ایشان مذکور است که تا ششماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع
اهل بیت حجت است باعتبار حدیث متواتر انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح و صاحب کشاف با شدت
تعصب ذکر کرده است که فاطمه میوه دل منست و پسرش میوه دل منست و شوهرش نور دیده منست و امامان از فرزندان او امینان
پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده شده میان او و میان خلق او و هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان فرو
شود و در جهنم فرو رود و عجیبا که بعضی از فضلا با دعوی اعلمیت و ذکاوت و انصاف و دیانت اکتفا نماید در تحقق ریاست دین و دنیا و حکم
اطاعت عامه خلق بانکه یکشخصی با کسی بیعت کند هر چند عامه اهل فضل و علم و صلاح در طرف دیگر باشند و اگر یکشخص شهادت دهد
که در ... زیاد عمرو میطلبید شهادتش را قبول نمیکند و در تحقق امامت ببیعت او اکتفا مینماید و با نسبت یزید پلید و ولید عنید
که قرآن را تیر باران کرد امام واجب الاطاعه میدانند و خلیفه خدا میدانند اگر محشور ایشان در قیامت بمضمون یوم ندعوا کل اناس
بامامهم با چنین اشقیا محشور شوند و در وبال و شریک او باشی اختیار داری چه بیم آنکه هر گاه با حمایت ثابت و اقرار مشاهیر علمای عامه
معلوم شد که در مدت متمادی که اقلش ششماه است نزاع بود در میان حضرت امیر و ابوبکر و عمر در خلافت انحضرت قدح در ایشان
و خلافت ایشان میکرد و ایشان را نسبت بجور و ستم میداد یا باید قائل شوند بانکه خلافت ایشان باطل و جور و ستم بود یا قائل
شوند بانکه انحضرت دعوی بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام بحق میکرد پس یکی از ایشان باید که از
خلافت نداشته باشند و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث که حضرت رسول صلعم فرمود که حق با علیست و علی با حق است
با او میکردد هر جا که بگردد و غزالی با آن تعصب در کتاب احیاء العلوم گفته است که هر گز صاحب بصیرتی ... و در هیچ
و در جمیع صحاح و اصول خود روایتکرده اند که علی ع بعد از پیغمبر ... است یعنی قاضی و حاکم بر امت چنانکه زمخشری گفته است
و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید حنبلی نقلکرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای
حنابله بغداد بود و مردی از حنابله قرضی از مرد اهل کوفه طلب داشت او نزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید با غریم خود چه کردی
خود را از او گرفتی گفت نه از من ... از طلب خود در روز غدیر رفتم بر قبر امیرالمؤمنین که ... طلب خود را از و بگیرم حالتی مشاهده کردم
از فضیحتها و اقوال شیعه و سب صحابه علانیه بحضور ... که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت انها چه کاره دارند والله که این راه
را انکشتو و جرئت نداده بر این فضیحتها مگر صاحب آن قبر آنمرد گفت صاحب آن قبر کیست گفت علی ع آن بود آنمرد از روی استبعاد گفت او ایشان را جرئت
بر این امر داده است اسمعیل گفت بلی والله آنمرد گفت اگر علی بحق بود در این امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر
مبطل بود ما چرا او را امام دانیم راوی گفت که چون اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل
قلتبان را اگر جواب این مسئله را داند و داخل خانه شد **پنجم** آنستکه هر گاه دانستی که اجماع عمده دلایل ایشانست بر حقیت
خلفا خود ما بهترین حدیثی که اجماع مستند ایشانست اثبات میکنیم عدم استحقاق امامت ایشانرا بلکه کفر و نفاق ایشانرا ... احاد
شد باخبار ما و ایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسول صلعم نمود بامر ابوبکر یا برضای او و آنخانه مهبط وحی و محل نزول ملائکه
مقربین بود و حضرت امیر و فاطمه و حسنین در آنخانه بودند و استخفاف و تهدید و ایذای ایشان نمودند و ایشان را اغضاب نمودند بلکه از روایات
مستفیضه محفوفه بقرائن جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه را ترسانیدند بلکه تازیانه و سر شمشیر بر او زدند تا آنکه او را محسن که در
شکم داشت سقط شد و از ایشان آزرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایتکرده است از انس که حضرت رسول
فرمود بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و بالاتر همه از جمیع

عمیر

عمیر روایتکرده است که گفت با عمه ام نزد عایشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان کی محبوب بود نزد رسول خدا ام گفت فاطمه گفت از مردان
کی محبوبتر بود بسوی انحضرت گفت شوهرش و در تیسیر الوصول نیز اینمضمون را روایتکرده است و در جمیع صحاح ایشان احادیث بسیار روایتکرده اند
که حضرت رسول صلعم فرمود که فاطمه پاره تن منست هر که او را آزرده میکند مرا آزرده میکند و هر که بغض او دارد ... ازو بغض میدارد
وایضا از ترمذی روایتکرده است که فرمود فاطمه بهترین زنان بهشت است و بر روایت عایشه بهترین زنان مؤمنان است یا زنان این امت
و بر روایت ترمذی از عایشه روایتکرده است که گفت ندیدم کسیرا که شبیه تر باشد برسول خدا از فاطمه در سیرت و رفتار و نشستن و برخاستن
چون نزد انحضرت میامد انحضرت بر میخواست و رویش را میبوسید و بجای خود مینشانید **وایضا** از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت
کرده است که رسول خدا صلعم بعلی و فاطمه و حسنین گفت من جنگم با هر که شما با او جنگ کنید و صلحم با هر که با شما صلح کنید و باز از ترمذی روایت
کرده است از حذیفه که گفت مادرم گفت مرا رخصت بده که بروم خدمت رسول خدا و نماز مغرب را با انحضرت کنم و از و سؤال کنم که استغفار
کند از برای من و از برای تو پس رفتم خدمت انحضرت و نماز خفتن و مغرب را با انحضرت ادا کردم چون فارغ شد از پی انحضرت روانه شدم
چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا و مادر ترا بیامرزد ملکی بر من امشب نازل شد که پیش از این
بزمین نیامده بود و از پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت
است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشتند **وایضا** روایتکرده است که حضرت فرمود حدیثی که حذیفه بر شما نقل کند
تصدیق او بکنید و ثعلبی از رسول خدا روایتکرده است که حسن و حسین دو گوشواره عرش الهی اند و در جامع الاصول از صحیح بخاری
روایتکرده است از براء که دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من اینرا دوست میدارم
پس تو اینرا دوست دار و از ترمذی روایتکرده است از انس که پرسیدند از حضرت رسول خدا که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو
محبوبتر است گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب دو پسر مرا از برای من پس ایشانرا می بوسید و در بر میگرفت **وایضا**
از ترمذی از ابوهریره روایتکرده است که حضرت رسول صلعم دست در گردن امام حسن کرد و گفت خداوندا من اینرا دوست میدارم
پس دوست دار هر که او را دوست دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز اینمضمون را روایتکرده است **وایضا** از ترمذی از اسامه
روایتکرده است که حضرت رسول صلعم حسن و حسین را در ران های خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من و دو پسر دختر منند
خداوندا دوست دار هر که اینها را دوست دارد و دوست دار ایشان را **وایضا** ترمذی از یعلی بن مره روایتکرده است که حضرت
رسول صلعم فرمود که حسین از منست و من از حسینم خداوند دوست دارد کسیکه حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط
وایضا ترمذی از ابوسعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول صلعم که حسنین دو سید و مخدوم و مهتر جوانان اهل بهشتند
و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایتکرده اند که رسول خدا فرمود که حسنین دو ریحان منند از دنیا و احادیث فضایل ایشان زیاده
از آنست که احصا توان نمود و در این رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذای ایشان ایذای حضرت رسولست و ایذای رسول
ایذای خداست و خدا ایشان فرموده است ... که ایذاء میکنند خدا و رسول او را لعن کرده است خدا ایشانرا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است
برای ایشان عذاب خوار کننده پس معلوم شد که آنها که این اذیتها را با ایشان رسانیده اند ملعونند در دنیا و آخرت و محارب خدا و حضرت
رسولند و از اهل کفر و شقاق و نفاقند پس چگونه صلاحیت امامت داشته باشند **چهارم** مصیبت عظمی و داهیه کبری است
که در غصب فدک از ابوبکر و عمر بر اهل بیت رسالت واقع شد و اول از طریق شیعه مجملی از آن را روایت میکنیم و بعد از آن از کتب معتبره مخالفین
مؤیدات آنرا ایراد مینمائیم تا معلوم شود که فضایح این قضیه متفق علیه هر دو فرقه است مجمل این قضیه آنستکه چون ابوبکر غصب خلافت حضرت
امیر نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار خود را محکم کرده طمع کرد در فدک که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع
مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هر گاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکن است باعث میل و انقیاد
ایشان بجانب انظالمان باشد آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا آنکه دنیا پرستان از ما حول ایشان منصرف گردند و هر گاه
از مال نیز با ایشان باشد ممکن است که بعضی از مردم بسوی ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان بر هم خورد و باین سبب ... خالد
وقتیکه صحیفه ملعونه را مینوشتند این حدیث مفتری خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم هر چه از ما بماند صدقه
است و فدک از جمله بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت رسول برآمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست حضرت امیر حاصل شد اهل
فدک و سایر قریه های نواحی آن دانستند که تاب مقاومت انحضرت ندارند آنها را بدون جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شد که
چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسولست بعد از آنکه این آیه نازل شد وآت ذا القربی حقه یعنی بده بخویشان خود حق او را حضرت از
جبرئیل پرسید که ذوالقربی کیست و حق او چیست گفت ذوالقربی فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت فدک را بامر خدا بفاطمه

که از و بود زینب باشد و فرمود که اینها بی جنک کرفته شده است و مخصوص منست بامر خدا بتو دادم بکیر اینها را از برای تو و فرزندانت تا
روز قیامت پس ابوبکر چون خلافت غصب کرد فرستاد و کارکنان حضرت فاطمه را بیرون کرد از فدک و شیخ ابن بابویه و شیخ طوسی
و دیکران بسندهای بسیار معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که چون ابوبکر کار خود را محکم کرد و بیعت اکثر مهاجران و انصار
کرفت کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه را بیرون کرد و حضرت فاطمه بسوی ابوبکر آمد و کفت بچه سبب منع میکنی میراث پدرم رسول خدا
از من و بچه جهت کماشته مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر خدا او را بمن داده ابوبکر کفت بیاور کواهی بر این دعوی پس حضرت فاطمه
ام ایمن را آورد کفت ای ابوبکر کواهی نمیدهم تا آنکه حجت بر تو تمام کنم و بانچه رسول خدا ص در حق من کفته است ترا قسم میدهم که حضرت رسول
کفت ام ایمن زنی است از اهل بهشت کفت بلی شنیدم ام ایمن کفت پس من کواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد برسول که وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ پس
حضرت رسول ص فدک را بامر خدا بحضرت فاطمه داد و حضرت امیر ع آمد و بهمین نحو کواهی داد و بروایت دیکر حسنین نیز شهادت دادند
پس ابوبکر نامه نوشت برد فدک و بفاطمه داد پس عمر حاضر شد و کفت این چه نامه است ابوبکر کفت دعوی فدک کرد و ام ایمن و علی بر او
کواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه کرفت و پاره کرد و فاطمه کریان شد روز دیکر حضرت امیر ع بنزد ابوبکر آمد در وقتی
که مهاجران و انصار در نزد او مجتمع بودند و کفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا باو رسیده بود و حال آنکه در
حیوة رسول خدا آنرا مالک و متصرف بود ابوبکر کفت این فیء همه مسلمانان است اکر کواهی بیاورد که رسول خدا باو داده و
مخصوص او کردانیده است باو میدهم و الا او را در آن حقی نیست حضرت امیر فرمود بکو اکر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک
متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از من است از که کواه خواهی کرفت کفت از تو حضرت فرمود پس چرا از فاطمه کواه طلبیدی
بر آنچه در دست او بود در حیات رسول ص و بعد از آن مالک و متصرف بود و از مسلمانان کواه نطلبیدی چنانکه از من طلبیدی در آن
فرضیکه کردم ابوبکر ساکت شد عمر کفت ای علی ما را بکذار که قوت احتجاج با تو نداریم اکر کواهان عدل میآوری میدهیم والا نه او
فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود ابوبکر قرآن خواندهٔ کفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا در حق ما نازل شده است یا در حق غیر ما ابوبکر کفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت فرمود اکر
کواهان نزد تو کواهی دهند که العیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابوبکر کفت بر او اقامت حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم
حضرت فرمود اکر چنین کنی نزد خدا از کافران خواهی بود و قبول کرده شهادت مردم را چنانکه رد کردی حکم رسول را که فدک را بفاطمه
دادند و تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که کواهی داد از پیغمبر میراث نمی باشد و فدک
را کرفتی که غنیمت مسلمانان است و بتحقیق که رسول خدا فرمود که کواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه تو رد کردی قول رسول خدا را
و بر عکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم کریستند و صداها بلند شد اکثر تصدیق سخن حضرت امیر کردند و حضرت
بخانه برکشت و فاطمه سلام الله علیها بمسجد آمد و طواف کرد بقبر پدر بزرکوار و چند شعر خواند از شکایت [illegible] و
جفاکاری منافقان [illegible] پس ابوبکر و عمر بخانه بر کشتند و ابوبکر عمر را طلبید و کفت دیدی علی با ما
چه کرد اکر بار دیکر چنین معارضه کند کار ما را بر هم میزند در این چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر کفت رای است که
امر کنیم بر قتل او ابوبکر کفت اینکار را کی میتواند کرد عمر کفت خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و کفتند میخواهیم ترا بر امری بداریم
کفت بهر چه میخواهید بدارید اکر چه قتل علی باشد کفتند ما نیز همین میخواهیم خالد کفت در چه وقت ابوبکر
کفت در وقت نماز در مسجد حاضر شو و در پهلوی او بایست چون من سلام نماز را بکویم برخیز و کردنش را بزن کفت چنین باشد اسما
بنت عمیس که در آنوقت زن ابوبکر بود و سابقا زن جعفر طیار و از شیعیان حیدر کرار بود این سخن را شنید و فرستاد کنیز خود را
بحضرت برساند بجاریهٔ خود کفت برو بخانه علی و فاطمه و سلام مرا بایشان برسان و در کذر این آیه را بخوان که مؤمن آل فرعون
بموسی پیغام کرد إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو
که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستیکه من از برای تو از خیر خواهانم و اسما کفت اکر متفطن نشدند پس مکرر بخوان پس جاریه آمد
و سلام رسانید و بر کشت این آیه را خواند و حضرت فرمود که خاتون را سلام برسان و بکو خدا نمیکذارد که اراده ایشان بعمل
آید و بروایت دیکر فرمود اکر بکشند مرا پس کیست که بکشد ناکثان و مارقان و قاسطان که جنک خواهد کرد پس حضرت امیر برخواست
مهیای نماز شد و بمسجد آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد برای تقیه و نماز خود را تنها بعمل آورد و خالد لعین شمشیر بسته در
پهلوی ایشان چون ابوبکر در تشهد نشست از اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت سطوت و شجاعت آنحضرت
را میدانست پیوسته فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیکفت تا آنکه کمان کردند مردم که سهو کرده

پس ملتفت شد بسوی خالد و کفت ای خالد مکن آنچه ترا امر کرده بودم و بروایتی سه مرتبه این سخن را کفت و بعد از آن سلام کفت
حضرت فرمود ای خالد چه بود آنچه ترا بان امر کرده بود کفت مرا امر کرده بود که کردنت را بزنم حضرت فرمود آیا میکردی کفت آری بخدا
سوکند که اکر پیش از سلام امر نمیکرد هر آینه ترا میکشتم پس حضرت او را کرفت و بلند کرد و بر زمین زد عمر کفت بحق کعبه میکشد
پس مردم جمع شدند و او را بحق او و بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست از آن لعین برداشت بابوبکر نکاه کرد و کفت ای
پسر صهاک اکر نه وصیت رسول خدا بود و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام از ما کم یاور تر است و کم عدد تر پس داخل خانه
خود شد و بروایت دیکر دو رکعت نماز صبح بود و ابوبکر تشهد را طول داد و فکر میکرد که نزدیک بود که آفتاب طالع شود و بروایت دیکر حضرت
مابین انکشت سبابه و میانین کرفت و فشاری داد و نعره زد نزدیک بود که جان پلیدش برآید و جامه اش آلوده کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن
کفتن نداشت ابوبکر با عمر کفت این اثر شوم رای تو بود من میدانستم اینحالت را خدا را شکر کن که ما سالم ماندیم و هر که نزدیک میرفت
که خالد را خلاص کند حضرت نکاه سختی باو میکرد پس ابوبکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت و او را قسم داد
بصاحب قبر و حسنین و مادر ایشان حضرت دست از آن برداشت و عباس میان دو چشم آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است
که بعد از غصب فدک امیر بابوبکر نوشتی در نهایت شدت و تهدید بسیار در آن درج نمود چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید
خواست فدک را بخانه فاطمه رد کند عمر کفت من برای تو ضامن خلافت شده کردم و بیا شما تو میخواهی نشسته باشی چنانچه همیشه بوده
و کردنهای کردنکشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام و قدر آن نمیدانی این علی بن ابی طالب که بزرکان قریش را کشته است و سلسله [illegible]
است و من تنها برابر او قیام میکنم و تو از تهدید او بیم داری ابوبکر کفت ای عمر ترا بخدا سوکند میدهم که دست از این افسونها برداری بخدا
سوکند که اکر او اراده کشتن من و تو کند هر دو را بیک دست میکشد بی آنکه دست دیکر را حرکت دهد و ما را از آن نجات داده است مکر
سه خصلت اول آنکه تنها است و یاوری ندارد دوم آنکه رعایت وصیت رسول خدا میکند و وصیتی را که او را امر کرده است شمشیر نکشد سیم
آنکه قبایل جمیع عرب کینه او در دل دارند اکر اینها نبود حال خلافت ما بر کشته بود آیا فراموش کردی روز احد را که همه کریختیم و او
تنها شمشیر کشید و علمداران مشرکان ایشان را بخاک هلاک انداخت تو فریب خالد را مخور تا او متعرض نشود متعرض او مشو
کویا اکر چه اکثر سنیان خواسته اند که امر ابوبکر و عمر بقتل امیر المؤمنین را اخفا کنند و صریحا در اکثر کتب خود روایت نکرده اند اما حرف زدن
ابوبکر را پیش از سلام و خطاب بخالد نقل کرده اند و آن قرینه واضح است بر صدق روایات شیعه در این باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل
کرده است که از استاد خود ابو جعفر نقیب پرسیدم آیا حق است قصه خالد که امر ابوبکر و عمر او را بقتل علی ابو جعفر کفت کروهی از سادات
علوی این را روایت کرده اند و ایضا روایت کرده اند که مردی آمد بنزد زفر بن هذیل شاکرد ابو حنیفه و از او سوال کرد از آنچه ابو حنیفه
میکوید جایز نیست بیرون آمدن از نماز بغیر از سلام مانند سخن کفتن و فعل کثیر و حدث زفر کفت جایز است چنانچه ابوبکر در تشهد کفت
آنچه کفت آنمرد کفت چه بود آنچه ابوبکر کفت زفر کفت بر تو نیست که از این سوال کنی باز مکرر پرسید زفر کفت بیرون کنید او را که از اصحاب ابو الخطاب
خواهد بود ابن ابی الحدید پرسید از نقیب که تو چه میکوئی او تقیه کرد و کفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن
شاذان در کتاب ایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریک بن عبد الله و جمع
دیکر از فقهای عامه روایت کرده است و کفته است که سفیان و ابن حی و وکیع پرسیدند که چه میکوئی در آنچه ابوبکر کرد همه کفتند بدی بود اما تمام
نکرد و جمعی دیکر از اهل مدینه کفته اند قصوری ندارد اکر از برای صلاح امت که متفرق نشوند مردمی را بکشند چون مردم را علی از بیعت ابوبکر
منع میکرد او هم امر بقتل او نمود و بعضی هم از ترس شناعت اینعمل روایت کرده اند اما اصل تمهید ابوبکر را با خالد که چون سلام دهم
کار بکن و پشیمان شدن پیش از سلام کفتن با خالد مکن آنچه را کفته بودم و حکایت نموده اند همین فعل را دلیل جواز حرف زدن پیش
از سلام کرده اند بعد از آن نقل کرده است که از ابو یوسف قاضی بغداد شاکرد ابو حنیفه پرسیدند چه بود آنچه ابوبکر بخالد کفته بود ابو یوسف
جواب نکفت و کفت خاموش باش ترا با این چه کار است و الله اکر علی راضی به بیعت ابوبکر و مطیع او بود و او و اصحابش همه شهادت میدهند
که رسول خدا فرمود که علی و اصحابش از اهل جنت اند پس چون کسی در روی زمین از ایشان بهتر نمیباشد که با این حال امر بقتل او کند و اکر علی
او راضی نبود این مذهب شیعه است که ابوبکر بجبر بر علی تقدم کرد تا اینجا کلام فضل بود و از وجوه باطله که آن اشقیا برای اعتذار
کفته اند و از اختفا سایر جماعت علت سخن کفتن را علم قطعی بهم میرسد که سبب اینچنین امر شنیعی بوده است که از خوف فضیحت اظهار
آن نتوانستند کرد و کدام مسلمان تجویز میتواند کرد که کسی که امر بقتل چنین بزرکواری نماید قابلیت امامت و خلافت داشته باشد
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و اما احادیثی که از طرق عامه بر غصب فدک وارد است از انجمله خطبهٔ مشهوره حضرت فاطمه
است که اصل خطبه شهادت بر حقیت ما میدهد و لیکن جمیع سخن از غیر آن امام که منبع وحی و الهام اند نیکو شمار نمیتواند شد و ابن ابی الحدید

۴۹ کار از اعاظم علماء عامه است در شرح نهج البلاغه در شرح آنامه که حضرت امیر بعثمان بن حنیف نوشت مصنف ره از اینجا اوارشد
از اخبار و سیر که از دهها اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنیم نه از کتب شیعه و راویان ایشان و جمیع آنچه ایراد میکنیم درین فصل از کتاب
سقیفه ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری است و ابن ابو بکر جوهری مرد عالم محدث کثیر الادب ثقه و صاحب ورعیست که شاکرد ائمه
بر و محدثان مرد و روایت کرده اند او تصانیف و غیر تصانیف و راوی بسند این خطبه را روایت کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین
و از امام محمد باقر و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب
که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رض باسانید بسند عامه از عایشه روایت کرده است و سید بن
طاوس از طریق عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء بچندین سند روایت کرده است و ابن اثیر
در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبه باین شهرت را کسی انکار نمیتواند کرد و خطبه بسیار طولانیست و قریب بلد و جزو
و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و قدری از آن که متعلق باحتجاج فدکست ایراد مینمائیم روایت کرده اند که چون ابو بکر
عزم کرد بر آنکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید مقنعه مطهره را بر سر بست و چادر عصمت در بر کرد و روانه
شد با گروهی از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادرش بر پایش میخورد از حیا و رفتارش از رفتار حضرت رسالت پناه هیچ فرق نمیکرد
تا در مسجد نزد ابو بکر آمد و او در میان مهاجران و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس
پرده نشست و ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخاست و مجلس از گریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود که صداها
فرو نشست و شروع کرد بحمد و ثنای الهی کرد که همه متحیر شدند پس در وصف حضرت رسالت پناهی فرمود و حقوق نعمتهای آن حضرت بر مردم
بر شمرد تا آنکه گفت پس حق تعالی روح مطهر او را قبض کرد از روی رافت و رحمت و رغبت که در آخرت از برای او پسندید و از تعب دنیا
او را راحت بخشید و او را محفوف گردانید بملائکه ابرار و خشنودی پروردگار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد
خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین او است بر وحی او و برگزیده او است از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس با اهل مجلس خطاب فرمود
که شما ای بندگان خدا محل اوامر و نواهی خداوندید و حاملان دین و وحی اوئید که بر شما خوانده شد و خدا شما را امین کردانیده
است که بدین خدا عمل کنید و بدیگران برسانید و خود را چنین میدانید و خدا را عهدیست در میان شما هست که قرآن مجید هست
بقیه که پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت اویند پس فضائل قرآن را بابلغ وجوه ذکر کرد و علل اوامر و نواهی خود را
بیان کرد و فرمود پس از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در آنچه شما را بآن امر کرده است یا نهی از آن فرموده است پس بدرستیکه
نمیترسند از خدا از بندگان او مگر علماء پس گفت ایها الناس بدانید که من فاطمه ام و پدرم محمد است آنچه میگویم و آنچه میکنم در آن تجاوز از حق و
عدول از حق نمیکنم پس این آیه را خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که رسولی مبعوث شد بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او عنا
شما و حریص بود بر هدایت شما و بمؤمنان مهربان و رحیم بود اگر نسب او را یابید او پدر من است نه پدر شما و من دختر اویم نه زنان شما
برادر و پسر عم من است نه مردان شما و چه نیکو نسبتی است این نسب پس رسالت خدا را بشما رسانید و نبوت خود را ظاهر
کردانید و با مشرکان طریق معارضه سلوک داشت و شمشیر در میان ایشان گذاشت تیغهای ایشان را در هم شکست و سرکردهای ایشان را تیغ
بیدریغ شکافت و بحجت بر ایشان بحکمت و موعظه نیکو جمعیتهای ایشان را بر هم زد و شجاعان ایشان را گریزان کردانید تا
صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع گردید و چهره زیبای حق از پرده حجاب رخ نمود و اهل دین را بر مسند هدایت نشاند
و اعوان شیاطین و رهزنان دین لال گشتند و از زبان اهل نفاق ساکت شدند و عقدهای شما کشوده شد و کلمه اخلاص تمام ورد
اسلام عام کردید و شما بسبب کفر و شرک در گودالهای جهنم بودید و خوار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس بر شما استیلا داشت پای ترقی بر
سر نکبت بر سر شما میگذاشت و [illegible] شما را از آب خود [illegible] سرکین شتر میخوردید و پوست
[illegible] درختان میگردید و با نهایت مذلت خائف بودید که دشمنان از دور شما را بربایند پس حق تعالی شما را ازین تنگیها
و مهالک ببرکت محمد نجات داد بعد از آنکه از راهها کشید و [illegible] مبتلا کردید بعد از آنکه شجاعان و گرگان و درندگان
اعراب و سرکشان اهل کتاب [illegible] و هرگاه که آتش حرب را برافروختند حق تعالی آن را فرو نشانید و هر مرتبه که شاخی از شیطان
ظاهر شد یا فتنه عظیمی از مشرکان دهن گشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت و از جنگ رو بر نگردانید تا فرق سرهای ایشان را پامال قدم
خود میکرد [illegible] و اهتمام مینمود در امر خدا و نزدیک بود برسول خدا و از وجد شد در هیچ حال و سید اولیا
خدا بود و دامن برزده بود در اطاعت خدا و خیرخواه خلق بود و خود را بمشقت می افکند در تحصیل رضای خدا و در این حال شما در ناز
عیش ایمن بودید و منتظر بلاها و فتنه ها بودید و توقع اخبار موحشه میکشیدید و چون حق [illegible]

در پهلوهای میکردید و در هنگام جهاد پشت بدشمن داده میگریختید و چون خدا برای پیغمبر خود خانه پیغمبران را در آخر اختیار
کرد و او را بدار آرامگاه برگزید کانون نفاق ظاهر شد و سینه های شما از کفر و شقاق هویدا کردید و در شما آثار عصبیت و نفاق و کهنه شد
جامه دین و بیرون آمدند گواهان که از زیر شمشیر دهانها بسته بودند و پیدا شدند کمنامان چند که از همه کس ذلیل بودند و شتر اهل
بطالت بصدا آمد و بجولان درآمد در عرصه های شما و شیطان سر خود را از آنجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد دید که همه
کردید و چشم بر غرت نهاد و خشید و گفت برخیزید سبکبار برخواستید و شما را بغضب آورد بر اهل حق دید که غضبناک کید
داغ ملکیت کذاشتید یعنی خلافت که حق دیگری بود بنام خود کردید و حق دیگری را بخانه خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما مدتی نرفته
بود و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند و بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم در فتنه افتادید و جهنم
محیط است بکافران هیهات چه دور است از شما و چه کونه نسبت دارد و شیطان شما را بکدام جانب میبرد و حال آنکه
کتاب خدا در میان شما است و امور او ظاهر است و احکام او واضح است و نشانهای آن پیدا و اوامر و نواهی آن هویدا است و انداختید
بر پشت سر خود آیا از آن اعراض نداشتید یا حکمی بغیر آن میخواهید بد است از برای ظالمان حکمی که مخالف آن باشد و حق تعالی میفرماید که هر که
طلب کند بغیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نمیشود و او در آخرت از زیانکاران است پس لختی صبر کردید که این فتنه باطل خود را بر قرار و محکم کردید
آنگاه شروع کردید در افروختن آتش فتنه ها و بپا کردن فتنه ها و هر صدائی که از شیطان گمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت کردید و انوار دین
مبین جلی را فرو نشانیدید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید و در پرده مکر و حیله میخواهید که آثار دین را محو کنید و آهسته
در لباس دینداری انوار شریعت را نبهها کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع کردانید و کینهای رسول را در اهل بیت او تازه کنید و ما صبر
میکنیم در ضررهای شما مانند کسیکه میخواهند کارد و نیزه او را پاره پاره کنند و چاره نداشته باشد و از جمله آنها آنست که گمان میکنید
که از پدر خود میراث نمیبرم پس این آیه را خواند که مضمونش اینست که آیا حکم جاهلیت را طلب میکنید و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن از برای کروهی
که صاحب یقینند آیا نمیدانید حقیقت را بلکه دانسته پنهان میکنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان ای کروه مهاجران آیا بر من
غلبه کنند در میراث پدر خود و شما معاونت کنید ای پسر ابو قحافه آیا در کتاب خدا است که تو از پدر خود میراث ببری و من از پدر میراث نبرم لقد جئت شیئا
فریا عجب افترائی بر خدا بسته ای آیا عمدا ترک میکنید عمل کردن بکتاب خدا پس پشت خود می اندازید زیرا که میفرماید و ورث سلیمان داود
یعنی میراث برد سلیمان از داود و نیز میفرماید در قصه یحیی بن زکریا که گفت رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا
کرامت بخش مرا ولیی که میراث برد از من و از آل یعقوب و فرموده است و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان رحمی بعضی
اولی اند ببعضی در کتاب خدا پس آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده خواند پس گفت میگوئید مرا بهره و میراثی از پدر من نمیرسد
و میان من و پدرم خویشی نیست آیا مخصوص کرده است خدا شما را بآیات میراث و پدرم را از آن بیرون کرده است یا میگوئید من و پدرم از
اهل یک ملت نیستیم و من از او میراث نمیبرم آیا شما داناترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون فاطمه دید از ایشان صدائی بر نیامد
خطاب کرد بابو بکر که بگیر امروز فدک را بی منازع و معارضه تا در روز حشر ملاقات کنم و در مقام حساب از تو سؤال کنم پس نیکو حکم کننده ایست
خدا و طلب کننده حق محمد است و وعده گاه قیامت است و در قیامت باطل کاران زیانکار خواهند شد و ندامت نفع نخواهد بخشید و هر خبری را وقتی
هست و بعد از این خواهید دانستن که کیست آنکه می آید بسوی او عذاب خوار کننده و حلال میکند بر او عذاب ابدی پس خطاب بانصار نمود و گفت ای کروه
شجاعان که خود را یاوران ملت میدانید این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید و این چه تغافلیست در ستمی که در حق من میرود
و آیا پدر من که رسول خدا است نگفت که باید حرمت هر کس را در حق فرزندانش رعایت کنند خوش زود بدعتها احداث کردید و دست از
حمایت ملت پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما طلب میکنم دارید و قوت یاری شما هست و اگر میگوئید محمد ص فوت شد
این مصیبتی بود که اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر و سنگها بسبب آن تیره کردید و حرمتها ضایع شد و از آن عظیمتر مصیبتی
نمیباشد اما این سبب آن نمیشود که شما از دین برکردید حق تعالی میفرماید و نیست محمد مگر رسولی که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر
او بمیرد یا کشته شود از دین خواهید برگشت هر که از دین برکردد بخدا هیچ ضرر نمیرساند و زود است که خدا جزای شکر کنندگان را بدهد
ای فرزندان قبیله آیا بستم میراث پدرم را از من میگیرند و شما می بینید و میشنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار و اسلحه کارزار
و قوت و شوکت داشته باشید و عدد بسیار و اسلحه کارزار و شما را بنصرت خود دعوت کنم اجابت نمینمائید و ناله مرا میشنوید و فریادرسی
نمیکنید و حال آنکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب قتالها کردید و در محنت
ها تعبها کشیدید همیشه که ما امر میکردیم اطاعت میکردید تا آنکه بسبب ما آسیای دین اسلام را
بگردش آوردند و خیرات ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد اکنون چرا حیران شدید بعد از بیان و شعور شدید

بعد

نقض ایمان ایشان پس این آیه را خواند که مضمونش اینست که آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که نکث عهد کردند و اراده بیرون کردن رسول را
کردند و ایشان در اول حال ابتدا بقتال با شما کردند آیا میترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است بآنکه از او بترسید اگر ایمان
دارید پس چون دیدید که بیچارگی درافتاد اغنیا و فقیران اثری نکرد فرمود که می بینم که بجانب تنعم و راحت میل کردید و کسی را که احق است بخلافت دور کردید
و از شدت بر رفاهیت میل کرده اید و آنچه از علم دین در گلوی شما کرده بودند انداختید بیرون و افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در
زمین است خدا بی نیاز است از عالمیان و میدانستم که عذر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد و لیکن دردها و المها در سینه من
جوشش نمود اظهار کردم و خواستم حجت بر شما تمام کنم که در دنیا من عذری نداشته باشید پس بگیرید این بیعت را با عار ابدی و غضب خدا
و عقاب بدی خواهید دید بزودی آنچه میکنید بزودی خواهند دانست آنها که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر
آنکسم که انذار و بیم میکرد شما را از عذاب شدید پس بکنید آنچه میخواهید ما میکنیم آنچه خود میدانیم شما منتظر باشید ما انتظار میکشیم روزی
را که حق ما ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمؤمنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم
و عقاب عظیم بود و او را که نسبت میدهیم پدر تست نه زنان دیگر و برادر شوهر تست نه دوستان دیگر او را برگزید بر هر خویشی و یاری
او نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسول خدا
و نیکان و برگزیدگان و راه نمایان ما اید بسوی خیر و سعادت و جنت و تو ای برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران راستگوی
در گفتار خود سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود منع نمیکند و نه بجهت قسم که من از رای رسول خدا تجاوز نمیکنم
و آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که شنیدم از رسول خدا که گفت ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و
عقار و نمیگذاریم میراث ما مگر کتابها و حکمت و علم پیغمبری و آنچه طعمه ما است ولی امر خلافت بعد از ما حکم میکند در آن بحکم خود و من چیزی را
حکم کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه شود که مسلمانان با کفار جهاد کنند و این امر را باجماع مسلمانان کرده ام و در این امر منفرد
و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه نمیکنم آنچه خواهی بگیر تو سیده امت پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود انکار فضل
تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه فرمود سبحان الله هرگز
پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد و پیروی سوره های قرآن مینمود آیا با هم مکری که میکنید افترا بر پدر من می بندید و این حیله
بعد از وفات شبیه است بان مکرها که در حیات او کردید در ایام حیات او و اینک کتاب خدا حاکم عادلی است میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان
در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث در کتاب الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را
پس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا یاری میطلبم بر آنچه وصف میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته و تو که دختر اویی راست
میگویی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم سخن ترا در گفتار تو و انکار نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان
در میان من و تو حاضرند ایشان بگردن من گذاشتند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه گرفتم از برای خود نگرفتم و ایشان گواهان من اند
پس حضرت فاطمه رو بمردم کرد و گفت ای گروه مردم که سرعت بسوی قول باطل میکنید و از کردار قبیح چشم میپوشید آیا تدبر نمیکنید در قرآن یا بر دلها
قفلها شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما زنگ بر دلهای شما بسته است و گوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تاویلی کرده اید
و بد چیزی را اشاره نمودید و ضلالت را عوض هدایت اختیار نمودید و بزودی بار این گران و عاقبتش را وخیم خواهید یافت در
وقتی که پرده از پیش دیده ها گشوده شود و غلطها که در عقب است نزد شما ظاهر گردد و هویدا شود از برای شما از پروردگار آنچه گمان نمی
داشته باشید در آن وقت زیانکار میشوند اهل بطالت و ضلالت پس رو بجانب مرقد منور حضرت رسالت کرد و این شعر چند را برخواند که
مضمونش این است که بعد از تو فتنها و آشوبها بسیار رو نمود که اگر تو میبودی اینها رخ نمی نمود ما بی تو گم گشتیم مانند زمین از باران بزرگ و همه
از ستمکاران گواه حال ما باش و دلهای ما را از جفای تغافل مخراش و اهل بیت هر پیغمبری نزد امت خود قرب و منزلتی بود بعد از ما ظاهر کردند
مردمی چند کینهای سینه خود را چون رفتی و در زیر خاک پنهان شدی گروهی ستم کردند بر ما ترش روئی کردند گروهی و سبک شمردند حق ما را چون تو از میان ناپدید شدی
زمین را بر ما تنگ کردند بودی ماه تابان و نوری که روشنی یافتیم بر تو نازل میشد از جانب پروردگار عزت کتابها و جبرئیل با آیات
قرآن مونس ما بود پس تو ناپدید شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو مرگ در میرسید چون رفتی و جدا گردیدی ما بمصیبتی مبتلا
شدیم که هیچ اندوهناکی از خلایق مبتلا نشده بود نه عرب و نه عجم پس حضرت فاطمه بجانب خانه برگردید و حضرت
امیر ع انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت رو بجانب امیر المؤمنین کرد و گفت ای پسر ابوطالب مانند جنین در رحم
پرده نشین شده و مثل متهمان در خانه گریخته و بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک هلاک افکندی مغلوب این نامردان گردیدی این

تمامی ظلم و جور بخشیده پدرم را و معیشت فرزندانم را از من میگیرد و باواز بلند با من لجاج و مخاصمه میکند و انصار از یاری من ابا میکنند
و مهاجران خود بکنار کشیده اند و سایر مردم دیده ها پوشیده اند نه دافعی دارم و نه مانعی و نه یاوری و نه شفیعی خشمناک بیرون رفتم و
غمناک برگشتم خود را ذلیل کردی و قدر خود را کم کردی گرگان را از شکار خود راندی که گرگان میربایند و میبرند و تو در جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از
این ذلت و خواری مرده بودم وای بر من در هر صبحی و شامی محل اعتماد من مرد و بازوی من شکسته شد شکایت من بسوی پدر من است و محاکمه
من بسوی پروردگار من است خداوندا قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است پس حضرت امیر فرمود که ویل و عذاب
نیست بر تو بلکه بر دشمن تست صبر کن و آتش خشم خود را فرونشان ای دختر برگزیده عالمیان و ای باقی مانده ذریه پیغمبری من سستی در امر دین خود
نکردم و آنچه از جانب خدا مامورم بعمل آوردم و آنچه مقدور بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکردم روزی تو و اولاد تو را خدا ضامن است
و آنکه کفیل امر تست مامون است و آنچه حق تعالی مهیا کرده است در آخرت بهتر است از آنچه از تو قطع کرده اند پس اجر از خدا طلب نما
و صبر کن حضرت فاطمه گفت خدا بس است مرا و نیکو وکیل است از برای من و ساکت شد **مؤلف گوید** که در این مقام تحقیق بعضی
از امور لازم است **اول** دفع شبهه چند که ممکن است در خواطرها خطور کند اگر کسی گوید که اعتراض حضرت فاطمه ع با حضرت امیر چه صورت
دارد با وجود عصمت هر دو جواب گوییم که این معارضه محمول بر مصلحتی است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیر ع ترک خلافت برضای خود نکرده
و بغصب فدک راضی نبوده و در قرآن بسیار از معاتبات با حضرت رسول شده و غرض تهدید دیگران بوده است و از این قبیل است آنچه از حضرت
موسی صادر شد در وقتی که بسوی قوم برگشت و ایشان گوساله پرستیده بودند الواح را انداخت و سر و ریش هارون را گرفت و بسوی خود میکشید
با وجود آنکه میدانست که هارون تقصیر ندارد تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند عتابی که حق تعالی با حضرت عیسی
خواهد کرد که آیا تو گفتی بمردم که مرا و مادرم را دو خدا بدانید با آنکه میداند که او نگفته است و مثل این بسیار است و اگر گویند که این
مبالغه حضرت فاطمه در دعوی فدک و بمجامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس و تنزه و زهد در دنیا و کمال معرفت آنحضرت دارد
بدو وجه جواب میتوان گفت اول آنکه حق مخصوص آنحضرت نبود که از سر آن بگذرد و با ایشان بگذارد بلکه ائمه علیهم السلام و اولاد کرام آنحضرت
تا روز قیامت در آن شریک بودند و مساهله در این امر موجب تضییع حقوق ایشان میشد بر آنحضرت واجب بود که بقدر قوه در عدم تضییع
حقوق ایشان سعی نماید دوم آنکه غرض آنحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه عمده غرض اظهار کفر و نفاق آن اعدای دین مبین بود که مردم
ایشان را بشناسند و بسوی ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد
چنانچه حضرت در اول خطبه اشعار بان نمود که با آنکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت تمام کنم و هم چنین
حضرت امیر المؤمنین با آن منقبتان در راه خلافت و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت کردن چنانچه گذشت نه از جهت محبت دنیا
و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد ایشان غرض بود تا حجت بر عالمیان تمام شود دوم بیان کفر ابوبکر و عمر از جهت این
واقعه هایله وارد شده است بچند وجه میتوان کرد اول آنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیر ع ایشان را منافق
و ظالم و غاصب و فاجر میدانسته اند در این دعوی و ایشان نیز ایشان را کاذب و مدعی خلافت بناحق و خائن میدانستند بلکه از این
فرقه باید محق باشند با آنکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق بسیار که هر که از اطاعت امیر بیرون رود و مفارقت جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت
مرده است و روایت کرده اند که هر که بقدر شبری از طاعت سلطان بیرون رود بمرگ جاهلیت میمیرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت امامی نباشد بمرگ جاهلیت مرده است
و معلوم است که بحسب ظاهر از ابوبکر راضی نشد و او را بر باطل میدانست و خشمناک بود تا از دنیا رفت پس هر که با امامت ابوبکر قائل باشد باید که قائل شود که
سیده زنان عالمیان و کسی که خدا او را از هر رجسی پاک کرده بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قائل نشده
و در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابی داود روایت کرده است که حضرت فاطمه ع سوال کرد از ابوبکر که قسمت کند میراث او را و میراث او آنچه از رسول خدا مانده
است و آنچه خدا بر او برگردانیده است از انفال پس ابوبکر گفت رسول خدا گفته که ما میراث نمیگذاریم آنچه میماند از ما صدقه است پس فاطمه در غضب شد و از او
هجر نمود و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه زنده بود در روایت دیگر آنکه فاطمه سوال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا
بحضرت رسول داده بود از خیبر و از فدک و از صدقه رسول در مدینه ابوبکر قبول نکرد و عمر نیز چنین کرد اما عمر صدقه مدینه را بعلی
و عباس داد و خیبر و فدک را نگاه داشت و در صحیح بخاری بعضی از این را روایت کرده اند و ابن ابی الحدید از کتاب جوهری روایت کرده است که چون ابوبکر رد کرد قول فاطمه
را و غصب نمود فاطمه گفت بخدا قسم که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابوبکر گفت که والله از تو هجر نکنم و فاطمه گفت والله که نزد خدا بر تو نفرین
خواهم کرد ابوبکر گفت بخدا سوگند که از برای تو دعا خواهم کرد و چون هنگام وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نکند پس شب او را دفن کردند
و عباس بر او نماز کرد و میان وفات او و پدرش هفتاد و دو شب بود و در روایت دیگر آنکه حضرت امیر و بنی هاشم در حیات فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند

دیگر از حضرت رسول ص کاذب باشد باحضرت امیر ع با عصمت و طهارت خدا بنود از حق عاصی و ظالم و غاصب اما خوب بود باشد و ایضا عداوت
امیر المؤمنین علامت کفر و نفاق است کدام عداوت شدید تر می باشد از آنچه در ثبوت قسم نسبت بخبائث کنند حمی آنکه ابن ابی الحدید از
کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است که چون ابو بکر خطبه فاطمه ع را شنید در باب فدک بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادنست
بهر سخنی این آرزوها در عهد رسول خدا نبود این قصه از بابت روباهی است که گواهش دم او بود و او ملازم جمیع فتنه هاست میخواهد
فتنه برشیده را جوان کند استعانت میجویند از زنان و مردان میجویند از ضعیفان مانند ام طحال که دوست ترین اهل او بسوی او زن زناکار بود
اگر خواهم میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد اما مرا بحال خود میگذارند ساکتم پس گفت ای گروه انصار بمن رسیده است سخنان سفیهان شما
و شما سزاوار ترید ... چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه برگشت ابن ابی الحدید گفته است که من بنقیب ابی یحیی
نحوی گفتم که ابو بکر این کنایها را با کی داشت گفت کنایه نیست بلکه تصریح است گفتم مرادش علی بن ابی طالب است من تعجب کردم و گفتم این سخنان را ابو بکر گفت
بلی پادشاه بود هر چه میخواست میگفت و هر چه میخواست میکرد چون که انصار از جا در آمدند ترسید که ایشان اعانت حضرت امیر نمایند
ایشان را ساکن و ساکت گردانید و نقیب گفت که طحال زن زناکار بود در جاهلیت برای او مثل میزدند **مؤلف گوید**
که ای طالب حق درین خبر تامل کن و انصاف بده که کسی که نسبت بسید اوصیا و پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب مناقب و فضایل
که دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیده نساء عالمیان این قسم سخنان گوید اهلیت خلافت دارد یا از دین
بهره میدارد **دوم** آنکه تکذیب حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت آنحضرت متضمن رد قول خدا و رسول خدا است چنانچه در بحث
آیه تطهیر است **و ایضا** از طرق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا ص فرمود فاطمه پاره تن من است هر که او را بغضب
آورد مرا بغضب آورده است هر که او را آزار کند مرا آزار کرده است چنانچه گذشت و این دلیل عصمت آنحضرت نیز است زیرا که اگر معصیت
از و صادر تواند شد ایذای او بلکه اقامه حد و تعزیر او لازم خواهد بود و رضا او در آن معصیت رضا خدا و رسول نخواهد
بود و اگر گویند مراد آنست که آزار کردن او ستم و ظلم و ایذای حضرت رسول است و خوشحال کردن او در طاعت مستلزم خوشحالی
حضرت رسول ص است جواب گوئیم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است **و ایضا** اگر این مراد باشد فرقی میان
آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و درین کلام مدحی و تشریفی در آنحضرت نخواهد بود و باتفاق این کلام در مقام مدح
آنحضرت باختصاص وارد شده است **و ایضا** تفریع آن بر پاره تن آنحضرت بودن بی فایده خواهد بود زیرا که هر که
نیز او را بیازارد ... **و ایضا** احادیثیکه در صحاح ایشان وارد شده است که در میان شما دو چیز ترک میکنم کتاب خدا و اهل بیت اگر
متابعت کنید گمراه نمیشوید و در مشکوة و غیر آن از ابو ذر روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که
در آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود از آن هلاک شد گذشت و احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسنین از اهل
آنحضرت اند و هرگاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک پس باید که همه اقوال ایشان حق و کردار ایشان متبع باشد از جمیع گناهان
قولا و فعلا معصوم بوده باشند و مخالفان ایشان هالک و ضال و گمراه و ملعون بوده باشند **سیم** آنکه ابو بکر دعوی کرد که پیغمبر ارث
میراث نباشد محض کذب و افترا بود **اول** آنکه مخالف آیات کریمه میراث است در میراث بردن حضرت یحیی از زکریا اگر گویند مراد میراث علم و
پیغمبریست **جواب** گوئیم که این خلاف ظاهر است بچندین وجه **اول** آنکه بحسب لغت و عرف میراث مطلق که گویند منصرف میشود بمیراث مال
خصوصا آنکه در این آیه قرائن هست که مراد میراث مال است زیرا که شرط کرده است که او راضی و پسندیده و صالح است و علم و نبوت میسر
میباشد پس این شرط بیفایده است **و ایضا** خوف از موالی و خویشان با مال مناسبت دارد نه با پیغمبری بعلم و چرا زکریا ترسد و مضایقه
داشته باشد از آنکه خدا از اقارب او پیغمبری و علما مقرر دارد و در مال ممکن است که داند که صرف فسق و فجور ایشان است از این جهت مضایقه
داشته باشد و همچنین مخالف آیه میراث بردن سلیمان است از داود ع بوجهی که مذکور شده **و ایضا** مخالف آیات میراث است چون تواند بود
که نبوت موجب حرمان اقارب و کرد از میراث و در کتب مشهوره ایشان در کتاب فرایض این را ذکر کرده اند **دوم** آنکه ابو بکر شهادت که
بر روایت داده است متضمن جر نفع است و متهم است در نیکیا از جهت چند **اول** آنکه میخواست این اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد
بدهد و از هر که خواهد منع کند و چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی طفیل که فاطمه آمد بسوی ابو بکر و طلب میراث پدر
خود میکرد ابو بکر گفت شنیدم از رسول خدا ص که میگفت که هرگاه به پیغمبری طعمه بدهد آن از کسیست که قیام بامر خلافت نماید بعد
از و دیگر آنکه از قرائن مظنون و معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان معاونت نتوانند کرد
با او نتوانند کرد و همین از برای این کافی است و این اقوی است از جهتی که ابو بکر در شهادت امیر المؤمنین بسبب تهمت جر نفع و دفع
نفر دیگر که میگویند تصدیق او کردند همه شریک در آن صدقه بودند و بعداوت اهل بیت معروف بودند و تهمت در ایشان

ظاهر بود **دوم** آنکه در اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیر این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود
از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر بعلی و عباس گفت ... ابو بکر گفت ما میراث نمیگذاریم و آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و
خائن و غادر دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حق بودم پس ابو بکر مرد من گفتم ولی رسول خدا و ابو بکرم مرا دروغگو
و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این را روایت کرده است و احادیث صحیحه مستفیضه
گذشت که حق از علی جدا نمیشود با آیه تطهیر و آیه ثقلین و سفینه و غیر اینها که در بحث گذشت پس چگونه انکار حضرت فاطمه حدیث
این حدیث را حجت قاطعه است بر بطلان آن **سیم** آنکه اگر حدیث حق بود بایست حضرت رسول ص این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید یا دعوا
نکند و بحضرت امیر ع که وصی و معدن علوم او بود این حکم را بفهماند تا انکار رد که او دعوی ناحق بکند و هیچ عاقل تجویز این را نمیکند
که سیده نساء عالمیان این حکم را از پدر خود نشنیده باشد و مع ذلک اینقدر مبالغه و تظلم در بیان آن بکنند و جمیع مهاجر و انصار با ایشان
و از عتاب ایشان اما مسلمانان بزعم فاسد شما بکنند و مجمع مهاجر و انصار نسبت ظلم و جور باو بدهند و مردم را تحریص و تحریک بر قتال
او بکنند و این باعث شود که جمع کثیر از مسلمانان ابو بکر را غاصب و ظالم دانند تا روز قیامت او را و اعوانش را لعنت کنند و اگر امیر المؤمنین
میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابو بکر است که تجویز این امر شنیع نمود و بعد از وفات فاطمه کی نزاع با عباس میکرد و جمیع اینها منافی
بر علم بنا این حکم خواهد بود برای اهل بیت اما هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسالت تجویز اینچنین مساهله و مسامحه در امور دین و
تبلیغ احکام الهی خصوصا نسبت با اهل بیت خود و پاره تن خود و برادر خود نمی نماید پس این برهان قاطع است بر آنکه این حدیث محض کذب
و افترا بود **چهارم** از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت ناس جاری شده است بر آنکه امری که خلاف مشهور و متعارف بین الناس
باشد بسیاری روایت کرده اند و این معلوم است که میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است در هر عصر جمعی از
انبیا بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند بضبط احوال انبیا و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا امر چند
که مخصوص ایشان است پس چون شده است که چنین امر عظیم خلاف معتاد در هیچ کتابی از کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور نشد
و بغیر ابو بکر تنها با دوسه منافق دیگر بر این امر غریب مطلع نشده و یکبار در این امر در عصری از اعصار سابقه نزاعی نشده که بآن
تقریب در تواریخ امم سابقه نقل کنند و یک کس نقل نکرده است که عصا موسی یا خاتم سلیمان ع یا اسلحه فلان پیغمبر را بصدقه فلان
شخص دادند یا او فخر کند که شمشیر فلان پیغمبر بمن رسیده پس کسیکه اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند
و نسبت بپیغمبر افترا کرده اند و فکر در عاقبتش نکرده اند و آنچه از صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است بآن اینست که
غیر ابو بکر کسی این حدیث را نقل نکرده است و بعضی گفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرد و این قول را نادر میدانند
و در کتاب اصول استدلال کرده اند بر آنکه بروایت یک صحابی عمل میتوان کرد بآنکه بروایت ابو بکر تنها باین حدیث عمل کردند اما روایت
کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد
بن ابی وقاص و ایشان از روی نفاق شهادت دادند طعن دیگر از جمله امور که ابو بکر بر خلاف حکم خدا و رسول کرده در حق فاطمه ع
آنست که منع کرد حق ذوی القربی را از ایشان که بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع
فاطمه و ابو بکر در دو امر بود در میراث و نحله و در حدیث وارد شده است که در امر ثالث نیز نزاع کرده بود و ابو بکر باو نداد و آن سهم ذوی
القربی بود چنانکه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه نزد ابو بکر آمد و گفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهل
بیت صدقات را و از برای ما سهم ذوی القربی قرار داده است در آیه خمس ابو بکر گفت این آیه را خوانده ام اما نمیدانم که تمام این سهم
از شماست فاطمه گفت یا مال تو و اقربای تست گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه
این حکم خدا نیست ابو بکر گفت این حکم خدا است اگر حضرت رسول ص درین باب بتو عهدی کرده است بگو من تصدیق میکنم و بتو و اهل تو
میگذارم فاطمه گفت در این باب بخصوص چیزی نگفته است اما شنیدم از آنحضرت در وقتیکه این آیه نازل شده است گفت بشارت باد شما
را آل محمد که توانگری آمد بسوی شما ابو بکر گفت من از این آیه نمیفهمم که همه را بشما بدهم و عمر نیز در این باب تصدیق او کرد و احادیث دیگر در
این مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بچندین سند و دیگران از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا سهم ذوی القربی را
بخویشان خود قسمت میکرد ابو بکر و عمر منع کردند و همه را با ایشان ندادند و از حضرت باقر و صادق ع منقول است که حق تعالی نصیب از خمس از برای
آل محمد فرض کرده و ابا کرد ابو بکر از آنکه نصیب ایشان را بدهد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه خدا
فرستاده است پس ایشانند فاسقان و احادیث از طرق اهل بیت درین باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه آنست که همه اصناف مساوی باشند در
حصه چنانچه فقهای عامه و خاصه میگویند در باب اقارب و صاحب حق تعالی در ذی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده است پس آنچه ابو بکر

کرده مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن حکم کند بنص قرآن فاسق و کافر و ظالم است طعن دیگر از جمله طعنها انکه ابو بکر کرده
در اینواقعه انستکه زنان و جاریه رسول خدا را متمکن ساخت از تصرف در حجرها خود باتفاق و نگفت که اینها صدقه است و این نقیض
ان حکمی است که در باب فدک و میراث رسول در حق فاطمه کرد زیرا که انتقال حجرها بانها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش اول
منشا حدیث موضوعی است که از روایت کرده و ثانی محتاج بثبوت بود و از ایشان گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که
او در این امور غرضی بغیر از اضرار اهل بیت نداشت سخن طریفی ابن ابی الحدید در نهج شرح نقل کرده است از علی بن فارقی که مدرس
بغداد بود از او پرسیدیم که آیا فاطمه در دعوای فدک صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابو بکر فدک را باو نداد تبسم کرد و گفت اگر
امروز فدک را بمحض دعوی او میداد فردا میامد و ادعای خلافت را برای شوهرش میکرد و بعد از ان ابو بکر را ممکن نبود عذر
گفتن و مدافعه کردن چون پیش از این به بینه خودش حکم بصدق او کرده بود بعد از ان ابن ابی الحدید گفته است اگر چه این کلام
را در مقام شوخی و خوش طبعی گفته اما راست گفت و سخن در نهایت بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده از این ندارد و در
کتاب بحار الانوار ذکر کرده‌ام و بسط تمام داده‌ام طعن دیگر انکه در جمیع کتب کلامی و احادیث عامه و کتاب لغت ایشان روایت
کرده‌اند که عمر در خلافت خود گفت در منبر که ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه
یعنی بیعت ابو بکر امری بی که در غیر تدبیر و مشورت و رویت واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانان را از شر ان پس هر که عود کند
ان او را بکشید و کسیکه اندک شعوری و انصافی داشته باشد میداند که کلامی واضح تر از این نمیتواند گفت در مذمت ابو بکر
و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته است پس ابو بکر اینقدر ردی و اسب که اهلیت خلافت که متضمن شر مسلمین است تا حدیکه
موجب قتل است و اگر دروغ گفته است پس قابل خلافت نیست و اگر گویند خلافت عمر مبتنی بر خلافت ابو بکر بود چون تواند
بود که قدح کند در ان با حیله و مکر که داشت جواب گوئیم که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شد و بنای رهبت و رعب
او در دلها جا کرده بود دیگر نمیدانست که باین سخن خلافت او بر هم نمیخورد و کسی جرئت اعتراض بر او نمیکند و میترسید که خلافت بعد از او
بامیر المؤمنین برسد این سخن را گفت که این راه را ببندد و تدبیر شوری شوم او بجائی شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت
کرده است که چون عمر شنید که عمار گفته است اگر عمر بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد و لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیره
او روایت کرده‌اند که عمر در خطبه اش گفت شنیده‌ام که قائلی از شما گفته است که امیر المؤمنین یعنی خودش بمیرد با فلان بیعت خواهم کرد
با فلان پس مغرور مشوید بانکه بیعت ابو بکر فلته بخیر شد و تمام شدن ان چنین بود و لکن خدا شر انرا دفع کرد پس معلوم شد که
که عمار با امیر المؤمنین ع او را بیاد کرد و این بر زبانش جاری شد و مطلبش همین قتل انحضرت بود چنانکه در شوری بعمل آمد طعن ششم
انکه چون خلافت مغصوبه بابو بکر مستقر شد خالد بن ولید را با جمعی فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوة اموال ایشان را بگیرد
بسبب انکه حضرت رسول صلعم مالک بن نویره را فرستاده بود که زکوة انها را جمع کند و چون خبر وفات انحضرت رسید دست از گرفتن
کشید و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر که قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سببش این بود که مالک
از حضرت رسول صلعم سوال کرد از حقیقت ایمان حضرت رسول پنج رکن بیان اصول دین فرمود که این وصی من است و اشاره کرد بعلی
چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیله بنی تمیم امد بسوی مدینه و ابو بکر را بر منبر رسول دید پیش امد و گفت که این منبر
بالا برد و حال انکه رسول خدا علی را وصی خود گردانید و امر کرد مرا بولای او و ابو بکر امر کرد که او را از مسجد بیرون کنند قنفذ
و خالد او را بیرون کردند پس ابو بکر خالد را فرستاد و گفت دانستی که چه گفت من ایمن نیستم از انکه در کار ما رخنه بکند از دیگر که
اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را کشت و در همان شب با زوجه اش جماع کرد و از باب سیر عامه مانند ابن
اثیر در کامل و غیر او روایت کرده‌اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند و اطاعت
و انقیاد کردند و چون اثار غدر از خالد دیدند ایشان احتیاط کردند و اسلحه با خود برداشتند اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم
پس چرا اسلحه برداشته‌اید ایشان گفتند شما اسلحه بیندازید تا ما بیندازیم چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشانرا
گرفتند و دستهای ایشانرا بستند و نزد خالد بردند ابو قتاده که با ان لشکر بود بخالد گفت که اینها اظهار اسلام کردند و دستهای ایشان
نبندید و ایشانرا امان دهید خالد التفات بگفته ابو قتاده نکرد بسبب عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل ایشان و زنان و
اطفال ایشانرا اسیر کردند در میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را از برای خود برداشت و در همان شب او را جماع کرد ابو قتاده
سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابو بکر برگشت و قصه را با او نقل کرد عمر
این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با ابو بکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت داخل مسجد شد

باهیت اهل حرب تیرها بر عمامه اش بند کرده بودند عمر تیرها را از سرش کشید و شکست و گفت ای دشمن خدا مرد مسلمانی را کشته و با زنش
زنا کرده والله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ نگفت و گمان داشت که ابو بکر نیز در حکم بخطا او با عمر شریکست چون
خالد نزد ابو بکر رفت و عذر نا موجهی گفت و ابو بکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون امد و کنایه چند بعمر گفت و
رفت و جمعی از عامه روایت کرده‌اند که لشکر خالد شهادت میدادند که انقوم اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر مالک
عمر را شفیع کرد نزد ابو بکر امد و از خالد شکوه کرد عمر گفت او را قصاص باید کرد ابو بکر گفت ما صاحب خود را برای اعراب
نمیکشیم و بروایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است گفت خالد شمشیر خداست من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر
مشرکان کشیده است عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و حصه که از غنایم برای او جدا
کرده بودند تصرف نکرد و ضبط نکرد تا وقتیکه خلیفه شد پس حصه خود را و هر چه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان در تصرف
مردم باقی مانده بود همه را گرفت و بمردان و صاحبان ایشان داد و ایشانرا مرخص نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند
و چون خالد از وعده کشتن او ترسان و همیشه هراسان و از عمر بود بعد از ان پیش عمر امد و گفت بعوض کشتن مالک میرفتم و
سعد بن عباده را میکشتم رفت و سعد را کشت چنانکه گذشت عمر از او راضی شد و پیشانیش را بوسید و چون برادر مالک امد
و گفت بوعده وفا کن و خالد را بکش گفت من خلاف انچه صاحب رسول الله کرده نمیکنم و در روایات شیعه وارد شده است
که چون اسیران را نزد ابو بکر اوردند مادر محمد حنفیه در میان انها بود چون چشمش بضریح منور حضرت رسول افتاد صدا
بگریه و فغان بلند کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و اهل بیت تو اینها امت تواند و ما را
اسیر کردند مانند کافران نوبه و دیلم و بخدا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر انکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینه خود کاشتیم
و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انگاشتند و بدی را نیکی پنداشتند تو انتقام ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد
گفت ما را چرا اسیر کردید ما اقرار بوحدانیت خدا داریم و رسالت رسول گفتند گناه شما انستکه زکوة را نداده اید گفت گرا
گوئید مردان ما ندادند گناه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالد برخواستند که او را بحصه خود بگیرند گفت و الله مرا مالک
نمیتواند شد و نیست شوهر من مگر کسی که خبر دهد مرا در هنگام ولادت من چه گفتم در این وقت حضرت امیر ع
حاضر شد و فرمود که من خبر میدهم چون مادرت را وضع حمل نزدیک شد گفت خدایا وضع این حمل را بر من اسان گردان بعد از ان اگر
خواهی نگاه دار و اگر خواهی ببردار چون متولد شد گفتی لا اله الا الله و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود گفتی که چرا ابهل
راضی بودی که سید اولاد ادم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود اید چون مادرت این سخنان را شنید فرمود انها را بر پاره
نقش کرده در ان زمین دفن کردند و در وقتیکه ترا اسیر میکردند تمام اهتمام تو ان بود که ان نوشته را ضبط نمائی تا انکه او را برداشتی و
بر بازوی خود بستی بعد از ان بمبالغه عثمن و دیگران ان لوح را گشودند بهمان عبارات که فرموده بود منقوش دیدند پس انحضرت
گرفت و بخانه اسما بنت عمیس فرستاد تا برادرش امد و او را بانحضرت تزویج نمود و از احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک
را انکه عاشق زن او شده بود چنانچه مولف روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک را اوردند بکشند زنش که ام تمیم دختر منهال
بود و مقبولترین اهل زمان خود بود امد و خود را بر روی مالک انداخت مالک گفت دور شو من کشته نشده ام مگر بسبب تو
و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت قبل این مضمون را روایت کرده‌اند چون بعضی از اخبار مخالف و موافق را
در این واقعه شنیدی بدانکه ابو بکر در این واقعه از چندین جهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز با او شریکست اول انکه بی گناه و تقصیر
لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت این عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که از برای این عمل شنیع میگویند این است
که بجهت منع زکوة مرتد شدند جوابش انستکه همه لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامه شهادت نمودند و اذان گفتند و
نماز کردند و حال انکه حضرت رسول صلعم فرمود که هر کس شهادتین بگوید و نماز کند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة
را با بو بکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر میدهیم یا خود بفقرا میدهیم تا انکه طبری در تاریخ روایت کرده است که مالک منع کرد
قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و از ایشان متفرق کرد و نصیحت کرد ایشانرا که با ولاة اسلام منازعت نکنند و چون پراکنده
شدند خالد امد و ایشانرا گرفت بغدر و مکری که مذکور شد با انکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده که مانعان زکوة هرگاه
باصل دین قائل باشند و بمعنی لغوی اطلاق ردة بر ایشان کرده‌اند پس حکم کفار بر ایشان و اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضا
اشاره و خبر در حق باغیان گفته‌اند که ابتدا بقتال ایشان نکند تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امینی ناصحی را بفرستد که از ایشان
سوال کند علت بغی ایشانرا اگر علت ان ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد ازاله ان از ایشان بکند و اگر شبهه داشته باشد رفع شبهه

ایشان را بکشد و اگر هیچ یک از اینها نباشد ایشان را موعظه و نصیحت کند اگر اصرار کنند اعلام کند ایشان را که ما با شما قتال خواهیم کرد و در
هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اینها را در باب ایشان بعمل آورده باشد و از جماعت بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر
نشد و اگر نه محض عصبیت ما بشد چرا ابو بکر و دیگران که باخبار متواتره نقض عهود خدا و مخالفت نصوص انبیا و غصب حق حضرت امیر
و سیدة نسا و شهادت الهی و گواهی حضرت رسالت پناهی بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوی و بنیا ظلم و جور بایشان کردند و عایشه و معویه
و اعوان که با حضرت امیر عم محاربه کردند و انقدر از اهل بیت طاهرین و ذریه طیبین او و سایر مسلمین را شهید کردند با احادیث متواتره
سلمک سلمی و حربک حربی و امثال این که بعضی که مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و رسول و ائمه مسلمین اند و اطاعت ایشان فرض و محبت
ایشان کفر است و مالک بن نویره بمحض اینکه گفته که ابو بکر خلیفه نیست یا چون رسول الله صلعم گفته که زکوة باو ندهیم مرتد و مستحق قتل
و خالد با آن اعمال قبیحه مستحق یک زجر و ملامتی نبود بلکه بایست او را مدح کنند و سیف الله بگویند و بعضی از ایشان که دیده اند این
عذر بی صورت نشد عذر دیگر از برای او پیدا کرده اند و گفته اند در اثنای گفتگو خالد نام حضرت رسول را برد و گفت صاحب شما چنین گفته
مالک گفت صاحب ما حضرت است و صاحب شما نیست باین سبب حکم بارتداد ایشان کرد و او را کشت و بطلان این وجه از وجه اول ظاهر تر است
زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست و ایضا اگر واقع بود بایست خالد تدبر اسعد را بگوید و ابو بکر نیز بعمر در وقتیکه مبا[درت]
در قصاص او میکرد بایست این را بگوید تا اینکه بر تقدیر وقوع این عبارت صریح در ارتداد نیست و بر اشتهر کافی نیست و بر تقدیر یکه
مالک مرتد شده باشد اتباع او را قبیله چرا کشته اند و زنان و فرزندان و اطفال که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان
کافر اصلی نبودند که اولاد ایشان در حکم ایشان باشند چه تقصیر داشتند که همه را مثل کفار اسیر کردند و بند کرده بمردم دادند
تا بدون تزویج و نکاح با زنان و دختران مباشرت و اولاد از ایشان بهمرسانیدند **مؤلف گوید** اینکه حال از دو شق
بیرون نیست یا جماعت روافض همه ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسیر و غارت نبودند پس ابو بکر جماعت کثیر از مسلمانان را بیگناه
کشت و اسیر کرد و بندگی مبتلا کرد و باعث این زناها بی باشد و هتک حرمت اهل اسلام و سبب جوی چندین ولد زنا
شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد بخلاف حکم الهی حکم و اگر جماعت مرتد و مستحق این انواع عقوبتها بودند پس عمر که این
عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران که بنده مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان که از ایشان بهمرسیده بودند و اموال ایشان
را بی داد بر مسلمین ظلم نموده و مخالفت ما خود و نسبت خطا باو داده فاسق و کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو
امام البته لازم اید و خلافتش باطل شود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل شود بالاجماع مرکب قوم چند حد از حدود الهی را
تضییع نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه حد زنا که خالد با زن مالک کرد اقامت ننمود و در اینکار هنگام
عمر با او شریک بود و در تضییع قصاص خالد عمر شریک غالب است از دو جهت جهت اول آنکه قسم خورده بود خالد را بکشد و خلاف
قسم کرد دوم آنکه بقتل سعد بن عباده بیگناه راضی شد و قتل او را بعوض دیت مالک قبول کرد و از این معلوم میشود که انکار دیگر
عمر در این باب نموده از راه دین داری نبود بلکه برای این بود که با او در جاهلیت آشنا و هم سوگند بود و الا بایست عشر این تندی
در باب حضرت فاطمه و سایر اهل بیت بکار برد و از جمله غرایب آنستکه ملا علی قوشجی در دفع تشنیع بر خالد گفته است که زن
مالک مطلقه بود و عده اش منقضی شده بود و این افترا هیچکس نگفته بغیر از او و در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بود بایست
در وقتیکه عمر او را سنگسار میکرد این عذر را بگوید **طعن هفتم** آنستکه در اخبار مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه
وارد شده است که ابو بکر مکرر اقاله و استعفا از خلافت میکرد چنانکه طبری در تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی در فضایل
و ابو عبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابو بکر بعد از آنکه با او بیعت کردند میگفت اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی دست از خلافت
و بیعت من بردارید من بهترین شما نیستم و علی در میان شما است و حضرت امیر عم در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه روایت کرده اند
که فرموده چه بسیار عجب بود ابو بکر در حال حیوة طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و وقت مردن دیگری را خلافت
عقد کرد و بروایت دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست برفتم مرا متابعت کنید و اگر کج بروم مرا براه راست
بیارید بدرستیکه مرا شیطانی هست که عارض من میشود در هنگام غضب من در وقتیکه مرا غضبناک ببینید از من اجتناب
کنید تا تاثیر نکنم در موها و پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیر را از خود
فاضل تر میدانسته و امامت مفضول قبیح است **و ایضا** اتفاقیست که عقل و عدالت در امامت شرط است اگر این شیطان
که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف بیرون میبرد و مصروع میشد پس شرط اول که عقل است مفقود بوده و اگر بدر
حد در ضبط خود نمیتوانسته است کرد پس فاسق بود و شرط ثانی مفقود بوده **و ایضا** اقاله امامت یا جایز است یا جایز نیست

ابا بکر چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اصرار نکرد تا کشته شد گفت نمیکنم پیراهنی که خدا بر من پوشانیده و حال آنکه
بی خلاف اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است پس معلوم شد که برای عثمان از اینها همه بدتر بود پس قدح
یکی از این دو که لازم می آید و هر که اندک شعوری دارد میداند که تشویه مدلول آن بجمیل مکار و رو فتنش که اینها همه محض مکر و حیله و مو[ضوع]
با یکدیگر بوده تا مردم را داد و این باطل محکم تر کنند چنانچه آن فقره خطبه شقشقیه شاهد حق است بر این **هشتم** آنستکه جاهل
بود با کثر احکام دین و تفاسیر الفاظ قران که اکثر صحابه میدانستند و بسیاری از مواضع پس از طعن مشتمل است بر چند
طعن و نهاد را بنزرساله چند موضع از آن کرا اول معنی کلاله را که او را در شام آنکه برادران پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها باشد
موافق روایات اهل بیت و انچه از آیات سوره نساء نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند که ما عدای از والد و ولد است و از ابو بکر پرسیدند
و ندانست چنانچه عامه و خاصه روایت کرده اند که از او پرسیدند و ندانست بعد از آن چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است
گفت برای خود میگویم اگر صواب باشد از خدا است و اگر خطا باشد از من و شیطان است و خدا از آن بریست کلاله ما سوای والد
و ولد است و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکن است که مرادش از شیطان
عمر باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل بتفسیر قران برای خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده
اند که هر که قران برای خود سخن گوید جای خود را از آتش مهیا سازد و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده است و بروایت
دیگر حضرت رسول صلعم جمعی را دید که برای خود تفسیر میکردند فرمود که جمعی پیش از شما بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را
بهم زدند هرگاه برای خود گویند در کتاب الهی اختلاف بهم میرسد که بر اینها مختلف است و حکم خدا اختلاف ندارد و همه
با هم موافق است هر چه را بدانید بگوئید و هر چه را ندانید بکسی که میداند واگذارید و ای ندانستن پرسیدن است و اینهم
روایات ایشانست و فخر رازی گفته است که عمر میگفت کلاله ما سوای ولد است و روایت کرده است که چون او را بخبر فرد[ند]
گفت من چنان میدانستم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد من میدانم شرم دارم از آنکه مخالفت ابو بکر کنم **مؤلف گوید** عجب است
کسیکه شرم از حضرت رسول صلعم نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابو بکر شرم کند و از برای رعایت او از رای خود بر گردد
و اگر قول اول مستند بود وای بر او که بی مستند تفسیر کلام خدا کند و اگر مستند داشته وای بر او که از برای رعایت ابو بکر دست
از آن بر گردد و ایضا روایت کرده که در وقت مردن میگفت که سه چیز است که حضرت رسول صلعم از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد
من از دنیا و هر چه در اوست کلاله و خلافت و ربا معلوم شد که تا بحال کلاله میگفتند برای خود و خواهش نفس خود میگفته
اند بی مستندی و هم چنین در باب خلافت ابو بکر شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر هوا باطل و عناد
دنیوی بوده مستند بدلیلی و حجتی نبوده اند و دلیل جهل ابو بکر همین بس است که با وجود آنکه او را اسبق اسلام میدانند
و از جمله مخصوصان و مصاحبان آنحضرت میدانند در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل حدیث روایت نکرده است با آنکه
بسیاری از آنها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیا و اشباه آن و ابو هریره در مدت قلیلی چند هزار حدیث
روایت کرده است **دوم** تفسیر اب که بمعنی گیاه است و هر خری میداند و ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است
که تفسیر آن را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد و کدام آسمان بر من سایه می افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گو[یم]
سیوم آنکه دزدی را گفت بعوض دست راست او دست چپش را ببرید و فخر رازی گفته است که ببرید دست چپ در مرتبه
اول خلاف اجماع مسلمانانست **چهارم** نمیداد میراث جد را از فرزند زاده خود خواست گفت در کلام خدا و رسول از برای جده
نصیبی نمییابم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول خدا بجده سدس داد و بسدس حکم کرد **پنجم** آنکه فجاءه سلمی طاعت
نکرد با تش سوزانیدند با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند شهادتین در میان آتش بآواز بلند میگفت تا سوخت و قبول توبه
نکردن و با تش عذاب کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب مواقف نقل کرده است که دعوی اسلام کرد و عذر
که بعضی گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علما گفته اند که توبه زندیق قبول نیست بی وجه است زیرا که در روایات او بغیر
نقل کرده اند که او غارت کرد جمعی از مسلمانان را و این باعث زندقه نمیشود و روایت نهی از تعذیب باتش از طرق عامه روایات صحیحه
است و در صحیح بخاری از ابو هریره و ابن عباس روایت کرده است **ششم** آنکه آثار موت در خود مشاهده کرد مالی که در ایام خلافت
تحصیل کرده بود از برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دانسته خواست و بال شنایع اعمال عمر را نیز بآن ضم کند و ایضا خواست
که وفا کند بآن عهدی که با عمر کرده بود و با او نوید داده است که بغیر عمر کسی مانع عود حق بامیر المؤمنین عم نخواهد شد عزم کرد
که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت جان کندن ابو بکر عثمان را طلبید

و مرعای

وکفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست که عبد الله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را کفت و بیهوش شد
عثمن نوشت بتحقیق که خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابو بکر بهوش امد کفت بخوان چون خواند ابو بکر کفت الله اکبر ترسیدی که اکر
من در بیهوشی بمیرم مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمن کفت بلی ابو بکر کفت خدا ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام
پس عهد را اتمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل شد و کفت از خدا بترس و عمر را بر مردم
مسلط مکردان ابو بکر کفت مرا بخدا میترسانی اکر خدا بپرسد خواهم کفت بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم در تعیین
خلیفه چندین خطا کرده اول انکه او را چه نسبت بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا کرد
که باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرده و تاسی بحضرت رسول صلعم بنص قران واجبست دویم انکه کفت عمر بهترین امتست
با انکه علی عم در میان امت بود و باحادیث متواتره از بهترین امت بود چنانکه کذشت و کفته است بخیرکم و علی خیرکم سیم انکه
عثمان را چه نسبت بود که پسر خطاب را خلیفه ناحق تعیین چنین امر عظیمی برای چنین فظ غلیظ جاهل فتاک بی باکی بکند بایست او را
منع و زجر کنند که چرا چنین امر عظیمی کردی چه جای انکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام باو بدهد
رسول خدا در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی الهی میکشید و برای کامل خود سخن نمیکفت این جاهلان بی باک ازان حضرت افضل
و اکمل بودند که امر عظیمی چنین را برای خود تعیین میکردند و مستحق تعظیم و تحسین بودند و از اینجا لازم میاید که شفقت ایشان و منافقان
با امت زیاده از حضرت رسول باشد که رحمة للعالمین بود و تعیین خلیفه نکرد برای ایشان و ایشان کردند و هر عاقلی از
اطوار و قضایا و اقوال متباینه می یابد که در همه احوال غرض ایشان اجرای صحیفه ملعونه و محروم کردانیدن اهل بیت رسالت از
خلافت بود و اقوال و افعالیکه عامه و خاصه نقل کرده اند در این حال از او ظاهر شد دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت
او میکند بسیار است و این رساله کنجایش ذکر انها ندارد دویم در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر است
که خلیفه دویم سنیان است بدانکه مطاعن و مثالب ائمه فتن و معدن این زیاده از انست که در کتب مبسوطه احصا توان
کرد فکیف این رساله و اکر جمیع مطاعن و مثالب ابو بکر شریک بود بلکه خلافت ابو بکر شعبه از فتنهای او بود لهذا از معظمات
مخصوصه او قلیلی درین رساله ایراد مینمائیم اول در بیان حدیث دوات و قلم است و اشیاء ان و این طعن مشتمل است بر چند
طعن غزالی و محمد بن شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه و خاصه تصریح کرده اند که ابتدای اول فتنه و خلافی است که در اسلام بهم رسید و سببش
عمر بود شهرستانی در کتاب ملل و نحل کفته است که اول مخالفتیکه در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود ادم بود و اول خلافی
که در اسلام شد منع بود از کاغذ و قلم و این قصه از جمله متواترات است که خاصه و عامه روایت کرده اند و انکار ان نتوان کرد
و بخاری با ان تعصب در هفت موضع از صحیحش بالفاظ متفاوته و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده اند و مضمون
مشترک میان همه انست که ابن عباس کفت روز پنجشنبه و چه پنجشنبه و انقدر کریست که اب دیدهایش سنک ریزها را تر کرد و
بروایت دیکر مانند مروارید قطرات عبرات بر کونهها روانش جاری بود کفتند کدام است روز پنجشنبه کفت شدید شد وجع و
ازار رسول خدا صلعم پس کفت کتفی بیاورید و بروایتی کفت دوات یا دواتی و لوحی بیاورید که نامه برای شما بنویسیم که هرکز بعد
از من کمراه نشوید پس عمر کفت ان الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میکوید و بروایتی دیکر کفت رسول خدا هذیان میکوید
و بروایت دیکر کفت چه میشود ایمرد را ایا هذیان میکوید استفهام کنید که چه میکوید و بروایت دیکر درد و بیماری بر او غالب شده است و نزد
ما کتاب خدا هست بس است ما را ابن عباس کفت پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال انکه سزاوار نیست نزد پیغمبر نزاع کردن
و صداها بلند شد بعضی کفتند کفته کفته رسول خدا است حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی کفتند کفته کفته عمر است نباید اورد
دوات و قلم را و نزاع بسیار شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من و سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس کفت مصیبت
و تمام مصیبت در وقتی بود که حایل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن ان نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها
که بلند کردند و در جامع الاصول نیز این احادیث را بهمین نحو زیاده از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که
از فضلای مشهور ایشانست در کتاب شفا از این مبسوطتر و شنیع تر روایت کرده است و بر ناقد بصیر مخفی نیست که امری که حضرت
در ینحال تنک و وقت قلیلی در کتفی بنویسد جمیع شرایع دین نخواهد بود پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت
باشد تا در روز قیامت و ان نیست مکر انکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع مسایل
دینیه و مسائل دین و خطا بر او روا نباشد و همه امت را بر یک طریق بدارد و قران را چنانچه بلفظا و معنی بر ایشان بیان کند تا
در طریق ضلالت و نجها بالکلیه از ایشان مسدود کردد چنانچه در حدیث ثقلین فرموده که کتاب خدا و اهل بیت خود را

در

در میان شما میکذارم و هرکز از یکدیکر جدا نخواهند شد و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت میدانست که انها را باور
انما بحت نشنیده خواهند انکاشت خواست تاکید حجت در وقتی بفرماید و نوشته صریحی در میان ایشان بکذارد که انکار نتوانند کرد
عمر این معنی را یافت و منع از این تمهیدی که او با منافقان دیکر در بنیا کرده بود و این شبهه را در میان انداخت که مرض بر انحضرت
غالب شده و هذیان میکوید حضرت دید که ان بیچاره در حیوة انحضرت انکار در قول او میکند و منافقان با او موافقت میکنند
که اکر در بنیا اهتمام بفرماید و چیزی نوشته شود اعلمو خواهد کفت هذیان کفته و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص سابقه
که اتمام حجت را بر ایشان کرده بود نمود و ایشان را از حجره طاهره بیرون کرد و ایضا چون مشاجره ان منافقان را در
حضور خود مشاهده نمود ترسید انکه مبادا بعد از نوشتن نامه منازعه شدید شود و کار بکار زار منتهی شود و منافقان
داهی بیابند و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیر را باین سبب نهی از مقاتله و امر بمساهله با عدم اعوان
نمود و ایضا معلوم است وصیت عهدی که مناسب توقف و انحالت است تعیین وصی و وصیت با حوال باز ماندکان است چون
تواند بود که احوال ایشان را مهمل بکذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکند و حال انکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد
چنانچه در صحیح ترمذی و ابو داود از رسول خدا روایت کرده اند که کاه هست زنی یا مردی شصت سال طاعت خدا میکند و در
وقت مرک تقصیر در وصیت میکند اتش برای ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کرده اند که ادمی نباید بکذرد بر او
بکذرد با دو شب مکر وصیت او در زیر سرش باشد و مؤید انچه مذکور شد انستکه ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است
که کفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها میرود من از پی او رفتم کفت ای پسر عباس من شکایت میکنم
بتو از پسر عمت یعنی علی عم سؤال کردم از او که با من بیاید قبول نکرد و همیشه او را با خود غضبناک میبینم توچه کمان داری و خشم او از
جهت چیست کفتم سببش همین است که چنین میداند که رسول خدا خلافت را برای او میخواست کفت هر کاه خدا نخواست امری را باو
رسد خواستن پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا غیر او را خواست مکر هر چه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا
خواست که عم او ابو طالب مسلمان شود چون خدا نخواست نشد پس ابن ابی الحدید کفته است که در روایت دیکر چنین است که عمر کفت
رسول خدا خواست در مرض موت خود از برای خلافت او ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از برای انکه امر اسلام
پراکنده نشود پس رسول خدا دانست انچه در نفس من است و نکفت و خدا انچه مقدر کرده بود شد و ایضا روایت کرده
است از ابن عباس که کفت من داخل شدم بر عمر در ایام خلافتش و از برای او یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند و
خورده مرا تکلیف نمود یکدانه برداشتم و همه را خورد و سبوی ابی نزد او کذاشته بود برداشت بیاشامید و تکیه بر بالش کرد و حمد
خدا بجا اورد پس کفت از کجا می ایی ای عبد الله کفتم از مسجد کفت پسر عمت را بر چه حال کذاشتی کمان کردم عبد الله جعفر را
میکوید کفتم با همسنان خود بازی میکند کفت او را نمیکویم بزرک شما اهل بیت را میکویم کفتم در نخلستان مشغول اب
کشیدن بود و تلاوت قران مینمود کفت ای عبد الله ترا سوکند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اکر کتمان کنی که
ایا در نفس او چیزی از ادعای خلافت مانده است کفتم بلی کفت ایا کمان میکند که رسول خدا نص بر خلافت او کرده است
کفتم بلی و زیاده بر این هم بکویم از پدرم پرسیدم از انچه او دعوی میکند کفت راست میکوید عمر کفت از رسول خدا کلامی
چند صادر میشد که ثابت نمیکرد حجتی و قطع عذری نمینمود یعنی صریح نبود از جهت محبتی که با او داشت میخواست میل او را
بسوی باطل بکند در بابی و در مرض موت خواست تصریح باو بکند و من منع کردم او را از این از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام و
بحق خانه کعبه سوکند که قریش هرکز اتفاق بر او نخواهند کرد و اکر او خلافت را بکیرد قریش بر او از اطراف زمین شورش
خواهند کرد پس رسول خدا جاری کرد انچه مقدر شده بود تا اینجا روایات ابن ابی الحدید بود ای طالب حق و یقین از اینجا روایات
معلوم شد که از اول تا اخر رسول خدا تعیین حضرت امیر را میخواست و میفرموده این منافق مانع و ساعی در ابطال ان بوده
و مینماید که او خود را از خدا و رسول اعلم میدانسته بمصالح امت و انکه کفته است که عرب بر او نخواهند شورید و مرید
او این را از امارات او حسا کرده اند نشوری تدبیر او بود که بعد از فوت حضرت رسالت او نکذاشت که حق بحضرت امیر برکردد
که موافق طریق رسول خدا در میان ایشان عمل کند و عادت در مردم را در عرض بیت و بیت المال با نکه رؤسا و سرکردها را اموال
بسیار بدهند و ضعفا و زیردستان را ذلیل کردانند و هر چیز را مصلحت دنیا در ان دانند بکنند و در سنت حکم خدا بر دارند
لهذا چون حق بحضرت امیر عم برکشت خواست موافق فرموده رسول خدا عمل کند و قسمت بالسویه بکند و با شریف و وضیع
بیک نحو سلوک بکند مردم تاب نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد و معویه را دانسته در شام تقید

کرد

کردو با او تمهید کرد که اگر حق با امیر المؤمنین بر گردد و اطاعت نکند و میدانست که او کافر و منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه
وخوارج و شهادت انحضرت بر این مترتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول بود خون شهدا تمام در گردن او است چون بر کیفیت
این قضیه مطلع شدی و اخبار متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که از بیمقدمه کفر و نفاق خطا و بخیل این جهة لازم
ابدا اوّل انکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول صلعم داد و حال انکه باتفاق عامه و خاصه انحضرت معصوم است از انکه در کلامش مخالفتی
واضطرابی و خلاف واقعی صادر شود نه بعمد و نه بسهو نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان حسد و نه مزاح و نه در حال رضا و
نه در حال غضب چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم تصریح باین نموده
اند و حقتعالی در قران مجید میفرماید وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول سخن نمیگوید از روی خواهش
نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا باو میرسد دوم انکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی
است و بیحیائی که دلیل کفر و نفاق است زیرا که اینمرد هذیان میگوید یا واکذاربدا و واکه هذیان میگوید هر کس اندک حیاء و دین
داشته باشد نسبت بادنی کسی چنان سخنی نمیگوید چه جا جناب خاتم الانبیا که حق تعالی در قران مجید همه جا بالقاب شریفه
نام مبارک انحضرت را برده مثل یا ایها الرسول یا ایها النبی و ایضا فرموده که لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم
بعضا یعنی مگردانید خواندن انحضرت را در میان خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای خود را بلند
از صدای او مکنید و ایضا بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروائی و عدم محبت و نسبت بانحضرت
میکند که در چنین حال تحزن و متانت باشد و از برای اعتراض باطله خود چنین نزاعی و فضیحتی در میان خانه انحضرت که محل نزول
ملائکه مقربین است برپا کند بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت او میکند که در اینها فرصت بدست او افتاده و انچه خواهد
میکند سیم انکه رد حکم الهی کرده که در چندین موضع فرموده اطیعوا الله واطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را
و اطاعت کنید رسول را و فرموده ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا یعنی انچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید انها را
و قبول کنید و انچه نهی کرده است شما را از ان ترک کنید و باز فرموده است وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون
لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نمیرسد که هر گاه خدا و رسول او حکم کند در امری اینکه بوده باشد ایشانرا
در کار خود اختیاری و هیچ جا نفرموده که فرقی میانه صحت و بیماری انحضرت هست یا اینکه در بیماری از ایشان معزول است و نگفته که در بیماری
از رسالت معزول است و نگفته که در هنگام مرض اطاعت او مکنید و خبر او را مشنوید و در جای دیگر فرموده و کسی که حکم نکند بانچه خدا
فرستاده است پس ایشانند فاسقان و ظالمان و کافران چهارم انکه در روایات ابن ابی الحدید که گذشت عمر خود اعتراف
کرد که حضرت در انوقت میخواست تصریح بنام علی کند من مانع شدم و این عدم عین مشاقه و معاضره با حضرت است و حق تعالی میفرماید و من
یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی یعنی کسی که مشاقه و معاضره کند با رسول خدا بعد از انکه حق برو ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر
راه مؤمنان را که اطاعت رسول است و او را بگذاریم از کردار خود و اگذاریم و اخر بجهنم فرستیم و بد جائی است جهنم از برای ایشان پنجم انکه ان
حضرت را ازار کرد و بغضب اورد و بجائی که با ان وسعت خلق که حقتعالی او را بالخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت عالمیان گفته روا
ایشان کرهانید و اعراض فرموده انبیا را از پیش خود دور گردانید و در احادیث متواتره وارد شده است که ازار انحضرت ازار خدا
وحقتعالی فرموده است والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی انها که ازار میکنند رسول خدا را از برای ایشان عذابی درد
ناک و باز فرموده است ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا مهینا یعنی بدرستیکه
انها که ایذا میکنند خدا و رسول خدا را لعنت کرده است خدا ایشانرا در دنیا و اخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده ششم
انکه در قول وحسبنا کتاب الله چندین خطا کرد اوّل انکه اظهار جهل حضرت رسالت صلعم باخطاء او کرد زیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب
خدا بس است پس اظهار جهل انحضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست وصیت کند خطا و فعل لغو کرده دوم انکه ایاتیکه استنباط احکام
از انها کرده اند پانصد ایه است تقریبا و معلوم است که اکثر احکام از قران مستنبط میشود در غایت اجمال و اشکال و تشابه است و اختلاف
عظیم در فهم ایات و اخبار احکام از انها شده و بعضی گفته اند محکم ترین ایات کریمه ایات وضو است و قریب بصد تشابه در ان هست و در
قران مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مأول و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها هست پس چگونه کتاب خدا از برای
رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی بود چرا اخود در مسائل حیران میشد و رجوع بدیگران میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر
و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در حجابها و در پس پردها سیم انکه اگر کتاب خدا کافی
بود حضرت رسول کتاب را با اهل بیت مقرون نمیکرد چنانکه گذشت در کتاب ثقلین و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض

کوثر

۱۱۲ کوثر بمن وارد شوند پس کتاب با ما میکه مفسر کتاب است کافی نیست نه کتاب تنها و لهذا امیر المؤمنین ع فرموده منم کلام الله ناطق و قطب
شیرازی که از علمای مشهور ایشانست و اهل حال صوفیانست گفته است در مکاتبت خود که راه بی راهنما نمیتوان رفت و گفته که چون
کتاب الله و سنت رسول الله در میان است مرشد چه حاجت بان ماند که مریض گوید چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند ما را
با طبا مراجعت باید کرد چه اینسخن خطاست برای انکه نه هر کس را فهم کتب طب میسر است و استنباط از ان نمیتوان کرد مراجعت باهل استنباط
باید کرد ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب حقیقی صدور اهل بیت علم است بل هو
ایات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم نه بطون دفاتر چنانچه حضرت امیر فرمود انا کلام الله الناطق وهذا کلام الله الصامت
تا اینجا کلام قطب بود که حقتعالی بر قلمش جاری کرده و اقبح رکیک او اینکه مرا هم جا هل کرده است چهارم انکه خود مخالفت بسخن کرد
است در چند موضع اوّل در روز سقیفه که پیش از انکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوة بر حضرت رسول فارغ شدند او
و برادرش و چند منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت شدند و مرتیان ایشان عذری که میگویند برای
ایشان انست که از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا از برای دفع اختلاف کافی بود فتنه نخواهد شد و چون وقتیکه حضرت رسول
خواهد خلافت نصب کند او را نسبت بهذیان میدهند و چون خود تعیین خلافت با حق میکنند صلاح امتست و حضور راست
وقتیکه ابوبکر در سکرات موت بود و عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر بکند و پیش از انکه نام شوم او را ببرد غش کرد و بیهوش
شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از انکه بهوش امد او را دعا کرد چرا او را نسبت بهذیان ندادند با انکه هذیان
از جهت شدت باو اقرب بود و چرا حسبنا کتاب الله را در انجا نگفت و در وقتیکه شوری قرار داد چرا نیز نگفت بس علی عاقل جنین
این اقوال و احوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا اخر ایشان را از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر از محروم کردن اهلبیت رسالت از
خلافت نبود و این اوّل قارورة بود که در اسلام شکستند و شقی و پیوسته در مواطن متعدده معارضات میکرد و راضی بگفته
کرده انحضرت نبود چنانکه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که چون در نامه
صلح حدیبیه نوشته بودند که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان برود پس ندهند و هر که از مشرکان بنزد مسلمانان بیاید
پس بدهند عمر در غضب شد و نزد حضرت امد و گفت تو رسول خدائی گفت بلی گفت ما مسلمانیم و انها کافر حضرت گفت
بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود انچه خدا مرا بان امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد
و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا نشد حضرت فرمود که من نگفتم
امسال خواهد شد بعد از این خواهد شد پس غضبناک برخواست و گفت اگر یاوری می یافتم با اینها جنگ میکردم و نزد ابابکر
امد و شکایت مذمت انحضرت کرد ابابکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود
اینست انچه خدا مرا وعده داده و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقلکرده اند که عمر گفت از روزیکه مسلمان شدم شک
در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریح است که عمر بگفته حضرت رسول راضی نشد و دلتنگ بود از حکم
انحضرت وحقتعالی میفرماید فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا
تسلیما یعنی پس نه بحق پروردگارت قسم که ایمان نمیاورند تا ترا حکم کنند در منازعه که در میان ایشان شوند پس نیابند در نفسهای
خود حرجی و شکی در انچه تو حکم کرده و منقاد گردند انقیاد کردن کاملی پس معلوم شد که او مؤمن نبوده بلکه بانکه شک
در گفتار انحضرت کرد و اعتراض کرد که چرا گفته تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که از حضرت دلتنگ شده بود و او را شک کننده
میدانست و انقدر خواطر خطیر انجبار ارنجانیده بود که در خواطر داشت و قصد اثبات صدق خود بران منافق بود که در روز فتح مکه
او را طلبید و فرمود که انچه میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله انها انست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن
ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابوهریره گفت در وقتی من نزد حضرت رسول رفتم تا انکه در باغی از باغهای
انصار انحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و گفت این دو نعل را ببر و هر که را در بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد بلا اله
الا الله و در دل خود یقین داشته باشد بان پس بشارت ده او را به بهشت ابوهریره گفت اوّل کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این
نعلها چیست ای ابوهریره گفتم این نعلهای حضرت رسول است مرا با اینها فرستاده که هر که را ببینم ان بشارت را باو بدهم پس دستی بر سینه
من زد که من پیش افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره پس برگشتم بخدمت حضرت رسول صلعم و میگریستم و میگریستم و عمر از پی من
امد پس رسول خدا گفت چه میشود ترا ای ابوهریره قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای
تو باد ایا تو نعلهای خود را با بوهریره داده که ان بشارت را بدهد گفت بلی عمر گفت مکن این کار را که مردم اعتماد بران خواهند کرد

بکذارد

بگذار مردم اعمال خیر کنند اگرچه آثار وضع تا آخر اینجا ظاهر است چنانکه بر عاقلی مخفی نیست و لیکن از احادیث صحاح ایشانست و دلالت بر تکرار
و بیحیائی و بی ادبی عمر میکند در رد قول حضرت رسول کرد و آن عین شرکست و ابو هریره بی گناه را زد و خفت بسیار داد و آخر حدیث اگر را سبب باشد حضرت
از برای مصلحتی در بیوقت ترک اظهار اینمعنی فرموده و شاید مصلحت ترک معاشه و بیحیائی او باشد و ایضا بخاری و مسلم هردو در صحیح
خود روایت کرده اند که چون عبد الله بن ابی منافق مرد پسر او آمد نزد رسول خدا و سؤال نمود که حضرت پیراهن خود را شفقت فرماید
که پدر خود را در آن کفن کند حضرت باو عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند عمر گفت نماز میکنی و حال آنکه نهی کرده است
کار تو از آنکه بر و نماز کنی پس رسول خدا گفت دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرد و فرمود استغفر لهم
او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله و اگر دانم که زیاده از هفتاد بار استغفار کنم خدا او را میآمرزد زیاد خواهم کرد پس حضرت بر او
نماز کرد و بعد از آن آیه نهی از صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتیکه بر حضرت رسول کردم و بروایت ابن ابی حاتم
مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول از برای تالیف قلب
پسر عبد الله بر جنازه او حاضر شد عمر گفت خدا مگر ترا نهی نکرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت عمر اینمعنی را بار دیگر اعاده
کرد حضرت فرمود که او مصلحت حضرت را بر هم زد و از حضرت ظاهر شد آنکه نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبد الله بشکند
بر هر تقدیر نهایت بی ادبی و بیحیائی از و بظهور آمد در این مقدمه نسبت بادنی کسی چنین حرکتی روا نیست کسی جامه اش را بگیرد
یا گریبانش را از عقب بگیرند و بکشند و شک نیست که این متضمن ایذا و اهانت و استخفاف بآنحضرت است و احترامش بر عالمیان واجبست
و جزو اسلام است و ایضا انکار فعل آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و ایضا در احتجاج بخاری در دو
موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول را بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که آن نامه را
بزنی داده و در فلان باغ است حضرت رسول صلعم حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را فرستاد و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا
رسول الله این خیانت با خدا و رسول و مؤمنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی
گفت یا رسول الله من این را از جهت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند و کسی را نداشتم که حمایت ایشان بکند خواستم
نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود راست میگوید مگوئید باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار گردن
او را بزنم او خیانت کرده است حضرت فرمود راست میگوید که او از اهل بدر است و شاید خطاب کرده باشد اهل بدر را که هرچه
خواهید بکنید من بهشت را بر شما واجب گردانیدم و اگر اینحدیث را مخالفین روایت کنند شیعه است اما الزام بر مخالفان میتوان کرد بعد
از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر او را قبول فرموده باشد و گفته باشد که مگوئید از برای او مگر خیر بار دیگر نسبت
خیانت باو دادن و اراده زدن گردن او رد قول حضرت رسولست و مخالفت صریح آنحضرت است و ایضا ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند ابن حنبل و تصحیح سندش کرده اند از ابو سعید خدری که گفت ابو بکر
آمد نزد رسول خدا و گفت یا رسول الله من بفلان وادی گذشتم مرد خوش هیئت با خشوعی دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود
که برو و او را بکش چون ابو بکر رفت او را در نماز دید نخواست او را بکشد و برگشت پس حضرت بعمر فرمود برو و او را بکش او هم رفت
او را در نماز دید نکشت و برگشت پس علی را فرمود تو برو و او را بکش چون حضرت رفت او را ندید رفته بود پس حضرت
رسول فرمود که این مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از حنجره گردن تجاوز نمیکند و از دین بیرون خواهند رفت مانند تیر که از
نشانه بدر رود و بعد از آن هرگز بدین برنخواهند گشت و ابن حجر گفته است که شاهد حقیقت اینحدیث بسیار است جابر و جماعت
انهم ثقات و در روایت ابن ابی الحدید چنین است که بعد حضرت رسول فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه و آخر فتنه
بود یعنی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این گروهی بیرون خواهند آمد مانند تیری که از نشانه بجهد و اینمضمون را ابن
ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیگران باین نحو که صحابه تصریح کردند مرد را بر بسیاری عبادت
حضرت شمشیر خود را بابو بکر داد و امر کرد بقتل او به تمام روش روایت کرده اند و در آخرش حضرت فرمود که اگر او کشته میشد در
میان امت هرگز اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن ابو بکر او را مخالفت صریح بود برای امر رسول خدا و نماز کردن او
عذر نبود زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد از آنکه ابو بکر
او را وصف بصلوة با خشوع کرده بود امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از آن رسواتر بود زیرا که بعد از آنکه ابو بکر عذر نماز را
گفت حضرت نپسندید و باز امر بقتل او کرد او هم مخالفت کرد و همین عذر نا موجه را گفت و معلوم شد که مخالفت ایشان
در این امر باعث حدوث و فتنها شد تا روز قیامت همچنانکه منع دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت از این اخبار

و در وقایع متعدده ظاهر شد که این قسم امور باعث نفاق باطن ایشان را و مکر و ظاهر میشد و مخالفت خدا و رسول طریقه و عادت او بود
و از برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر نمیباشد چنانکه گفته اند یک خطا باد و خطا با سه خطا ای مادر بخطا انتقاد خطا و ایضا
انکار کرد امری را که بر هیچ عاقلی وقوع آن مخفی نمیتواند بود چنانکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات
حضرت رسول معلوم شد ابو بکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان مردم که رسول خدا بخدا سوگند نمرده است و بر خواهد گشت
و دستها و پاهای مردانی چند را خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابو بکر حاضر شد و گفت شنیده این آیه را که انک
میت و انهم میتون و این آیه را و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد
و ایشان خواهند مرد و نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند پیش از او رسولان آیا پس اگر بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد
و از پس پشت بر خواهید گشت عمر چون این آیات را شنید گفت گویا این آیات را هرگز از خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در
کامل و زمخشری در اساس البلاغه روایت کرده است کسی انکار این واقعه نکرده است و این حال از دو صورت بیرون نیست یا آنکه
انقدر جاهل بود بآیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود که حضرت رسول مکرر میفرمود که بعد از من چنین
خواهد شد فرمود که علی ولی هر مؤمن است بعد از من و فرمود که یا علی مقاتله خواهی کرد بعد از من با ناکثان و قاسطان و مارقان
و در حجة الوداع مکرر فرمود رفتن من نزدیک شده و در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در وقتیکه دوات و قلم طلبید اشعار
باین فرمود و ایضا از بجا بر او معلوم شد که دست و پاهای مردم را خواهد برید و شناعت این واقعه زیاده از آنست که بیان
باید کرد یا غرضش مکر و حیله بود که مبادا تا آمدن ابو بکر مردم با حضرت امیر بیعت کنند و تمهید آن با طلحه اینمعنی را در میان آمد
تا ابو بکر حاضر شود چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفان را بتفصیل در بحار ایراد نموده ام سیم آنکه حرام کرد
حج تمتع را و متعه نسا را اما آنکه حضرت رسول آنها را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست در میان امت که اصل متعه در
زمان حضرت رسول مقرر شد و خلافی که کرده اند که آیا نسخ شد یا حکمش باقیست و نسخ نشده است و در حکم متعه نازل شد این آیه
فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة بنا بر اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده اند بر آنکه متعه
مباح بود در صدر اسلام و گفته است که روایت کرده اند که حضرت رسول که چون حضرت در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان
مکه پس شکایت کردند اصحاب حضرت رسول از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم و صاحب جامع
الاصول روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده
از ابی نضیره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبد الله بن زبیر نهی میکرد از آن من این را بجابر نقل کردم گفت این
حدیث بر دست من جاری شد ما متعه کردیم در زمان رسول خدا چون عمر خلیفه شد گفت بدرستیکه خدا حلال میکرد از برای پیغمبر
آنچه را میخواست و بدرستیکه قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانکه خدا امر کرده است شما را و نکاح زنان
دایم قرار دهید اگر بیاورند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد و عامه بطرق متعدده
از ابن عباس و حضرت امیر ع روایت کرده اند که اگر نه آن بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی نیز از
تفسیر این را روایت کرده است و ایضا در تفسیرش از عمران بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن
آیه نازل نشد که آن را نسخ کند و امر کرد ما را بآن رسول خدا صلعم و متعه کردیم و مردمان را از آن نهی نکرد بعد از آن گفت مردی
برای خود آنچه خواست و حج تمتع اجماع مسلمانان است که مشروعست و حکمش باقی است و فقهای عامه خلافی که کرده اند در آنست
که آیا آن بهترین انواع حج است یا نه و آیه فمن تمتع بالعمرة الی الحج دلیل مشروعیت آنست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی
و غیر اینها احادیث بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری که چون حضرت رسول متوجه حج وداع شد هدی با خود برد و در میان
ایشان بغیر رسول خدا و طلحه دیگری با خود شتر نیاورده بود و حضرت امیر ع چون در یمن بود حضرت باو نوشت که از آنجا بحج
بیاید چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام می بندم مانند احرام رسول خدا و حضرت رسول خدا صد شتر با خود آورده
بود و حضرت امیر را شریک در هدی خود گردانید و این یکی از فضایل مختصه آنحضرت است که در مقامات متعدده بیان فرمود و چون
حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حقیقت
بعد و لاحج تمتع خواهد بود هدی با خود نمی آوردم و هر که هدی با خود نیاورده است باید که عدول نیت بعمره کند و محل شود
سراقه بن مالک پرسید یا رسول الله این مخصوص این سال است یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یکدست را میان انگشتهای
دست دیگر داخل کرد و فرمود داخل شد عمره در حج باین روش و همیشه چنین خواهد بود چون حضرت امیر احرام خود

تابع احرام حضرت کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت رسول شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت
امیر باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده که دو نزاع شد میان علی و عثمان زیرا که عثمان منع کرد مردم را
از حج تمتع چون حضرت امیر این را شنید صدا بلند کرد بتلبیه عمره تمتع و گفت لبیک بعمرة و حج عثمان گفت من مردم را منع میکنم
از حج تمتع و تو تصریح بخلاف من میکنی حضرت فرمود که من دست از سنت حضرت رسول بر نمیدارم از برای گفته احدی و در صحیح
مسلم از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین بمن گفت که امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا بان منتفع گرداند بعد
از امروز بدانکه رسول خدا امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی الحجه و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از آن
نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی از برای خود آنچه خواست گفت و باین مضامین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است
و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبهه‌های ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطرق متعدد
متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر باواز بلند گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة
النساء و متعة الحج یعنی دو متعه بودند در عهد رسول خدا و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو و یکی متعه زنان
و یکی متعه حج تمتع و هر که اندک بهره از شعور دارد میداند که این عبارت صریح است در مشاقه و معانده با خدا و رسول
و رد حکم ایشان نمودن پس داخل است در تحت آیه و من یشاقق الرسول تا اخر آیه که ترجمه اش گذشت **و ایضا** حکم نکردن بانچه
خدا فرستاده و ختم فرموده است که هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران بعضی از عامه نقل کرده اند
که مردی متعه کرد او را پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از کی فرا گرفتی گفت از عمر گفتند که عمر نهی کرد
از آن و عقاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر میگفت که دو متعه در عهد رسول خدا بود و من حرام کردم و من
این روایت را قبول کردم که گفت در عهد رسول الله بود و قبول نکردم رای او را که از پیش خود اختیار کرده **طعن چهارم**
آنکه مغیرة بن شعبه از جمله رؤسای منافقین و دشمنان علی بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند
که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند در آنکه نگذارند که خلافت بر اهل بیت رسالت
برگردد و یکی از آنها مغیره بود و سالها بر منابر سب آنحضرت کرد چنانکه ابن ابی الحدید گفته است که اصحاب بغدادیون ما گفته اند
که کسیکه اسلامش چنین باشد که در کتب مذکور است که از ترس و بر سبیل مصلحت بود خاتمه امرش آن بود که در اخبار متواتره
وارد شده آنکه پیوسته لعن بر علی میکرد تا بجهنم واصل شد و بنیان عمرش عمل زنا بود و شرب خمر و آنکه از خواهش فرج و شکم نمی
گذشت و معانت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا صرف میکرد چنین کسی را چرا اما دوست داریم و چرا فسقش را
بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت کرده است در آنکه آن ملعون سب حضرت امیر بر منابر میکرد و مردم را باین
امر مینمود و همچنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت مشهور بزنا بود پس دوست داشتن عمر چنین
مردی را معلوم است که از برای چه غرض بوده و اصل این قصه طولی دارد و مجملی از آن را در اینجا ذکر میکنیم و آنچنانست که
عمر چون مغیره را با آن فضایل والی بصره کرد در بصره زنی بود که او را ام جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان بخانه
او تردد میکرد و چون اهل بصره باین مطلع شدند بسیار عظیم شمردند ایزا و طبری روایت کرده است که خانه ابوبکره
و خانه مغیره نزدیک بیکدیگر بود و همین شارع در میان فاصله بود و مسکنشان در روز غرفه مقابل یکدیگر بود و هر یک
از غرفها روزنه داشت که بسوی دیگر مفتوح میشد روزی ابوبکره در غرفه خود نشسته بود با جمعی و صحبت میداشت ناگاه باد
وزید و در روزنه را گشود ابوبکره خواست که در روزنه را ببندد نظرش بر غرفه مغیره افتاد دید که باد آنرا نیز مفتوح نموده
و او در میان پای زنی نشسته بود پس ابوبکره با جماعت گفت نظر کنید و برخیزید ببینید چون نظر کردند گفت گواه باشید
گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم ایشان گفتند ما رانی چند دیده ایم اما رو را ندیده ایم ایشان صبر نمودند
و مشاهده حرکات مینمودند تا فارغ شد چون برخواست شناختند که ام جمیل است در آنوقت مغیره متوجه مسجد شد
که با منافقان مثل خودش نماز جماعت بکند ابوبکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز دروغی چند در باب
بعمر نوشت چون نوشتها بعمر رسید ابوموسی اشعری را که دشمن حضرت امیر بود والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید
ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی که معتبرترین کتابهای مخالفانست روایت کرده است از عمر بن شبه که پس اول ابوبکره
را طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا میبینم که اثر آبله در رانهای او بود مغیره
گفت نظر دقیق لطیفی دیده ابوبکره گفت تقصیر نمیکنم در آنکه خدا خوار کند ترا بسبب آن عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی

مانند میل در سرمه دان دیده که داخل میکرد و بیرون میکشید قبول نمیکنم گفت والله چنین شهادت میدهم در این وقت رنگ عمر
متغیر شد و حضرت امیر فرمود ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند عمر این را گفت پس نافع را طلبید و از او پرسید گفت گواهی میدهم
مثل گواهی ابوبکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی مانند میل در سرمه دان فایده ندارد نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم تا
بر سوفار نشست پس تاثیر عظیمی در عمر ظاهر شد و علی با عمر گفت نصف مغیره رفت پس سبل بن معبد را طلبید که برادر امی ابوبکره
بود و او همچنین شهادت داد پس علی با عمر گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش ریختند و زیاد
که گواه چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست نزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که ایشان اعانت کنند در
باب او شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت رسول میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن
نگویند تا زیاد حاضر شود چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید و رؤسای مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد
پیدا شد گفت من مردی را می‌بینم که هرگز خدا خود را نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران این عبارت را تعلیم او کرد که بیاید
شهادت را تمام گفت چون نزدیک رسید دید جوان مغرور رسید و دستها را حرکت میدهد و میاید بخواطر بخشش رسید که
او را تهدید بکه باید کرده بتها عمر با وجود نامردی میان عرب و عجم معروف است بصدای بلند در سنی گفت چه گواهی نزد تست ای
عقاب و گویا مدح و ذم هر دو در این عبارت هست و عبدالکریم راوی حدیث گفت که چون ابو عثمان نقل روایت عمر میکرد خواست
صدای خود را شبیه بصدای ناهموار عمر کند چنان نعره زد که نزدیک شد که غش کند پس از فحاوی این اخبار معلوم میشود که
باعتبار جنسیتی که میان عمر و آن فاسق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود و آن سه نفر بیگناه را حد فحش بزند و تعطیل حد
الهی و سعی در آن کردن مطلب است و اگر متضمن حد زدن چندین بیگناه باشد قبیحتر و شنیع‌تر است و از بسیاری از اخبار ظاهر میشود
که ایشان پیشتر شهادت خود را بیکدیگر نوشته بودند و این اختلاف بتهدید و حیله عمر بهم رسید و ابوالفرج اصفهانی گفته
است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد گفت دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل را برداشته بود و خصیه‌های او را دیدم
که تردد میکرد در میان رانهای او و صدای بلندی و نفس تندی می‌شنیدم ابوالفرج گفته است که عمر را گفته زیاد و تغییر شهادتش
و دفع حد از مغیره بسیار خوش آمد و گفته است بعد از آنکه ابوبکره را حد زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد باز
دیگر حد بزند او را حضرت امیر عمر را نهی کرد و فرمود که اگر او را حد میزنی من مغیره را سنگسار کنم و از اینجا معلوم میشود که نزد
حضرت ثابت شده بود زنای مغیره و از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند این سخن را و ابوالفرج گفته
که عمر ابوبکره را امر بتوبه کرد ابوبکره گفت مرا توبه میدهی که گواهی مرا قبول کنی من عهد کرده ام که گواه نشوم میان دو کس
تا تو در دنیا باشی یا تا من در دنیا باشم و گفته است که چون گواهان را حد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا شما را خوار کرد
عمر گفت ساکت شو خدا جانب را بگیرد و بروایت دیگر نفس کیر شو خدا خوار کند مکانی را که اینها ترا در آنمکان دیدند ابو
الفرج گفته است که عمر بعد از آن بحج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمده بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا تجاهل میکنی بر من
بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابوبکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقتی ترا نمی‌بینم مگر آنکه میترسم که از آسمان مرا سنگباران
کنند بسبب تو و حضرت امیر میفرمود که اگر بر مغیره ظفر یابم او را سنگباران خواهم کرد و هر که تامل کند در این اخبار او را
شک نمیماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیر و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر دانسته از برای رعایت مغیره تعطیل حد
الهی در حق او و اقامت حد و جور و ظلم بر بیگناهی چند کرد **پنجم** آنستکه فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه
روایت کرده اند که روزی عمر در خطبه خود گفت که اگر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر گرفته است از او
خواهم گرفت و بروایت دیگر در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت پس زنی برخواست و گفت ترا خدا رخصت نداده است که این کار
بکنی میفرماید که اگر قنطاری بیکی از زنان خود داده باشید از ایشان هیچ چیز را مگیرید عمر گفت همه مردم داناتر و فقیه‌ترند
از عمر حتی زنان پرده نشین در خانها و بروایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق یافت
و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب آمد و بروایت فخر رازی آن زن گفت ای پسر خطاب خدا چیزی را با ما عطا کرده و تو
از ما منع میکنی پس عمر خطاب کرد بخود که همه مردم داناتر و فقیه‌ترند از تو ای عمر و از گفته خود برگشت و از این روایات جهل
او بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین کسیکه باعتراف خود از زنان مخدره از او افقه باشند قابلیت ریاست عامه مسلمانان
ندارد خصوصا وقتیکه عالم بجمیع علوم در میان امت باشد **ششم** که اعظم از جمیع طعنهاست و صریح است در معانده خدا
و رسول خدا و اکثر علمای امامیه نیز متفطن شده اند و از جمله مطاعن او ذکر کرده اند و از انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح

بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبد الله بن مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت اگر
مردی جنب شود و یکماه آب نیابد تیمم نخواهد کرد پس چه میکند با این آیه سوره مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس
ابن مسعود گفت که اگر رخصت دهند ایشان را هر وقت که آب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بجا خواهند کرد من گفتم از
برای همین معنی کراهت دارید از تیمم گفت بلی پس ابو موسی گفت آیا نشنیده سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا مرا برای حاجتی فرستاد
پس من جنب شدم و آب نیافتم و در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه میغلطد پس چون بحضرت عرض کردم حضرت فرمود که
بس بود ترا که چنین کنی پس دستها خود را بر زمین زد و بر هم مالید و دستها و روها را مسح کرد عبد الله گفت مگر ندیدی
که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیگر این مضمون را روایت کرده است **و ایضا** بسند دیگر روایت کرده است از شقیق
بن سلمه که گفت من نزد ابن مسعود و ابو موسی بودم ابو موسی گفت اگر کسی جنب شود و آب نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب
بیابد ابو موسی گفت چه میکنی قول عمار را ابن مسعود گفت ندیدی که عمر باین قانع نشد ابو موسی گفت قول عمار را بگذار این آیه را
چه میکنی عبد الله نتوانست جواب گفتن عذر نا موجه ساقط گفت **و ایضا** بخاری از سعد بن عبد الرحمن ابزی
روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر بعمر گفت بخاطر نداری
که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای آنحضرت رسول نقل
کردیم واقعه را آنحضرت فرمود ترا کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و پف کرد و رو و دستها را مسح کرد و در روایت
مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس ای عمار پس عمار گفت که اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم و بروایت دیگر
عمار گفت که اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم با حدی و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایت بخاری و مسلم را
روایت کرده گفته است که در روایت ابی داود چنین است که عبد الرحمن گفت من نزد عمر بودم مردی آمد و گفت ما در مکانی
یکماه و دو ماه میباشیم و آب نمییابیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم عمار گفت یا بخاطر نداری که من و تو در
میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در میان خاک غلطیدم پس آمدیم بخدمت حضرت رسول صلعم و عرض کردم و کیفیت تیمم
را آنحضرت تعلیم من نمود پس عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله این حدیث را ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما ترا
بگفته خودت میگذاریم **مؤلف گوید** که این احادیث از صحاح سلفیان نقل شد و ایشان انکار صحت اینها نمیتوانند
نمود پس میگوئیم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتیکه امر کرد سائل را در هنگام نیافتن آب ترک نماز را بکند و
اذعان قول عمار نکرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود یا آنکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب کرده و شنیده
و متذکر این بود که حقتعالی بر بندگان واجب کرده و این تصریح بان نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول را به تیمم و بیان کیفیت
آن کردن یا جاهل بود و نمیدانست فرموده خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است انکار او
حکم تیمم دارد صریح خواهد بود بر خدا و رسول بکمان آنکه این حکم مستلزم مفسده است نسبت جهل و امر بقبیح بخدا و رسول
خواهد بود و کفری از این قبیح تر و ظاهر تر نیست اگر چه از و غریب نبود و مدار او بر این بود چنانکه حی علی خیر العمل را از اذان
انداخت و منع دو متعه کرد و قائم نمود و سایر امور یکه از و متواتر است بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر شق دوم باشد که جاهل
که جاهل باین حکم باشد برآیه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و سفاهت و بیدینی
او که در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بوده چنین امر عام البلوائی را که متعلق است باعظم اعمال دینیه که
نماز باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج بان بسیار واقع شود و ندانند پس چنین کسی چگونه صلاحیت ریاست عامه دین و دنیا
مسلمانان داشته باشد و از غرایب آنستکه در وقت مرگش گفتند چرا عبد الله پسر خود را خلیفه نمیکنی چون میدانست که او معاصر با حضرت
امیر نمیشود و امامت و در بحضرت امیر خواهد گشت قبول نکرد و عذرش که گفت این بود که کسیکه نداند چگونه طلاق زن خود
را بگوید قابل امامت نیست و اتباعش جهل اینچنین حکمی را که میان آن و طلاق زن چه مناسبت فرق هست مانع امامت نگردانیده
اند با آنکه پسرش بعد از تنبیه متذکر شد و برگشت و عمر مصر بر انکار ماند و نکرد که بعد از قول عمار رجوع بسایر صحابه
بکند و اگر جاهل باشد این حکم را معلوم کند و اگر جاهل باشد این حکم را معلوم کند و از اینجا معلوم میشود که آنچه عامه در
اکثر مواضع بان متمسک میشوند که چون کسی انکار نکرد فعل خلفا خود را باید که حق باشد باطل است زیرا که چنین
امر واضح بین را که مخالف سنت و کتاب و اجماع امت بود حکم کرد و نقل نکرده اند که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشد
مگر عمار که بعد از اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میگوئی من این حدیث را دیگر نقل نکنم هرگاه در این امر جزئیه که چندان غرض

دنیوی متعلق بان نیست ایشان قدرت بر انکار آن نداشته باشند در امور خلافت و سلطنت که میتوانستند انکار کردن **هفتم**
که در وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد و صحابه او را تنبیه کردند و بر میگشت چنانکه حکم کرد رجم زن حامله را و زنی
عمر از و سوال کرد و اعتراف کرد پس عمر امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت امیر ایشان را ملاقات کرد از واقعه سوال
نمود چون مطلع شد گفت برگردانید او را و آمد نزد عمر و گفت امر کرده که این را سنگسار کنند گفت بلی اعتراف کرده نزد من بزنا
حضرت فرمود تو بر او سلطنت داری بر آنچه در شکم او است سلطنت نداری پس حضرت فرمود شاید او را تهدید کرده باشی و ترسانیده
باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مگر نشنیده که رسول خدا فرمود که حدی نیست بر کسی که بعد از جبر
کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر گفت این زن را رها کردند و گفت عاجزند زنان از آنکه مثل علی از ایشان متولد
شود اگر علی نبود عمر هلاک میشد **و ایضا** از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند
بسوی عمر که زنا کرده است عمر خواست که او را سنگسار کند حضرت امیر فرمود مگر نشنیده که رسول خدا فرمود که قلم تکلیف برداشته
شده است از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از و بر داشت و
این قضیه را قاضی القضاة و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند و از این باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد **هشتم** بدعتهائیست که او در دین خدا کرد برای خود بهمیسنگی با ایراد قلیلی در اینجا اکتفا مینمائیم **اول**
نماز تراویح که در شبهای ماه رمضان نوافل بسیار بجماعت آورند و دلیل بر بدعت بودن آنستکه خود اعتراف کرده
چنانچه صحاح ایشان و اکثر محدثان ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد آمد در شب ماه رمضان و دید که با غوای شیطان مسجد پر شده
است گفت نعمت البدعة هذه خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابو سلمه
از عایشه سوال کرد که نماز رسول خدا در ماه رمضان چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده
رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی بود که میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت
نیکوئی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکوئی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر
بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیده های من بخواب میرود و دلم بخواب نمیرود و بروایت دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه
گفته است که نماز آنحضرت در ماه رمضان و در غیر آن سیزده رکعت بود که نافله صبح داخل در آنها بود و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ابی داود روایت کرده است که رسول خدا حجره در مسجد از حصیر در ماه رمضان ساخت و بیرون آمد که
در آن حجره نماز کند بعضی از مردم آمدند که بآنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان
گمان کردند که حضرت را خواب برده است بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگریزه بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود
که پیوسته در این امور مبالغه میکنید تا آنکه میترسم بر شما واجب شود و از عهده بیرون نیائید ایها الناس در خانهای
خود نماز کنید بدرستیکه بهترین نماز آنستکه آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بهترین نماز است بجماعت کردن بهتر
و ایضا از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلعم نماز میکرد در ماه رمضان من آمدم و در پهلوی او ایستادم و دیگری
هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون یافت که ما در عقب و پهلوی ایشان ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول
نماز شد و بعد از آن فرمود که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این باب احادیث بسیار از آنحضرت
در صحاح خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که حضرت رسول در ماه رمضان مطلقا نافله اضافه نمیکردند
و اگر میکردند راضی نبودند که بجماعت واقع شود پس اینعمل مخصوص در شریعت مقرر کردن و بجماعت مستحب گردانیدن
و سنت موکده قرار دادن معلوم است که بدعت است و در احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که هر
بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه
خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خدا و بهترین هدایتها هدایت محمد صلعم است و بدترین امور آنها است که تازه بهم میرسد
و هر بدعتی ضلالت است و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود
چه سبب دارد که جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من
از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابو داود روایت کرده است که زنهار احتراز کنید از امور یکه
تازه بهم میرسد زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و آنچه جمعی از عامه از برای اصلاح بدعت عمر گفته اند
که بدعت بر پنج قسم منقسم مخالف حدیث عامه و خاصه است و از نصوص صریحه مستفاد میشود که هر امری را که در دین

احداث کنند که در شریعت خصوصاً یا عموماً وارد نشده باشد بدعت و حرام است و هر فعلی را که بر وجه عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عام و خاص مستفاد نشده باشد بدعت و تشریع است خواه فعلی مستقلی باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع متلقی شده باشد مثل انکه واجبی را بقصد سنت کند یا سنتی را بقصد واجب بعمل اورند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل انکه طواف را بجماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادات را در روز مخصوص سنت قرار دهد مثل نماز چاشت که بدعت دیگر است از عمر و همه حرام است اگر کسی بدعت را اصلاح کند و به پنج قسم منقسم کرداند شک نیست که داخل بدعتهای عمر است و حرام است **دویم** انکه عسس را بدعت کرد که شبها کردد و تجسس احوال مردم کند با انکه حقتعالی نهی فرموده است از ان و گفته است و لا تجسسوا ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده است که عمر شبی از برای عسس میکشت از خانه صدائی شنید از دیوار بالا رفت مردی را با زنی دید که شیشه شرابی نزد خود گذاشته است گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت و ی انمرد گفت تعجب مکن اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا فرموده است تجسس مکنید تو تجسس کرده و فرموده است و اتوا البیوت من ابوابها داخل خانها شوید از درخانها شوید تو از دیوار بالا امدی و فرموده است اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هرگاه داخل خانها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم انچه امر خیر خواهم کرد گفت بلی و الله دیگر اینکار را نخواهم کرد عمر گفت از تو عفو خواهم کرد **سیم** طلاق متوالی را بدون رجوعی بلی حسابی میکردند در زمان حضرت رسول و ابوبکر بعد از انکه سه سال از خلافت او گذشت سه طلاق حساب کرد چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح ابوداود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بچندین طریق و علت که گفته است انست که مردم بر طلاق جرأت نکنند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد بایست که خدا که علمش بهمه چیز احاطه کرده بکند و رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را چه نسبت است که احکام الهی را بعقل شوم خود تغییر دهد **چهارم** انستکه ائمه اهل بیت بطرق معتبره منقول است که مقام ابراهیم در زمان ابراهیم و بعد از او متصل بدیوار خانه کعبه بود تا انکه اهل قریش در جاهلیت از انجا برداشتند و در موضعی که الحال در انجاست گذاشتند چون انحضرت مکه را فتح کرد مقام را بر گردانید بجائی که در زمان حضرت ابراهیم در انجا بود و پیوسته در انجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت پرسید که کیست که بداند که مقام در زمان جاهلیت در کجا بوده است منافقی دیگر گفت من اندازه ان را بریسمانی برداشته ام عمر ان را طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع گذاشت که در جاهلیت بود و حال هم در انموضع است و حضرت صاحب الامر در مکان اول بر خواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات بلکه متواترات است و الحال انجا مقام را که در زمان حضرت ابراهیم در انجا بود کوثر گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده است و عمر گفته است اعراضی از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی موضع مقام در جاهلیت در کجا بود گفت بلی و نشان داد او همین موضع را و ابن ابی الحدید گفته است که مورخان گفته اند که عمر اول کسی بود که اقرار کرد که نافله ماه رمضان بجماعت بکنند و بشهرها نوشت که چنین کنند و خانه رویشد ثقفی را سوزانید که بنبید میفروخت و اول کسی بود که عسس بشب گردیدن را اختیار کرد و اول کسی بود که تازیانه را برای تادیب مردم مقرر کرد و میگفتند تازیانه عمر مهیب تر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف اموال ایشان را گرفت و او مسجد حضرت رسول را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله انچه داخل کرد خانه عباس بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در انجا هست و پیشتر متصل بخانه کعبه بود و معاندت حضرت رسالت از این واضح تر و صریح تر نمیباشد که سنت انحضرت را دانسته بطرف کفر و بدعت جاهلیت کفار اختیار کند **پنجم** انکه چون از حضرت رسول و حضرت امیر علیه السلام شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهد بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان را برایشان جاری نکرد و مقرر کرد که قریش دختر از عرب و عجم بگیرند و عرب دختر بعجم ندهند و قریش دختر بسایر عرب ندهند و عرب از عجم دختر بگیرند پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزلت یهود و نصاری قرار داد و حال انکه رسول خدا فرموده مسلمانان کفو یکدیگرند و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد که میراث عرب را بعجم ندهند مگر عجمی که در میان عرب متولد شود و این منافات صریح است با احکام میراث که در قران مجید نازل ساخته **ششم** انکه در میراث عول و تعصیب قرار داد و ان مخالف کتاب و سنت است و بیانش طول دارد که مناسب این رساله نیست **هفتم** انکه الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانکه در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است **هشتم** انستکه بیت المال و غنایم و لی را در زمان حضرت رسول زیاده داد عایشه را مثلا دوازده هزار درهم میداد و قسمت اهل بدر را از مهاجران پنج هزار درهم و از انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سایر مردم را بتفاوت قسمت داد و بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند که حضرت

رسول صلعم با انصار گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگران را بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا بنزد من برسید و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلوم بوده است که ظلم و جور بر جماعتی است که حق ایشان را کم کرد و اکثر فتنهای زمان حضرت امیر علیه السلام متفرع برین بدعت شد زیرا که حضرت امیر خواست که سنت حضرت رسول صلعم در میان ایشان جاری کند اکابر اصحاب انحضرت بان راضی نشدند مانند طلحه و زبیر فتنه بصره برپا شد و فتنهای دیگر بران متفرع گردید و اگر جایز بود تفضیل در قسمت البته حضرت امیر نایره ان فتنهای عظیم را بان منطفی میساخت که انقدر وهن در ارکان خلافتش بهم نرساند و باعث قوت معویه و دیگران نشود ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر کوئی که ابابکر نیز قسمت بالسویه کرد چنانکه حضرت امیر علیه السلام کرد و کسی انکار بر او نکرد چنانکه انکار بر حضرت امیر علیه السلام کردند جواب گوئیم که زمان ابوبکر متصل بزمان حضرت رسول صلعم بود و بسیرت او عمل کرد و کسی اعتراض نتوانست کرد چون عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل گذاشت و مردم بان الفت گرفتند قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار گرفت و انها که مظلوم شدند عادت بان کردند و قناعت نمودند چون عثمان خلیفه شد او هم بطریقه عمر سلوک کرد و عادت مردم بان طریقه محکمتر شد و چون خلافت بحضرت امیر علیه السلام رسید خواست بر گرداند مردم را بعادت زمان حضرت رسول صلعم بعد از انکه بیست و دو سال بر دیگر عادت کرده بودند لهذا قبول ان برایشان گران بود بحدی که بیعت ان حضرت را شکستند و بانحضرت خروج کردند و جمعی دیگر که عمر ایشان را تفضیل میداد اکراه کردند و سیرت انحضرت را مذمت میکردند و بدعت عمر را مدح کردند تا انکه اکثر ایشان را از انحضرت منحرف گردانیدند **مؤلف گوید** که اگر نیک تامل کنی میدانی که فتنهائی که در اسلام بهم رسید و ظلمهائی که بر اهل بیت رسالت واقع شد از بدعتها و فتنها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجره فتنه را در روز سقیفه غرس نمود و بتفصیل در عطا ازاد را تربیت کرد و بتدبیر شوری که از اهل بیت دور و تا ظهور قائم آل محمد هر ظلم و جوری که بر اهل بیت رسالت و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات ان شجره ملعونه است **دهم** در قضیه شوری است که از اعظم قبایح و شنایع قضایا است و ان قصه باطله هایله چنانکه ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند که چون ابولؤلؤ عمر را زخم زد و جزم کرد که بجهنم و اصل خواهد شد قانع نشد بانچه نسبت باحرم اهل بیت از خلافت و نقص مرتبه ایشان در حال حیوة خود کرده بود و شروع کرد بتدبیرهائی چند که متضمن باشد که بعد از او نیز هرگز امر خلافت برایشان مستقر نگردد و نزد عوام محتوی بوده باشد و کسی گمان حیله نبرد با او و با اغراض نشناسند مشورت کرد با اصحاب در اینکه کسی را بجای خویش امیر کند و گفت عبدالله پسر خود را خلیفه کن از برای انکه او را صاحب غرض نمیدانند **مغیرت** گفت این امر را میدانستی که اگر او بشتر بر راه نمیتواند برد و حق بصاحبش برمیگرداند قبول نکرد گفت نه والله از ولاد خطاب دو کس مرتکب این امر نمیتواند شد بس است عمر را انچه کرد خلافت برای او لا دخوی ذخیره نمیکنم و در حیات و ممات هر دو متحمل این امر نمیشوم بعد از ان گفت بتحقیق که رسول خدا صلعم چون از دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف بخاطرم میرسد که خلافت را میان ایشان بشوری قرار دهم تا برای خود مهربانی را که خواهند اختیار کنند بعد از ان ایشان را طلبید چون حاضر شدند نگاه نکرد بسوی ایشان و گفت هر یک از ایشان با میدخلافت امده اند و بروایت ابن ابی الحدید گفت یا هر یک از شما طمع در خلافت دارید بعد از ان دو مرتبه چون اعاده این سخن کرد زبیر گفت چه مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی و ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسول صلعم بعد از ان گفت میخواهید بگویم شما چگونه مردمید گفتند بگو اگر بگوئیم مگو دست از ما نخواهی داشت گفت اما تو ای زبیر بدخو و مفسدی اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی و گاهی شیطانی گمان هست اگر خلافت بتو رسد همان روز بر سر جهاری جوخود را بدربازی میدانم اگر خلیفه شوی روزی که شیطان باشی امام مردم کی خواهد بود با اینکه تو باین صفت باشی بکار امت نمیائی و اما تو ای طلحه بتحقیق که رسول خدا صلعم ازرده از تو از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز نزول ایه حجاب گفتی ابن ابی الحدید گفته که شیخ ابوعثمان جاحظ گفته است که ان کلمه ان بود که چون ایه حجاب نازل شد طلحه در حضور جمعی گفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود میکند بر روی خواهد مرد و ما زنان او را بنکاح خواهیم کرد بعد از ان ایه تو نازل شد و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا را برنجانید و نه انکه زنان او را نکاح کنید بعد از او و اما تو ای سعد متعصب و جنگی و بکار خلافت نمیائی و اگر بیادهی با تو باشد از عهده بر نمیائی و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما تو ای عبدالرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را باینکار نسبتی نیست و اما تو ای عثمان و الله که سرگینی بهتر است از تو

واگر تو خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط گردانی و همه اموال بیت المال را بایشان دهی میبینم که قریش تورا اما کنند و
تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را بفی مسلمانان اختصاص دهی بعد از آن گرگان از عرب بر تو بشورند و ترا بکشند و بعد از آن
رو بعلی ع کرد گفت تو اگر مزاح و شوخی نمیداشتی برای اینکار خوب بودی والله اگر ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند هر آینه
زیادتی کند بعد از آن حضرت برخواست بیرون رفت عمر گفت والله قدر اینمرد را میدانم و مرتبه اش را می شناسم اگر
کار خود را باو واگذارید شما را بر حق واضح و روشن بدارد پرسیدند که کیست گفت اینکه از میان شما برخواست و میرود
اگر او را صاحب اختیار کنید شما را براه خدا ببرد گفتند پس چه مانعست که باو نمیدهی گفت نمیخواهم که بار دیگر اینکار در مرده گی
و زنده گی بر دوش من باشد و در روایت دیگر در روز غیر شوری گفت بتو و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم و بروایت دیگر
گفت کم سن است بعد از آن گفت اگر ابو عبیده جراح یا سالم مولای حذیفه زنده می بودند مرا هیچ تشویش و تردد
نبود و ایشان برای اینکار رستنا و بی عیب بودند بعد از آن عمر ابو طلحه انصاری را طلبید و گفت پنجاه کس از انصار بردار و این شش نفر
را در خانه جمع کن و شما همه با شمشیرهای برهنه بر در آنخانه بایستید و تعجیل کن و بیش از سه روز مهلت مده تا ایشان با هم مشورت
کنند و یکی از جمله خود را برای اینکار اختیار کنند و اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردنش را بزن و اگر چهار کس اتفاق
کنند و دو کس مخالفت ورزند هر دو را گردن بزن و اگر سه کس اتفاق کنند که عبد الرحمن میان ایشان باشد بقول و عمل کنید
و اگر آن سه کس دیگر بر مخالفت مصر باشند گردن ایشان را بزن و اگر سه روز بگذرد و اتفاق بر امری نکنند گردن همه را بزن
و مسلمانان را بگذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند ابو طلحه با پنجاه کس همه با شمشیرها بر در
خانه ایستادند و حضرت امیر بروایات مستفیضه مخالف و موالف قریب بصد منقبت از مناقب غیر متناهیه خود را شمرد بر ایشان
و همه تصدیق کردند و بایکدیگر مشورت کردند گفتند که خلافت باو داده شود هیچکس را بر دیگری زیادتی نخواهد داد
و همه مسلمانان را مساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود مأیوس شد و
دانست که خلافت از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت گفت من حصه خود را بخشیدم بعثمان زبیر چون
عمه زاده حضرت امیر ع بود برای حمیت قرابت گفت من حصه خود را بعلی بخشیدم بعد از آن سعد بن ابی وقاص نیز دانست که چون
خلافت باو نمیرسد گفت من هم حصه خود را دادم بعبد الرحمن (ابن عم خود) چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از آن عبد الرحمن گفت من
هم از حصه خود گذشتم و میان علی و عثمان گذاشتم و بعلی گفت با تو بیعت میکنم بکتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقه شیخین
ابو بکر و عمر حضرت فرمود کتاب خدا و سنت رسول و آنچه دانم و رایم بان تعلق گیرد و بعد از آن بهمین نحو بعثمان گفت عثمان
گفت بهمین شرط قبول کردم بار دیگر بعلی و بعثمان گفت بهمان شرط تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول کرد و علی قبول نکرد
چون دید که علی ع شرط طریقه شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین پس
علی ع فرمود والله که تو با او بیعت نکردی مگر بهمان امید که عمر با ابا بکر بیعت کرد خدا میان شما اندازد و چنانکه اکثر نقل
کرده اند دعای آنحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و عداوت بمرتبه بهم رسید که هیچ یک با دیگری سخن نمیگفتند تا آنکه مرگ در
میان ایشان جدائی افکند این بود قصه بنحویکه محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند در مقام احتجاج مسلم داشته اند
و بر عاقلی مخفی نتواند بود اشتمال این قصه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت و خطای ابا بکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان
ایشان اول آنکه گفت بیراست عمر را آنچه در حیات و ممات متحمل امر کار نمیشوم اگر اینکار حق و موافق امر الهی و حضرت رسالت پناه
و رضا و عطای ایشان بود چرا از آن احتراز و استنکاف میکرد و از تحمل آن میگریخت اگر خطا و باطل و خلاف رضا و اطاعت ایشان
بود چرا در حیات خود متحمل و بکدام حجت خدا و رسول و متمسک شده حق را از صاحب حق گرفت اول برای ابا بکر و بعد از و برای
خود دویم آنکه اول گفت رسول خدا از همه این شش نفر راضی بود از اینجهت همه لایق خلافت اند بعد از آن برای هر کسی
عیبی گفت که با عتقاد ایشان منافی خلافت است و اکثر اینها اگر کفر نباشد بی شک معصیت است پس باین عیبها چون تجویز خلافت ایشان
کرد چگونه آنحضرت از ایشان راضی بود و ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که اگر کسی بعمر میگفت که تو اول گفتی که رسول
خدا از این شش نفر راضی بود پس چون حالا بطلحه میگوئی که از تو آزرده از دنیا رفت و اینها نقیض یکدیگرند اما کی جرات میکرد
که بعمر این سخن را بگوید چه جای این سیم آنکه عیب کرد امیر المؤمنین را بمزاح که از جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیا
و اولیا است و حق تعالی رسولش را باین مدح کرده و خلافش را باین مذمت کرده گفته است فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا
غلیظ القلب لانفضوا من حولک و اگر مراد او بد عابه و مزاح امری باشد که منافی تمکین و وقار و نفاذ حکم و مضمون لهو و لعب

باشد بر همه عالم ظاهر است که آنحضرت بخلاف این اوصاف مذکور بود و رعبش در دلها کافران و منافقان بمقتضای اذلة علی المؤمنین
اعزة علی الکافرین بمرتبه متمکن بود که نامش را اگر میشنیدند بدنشان میلرزید و باین سبب خلافت او را قبول نمیکردند
عمر خود او را نسبت بعجز و تکبر میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که چون آنحضرت ساکت بود ما جرئت نمیکردیم که ابتدا
بسخن بکنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده که عمر با ابن عباس گفت که اگر صاحب شما علی متولی خلافت شود میترسم
که عجبی که او دارد او را از راه بدر برد و ایضا ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار که ابن الانبار روایت کرده است که علی آمد بمسجد و نزد
عمر نشست و نزد او جماعتی بودند چون برخواست یکی از حاضران او را نسبت بتکبر و عجب داد عمر گفت مثل او را که تکبر کند
که اگر شمشیر او نبود ستون اسلام راست نمیشد و او در فضایل از همه اعلم است و از روی سوابق شرف این امت پس کسی گفت هر گاه
چنین است چرا او را خلیفه نمیکنید گفت ما از خلافت او کراهت داریم که کم سن است و فرزندان عبد المطلب را دوست میدارد و
ایضا روایت کرده است از ابن عباس که عمر با ابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا و پسر عم او هستید چرا قوم شما خلافت
را بشما وانگذاشتند ابن عباس گفت نمیدانم بغیر از نیکی چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند قوم شما که از برای
شما پیغمبری و خلافت جمع شود پس شما بر ایشان بالا روید از فخر و تکبر و شاید که شما گوئید اول کسیکه شما را از خلافت دور
کرد ابا بکر بود ولیکن امری روداد که علاجی بغیر از آن نداشت و اگر نه رای ابا بکر بود در حق من هر آینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار
میداد و اگر میکرد بر شما گوارا نمیشد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظر کسی که گاو میکند بقصاب که او را بکشد
و باز ابن ابی الحدید از عبد الله عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبد الله بن عباس گفت چرا مانع شد مردم را از آنکه
خلافت را بشما بدهند گفت نه عمر گفت لیکن من میدانم گفتند آن چیست عمر گفت که کراهت داشتند قریش از آنکه جمع شود
از برای شما پیغمبری و خلافت و یکباره مردم را پامال کنید پس قریش از برای خود تدبیر کردند و اختیار نمودند و توفیق یافتند
و رای درستی اختیار کردند ابن عباس گفت یا خلیفه غضب خود را از من دور میگردانی که جواب این سخن را بشنوی عمر گفت
بگو آنچه خواهی ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حقتعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما
کان لهم الخیرة یعنی پروردگار تو خلق میکند هر چه را میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان آنچه خیر ایشان در آنست و تو میدانی
که خدا اختیار کرد از برای خلقش از برای خلافت آنرا که اختیار کرد اگر قریش از برای خود آنرا اختیار کرده اند حق است و الا باطل
و آنچه گفتی که نخواستند جمع شود پیغمبری و خلافت پس حقتعالی حال جماعت را ذکر کرده است و گفته است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط
اعمالهم یعنی بسبب آنستکه ایشان نخواستند آنچه را فرستاده است خدا پس خدا حبط کرده است عملهای ایشان را و تو آنها را بر طرف
کرده است اما آنچه گفتی که اگر چنین میشد ما مردم را پامال میکردیم اگر ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بقرابت و خویشی پیغمبر میشوایم
کرد و لیکن خلقهای ما مشتق است از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته است تو بر خلق عظیمی و ایضا با او خطاب
کرده است که بگشا و پست کن بال مرحمت خود را برای آنها که متابعت تو کرده اند از مؤمنان عمر گفت هموار باش ای پسر عباس دلهای
شما پر از غش و مکر است در امر قریش غشی که هرگز متغیر نمیشود ابن عباس گفت بگذار راه روای پادشاه مؤمنان و دلهای بنی هاشم
را نسبت بغش و فریب مده بدرستی که دلهای ایشان از دل رسول خدا است که خدا پاک کرده و پاکیزه گردانیده است از همه
بدیها و عیبها و ایشان خانواده اند که خدا تعالی آیه تطهیر را در شان ایشان فرستاده است و اما آنکه گفتی که عداوت و کینه شما در دل
ما هست چگونه کینه نداشته باشد کسیکه حقش را غصب کرده باشند و در دست دیگران بیند پس عمر گفت اما تو ای عبد الله سخنی از تو بمن
رسیده است که نمیخواهم بتو بگویم و منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس گفت کدام است مرا خبر ده اگر باطل باشد خلاف آن را ظاهر نمایم
و اگر حق باشد منزلت من از حق بر نمیگردد عمر گفت که میشنوم مکرر میگوئی که این خلافت را از روی ظلم و ستم و حسد از ما گرفتند ابن عباس گفت
اما حسد پس شیطان حسد برد بر آدم و او را از بهشت بیرون کرد و حسد بردند بر ما بسبب آدم که فرزندان ادمیم و تو منکر که
این حق کیست پس گفت ای خلیفه آیا حجت نمیگیرد عرب بر عجم که رسول خدا از ما است پس ما نیز این حجت داریم بر سایر قریش عمر گفت
برخیز بخانه خود برو و چون برخواست و روانه شد عمر از عقب او صدا زد که ای آنکه میروی بدرستیکه من با همه چیز از تو
دست از رعایت حق تو بر نمیدارم ابن عباس رو بعقب کرد ایستاد و گفت مرا بر تو و بر همه مسلمانان حقی عظیم هست بسبب حضرت
رسول خدا ص هر که آن حق را رعایت کرد بهره خود را حفظ کرده است و اگر آن را ضایع کند بهره اش را باطل کرده است این را گفت و رفت
پس عمر با حاضران گفت مرحبا ابن عباس هر گز ندیده ام او را که با کسی مباحثه و معارضه کند مگر آنکه غالب آید بر او مؤلف گوید
که از این اخبار متناقضه بر عاقل خبیر مخفی نماند که اینها فوق میدانستند که خلافت حق امیر المؤمنین ع است و از وسائل و حیل سعی در

ابطال خواو کرده است و هر یک ازین کفتها دلیل واضحی است بر کفر و نفاق او و مثل انکه کفت میخواهم در حیات و ممات متحمل این امر شوم هر کاه میدانست
که حضرت امیر صاحب این حق است و اکر خلیفه شود مردم را براه حق میبرد چنانچه همیشه میکفت لولا علی لهلک عمر پس چرا بعد از موت او نمیدید
شاید کفاره بعضی از کناهان تو نشود و اکر میخواستی در اصل تشویش چرا با قبح وجوه متحمل شدی و تدبیر کردی از کسیکه با عتراف
تو احق و اولی است منصرف کردی و بکسی منتقل شود که با عتراف تو بحسب واقع سرکینی از و بهتر است و از غایت فضیحت کشته میشود
وانکه کفته خلافت و نبوت را برای بنی هاشم جمع نمیکنند ابن عباس جواب شافی در اینباب کفته است حق تعالی میفرماید ان الامر کله لله
یعنی بدین سبب که امر همه از خدا است و فرموده است لا تقدموا بین یدی الله و رسوله ایات و اخبار بسیار درین باب کذشت و بنی هاشم چه
تقصیر کرده اند که قابل امامت و خلافت نیستند سوای انکه معدن نبوت و ابواب علم و حکمت و اعلام هدی و منار تقوی و راه نمایان راه
خدا یند و چرا در سایر انبیا مانند نوح و ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان مانع خلافت ایشان نشد و در پیغمبر
اخر الزمان که اشرف پیغمبران است مانع شد و انکه اکر نبوت و خلافت هر دو با شما باشد بر ما هیچ نمیماند محض عداوت و حسد و حب جاه و ریاست
است هر کاه خدا برای ایشان خواسته خلافت را پسندیده و شما را قابل ان ندانسته باشد کسی را تقصیری نخواهد بود و هر کاه
عذر کمسالی مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع خلافت چرا باشد در حق انحضرت
و از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیا بودن چهل سال کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت انحضرت چرا کافی نباشد و چرا
سن انحضرت برای حمل سورهٔ برائت و در غزوهٔ تبوک برای منزلت هرون نبی و خلافت کند چند سال پیش ازین بود کم نبود و بعد از
وفات حضرت رسول که چند سال بعد از ان بود کم بود و عذر دیکر که بخویشان محبت دارد هر کاه محبت ایشان برای خدا باشد
و مراد رسول خدا باشد چه بد باشد پس معلوم شد که این خطبه مشتمل است بر خطاها بسیار اول انکه خود روایت کردند که
روز سقیفه که ائمه میباید از قریش باشند و انصار بهمین روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوری کفت اکر سالم مولای
حذیفه میبود من در خلافت او شک نمیکردم و حال انکه او از قریش نبود و این مناقضه صریح است با مخالف نص و اتفاق تمام امت
و لیس سابقا مذکور شد و ابن اثیر در کامل از عمرو بن میمون روایت کرده است که چون عمر را زخم زدند کفتند که اکر کسی را خلیفه
میکردی دفع نزاع میشد کفت اکر ابوعبیده زنده بود او را خلیفه میکردم و اکر خدا از من سؤال میکرد میکفتم که از پیغمبر شنیدم
که او امین این امت است و اکر سالم زنده بود او را خلیفه میکردم اکر خدا از من سؤال میکرد میکفتم که از پیغمبر شنیدم که میکفت
سالم محبتش بخدا شدید است و سید مرتضی از بلاذری روایت کرده است که بعمر کفتند که کسی را تعیین کن کفت از اصحاب خود حریص
بر خلافت نمی بینم و من با این شش نفر میکذارم رسول خدا که از دنیا رفت از ایشان راضی بود و بعد از ان کفت که اکر یکی از دو نفر را
می یافتم سالم یا ابوعبیده را خلافت را باو میکذاشتم و اعتماد براو میکردم و قاضی القضاة این روایات را نیز نقل کرده و طعن در ان
نکرده است و فاد در جامع الاصول از صحیح مسلم و بخاری روایت کرده است از ابوهریره که رسول خدا کفت که مردم تابع قریشند در
امر تابع مسلمان ایشانند و کافر تابع کافر ایشانند و ایضاً هر دو از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که پیوسته این
امر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مکر انکه خدا او را برو در جهنم میافکند مادام که دین را بر پا دارند و ترمذی
از عمرو بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول کفت که قریش والیان مردم اند در خیر و شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در مغنی
این روایت را نقل کرده است که در روز سقیفه این روایت را کسی رد نکرد و همه شهادت بر حقیت ان دادند و بحد استفاضه رسید
معلوم شد که درین تمنی و حکم باستحقاق سالم برای خلافت هم نقیض کفته خود کرده و مخالف نصوص واقع نموده و ایضاً
عذری که از برای خلافت سالم پیدا کرده بود با انکه مجهول است معلول هم زیرا که شدت حب امری نیست که مستلزم اجماع جمیع شرایط
امامت و مقدر بر تحمل بار کران خلافت باشد و اکر اینچنین در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا وصف حضرت امیر در حدیث طیر متواتر
او احب خلق است بسوی خدا حجت تامه بر امامت او نباشد با انکه محبوب خدا بودن بالاتر است از محب خدا بودن محبت مستلزم افضلیت
جمیع خلق نیست و محبوبیت است پس چرا تعیین انحضرت نکرد و قطع نظر از ایات متکاثره و نصوص متواتره دیکر کرد و بعضی از اکابر کفته
اند که این قرینه واضحه است بر انکه روایت کرده اند که عهد کرده بودند ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سالم بر انکه امامت را نکذارند
به بنی هاشم برسد و اکر این نبود چه معنی داشت ارزش و جوانید و تفرقه کردن که به هیچ فضلی موصوف و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه
که بانواع فضایل و سوابق ممتاز و معروف بودند **پنجم** انکه اول قسم خورد که بعد از فوت من تحمل نمیشوم و بعد از ان متحمل
شد و رجوع بشوری کرد چه دلیل بر حجیت شوری که مبنای خلافت کبری تواند شد نهایتش انستکه مبتنی بر شرعیت اجتهاد باشد
بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی از بعضی از چه راه بود و ایضاً چرا خود که خود را خلیفه میدانست اجتهاد نکرد که یکی را تعیین

کند و رجوع باجتهاد دیکران کرد که محتاج باشد بر قتل بر بعضی و انتهم تقسیم و تهدید و توعید شود و اکر باجتهاد امر خود اکتفا مینمود
چنانکه ابوبکر در خلافت او کرد البته از فتنه و اشوب اسلم بود فی الحقیقه منشاء مقاتله جمل و صفین و نهروان و هیچ امری بغیر
شوری نبود چنانچه ابن ابی الحدید از معویه نقل کرده است که امر مسلمانان را هیچ چیز پراکنده نکرد و خواهشهای ایشان را
متفرق نکردانید مکر شوری که عمر در میان شش نفر قرار داد زیرا که ان باعث این شد که هر یک از انها داعیهٔ خلافت بهم رسانید
و اکر عمر یک کس را قرار داده خلیفه میکرد چنانکه ابوبکر کرد این اختلافها بهم نمیرسید و تمام کرد بر انکیختن این فتنها را بانکه بطمع
انداخت معویه و عمرو بن العاص را در خلافت زیرا که او معویه را عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود و کرد
انکه اکر روزی خلافت بانحضرت برکردد شاید انها اطاعت نکنند چون مجروح شد و از حیات مایوس کردید کفت ای اصحاب
محمد خیر خواه یکدیکر باشید و اکر نکنید در خلافت غالب میشوند بر شما عمرو و معویه این سخن بایشان رسید داعیهٔ خروج
بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر سر بر اوردند و **ایضاً** ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است
که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب مرد عاقل ظریفی ادیبی بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود و تعصب مذهب مخصوص نمیکشید
من از و سؤال کردم از احوال علی و عثمن کفت این از عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی عبد شمس و بعد از سخن
بسیار درین باب کفت سبب دیکر در اختلاف امر ایشان ان بود که عمر خلافت را بشوری قرار داد و نص بر یکشخص نکرد
پس در نفس هر یک از ایشان قرار کرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته در خواطر ایشان مرکوز بود و چشم
بر این دوخته بودند و انتظار این امر میکشیدند تا انکه نزاع میان علی و عثمان قوی شد و کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب
قتل او طلحه بود و شک و شبهه نداشت که خلافت بعد از عثمن باو خواهد رسید باعتبار سابقه او و انکه پسر عم ابوبکر
بود و ابوبکر در نفوس اهل انعصر منزلت عظیمی داشت و سماحت و جود هم داشت و با عمر در حیات ابوبکر نیز منازعه کرد
و پیوسته باین سبب سعی میکرد در تضییع عثمن و شورانیدن مردم باو و دلهای اهل مدینه و اعراب و اهل شهر
ها را از و منحرف کرد و زبیر نیز معاونت او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست و امید این دو نفر در خلافت کمتر
از امید علی نبود بلکه طمع ایشان قوی تر بود زیرا که علی را ضایع کرده بودند و ابوبکر و عمر او را در نظر مردم بیقدر کرده بودند
بانکه او را فراموش کردند از خواطرها و ان جماعتی که خصایص و فضایل و بزرکیهای انحضرت را در زمان حضرت رسول دیده
و شنیده بودند اکثر انها مرده بودند و جماعت دیکر بعرصه امده بودند که او را نمی شناختند و او را مانند سایر مسلمانان
میدانستند و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مکر انکه پسر عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین است و شما
مناقب و فضایل او را فراموش کرده بودند و از برای انحضرت اتفاق افتاده بود از بغض و انحراف قریش از انحضرت انچه از برای هیچ
یک از دیکران اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که اسباب بغض علی در ایشان نبود و در اواخر ایام
عثمان تالیف قلب قریش میکردند و ایشان را وعده عطا و افضال میدادند و هر دو خود را در میان مردم خلیفه بالقوه بلکه با
الفعل میدانستند زیرا که عمر نص بر ایشان کرده بود و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیوة خود و بعد از وفات نافذ الحکم
بود و مردم اقوال و افعال و اراء او را می پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه اراده اخذ خلافت کرد و بسیار حریص بود بر ان و
اکر اسیران و شجاعان عرب کرد او بودند خلافت در علی نمیماند اقرار بانحضرت نمیرسید و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت
ان فتنهٔ عظیم در خلافت انحضرت کردند و عایشه را بعراق بردند و فتنه جنگ جمل بر پا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای جنگ
صفین زیرا که اکر جنگ جمل نبود معویه جرات بر مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی فاسق شد بمحاربه
عایشه و مسلمانان و انکاه طلحه و زبیر را کشتند و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مؤمنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل
جهنم است پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل مشتق شد و فرع ان بود و از فساد صفین و کمراه شدن معویه بر شام
شد هر فساد و قبحی که حادث شد در ایام بنی امیه و فتنه عبدالله زبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمن بود زیرا که عبدالله دعوی
کرد که چون عثمن یقین بقتل خود بهم رسانید نص خلافت از برای من کرد و مروان بن الحکم و جمعی دیکر برین کواهی دادند
پس میبینی که سلسله این امور چکونه بهم پیوسته است و هر فرعی متفرع بر اصلی است و هر شاخی بد درختی پیوسته است
و از هر اتشی شعله افروخته است و همه منتهی میشود بشجره خبیثه که عمر در زمین فتنه و ضلالت غرس نموده و عجب تر از
ان بود که بعمر کفتند که سعد بن عاص و اکثر منافقین که داخل مؤلفة قلوبهم بودند و اسیر شدند هاجنک و فرزندان ایشان
که بجبر ایمان را اظهار میکردند حاکم و والی کردی و علی و عباس و زبیر و طلحه را مطلقا ولایت و حکومت ندادی در جواب کفت

اما علی تکبر ش زیاده از انست که از جانب من قبول حکومت بکند و اما این جماعت قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فسادها بسیار کنند پس کسیکه از حکومت ایشان خائف باشد که فسادها کنند و هر یک دعوای خلافت از برای خود کنند چگونه تجویز میکند در وقتیکه شش نفر را در مرتبه خلافت مساوی قرار داد از انکه فسادها بکنند پس معلوم شد که جمیع فتنه‌های اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر شد ششم انکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که باخبار و اتفاق صحیح متفق علیهما است که از جمله اهل بیت و نیکوترین اهل زمین و ملازم حق و با امر الهی محبوب حضرت رسالت و شیعیان حضرت امیر ع بودند و عباس را در شوری داخل نکرد و جمعی را که باقرار خودش معیوب بهمه عیبها بودند و معدن نفاق و شقاق بودند صاحب اختیار و مرجع این کار کرد هفتم انکه در قضیه فدک که امر جزئی بود که متعلق بدنیا بود دعوی و شهادت چهار معصوم را که بجناب احدیت و حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده اند بتهمت جر نفع رد کرد و در باب امامت که ریاست تمام امت در جمیع امور و احکام دین و دنیا و اخرتست رجوع بجمعی نمود که همه را شرکت دران امر کرده بود و تهمت جر نفع اصلی مانع نشد هشتم انکه اگرچه بحسب ظاهر حضرت امیر ع را داخل شوری کرد اما انرا بنحوی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جانب انحضرت بگردد و بغض او ظاهر شود که دلیل واضح است بر کفر او چه در نهایت ظهور بود که طلحه با وجود ان بغض نسبت بحضرت رسالت باعتراف عمر و عداوت حضرت امیر ع باعتبار ربط او با ابابکر و معارضه حضرت با او در خلافت و همچنین عبد الرحمن با خویشی عثمن و نسبتهای میان ایشان جانب عثمن را میگذاشت و ایشان بانحضرت و بخلافت او راضی نمیشدند و زبیر که باقرار عمر گاهی انسان و گاهی شیطان بود اگر با ایشان بود انحضرت تنها میماند و اگر در خدمت انحضرت اقامت مینمود دو کس میبودند و بر تقدیری که سعد هم با ایشان موافقت میکرد سه نفر میشدند نه عبد الرحمن و طلحه موافقت نمیکردند پس در هیچ یک از این سه صورت خلافت بانحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد انصاری که گفت چون حضرت امیر ع و عباس از مجلس عمر برخواستند در روزی که عمر بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که انحضرت بعباس گفت که باین تدبیر عمر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود نشنیدی که میگفت در جانبی باشید که عبد الرحمن در انجاست و سعد مخالفت عبد الرحمن نمیکند زیرا که پسر عم اوست و عبد الرحمن نظیر عثمن و داماد اوست و هرگاه اینها در یکطرف جمع شوند اگر این دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای انکه من امید بر هر دو ندارم و با یکی از انها نیز ندارم و با این مراتب مطلب عمر ان بود که بفهماند بمردم که عبد الرحمن افضل است از ما و بخدا سوگند که اول انستکه ابابکر بر ما فضیلت نداشت چه بعبد الرحمن و بخدا سوگند که اگر عمر در این مرض نمیرد من خاطرنشان او خواهم کرد بدی عاقبت انچه را از اول تا اخر با ما کرد و اگر بمیرد و البته خواهد مرد ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت والله که من رغبت بپادشاهی ندارم و دنیا را نمیخواهم ولیکن میخواهم عدالت را در میان مردم ظاهر گردانم باحکام خدا و سنت رسول خدا اگر کسی گوید که حضرت میدانست که خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری میشد جوابش انست که چون ابوبکر و عمر در روز اول انحدیث را وضع کردند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز مکرر این را میگفت و در خواطرهای مردم مرکوز میشد اگر حضرت داخل شوری نمیشد هرگز احتمال خلافت بنی هاشم نمیماند چون حضرت با مر او داخل شوری شد دانستند که ان روایت موضوع و ان حرف بی اصل بوده است چنانچه ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که عمر نامه شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمن را نوشت و علی ع را در اخر نوشت عباس بحضرت گفت که ترا بعد از همه نوشته است و ترا بیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل شوری مشو حضرت جواب او نگفت چون با عثمن بیعت کردند عباس گفت نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود که داخل شدن من سببی داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر گفت که خدا برای اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد من خواستم که بزبان خود تکذیب خود بکند و مردم بدانند که انچه پیشتر گفت باطل و دروغ بود و ما صلاحیت خلافت داریم پس عباس ساکت شد **و ایضا** در امور و افعال و مصالح ایشان بسیار است که عقول ناقصه ما بانها نمیرسد **و ایضا** این نیز معلوم بود که اگر انحضرت داخل در شوری نمیشد جبر میکردند او را بر بیعت یکی از انها و ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده و با انها بیعت کرده است بخلاف انکه داخل در شوری شود و طلب حق خود بکند و حجتها بر ایشان تمام شود که توهم رضا و اختیار برطرف شود چنانکه طبری در این قصه روایت کرده است که عبد الرحمن بانحضرت گفت که یا علی بر جان خود راهی مگشا که گذشته شوری من نظر کردم و با مردم مشورت کردم ایشان کسی را معادل عثمن نمیدانستند پس علی ع بیرون امد و فرمود که البته مقدر شده اخواهد شد و در روایت دیگر طبری چنین است که چون مردم

مردم با عثمن بیعت کردند علی ع تقاعد کرد در بیعت عثمن عثمن این ایه را خواند که در شان خویش و امثال او که بیعت رسول را شکستند نازل شده و من نکث فانما ینکث علی نفسه تا اخر ایه چون این تهدید را حضرت شنید برگشت و بیعت کرد و میفرمود که مکر کردند و عجب کردند و سید مرتضی از بلاذری که از معتبرین مورخین عامه است روایت کرده است که چون عبد الرحمن با عثمن بیعت کرد حضرت امیر ع ایستاده بود نشست عبد الرحمن گفت بیعت کن اگر نکنی گردنت را میزنم در انروز کسی بغیر از او شمشیر نداشت پس علی غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت کن و الا با تو جهاد میکنیم پس برگردانیدند حضرت را تا بیعت کرد پس با این احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت از روی رضا نبود و اجماع متحقق نشد و چگونه شاه اختیار میباشد با تهدید بقتل و جهاد و سید رضی الله عنه گفته است که اول خود را ابدار کرد و اول مکری که عبد الرحمن کرد ان بود که خود را ابدار کرد از میان که مردم او را بیغرض بدانند و هر چه بگوید قبول کنند و مکر دیگر انکه بحضرت امیر عرض کرد خلافت را بشرطیکه علم داشت که حضرت با ان شرط قبول نمیکند با انکه گفت بشرط انکه بسیرت ابابکر و عمر عمل کنی و مبادا که حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول این شرط نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت اظهار این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که همین را سبب قتل او میکردند **و ایضا** محال بود عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که سیرت انها نیز با هم موافق نبود و این مکر واضح چنین امر باطلی را از پیش بردند **طعن هفتم** انکه در چهار صورت امر بقتل اینجماعت نمود مخالفت با عبد الرحمن با سایر اولیاء عثمن با بر چیزی قرار نگرفتن رای ایشان و اینها چه نحو معصیتی بود که باینها مستحق قتل شوند وامر او و رای عبد الرحمن و دیگران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب طاعت ایشان نمود که مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قران قتلشان حرام و از اکبر کبایر است شود **طعن هشتم** انکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیر ع نمود بلکه از برای انحضرت اتباع او چنانچه از جمله تقسیم ظاهر شد با انکه بسندهای صحیح از طرق مخالف و مؤالف ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب رسول خدا و سلام او سلام انحضرت است **طعن نهم** انکه ان بزرگوار را کدام دلیل دلالت بر خصوص تعیین اینمدت کرد که اگر سه روز بگذرد واجب القتل شوند **و طعن دهم** انکه حضرت امیر ع با انمناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان ثابت شد و اکثر گذشت که از حق و از قران جدا نمیشود در باب مدینه علم و حکمت و امام حق و حجت بر جمیع خلق است با سایر مناقب مذکوره شد امر کرد که اطاعت عبد الرحمن بکند که از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمن که عمزاده و دامادش بود بر و باعتراف خودش ضعیف الرای و محب خود بود و باین علت قابل خلافت نیست و رای او را بر رای انحضرت ترجیح داد و اطاعتش را بر او واجب نمود تا حدی که اگر خلافت رای او کند او را بکشند عناد و کفر و نفاق و ضلالت از این بالاتر نمیباشد **سیزدهم** هرگاه باتفاق مخالف و موالف حضرت امیر قرین کتاب الهی است و هرگز از حق جدا نیست و سفینه نجات و اعلم امت است و بطریقه شیخین راضی نشد و بهمین سبب از خلافت که حق مخصوص او بود گذشت از این واضح تر دلیلی نمیباشد بر ضلالت ایشان و بطلان طریقه ایشان زیرا که اگر طریقه ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود چرا انحضرت قبول نکرد و چرا با انکه او را قبول کرد این را قبول نکرد و چرا با انکه او را قبول کرده بود و عبد الرحمن بسبب قبول نکردن این بخلافت انحضرت راضی نشد و اگر مخالفان بود مخالف خدا و رسول عین کفر است **چهاردهم** عثمان چون باین شرط راضی شد بطلان خلافت او هم ظاهر شد **و ایضا** بر تقدیر صحت اجتهاد علی و عثمان اگر مجتهد نبودند بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم خلافت نزد ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل شوری خلافت و عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر مجتهد بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد و اگر این شرط جایز است پس فایده شرط اجتهاد چیست در خلافت **و ایضا** هرگاه باجتهاد مخالفت حضرت رسول که واجبست متابعت او بنصوص قرانی جایز باشد چنانچه سنیان تجویز میکنند و خطاهای عمر و ابابکر را بان توجیه میکنند چرا مخالفت انها و جاهل باطل جایز نباشد و وجوه دیگر از خطا در این قضیه هست که استیفای انها موجب تطویل کلام است و انچه مذکور شد برای عاقل متدبر کافی است **طعن پانزدهم** انکه ابابکر را در خانه حضرت رسول دفن کرد و وصیت کرد او را نیز در انخانه مقدس دفن کردند و ان جایز نبود بچندین وجه **اول** انکه تصرف در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست **وجه دویم** انکه نهی کرده حق تعالی از داخل شدن در خانه انحضرت بغیر اذن **وجه سیم** انکه کلنگها در نزد قبر شریف انحضرت زدند و حق تعالی نهی کرده از انکه صدا نزد انحضرت بلند کنند و حرمت مؤمن خصوصا انحضرت در حیات و موت یکیست در هر دو حال رعایت ان واجبست و تفصیل سخن در اینجا انستکه موضع قبر رسول خدا خالی از ان نیست که یا تا وقت وفات بر ملکیت انحضرت باقی بود

یا در حال حیات از آنحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانچه بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنا بر اول خالی از آن نیست که بمیراث
رسید یا صدقه بود اگر میراث بود پس جایز نبود ابابکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان مگر بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ روایتی
و خبری نقل نشده است که از ورثه رخصتی طلبیده باشند یا بخریدن و امثال آن از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه بود بایست
که از مسلمانان خریده باشند یا رضا تحصیل کرده باشند و اگر در حال حیوة بود بایست درین باب حجتی یا شاهدی از عایشه بطلبند
چنانچه از حضرت فاطمه طلبیدند و از برای آنکه در نظر عوام تسویلی کنند فرستادند بنزد عایشه و از و رخصت طلبیدند و بر هر تقدیر
بر عالم خبیر ظاهر است که رخصت عایشه فایده نداشت زیرا که اگر صدقه بود همه مستحقان در آن شریک بودند و رخصت عایشه فایده
نداشت و اگر میراث بود پیش از قسمت تصرف در آن بدون رخصت ورثه حرام بود و از آن عایشه تنها فایده نداشت و روایت
کرده اند که فضال بن حسن روزی گذشت بر مجلسی گفت تا ابو حنیفه را خجل و ملزم نکنم از ینموضع نروم پس نزد او
رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابو حنیفه من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسول علی ع است و من میگویم
بهترین مردم بعد از حضرت رسالت ابابکر است و بعد از و عمر دلیلی برای من بگو بر او حجت بکنم ابو حنیفه سر بزیر انداخت پس
سر بر داشت و گفت بس است از برای کرامت ایشان و فخر ایشان آنکه ایشان همخوابه آنحضرت اند در قبر او کدام حجت از ین واضح
تر میباشد فضال گفت بگفتم من این را ببرادرم او گفت اگر این موضع از حضرت رسول بود ایشان ظلم کردند بدفن کردن در موضع
که حقی در آن نداشتند و اگر از ایشان بود بحضرت بخشیده بودند بد کردند که رجوع در بخشیده کردند و عهد را شکستند
سر بزیر افکند پس گفت ایشان باذای مهر دخترهاشان در آنجا مدفون شدند گفت من گفتم برادرم گفت من گفتم برادرم
گفت تا آنحضرت مهر زنان را میداد بر او حلال نمیشد چنانچه حق تعالی فرموده است یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن
ابو حنیفه گفت بگو بمیراث دخترها خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم برادرم گفت که حضرت رسول ع از دنیا
رفت نه زن داشت و مجموع آنها هشت یک از خانه میرسید پس بهر زنی حصه از نه حصه از هشت یک میرسید و آن بقدر یک شبر
نمیشد چگونه جنازه با آن بزرگی را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه را میراث ندادند و گفتند آنحضرت را میراث انبیا نمیباشد چون
شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن باینجا رسید ابو حنیفه گفت بیرون کنید این را که خود رافضی است برادری ندارد
و از کتب مبسوطه آنچه از دناءت نسب و حسب عمر و شناعت و مذکور است این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد مطلب
سیم در بیان قلیلی از مطاعن عثمان است و قبایح اعمال او مشهورتر است از آن که احتیاج بذکر داشته باشد و اندکی از آنها
را درین رساله ایراد مینمایم طعن اول آنکه بسبب منافق چند را که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد
و بر فروج و نفوس و اموال ایشان مسلط گردانید چنانکه ولید پلید برادر مادری خود را والی کوفه گردانید و انواع فسق
و معاصی از آن پلید صادر شد و مدارش بر شرب خمر بود و ابن عبد البر در کتاب استیعاب و اکثر مورخان عامه روایت کرده
اند که روزی مست بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد و در اثنای نماز بایشان گفت دماغی دارم که اگر میخواهید
زیاده تر میکنم و صاحب استیعاب بعد از آن گفته که این قصه از مشهورات سنت و ثقات ایشان روایت کرده اند از اهل حدیث و اهل علم
و نیز گفته اند خلافی نیست میان اهل علم بتاویل قرآن که این آیه ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا در شان ولید نازل شده است و الله
تعالی او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که فسق و فجور شایع شد که بر منبر او را سنگباران
کرده اند و او را بمدینه آوردند حضرت امیر المؤمنین او را حد شرب خمر فرمود اگر چه عثمان راضی نبود و مروان بن الحکم را داماد
خلافت شریک خود گردانید که هر جور و عدوان که میخواست میکرد و عبد الله بن سرح را امیر مصر کرد و چون مصریان
از شکوه کردن بفریاد آمدند و محمد ابی بکر را امیر کرد و فرستاد بعبد الله پنهان نوشت که محمد را بکش و اینجماعت چون بیایند سر و ریش
تراش و حبس کن و بعضی را بر دار بکش و اهل مصر نامه در راه گرفتند و بمدینه برگشتند و باین سبب او کشته شد و نیز
حکم بن ابی العاص که حضرت رسول او را از مدینه بیرون کرد باعتبار کفر و نفاق و بسیاری ایذا از آن لعین بحضرت رسیده تا
آنحضرت در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نفرمود و چون از دنیا رفت باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاق که در
نفاق داشتند عثمان نزد ابابکر آمد و شفاعت او کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد ابو بکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد
او را شفاعت کرد عمر راضی نشد و چون خود خلیفه شد او را باعزاز و اکرام بمدینه آورد هر چند امیر المؤمنین ع و طلحه و زبیر
و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه درین باب با و سخن گفتند و اینعمل را بر او انکار کردند فائده نداشت و اینعمل هم
مخالفت امر رسول بود و مخالفت شیخین که شرط کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و این را واقدی و ابن عبد البر هر دو یکی از طرق

بسیار روایت کرده اند طعن سیم آنکه ابو ذر را که احدی از خاصه و عامه در فضیلت سبق اسلام و زهد و بزرگواری او شک ندارند
و در جمیع صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او نقل کرده اند چون مکرر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد منع و
طعن میکرد در کوچها میگشت و میگفت بشر الکافرین بعذاب الیم عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و در آنجا نیز از معویه
ظلمها و بدعتها میدید انکار میکرد بر او و فضایل و مناقب امیر المؤمنین را یاد میکرد و معویه هر چند میخواست او را بمال راضی
کند راضی نمیشد و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشوراند پس آن لعین بعثمان نوشت که اگر ترا احتیاج بشام هست ابو ذر را از اینجا ببر
کن عثمان باو نوشت که او را بنزدیک من فرست بر مرکب درشت ناهمواری پس معاویه آن بزرگوار را بر شتر درشت ناهمواری سوار کرد و
مرد غلیظ عنیفی بر او موکل کرد که شب و روز براند و نگذارند که خواب کند و چون آن مرد عنیف آن پیر ضعیف را بان عنف آورد تمام
بدنش را نهایش مجروح شد و گوشتهایش ریخت و چون او را بنزدیک عثمان آوردند زبان از نهی منکر باز نداشت و احادیثی که در طعن
و خونی او از حضرت رسالت شنیده بود نقل کرد و عثمان تکذیب او کرد و امیر المؤمنین ع فرمود که ابو ذر دروغ نمیگوید و من
شنیدم از رسول خدا ص که فرمود آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین بر نداشته صاحب سخنگوئی که راستگوتر باشد از ابا ذر و صحابه که
حاضر بودند گواهی دادند که ما اینحدیث را از رسول خدا شنیده بودیم و عثمان گفت بگوئید چکنم با این دروغگو بزنم یا حبس کنم یا از بلاد
اخراج کنم میخواهد جمعیت مسلمانان را پراکنده کند و امیر المؤمنین ع فرمود من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی
گفت پس خواندن این آیه را که مضمونش اینست که اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر او است و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما
بعضی آنها که شما را وعده میدهد بدرستیکه خدا هدایت نمیکند کسی را که دروغگو و عاصی باشد پس عثمان بابوذر خطاب کرد
که خاک در دهان تو باد و امیر المؤمنین ع فرمود بلکه در دهان تو خواهد بود و اکثر نقل کرده اند که چون عثمان کشته شد دهانش
را پر از خاک دیدند باعجاز آنحضرت پس عثمان حکم کرد که کسی با ابو ذر ننشیند و با و سخنی نگوید و بعد از چند روز دیگر او را طلبید
و گفت از بلاد من بیرون رو و ابو ذر گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که در آنجا فساد کردی گفت پس
مرا بعراق فرست گفت میخواهی نزد جماعتی روی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بمصر فرست آنهم راضی نشد و او را بربذه
فرستاد که دشمن ترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مشایعت او و در آن غربت با محنت و مشقت عبادت میکرد تا برحمت خدا واصل گردید
و همین ظلمها که بر ابو ذر واقع شده بود حضرت رسول او را خبر داده بود و فرمود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها
داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق متولی غسل تو خواهند شد و چون هنگام وفات او رسید کسی بغیر دخترش نزد
او نبود دختر گفت ای پدر من چکنم چگونه تنها با امر تو قیام نمایم ابو ذر گفت ای دختر حبیب من رسول خدا مرا خبر داده که جماعتی
از حاج عراق بتجهیز من قیام خواهند نمود و چون فوت شوم جامه بر روی من بکش و بر سر راه چون ایشان بیایند خبر فوت
مرا بایشان بگو و چون دختر بر سر راه آمد قافله حجاج رسید و عبد الله بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند دختر
چون خبر فوت ابو ذر بایشان بگفت همه محزون شدند و متوجه غسل و کفن و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه لعنت کردند
بر کسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه اخراج نمود و این یکسبب ضرب و اهانت ابن مسعود بود چنانکه مذکور خواهد شد و
در وقت بیرون کردن عثمان ابو ذر را اهانت بسیار از عثمان و یاران او نسبت بامیر المؤمنین ع واقع شد که بعضا و بیرون رفت
و کسیکه با مثل ابو ذر کسی از صحابه کبار و اهل سوابق که ترمذی و غیر او در شان او روایت کرده اند که در زیر آسمان و بر روی
زمین راستگوتر از او نیست که او در زهد شبیه عیسی بن مریم است با فضایل بسیار مکرر در صحاح خود روایت کرده اند که
چنین ستمها روا دارد نسبت بسایر اهل بیت رسالت از اهانتها و بی ادبیها بعمل آورد از اهل اسلام نمیتوان شمرد چه جای آنکه
مستحق خلافت باشد طعن چهارم آنکه عبد الله بن مسعود را که از اکابر صحابه میدانستند و زیاده از عثمان احادیث در فضایل
او نقل کرده اند وظیفه اش قطع کرد و دو مرتبه او را زد یکی برای آنکه بر ابو ذر نماز کرد و چهل تازیانه بر او زد و دیگری برای آنکه
مصحف را طلبید که با مصحف خود که تحریفها که کم و زیاد کرده بود موافق گرداند و او نداد و او را آنقدر زد که دو استخوان پهلوی
او را شکستند و سه روز بعد از آن رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت رحلت عثمان بعیادتش رفت و از و پرسید
که از چه شکوه داری گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا گفت طبیبی برایت بیاورند گفت طبیب بیمارم کرده
گفت میخواهی وظیفه ات را که قطع کرده بودم مقرر دارم گفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی شدم میدهی گفت از
برای من از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان بر او نماز نکند و اصل زدن
عثمان ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطائف المعارف روایت کرده اند و

مقاصد و دیگران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند پنجم زدن عمار است که از صحابه کبار است و کتب خاصه و عامه مشحون بذکر فضائل
و مناقب اوست چنانچه ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است که عایشه گفت احدی از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیست
مگر آنکه اگر خواهم سخنی در حق او میتوانم گفت مگر عمار بن یاسر که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که مملو است
عمار از ایمان حتی کف پاهای او تا فرق سر او و گوشت او از ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول شنیدم که فرمود
که هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد گفت از روزی که این را از حضرت رسول شنیدم پیوسته او را دوست داشتم
و از حضرت رسول انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود که هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد و فرمود که مشتاق
است بهشت بسوی علی و عمار و سلمان و بلال و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود که مشتاق است بهشت بسوی
سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه
اختیار کرد آنچه دشوارتر بود میان دو امر بر بدنش در مشکوة از مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت
و عمار را نزاعی بود من سخن درشت بر روی او گفتم عمار بجانب حضرت رسول رفت و از من شکایت کرد و من نیز بجانب آنحضرت رفتم و
شکایت او کردم و با او غلظتی و درشتی کردم و حضرت ساکت بود و عمار گریان شد و حضرت سر برداشت و فرمود که هر که با عمار
با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با او دوستی کند خدا با او دوستی کند خالد گفت من بیرون آمدم و سعی بسیار
نمودم در خشنودی عمار و او را از خود خشنود کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری
که چون مسجد رسول خدا را بنا می کردند ما یک خشت بر میداشتیم و عمار دو خشت بر میداشت حضرت رسول او را با این حال مشاهده
کرد بدست مبارک خود خاک را از و میفشاند و میفرمود بیچاره عمار خواهد خواند ایشان را بسوی بهشت و خواهند خواند او را
بسوی جهنم و عمار گفت پناه میبرم بخدا از فتنها و اما کیفیت قصه عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب
روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند اینست که جمعی از صحابه حضرت رسالت اتفاق نمودند و ظلمهای عثمان را نوشتند
و تهدیدش کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او شورش کنند و بعمار دادند که باو برساند چون باو داد
یکسطر خواند و انداخت عمار گفت ای امیر نامه اصحاب رسول خداست آن را بخوان و تامل کن و یقین بدان که من خیر
ترا میگویم پس غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و آنقدر زدند او را که از حرکت انداختند پس خود
پیش آمد و لگد چند بر شکم و اسافل اعضای او زد آنقدر که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز
ظهر و عصر و شام و خفتن از و فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخت و نمازهای قضا کرد و ایضا اعثم
کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند اباذر را عمار گفت خدا رحمت کند اباذر را
و ما از دل میگوئیم عثمن گفت ترا گمان اینست که من از اخراج اباذر پشیمان شده ام گفت نه والله این گمان ندارم عثمن از این سخن آزرده شد
گفت بگردنش زنید و از عقب اخراجش کنید بهمانجا که ابوذر بود و تا من زنده ام بمدینه نیاید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی گرگها
و درندگان خوشتر است از همسایگی تو و برخاست و بیرون رفت و عثمن عزم اخراجش کرد و بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق نموده
بخدمت امیر المؤمنین رفتند و گفتند عمار را زد و آزار کرد و ما تحمل کردیم و اکنون اخراج بلدش میکند میترسیم که از ما امری
سر زند که ما و او هر دو پشیمان شویم و حضرت ایشان را تسلی داد و فرمود صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس نزد
عثمان آمد و گفت در بعضی کارها تاملی میکنی و سخن خیر خواهان را نمیشنوی پیش از این نپسندیدند و حال میشنوم که اراده
اخراج عمار داری از خدا بترس و دست از عمار بردار و دست از دیگران بدار و عثمان از این سخن در خشم شد و گفت ترا باید
اول بیرون کرد که همه را تو ضایع میکنی و حضرت فرمود ترا حد آن نیست که با من این سخن بگوئی و اینکار نتوانی کرد و اگر خواهی
که بتوانی کرد و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که فساد عمار و غیر او همه از دست تست و ایشان نگاهی ندارند کارها
بد میکنی که ایشان تاب نمیاورند زبان می آورند و ترا خوش نمیآید پس برخاست و بیرون رفت کسیکه در این روایات تامل
نماید میداند که کسیکه اذیت و اهانت و ستم و قصد واقع سازد بر کسیکه حضرت رسالت در حق او اینها را گفته باشد و دشمنی
او دشمنی خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضی که حب او ایمان و بغض او کفر است این سخنان گوید از اسلام و ایمان بهره ندارد
و اینها از اخبار معتبره خاصه و عامه ظاهر میشود است که عمده علت عداوت عثمن با عمار بولایت امیر المؤمنین بود چنانچه ابن ابی الحدید
از ابن عباس روایت کرده است که عثمن بمن گفت که پسر عم تو و پسر خال من بمن چه کار دارد و از من چه میخواهد گفتم کرا میگوئی عمار
من و خال زاده تو بسیار اند گفت علی را گفتم والله من از او بغیر خوبی نمیدانم خیری گفت والله که از تو پنهان میدارد

بدیگران میگوید و در این حال عمار رسید و پرسید چه میگوئید که بعضی را شنیدم عثمان گفت همانست که شنیدی عمار گفت
بسیار مظلومی که خبر نداری و ظالمی که خود را نادانی میکنی و عثمان گفت تو از دوستان و اتباع ایشانی بخدا سوگند که اگر
از برای بعضی امور نباشد ترا ادبی میکنم که تلافی گذشته و مانع آینده باشد و عمار گفت اما دوستی علی از آن عذری
نمیخواهم و اما ادب کردن بر من نداری و بلکه من بر تو حجت دارم و من تابع سنتم و تو تابع بدعت و عثمن گفت والله که از اعوان
شر و مانعان خیری عمار گفت والله که من خلاف این از رسول خدا شنیدم در روزی که از نماز جمعه مراجعت کرد و تو آمدی و بمن
نبود و من سینه و جبین آنحضرت را بوسیدم و فرمود ای عمار بتحقیق که تو ما را دوست میداری و تو از اعوان خیری و مانعان شری
و عثمن گفت چنین بود و بعد از آن تغییر نمودی و عمار دست بدعا برداشت و گفت یا ابن عباس آمین بگو و گفت خداوندا
تغییر بده هر که را تغییر داد و این حکایات اگر چه از چندین جهت دلیل است بر کفر و ظلم و فسوق عثمن اول ایذاء عمار چند بار
و نفرین عمار بر او سه بار و نسبت شر بانصار امیر المؤمنین دادن و اهل شر گفتن آنحضرت و بغض و عداوت او که خود دعوی
کرد که اگر دروغ گفت فسق است بلکه کفر است و اگر درست گفت بیقین کفر است زیرا که معلوم است که آنحضرت با مؤمن و مسلم بغض و
عداوت نمیدارد و بغض با آنحضرت از کلام خودش مستفاد است و غیر نفاق و کفر نیست طعن ششم آنکه خمس که مخصوص
اهل بیت است و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را باولاد و اقارب خود داد زیاده از حد و اندازه از جمله بحکم
کس که چهار دختر خود را بایشان داده بود و او چهار صد هزار دینار است که تقریبا بحساب این زمان شصت هزار تومان است و از مال
افریقیه بمروان لعین صد هزار دینار داد و بروایت کلبی و شهرستانی دویست هزار دینار داد که سی هزار تومان بوده باشد
و بروایت واقدی همه اغنام را باو داد و گفت ابوبکر و عمر از این مال بخویشان خود میدادند و من هم بخویشان خود میدهم و ایضا
او روایت کرده که مال عظیمی از بصره آورده بودند همه را بکاسه میان اهل و عیال خود قسمت کرد و هم او روایت کرده که شتر
بسیار از زکوة آورده بودند همه را بحارث بن الحکم داد و حکم بن ابی العاص را والی بنی قضاعه کرد سیصد هزار دینار رسید
همه را باو داد و صد هزار دینار بسعید بن العاص داد و مردم طعن و ملامتش کردند و روایت کرده اند که سعد بن ابی العاص کلید
های بیت المال را در مسجد انداخت و گفت من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود با این سلوک که بطریقه رسول خدا سیصد هزار دینار
میدهند و ابو مخنف روایت کرده است که عثمن بعبد الله بن ارقم خازن بیت المال نوشت که بعبد الله بن خالد که خویش عثمان بود سیصد
هزار دینار بدهد و بهر یکی از جمعی که رفیق او بودند صد هزار دینار بدهد و او نوشته را رد کرد و آن مبلغ را نداد و عثمن گفت تو خازنی
هر چه میگوییم بکن عبد الله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تست کلیدهای اموال را آورد و
بر منبر آویخت و بروایتی پیش او انداخت و قسم یاد کرد که هرگز متوجه این امر نشود و عثمان کلیدها بنابل غلام خود داد و
واقدی روایت کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت را گفت که سیصد هزار درهم از بیت المال بزبیر عبد الله بن ارقم برد و گفت
فرستاده که صرف عیال و اقربای خود کنی عبد الله بن ارقم گفت مرا باین مال حاجتی نیست و من برای آنکه بمن عثمان مزد بدهد خدمت بیت
المال نکردم و بخدا سوگند که اگر این از مال مسلمانانست کار من آنقدر نیست که مزدش سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمان است
نمیخواهم که نقصانی باو برسانم که او بیت المال را بهر که خواهد برساند بغیر حق و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زهری که جوهری
از خزینه پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب بر آن میتابید مثل مشعل آتش شعاع بلند میشد بخازن بیت المال گفت که این جوهر
را در میان مال مسلمانان کن که گمان دارم بسر این بلا و فتنه عظیمی حادث شود خازن گفت این جوهر را قسمت نمیتوان کرد
مگر کسی که تواند از عهده قیمتش بر آید که اینرا بخرد و شاید سال دیگر حق تعالی فتحی مسلمانان را روزی کند که کسی آنقدر نقد
بهم رسد که تواند این را خرید گفت در بیت المال ضبط کن و آن گوهر بود عمر کشته شد عثمان آن را بدختران خود داد و ایضا ابن ابی
الحدید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر آمد که از عثمن برای او چیزی بگیرد فرمود که او حمال الخطایا است
هر که بنزد او بشفاعت نرود و صاحب استیعاب و دیگران روایت کرده اند که بعد از کشتن عثمن سه زن از او ماند و بعضی چهار زن گفته
اند که از ثمن ترکه هر یک را هشتاد و سه هزار دینار رسید که مجموع دویست و چهل هزار دینار یا سیصد و سی و دو هزار باشد که
اخیر تقریبا نزدیک بر پنجاه هزار تومان باشد و در این اخبار و روایات بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و کسیکه
در اموال مسلمانان خصوصا خمس ذوی القربی اینقدر را برای خود و اقارب خود تقلب نماید که صرف فسق و فجور و اسراف و تبذیر
و تزئین کنند و فقراء و مساکین در مشقت و عسرت باشند کی اهلیت خلافت عامه مسلمانان را دارد با آنکه خلافت اکثر
که در اول بر او اقرار کردند که بطریقه ابابکر و عمر عمل کند اگرچه تفصیل در عطا را او بدعت کرد اما تجویز در نظر عوام شبهه

میشد وجیها و اقعیه را فی الجمله رعایت میکرد وخود که تصرف نمینمود وعثمن بسوائی رانجا رسانید که خیانت و سفاهت و بر علما
ظاهر و هویدا شد تا انکه بقتل او منتهی شد **طعن هفتم** انکه مردم را بر قرائت زید بن ثابت که خویش عثمن بود و
دشمن امیر المؤمنین ع بود وچون نخواست مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را از قران ببیند از دو او را برای جمع
قران اختیار کرد و باین سبب قرانی که حضرت امیر ع بعد از وفات حضرت رسول جمع کرد با انکه اعلم خلق بود و بکتاب و سنت
رسول قبول نکردند وچون عمر خلیفه شد از انحضرت انقران را طلبید که انچه را خواهد بر دارد و انچه را نخواهد باطل
کرداند حضرت نداد و فرمود مس نمیکند ان مصحف را مگر مطهران از فرزندان من و ظاهر نمیشود تا قائم از اهل بیت
من ظاهر شود و مردم را بر خواندن و عمل نمودن بان بدارد عثمن چون خواست که قران را جمع کند زید بن ثابت را
بجمع کردن او وجمع مصحفهای دیگر را از عبد الله بن مسعود و دیگران بجبر گرفت وسورانید و بعضی گفته اند جوشانید
در دیگ و بعد سوزانید تا کسی را بانها اطلاع هم نرسد و بسبب زدن ابن مسعود و اهانت او این بود که راضی نمیشد
که مصحف خود را بایشان بدهد بان خفت واهانت او گرفتند و سوزاندند و مصحفی که الحال در میان است و مشهور
بمصحف عثمانست ان نسخه ایست که از ان برداشتند وچون اینخبر بعایشه رسید گفت اقتلوا احراق المصاحف یعنی بکشید بسیار سوزاننده
مصحفها را و این عمل از چند جهت متضمن لعن و استحقاق طعن و است اول انکه رد کلام حق تعالی کرد و ان کفر است چنانچه فرموده
است افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون
الی اشد العذاب یعنی ببعضی از کتاب ایمان میاورید و ببعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما اینکه کار کند مگر خواری
عظیم در دنیا و در روز قیامت بر میگردند ببدترین عذابها و این مصداق حال انها ست که در دنیا بخواری کشته شد و
بعذاب عظیم اخرت رسید **وایضا** کراهت داشت از نزول بعضی از ان که محو کرد و این موجب حبط بعضی اعمالست چنانچه حقتعالی
فرموده است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی این بسبب انست که خواستند انچه را که خدا فرستاده پس خدا
حبط کرد عملهای ایشانرا دویم انکه نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نمود و استخفاف بمصحف عین کفر است و انحصار
عظیم تر از جوشانیدن نیست وسوزانیدن سیم انکه ترجیح قرائت زید بن ثابت از جمله قرائات قران ترجیح مرجوح و متضمن
رد قول حضرت رسول است احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قران بر هفت حرف نازل شد و حضرت رسول ص منع
نمیکرد مردم را از قرائت مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل قران را بر من بیک حرف خواند و من ازو
طلب زیادتی میکردم و او زیاد میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابو داود و نسائی که بسند ها
ایشان از عمر بن الخطاب روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن حکیم در حیات حضرت رسول که او سوره فرقان را میخواند پس گوش دادم قرائت او را
حروف بسیار خواند که من از حضرت رسول ص نشنیده بودم نزدیک شد که او در اثناء نماز با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت
ردا او را در گردن او پیچیدم و گفتم این قراءت را خواندی از که شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگوئی من از رسول خدا بنحو دیگر
شنیده ام پس او را کشیدم و بخدمت انحضرت بردم و گفتم من سوره فرقان را از این شنیدم بغیر انحوی که از تو شنیده بودم حضرت فرمود
که چنین نازل شده است بدرستیکه قران بر هفت حرف نازل شده است پس بخوانید انچه میسر باشد از ان ترمذی گفته است این حدیث
صحیح است **وایضا** در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه مذکوره از ابی بن کعب مثل این را روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر
موافق این مضامین روایت کرده اند که ذکر انها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن همه بر یک قران و یک قرائت و منع از قرائت دیگر
مخالف حکم رسولست با عتقاد ایشان و بدعت در دین است و اگر گویند مراد قرائت سبعه مشهوره است ان باطلست نیز بالاتفاق قراء و این اختلاف
در خواندن مصحف نوشته و یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاد و چون برسم الخط نوشته بود
کلماتیکه مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود باین جهت اختلاف قرائت در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات ایشان
وارد شده تنزیل بر این عنوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قراء و مقتدای ایشانست تصریح نموده که این سبعه سبعه احرف نیست
که در روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم کرده اند بدانکه این را ما بر ایشان الزام مینمائیم بانکه
اینکه در صحاح ایشان وارد شده و رد نمیتوانند کرد و از احادیث ائمه ما ظاهر میشود که قران حرف واحد است و از نزد خدای
احد نازل شده و ان مصحفی است که حضرت امیر ع اورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان است موضوع است و انها را
وضع کرده اند برای انکه نباید قران انحضرت را قبول کنند و اختیار زیاده و نقصان داشته یا انکه مراد از انها انست که چون
جمع نشده بود تجویز فرموده باشند که انچه میدانند از ایات و سوره ها در نماز و غیر ان بخوانند و اما ترجیح مرجوح دیگر انکه احادیث

صحاح

صحاح ایشان دلالت میکند بر انکه ابن مسعود و متابعت قرائت او ارجح است از زید بلکه دلالت میکند بر انکه متابعت قرائت او واجب و
ترک قرائت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که قران را از چهار کس بیاموزید اول ابتدا
بابن مسعود کرد و بعد از ان معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای حذیفه را فرمود و فرمود که هر که خواهد قران را نیکو و
تازه بخواند بروشی که نازل شده است بقراءة ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وایل روایت کرده است که گفت شنیدم از
ابن مسعود که میگفت من داناترین امتم بکتاب خدا و بهترین ایشان نیستم و در کتاب هیچ سوره و ایه نیست مگر انکه میدانم
در چه چیز نازل شده و کی نازل شده و ابو وایل گفت نشنیدم کسی این سخن را بر او انکار کند و از ابو طبیان روایت شده که گفت ابن عباس
از من و ابو وایل پرسید که بکدام یک از دو قرائت قران میخوانی گفتم بقرائت ابن مسعود گفت بلکه ان قرائت اخر است جبرئیل هر سالی یک
مرتبه قران را بر رسول ص عرض میکرد و در سالی که از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در انوقت ابن مسعود حاضر
بود پس دانست انچه تغییر یافت و انچه نسخ شد از قران **وایضا** روایت کرده است که از علی ع سوال کردند از حال ابن مسعود
فرمود قران را خواند و سنت را دانست و همین بس است از برای او و از شقیق روایت کرده است از ابو وایل که چون امر کرد
عثمان در مصاحف انچه امر کرد عبد الله مسعود بر خواست و خطبه خواند و گفت امر میکنند مرا که قران را بقرائت زید بن ثابت بخوانم
بحق خدائی که جانم بدست او است که من از دهان حضرت رسول ص هفتاد سوره یاد گرفتم و زید در انوقت کاکل بر سر داشت و با کودکان
بازی میکرد و بخدا سوگند که از قران نازل نشد چیزی مگر انکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچکس از من داناتر نیست
بکتاب خدا و اگر میدانستم کسیرا از من داناتر باشد بکتاب خدا و شتر مرا بنزد او میتواند رسانید البته بنزد او میرفتم پس شقیق
گرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من در حلقها که اصحاب رسول در میان انها داخل بودند نشستم و
نشنیدم کسی رد این قول بر او بکند و در جامع الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را
که این روایات صحیح ایشان در فضل او و امر باخذ قران از او وارد شده است ترک کردن و سوزاندن و جمع کردن مردم بر قول
زید که عشر این فضایل در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده اند تفضیل مفضول ورد قول رسول است
وچون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در هیچیک از جنگهای حضرت امیر ع با نصار حاضر نشده معلوم میشود که
معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت انحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت ع و مثالب اعدای ایشانرا انداخته بیرون
کرد و از جمله مصحفها که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ بن جبل بود با انکه در صحاح ایشان امر باخذ قران
از ایشان شده است بطرق متعدده چنانکه بعضی گذشت **طعن هشتم** که اعظم طعنهاست انکه کبار صحابه که باجماع و
اتفاق جمیع مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشانرا حجت میدانند تکفیر عثمان کردند و شهادت بر کفر و ظلمش دادند
مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که مکرر میگفت که سه ایه در قران گواهی بر کفر عثمن میدهد و من چهارم انهایم و ایات اینست
و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران و در ایه دیگر فرمود
که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرمود که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرده است بغیر انچه خدا فرستاده است و ابو وایل روایت
کرده است که عمار میگفت که عثمان نامی در میان مردم نبود مگر سوای کافر تا انکه معویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص
از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت علی کشت گفت بحق خدای علی کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان
قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست دین ما را تغییر بدهد او را کشتیم و مثل ابو ذر و ابن مسعود چنانکه گذشت و حذیفه
گفت بحمد الله که در کفر عثمن شکی ندارم اما شکی که دارم اینست که قاتل او کافری بود که کافری را کشت یا مؤمنی بود ایمانش از همه مؤمنان
افضل که بنیت خالص مرتکب قتل عثمن گشت **وایضا** حذیفه میگفت هر که اعتقاد دارد که عثمن مظلوم کشته شد در روز قیامت
گناهش بیشتر است از گناه جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمن را کافر میدانید گفت بسه جهة مال خدا
را اسباب زینت و دولت اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محاربان خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه
حضرت رسالت را بدست گرفت و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و دین حضرت را کهنه کردی **وایضا** جمیع صحابه که در مدینه بودند
بودند از مهاجران و انصار و سایر بلاد مردمان که بمدینه امده بودند اجماع کردند بر قتل او و بعضی که مرتکب ان شدند بعضی اعانت
کردند و بعضی راضی بودند و انکار مینمودند و یاری او نمیکردند مگر چند نفر قلیلی که بدان ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس
سنیان که خلافت ابو بکر را باجماع اثبات میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر او یا فسقی و کبیره که موجب
قتل باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافتند و خلیفه واجب القتل معنی ندارد با اعتراف ایشان ببطلان اجماع خلافت ابو بکر

زیرا که اکثر جماعت در این اجماع داخل بودند و کثرت این اینها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنج هزار کس بودند
که بر هر قولی اضعاف ان بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا از راه عناد
و نصرتش کردند و صحیح عایشه و معویه چنانکه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است که با اینکه بسبب بغض و عداوت حضرت امیر
چون عثمان را بیمار کردند عالم را بر هم زدند وقتی که اهل اسلام اراده قتل عثمان کردند عایشه اراده حج کرد هر چند مروان التماس کرد
که حج را تاخیر کن و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در همیانی جوالی باشد و او را در دریا افکنند
و هلاک شود و او را نعثل میگفت بر سبیل مذمت یعنی ریش دراز احمق تا بر گفت ریا تشبیه میکردند او را بمرد یهودی و صنا و شامو
و موالیان و لغویان روایت کرده اند که عایشه مکرر میگفت اقتلوا نعثلا لعن الله نعثلا یعنی بکشید این مرد احمق را یا این مرد یهودی مانند
خدا بکشد او را و ابن ابی الحدید از استاد خود ابی یعقوب معتزلی نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که ایشان را
ترغیب و تحریص مینمود عایشه بود و چون معویه را طلبید گفت تا او اطاعت خدا مینمود خدا هم رعایت او میکرد و بعد از انکه او تغییر
داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت خدا هم او را واگذاشت و کسیرا که حق تعالی رعایت نکند من رعایت نمیکنم و اینجا مورد همان مثل است
که ویل لمن کفره نمروده و مثل اباذر و عمار و سایر صحابه کبار در این اجماع بودند که اینجا مخالفت نمودند حتی حضرت امیر ع چنانچه سابقا
دانستی اینجا بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و انهم بجبر و اکراه و در اینجا بقول بعضی از سنیان فتوی بقتل او داد و بقول دیگران کراهت
از ان نداشت بلکه راضی بود و گفت قتله الله و انا معه یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا بودم و ایضا جمعی که اتفاق بر قتل
عثمن نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینها بعد از ان اجماع بر خلافت حضرت امیر ع نمودند و سنیان انحضرت را با جماع
خلیفه و واجب الاطاعه میدانند چرا اجماع ایشان در اینجا معتبر است و در اینجا معتبر نیست و این طعن مشتمل بر چندین طعن است از برای
اختصار در یکدیگر ضم کردیم **طعن هفتم** شهادت حضرت امیر ع که ملازم حق و قرین قران و باب مدینه علم است و متفق
علیه بین الفریقین بظلم و فسق او چنانچه خطبه شقشقیه و سایر خطب و کلمات انحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بران دارد
و ذکر انها موجب تطویل کلام است و ایضا شهادت انحضرت با باحت قتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر و شقاقش کافی است و
احتیاج باجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان فرمود خوشم نیامد و ایضا گفتند که راضی بقتل
او بودی فرمودند نه گفتند ازرده شدی فرمودند نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از این اخبار گفته است که از اینها ظاهر میشود
که انحضرت امر بقتل او و نهی از ان هیچ یک نمیفرمود پس خونش در پیش او مباح بود و مباح بودن خونش نزد انحضرت دلیل است بر کفر
او یا ظلم و فسق عظیم که موجب قتل عظیم باشد و راضی نبود بقتلش دلالت بر اسلام و خونی او ندارد بلکه از ان جهت بود
که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته و قتل چندین هزار مسلمانان شد از
بان نتوان بود پس با وجود این مضایقه نداشتن انحضرت از قتل او برهان قاطع است بر اینکه ظلم و کفر و عدوان بمرتبه از کثرت
و شدت و طغیان رسیده بود که با این همه فتنه و اشوب برابر مینمود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل او می نمود و در
ان داستان چنانکه عامه روایت کرده اند که انحضرت بعد از قتل عثمن و استقرار بر سریر خلافت موروثی خود خطبه خواند که مشتمل
بر این فقرات بود قد طلع طالع و لمع لامع و لاح لائح و اعتدل مایل و استبدل الله بقوم قوما و بیوم یوما و انتظرنا الغیر انتظار
المجدب المطر و انما الائمة قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده و لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من
انکرهم و انکروه یعنی افتاب خلافت از افق ولایت طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک وصایت
درخشید و امور دیگر از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و حق تعالی قومی بقومی تبدیل نمود و روزی را
بدل روزگار باطل اورد و ما منتظر تغییر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت میباشند و ائمه و
پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایند که از جانب خدا بامور خلق او و شناسند که مانند موکلان رهبندکان و داخل بهشت
نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد بایمان و داخل جهنم نمیشود مگر منکر ایشان باشد و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه فرموده
است که مراد از سه فقره اول انتقال خلافت است بانحضرت و از فقره چهارم اعوجاج اموری که در اواخر زمان عثمن بود و فقره
پنجم اشاره است بتبدیل جناب عثمان و شیعه او را بعلی و شیعه او و بعد از ان گفته است که اگر گویند با وجود انکه انحضرت دنیا را
طلاق گفته انقدر سرور و خوشحالی از خلافت چه بود جواب گوئیم که طلاق از جهت جاه و اعتبار دنیا بود و سرور از جهت امامت
دین و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود و بعد از ان گفته است ایا جایز است بمذهب معتزله که علی ع منتظر قتل عثمن باشد مانند
منتظر بودن در سال قحط باران را و این عین مذهب شیعه است جواب گوئیم که انتظار تغییر گفت نه انتظار قتل پس تواند بود که منتظر

عزل

عزل و خلعش باشد بسبب اختراعاتیکه کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ما است پس از این کلمات شریفه امیر ع موافق ابن ابی الحدید نیز
اعتراف نموده نیز ظاهر شد که انحضرت شاد و خوشحال بود از قتل او و همین بس است از برای شقاوت او و نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور
گورکان علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر همه کس واجب است بغض علی بن ابی طالب اگرچه بقدر رجوعی باشد بسبب
انکه فتوی بقتل عثمن داد و امیر را واداشتند که حکم کند باین و در ممالک خود رواج بدهد امیر فرمود که محضر را نزد شیخ زین
الدین ابابکر بردند تا رای او از این باب معلوم میشود شیخ در پشت ان محضر نوشت که وای بر عثمن که علی مرتضی فتوی بخون او
دهد امیر را نوشته او خوش امد و محضر را باطل و اثر کرد **وجه هشتم** انکه طغیان و عصیان او بحدی بود که اهل مدینه بعد از
قتل او تجویز غسل و دفن و نماز براو نکردند چنانکه مداینی در مقتل عثمن و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر
علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن او سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند
و مردم را از نماز بر او و غسل و دفن و منع مینمودند حتی انکه مروان و سه کس دیگر از ملازمانش او را امیر دیدند که دفن کنند مردم
مطلع شده نعشش را سنگ باران کردند و بعد از سه روز حضرت امیر ع مردم را از ممانعت دفن او منع میکرد پس او را شب بر داشتند
و در مقبره یهودیان دفن کردند و اکثر گفته اند او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت امیر ع و احدی از صحابه کبار و مسلمانان در نماز
او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از انکه معویه والی شد فرمود دیواری که در میان ان مقبره و مقبره مسلمانان بود بر داشتند
و با مردم مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم که در این زمان موجود است
مذکور است که حضرت امیر ع فرمود که عثمان را دفن کردند و حال انکه سه روز که او را در مزبله انداخته بودند و سگان یکپای او را
برده بودند پس او را برداشته بر روی تخته در کوچه گذاشتند که پایش از ان گذشته بود و سرش بر روی میجنبید و بروایت دیگر
بر ان تخته میخورد و طق طق میکرد و حکیم بن حزام یا جبیر بن مطعم بر او نماز کرد و معلوم است که جبیر بن مطعم و سایر صحابه او را مسلمان
نمیدانستند اگر مسلمان میدانستند بر او نماز میکردند و سه روز جسد او را مانند کلاب در مزبله نمیگذاشتند که سگان
او را بخورند و هر که اندک انصافی دارد میداند که نمیتوان کرد میان اعتقاد حضرت امیر بحد خلافت و خلافت عثمان و این واقعه
متضمن قدح در یکی از ایشان هست و خلافت حضرت امیر متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمن و خلافت انها که خلافت عثمان
متفرع بر خلافت انها است روا نیست و چرا حضرت امیر ع در ایذاء عمار و اخراج ابوذر و امثال ایشان مضایقه و انکار و اضرار میفرمود در قتل
عثمان و ترک غسل و دفن او که باعتقاد ایشان مداهنه و مساهله مینمودند و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده اند که ابن جوزی که از اکابر
علمای عامه است روزی تبقلید حضرت امیر ع گفت سلونی قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید از من هر چه میخواهید پیش از انکه مرا نیابید پس
زنی برخواست و سوال کرد که میگویند سلمان در مداین فوت شد و علی ع از مدینه که بنجاه راه هست در یک شب امد و او را تجهیز
فرمود و باز گشت گفت چنین روایت کرده اند گفت عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزبل افتاده بود و علی ع در مدینه حاضر
بود و بر او نماز نکرد گفت راست است گفت پس بر یکی از ایشان خطا لازم می اید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهرت از خانه بیرون امدی
لعنت بر تو باد و اگر با اذن او بیرون امدی لعنت بر او باد زن گفت عایشه باذن حضرت رسول بجنگ علی از خانه بیرون رفت یا
بی اذن ابن جوزی ملزم و ساکت شد بدانکه قبایح اعمال عثمن زیاده از انست که این رساله گنجایش ذکر انها داشته باشد و در
کتب مبسوطه مذکور اند و اکثر انها در بحار الانوار ایراد نموده ام و انچه ایراد شد از برای منصف کافیست و ابن ابی الحدید بعد از
انکه مطاعن عثمان را ذکر میکند جواب اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمن بدعتها بسیار کرد و بسیاری از مسلمانان
بر او انکار کردند ولیکن ما ادعا میکنیم که اینها بمرتبه فسق نرسید و باعث حبط اعمال او نشد و از جمله گناهان صغیره مکفره
بود زیرا که ما امیدواریم که او امرزیده و اهل بهشت است بسه وجه **وجه اول** انکه او از اهل بدر است و رسول خدا
فرمود که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هر چه خواهید بکنید که گناهان شما را امرزیدم و عثمان اگرچه در بدر حاضر
نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند و حضرت رسول ضامن حصه غنیمت او و اجر او شد **وجه
دوم** انکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی بود که فرمود لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة و او اگرچه در ان بیعت حاضر نبود ولکن حضرت رسالت او را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود و ان بیعت
از برای او بود که از جوقه مذکوره شده بود که او را کشته اند پس انحضرت در زیر درخت نشست که مردم بیعت برسالت
گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمن زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست راست خود
گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر است از دست راست عثمان **وجه سیم** انکه او از جمله ده نفر است

که در

کرد در اخبار وارد شده که ایشان از اهل بهشتند پس این وجوه دلالت میکند بر آنکه او مرتد شد و کافر و فاسق و صاحب کبیره نیست
اینجا و اهل ابن ابی الحدید بیان آن یکی و ما جواب گوئیم از همه این وجوه اجمالا و تفصیلا اما اجمالا پس آنکه بنای این وجوه بر اخبار چند است که وضع کرده
اند و خود منفردند بروایت آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو فرقه مسلم باشد و هر دو روایت
کرده باشند چنانچه ما کردیم نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و عمده روایت ایشان که بخاری روایت
کرده است ناصبی چند از عبد الله عمر روایت کرده اند و ابن عمر آنست که با امیر المؤمنین ع بیعت نکرد و یاری او ننمود و دشمن آنحضرت
بود و با بای حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را امیر المؤمنین ع در روز جنگ جمل رد و تکذیب نمود چنانکه شیخ
طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیر ع با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید و با طلحه در
برابر حضرت آمدند حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو با جمیع اهل علم از اصحاب حضرت محمد صلعم و عایشه میدانید که اصحاب جمل
لعن کرده رسول خدا صلعم و خایب نا امید شده که افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم
حضرت فرمود اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را
که روایت کرد از رسول خدا صلعم نسبت حضرت فرمود که من جواب ترا میگویم تا بگوئی که این ده نفر کیستند زبیر گفت ابابکر و عمر و عثمان
و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه تا را شمردی دهم
کیست گفت توئی حضرت فرمود اقرار کردی که از برای من بهشت را و اینرا از برای خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم زبیر گفت آیا
گمان داری که دروغ بحضرت رسول بسته است حضرت فرمود که گمان ندارم والله یقین میدانم که افترا بسته است بر آنحضرت و بخدا سوگند
که بعضی از آنها را که نام بردی در تابوتی اند در ته درچاهی در اسفل درک جهنم و بر سر آنچاه سنگی هست که هرگاه خدا خواهد
جهنم را بر افروزد و مشتعل کرداند آن سنگ را از سر آنچاه بر دارد شنیدم از رسول خدا و اگر نشنیده باشم خدا ترا بر من ظفر
دهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا مرا بر تو ظفر دهد و بر اصحاب تو و ارواح شما را بزودی بجهنم ببرد برگشت
بسوی اصحاب خود و میگریست و ایضا ایشان در صحاح خود از سعید بن عمر و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند و هر دو داخل
عشره اند و در این روایت متهم اند با آنکه اکثر متکلمین امامیه براهین عقلیه اثبات نموده اند که جایز نیست که حق تعالی غیر معصوم
را خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب اغرای او است بر قبیح و خلافی نیست در اینکه عشره معصوم نبودند و بنا بر اقوال
از بعضی از ایشان کبایر صادر شد و ایضا اگر اینخبر واقع بود چرا ابابکر در روز سقیفه و غیر آن در مقام تفاخر خود را نشمرد و همچنین
عمر در هیچ مقامی اینرا ذکر نکرد و عثمان در وقتیکه او را محصور کردانیدند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم
میشمرد چرا متمسک باین خبر نشد و اگر این اصل میداشت برای او انفع بود از خبرها دیگر که مذکور ساخت و ایضا اینخبر اگر
واقع بود احتمال داشت که اکابر مهاجرین جرئت بر قتل او کنند و چون ایشان خصوصا حضرت سید اوصیا راضی میشدند و مردم
که یقین دانند از اهل بهشت است تا آن مدت در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و چرا اعوان و انصار او نیز بر ایشان حجت
نمیکردند و ایضا اگر چنین باشد لازم می آید کفر طلحه که باتفاق حلال میدانست قتل او را و ایضا لازم می آید که عسکر
طرفین در روز جمل کافر باشند زیرا که بعضی از عشره در اینطرف و بعضی در آنطرف و هر یک قتل دیگری را واجب یا حلال میدانستند و
ایضا اگر اینخبر ثابت بود بایست عمر بداند که منافق نیست چرا از حذیفه میپرسید که آیا رسول خدا صلعم مرا از منافقان شمرد یا نه و
ایضا میگوئیم خبر اهل بدر با یخصوص تر ظاهر است چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام بایشان داده است و مغفرت
شامل گناهان گذشته و آینده همه هست یا تجویز تخصیصی در آن میرود و بنا بر اول لازم میآید که تکلیف از اهل بدر ساقط
باشد و رخصت داده باشند ایشان را در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره هر چند آنفعل مؤدی بکفر هم باشد مانند احراق
مصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دین است و کسی دعوی عصمت در اهل بدر نکرده است مگر در حضرت امیر و شکی نیست
که غیر آنحضرت مرتکب گناهان میشدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرت عامی را اغرای بر قبیح است و آن قبیح است و صدورش بر حق تعالی
محالست و بنا بر ثانی که تجویز تخصیصی در آن رود یا تخصیص میکنند رخصت را بصغایر و تعمیم میکنند مغفرت را در گناهان
گذشته و آینده و این با آنکه مخالف اجماع است فایده نمی بخشد و دلالت نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر مکفره
بوده است یا تخصیص مینمایند مغفرت بگناهان گذشته و مراد باعملوا ما شئتم مبالغه در حسن عمل ایشانست در بدر و اظهار رضا
از ایشان بسبب آن عمل شایسته از ایشان پس فایده از برای ایشان نمیکند و اینها همه بر تقدیریست که تسلیم کنیم که عثمان در این عمل با اهل
بدر شریکست و آن مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است که حالش سابقا مذکور شد و اما تمسک به بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم

صحتر

صحت روایت به بیعت حضرت رسول از جانب او و استدلال بان مدخولست از چند وجه اول آنکه حق تعالی معلق کردانیده رضا را در این آیه بایمان
و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان و اضراب او ممنوع است و احادیث بسیار از اهل بیت دلالت بر نفاق خلفای ثلاثه میکند دوم
آنکه قبول نداریم که الف و لام المؤمنین برای استغراق است خصوصا در اینمقام که بعد از این وصفی چند مذکور شده است که دلالت بر
اختصاص بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است بعد از اینکه پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشان است پس سکینه و اطمینان بر ایشان
نازل کردانید و ثواب داد ایشانرا بفتحی نزدیک و فتحیکه بلا فاصله بعد از بیعت رضوان بود فتح خیبر بود و رسول خدا ابابکر و
عمر را در آنجنگ فرستاد و گریختند و بغضب آمد رسول خدا و علی را فرستاد و فتح نمود چنانکه گذشت پس آنحضرت مخصوص است
بحکم آیه و آنها که با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس داخل بودنش در حکم آیه معلوم نیست اینجواب را بعضی از
محققان شیعه گفته اند سیم آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیه و شمول آن عثمان و اضراب او را مفادش آنست که بتحقیق راضی شد
خدا از مؤمنان در وقتیکه بیعت میکردند با تو در زیر درخت و این کی دلالت میکند بر اینکه رضا او از ایشان مستمر خواهد
بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره نخواهد شد و ایشان
موافق مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب محرمات و کبائر شده اند و اگر آقائی غلامی
داشته باشد و یکروز کار نیکوئی بکند و آقا با او بگوید که من از تو راضی در وقتی فلان کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی در روز دیگر
نافرمانی عظیم بکند و از او در غضب شود و او را تادیب و تعذیب بکند هیچ کس او را ملامت نکند و نسبت بتناقض نمیدهد خصوصا
آیه که در همین سوره قبل از این آیه باندک فاصله واقع شده است صریح است در اینکه قبول این بیعت مشروط بموافاتست و ممکن است که
بیعت را بر هم زنند زیرا که فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ
أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی بدرستیکه آنها که بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند مگر با خدا دست خدا
بالای دست همه ایشانست پس هر که بشکند این بیعت را پس نشکسته است مگر نفس خود یعنی ضرر آن بر خودش عاید میشود و هر که وفا کند
بآنچه عهد کرده است با خدا بر آن پس بزودی خدا عطا خواهد کرد او را مزدی بزرگ پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی بایشان
میرسد و رضا خدا شامل حال ایشان میشود که امری که مخالف آن باشد از ایشان صادر نکردد اول در جنگ خیبر گریختن و بعد از
آن معادات با اهل بیت پیغمبر او کردند و شرایع او را بر هم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و پاره تن او را شهید کردند با
این اعمال قبیحه حکم آن بیعت و خوشنودی خدا با ایشان کی میماند و ما اینمطلب را اندکی بسط دادیم برای آنکه بعضی از مخالفان این آیه و
اخبار را بر عوام شیعه شبهه میکنند و گاه هست که ایشان از جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان پس آنها زیاده از آنست که در این رساله
احصا نمود لهذا در اینرساله اکتفا نمودیم بهمین قلیل و هر که خواهد بر جمیع آنها مطلع کردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار و هم
چنین مطاعن معویه و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر اشقیا و ارباب بدع را احواله بآن کتاب و
سایر کتب اصحاب نمودیم **مقصد هفتم** در بیان امامت سایر ائمه صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه بر کسی اطلاق
میکنند که همه دوازده امام را تا قائم حضرت مهدی ع امام و خلیفه خدا و رسول دانند و ایشان عصمت در امام را شرط میدانند
و بعد از رسول خدا علی را و بعد از او امام حسن و بعد از او امام حسین را و بعد از او امام زین العابدین را و بعد از او امام محمد
باقر را و بعد از او امام جعفر صادق را و بعد از او امام موسی کاظم و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی التقی
و بعد از او علی بن محمد نقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او محمد بن الحسن مهدی را امام میدانند و حضرت مهدی را
زنده و غایب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد شد و دفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد
نمود و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه اینست پس اکثر زیدیه و اسمعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند
اما داخل امامیه و اثنا عشریه نیستند و شیعه با بعضی فرقها بسیار اند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیگر
قضات مواقف و دیگران نقل کرده اند و از هفتاد ما بکر هشتاد متجاوز اند مثل کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین ع محمد بن حنفیه
پسر حضرت امیر ع خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او نمرده است و مهدی اوست و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد
از او امامی نیست و بعضی گفته اند او مرد و امامت باولاد او رسید و مذهب باطل میان ایشان بسیار است و بحمد الله که همه منقرض
شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین ع با امام زین العابدین قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین ع و بعضی از ایشان
حضرت امیر ع بی فاصله خلیفه میدانند و بعضی از ایشان آن سه خلیفه باطل نیز قایل شده اند و مانند اسمعیلیه که اسمعیل پسر امام جعفر
الصادق ع را امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت صادق ع فوت شد و علانیه جنازه او را برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان

فرزند

فرقه اند و بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق ع از برای تقیه از منصور دوانقی او را پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از
حضرت ایام قلیلی زنده بود و امامت باولاد او رسید و بعضی گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت بر طرف شد و بعد
از حضرت باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقها بعد از مرور ایام ملحد شدند و همه عبادات را برطرف کردند و جمیع معاصی را مباح
کردند و از این فرقه قلیلی در این ایام پنهان هستند و مثل ناووسیه که میگفته اند حضرت صادق ع نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد
شد و او مهدی است و مثل افطحیه بعد از حضرت صادق عبد الله افطح پسر بزرگ حضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و تا
سبب امامت باو منتقل نشد امام میدانستند و بعد از او امام موسی ع امام میدانستند و عبد الله چند روزی بعد از حضرت صادق
زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگفته اند که حضرت امام موسی ع زنده است و پنهان شده است و او مهدی است و بعد از او امامی دیگر
قائل نبوده اند و چون فرقه نادر نیز نقل کرده اند و از جمله فرقها تا حال که سال هزار و صد نه از هجرت است بیش از سه فرقه نمانده است
امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه منقرض و مستاصل شده اند و از ایشان غیر نامی نمانده است مانند قائلان بامامت محمد
پسر حضرت صادق ع و قائلان بامامت موسی مبرقع و بجعفر کذاب و امثال ایشان و باطل بودن مذهب آنها که منقرض شده اند احتیاج به بیان
ندارند زیرا که ادعای امامت از ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد
که بیان تکلیف الهی از برای ایشان بکند و مکلف بتعلیم او معلوم ایشان باشد تکلیف ما لا یطاق است و آن نزد ما عقلا قبیح است
و ایضا جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه مذهب حق در میان امت میباید باشد تا روز قیامت و ایضا اجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی
ما عدای مذاهب موجوده و اما اثبات امامت ائمه اثنا عشر ع و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشد خواه منقرض شده باشند به چند
طریق میتوان کرد اول طریق نص است و آن دو نحو است یکی مجمل و یکی مفصل اما مجمل چند قسم است **قسم اول** آنکه صاحب جامع
الاصول از صحیح بخاری از جابر بن سمره روایت کرده که گفت شنیدم از رسول خدا ص که گفت بعد از من دوازده امیر خواهد بود
پس کلمه گفت که نشنیدم از پدرم پرسیدم که چه گفت فرمود همه از قریش باشند و بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی
و جاری است مادامی که دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم بروایت دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم رفتم خدمت
رسول الله شنیدم که میگفت که پیوسته این دین عزیز غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمود
همه از قریش باشند و باز بسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام گفته است و باز در جامع الاصول همین مضامین را
از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از روایات است که از آنحضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج
و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین قائم و برپاست تا والی ایشان باشند دوازده امیر **و ایضا** در صحیح مسلم از عامر
بن سعید بن وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا از چیزی که شنیدی از رسول خدا پس بمن نوشت که شنیدم
از رسول خدا در روز در پسینی که اسلمی را سنگسار کرده گفت پیوسته این دین برپاست تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه
خواهد بود از قریش و در روایت دیگر تتمه آن چنین است که پس بیرون میایند دروغ گویی چند نزدیک قیامت و در کتب معتبر ایشان
بچندین سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما میخواند پس مردی بر خواست و پرسید
که آیا از رسول خدا پرسیدید که چند خلیفه بعد از او خواهد بود عبد الله گفت تا من بعراق آمدم کسی این را از من نپرسیده بلی
سؤال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود عدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت
کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من شایسته و مستقیم خواهد بود تا بگذرد دوازده خلیفه که همه از قریش اند و از انس روایت کرده
که حضرت رسول ص فرمود که پیوسته این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بروند زمین موج خواهد
آمد با اهلش **و ایضا** از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که بعد از من دوازده خلیفه اند و ایضا
روایت کرده اند که ابن عمر گفت بابی الطفیل که دوازده خلیفه بشمار و بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا روایت
کرده اند که از عایشه پرسیدند چند خلیفه خواهد بود از برای حضرت رسول ص گفت حضرت مرا خبر داده که دوازده خلیفه خواهند بود
گفتند کیستند گفت نامهای ایشان نزد من نوشته است باملای حضرت رسول گفتند بگو ابا کرد و نگفت و از این مضامین بالفاظ
بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله عمر روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که پیوسته این امر در
قریش خواهد بود مادامی که از مردم دو کس باقی باشد و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت کرده اند که گفت هرون الرشید
مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول فرمود ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور کریه و شدتی
عظیم رو خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بدر خواهد آمد و خدا امر او را بیکشب اصلاح خواهد کرد و پر زمین را

پر از عدل خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند انقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد
و وجه دلالت اینها بر خلافت ائمه اثنا عشر آنست که از جمیع فرقه اسلام هیچ فرقه قابل بوجود این عدد از خلفا و دوازده امام خصوص
که همه از قریش باشند و بوجود استمرار خلافت تا خلق باقی باشند نیستند مگر فرقه اثنا عشریه از فرق شیعه پس همه این احادیث که در
جمیع صحاح ایشان مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت شده است و همه مذاهب دیگر باطل شد و از غرایب تعصبات مخالفان آنست که بعضی
ایشان خواسته اند که اینحدیث را موافق مذهب کنند گفته اند که خلفا اثنا عشر سه خلیفه اول و امیر المؤمنین و امام حسن ع و هفت نفر از
بنی امیه و بعضی گفته اند که مراد صلحای خلفا یند و ایشان بعد از آن حسین بن عبد الله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و پنج دیگر
از بنی عباس اند و این دو توجیه در غایت سخافت است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه
بیکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن بیوجه است **و ایضا**
ظاهر همه احادیث اتصال و استقرار خلافت ایشان است و صریح است بعضی تا روز قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور
است فاذا مضوا ساخت الارض باهلها یعنی چون این امامان بروند زمین با اهلش بموج می اید و نظام عالم برطرف میشود
و بعضی صریح است که خلافت قریش تا روز قیامت باقی است پس معلوم شد که همه این تاویلها فایده برای ایشان نمیکند و این احادیث
در اثبات مدعای ما وافی و کافی است **دویم** احادیث ثقلین است و مثل آنها که دلالت میکند بر آنکه حضرت رسول امر بمتابعت
قرآن و اهلبیت ع نموده و فرموده اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان متعرض شده اند و بخلافت احدی
از اهل بیت قائل نیستند و ائمه اسمعیلیه ملحدی چند اند که در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی
و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول دین خود متمسک بحجتی نیستند و اعتقاد ایشان هر فاطمی نسبی که خروج
بسیف کند امام است و ائمه که احوال ایشان امامت آنها میکنند اگر نسبت ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و معانی قرآن
مجید بوده باشند تا آنکه صادق باشند مقارنت ایشان با کتاب و حال آنکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب و سنت و در فروع دین خود
در اکثر مسائل مقلد ابو حنیفه اند و بر خصوص امامت خود حجتی و برهانی ندارند و نه نصی بر امامت خود دارند و نه برهانی و نه
اجماعی منعقد شده ایران بلکه مانند سایر سلاطین جور بغلبه و استیلا میشوند و ابتر امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت
مانند حضرت باقر و صادق را سب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت و عدالت ایشان
دارند و از اینجهت ایشان مانند خوارجند و لهذا در احادیث زیدیه وارد شده است که زیدیه بدتراند از مخالفان با شیعیان
ما عداوت دارند و با عداوت ما عمل نمیکنند و زیدیه با عداوت میکنند **سیم** ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیاء روایت کرده
است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص نطنزی مذکور است که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد زندگانی کند مثل زندگانی من و بمیرد
او مثل مردن من باشد و در بهشت عدن که خدا ابدست قدرت خود از اغرس نموده و منزل من است ساکن شود باید که بعد از من ولایت
علی را اختیار و پیروی کند امامان و اوصیا از فرزندان او را بدرستیکه ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم
من را خدا روزی و نصیب ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق
ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند **چهارم** زمخشری روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که فاطمه بهجت و سرور
دل من است و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده من است و امامان از اولادش امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده
شده میان او و میان خلق او و هر که چنگ زند در ریسمان ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود بدرک اسفل
واصل گردد و از این باب احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد ننمودیم اما نص مفصل چون
خلافت حضرت امیر ع ثابت شد نص آنحضرت بر امام حسن ع و نص امام حسین ع و همچنین نص هر یک بر دیگری تا حضرت مهدی در
میان فرق علمای و محدثان امامیه که در هر عصری چندین نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده اند در تصانیف و کتب خود ثبت کرده
اند و معلوم است که ایشان را داعی بر این غیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه ملک و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب
بوده اند و با نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار میمودند اگر غرض ایشان دنیا بود بایست بخلفای جور و مخالفان متوسل
شوند و از بیم و خوف نجات یابند و عزیز و مکرم باشند با آنکه میدانیم اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند احتراز از کذب
مینموده اند و هر که با این قراین و جهات ملاحظه این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیت آنها و در طرق معتبره
شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول ص و هر یک از ائمه معصومین متواتر است و همه مقرون باعجاز است
زیرا که اسما و صفات و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا غیبت امام دوازده امام و احوال و حلقات ملازمان

از او کتبی که مشتمل است بر این احادیث از زمان حضرت امام زین العابدین علیه السلام تا زمان ما حضرت قائم علیه السلام میان شیعه و سنی معروف و متداول و مصنوع
بوده پس در این احادیث شک و شبهه نیست **دویم** افضلیت است و شکی در آن نیست که هر یک از ائمه ما افضل بوده اند
از جمیع اهل عصر خود خصوصاً خلفائی که غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و زهد و ورع و فضایل و مناقب
و مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسائل و دقایق و حقایق علماء و فقهاء با ایشان رجوع مینمودند و سخن
ایشان را حجت و متبع میدانستند و مرجع کافه امراء و رعایا بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی عباس ایشان را مستحق مقام خلافت
میدانستند و از ایشان حساب میبرده اند و کتب احادیث و تواریخ عامه و خاصه مشحون است بانها از بیت فضایل و مناقب خصوص
حسنین علیهما السلام زیاده از آنست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت
دیدم رسول خدا صلعم حضرت امام حسن علیه السلام را بر دوش خود سوار کرده بود و گفت من این را دوست دارم پس خداوندا تو او را دوست دار
وایضاً هم از براء روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم روی حسنین علیهما السلام را دید پس گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم
پس تو ایشان را دوست دار **وایضاً** در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا امام حسن را
بر دوش خود سوار کرده پس مردی با امام حسن علیه السلام گفت بر نیکو مرکبی سوار شده ای کودک حضرت فرمود او نیز نیکو سواریست **وایضاً**
از صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که از حضرت رسول صلعم پرسیدند که کدام یک از اهل بیت نزد تو محبوبترند فرمود حسنین
و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسر مرا و چون میامدند ایشان را میبوئید و در بر میگرفت و بخود میچسبانید **وایضاً**
از صحیح مذکور از ابوهریره روایت کرده است که با رسول خدا بودم بسیاری از روز و با من سخن نگفت و من با او سخن نگفتم تا رفت به بازار
بنی قینقاع پس برگشت تا بمنزل فاطمه علیها السلام و گفت آیا کودک من اینجا است یعنی امام حسن پس دیدیم که بیرون آمد و بسوی آنحضرت دوید و دست
در گردن یکدیگر در آوردند پس حضرت رسول صلعم فرمود خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و دوست
دار هر که او را دوست دارد از صحیح بخاری نیز این مضمون را از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول صلعم آمد بخانه فاطمه و سه
مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بودند چون حضرت او را دید دستها را گشود و او را در بر گرفت
و گفت خداوندا من او را دوست دارم تو او را دوست دار و دوست دار هر که او را دوست میدارد تو او را دوست دار پس ابوهریره
گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچ کس نزد من دوست تر نبود از حسن بن علی علیه السلام **وایضاً** از صحیح ترمذی از اسامه
روایت کرده است که شبی برای حاجتی بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت چیزی بر روی ران خود گذاشته است و جامه
بر آن پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست این پس جامه را برداشت دیدم که حسن
و حسین علیهما السلام بر روی رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها دو پسر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس تو اینها را دوست دار
و دوست دار هر که اینها را دوست دارد **وایضاً** از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود
که حسین از من است و من از حسینم خدایا دوست دار هر که حسین را دوست دارد حسین سبطیست از اسباط و ابن اثیر در
شرح جامع الاصول در شرح اینحدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از اسباطی که فرزندان یعقوب بوده اند
یعنی گویا که یکی از پیغمبرانست و در نهایه لغت باز همین حدیث نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزله امتی است
از امتها در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسنین دو سبط رسول الله اند یعنی گفته اند دو طایفه
و دو قطعه اند از آنحضرت **وایضاً** از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که رسول خدا گفت حسنین بهترین
جوانان اهل بهشتند **وایضاً** از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبدالله بن عمر پرسید از
خون پشه در کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجائی گفت از مردم عراقم گفت نظر کنید باینمرد که سؤال میکند از من از
خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا که گفت در حق او و برادر او که ایشان دو گل بستان منند
در دنیا و گفت ایشان دو سید و مهتر و بهتر جوانان اهل بهشتند **وایضاً** از صحیح نسائی روایت کرده است از عبدالله
بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن و حسن یا حسین را بر دوش داشت پس پیش ایستاد
و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم آن کودک بر پشت آنحضرت
سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز بسجود برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را
بسیار طول دادی تا ما گمان کردیم که امری حادث شد یا وحی بر تو نازل شد فرمود که اینها نبود و لیکن پسرم بر پشت من سوار شده بود
و نخواستم تعجیل کنم او را تا بحاجت خود برسد و لذت خود را بیابد و از بخاری و سنن ابی داود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت

کرده است

روایت کرده است که ابابکره گفت که من دیدم حضرت رسول را بر منبر و حضرت امام حسن علیه السلام را در پهلوی خود جا داده بود و گاهی نگاه میکرد بر
مردم و گاهی بر او و میگفت این فرزند من سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت
من و از صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه تر نبود برسول خدا از حسن و حسین و احادیث در فضل ایشان
زیاده از حد و حصر است و آنچه گذشت از نزول آیه تطهیر و مباهله و غیر آن که در فضیلت ایشان کافی است و اکثر اینها صریحست در
امامت ایشان خصوصاً احادیث محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خدا است و محبت آنحضرت
از راه قرابت و بشریت نبود چنانکه مکرر بیان شد هرگاه ایشان محبوب خدا و احب اهل بیت بسوی آنحضرت بوده باشند پس
باید در قرب نزد حقتعالی و در کمالات از همه امت زیاده باشند مگر امیرالمؤمنین علیه السلام که بدلائل خارجه افضلیت او معلوم شده
و در تتمه این احادیث در بسیاری از روایات مذکور است که و ابوهما خیر منهما یعنی پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق
خواهند بود بخلافت امت از جمیع خلق خصوصاً از منافقان که در زمان ایشان بجبر منصب خلافت شدند و حضرت ایشان را در
موضع متعدده لعنت کرده بود **وایضاً** کسیکه دوستی او مستلزم امر محبت خدا باشد باید که محبت و معرفت او از ارکان دین
باشد و هرگز آلوده بگناهی نبوده باشند و الا عداوت او از جهت ارتکاب معصیت واجب خواهد بود **وایضاً** کسیکه از اختصاص
بحضرت رسول داشته باشد که فرماید او از من است و من از ویم و تشبیه کرده باشد او را باسباط بنی اسرائیل که انبیاء و اوصیاء انبیاء بوده
اند احق است بامامت از دیگران و همچنین جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل
زیرا که باتفاق همه اهل بهشت جوانانند و پیر در بهشت نمیباشد و اگر مراد جمعی باشند که جوان از دنیا رفته باشند انحطاطست زیرا
که ایشان در سن کهولت و شیخوخیت شهید شده اند با آنکه باز مدعا ما ثابت میشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند حضرت یحیی
جوان از دنیا رفتند هرگاه افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن
جوانی بودند فرمود که ایشان بهترند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بیوجه است زیرا که ایشان در آنوقت
در سن طفولیت بودند نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم نیز مدعا ما ثابت است زیرا که ایشان هرگاه در سن شباب بهتر باشند از همه اهل
بهشت در وقت شباب باز افضلیت ایشان بر جمیع ثابت میشود و از غرایب آنست که عامه خواسته اند در برابر اینحدیث فضیلتی از برای
ابابکر و عمر ثابت کنند حدیثی وضع کرده اند که ابابکر و عمر سید پیران بهشتند غافل از اینکه در بهشت پیر نمیباشد و این احتمالات دیگر
باطلست چنانکه دانستی با وجود اینکه اینحدیث ضعیفست که خود منفردند بنقل آن و از پسر عمر نقل کرده اند که متهم است در اینباب بجر
نفع و عداوت امیرالمؤمنین علیه السلام معروفست منافات دارد با حدیث سید شباب اهل الجنه که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند
وایضاً منافات دارد با روایتی که خود روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که فرزندان عبدالمطلب سادات و مهتران و بزرگان
اهل بهشتند من و علی و جعفر دو پسر ابوطالب و حمزه و حسن و حسین تا مهدی علیه السلام و اگر گویند مراد آنست که ایشان بهترند از جماعتی
از اهل بهشت که در آنوقت در سن کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعید است نفعی بایشان نمی بخشد زیرا که دلالت نمیکند بر تفضیل
ایشان بر جمعی که در آنوقت در سن شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلام و مثل اینست اینحدیث که در برابر انا
مدینة العلم و علی بابها وضع کرده اند که و عمر سقفها غافل از اینکه شهر سقف نمیدارد **وایضاً** حدیث طول دادن سجود برای
آن بزرگوار دلالت بر نهایت قرب و منزلت او میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترک آداب و سنن جماعت که در آن تخفیف مطلوبست
نماید از برای آنکه خواهش او بعمل آید که مبادا خاطر مبارکش برنجد و اگر هر یک از اینها برای اثبات امامت کافی نباشد شک نیست
که از مجموع اینها معلوم میشود مرتبه افضلیتی که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان شریک نبوده اند پس احق و اولی
خواهند بود زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلاً قبیح است **سیم** عصمت است و بیانش آنست که ببراهین عقلیه
و نقلیه وجوب عصمت امام علیه السلام را ثابت کردیم و هیچ فرقه جز اثنا عشریه قایل بوجوب عصمت همه ائمه خود نیستند
پس همه آن مذاهب باطل و مذهب اثنا عشریه حق است **طریق چهارم** معجزه است و از هر یک از ائمه علیهم السلام معجزه بسیار
صادر شده و در میان ایشان متواتر گردیده با آنکه میان عامه متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن صباغ مکی
مالکی در فصول المهمه و ملا جامی در شواهد النبوة و دیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و اینها را اکثر ما نام کرده
اند حتی بر دست نواب و سفرای حضرت صاحب الامر معجزات عظیمه جاری میشد که بآن سفارت و نیابت ایشان را میدانستند **پنجم**
اجماع است بیانش آنست که همه امت متفقند در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان است و آن مذاهب دیگر را
باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم معجزه و عدم افضلیت باتفاق زیرا که اکثر این طوایف قایل باین امور مذکوره نیستند

همه ائمه خود که دعوای امامت ایشان میکنند نیستند و طوایفی که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت
با اثنی عشریه شریکند پس امامت ایشان باجماع همه ثابت است و دعوای وقف و غیبت و حیات که مخصوص ایشان است بنصوص متواتره
ثابته در وجوب عدد اثنی عشر و در خصوص ایشان و ثبوت موت ایشان باطلست و طریق دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که
کسی که انصاف اندک داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در آن تامل نماید البته هدایت مییابد **اول** علومیکه از
ایشان در میان جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومیکه هر یک از مشاهیر علما بیک علم از آنها ممتازند جمیع آنها در ائمه ما جمع شده اند
چنانکه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه رعیت حضرت امیر ع اند و همه از حضرت امیر اخذ کرده و خود را منسوب باو میگردانند در
جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قران و علم عربیت و طب و حکمت و وصایا و اداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاست
و نجوم و غیر اینها و همه از آنحضرت نقل کرده اند و کلام او را متبع دانسته اند و راه اعتراض بر آنها نگشوده اند با آن عداوتی که اکثر
فرقها از برای اغراض باطله باو داشتند و همچنین این علوم را از ذریه او اخذ کرده اند و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو
درجه ایشان شک نکرده است و در زمان حضرت امام زین العابدین ع چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بود و کفر عالم
گرفته بود و تقیه شدید بود و مردم را بخود راه نمیداد اگر سایر علوم از آنحضرت کمتر منقول گردیده ادعیه که از آنحضرت منقول
شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه شبیه است و معلوم است که بالهام الهی بر زبان معجز بیان او جاری گردیده بآن سبب آنرا
بانجیل اهل بیت و زبور ال محمد ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته چندین برابر صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده ام
و حقا که اگر آنها نمیبود مردم طریق مناجات با قاضی الحاجات نمیدانستند و اداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیده آنحضرت
که کتب خاصه و عامه بآنها زینت یافته برای ارباب حال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال سرمشقی است که میتوانند نمود و چون در زمان
حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع که در زمان اخر بنی امیه و اول دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار آنقدر از مسائل حلال
و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر اینها از سایر علوم منتشر گردید که عالم را فرو گرفت
و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از
علمای مشهور از حضرت صادق ع روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و ایشان را در هیچ حکم احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود
بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابو حنیفه و سایر علما و قضات ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم
و امثال او از اصحاب آنحضرت مینمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در طاق المحامل کوفه دکانی داشت آنقدر از علمای
ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که ملاعین او را شیطان الطاق میگفتند و شیعیان او را مؤمن الطاق میگفتند
و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان در فنون علوم و خصوص هشامین در علم کلام چندان
ماهر گردیده بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی
نیز در نشر علوم بدین مرتبه بود تا آنکه هرون ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا در مدت قلیلی که در خراسان بود آنقدر علوم
و آثار از آنحضرت منتشر گردید که کتابهای مفرده در این باب جمع کرده اند و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند
شاید عجز آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آنحضرت نمودند و بدین حق در آمدند و امام محمد تقی ع در سن
نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف بحج آمدند که بخدمت آنحضرت برسند و اکثر ایشان
فضلای مشهور بودند در سه روز ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آن را بر نهج حق جواب فرمود که همه حیران شدند
و در مجلس مامون با یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و امامت آنحضرت
نمودند و حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری ع بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میرسیدند
و احادیث از ایشان کمتر روایت شده است اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان ایشان میرسید و جواب آنها را مینوشتند و مسائل
که خلفا مشتبه شد با ایشان عرض میکردند و قول ایشان را بر اقوال سایر فقها خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد
که ایشان این علوم را از علمای مخالفین یا راویان ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را ندیده بود که نزد
احدی از علما تردد کرده باشد و **ایضا** علوم ایشان مباین علوم دیگران و مخصوص ایشان است و همه علما محتاج بایشان
بوده اند در علم و ایشان محتاج بایشان نبوده اند پس معلوم میشود که این علم لدنی است که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده
و حقتعالی ایشان را بخصوص آن گردانیده تا مفزع و پناه امت باشند و این از معجزات ایشان گردانیده چنانکه جد ایشان حضرت رسالت
این بود که علوم اولین و آخرین و قصص انبیا و مرسلین را بدون آنکه درس کتابی بخواند یا بشنود آورد **دویم** آنکه

جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچ کس قدرت نکرده که قدحی در احدی از ایشان بکند یا فسقی و عیبی بایشان بکند یا
فسقی و عیبی بایشان نسبت دهد با آن سعی که دشمنان ایشان از خلفا و امرا و حاسدان ایشان در حط مرتبه ایشان مینمودند و هر کرا ظاهرا
عداوت ایشان میکرد مقرب خود میگردانیدند و کسی را که گمان ولایت و محبت ایشان باو میبردند دور میکردند و محروم میگردانیدند
بلکه در مقام قتل و استیصال او می آمدند که اکثر خلق اعتقاد داشته باشند که تالی نبوت است نسبت بایشان داشتند و شیعیان ایشان در اکثر
بلاد منتشر گردیدند و دعوای صدور معجزات و عصمت از معاصی و کرامات از برای ایشان میکنند حتی آنکه غالیان باعتبار غرایب احوال
و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان کردند
با این مراتب و وفور اعدا و حسدا نتوانستند افترائی در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی و خطائی بایشان بدهند با آنکه میبینیم که عادت
چنین جاری شده است که کسیکه اندک منزلتی و رتبه میان مردم بهم رساند در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمیماند و البته عیبی چند
از برای او اثبات میکنند و هرچند در حق او افترا میکنند که قدر او را پست کنند و او را از مرتبه خود بیندازند پس این از جمله معجزات
ایشانست که حقتعالی دست و زبان ایشان را بسته است و رتبه ایشان را در میان دوست و دشمن بمرتبه ظاهر گردانیده که کسی یارای طعنی
و افترائی در حق ایشان ندارد **دویم** آنکه در جمیع فرق اسلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند همه اتفاق
نموده اند بر فضیلت و عدالت و علو قدر و طهارت ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارج اند و همه قول
ایشان را حجت میدانند و بتوسل از ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشان را بنهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و در آن شکی
نیست که جمع کثیری از فضلای حضرت باقر و صادق و سایر ائمه بودند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیر ذلک مانند زراره و محمد
بن مسلم و ابو بریده و ابو بصیر و هشامین و حمران و بکیر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معویه بن عمار و جماعت بسیار که احصا نمیتوان
نمود و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطورند و ایشان روسای شیعه بوده اند در فقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده و مسایل
را جمع نموده اند و هر یک از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند و پیوسته بخدمت ائمه میآمدند و احادیث میشنیده اند و بعراق
و سایر بلاد بر میگشته اند و در کتب ثبت میکرده اند و از ایشان روایت مینموده اند و از ایشان معجزات نقل میکرده اند و اختصاص
ایشان با ائمه معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابو حنیفه باو و شاگردان شافعی باو بر همه کس معلوم است و شک نیست
که ائمه ع بر اقوال و افعال ایشان مطلع بوده اند پس خالی از دو شق نیست یا این جماعت در آنچه نسبت بآنحضرت میدهند از مذاهب شیعه
راست میگویند و محقند یا دروغ میگویند و مبطلند اگر صادقند در آنچه نسبت بائمه خود میدهند از دعوای امامت و نص بر
ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه این مراتب حق و ثابت است و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان
با علم باحوال و اقوال و افعال ایشان تبری از ایشان نفرمودند و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نکردند چنانکه تبرا از مذاهب
باطله ابو الخطاب و مغیرة بن شعبه و سایر غلات و اهل ضلال نموده اند و اگر دانسته اند اغماض کرده اند و تصویب اقوال و افعال
و مذاهب باطله ایشان نموده اند و العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی بآنها بوده اند و زکوة و اخماس ایشان
را قبول مینمودند و هیچ مسلمی این امر را بایشان نسبت نمیدهد و ایشان را چنین نمیدانند **چهارم** آنکه حقتعالی دوست
و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند
تفخیم و توقیر ایشان مینمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمینمودند چنانچه خلفای ثلاثه که غصب حق امیر المؤمنین ع نموده
بودند در ایام امامت خود ظاهرا در اعزاز و اکرام آنحضرت و حسنین ع نهایت مبالغه مینمودند و همچنین آنها که نکث بیعت آنحضرت
کردند با آنکه در مقام مقاتله و مجادله در آمدند انکار فضیلت آنحضرت نمیکردند و همچنین معویه با آنکه بنای کارش همه بر فساد
و دغا بود باز انکار فضیلت و قرابت آنحضرت و بغیر شرکت در قتل عثمان نسبتی بآنحضرت نمیداد و بهمین قانع بود که حضرت امارت را برای او
باقی بدارد و اقرار کند بخلافت آنحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضیلت آنحضرت را در حضور او مذکور میساختند و انکار نمیکرد
و یزید با آن قبایح اعمال باز انکار فضل جناب سید الشهدا نمیکرد و حضرت امام زین العابدین ع را تعظیم مینمود و در واقعه حره مسلم
بن عقبه را سفارش کرد که حرمت آنحضرت و اهل بیتش را مرعی دارد و بنی مروان نیز آنحضرت را نهایت اکرام و اعظام مینمودند و
همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس هر یک از ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس بظاهر رعایت میکردند حتی
آنکه متوکل با آن عداوت و عصبیت حضرت امام علی النقی ع را نهایت تعظیم مینمودند با آنکه همه محبوس ایشان و زیر دست ایشان
بودند و نهایت عداوت داشتند حقتعالی چنین تسخیر قلب ایشان کرده بود که در هنگام تعظیم و تبجیل مینمودند و قدر و رتبه
واهانت نداشتند و مؤید اینست آنکه حقتعالی تسخیر کرده است دلهای طوایف مختلف خلق را بر زیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد

مشرف ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوایج عظیمه نزد ضرایح مطهرهٔ ایشان
طلب مینمایند و امید اجابت میدارند و برآورده میشود و در شداید خطیره پناه بروضات مقدسهٔ ایشان میبرند و امان مییابند
و مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد دارند بعمل نمیآورند و پناه باین ضرایح میآورند و ایضاً خلفای بنی امیه و بنی العباس
با آنکه اکثر عالم از ایشان بود و اکثر پادشاهان مغرب و مشرق مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان ائمهٔ اطهار ما بودند
قبور ایشان مندرس و متروک شد و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفونند و نادری که معلوم است کسی رغبت بزیارت ایشان ندارد
و بعضی از سادات که نسب ایشان بحضرت رسول در مرتبهٔ ایشان نزدیکترند و ظاهراً علم و زهد و ورع و عبادت بسیار داشته‌اند
و در حیوة و موت ایشان عشر عشیر از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان از برای ایشان نمیکردند و اکر قبور بعضی از ایشان را فی الجمله تعظیمی
و رعایتی کنند باعتبار انتساب بایشانست مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف
عباد بر تعظیم ایشان در حال حیوة و بعد از وفات نموده است با آنکه دعای وجهات دنیوی با ایشان نبوده و مردم از خلفای جور
بسبب اکرام و احترام ایشان متضرر میشدند باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمینمودند و خلفای جور سعیها کردند که مردم ترک زیارت
ایشان بکنند خصوصاً حضرت امام حسین ع که متوکل خواست که جای قبور آنحضرت و سایر شهدا را شخم و زراعت کند که موضع قبر
مقدس منطمس شود نتوانست و گاوها که بشخم بسته بودند چون بحایر میرسیدند داخل نمیشدند و گاو بسیار را کشتند و داخل
نشدند و جمعی را فرستاد که با بیل و کلنگ اثر قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که نمیشناختند ایشان را و مانع شدند
امر کرده ایشان کفت که ایشان را تیرباران کنید هر که تیر بآنجانب انداخت برگشت و صاحبش را کشت پس گفت که آب بر آن صحرا دهند
چون آب بحایر رسید از جمیع اطراف بلند شد و داخل حایر نشد و بعضی گفته‌اند سبب تسمیهٔ حایر اینست پس جمعی را مقرر کرد که
سر راهها را نگاه دارند و هر که بزیارت رود او را بکشند و خانه‌اش را غارت کنند باز مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت میرفتند
و این بغیر از این نیست که حق تعالی خواسته است که قدر ایشان را عظیم کرداند و رفعت درجهٔ ایشان را ظاهر سازد قطع نظر از معجزات
که در مشاهد مطهرهٔ ایشان ظاهر میگردد و اکثر خصوصاً نزد ضریح سید الشهدا از کور روشن شدن و از بلاهای
مزمن شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار بآنها دارند و فقیر در بحار الانوار و حیوة القلوب و جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر
کرده‌ام و بطرق معتبره بسیار منقولست که قتاده بصری که از مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر ع رسید فرمود که
توئی فقیه اهل بصره کفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی را آفریده است که ایشان را حجتها بر خود کردانیده است بر خلق
خود پس ایشان میخهای زمین‌اند و خازنان علم الهی‌اند برگزیده است ایشان را پیش از آنکه خلق را بیافریند نوری چند بودند از جانب راست
عرش الهی قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن کفتن نداشت پس کفت بخدا سوکند که در پیش فقها و خلفا و ابن عباس
پادشاهان نشسته‌ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشده حضرت فرمود میدانی در کجا نشسته‌ای در پیش خانه‌هائی که حق تعالی در
شان ایشان فرموده است فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه تا آخر آیه یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بآن مثل زده
است در خانه چند افروخته شده که خدا رخصت داده و مقرر فرموده که پیوسته رفیع و بلند آوازه باشند و مذکور شود در آنها
نام خدا و تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آنخانه‌ها در بامداد و پسین مردانی چند که غافل نمیکرداند ایشان را تجارتی و نه خرید و فروختی
از یاد خدا و از بازداشتن از یاد خدا نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که تو اکنون نزد آنخانه‌ها نشسته‌ای و مائیم آنخانه‌ها ای قتاده
کفت راست کفتی والله خدا مرا فدای تو کرداند بخدا سوکند که آنخانه‌ها خانهٔ سنک و کل نیست بلکه خانه‌های نبوت و امامت
و علم و حکمت است **و ایضاً** در روایت دیکر معتبره وارد شده است که در سالیکه هشام بن عبد الملک بحج رفته بود در مسجد
الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر ع هجوم آورده‌اند و از امور دین خود سؤال میکنند عکرمه شاکرد ابن عباس از هشام
پرسید که کیست آنکه نور علم الیقین از جبین او ساطع است میروم که او را خجل کنم چون بنزدیک حضرت آمد و ایستاد لرزه
اندام او را فرو کرفت و مضطرب شد و کفت یا ابن رسول الله من در مجالس بسیار ابن عباس و دیکران نشسته‌ام و این حالت مرا عارض نشده
حضرت همین جواب فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت است که حق تعالی محبت ایشان را در دل دوستان و هیبت
ایشان را در دلهای دشمنان می‌افکند که طوعاً و کرهاً در حیات و ممات تعظیم ایشان مینمایند در حوایج دین و دنیا پناه بایشان میبرند
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مقصد هشتم** در بیان اثبات حجت دوازدهم
و غیبت آنحضرت بدانکه احادیث خروج مهدی از خاصه و عامه بطرق متواتره روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود که بحق آنخدائی
که جانم در دست قدرت اوست که نزدیکست که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپاها را بشکند و خوکها را بکشد

وجزیه

و جزیه برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام چیزی قبول نکند و چندان مال را فراوان کرداند که مالها دهند و کسی قبول نکند پس
کفت که رسول خدا ص فرمود که چگونه خواهید بود در وقتیکه نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی ع
و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله برحق خواهند کرد و غالب خواهند بود
تا روز قیامت پس خواهد آمد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان خواهد کفت بیا تا با تو نماز بکنیم او خواهد کفت نه شما بر یکدیکر امیرید
برای آنکه این امت را خدا کرامی داشته است **و** از مسند ابی داود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که
اکر از دنیا نمانده باشد مکر یکروز حق تعالی آنروز را طولانی خواهد کرد تا آنکه برانکیزاند در آنروز مردی را از امت من یا
از اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور باشد **و** در روایت دیکر منقضی
نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابو هریره روایت کرده‌اند که اکر باقی نماند
از دنیا مکر یکروز خدا طول دهد آنروز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن
ابو داود روایت کرده است از علی ع که حضرت رسول ص کفت که اکر از دهر روزکار باقی نماند مکر یکروز البته برانکیزاند خدا
مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور **و ایضاً** از سنن ابو داود از ام
سلمه روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابو داود و ترمذی روایت کرده است از
ابو سعید خدری که حضرت فرمود که مهدی از فرزندان من کشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط
و عدالت چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده‌اند که ابو سعید کفت که ترسیدیم
که بعد از پیغمبر بدعتها بهم رسد پس سؤال کردیم از آنحضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود بیرون خواهد آمد
پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد او خواهد آمد و خواهد کفت ای مهدی عطا
کن بمن حضرت آنقدر زر در دامنش بریزد که دامنش پر شود **و** از سنن ترمذی از ابو اسحق روایت کرده است که حضرت امیر ع
نظر کرد بسوی پسر خود حسین ع پس کفت این پسر من سید و مهتر قوم است چنانکه حضرت رسول او را سید نام کرد
و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است باو در خلقت و شبیه نیست باو در خلق و زمین
را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محدثین مشهور عامه است چهل حدیث از صحاح ایشان روایت کرده
است که مشتملند بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جملهٔ آنها از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که کفت رفتم
بخدمت حضرت رسول در حالیکه آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه نزد سر آنحضرت نشسته بود و میکریست چون
صدای کریه بلند شد حضرت رسول سر بجانب او برداشت و کفت ای حبیبهٔ من فاطمه چه چیز باعث کریهٔ تو شده است
فاطمه کفت میترسم که بعد از تو امت مرا ضایع کذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبهٔ من مکر نمیدانی که خدا
مطلع شد پس اختیار کرد از ایشان پدر ترا پس او را مبعوث کردانید برسالت خود پس بار دیکر مطلع کردید و برگزید شوهر ترا
و وحی کرد بسوی من که ترا باو نکاح کنم ای فاطمه خدا بمن عطا کرده است هفت خصلت را که باحدی پیش از ما نداده است
و باحدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و کرامی‌ترین ایشان بر خدا و محبوب‌ترین خلق بسوی خدا و منم پدر تو
و وصی من بهترین اوصیا است و محبوب‌ترین ایشانست بسوی خدا و شوهر تست و شهید ما بهترین شهیدانست و
محبوب‌ترین ایشانست بسوی خدا و او حمزه عم پدر و شوهر تو از ما است آنکه خدا باو دو بال داده است که پرواز میکند در بهشت
با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تست و از ما است دو سبط این امت و آنها دو پسر تواند حسین و آنها
بهترین جوانان بهشتند و پدر ایشان بحق آنخدائیکه مرا براستی فرستاده است بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق آنخدائیکه مرا
بحق فرستاده است که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی این امت وقتیکه دنیا پر از هرج و مرج و فتنها
ظاهر کردد و راهها بسته شود و غارت آورند مردم بعضی بر بعضی نه بزرگ رحم کند بر کودک و نه کودک تعظیم کند بزرگ را پس
خدا برانکیزد در آنوقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعه‌های ضلالت و دلهائی را که غافل از حق باشد و قیام نماید بدین
خدا در آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم در اول زمان و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک مباش و کریه
مکن که خدا بتو رحیم‌تر و مهربان‌تر است از من بسبب منزلتیکه نزد من داری و محبتی که از تو در دل منست خدا تزویج
کرده است ترا بکسیکه حسبش از همه بزرکتر است و منصبش از همه بزرکتر است و رحیم‌ترین مردم است بر رعیت و عادل‌ترین مردم است
در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق

شوند

شوند و علی ع فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول مگر هفتاد و پنج روز که بپدر خود ملحق گردید **مؤلف گوید** که رسول
خدا حضرت مهدی را بحسنین ع نسبت داد برای آنکه از جهت مادر از نسل حضرت امام حسن ع است زیرا که مادر حضرت امام محمد
باقر دختر امام حسن ع بود و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل حضرت امام حسین ع است و داود قطنی که از محدثین
مشهور عامه است همین حدیث را طولانی از ابو سعید خدری روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت فرمود که از ما است مهدی
این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد بر دوش حسین ع فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این امت **و ایضا**
ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشان است و بر جانب راست رویش خالی
سیاهی هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف دندانهایش گشاده است و بروایت عبد الله بن عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر
بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی است خلیفه خدا پس او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله و ابو سعید
عیسی ع پشت سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است در باب ظهور
مهدی و صفات و علامات او که مشتمل بر بیست و پنج باب است و گفته است همه را من بغیر طریق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین
بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است نسخه قدیمی نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است و در آن پنج
حدیث در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فراء در مصابیح که الحال در میان عامه متداول است پنج حدیث
در خروج مهدی روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده اند
و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث روایت کرده است در ولادت حضرت مهدی و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و از نسل
امام حسن عسکری است و اکثر این احادیث مقرون باعجاز است زیرا که خبر داده اند بترتیب ائمه ع تا امام دوازدهم و خفای ولادت
آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو غیبت خواهد بود ثانی درازتر از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات
و جمیع اینها چنانچه واقع شد و کتبیکه مشتملست بر این اخبار معلوم است که سالها پیش از ظهور اینها مصنف شده است پس این
اخبار قطع نظر از تواتر از چندین نظر دیگر افاده علم مینماید **و ایضا** ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیری از ولادت
باسعادت او و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت آنحضرت تا غیبت کبری و بعد از آن نیز معلوم است
در کتب خاصه و عامه مذکور است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و صاحب فصول مهمه و مطالب السئول
و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب ولادت آنحضرت را با سایر خصوصیات که شیعه روایت کرده اند نقل
کرده اند پس چنانکه ولادت آباء آنحضرت و ولادت آنحضرت نیز معلوم است و استبعادیکه مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت
طول عمر شریف آنحضرت فایده نمیکند در اموریکه ببراهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک
چگونه زنده میتواند با نکار امثال در امم سابقه واقع شده و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که آنچه در امم
سابقه واقع شده مثل آن در این امت واقع میشود و از آنجمله حضرت ابرهیم ع چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که در این
زمان شخصی بهم خواهد رسید که ملک و دین شما را بر هم زند و نمرود امر کرده بود که مردانرا از زنان جدا کنند و بعد
حضرت ابرهیم در پنهان با مادر او مقاربت کرد حضرت در غاری متولد و مدتی پنهان بود و موسی نیز منجمین خبر داده بودند
که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت
موسی واقع شد مخفی چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با آن سلطنت
و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف نه روز فاصله بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و
چون حق تعالی خواست ثواب او را عظیم گرداند سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که خلفا
جور شنیده بودند که حضرت رسول و ائمه خبر داده بودند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد
کرد و خلفا جور و سلاطین ظلمت را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او را میکشیدند و ایشان
سعی در اطفای این نور میکردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری ع در سر من رای محبوس گردانیدند و پیوسته از
حمل و ولادت آنسرور خبر میگرفتند و در مقام تضییع آنسرور بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده حمل مادر آنحضرت را
مستور گردانید و ولادت باسعادت او را از ظلمه خلفای جور مخفی گردانید و او را بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان دور
کرده باشد چنانچه ولادت آن بزرگوار را مستور گردانیده بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان باثار و اخبار کالشمس فی رابعة
النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسماء ایشان معروفست ولادت باسعادت آنحضرت

مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات امام حسن عسکری
جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزاتیکه در وقت ولادت آنحضرت و در نرجس خاتون مادر آنحضرت ظاهر شد زیاده از
حد عد و احصاست و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسائل دیگر ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت آنحضرت
آنستکه در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شده و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته اند و بعضی دویست و پنجاه و شش گفته اند
و بعضی دویست و پنجاه و هشت گفته اند و بنا بر مشهور میان عامه و خاصه وفات حضرت امام حسن عسکری در سال دویست و شصت
بوده پس سن شریف آنحضرت در وقت امامت بنا بر قول اول تقریبا پنج سال بود و بنا بر قول دوم چهار سال و بنا بر قول سیم دو سال و مع ذلک
معجزات و غرایب حالات از آنحضرت بظهور میامد و آنحضرت را دو غیبت بود یکی صغرا و یکی کبرا و در غیبت صغرا آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت
که مردم عرایض بایشان میدادند و مسائل میپرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون میامد و خمس و نذرها که ایشان میبردند میگرفتند
و بخدمت آنحضرت عرض میکردند و حضرت میفرمود که بثبات فقرای شیعیان برسانید و جمع کثیر هر سال موظف بودند و بدست
این سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد که مردم یقین میدانستند که ایشان از جانب آنحضرت منصوبند چنانچه مقدار مالرا میگفتند
و نام کسیکه مال از او فرستاده میگفتند و آنچه در راه با ایشان گذشته بود خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال آینده ایشانرا میفرمودند
و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور میامد و در ایام غیبت صغرا جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آنحضرت رسیده اند
و مدت این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف که همیشه شیعیان را امینشان و بایشان رجوع میکردند
چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری بنص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و شیعیانرا
گفته بود که آنچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قائم مقام او گردید بنص
امام حسن عسکری و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب ع و حضرت صاحب بعد از وفات عثمان نامه بمحمد نوشت که انا لله و انا الیه راجعون
تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او و پدرت با سعادت زندگانی کرد و مرد حمیده و پسندیده پس خدا رحمت کند او را
و ملحق کند او را با اولیا و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه
هدا حق تعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب او را عظیم گرداند و صبر ترا نیکو کرامت فرماید و مصیبت
او بما و تو هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را نیز بوحشت افکنده است پس خدا او را شاد گرداند و بازگشت او با خیر و از جمله
کمال سعادت او آنستکه حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از او و قائم مقام او باشد بامر او و ترحم کند
بر او و میگویم الحمد لله که نفوس راضی اند بمکان تو و آنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است خدا ترا یاری کند و قوت دهد و اعانت
نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع و قیع از ناحیه مقدسه مشتمل بر سعادت و برات شیعیان بیرون آمد
و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شد و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها در فقه تصنیف
کرد مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و از حضرت صاحب و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت کرده است که گفت بخدا
سوگند که صاحب الامر هر سال در موسم حج در کعبه و مشاعر حاضر میشود و مردم را می بیند و میشناسد و مردم او را می بینند و
نمی شناسند و از او پرسیدند که تو صاحب این امر را دیده گفت بلی در این نزدیکی دیدم که بپرده های کعبه چسبیده بود در مستجار و
میگفت خداوندا بمن انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که
گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات قرآنی را بر آن نقش
میکند و اسماء ائمه را بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این را برای قبر خود میسازم که بر آن مرا دفن کنند
یا بر پشت سر در قبر بگذارند که مرا بان تکیه بدهند و قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آن میخوانم
و بعد از آن نمیاید چون فلان روز از فلان سال بشود من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت
او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز و ماه و سالیکه گفته بود برحمت خدا واصل شد و در همان
قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز روایت کرده اند که در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون
نزدیک وفات او شد حضرت صاحب الامر او را امر کرد که ابو القاسم حسین بن روح را قائم مقام خود کند و جعفر بن محمد بن متیل نهایت
اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را باو میفرمود و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد جعفر گفت من
در وقت احتضار محمد بن عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سؤالها میکردم و حسین بن روح نزد پای او نشسته بود
پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را نایب کنم پس من برخاستم و دست حسین بن روح

را گرفتم و او را بجای خود نشانید و خود نزد پای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت حسین و بخدمت او قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثین
شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمن شد اکابر شیعه را طلبید و بهمه گفت که اگر مرا مرگ دریابد امر نیابت و سفارت با
ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب مامور شده ام که او را نایب کنم بعد از من در امور خود باو رجوع کنید
پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند و زیاده از بیست و یکسال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود بنحوی تقیه میکرد که مخالفان
او را اکثر از خود میدانستند و نهایت محبت با او داشتند تا آنکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود
و بامر حضرت صاحب شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قائم مقام خود گردانید و سفارت و نیابت باو متعلق شد و سه سال امر نیابت با او
بود و در نیمه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و این سال تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در اینسال
بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتداء غیبت کبری شد و آثار امام ظاهرا منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس
محدثین در اینسال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابرهیم گفته است که ما با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری چون
حاضر شدیم او ابتداء گفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بابویه قمی را که در اینساعت برحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ آن
روز را نوشتند پس از آن بهفده روز یا هیجده روز خبر رسید که علی در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر
علی بن بابویه اینخبر را بهمان نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که گفت ما در بغداد
بودیم در سالیکه سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب بیرون آورد که مضمونش
این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت
خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را قائم مقام خود مگردان که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نمیشوم از برای
احدی مگر بعد از اذن حقتعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود
و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد از این جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد هر که دعوا کند که مرا دیده است پیش
از خروج سفیانی و صدای آسمانی او دروغگو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت که ما همه این نسخه
فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم و او را در حال احتضار یافتیم کسی باو گفت که وصی
تو بعد از تو کی خواهد بود گفت خدا را امری و حکمتی هست که آنرا بعمل خواهد آورد یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم بقا ارتحال نمود
مؤلف گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند و در آنوقت نشناخته اند و بعد
از مفارقت شناخته اند پس ممکن است در این حدیث مراد آن باشد که اگر دعوا کنند که در آنوقت دیده اند و شناخته اند و اگر با دعوای امامت یا
دعوای نیابت و سفارت کنند دروغ میگویند و اما معجزاتیکه بر دست و زبان سفرا جاری شده زیاده از آنست که این رساله گنجایش
ذکر آنها داشته باشد و شیخ بن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم که ابن جاوشیر ده شمش طلا بمن داد
که در بغداد بحسین بن روح بدهم و در راه یک شمش کم شد من یک شمش خریدم بوزن آن و با آنها ضم کردم و بنزد حسین بردم
چون آنها را گشودم از میان آنها اشاره کرد بآن شمشیکه خریده بودم و گفت بردار آن شمشیکه عوض کم شده خریده زیرا که کم شده
و دست دراز کرد و آن کم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت من زنی در بغداد که میپرسید وکیل حضرت صاحب کیست یکی از
شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد آن زن آمد بنزد حسین و گفت بگو من چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده
بینداز میان دجله تا بگویم چه چیز آورده پس آن زن رفت آنچه آورده بود در دجله انداخت و برگشت بنزد حسین چون داخل شد
حسین بخادم گفت حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد حسین گفت این حقه ایست که آورده بودی و در دجله انداختی و در
یک جفت دست برنجن طلا است و حقه بزرگی که در آن دو دانه منصوب است و در حقه کوچک که دانه ایست و دو انگشتر که یکی نگینش عقیق
و دیگری فیروزه پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن حقه بود چون زن آنحالت را مشاهده کرد بیهوش شد و جمع دیگر از سفرا
بودند غیر این چهار نفر که جمعی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه آنحضرت که سابقا مذکور شد و
محمد بن جعفر اسدی و حاجز وشا و محمد بن ابرهیم مهزیار و قاسم بن العلا که مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفات
باعجاز حضرت صاحب بینا شد و حضرت خبر وفات او را نوشت و کفن از برای او فرستاد و در زمانها جمعی دیگر بودند که
خود را بخدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی روایت کرده اند
از زهری که حضرت صاحب را طلب بسیار کردم و مال جزیلی صرف کردم و باین سعادت فایز نگردیدم تا آنکه روزی بخدمت محمد بن
عمرو که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس کردم تا آنکه مرا بخدمت آنحضرت رساند ابا کرد چون

تضرع گفت اول روز فردا بیا چون رفتم دیدم که او میان جوانی خوشرو و خوشبوئی با او همراه است بهیئت تجار و متاعی در آستین خود
دارد پس عمروی اشاره کرد بان جوان که اینست آنکه میخواهی من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سوال کردم و جواب فرمود پس بدر خانه
رسید که معروف نبود و اعتنا بان نداشتم خواست داخل خانه شود عمروی گفت اگر سوالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید
چون رفتم سوال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست کسی که نماز بامداد را تاخیر کند تا ستاره ها بر طرف شود بغیر از برای
طلب فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند از مردی از اهل مکه که گفت با رفیقی بحج رفتم و در موقف عرفات
نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته بود و ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت کردم آنها را بصد و پنجاه دینار میارزید و نعلین در
در پا داشت و اثر سفر بر او ظاهر نبود پس سائلی از ما سوال کرد و او را رد کردیم و نزدیک آن جوان رفت و از او سوال کرد جوان از زمین
چیزی برداشت و باو داد سائل او را دعای بسیار کرد و جوان برخاست و از ما غایب شد نزد سائل رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیز بتو
داد که اینقدر دعا کردی بما نمود سنگریزه طلائی که مانند ریگ دندانها داشت چون وزن کردیم بیست مثقال بود پس برفیق
خود گفتم که امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز او سنگریزه طلا شد پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم
و او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که اینمرد کی بود گفتند جوانی علوی است هر سال پیاده بحج میاید و قطب راوندی
در ضمن از حسن مستوفی روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان ناصر الدوله بودیم در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب
و غیبت آنحضرت مذکور شد و من استهزاء میکردم باین سخنان در اینحال عموی من حسین داخل مجلس شد و من باز همان سخنان را میگفتم
گفت ای فرزند من نیز اعتقاد ترا داشتم در اینباب تا اینکه حکومت قم را بمن دادند تا وقتیکه اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر
حاکمیکه میفرستاد او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیه طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری
از پیش من بدر رفت از پی آن رفتم و بسیار دور رفتم تا بنهری رسیدم و در میان نهر روانشدم و هر چند میرفتم وسعت بیشتر میشد در
اینحال سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت بغیر چشمهایش دیده نمیشد و موزه سرخ در پا داشت بمن
گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه از روی تحقیر مرا بنام خود گفت چرا عیب میکنی و سبک میشماری ناحیه ما را و چرا
دی خمس مالت را باصحاب و نواب ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم از سخن او بلرزیدم و گفتم میکنم ای سید من آنچه امر میفرمائی
گفت هر گاه برسی بانموضعیکه متوجه آن گردیده و بی جنگ و مشقت قتال داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس
آنرا بمستحقش برسان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم پس گفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب خود را گردانید و روانه شد و از نظر من
غایب گردید و ندانستم بکجا رفت و از کجا آمد و چپ و راست بسیار طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی
عسکر خود و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد
اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب بسوی ما میامد ما با او محاربه میکردیم و چون تو از مائی و بسوی ما
آمده میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بهر نحو که خواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم
جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد
و اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من میامدند در اینحال محمد بن عثمن عمری آمد
از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه کرد من از اینمعنی بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم میامدند و میرفتند و او
نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من از او زیاده میشد چون مجلس منقضی شد نزدیک من آمد گفت میان من و تو سری است
بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب اشهب و نهر میگوید که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم و گفتم میشنوم و اطاعت
و بجا میارم پس برخواستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در خزینه ها را گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال را
که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمس آنها را گرفت و بعد از آن من در امر حضرت صاحب شک نکردم و حسن ناصر الدوله گفت
من اینقصه را نیز از عم خود شنیدم شک از دل من زایل شد و یقین کردم امر آنحضرت را و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند که علی
بن بابویه عریضه بخدمت حضرت صاحب نوشت و بحسین بن روح داد و سوال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزندی
باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو خدا ترا در این زودی دو فرزند ذکور و نیکوکار عطا خواهد
کرد پس در اثر آن از کنیزی او را دو فرزند آمد یکی محمد و دیگری حسین و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه
است و از حسین نسل بسیار از محدثین و فضلا بهم رسید و محمد فخر میکرد که من از دعای حضرت قائم بهم رسیده ام و استادان او را
تحسین میکردند و میگفتند که سزاوار است کسیکه بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند

صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت امام حسن عسکری و میخواستم از انحضرت سوال کنم که امام بعد از او کی خواهد بود حضرت بمن
از انکه سوال کنم فرمود که ای احمد خدا عز و جل از روزی که ادم را خلق کرده است تا حال زمین را خالی از حجت نکرده است و تا روز
قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد و ببرکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران را از اسمان بفرستد و برکتهای
زمین را بیرون اورد گفتم یا ابن رسول الله پس کی خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخاست و داخل خانه شد و بیرون امد و کودکی
بر دوشش بود مانند شب چهارده و سه ساله مینمود و گفت ای احمد اینست امام بعد از من و اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجت
های او این را بتو نمینمودم این فرزند نام و کنیت او موافق نام و کنیت حضرت رسول است و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از انکه پر
از جور و ستم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و ذوالقرنین است بخدا سوگند که غائب خواهد شد غائب
شدنی که نجات نیابد از غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر کسی که خدا او را ثابت گرداند بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا
او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم ایا معجزه و علامتی ظاهر میتوان شد که خاطر من مطمئن گردد پس ان کودک بسخن امد و بلغت فصیح عربی
گفت منم بقیة الله در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن دیگر طلب خبر مکن ای احمد گفت پس شاد و خوشحال از خدمت انحضرت
بیرون امدم و روز دیگر بخدمت انحضرت رفتم و گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من بانچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت ذوا
القرنین که در ان حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که ان سنت طول غیبت است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله غیبت او بطول خواهد
انجامید که برگردند از دین اکثر انها که قائل بامامت او باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسی که خدا عهد و ولایت ما را در روز میثاق
از او گرفته باشد و در دل او بقلم صنع ایمان را نوشته باشد و او را مؤید بروح ایمان گردانیده باشد ای احمد این امریست از امور خدا و رازی
از رازهای پنهان او و غیبتیست از غیبهای او پس بگیر انچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکر کنندگان باش تا روز قیامت در علیین
رفیق ما باشی **و ایضاً** از یعقوب منقوش روایت کرده که گفت رفتم بخدمت عسکری ع رفتم بر روی تختگاهی نشسته بودند و از جانب
راست ان حجره بود که پرده بر در گاه ان اویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار چون برداشتم کودکی
بیرون امد که قامتش پنج شبر بود و تقریبا بسبب هشت ساله میباشد یا ده ساله با جبین گشاده و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای
قوی و زانوهای پیچیده و بر خد راستش خالی بود و کاکلی بر سر داشت امد و بر ران پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود اینست امام
شما پس انکودک برخواست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس باو نظر میکردم تا داخل حجره شد
پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که در ان حجره است داخل شدم و گردیدم هیچ کس را در حجره ندیدم **و ایضاً** بسند صحیح از محمد بن
معویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمن عمری روایت کرده است که همه گفتند که حضرت عسکری پسر خود حضرت صاحب را بما نمود و ما در منزل انحضرت
بودیم و چهل نفر بودیم و گفت اینست امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک
خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از خدمت انحضرت بیرون امدیم و بعد از اندک روزی حضرت از
دنیا رفت **و ایضاً** روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود حسن حضرت صاحب
از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غایب گردید بعد از ان
تجسس بسیار کرد اثری نیافت تا انکه جده مادر امام حسن ع برحمت خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را در انخانه دفن کنند چون خواستند
دفن کنند جعفر امد مانع شد و گفت خانه منست در اینجا دفن مکنید حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر اینخانه تست و غائب شد و
دیگر او را ندیدند **و** شیخ طوسی از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت صاحب در سامره واقع شد در سال دویست
پنجاه و شش بود و کنیت او ابوالقاسم بود و وصیت کرده حضرت رسول که اسم او اسم منست و کنیت او کنیت منست و لقب او مهدی
است و وستحجة منتظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت امام حسن عسکری ع در مرضی که از ان مرض بعالم بقا ارتحال نمود
و نزد او نشستم در ان حال عقید خادم را گفت که ای مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب قدح را اورد بدست انحضرت
داد چون خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح را از دست گذاشت و عقید را گفت داخل اینخانه
شو و کودکی که در سجاده است نزد من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم دیدم که کودکی در سجاده است انگشت شهادت را
بسوی اسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر میکند
که نزد او بیائید پس مادر حضرت امد و دستش را گرفت و بسوی حضرت اورد و چون داخل خانه شد بر پدر خود سلام کرد انطفل
بزرگوار رنگش درخشان بود و موهایش پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود و چون نظر انحضرت بر او افتاد گریست و گفت ای سید اهل
بیت خود را بمن ده که من بسوی پروردگار خود میروم انطفل قدح اب مصطکی را برداشت و لبهای خود را بدعا حرکت داد و اب را بدید

بزرگوار خود داد و چون اب را بیاشامید فرمود که مرا از برای نماز مهیا کرداند پس دستمالی در دامن انحضرت انداخت و حضرت صاحب انحضرت را وضو
داد و سر و پای انحضرت را مسح کرد پس انحضرت صاحب گفت ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی مهدی و تو حجت خدائی در زمین و تو
فرزند منی و وصی منی و از من متولد شده و توئی محمد و پسر حسن و تو فرزند حضرت رسولی و توئی خاتم امامان طاهر و پاکیزه و رسول خدا
بشارت داد بتو امامت را و نام و کنیت ترا بیان کرد و این عهدیست از پدران من که بمن رسیده است و در ان ساعت انحضرت براض
جنت انتقال یافت **و** محمد بن عثمن عمری روایت کرده است که چون اقای ما حضرت صاحب متولد شد حضرت امام حسن عسکری پدر مرا
طلبید و گفت ده هزار رطل که قریب بهزار من باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم و غیر ایشان گوسفند بسیار
برای عقیقه بکشند و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری روایت کرده اند که چون حضرت قائم متولد شد بدو زانو نشست و انگشتان شهادت
بسوی اسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اله پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا بر
طرف خواهد شد اگر ما را رخصت سخن گفتن بدهد خدا شکی نخواهد بود **و ایضاً** نسیم روایت کرده است که یکشب بعد از ولادت
انحضرت رفتم و عطسه کردم گفت یرحمک الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواهم ترا بشارت دهم در عطسه گفتم بلی فرمود در امانست از مرگ
تا سه روز **و** ابو علی خیزرانی از جاریه عسکری ع روایت کرده است که حضرت قائم متولد شد نوری دیدم که از انحضرت ساطع گردید و اطراف
اسمان را روشن کرد و مرغان سفید دیدم که از اسمان بزیر میامدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارکش میمالیدند و پرواز میکردند
بسوی اسمان چون اینواقعه را بحضرت عسکری نقل کردم خندید و فرمود اینها ملائکه اسمانی بودند امده اند که تبرک بجویند بانحضرت و اینها
یاوران او خواهند بود در وقتیکه خروج کند **و** دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی در کتاب غیبت بسند معتبر روایت
کرده اند از بشیر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری و همسایه
ایشان بود در شهر سر من رای گفت روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی بنزد من امد و مرا طلب نمود چون بخدمت انحضرت رفتم و نشستم
فرمود که تو فرزند انصاری و ولایت و محبت ما اهلبیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال و بیوسته محل اعتماد ما
بوده اید و من اختیار میکنم ترا و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب ان بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما ترا برازی پنهان مطلع میگردانم و بخریدن
کنیزی بفرستم پس نامه پاکیزه نوشت بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر ان زدند و کیسه زری او دادند که در ان دویست و بیست
اشرفی بود و فرمود که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد
جمعی از کنیزان در کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران اجتماع خواهند
شد پس از دور نظر کن بر برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامیکه ظاهر سازد که فلان و فلان صفت دارد و تمام او
صفات او را بیان فرمود که جامه حریر کنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود ان کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن بر او و
خواهی شنید از پس پرده صدای رومی پس بدانکه بزبان رومی میگوید وای پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که
من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز صفت او مرا راغب تر کردانید پس انکنیز بلغت عربی بانشخص خواهد گفت که اگر برای سلیمان
داود حاضر شوی و پادشاهی او را بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت مده پس ان برده فروش گوید من برای تو چه چاره
کنم که هیچ مشتری راضی نمیشوی و اخر از فروختن تو چاره نیست پس انکنیز گوید چه تعجیل میکنی و البته مشتری بهم خواهد رسید که دل من باو
میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در انوقت تو برو بنزد صاحب کنیز و بگو که نامه با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی
ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و در ان نامه کرم و سخاوت و بزرگواری خود را وصف کرده است این نامه را بان کنیز بده بخواند
اگر بصاحب این نامه راضی شود بگو من وکیل ان بزرگوارم که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشیر بن سلیمان گفت انچه حضرت خبر داده
همه واقع شد و انچه فرموده بود همه را بعمل اوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب
نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باین بفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا انکه
بهمین قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی ع بمن داده بود پس زر را دادم کنیز خندان و شاد شد پس با من امد در حجره که در بغداد
گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام ع را بیرون اورد و می بوسید و بر دیده های میچسبانید و بر رو میگذاشت و بر بدن میمالید پس من از روی
تعجب گفتم که میبوسی نامه را که صاحبش را نمیشناسی انکنیز گفت که ای عاجز کم معرفت ببزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود بمن
بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه رومم
و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی است ترا خبر دهم بامر عجیبی بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند
برادر خود در اورد و هنگامیکه من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی از علمای نصاری و عباد ایشان

نفر از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که
حاضر ساختند در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه نصب کردند و بتها و چلیپاهای خود
را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها را بدست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها
همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و بیهوش شد پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و
اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر اینکه
دین مسیحی بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای
خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر را
بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای آن تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اولی روی نمود و نحوست این برادر
و آن برادر برابر بود و سر اینکار را ندانستند که این از سعادت سروری است نه از نحوست آن دو برادر پس مردم متفرق شدند و جدم
مغموم بحرمسرا بازگشت و پردها را انداخت و چون شب شد بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم
جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی مینمود و در همان موضع نصب کردند که جدم تخت را گذاشته بود
پس حضرت رسول با وصی و دامادش و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم
ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیا شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت درآورد پس حضرت رسول ص فرمود که
یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت
امام حسن عسکری ع که تو نامه اش را بمن دادی پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهان بتو روی آورده پیوند کن
رحم خود را برحم آل محمد ص شمعون گفت کردم پس همگی بر منبر برآمدند و حضرت رسول ص خطبه انشا فرمود و با حضرت مسیح مرا با امام
حسن عسکری عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن
آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در
کانون سینه ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرارم را بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره
کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق پنهان در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرها طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من
حاضر کرد و از دوای درد من سؤال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد من مأیوس شد روزی بمن گفت ای نور چشم آیا در
خاطرت هیچ آرزوئی هست در دنیا که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می‌بینم اگر شکنجه و آزار از
مسلمانان که در زندان تواند رفع نمائی و بندها و زنجیرها از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش
بمن عافیتی بخشد پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر
اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه ع بدیدن من آمده و حضرت
مریم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت او میباشند پس مریم بمن گفت این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تو امام حسن عسکری ع است پس بدامن
مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن ع بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند
من چگونه بدیدن تو بیاید و حال آنکه بخدا شرک میآوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین
تو اگر میل داری که خدا و مسیح و مریم از تو خشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری ع بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت
اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه بر زبان میراندم و انتظار ملاقات
گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده درآمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست بعد از آنکه دلم را اسیر
خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا جفا دادی فرمود که دیر آمدن من نزد تو نبود مگر برای آنکه مشرک بودی و اکنون که مسلمان شدی
هر شب نزد تو خواهم بود تا آن زمان که حق تعالی ما و ترا بیکدیگر بظاهر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال
یکشب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشیر بن سلیمان گفت که چگونه میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد
امام حسن عسکری در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس از عقب ایشان خواهد رفت
تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیئتیکه ترا نشناسند از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم
طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال بغیر تو کسی ندانسته است که من دختر پادشاه

روم و مردی پیر که از غنیمت من بحصه او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزان است بشیر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی
و زبان عربی را نیک میدانی گفت که بلی از بسیاری محبتیکه جدم نسبت بمن داشت میخواست مرا بیاد گرفتن آداب حسنه بدارد زن مترجمی را که زبان
عربی و فرنگی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام میآمد لغت عربی بمن میآموخت تا اینکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر گوید که چون او را
بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی ع رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت
دین نصاری و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او را گفت چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزیرا که تو بهتر میدانی
از من پس حضرت فرمود که میخواهی ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی دهم بشرف ابدی گفت ملکه
بشارت بشرف ابدی را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندیکه پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل
و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت این فرزند از کی بهم خواهد رسید فرمود از آنکسیکه حضرت رسالت پناه ترا برای او
خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد کی درآوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن حضرت فرمود که آیا
او را میشناسی گفت مگر از شبیکه بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی نگذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید
فرمود برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این کنیز همانست که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت
و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن امام حسن
عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان ع است و مشایخ ذو الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی
و غیر ایشان از محدثان عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون که روزی حضرت امام حسن عسکری ع بخانه من تشریف آورد ند
و نگاه تندی بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما فرستم فرمود ای عمه این نگاه از روی تعجب
بود زیرا که در این زودی خدا از او فرزندی بزرگوار بیرون آورد که عالم را پر از عدل کند بعد از آنکه پر از جور
شده باشد گفتم که پس بفرستم نزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت طلب ربیبا حکیمه خاتون گوید که جامه‌های خود را پوشیدم
و بخانه برادرم امام علی نقی رفتم و چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را نزد
برادرزاده خود فرست گفتم ای سید من برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا میخواهد
که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیمی از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطه چنین امری گردانید حکیمه خاتون گفت
بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن عفت و عصمت را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر
بخانه خورشید انور یعنی والد مطهر او بردم و بعد از چند روز آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن
عسکری در امامت جانشین او گردید و من بعادت مقرره زمان پدر بخدمت امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون
من پای دراز کن تا کفش از پایت بیرون کنم گفتم توئی خاتون و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه
من ترا خدمت میکنم و منت بر دیده خود مینهم چون حضرت امام ع این سخن را از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت
آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامه‌هایم را تا بروم حضرت فرمود ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب
متولد میشود فرزند گرامی نزد خدا که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر
و ضلالت گفتم از کی بهم میرسد ای سید من من در نرجس هیچ اثر حمل نمیبینم فرمود از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس چون
شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچ اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او
ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید
زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر اینست
که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمیآئیم بلکه از ران مادران فرود میآئیم
زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که بنزد نرجس رفتم و این احوال را باو گفتم گفت ای عمه
هیچ اثری در خود نمی‌بینم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت خبر از او میگرفتم و بحال خود خوابیده
بود هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در اینشب از شبهای دیگر بنماز تهجد برخواستم و نماز شب ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از
خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی پدید آید از وعده که
حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن از حجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده ای عمه پس در اینحال در نرجس اضطرابی مشاهده
کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز داد که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخوان بر او پس از او پرسیدم که چه حال داری

کف ظاهر شد از آنچه مولایم فرموده پس چون من شروع کردم بسورهٔ انا انزلناه خواندن شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی
میکرد و میخواند و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زد که تعجب مکن از قدرت الهی که خود ما را بحکمت گویا کردانند
و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون سخن امام تمام شد نرجس از دیده من غایب شد گویا پرده میان من و
او حایل کردید پس دویدم بسوی امام حسن ع فریاد کنان حضرت فرمود برگرد ای عمه او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده
گشوده شد در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر ع را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بجانب
بر زانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کردانیده میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین
ولی الله پس یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید و فرمود اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطاتی و املاء الارض بی عدلا
و قسطا یعنی خداوندا وعدهٔ نصرت که بمن فرموده وفا کن و سلطنت و انتقام مرا از دشمنان تمام کن و ثابت کردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل
و داد پس حضرت امام حسن ع مرا آواز داد که ای عمه فرزندم را برگیر و بسوی من بیاور چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاکیزه یافتم
و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل و محو کردید بدرستیکه
باطل مضمحل شدنیست و ثبات و بقا نمیدارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را بنزد پدر بزرگوارش بردم نظرش بر پدر
افتاد سلام کرد پس حضرت او را در بر گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و بر دهان و هر دو گوشش زبان را کردانید و بر کف
چپ او نشانید دست مطهر بر سرش مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب استعاذه فرمود و گفت بسم الله
الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون
و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آنحضرت و آباء کرام او نازل شده است و ترجمه
ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف کردانیده اند و بکردانیم ایشان را وارثان
زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی بابکر و عمر و لشکرهای ایشان از ایشان آنچه را حذر
میکردند برگشتیم بترجمه حدیث پس حضرت صاحب ع صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر و جمیع امامان فرستاد تا پدر بزرگوار
خود پس در اینحال مرغان بسیار نزد سر آنحضرت پیدا شدند و یکی از آن مرغان را صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل
روز یکمرتبه نزد ما بیاور مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند امام حسن فرمود که سپردم
ترا بآنکسیکه مادر موسی موسی را باو سپرد پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد
و بزودی او را بسوی تو بر میگردانند مانند حضرت موسی که بمادرش برگردانیدند چنانکه حقتعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بمادرش
تا دیده مادرش باو روشن گردد پس حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را باو سپردی حضرت گفت این روح القدس است که موکلست بائمه
ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت
آنحضرت رفتم چون داخل خانه شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود
که اولاد پیغمبران و اوصیا ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگرانست
و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار می کنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان
ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان حضرت
امام حسن ع تا آنکه چند روز قبل از وفات حضرت او را ملاقات کردم بصورت مرد کاملی و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم
که این مرد کیست که مرا امر میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه من است بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم
باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت کنی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت
صاحب الامر را هر صبح و شام ملاقات مینمایم و از هر چه سؤال مینمایم خبر میدهد و گاه است که میخواهم سؤالی نمایم هنوز سؤال
نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبدالله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت عسکری رفتم بخدمت حکیمه خاتون و
سؤال کردم از حجت خدا و امام زمان و حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون نشستم گفت ای محمد
خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطق است و علانیه دعوای امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از
امام حسن و امام حسین امامت در دو برادر نمیباشد و این فضیلتی است که حقتعالی حسنین را بر سایر ائمه داده و خدا فرزندان
حسین را زیادتی داد بر فرزندان حسن و ایشان را مخصوص کردانید بامامت چنانچه فرزندان هرون را زیادتی داد بر فرزندان موسی
و مخصوص کردانید ایشان را به پیغمبری و هر چند موسی بهتر بود از هرون و حجت بود بر هرون همیشه فضیلت دارند بر

فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است این امت را از حیرتی که بشکافند اهل باطل و خالص کردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا
حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات عسکری ع خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا از امام حسن عسکری ع
فرزندی ماند تبسم کرد و گفت هرگاه فرزند نمانده باشد پس کی حجت خدا خواهد بود بعد از او و من گفتم که بعد از حسین ع امامت
در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیده من مرا خبر ده که ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه بود حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث
گذشته مذکور شد بیان فرمود و در روایت دیگر وارد شده است که حکیمه خاتون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب
مشتاق لقای آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن ع و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردم او را بآنکسی که از
ما و تو باو احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا بنزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم
چون ماه شب چهارده بود بر روی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت او را آواز داد که فرزندم بیا و چون بخدمت آنحضرت بردم
زبان در دهانش کردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و بر
ائمه ع فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن ع فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حقتعالی بر
پیغمبرانش فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و
صحف ابرهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد ص را خواند پس قصه های پیغمبران را ذکر کرد پس حضرت امام حسن ع
فرمود که چون حقتعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را برداشتند بسراپرده عرش رحمانی بردند که مرحبا ای بنده من ترا برای
خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت خود و توئی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت
تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را میآمرزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب
کنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت منست و او را از شر دشمنان
حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر کردانم و حق را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد
و بسیاری از شیعیان در حال حیات حضرت عسکری ع و بعد از وفات آنحضرت را دیده اند و معجزات از او مشاهده نموده اند از جمله
شیخ جلیل محمد بن بابویه روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری ع را میکردم و نامهای آنحضرت
را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در آن مرض بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که
بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابو الادیان گفت ای سید
هرگاه این واقعه بظهور رسد امر امامت با کیست فرمود هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما
فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شما است مهابت حضرت مانع شد که دیگر بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم نامها
را باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون
از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان
بر گرد او برآمده اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت خود میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس
امامت نوع دیگر شده است زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور
مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادر
ترا کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم که حضرت امام حسن عسکری ع
را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده
مو گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو
پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی ع دفن
کردند و متوجه من گردید و فرمود که ای بصری جواب نامها را که با تو است بده پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام
حسن ع فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است پس بیرون آمدم پس حاجز وشا بجعفر گفت برای اتمام حجت برادرت تمام کند که او
کیست که کی بود این طفل جعفر گفت والله هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم پس در اینحال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند
از احوال امام حسن ع و چون دانستند که وفات کرده است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزد او رفتند
و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه ها و مالی چند هست بگو که نامها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم
نمائیم جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در اینحال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب ع و گفت با شما نامه های

وفلان هست و چیزی هست که در آن ده هزار اشرفی است و در اینجا ده اشرفی هست که طلا و راد و کش کرده اند آنجا نامهای ما اظهار التسلیم خادم
کردند و کفتند که این نامها و مالها را تسلیم نمائیم کردند و کفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و مالها بکیرد امام زمان صاحب الامر حضرت
امام حسن عسکری است جعفر کذاب بود پس جعفر کتاب فرستاد بنزد معتمد که خلیفه بنی العباس بود در آن زمان و این واقعه را نقل کرد و معتمد کاران بخانه حضرت امام فرستاد که
کنیز امام حسن ع را کرفتند که انطفل را بمن بسپارد او انکار کرد و از برای دفع مظنه ایشان کفت من حملی از انحضرت دارم پس او را بخانه ابن ابی الشوارب
قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود او را بکشند بناکاه عبید الله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بانجام
خود در ماندند و کنیز از خانه قاضی بخانه خود برکشت شیخ طوسی روایت کرده است از رشیق که کفت معتضد خلیفه فرستاد و مرا با
نفر دیکر طلب نمود و امر کرد که هر یک اسبی سوار شویم و بسرعت برویم بسوی سامره و یکی از ما اسبی دیکر بجنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم که بسیار امام
امام حسن ع را نشان داد و کفت بدر خانه غلام سیاهی بر در خانه نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که در آن خانه بیابید سر او را
برای من بیاورید چون بخانه حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می بافت پرسیدیم
که کی در اینخانه هست کفت صاحبش و هیچکونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروا نکرد چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل
پرده مشاهده کردیم که هرکز از آن بهتر ندیده بودیم کویا از دست کار کر بدر امده است و در خانه هیچکس نبود چون پرده را
برداشتیم حجره بزرکی بنظر امد که کویا دریای ابی در میان انحجره ایستاده و در منتهای حجره حصیری بر روی اب کسترده است و بر بالای آن شخصی
مرد ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیئت و مشغول نماز است و هیچکونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبد الله یا در حجره کذاشت که
شود در میان اب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون اوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش امد پس رفیق
دیکر اراده کرد داخل شود و حال او بدینمنوال کذشت پس متحیر ماندم و زبان بعذر خواهی کشودم و کفتم معذرت میطلبم از خدا و از
تو ایمقرب درکاه خدا و الله که ندانستم که نزد کی میائیم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از انچه کردم پس هیچ جواب
متوجه کفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برکشتیم و معتضد انتظار ما میکشید بدربانان سفارش کرده
بود که هر وقت که برکردیم ما را نزد او برند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را نقل کردیم پرسید که پیش از من با دیکری
ملاقات کرده اید یا با کسی حرفی کفته اید کفتیم نه پس سوکندهای عظیم یاد کرد که اکر بشنوم که یک کلمه از این واقعه را با دیکری نقل کرده اید همه
همه را کردن بزنم و ما حکایت را نقل نتوانستیم بکنیم مکر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی
که من همراه بودم که سیما غلام خلیفه در را شکست بعد از وفات انحضرت پس حضرت صاحب الامر
ازخانه بیرون امد و تبرزینی در دست داشت و بسیما کفت که چه میکنی در خانه من سیما بر خود لرزید و کفت جعفر کذاب کفته که از پدر فرزندی نمانده
است اکر خانه از تست ما بر میکردیم پس از خانه بیرون امدیم علی بن قیس راوی حدیث میکوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون امد من از او پرسیدم از حکایت
که انشخص نقل کرده بود راست کفت کی ترا خبر داد کفتم یکی از لشکریان خلیفه کفت هیچ خبری در عالم مخفی نمیماند و شیخ ابن بابویه و دیکران روایت کرده اند
که احمد بن اسحق از وکلای امام حسن عسکری ع بود سعد بن عبد الله را که از ثقات اصحاب است با خود برد بخدمت انحضرت که مسئله چند از انحضرت
سئوال کند سعد بن عبد الله کفت که چون بدر دولت سرای انحضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید داخل شدیم احمد با
خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در ان همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بجهت حضرت
فرستاده بودند چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن انحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سر شود وکادر
بود و نزد انحضرت کوئی از طلا بود بشکل انار که بنکینهای زیبا جواهر که ابنها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره بهدیه برای انحضرت فرستاده
بود و بر دست انحضرت نامه بود و کتابت میفرمود و چون انطفل مانع میشد انکوی را میانداخت که انطفل از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود
چون احمد همیان را کشود و نزد انحضرت کذاشت با نطفل فرمود که اینها هدایا و تحفها شیعیان است بکشا و متصرف شو انطفل یعنی حضرت
صاحب ع کفت ای مولای من یا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری فرمود که ای پسر اسحق بیرون
اور آنچه در همیان است تا حضرت صاحب حلال و حرام را از یکدیکر جدا کند پس احمد یک کیسه بیرون اورد حضرت فرمود که این از فلان
که در فلان محله قم نشسته است و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده بود و فروخته
و چهارده اشرفی قیمت نه جامه است که فروخته است و سه اشرفی از کرایه دکانها است حضرت امام حسن فرمود که راست کفتی ای فرزند بکو چه چیز در میان
اینها حرام است تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند و نیم تاریخش فلان نقش است و نصف
نقشش محو شده است و یک دینار مقراض شده ناقص هست که یک دانک و نیم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است و وجه حرمتش
اینست که صاحبش در فلان سال در فلان ماه از نزد جولاهه که از همسایکانش بود و یک من و نیم ریسمان بود و مدتی بر این کذشت و دزد

ازاد بتو وا نمرد چون کفت که ازاد زد برد تصدیق نکرد و تاوان از او کرفت نیم باری که از ان که دزد برده بود بهای آن وزن داد که او را با فتند
بفروخت و اینده دینار از قیمت انجامه است و حرام است چون انکیسه را کشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر فرموده بود پیدا شد
برداشتیم و باقی را تسلیم نمود پس صره دیکر بیرون اورد حضرت صاحب فرمود که مال فلان است که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره هست
و ما دست در این دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت کندمیست که میان او و برزکرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرده و
کرفته مال انها را نیز میان آن است حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که راست کفتی ای فرزند پس با احمد کفت که این کیسه ها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش
برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است تا انکه همه را بابن نحو تمیز فرمود و سعید بن عبد الله خواست که مسائل خود را بپرسد حضرت فرمود
که از نور چشم من انچه میخواهی بپرس انحضرت جمیع مسائل مشکله را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سئوالها که از خاطر شد
محو شده بود حضرت ارباب اعجاز بیان اورد و جواب فرمود و این حدیث طولانی نیست و شیخ طوسی و کلینی و ابن بابویه و دیکران روایت
کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که کفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست
بادشاه انمملکت بر کرسیهای نشستیم و همه توریه و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان را دانا
میکردانیدیم و در دین خود فتوا میدادیم و بادشاه ایشان را در حلال و حرام ایشان و همه مردم بما رجوع میکردند بادشاه و غیر او روزی نام حضرت رسول
را مذکور ساختیم و کفتیم این پیغمبری که در کتابها مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجبست که تفحص کنیم احوال او را و از پی اثار او
برویم پس رای همه بر این قرار کرفت که من بیرون روم و از برای ایشان احوال انحضرت را تجسس کنم پس بیرون امدم و مال بسیار با خود برداشتم پس دوازده
ماه کردیدم تا بنزدیک کابل رسیدم جماعتی از ترکان بر خورد ند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا کرفتند حاکم کابل چون بر احوال
من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در انوقت داود بن عباس والی بلخ بود و چون خبر او بمن رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون
امده ام و لغت فارسی اموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود طلبید فقها و علما را جمع کرد که با من کفتکو
کنند کفتم من از شهر خود بیرون امده ام که طلب نمایم و تجسس کنم پیغمبری را که نام او را و صفات او را در کتب خود خوانده ام کفتند میان ما
محمد پیغمبر است اما نمیدانیم که انکه شما میکوئید اینست که من او را طلب میکنم یا نه بکوئید او در کجا میباشد تا بروم تا بنزد او و سئوال کنم از وا علامات
ها و دلائلها که نزد من هست و در کتب خوانده ام اکر ان باشد که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو کفتند او از دنیا رفته است کفتم وصی و خلیفه
او کیست کفتند ابوبکر کفتم نامش را بکوئید این کنیت او است کفتند او هم قریشی است کفتم این پیغمبر نیست که من او را طلب میکنم انکه من او را طلب میکنم
خلیفه او برادر او است در دین و پسر عم او است در نسب و شوهر دختر او است و پدر فرزندان او است و ان پیغمبر را فرزندی نیست در روی زمین
بغیر فرزندان این مردی که خلیفه او است چون فقها ایشان این سخنان را شنیدند بر جستند و کفتند ای امیر این مرد از شرک بیرون امده و داخل کفر
شده است و خونش حلال است من کفتم ای قوم من دینی دارم بان دین خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قویتر از این که دارم
بیابم من صفات ان پیغمبر را خوانده ام در کتابها که خدا بر پیغمبران خود فرستاده است و من از بلاد هند بیرون امده ام و دست برداشته ام
از عزتی که داشتم در انجا از برای طلب او و چون تجسس کردم امر پیغمبر شما را از انچه شما بیان کردید موافق نبود با انچه من در کتب خود دیده ام
دست از من بر دارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن اسکیب را که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود طلبید و کفت با این مرد هندی
مباحثه کن حسین کفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند و ایشان ابصر و اعلمند بمناظره او والی کفت چنانچه من میکویم با او مناظره
کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و خاطر نشان او کن پس حسین مرا بخلوت برد بعد از انکه احوال خود را با او کفتم و بر مطلب من مطلع
کردید کفت ان پیغمبری که طلب میکنی همان است که ایشان کفتند اما خلیفه او را غلط کفته اند پیغمبر محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است
و وصی او علی پسر ابو طالب پسر عبد المطلب است و شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است که دختر زاده محمد صلی الله علیه و آله
کفت من کفتم همین است انکه من میخواستم و طلب میکردم پس رفتم بخانه داود والی بلخ کفتم ای امیر یافتم انچه طلب میکردم و انا اشهد ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله پس والی نیکی و احسان بسیار بمن کرد و با حسین کفت که تفقد احوال او بکن و از وی با خبر باش پس رفتم بخانه و
با او انس کرفتم و مسائلی که بان محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرائض از و اخذ کردم و من بحسین کفتم ما در
کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از و نیست و امر امامت بعد از و با وصی و وارث و خلیفه او است و بعد از او هم
خلافت خدا جاریست در اعقاب او و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی وصی محمد ص کفت امام حسن و بعد از و امام حسین
دو پسر محمد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر و بیان کرد انچه حادث شد از غایب شدن انحضرت پس همت من مقصور شد بر انکه طلب نمایم
مقصد انحضرت بکنم سعد بن عبد الله کفت غانم امد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت در سال دویست و شصت و چهار
و با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم کفت خوش نیامد از بعضی

اختلافی ان بغتی از وجدا شد و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد بنی عباس یا وارد قریه عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر
شدم در امری که در طلب آن سعی میکنم ناگاه مردی بنزد من آمد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در همدان داشتم و کسی بر آن اطلاع نبود
گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا میطلبد من با او روانه شدم و مرا از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدیم
دیدم مولای من نشسته است و بلغت هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه جمیع
از چهل نفر که نام برد در نیشابور من بودند و احوال همه را پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع ایشان را بکلام هندی
میفرمود و گفت میخواهی حج کنی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود با ایشان حج کن و در این سال برگرد و در سال آینده برو پس کیسه
من انداخت ... که نزد او گذاشته بود و فرمود این را خرج خود کن و در بغداد بخانه فلان شخص مرو و او را بهیچ امر مطلع مکن و
راوی گفت بعد از آن عاقبت برگشت و حج نرفت بعد از آن قاصدها آمدند و خبرها آوردند که حاجیان در آنسال از عقبه برگشتند
و معلوم شد که حضرت او را از این منع فرموده بود از رفتن آنسال بحج در اینسال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان برگشت
و هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل گردید و قطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه استاد شیخ
مفید روایت کرده است که چون قرامطه یعنی اسماعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه آورده در مسجد کوفه نصب کردند
در سال سیصد و سی و هفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برگردانند و بجای خود نصب کنند من بامید ملاقات حضرت
صاحب الامر در آنسال اراده حج کردم زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را کسی بغیر معصوم و امام زمان نصب نمیکند چنانچه قبل از
حضرت رسالت ... و در زمان حجاج که کعبه را بسبب عبدالله بن زبیر خراب کرد چون خواستند بسازند هر که حجر را گذاشت میلرزید
و قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین آنرا بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در آنسال متوجه حج شدم چون ببغداد رسیدم
علت صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفتن نایب خود گردانیدم مردی از شیعیان را که او را ابن هشام میگفتند
و عریضه بخدمت حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم و در آن عریضه سؤال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود و از این مرض
عافیت خواهم یافت یا نه ابن هشام را گفتم مقصود من آنست که این رقعه را بدست کسی که حجر را بجای خود میگذارد دهی و جوابش را بگیری
و ترا از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل مکه مشرفه شدم مبلغی بخدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت
کنند که بدرستی توانم دید که کی حجر را بجای خود میگذارد و ازدحام مردم مانع دیدن من نشود چون خواستند که حجر را بجای خود گذارند
خدمه مرا در میان گرفتند و ازدحام مینمودند و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوان خوش روی
خوش رنگ خوش موی گندمگونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود نصب کرد در دست او حرکت نکرد پس خروش از مردم
برآمد و صدا بلند کردند و روانه شد بیرون از مسجد پس من رفتم در عقب او بسرعت و آنجناب میرفت و مردم را میشکافتم و از جانب
راست و چپ دور میکردم و میدویدم و مردم گمان کردند که دیوانه شده ام و چشمم را از او نمیگشتم که مبادا از نظر من غایب شود تا آنکه
از میان مردم بیرون رفت در نهایت آهستگی و اطمینان میرفت و من هر چند میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجائی رسید که غیر از من و او کسی
نبود ایستاد و بسوی من ملتفت شد و فرمود بیاور آنچه با خود داری پس رقعه را بدستش دادم نگشوده فرمود باو بگو بر تو خوفی نیست در این علت
عافیت می یابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهده کردم و کلام معجز نظام شنیدم خوف عظیمی بر من
مستولی شد بنحوی که حرکت نتوانستم کرد چون این خبر بابن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در بغداد بود تا سال سیصد و شصت و هفت
از هجرت در آنسال اندک آزاری بهم رسانید وصیت کرد و تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت گرفت و اهتمام تمام در این امر میکرد
مردم باو گفتند از دنیا اندک آزاری داری این قدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی گفت این همان سالیست که مرا وعده داده است پس در همان علت
آنسال رفیقه بهشت انتقال نمود الحقه الله بموالیه الاطهار فی دار القرار و سید علی بن طاوس از بعضی نقل کرده است که من در سامره
بودم و در سحر شب سیزدهم ماه ذیقعده الحرام سال ششصد و سی و هفت صدای حضرت را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده
دعا میکرد و از آنجمله میفرمود زنده گردان یا باقی بدار ایشان را بعزت ما و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما و شیخ ابن بابویه
روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت من وارد شهر همدان شدم و همه را شیعه یافتم بغیر یک محله که ایشان را بنی راشد میگفتند
و همه شیعه امامی مذهب بودند سبب تشیع ما آنست که جد اعلای ما که همه باو منسوبیم بحج رفته بود گفت در وقت مراجعت بعد
میامدم چند منزل که آمدیم در بادیه روزی در عراقی قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار
نشدم تا گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود و بتوکل روانه شدم اندک راهی که رفتم بصحرای سبز و خرم
و لاله زاری که هرگز چنین مکانی ندیده بودم چون داخل آن بستان شدم قصر عالی بنظر من آمد بجانب قصر روانه شدم چون بلند

دیدم

رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند سلام کردم جواب نیکوئی گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو خواسته است که ترا
باینموضع آورده است پس یکی از آن خادمها داخل قصر شد و بعد از اندک زمانی آمد و گفت برخیز و داخل قصر شو چون داخل شدم
قصری مشاهده کردم که هرگز باین خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده بر در خانه آویخته بود پرده برداشت و گفت داخل
شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف آویخته است و نزدیک است
که سر شمشیر مماس سر او شود و آنجوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم و با نهایت ملاطفت و خوش
زبانی جواب فرمود و گفت میدانی من کیستم گفتم نه والله گفت منم قائم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان با این شمشیر خروج خواهم
کرد و انشاء الله بان شمشیر کرد و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد پس برو در افتادم و رو را
بر زمین مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو فلان مردی از اهل مدینه از بلاد جبل که او را همدان میگویند گفتم بلی راست گفتی ای
من مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم میخواهم بسوی اهل خود بروم ای سید من و بشارت دهم ایشان را باین سعادت
که مرا روزی شده پس اشاره کرد بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد اندک
راهی که آمدیم عمارتها و درختها و مناره مسجدی پیدا شد گفت میدانی و میشناسی اینشهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که آنرا
اسدآباد میگویند گفت همانست برو و با رشد و صلاح اینرا گفت و ناپیدا شد من داخل اسدآباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی
بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را بسعادتها که حق تعالی برای من میسر کرده و ما همیشه
در خیر و نعمتیم تا اثر آنها در میان ماهست و شیخ طوسی و طبرسی و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی
بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده اند که بیست حج کرده بقصد آنکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر برسم و میسر نشد شبی در میان رختخواب
خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای پسر مهزیار امسال بیا بحج که بخدمت امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم خوشحال
و فرحناک و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیق چند بهم رسانیدم
و متوجه راه شدم چون داخل کوفه شدم تجسس بسیار نمودم اثری و خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه شدم
تجسس بسیار نمودم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متحیر و متفکر
بودم تا آنکه شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور مکه معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم و تضرع و ابتهال از
بخشنده بی زوال سؤال کنم که مرا بکعبه مقصود خویش راهنمائی کند چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوش روی
و خوشبوئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده بود یکی را بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش دیگر برگردانیده
چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخضیب را میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت
خدا او را رحمت کند روزها روزه میداشت و شبها بعبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود
گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم منم گفت خوش آمدی ای ابوالحسن و گفت چه کردی آن علامتی را که میان تو و حضرت امام حسن عسکری
بود گفتم با منست گفت بیرون آور پس دست بردم و انگشتر نیکوئی را که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند بیرون آوردم و گویا یا الله یا محمد یا
علی نقش آن بود چون نظرش بر آن افتاد آنقدر گریست که جامه هایش تر شد گفت خدا رحمت کند ترا ای ابو محمد بتحقیق که تو امام عادل بودی
و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلا با پدران تو ساکن کرده است پس گفت بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند
امام حسن عسکری را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیده و او مرا بسوی تو فرستاده است و بمنزل خود برو و مهیای سفر شو و مخفی دار چون ثلث شب
بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار گفت بخانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم
و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آنجوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشا حال تو که ترا رخصت ملازمت
دادند پس همراه او روانه شدم تا از منی و عرفات گذشتیم چون بپائین عقبه طائف رسیدیم گفت ای ابوالحسن پیاده شو و تهیه نماز بکن پس
با او نافله شب را بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کردم و سلام گفت بعد از آن بسجده رفت و رو بر خاک مالید و
سوار شد و من سوار شدم تا بالای عقبه رفتیم گفت نظر کن چیزی می بینی پس نظر کردم بقعه سبز و خرمی را دیدم که گیاه بسیار داشت
گفت نظر کن بالای تل ریگ چیزی می بینی چون نظر کردم خیمه از مو دیدم که نور تمام آسمان و انوار فرا گرفته بود گفت منتهای آرزوهای
تو آنجاست دیده ات روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب فرود آی که اینجا هر صعبی ذلیل میشود چون از مرکب فرود آمدیم
ازمه شتر را بردار و رها کن گفتم ناقه را بکی بگذارم گفت اینجا حرمیست که داخل آن نمیشود مگر ولی خدا و بیرون از آن نمیرود مگر ولی
خدا پس در زمین او رفتیم تا بنزدیک خیمه مطهره منوره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی بیرون آمد

و گفت

وگفت خوشا حال تو ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم آنحضرت بر روی نمدی نشسته است و نطعی سرخی بر روی نمد افکنده و بر بالشی
تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمودند و روی مشاهده کردم مانند ماه شب چهارده از طیش و سفاهت مبرا نه
بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و با یکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و بینی کشیده
و گونهای روهموار و برنیامده در نهایت حسن و جمال و بر گونه راستش خالی بود مانند فتات مشکی که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی عنبر
بوی سیاه بر سرش بود نزدیک بنرمه گوش و بحیثی از پیشانی نورانیش نور ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار
و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را یکیک از من پرسیدند عرض کردم ایشان را در دولت بنی العباس در نهایت مشقت مذلت و خواری
زندگانی میکنند فرمودند روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمودند که پدرم از من عهد
گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر جائیکه پنهان تر و دورتر جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکاید اهل ضلالت و متمردان اجهال
تا آنکه هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید ظاهر شوم و بامن گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمیگذارد از حجتی
و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت حق تعالی باو بر خلق تمام باشد ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا کرده است ترا برای نشر حق و بر
انداختن باطل و اعدای دین و اطفاء نایره مضلین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد
بود ترا از تنهائی و بدانکه دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیانهای خود پرواز کنند و ایشان
گروهی چند اند که بظاهر در دست مخالفان ذلیل اند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعت اند و چنگ در دامان متابعت اهلبیت زده اند
و استنباط دین از آثار ایشان مینمایند و مجاهده بحجت با اعدای دین میکنند خدا ایشان را مخصوص گردانیده است بآنکه صبر نمایند بر مذلتها
که از مخالفین میکشند تا آنکه در دار قرار بعزت ابدی فایز گردند ای فرزند صبر کن بر همه مصائب و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب ترا میسر
گرداند و علمهای زرد و رایات سفید در مابین حطیم و زمزم بر سر تو بجولان درآید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزد رکن حجر الاسود
بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد
از نجاست شقاق و طبایع نرم باشد برای قبول دین و مسلط باشند در دفع فتنهای مضلین در آنوقت حدایق ملت و دین با بار آید و صبح
حق درخشان شود و حق تعالی بتو ظلم و طغیان را از زمین براندازد و بتو امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان رمیده شرایع
دین مبین باشیانهای خود برگردند و امطار فتح و ظفر بساتین ملت را سرسبز و شاداب گرداند پس آنحضرت فرمود باید آنچه در این مجلس گذشت
پنهان داری و اظهار ننمائی مگر بجمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روز در خدمت آنحضرت ماندم و مسائل
از انجناب سؤال نمودم آنگاه مرا مرخص فرمودند که باهل خود معاودت نمایم و در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم بهدیه
بخدمت آنحضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم نمودند و فرمودند استعانت بجو باینمال در برگشتن بسوی وطن خود که راه دراز
در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمودند و برگشتم و حکایات و اخبار در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن
بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده است عدد جماعتی را که بخدمت آنحضرت رسیده اند یا معجزات آنحضرت
بر ایشان ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلا و ایشان جماعتند عثمن بن سعید عمری و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی
و از اهواز محمد بن ابرهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبدالله اسدی و از
آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابوالقاسم بن ابی حابس و ابو عبدالله کندی و ابو عبد
الله جنیدی و هرون قزاز و نیلی و ابوالقاسم بن دبیس و ابو عبدالله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده امام علی نقی و احمد و محمد پسران حسن
و برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب پوستینها و صاحب شتر سر بمهر و از همدان احمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران
و از دینور حسن بن هرون و احمد پسر برادر او و ابوالحسن و از اصفهان ابن باذشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد
علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسرش و ابو محمد بن هرون و صاحب سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد
کلینی و ابو جعفر رفو و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از فابس دو مرد و از شهر زور پسر خال و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار
و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسرش و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی
و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال بمکه و ابو رجا و از نصیبین محمد بن وجنا و از اهواز حصینی و آنچه در کتب معجزات مذکور است زیاده از
هفتاد نفر میشوند و خبر آن در غیبت از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده است که قائم ما را غیبتی خواهد بود که غیبتش بطول خواهد انجامید گفتم چرا یابن رسول الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای
پیغمبران را در غیبتهای ایشان در میان جاری خواهد کرد و ناچار است که آنحضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای ایشان را حقتعالی میفرماید

لتركبن

لتركبن طبقا عن طبق یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق یکدیگر و اقتضای سنت و ایضاً از عبدالله بن الفضل روایت کرده
است که حضرت امام جعفر صادق فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر صاحب باطلی در آن شک کند گفتم چرا فرمود که ما را
رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت است در غیبت آنحضرت فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان
بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانکه حضرت خضر بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر
و برپا داشتن دیوار را مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امر امری است از امور خدا و سرّی است از اسرار خدا و غیبی
از غیوب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق بآنکه افعال او منوط بحکمت است هرچند وجه آن بر ما معلوم
نباشد و کلینی روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب و بمحمد بن عثمن داد و بخدمت آنحضرت
فرستاد سؤال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چگونه منتفع میشوند از آنحضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشت اما علت غیبت پس
حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروهیکه ایمان آورده اید سؤال مکنید از چیزی
چند اگر ظاهر شود بر شما اندوهگین شوید بدرستیکه نبوده است احدی از پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمیکه
در زمان او بود و من بیرون خواهم آمد که احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سؤال کردی که
از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع از آفتابست در وقتیکه غایب کرده باشد آنرا ابرها از دیدها و بدرستیکه
من امانم از عذاب الهی چنانچه ستارها امان اهل آسمانند پس ببندید در سؤال را از چیزیکه بشما نفعی ندارد و تکلف مکنید
در امری که شما را تکلیف دانستن آن نکرده اند دعا کنید که حق تعالی ما را فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست و
سلام خدا بر تو باد و بر هر کس که متابعت هدایت کند ابن بابویه بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که سؤال کرد از رسول
خدا که آیا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قائم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندیکه مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند
باو و روشنی میبینند بنور ولایت او در غیبت مانند انتفاع مردم بآفتاب هرچند ابر آنرا پوشیده باشد مؤلف گوید که این تشبیه بآفتاب
زیرا که اشارت است بچند چیز اول آنکه بدلائل اخبار معتبره نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد
ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان حقایق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنها از ایشان رفع میشود چنانچه فرموده است
حق تعالی وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم و بعامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا که اهلبیت من امان اهل زمینند چنانچه ستارها امان
اهل آسمانند و هر که دیده دلش اندکی بنور ایمان منور شده باشد میداند که هرگاه ابواب فرج بر کسی مسدود گردد و جا کار خود ناید
یا مطلب حقیقی و مسئله مشکلی بر او مشتبه گردد همین که متوسل بارواح مقدسه ایشان شود بعد توسل البته ابواب هدایت و رحمت بر او مفتوح
میشود دوم آنکه همچنانکه آفتاب ابر پوشیده باشد با وجود انتفاع خلق بضوء او اما منتظر رفع سحاب کشف حجاب هستند
همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند مأیوس نمیگردند و ثوابهای عظیم میبرند سیم آنکه منکر وجود آنحضرت
با وجود سطوع انوار و ظهور آثار آنجناب مانند منکر آفتاب است هرگاه پوشیده بسحاب باشد چهارم آنکه چنانچه مستور بودن آفتاب
بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان بآثار ایشان اصلح باشد
از ظهور آنحضرت بوجوه شتّی که ذکر آنها موجب تطویل است پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب اگر دیدها را ممکن نیست و بسا باشد که موجب
کوری چشم نظر کننده شود همچنین دیدن شمس جمال آنحضرت را بسا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان شود چنانچه بسیاری از مردم پیش از
بعثت انبیاء ایمان بایشان آورده و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهود مثل و دور نیست که اکثر شیعیان ایشان در
ایام غیبت نیز چنین باشند ششم آنکه در روز ابر بعضی از مردم آفتاب را از فرجها می بینند و بعضی نمی بینند و همچنین در ایام غیبت
ممکن است که بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت برسند و بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق فرمود که حضرت قائم را دو غیبت خواهد بود یکی
کوتاه و یکی دراز و در غیبت اول نخواهند دید جای او را مگر خواص شیعیان او و در غیبت دیگر نخواهند دانست مکان او را مگر مخصوصان
موالی در دین او دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت خواهند بود یعنی هریک بمیرند دیگری بجای او خواهد آمد هفتم
آنکه آنحضرت و آباء طاهرین او مانند آفتابند در عموم نفع و کسی بغیر کوردلی بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق کوردلان فرموده
است من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل
قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قائم قائم شده باشد انکار آنحضرت کردن بمحض استبعاد طول حیات آنحضرت بسی بعید است با آنکه اکثر
عامه در وجود حضرت خضر قائل شده اند و قائلند بعمر حضرت نوح زیاده از هزار سال و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است
و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال قائل شده اند و عمر دجال صاید از زمان حضرت رسول تا نزول عیسی از آسمان قائل شده اند و عمر حضرت

علی

علیه السلام از زمان ظهور مهدی قائلند پس چه استبعاد دارد که حقتعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتیکه مصلحت در خروج آنحضرت باشد
و او را امر بخروج فرماید پنجم میگویند که در وجوب امام غایب چه فایده است این سؤال بی وجه است زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران
سابق بروایت مسلم بین الفریقین ثابت شده باشد و رسول خدا مدتها در شعب ابی طالب و در طایف و در غار تا ظاهر شدن در مدینه
از اکثر خلق پنهان بوده باشد هرگاه فایده که در وجود و غیبت آنها بود در وجود و غیبت آنحضرت میتواند بود و اگر فایده بغیر از آن باشد
که شیعیان را در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت بردن ثوابهای غیر متناهی حاصل میشود کافیست چنانچه منقولست
که از حضرت امیر المؤمنین ع پرسیدند که کدام عمل محبوبتر است نزد خدا فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین ع منقولست
که فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که قائل بامامت او باشند و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهتر از
اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حقتعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده
گردیده است و خدای عز و جل ایشان را در آن زمان بمنزله جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا ص بشمشیر ایشانند مخلصان بحق
و شیعیان ما بدرستی و براستی دعوت کنندگانند خلق را بسوی دین خدا در پنهان و آشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجهاست
و ایضاً از آنحضرت منقولست که هر که ثابت ماند در ولایت ما در غیبت قائم ما عطا کند حقتعالی باو ثواب هزار شهید از شهیدان
بدر و احد و ببینید فضیلتها بسیار از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هر که انتظار قائم کشد و بمیرد بمنزله کسیست که در خدمت
و زیر خیمه قائم ع با آنحضرت باشد بلکه مثل کسی است که در پیش روی او شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسیست که در خدمت حضرت رسول ص
شهید شده باشد و از حضرت صادق منقولست که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال آنها
که ثابت بمانند بامر ما در آن زمان و کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنستکه حقتعالی ندا کند ایشان را که ای بندگان من ایمان آوردید
بسر من و تصدیق نمودید بغیبت من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستیکه شمائید بندگان و کنیزان من از شما قبول
میکنم عبادت را و از شما عفو میکنم گناه را و از غیر شما و بسبب شما باران میفرستم از برای بندگان خود و بلا
شما رفع میکنم بلا را از بندگان اگر شما نمیبودید عذاب خود را برایشان میفرستادم راوی گفت یابن رسول الله که چه چیز است بهتر کاری که مردم
در آن زمان کنند فرمود زبان نگاه داشتن و ملازم خانها بودن و احادیث در این باب زیاده از حد احصاست اما آنکه از کجا معلوم که منافع آن
حضرت ظاهرا بمردم نمیرسد بوجهی که او را نشناسند چنانچه وارد شده است که آنحضرت هر سال بحج میآید و مردم را میبیند و مردم او را
نمیشناسند و چون آنحضرت ظاهر شود گویند که ما او را میدیدیم و نمیشناختیم و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که صاحب
این امر شبیه است بحضرت یوسف این شیعیان اشتباه بخود چرا انکار میکنند این برادران یوسف عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند
و رفتند بنزد آنحضرت با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران او بودند و او را نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار
میکنند این امت متحیران که حقتعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند و در بازارهای
ایشان راه رود و بر روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند و متکلمان
میگویند که بر حقتعالی واجبست که حجت خود را نصب کند زیرا که لطف بر او واجب است و اگر مردم او را خائف گردانند و از اینها
و تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری نداشته باشند بثوابهای
عظیم فایز خواهند گردید خصوصا در وقتیکه از برکات ائمه ع آثار ایشان منتشر گردد و مسائل دین را
برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده باشند
مردم را امر برجوع ایشان در مسائل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حیرتی برای
ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که حقتعالی در هر عصر
عالمی چند از راویان احادیث اهل بیت ع مقرر گردانیده است که نفی میکنند از
دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدعان
را تأویل کردن جاهلان را و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب ع
بشیعیان رسیده که در ایام غیبت ما رجوع کنید براویان
احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم
بر همه تا بر ایشان و ادله بسیار و نصوصیکه بر امامت
آنحضرت اقامه نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم تمام شد جلد اول کتاب حق الیقین بعون الملک الحق المبین

تاریخ

و به نستعین

در چاپخانه
عالیجاه رفیع جایگاه
عزت و سعادت همراه
علی قلی خان اتمام پذیرفت و بمباشرت
عالیشان عزت و سعادت نشان اشرف الحاج
و عمدة التجار حاج عبد الحسین تاجر کتابفروش
خوانساری انطباع شد التماس دعا از
برادران دینی خود که در حین
مطالعه طلب آمرزش
نمایند بلکه
خداوند

عالم
او را بیامرزد

بسم الله الرحمن الرحیم

مقصد ششم در اثبات رجعت بدانکه از جملهٔ اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقهٔ محقه حقیقت رجعت است یعنی
از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای انکه بدیدن دولت ائمه خود دیدهای
ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت عذاب دنیا و مشاهدهٔ اضعاف انچه نسبت ایشان نبود
باهل بیت رسالت برسد و انتقام کشیدن از ایشان شیعیان و سایر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار
وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشانرا بحال خود میگذارند و علمای
امامیه دعوی اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رسالهٔ اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن
طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و نوشته اعصار ماضیه میان علمای امامیه و مخالفین در این مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما
و محدثین شیعه رسائل مفرده در این مسئله تالیف نموده اند چنانکه ارباب رجال ذکر کرده اند و شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه
ذکر کرده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از ما نیست کسیکه ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و ابن حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده
از دویست حدیث زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که راشکی باشد با او
رجوع کند و اما آیاتیکه تفسیر انها برجعت شده است بسیار است اول حقتعالی فرموده است و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب باآیاتنا
یعنی روزیکه مبعوث کردانیم از هر امتی فوجی از انها که تکذیب میکنند با آیات ما و در احادیث بسیار از حضرت امام جعفر صادق منقولست که این در
رجعت است که حقتعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیهٔ قیامت انست که فرموده است و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی محشور کردانیم ایشانرا
پس ترک نکنیم احدی از ایشانرا پس زنده نکنیم و فرمود که مراد از آیات امیر المؤمنین است و ائمه اند دوم آنکه حقتعالی فرموده است و اذا وقع
القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی چون واقع شود عذاب خدا بر ایشان یا انکه وقتی
وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین که سخن کوید با ایشان که بودند مردم بآیات ما یقین
نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از دابه علی علیه السلام است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان با او خواهد بود
و عصا را در میان دو دیدهٔ مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست مؤمن حقا و انگشتر را در میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد
کرد که او کافر است حقا و عامه نیز مثل این در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشاف روایت کرده است که دابه از
صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مؤمن خواهد زد تا در میان دو دیدهٔ او
پس نقطهٔ سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان یا انکه در میان دو چشمش نوشته
میشود مؤمن و انگشتر را بر بینی کافر میزند و سیاه میشود جمیع رویش را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و گفته
بعضی آیه را تکلمهم بتشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند ایشانرا و در اخبار عامه و خاصه متواتر است که امیر المؤمنین در خطبه ها
میفرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزیکه بان داغ کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض
امیر المؤمنین علیه السلام است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمه روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که گفت معویه مرا خطاب کرد و گفت شما
گروه شیعیان گمان میکنید که دابة الارض علی علیه السلام است من گفتم ما نمیگوئیم تنها یهود نیز چنین میگویند معویه فرستاد و علمای یهود را طلبید
و گفت شما در کتب خود دابة الارض را میبینید گفتند بلی معویه گفت چه چیز است گفتند مردیست معویه گفت میدانید چه نام دارد گفتند الیا معویه گفت
الیا چه نزدیک است بعلی **سیم** قول حقتعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی بدرستیکه انکه بر تو قرآن را واجب کرده است
هر اینه برمیگرداند ترا بسوی معادی یعنی محل عود و احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسولست در دنیا **چهارم**
موافق قول خدا و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لالی الله تحشرون یعنی البته اگر کشته شوید در راه خدا یا بمیرید هر اینه بسوی خدا
محشور میشوید منقولست بطرق بسیار که این در رجعت است و سبیل الله راه ولایت علی و ذریهٔ او است هر که ایمان باین آیه داشته باشد او را
کشتنی و مرگی هست اگر در رجعت در دنیا کشته شود در رجعت برمیگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت برمیگردد تا در راه ایشان کشته شود
و **پنجم** فرمود در تفسیر قول حقتعالی کل نفس ذائقة الموت هر که کشته شود مرگ را نچشیده است و البته در رجعت بدنیا برمیگردد
تا مرگ را بچشد **پنجم** قول حقتعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن
به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین یعنی بیاد آر وقتی را که گرفت
خدا پیمان پیغمبران را که هر اینه آنچه داده ام بشما از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان بیاورید
بان پیغمبر و یاری کنید آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من

برشما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانچه سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود یعنی ایمان برسول خدا خواهند آورد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را یاری خواهند کرد در رجعت
پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد از او است جمیع ایشانرا برمیگرداند بدنیا تا قتال و
جدال کنند در پیش روی حضرت امیر المؤمنین و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر و کتاب واحده از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده
است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بدرستیکه خداوند عالمیان واحد و یکانه و بیمثل و نظیر است منفرد بود در یکانگی و کسی
با او نبود پس تکلم نمود بکلمه پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور محمد را و علی و ذریهٔ مرا نیز از آن نور خلق کرد پس مرا آفرید به تکلم بکلمهٔ
دیگر نمود از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم روح
گزیدهٔ خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و با حجت خود را بر خلق تمام کرده است و ما پیش از خلق اشیا بر زیر سقفی بودیم
نور سبز در وقتیکه نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب بود و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او
میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که بما ایمان آورند
و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد
و بدرستیکه حقتعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی
و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بانچه گرفته است از من میثاق و پیمان در نصرت و یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از
پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند نمود و ما بین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا
همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده باشد در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها و
مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجب است و چگونه تعجب نکنم از مرده ها که ایشانرا خدا زنده کرداند و گروه گروه
از قبرها بیرون آیند لبیک گویان و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارها کوفه روند و شمشیرها بر
بر دوش خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران اولین و آخرین تا انکه حقتعالی وفا کند
بوعده که ایشانرا داده است در قرآن که وعد الله الذین آمنوا منکم تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنهارا که ایمان آورده اند
از شما و عملهای شایسته کرده اند البته ایشانرا خلیفه گرداند در زمین چنانچه خلیفه گردانیده بود آنهارا که پیش از ایشان بودند و البته متمکن گرداند
از برای ایشان دین ایشانرا که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را
شریک من نکردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتیکه ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند بتقیه کردن
از کسی و بدرستیکه مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتها و صاحب حملها و انتقامها
و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از آهن و منم بندهٔ خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا
و وجه خدا که از جهت من باید متوجه خدا باید شد و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کنندهٔ مردم بسوی خدا و مائیم اسماء حسنای خدا و امثال علیای
او و آیات کبرای او و منم قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ ساکن میگردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با من است تزویج اهل بهشت
و با من است عذاب جهنم و بازگشت خلق بسوی منست و حساب خلق با من است و منم اذان گوینده در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم
شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از هم جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و ایشان سابقان و زبان سخن گوی او و آخر
اوصیا و واسطهٔ پیغمبران و وارث انبیا و خلیفهٔ خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمین
ها و هر که ما بین آسمانها و زمین است و منم آنکه خدا با و حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خدا در روز جزا و منم آنکه نزد منست
علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق و جدا کنندهٔ حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران
و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها و رعدها و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستاره ها و آفتاب
و ماه را و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه علم هر چیز را میدانم با تعلیمیکه خدا بمن کرده است و بیان رازها که مخفی بود پیغمبر بمن
وحی فرستاده است و آن رازها را پیغمبر بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمهٔ خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن
عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از انکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی برایشان و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم **ششم** و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی البته میچشانیم ایشانرا از عذاب
نزدیکتر و پست تر پیش از عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعتست که بشمشیر ایشانرا
عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامتست و مراد از برگشتن و زنده شدن در رجعتست **هفتم** ربنا امتنا اثنتین و احییتنا

اثنتین یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را و زنده کردانیدی ما را دو بار در احادیث وارد شده است که یک زنده کردانیدن در رجعت است و دیگری
در قیامت و یک میرانیدن در دنیا است و دیگری در رجعت **هشتم** انا لننصر رسلنا والذین امنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم
الاشهاد یعنی بدرستیکه ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آوردند در زندگانی دنیا و در روزیکه میایستند گواهان
برای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری میکنیم ایشان را علی بن ابرهیم و سعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت امام
جعفر صادق ع فرمود که یاری در دنیا در رجعت است مگر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در
رجعت است و آیاتیکه تاویل در رجعت فرموده اند بسیار است و در این رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و سعد
بن عبدالله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که شیطان لعین از خدا سؤال کرد که خدا او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده
میشوند حق تعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش در روزیکه خدا آدم را خلق
کرد تا آن روز و حضرت امیر المؤمنین ع برگردد و این آخر برگشتنهای آنحضرت است راوی گفت مگر رجعتها بسیار خواهد فرمود و هر امامی که در قرنی بوده
باشد نیکوکاران و بدکاران زمانش او برمیگردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران غالب خواهد کردانید و مؤمنان از ایشان انتقام بکشند چون
آن روز شود حضرت امیر المؤمنین ع با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع
که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضی در میان آب فرات واقع
شود پس ابر سبزی بیاید از آسمان که پر شده باشد از ملائکه و رسول خدا حربه از نور در دست داشته باشد در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان
بر آنحضرت افتد از عقب برگردد و اصحابش باو گویند اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی و گوید من می بینم آنچه شما نمی بینید من میترسم از پروردگار
عالمیان پس حضرت رسول باو برسد و حربه در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا
را بیگانگی پرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضرت امیر المؤمنین چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه بگیرد از شیعیان
آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود هر سال یک فرزند و دو باغ سبز که حق تعالی در سوره الرحمن فرموده در دو
طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اول کسی که بدنیا باز میگردد امام حسین ع خواهد بود در رجعت
قیامت و بیچاره از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که اول کسیکه در رجعت بر خواهد گشت حضرت امام حسین ع خواهد بود
و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری موهای ابروهایش بر روی دیده اش بیفتد و از حضرت امام موسی ع روایت کرده اند که
بر کردن در رجعت ولی مؤمنان از آنها استیفا کنند هر که ایشان را شکنجه کرده باشد و عده ای که کرده باشند
از او بکشند و کافران آنجهنم باشند و عوض از دشمنان در دنیا
کشته شدند بعد از آن همه دشمنان بدترین عذابها بجهنم برگردند **و ایضا** روایت کرده است که از امام جعفر صادق ع پرسیدند
از تفسیر قول حق تعالی و جعلکم انبیاء و جعلکم ملوکا یعنی گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت
رسول و ابرهیم و اسمعیل و ذریه او بودند و پادشاهان ائمه اند راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی
رجعت علی بن ابرهیم در تفسیرش روایت کرده است که شهر بن حوشب گفت که حجاج با من گفت که آیه در قرآن است که تفسیرش مرا عاجز کرده است
و آن آیه این است و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر البته ایمان میآورد بعیسی
پیش از مردنش و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهودی و نصرانی را میزنند و نظر میکنم که لب حرکت نمیکند تا میمیرد من گفتم ای امیر
این مراد نیست که تو فهمیده گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نماند هیچ یهودی
و نصرانی مگر آنکه ایمان بحضرت عیسی بیاورند پیش از مردن حضرت عیسی و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی ع حجاج گفت وای بر تو
این را از کجا آوردی گفتم که از حضرت امام محمد باقر ع شنیدم گفت بخدا سوگند که آن از چشمه صافی برداشتی **و ایضا** روایت
کرده است دیگران در تاویل قول حق تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویله یعنی بلکه تکذیب میکنند آنچه احاطه نکرده اند
بعلم آن و هنوز تاویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرمود که این آیه در باب رجعت نازل شده است که هنوز وقت آنها نیامده و آیات آنکه
آنها میآیند میگویند چنانچه حق تعالی فرموده است ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد **و ایضا** علی بن ابرهیم از حضرت امام
جعفر صادق و امام محمد باقر روایت کرده است که هر قریه که خدا اهل آنرا هلاک کرد در رجعت بر نخواهند گشت چنانچه خدا فرموده
و حرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون و در اخبار معتبره وارد شده است که تاویل این آیه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون که
این مثلی است که خدا زده است برای اهل بیت رسالت که موجب تسلی آنحضرت کرده و ذکر که فرعون و هامان و قارون تسلط کردند بر بنی

اسرائیل و اینها و اولاد ایشانرا میکشتند و نظیر اینها در این امت ابوبکر و عمر و عثمن و اتباع اینها بودند که سعی میکردند در قتل و
دفع اهل بیت رسول خدا حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را که همچنانکه ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون غایب کردانیدم
بعد از آن او را ظاهر خواهم ساخت و بر فرعون و اتباعش غالب کردانیدم و همه را بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت قائم و اولادش را پنهان خواهم
کرد از فرعونهای خود و او را مستور خواهم کردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس
تاویل آیات چنین است میخواهم که منت گذارم بر آنها که ایشان را ضعیف کردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالتند و بگردانیم ایشان را امامان
و بگردانیم ایشان را وارثان روی زمین برای ایشان مسلم کردم و تمکن و اقتدار بدهیم ایشان را در زمین که باطل را براندازند و حق را ظاهر
کردانند و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر و لشکرهای ایشان اینهائیکه غصب حق آل محمد کردند از ایشان یعنی از آل محمد آنچه حذر میکردند
از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین و اصحابش را زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد
باقر ع روایت کرده است که حضرت امام حسین ع در کربلا پیش از شهادت فرمود که جدم رسول خدا بمن گفت ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند
برد در زمینیکه پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر خواهند کرد یا کرده اند و آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا شهید
خواهی شد و با تو جماعتی از اصحابت تو شهید خواهند شد که درد و الم آهن بایشان نخواهد رسید چنانچه آتش را حق تعالی بر ابرهیم سرد و سلامت
کردانید همچنین آتش جنگ بر تو و اصحابت تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما نزد پیغمبر خود میرویم پس
میمانیم در آنجا آنقدر که خدا خواهد پس اول کسیکه زمین شکافته میشود و از زمین بیرون خواهم آمد من خواهم بود و بیرون آمدن
من موافق خواهد بود با بیرون آمدن امیر المؤمنین و قیام قائم ما پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بر زمین فرود
نیامده باشند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود میاید محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا منت
گذاشته است بر ایشان از انبیاء و اوصیاء سوار شده بر اسبهای خدائی ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول
علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و شمشیر خود را بدست قائم ما میدهد پس بعد از آن آنچه خدا خواهد میمانیم پس حق تعالی
بیرون میآورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیر المؤمنین ع شمشیر حضرت رسول
را بمن میدهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا است خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه بزمین هند برسم
و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیر المؤمنین و گویند راست گفتند خدا
و رسول او در وعدها که داده اند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستند بسوی بصره که هر که در مقام مقاتله در آید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم
بفرستند که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو در روی زمین نباشد و جزیه را بر طرف کنم و یهود
و نصارای و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خونش را بریزم و هیچ
مردی از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی را بسوی او بفرستد که خاک را از روی او پاک کند و زنان و منزلهای او را در بهشت باو بنماید و هر کور و
زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا ببرکت اهل بیت آن بلا را از او رفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین فرستد بمرتبه که شاخهای درختهای
میوه دار از بسیاری میوه بشکند میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها
ایمان بیاورند و پرهیزکاری کنند هر آینه میگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین و لیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را بآنچه
کسب کردند و ببخشد خدا بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه کسی که خواهد علم
اهل خانه خود را بداند خدا او را الهام میکند بآنچه ایشان میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از
حضرت امام رضا پرسید که چه میگوئی در رجعت فرمود حق است در امم سابقه بوده است و قرآن مجید ناطق است و رسول خدا فرموده
که میباشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده است و قرآن مجید بان ناطق است و رسول خدا فرموده مانند دو تای نعل که با یکدیگر موافق
و مانند پرهای تیر که با یکدیگر مساویند و حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان من بیرون آید عیسی از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز
کند و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که خلفای جور نامی بر خود گذاشتند و خود را امیر المؤمنین میگویند و این
نام مخصوص علی بن ابیطالب است هنوز تاویل این نام و معنی آن بر مردم ظاهر نشده است راوی گفت تاویلش کی خواهد بود فرمود که
آن وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مؤمنان را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است و اذ اخذ الله
میثاق النبیین تا آخر آیه که گذشت پس در آن روز میدهد رسول خدا علم را بعلی بن ابیطالب پس امیر جمیع خلایق خواهد بود و
خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و اینست تاویل امیر المؤمنین و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که
ابان بن ابی عیاش گفت قسم بجان ابی الطفیل که او حدیث رجعت را از برای من نقل کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو

وابو الطفیل گفت من عرض کردم انچه از ایشان شنیده بودم بر علی بن ابی طالب در کوفه پس گفت این علم خاصی است که باید امت بدانند ورد
کنند علم خصوصیات او را بخدا پس انچه از ایشان شنیده بودم بانحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و ایات بسیار از قران تفسیر کرد برجعت
تفسیری شافی واضح تا انکه چنان شدم که یقین من بقیامت زیاده نیست از یقین من برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا خواهد
بود یا در اخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم کی مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود که من بدست خود خواهم کرد و دوستان
خود را بر سر حوض خواهم اورد و دشمنان خود را تشنه خواهم برگردانید پس از انحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت متقاضی فرمود چون الحاح
در مبالغه کردم فرمود ان دابه اینست که طعام میخورد در بازارها میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المؤمنین او کیست فرمود که صاحب
زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیر المؤمنین بگو کیست او فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و ذو القرنین
این امت است باز گفتم بیان فرما که کیست فرمود انست که در شان او خدا گفته و یتلوه شاهد منه و گفته است الذی عنده علم الکتاب و گفته
والذی جاء بالصدق وصدق به و تصدیق کرد او پیغمبر را در وقتیکه همه کافر بودند گفتم یا امیر المؤمنین نام او را بگو فرمود که گفتم
ای ابی الطفیل بخدا سوگند که اگر عامه شیعیان مرا اینجا نزد من بیاوری که اقرار بطاعت من میکنند و مرا امیر المؤمنین مینامند و جهاد با مخالفان
مرا حلال میدانند پس حدیث کنم بعض انچه میدانم تاویل اینکه خدا در قران فرموده است بر محمد هر اینه همه متفرق و پراکنده میشوند مگر
طایفه قلیلی از اهل حق بدرستیکه امر ما صعب است و دشوار احادیث ما دشوار است نمی شناسد انها را و اقرار بانها نمیکند مگر ملک
مقربی یا پیغمبر مرسلی یا بنده مؤمنی بحقیقت که خدا امتحان کرده باشد دل او را از برای ایمان ای ابی الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت
همه متفرق و مرتد و گمراه شدند مگر انها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصائر از سعد بن عبد الله روایت کرده
است از جابر جعفی از حضرت امام جعفر صادق ع که علی را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین ع با علم خود خواهد امد تا انتقام
بکشد از بنی امیه و معویه و ال معویه و هر که با انحضرت جنگ کرده پس خدا یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم
پس با ایشان ملاقات کند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان باقی نماند که خبر بیرون برد پس خدا ایشان را برانگیزد بسوی بدترین
عذابها با فرعون و ال فرعون پس بار دیگر امیر المؤمنین رجوع کند با رسول خدا او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه عاملان او باشند
در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی اشکار کنند چنانچه پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف ان عبادت خواهد شد و حق تعالی به پیغمبر
خواهد داد بقدر پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزیکه خدا خلق کرده است دنیا را تا روزیکه دنیا را براندازد تا انکه وفا کند حق تعالی
بوعده که او را داده غالب گرداند او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که اول
کسیکه بدنیا بر میگردد حضرت امام حسین ع است و اصحاب او و یزید و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل انکه ایشان را کشته
پس حضرت این آیه را خواند ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان
را و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای انها و شیخ کشی و شیخ مفید در ارشاد و در مجالس
بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت منم سید مهتر پیران و در منست سنتی از
ایوب و بخدا سوگند که حق تعالی برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانکه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر
چنانچه از برای یعقوب اولاد او را جمع کرد و ایضاً شیخ کشی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که فرمود که من سؤال
کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لیکن در باب او منزلت دیگر حق تعالی بمن عطا کرد اول کسی باشد که در رجعت
بیرون اید ده نفر از اصحاب خود که یکی از انها عبد الله بن شریک عامری باشد که او علمدارش خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده
است که گویا می بینم عبد الله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و علامتهای ان میان دو کتفش اویخته و از دامن کوه بالا میرود پیش روی
قائم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا بتکبیر بلند کرده اند و ایضاً شیخ کشی روایت کرده است از داود رقی
که گفت خدمت حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم که من پیر شدم و استخوانهایم باریک شده است میخواهم ختم اعمال من ان باشد
که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره ازین نیست که اگر درین وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب
خطب امیر المؤمنین ع خطبه طولانی از انحضرت روایت کرده است و در عرض خطبه فرمود که ضبط نمیکنند احادیث ما را مگر قلعه های حصین
یا سینه های امین یا عقلهای متین پس فرمود ای عجب کل عجب از انچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی اخر و رجب پس مردی از زمره
المحجلین پرسید که این چه تعجب است که همیشه میفرمایید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از انکه مرده چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر
دشمنان خواهند زد و بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه را بیرون اورده و خلایق را خلق فرموده است که گویا می بینم ایشان را که در کوچه ها
و بازارهای کوفه راه میروند و شمشیرها بر دوش گذاشته اند میزنند بر سر دشمنان خدا و رسول و مؤمنان و اینست معنی انچه خدا

فرموده است یا ایها الذین امنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الاخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای گروه مؤمنان دوستی
مکنید با قومیکه غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که ناامید گردیده اند از اخرت چنانچه ناامید گردیده اند کافران از اصحاب قبرها و ابن
بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ع که چون قائم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا بر او حد بزند و انتقام
فاطمه را از او بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که چون وقت قیام قائم ال محمد شود در جمادی الاخره و ده روز
از ماه رجب بارانی ببارد که خلایق مثل ان ندیده باشند پس برویاند خدا بان باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان را در قبرها گویا نظر میکنم بسوی ایشان که
از جانب قبیله جهینه خاک قبر را از سرهای خود می افشانند و ایضاً از انحضرت روایت کرده اند که بیرون می اید با قائم ع از پشت کوفه یعنی
نجف اشرف بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی از انها که حق تعالی فرموده است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و
هفت نفر از اصحاب کهف یوشع بن نون و سلمان و ابوذر و جابر انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی انحضرت خواهند بود
و عیاشی نیز اینحدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ع که چون قائم ال محمد بیرون اید و رایت کند ملائکه
و اول کسیکه با او بیعت کند محمد باشد و بعد از ان علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که از علامات ظهور
حضرت قائم ال محمد انست که بدن برهنه در پیش قرص افتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیر المؤمنین است برگشته است
که ظالمان را هلاک کند و ایضاً شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله که چون قائم خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی
بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی ملحق شوی باو ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت
خدا باشی هم اینجا باش پس بعضی بیرون ایند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت جامعه مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصا
زیارت حضرت امام حسین ع ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بان مذکور است و در مصباح متهجد و مصباح الزائر و سایر کتب که از حضرت امام
جعفر صادق ع منقول است که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قائم باشد و اگر پیش از ظهور انحضرت بمیرد حق تعالی او را
از قبر در وقت خروج انحضرت بیرون اورد و در دعای عهد مزبور مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان من و انحضرت مرگی که بر بندگانت
خود حتم و لازم گردانیدی پس بیرون اور مرا از قبر من در حالتیکه کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برکمر بسته برهنه کرده
باشم و لبیک گویم دعوت کننده که جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت امام جعفر صادق ع زیارت بعید
حضرت رسول و ائمه را روایت کرده است و در ان روایت مذکور است که من قایلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما و انکار نمیکنم قدرت
خدا را بر هیچ چیز و قائل نمیشوم مگر بانچه خدا خواسته است و در کامل الزیارت از حضرت امام جعفر صادق ع زیارتی از برای حضرت امام
حسین ع روایت کرده است و در ان زیارت مذکور است که یاری من از برای شما مهیا است تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم
بود نه با دشمن شما پس من از انها که ایمان دارم برجعت شما و انکار نمیکنیم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنیم هیچ مشیت او را و نمیگوییم چیزی را
که خدا نخواهد نمیتواند بود و بسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده اند و ایضاً بسند معتبر زیارت دیگر منقول
است که خداوندا مبعوث گردان او را در زمان رجعت تا اینکه انتقام بکشی باو از برای دین خود و بکشی باو دشمن خود را بدرستیکه تو او را وعده
کرده و تویی پروردگاری که خلف وعده نمیکنی و کلینی در وصف روح قبض مؤمن از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است در حدیث
طولانی که فرمود پس روح مؤمن زیارت میکند ال محمد را در بهشتهای رضوی و میخورد با ایشان از طعام ایشان و می اشامد با ایشان از شراب
ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قائم ال محمد پس زنده میگرداند خدا ایشان را پس می ایند تلبیه گویان
فوج فوج پس در ان وقت تنگ می افتند اهل باطل و مضمحل میشوند مخالفان و از اینجهت بود که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین
گفت که وعده گاه ما و تو وادی السلام است یعنی نجف اشرف و در دعائیکه در سرداب غیبت حضرت صاحب الامر میخوانند مذکور است که پروردگارا
توفیق ده مرا که باطاعت قائم قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیش از بیرون امدن او از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار
از جماعتیکه برمیگردند در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او و در زیر علمهای او
میباشند و محشور میشوند در زمره او و روشن میشود دیده ایشان برویت او و در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت
صاحب بیرون امد بسوی ابو القاسم بن العلا که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین ع است این دعا را بخوان
و دعا را فرمود تا انجا که ترجمه اش اینست که در مدح حضرت امام حسین ع میفرماید که سید قبیله است و اعانت کرده شده است بنصرت
در روز رجعت بعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگار گردند همراه او در رجعت
اوصیا از عترت او و بعد از قائم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود را بکنند و خداوند جبار را راضی کرده اند و در اخر دعا فرمود
که ما پناه بقبر او میبریم و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید بن طاوس بسندهای خود روایت کرده اند از

از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از تفسیر قول حق تعالی و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت یعنی و قسم میخورند
بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیکرداند آنها را که مرده اند بلکه زنده میکرداند و وعده لازمی است بر خدا ولیکن اکثر نمیدانند حضرت
فرمود شما چه میگویید با تو و توجه میگویی در این گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مردها را در قیامت
زنده نمیکند حضرت فرمود که هلاک شوند آیا انکار باد کسیرا که این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود
یا بلات و عزی ابو بصیر گفت فدای تو شوم بفرما معنی این را حضرت فرمود که چون قائم ما ظاهر شود خدا جماعتی از شیعیان ما را برای او
زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیای آنحضرت بیایند و چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند
که فلان و فلان و فلان از قبرها مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قائمند جمعی از دشمنان با ایشان گویند که ای گروه شیعه چه بسیار
دروغ میگویید شما این زمان دولت شما است و هر دروغیکه میخواهید میگویید نه والله که زنده نشده اند آنها و تا قیامت زنده نخواهند
شد و حق تعالی در این حکایت قول ایشان را فرموده است **و ایضا** کلینی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است در تفسیر
قول حق تعالی و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که اول افساد
خواهید کرد در زمین دو مرتبه و حضرت فرمود که اینها است بقتل حضرت امیر المؤمنین و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن ع و لتعلن
علوا کبیرا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود که اینها است بقتل حضرت امام حسین ع فاذا جاء وعد اولیهما پس هرگاه بیاید
وعده انتقام اول ایشان فرمود بیاید وعده انتقام خون حسین بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار
یعنی فرستادیم بر شما بندگان را از ما که صاحب باس و قوت عظیم بودند در رجعت پس گردیدند در میان خانها برای کشتن و اسیر کردن شما
فرمود که اینها جماعتی که خدا ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قائم پس نخواهند کسی را که احدی از آل محمد را کشته باشد
مگر آنکه او را خواهند کشت و کان وعدا مفعولا و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره بقیام قائم است ثم رددنا لکم الکرة علیهم
اینها است بخروج حضرت امام حسین ع با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو داشته باشد بردم
گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت قائم در آنوقت
در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین ع در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قائم از دنیا برود و حضرت امام حسین ع او را
غسل دهد و کفن و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور وصی را غیر وصی مرتکب نمیشود **مؤلف گوید**
که اگر کسی گوید که حضرت امام حسین ع را کی غسل خواهد داد جواب گوییم که چون آنحضرت در این نشاء شهید در معرکه بود احتیاج
بغسل ندارد یا ائمه بعد از آنحضرت که بدنیا بر گردند آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا نفخ صور منتهی شود و این آیات اگر چه بحسب ظاهر
در شان بنی اسرائیل واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع خواهد شد شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از امام محمد
باقر ع روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد فرمود نود و نه سال بعد از وفات آنحضرت هرج و مرج
و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که امام حسین ع است طلب خون خود و اصحاب خود
خواهد کرد و انقدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند که اگر این از ذریه پیغمبر بود اینقدر مردم نمیکشت پس بعد از آن حضرت سفاح بیرون
آید یعنی امیر المؤمنین و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که خدا
شش چیز بمن داده است دانستن مرگها و بلاها و حکم بحق میان خلایق و منم صاحب رجعتها و منم صاحب دولتها و منم صاحب عصا و
و منم دابه که با مردم سخن خواهم گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از امام جعفر صادق ع تا روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا
مردها را زنده کند و زنده ها را بمیراند و حق را باهلش بر گرداند و بر پا دارد دینی را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم
روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق ع که حق تعالی خبر خواهد داد رسول خود را و بشارت داد او را بامام حسین ع پیش از آنکه فاطمه
باو حامله شود بانکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را بانچه بامام حسین ع خواهد رسید از کشته شدن
و مصیبتها در خود و در فرزندانش پس عوض داد از شهادت بانکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که او کشته خواهد شد
پس او را بدنیا بر خواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین خواهد گردانید چنانچه
در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیدند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و وارثان
روی زمین و فرموده است که بتحقیق که نوشتیم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول ص که زمین را میراث خواهند برد بندگان شایسته
ما پس خدا بشارت داد پیغمبرش را که اهلبیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین بر خواهند گشت و سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار
مضیئة روایت کرده که از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کردند از رجعت که آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسیکه رجعت کند کی خواهد

بود فرمود که حضرت امام حسین ع خواهد بود که بعد از حضرت قائم ع بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد
پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی ع مبعوث شدند پس حضرت قائم انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت
امام حسین ع او را غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و او را در قبر پنهان خواهد کرد **و ایضا** از کتاب فضل بن شاذان روایت
کرده است از امام جعفر صادق ع که چون قائم ظاهر شود و داخل کوفه شود حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث گرداند
که در میان اصحاب او و یاوران او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت امام
صادق ع پرسیدم از اسمعیل که خدا او را در قرآن صادق الوعد گفته آیا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود نه بلکه اسمعیل بن
حزقیل است که پیغمبر بود و خدا او را مبعوث گردانید بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حق تعالی غضب
کرد بر ایشان و سطاطائیل ملک عذاب را نزد او فرستاد و گفت ای پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم ترا عذاب کنم ببدترین
عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت ای پروردگار ترا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود بر پروردگاری و از برای محمد بر پیغمبری و
از برای اوصیای او بامامت و خبر دادی خلق خود را بانچه امت او نسبت بحسین ع خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده دادی حسین
را که او را بدنیا بر گردانی تا انتقام بکشد از آنها که نسبت باو این کار کرده اند چنانچه که حسین را بر خواهی گردانید پس حق تعالی اسمعیل
بن حزقیل را وعده داد که چنین کند با او با حضرت امام حسین ع بدنیا بر خواهد گشت **و ایضا** از حمران روایت کرده است
که گفت بحضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهلبیت در دنیا و چه بسیار نزدیک است
اجلهای شما با یکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه
باید عمل کنیم در مدت حیوة خود چون آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در آنوقت حضرت رسول ص می آید
خبر وفات ما را میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی را بما بشارت میدهد و حضرت امام حسین ع صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه
نوشته بود آنچه در حال حیوة خود کند و آنچه باقی ماند بعد از آن خواهد کرد پس رفت بامر خداوند ذو الجلال بقتال و
شد و از جمله اموری که باقی مانده بود که گروهی از ملائکه رخصت گرفتند که بیاری او بیایند چون بزمین آمدند حضرت شهید
شده بود حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبر او باشند تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنند پس گریه کنید بر او و بر آنچه
از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن بر او پس ملائکه بر او میگریند و چون او بیرون آید از یاوران
او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از امام جعفر صادق ع روایت کرده اند از قول حق
تعالی یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة فرمود یعنی روزیکه میلرزند حرکت کنند همه متحرک میگردند آنها که ساکن بودند و از جا و مثل اینها
ردیف است فرمود که راجفه حسین بن علی ع است و رادفه علی بن ابی طالب است و اول کسیکه در رجعت از قبر بیرون می آید حسین بن علی ع است
با هفتاد و پنج هزار کس و اینست تاویل قول حق تعالی انا لننصر رسلنا چنانچه گذشت و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از امام جعفر
صادق ع کلا سوف تعلمون یعنی در رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت
کرده است در تفسیر قول حق تعالی ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان آیتی از آسمان
پس میگردد گردنهای ایشان از برای آن آیت ذلیل حضرت فرمود که گردنهای بنی امیه برای آن آیت خاضع و ذلیل میگردد و آیت آنست که علی بن ابی
طالب ع در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسب پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه بنی
امیه مردی از خود در پناه درختی پنهان کند درخت بسخن آید و فریاد کند این مردیست از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ
حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کردم
از تفسیر قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد فرمود که دنیا آخر نمیشود تا جمع شوند رسول خدا و امیر المؤمنین در ثویه
که موضعی است از کوفه در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد **و ایضا** از کتاب تبیان سید علی بن طاوس روایت
کرده است از حمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت آل
محمد خواهد بود و سید بن طاوس گفته است در کتاب ظهیر بن عبد الله روایت کرده است از ابن مبسوط تردید ام و در کامل الزیاره از مفضل از حضرت
صادق ع روایت کرده است که فرمود گویا میبینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بانواع جواهر و حضرت امام حسین ع
بر آن کرسی بنشیند و بر دور آن کرسی نود هزار قبه سبز بوده باشد و مؤمنان آیند و آنحضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند
ایشان را که ای دوستان من آنچه خواهید از من سؤال کنید بسیار آزار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا
و آخرت که از من سؤال کنید برمیآورم برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد اینست والله کرامت و بزرگواری عظیم مؤلف

کوید که خاتم‌ها دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند که اینجا در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه
زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و در آن مذکور است که شهادت میدهم که تو حجت خدائی و شمائید اول و آخر و آنکه
رجعت شما حق است و در آن شکی نیست در روزی که نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر و یا کسب نکرده در ایمانش
خیر را و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که اقرار کند بهفت چیز مؤمن است و از جمله آنها ایمان
برجعت را ذکر کرده است **و ایضاً** از حضرت امام رضا روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و بمتعه زنان
و بحج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و ایمان داشته باشد بسؤال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب
او مؤمن است بحق و راستی و از شیعیان ما است و احادیث بسیار در این باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست
در آنکه اصل رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسی که در آن شک کند ظاهر شد است که حشر قیامت را نیز منکر باشد و امری که بنصوص متواتره
ثابت شده است محض استبعاد است و هم انکار کردن محض بیدینی است و از خصوصیات که در بعضی از روایات شاذه وارد شده جزم نمیتوان
کرد و انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث آن نمیشود که اصلش را انکار کنند چنانکه در بسیاری از خصوصیات حشر و بهشت
و جهنم و صراط و میزان و غیر اینها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث آن نمیشود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار
کند و خلاصه‌اش آنست که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع
نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المؤمنین و امام حسین علیهما السلام نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول نیز متواتر است یا قریب بتواتر و
در سایر ائمه نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید
کرد اما خصوصیات این رجعتها معلوم نیست که آیا ظهور حضرت در یک زمان خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضی
احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان تا تلمذ است با آنکه هر امامی زمان امامت دارد و زمان امامتش
بودنی بارد و صاحب الامر اول که ظاهر میشود زمان امامت او است و بعد از آن رجعتها که از آبای کرام خود آن حضرت رجعت خواهد کرد و بآن توجیه تأویل
کرده است احادیث که از ما دوازده امام و دوازده مهدی هست و این قول اگر چه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم
ایشان رد کردن احوط است و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حق است و حق تعالی فرموده که اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا
مِنْ دِیَارِهِمْ وَهُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْیَاهُمْ ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع میشد
و اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و چون فقرا ضعیف بودند در محل خود میماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس
یکسال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بار
خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حق تعالی رسید که بمیرید همه مردند مردم استخوانهای ایشان را جمع کردند و سالها بر این حال ماندند پس
پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که
شهرهای ترا آباد کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد که میخواهی
من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشان را زنده کرد بدعای آن پیغمبر و با او رفتند پس اینجا عمر کردند و بدنیا بر گشتند
پس باجلهای خود مردند **و ایضاً** در قرآن مجید قصه عزیر وارد شده است که حق تعالی او را میرانید و بعد از صد سال زنده کرد بدنیا
و بعد از آنکه سالها زنده ماند باجل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد
و با خود بطور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان و کفر ایشان
صاعقه بایشان رسید و همه مردند پس موسی گفت پروردگارا چگونه با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را
زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس باجلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت
عیسی خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مردها که زنده کرد باذن خدا بر گشتند بدنیا و مدتها
ماندند و بعد از آن مردند باجلهای خود و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل
اینها بسیار است که دلالت میکند که رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا فرموده که می باشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع
شده است مانند موافقت نعل بنعل و پر تیر با پر تیر دیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند که چون حضرت
قائم بیرون آید عیسی از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول کند نزول او بزمین زنده شدن بعد از مرگ نیست زیرا که حق تعالی
فرموده است اِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَرَافِعُکَ اِلَیَّ و بعد از آن بعضی آیات سابقه را که دلالت بر رجعت میکند ایراد نموده و آنچه در باب موت عیسی و اصحاب
کهف فرموده نزد فقیر محل تأملست و در حق الیقین و بحار الانوار مذکور است تحقیق آنها ختم میکنیم این مبحث را بایراد حدیث مشهور مفضل بن

حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا امام منتظر
انتظار ظهور او میکشند و امید وار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معین معلومی برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی
ابا نموده از اینکه از برای وقت ظهور او وقتی تعیین فرماید که شیعیان ما بدانند پس فرمود که آیا نمیدانی که حق سبحانه و تعالی در امر قیامت در قرآن مجید فرموده
همچنین در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را شریک خدا در علم غیب گردانیده است
دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بیخبر ظاهر گردد و نامش بلند
شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و نسب و کنیتش ندا کند تا آنکه حجت تمام شود بر خلق تا آنکه بگویند که ما بر خلق لازم ساختیم و
قصه‌ها و احوالش را بیان کردیم و نام و نسب و کنیتش را برای ایشان ظاهر کردیم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت حضرت رسول است تا آنکه نگویند
که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب کرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ
وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ یعنی حق تعالی فرستاده است پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند
آنها که بخدا شرک میآورند و در آیه دیگر فرموده است وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰی لَا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَیَکُونَ الدِّینُ لِلّٰهِ چنین قتال کنید با کافران تا آنکه در
زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل بر طرف کند از همه ملتها و دینها اختلاف را و همه
دین یک دین حق گردد و از هیچ کس بغیر دین حق قبول نکند چنانچه حق تعالی فرموده است وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ
فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید
که در ایام غیبت آنحضرت با کی مخاطبه خواهد کرد و با کی سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد
آمد بسوی معتمدان و نائبان آنحضرت که بشیعیان برسانند والله ای مفضل گویا میبینیم آنحضرت را که داخل شود بر در حضرت رسول در مکه
و ردای حضرت رسول بر سر داشته باشد و در پاها نعلین و نعل حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا که
او را نشناسند و بآن هیئت بیاید نزد خانه کعبه تنها و بیرفیق پس چون شب در آید و دیدها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف ملائکه
بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد
و سپاس خداوندی را سزاست که وعده ما را راست کرد و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم و نیکو مزد نیست
مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابرهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حق تعالی
ایشان را برای من ذخیره کرده است پیش از ظاهر کردن من بر روی زمین بیائید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جا عالم که باشند
از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند پس بشنوند همه صدای او را و همگی متوجه آنحضرت شوند و بیک چشم بر هم زدن حاضر شوند نزد
آنحضرت در میان رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان
خانهای مؤمنان در آید بحدی که نفسهای ایشان بان فرح یابد اما ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض
از اطراف عالم حاضر شده اند همه در خدمتش حاضر و ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور
عالم را روشن کند پس بگوید که هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند
جبرئیل باشد پس سایر ملائکه با او بیعت نمایند پس نجیبان جن پس بیعت بر سند پس سیصد و سیزده نفر نقبا به بیعت سرافراز گردند آنگاه مردم
مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند آنها که با اویند پس بعضی گویند که صاحب همان بزها است که
مکه شد پس بعضی گویند که هیچ یک از اصحابش را میشناسید گویند که نمیشناسیم هیچکس را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه
که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند باواز بلند که
اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و نام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن
پدرش امام یازدهم و دیگر پدرانش را بشمارد تا حسین بن علی با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت او منمائید که گمراه میشوید پس اول
کسی که آن ندا را لبیک میگوید و اجابت میکند ملائکه پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آنحضرتند میگویند شنیدیم و اطاعت
کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمیماند مگر آنکه آن صدا را میشنوند و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و
بیابانها پس چون نزدیک بغروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطانی ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است و عثمان
عنبسه از فرزندان یزید بن معاویه است با او بیعت کنید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را
تکذیب کنند و دانند که او شیطانست و گویند که شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای اخیر از راه
بر گردد و گمان رود حضرت صاحب پشت بکعبه داده گوید هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث پس منم نوح و سام و ابرهیم و اسماعیل و موسی و یوشع

و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمالات همه با منست و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسین پس نظر کند بمن و آنچه
خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد منست بخبر آنها مصلحت ندانستند و خبر ندادند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را میخواهد
بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند امت آدم و شیث گویند که اینست والله صحف آدم و شیث که هیچ تغییر نیافته است
و بخواند بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابرهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود را پس علما ملتها
همه شهادت دهند که اینست آن کتابها بنحویکه از آسمان نازل شده بود و تغییر یافته است و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را بما
خواند پس بخواند قرآن را بنحویکه حق تعالی بر حضرت رسول نازل ساخت بی آنکه تغییر یافته باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در آنحال
شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گردیده باشد و گوید که ای سید من منم بشیر و امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت
تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید من و برادرم
در میان لشکر بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و منبر را برهم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد
مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکرهای ما سیصد هزار بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را
بقتل برسانیم پس بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک
گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها را با چهارپایان و اسباب و اموال فرو برد و کسی و خبری نماند بر روی
زمین بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی نزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه میبینی پس با برادرم گفت که ای نذیر برو نزد
سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید
و با من گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که توبه ترا قبول
میفرماید پس حضرت دست مبارک را بر روی بشیر میمالد بحال اول بر گردد و با آنحضرت بیعت کند و در لشکر آنحضرت بماند مفضل
پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود بلی والله ای مفضل و آنحضرت با آنگروه فرود خواهد
آمد در زمین هجرت مابین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آنوقت چهل و شش هزار ملائکه خواهند بود و شش هزار از جن و بروایت
دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد
فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه بحق دعوت خواهد کرد پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند
بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب خواهد کرد و از بنائی
که حضرت ابرهیم و اسماعیل گذاشته بودند بنا میکند و میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند
از اساس اولش بنا میکند و میسازد و قصر کوفه را خراب میکند که هر که او را بنا نهاده مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود
فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را
بقتل برسانند پس حضرت باز بسوی مکه معاودت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای
مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را
بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آنوالی را بکشند آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که
برگردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشید و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانند پس چون عسکر فیروز اثر بسوی مکه باز گردند
از صد کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت
آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله
خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله
هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بکوفه باشد و در آنزمان قیمت جای خوابیدن یک
گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آنزمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای
کوفه بکربلای معلی متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناه و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی آن زمین
مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر اینه
بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو کرامت فرماید پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند ای مفضل بدرستیکه بقعهای
زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر بر کربلا مکن بدرستیکه
بقعه مبارکه اینست که در اینجا ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید و همان مکان بلند است که مریم و عیسی را جا داد و در

موضعیکه سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را بعد از شهادت شستند و در آنجا موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد
و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیا است تا ظاهر
شدن حضرت قائم مفضل گفت ای سید من پس حضرت صاحب الامر علیه السلام دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا و چون وارد
مدینه شود امری عجیب از او بظهور خواهد آمد که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون
نزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خدا است گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده
اند گویند که دو مصاحب و هم خوابه او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب الامر در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابابکر و کیست عمر و بچه سبب
ایشان را از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی
آل محمد غیر ایشان در اینجا مدفون نیست اینها را برای همین در اینجا دفن کردند که خلیفه رسول بودند و پدر زنان آنحضرت بودند پس فرماید
که آیا کسی هست که گوید ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باز میفرماید که آیا کسی هست که شک داشته باشد در
اینکه در اینجا مدفون اند ایشان گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بدر آورند پس هر دو را با بدن تازه
بیرون آورند بهمان صورت که داشتند پس بفرماید که کفنها را از ایشان بدر آورند و ایشان را بحلق کشند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق
حال آن درخت سبز شود و برگ بر آورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند گویند که اینست والله شرف و بزرگواری
ما و رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر شود هر که در دل بقدر حبه محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب قائم
ندا کند که هر که این دو مصاحب و هم خوابه رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و بیکجانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند
یکی دوستان ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت امر فرماید بدوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی
گرفتار میشوند ایشان جواب گویند که ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری
نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامت بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقربان درگاه حق اند بلکه از تو
بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشان را از قبر بدر آورده و بر دار کشیده پس حضرت
مهدی امر نماید باد سیاه را که بر ایشان بوزد و ایشان را هلاک گرداند پس بفرماید که آن دو نفر را بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند
و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمیکه و کفریکه از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی
را و آتش افروختن بدر خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین
و اطفال ایشان و پسر عمهان و یاوران او و اسیر کردن ذریه رسول و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونیکه بناحق ریخته شده
هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناهی و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل محمد همه را بایشان بشمارد
که از شما شده و ایشان اعتراف کنند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه بحق نمیکردند اینها نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر
باشد از ایشان قصاص نمایند پس ایشان را امر فرماید که از درخت بر کشند و آتشی را فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت
و بادی را فرماید تا که خاکستر ایشان را بدریاها پاشد مفضل گفت که ای سید من این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که
سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند
شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب
خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده کنند پس خدا بهر جا که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند پس
حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در مابین نجف و کوفه فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده نفر نقبا
مفضل پرسید که زوراء که بغداد باشد در آنجا چگونه خواهد بود در آنوقت فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسیکه
در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و از علمهای مغرب و از علمهائیکه از نزدیک و دور که متوجه آن میگردد والله که بر آنشهر نازل شود اصناف
عذابها که بر امتهای گذشته واقع شده است و عذابی چند بر آن نازل شود اضعاف عذابها که بر امتهای گذشته واقع شده است و عذابی چند بر آن
نازل شود که چشمها ندیده و گوشها نشنیده باشد و طوفانیکه بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که یکوقتی چنان
آباد شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانهها و قصرهایش بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشت اند
و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آنشهر و از افتراء بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی بناحق و زنا کردن و شراب
خوردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا نباشد پس خدا خراب کند آنرا باین فتنه ها و لشکرها بمرتبه ای
که اگر کسی گذر کند بر آن کسی نشان دهد که اینجا زمین آنشهر است کسی قبول نکند پس خروج کند جوانی خوش روی حسنی بجانب دیلم و قزوین و

وباواز فصیح ندا کند که بغیر ما رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبید پس اجابت نمائید او را که کنجهای خدا در طالقان چه کنجها است
نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پارهای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر اسبهای اشهب همه سوار مکمل و مسلح و پیوسته میکشند ظالمان
را تا بکوفه در آید در وقتیکه اکثر زمین را پاک کرده باشد از کافران پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش بنزدیک کوفه
رسیده اند پس باصحاب خود میکوید که بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد والله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما
مطلبش آنستکه بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حسینی در برابر حضرت مهدی می ایستد و میکوید که اگر راست میکوئی که
توئی مهدی آل محمد کجا است عصای جدت رسول و انکشتر او و برد و زره او که از فاضل مینامیدند و عمامه اش که سحاب میکفتند و اسبش که
یربوع میکفتند و ناقه اش که غضبا میکفتند و استرش که دلدل میکفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و کو مصحف امیرالمؤمنین که
بی تغییر و تبدیل جمع کرده پس همه را حضرت مهدی حاضر مینماید حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابرهیم و صاع یوسف
و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انکشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی
عصای حضرت رسول را بر سنک صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرکی شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس حسینی الله اکبر میکوید و
خود را دراز کن تا با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسینی و جمیع لشکرش بیعت کنند بغیر از چهل هزار
نفر از زیدیه که با لشکرش باشند و مصحفها در کردن حمایل کرده باشند انها کویند که این سحر بزرک بود پس حضرت مهدی هر چند ایشانرا
پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید تا همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که دیکر چه خواهد کرد فرمود که لشکرها
بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا انکه او را بکیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین ع ظاهر شود با دو
ده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق
اکبر یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف اشرف باشد و یکی در بحرین و یکی
در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و کویا میبینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس
بیرون آید سید اکبر محمد رسول الله با هر که ایمان آورده باشد بآنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنکهای ایشان شهید شده با
پس زنده میکند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت او و در کفر او مینمودند و میکفتند ساحر است یا دیوانه است
و کاهن است و بخواهش خود سخن میکوید و هر که با او جنک کرده باشد و نزاع کرده باشد همه را بجزای خود میرساند و همچنین بر میکرداند
یکیک از ائمه را تا صاحب الامر و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که از ایشان دوری کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا
مبتلا کردد و در آنوقت ظاهر میشود تاویل این آیه کریمه که ترجمه اش کذشت و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
تا اخر آیه مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و
امیرالمؤمنین ع با حضرت صاحب الامر خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بکردند حتی پشت کوه قاف و انچه در ظلمات است و
جمیع دریاها تا انکه هیچ موضعی نماند از زمین مکر انکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در انجا بر پا دارند پس فرمود که کویا میبینیم ای مفضل
آن روز را که ما کروه امامان نزد جد خود رسول خدا ایستاده باشیم و بآنحضرت شکایت کنیم انچه بر ما واقع شد از امت جفاکار بعد از وفات
آنحضرت و انچه بما رسانیدند از تکذیب ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم
خدا و رسول و شهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس کردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه کریان شود و بفرماید ای فرزندان من
نازل نشده است بشما مکر انچه بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من کرفتند
و چندان که حجتها اقامه کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر کرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نجس خود را
بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان اتفاق کردند و
خلافت ترا از شوهر من امیرالمؤمنین غصب کردند پس چون آمدند که او را ببیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بدر خانه من جمع کردند که
خانه رسالت ترا بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرئتست که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر کفت
کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بکو بیاید و بیعت کند و اکر نه آتش میاندازم در خانه
و همه را میسوزانم پس من کفتم خداوندا بتو شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان ما رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند
پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنانرا بکذار که خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست
و بر شکم من زد و فرزند محسن نام ششماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغکو
مینامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که کیسو بکشایم امیرالمؤمنین ع دوید و مرا در سینه چسبانید

وکفت ای دختر رسول خدا پدر تو رحمة للعالمین بود بخدا سوکند میدهم ترا که مقنعه از سر نکشائی و سر باسمان بلند نکنی والله که اکر بکنی یک جنبنده در زمین
و یک پرنده در هوا نمیماند پس بر کشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیرالمؤمنین ع شکایت کند که چند شب با حسنین بخانهای مهاجر
و انصار رفتم و از انها که مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان کرفته بودی از ایشان طلب یاری کردم و ایشان وعده یاری کردند چون صبح شد هیچ
کس بیاری من نیامد و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی کفت ای فرزند مادر بدرستیکه
قوم تو مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت او مثل آن نکشید
تا انکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن ع بر خیزد و کوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعویه رسید زیاد
ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهل مرا بکیرند تا بیعت کنیم با معویه و هر که قبول نکند
کردنش را بزنند و سرش را برای معویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشانرا بجنک معویه خواندم بغیر از
بیست کس جواب من کسی نکفت پس رو باسمان کردم و کفتم خداوندا تو کواه باش ایشانرا دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم
ایشان را یاری من نکردند و در فرمان برداری من و تو مقصر شدند خداوندا بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر بزیر آمدم و ایشانرا واکذاشتم
و بجانب مدینه روانشدم پس آمدند بنزد من و کفتند اینک معویه لشکرها بانبار و کوفه فرستاده و مسلمانانرا غارت کرده است و زنان و اطفال
بیکناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس کفتم با ایشان شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و کفتم که بنزد معویه خواهید رفت و بیعت مرا
خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معویه آخر نشد مکر انچه من ایشانرا خبر داده بودم پس بر خیزد امام شهید حسین بن علی با خون خود
خضاب کرده با جمیع شهدای کربلا که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول نظرش برو افتد بکرید و جمیع آسمانها بکریه آنحضرت کریان شوند و
حضرت نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسین ع از جانب راست حضرت رسول بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ
حضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت رسول او را بسینه خود بچسباند و بکوید فدای
تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من در باره تو روشن باد و از جانب راست امام حسین حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ او جعفر طیار
و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین بر داشته بیارند فریاد کنان و حضرت فاطمه این آیه را تلاوت کند که ترجمه اش اینست
ظاهر لفظش این روزیست که بشما وعده میدادند امروز میبینید هر نفسی انچه کرده است از کار خیر حاضر کردانیده شده است و انچه کرده است از
کار بد آرزو میکند که کاش میان او و میان آن کار زشت فاصله دوری باشد پس حضرت امام جعفر صادق ع بسیار کریست و فرمود که روشن
مباد دیده که نزد ذکر این قصه کریان نکردد پس مفضل کریست کفت ای مولای من چه ثواب دارد کریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی دارد
اکر شیعه باشد مفضل پرسید دیکر چه خواهد شد فرمود حضرت فاطمه بر خیزد و کوید وفا کن خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب
انها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهائیکه بر جمیع فرزندان من کردند پس بکریند بر او ملائکه
آسمانها و زمینها و ساکنان و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا است و هر که در تحت الثری است همکی خروش بر آورند پس نماند احدی از
کشندکان ما و ستمکاران بر ما و انها که راضی بودند بستمهای ما مکر انکه هزار مرتبه در آنروز کشته شوند مفضل کوید عرض کردم
ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آنروز زنده خواهید شد فرمود که مکر نشنیده اند
ابدا این آیه را و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود که عذاب پستتر عذاب رجعت است و عذاب بزرکتر عذاب قیامت
پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در دوستی ما تقصیر کرده اند میکویند که معنی رجعت آنستکه پادشاهی بما بر کردد و مهدی ما پادشاهی
کند وای بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا از ما کرفته است تا بما بر کردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است ای مفضل اکر
تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر اینه در فضیلت ما شک نکنند مکر نشنیده اند این آیه را که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی
الارض تا آخر آیه که ترجمه اش کذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است فرعون و هامان
ابوبکر و عمر اند پس فرمود بعد از آن بر خیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر ع پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا انچه از ستمکاران
بر ایشان واقع شده است پس بر خیزم من و شکایت کنم انچه از منصور دوانقی بمن رسیده است پس بر خیزد فرزندم امام موسی ع و شکایت
کند از هارون ملعون و غیر او پس بر خیزد علی بن موسی الرضا ع و شکایت کند از مامون ملعون پس بر خیزد امام محمد تقی و شکایت کند از
مامون و هرون ملعون و غیر او پس بر خیزد امام علی نقی و شکایت کند از متوکل پس بر خیزد امام حسن عسکری ع و شکایت کند از معتز
پس بر خیزد مهدی آخر الزمان همنام جدش حضرت رسول با جامه خون آلوده حضرت رسول که در روزی که پیشانی نورانیش را در جنک احد مجروح
کردند و دندان مبارکش را شکستند و بخون آلوده شد و ملائکه بر دور او باشند تا بایستد پیش جد امجدش و بکوید مرا وصف
کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند

متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر میبود تا این وقت غایب نمیماند پس صبر کردیم از برای خدا تا الحال که حق تعالی امر او
فرمود که ظاهر شد پس حضرت فرماید الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوء تا اخر آیه و گوید که آمد یاری و فتح الهی ظاهر شد
گفته حق تعالی وهو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون پس بخواند این را انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما وینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید
که چه گناه داشت حضرت رسول که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است بعد از این
خواهد شد حضرت امام جعفر صادق ع فرمود ای مفضل رسول خدا فرمود دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی بن ابی طالب ع و
شیعیان فرزندانم که اوصیا منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن
پس حق تعالی گناهان شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و همه را از برای آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خدا است بما
ببرکت شما امامان حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو از شیعیان خالص است و اینحدیث را نقل مکن برای جمعی که در معصیت خدا
رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند ترک میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی
میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسیکه پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که حق تعالی آیه که حضرت رسول
خواند لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون مگر آنحضرت بر همه دینها غالب نشده اند فرمود ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و
نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول خواهد بود و این آیه نیز
در آنزمان بعمل خواهد آمد وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله پس حضرت امام جعفر صادق ع فرمود پس بر میگردد حضرت مهدی بسوی
کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر
مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مومن در ذمه او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت
مهدی ندا فرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را بدهد و ادا فرماید حتی یک دانه سیر و
یک دانه خردل و اینحدیث ازین طولانی تر است و اینجا باین قدر که مناسب اینمقام بود ذکر کردیم **باب پنجم** در اثبات معاد است و بیان مقدمات

آن و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای امر عالم و در آن چند فصل است **فصل اول** در اثبات معاد جسمانی است و در آن تمهید مقدمه
ضرور است بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال خواهد
میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تاویلست و عمده اسباب ایمان و یقین
انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار معتبره وارد شده است از ائمه اطهار که هر چه از ما بشما برسد اذعان و تسلیم نمایید و اگر عقل شما بان
نرسد بظاهر آن اقرار نمایید و رد و انکار مکنید آنچه را ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد بر خداوند عرش اعلی است و ابتدا با
معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف بر آنست بدانکه معاد در لغت اسم معنی آمده است اول عود و
رجوع بجایی یا بحالی که از آن منتقل شده باشد **دوم** مکان عود **سیم** زمان عود و مراد در اینجا عود روح است به بدن برای یافتن جزای
اعمال که در مدت حیوة دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر سه بیک چیز بر میگردد و آن روحانی و جسمانی میباشد و روحانی آنستکه
روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن باشد اگر از سعدا بعلوم و کمالاتیکه در دار دنیا اکتساب نموده مبتهج گردد و مسرور باشد و اگر از اشقیا
باشد بجهل مرکب و بسیط بر صفات ذمیمه که در این نشاء کسب کرده است معذب و مغموم باشد و فلاسفه بهمین معاد قائلند و بهشت و دوزخ
و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی آنستکه این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح باینها متعلق میگردد و اگر
از اهل ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و باتش جسمانی معذب گردند و این ضروری
دین اسلام است بلکه اتفاق جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین قائلند و اکثر کتابهای الهی باین معنی ناطق است خصوصا قرآن مجید که
اکثر آیات در این معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد بنزد حضرت رسول
و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوانهای پوسیده را زنده میکند در قیامت حضرت فرمود که بلی و زنده میکند ترا و
داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وضرب لنا مثلا ونسی خلقه چنانچه بعد ازین انشاء الله تعالی تفسیرش مذکور خواهد شد
و شک نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی میباشد چنانچه فخر رازی گفته
است انصاف آنستکه ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما انکار کرده اند این معاد را با
آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد در آنها تامل میداند که
محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اتباع ائمه دعا عاجز شده اند در چنین مسئله غامض که محل انظار و افکار جمیع

عقلا است

عقلا است دعوی بداهت کرده اند و کسی که باعتبار چنین شبهه دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی بر دارد معلوم
است که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد بدانکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد ازین بیان خواهم کرد
انشاء الله و جمع کثیر از متکلمین عامه و خاصه بهردو قائل شده اند بعضی روح بعد از مفارقت بدن باقیست لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو دارد
در قیامت که ارواح با بدان بر میگردد یا به بهشت یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو دارند و محقق دوانی در شرح
عقاید گفته است که معاد جسمانی از جمله اموریست که واجبست اعتقاد بان و منکران کافراست اما معاد روحانی یعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت
بدن و تالم از لذات و آلام عقلی تکلیف تعلق نگرفته است باعتقاد بان و منکران کافر است اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات آن فخر رازی
در بعضی از تصانیفش گفته است اما قائلون بمعاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است
بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت او است و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن
نیست زیرا که آدمی تا مستغرق بود در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بلذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیف
است و در وقتیکه مفارقت کرده اند بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوی شوند ایشان را ابهام میرسد که جمع میان دو امر
میتوانند کرد و شبهه نیست در اینکه این حالت اعلای درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که بقول بهر دو محض
بین الروایتین است یا که بر هر دو برهان قائم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب معاد حشر نفی جسمانی کرده است

مولف گوید که اینمذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز دلالت بر این دارد چنانچه
عیاشی و غیر آن از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت درآیند و داخل شوند و دوستان خدا در مساکن و
منازل خود و هر مومنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوهها او بخجه باشد بر سر او و چشمها بر دور او بجوشد
و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاها منضد برای او بگذارند و هر چه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر
کنند پیش از آنکه از ایشان بطلبد حوریان بسیار چشم از باغستانها بسوی او بیرون آیند و در آن نعمتها باشند آنچه خدا خواهد پس بعد از آن خداوند
جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن
هستند گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر مهیا شده است از نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتهای که
داریم از رحمت پروردگار خود هستیم چون بار دیگر ندا بایشان برسد گویند بلی ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم
حق تعالی فرماید که رضا و خشنودی من از شما و محبت نسبت بشما و عظیم تر است از آنچه شما در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو
از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خوشتر است بخواطر ما و پاکیزه تر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش اینست که وعده داده است
خدا مردان مومن و زنان مومنه را باغستانها و بهشتها که جاری شود در آن نهرها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنهای پاکیزه خوب
و نیکو در جنات عدن و رضا و خشنودی خدا بزرگتر است از اینها اینست فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت
کرده است که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق من متنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستیکه بان متنعم خواهید کرد در دنیا و آخرت و ظاهر
اینست که باصل عبادت متنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات و تحصیل قرب او است و
در امالی از حضرت امیر ع روایت کرده است که هر که شبی را بعبادت حق تعالی احیا کند حق تعالی او را در جنة الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهر
هر چیزی باشد آنچه نفس او خواهش کند و دیده از آن لذت ببرد و آنچه در خواطر خطور کرده باشد سوای آنچه از برای ایشان مهیا کرده است
از برای او از کرامت و مزید قرب در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول ص روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنستکه حوریان برای
ایشان خوانندگی میکنند بحسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه بروش مضامین شیطان بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و بروایت دیگر
فرمود که در بهشت درختی هست که حق تعالی وحی کرده که بشنوان بر بندگان من که در دنیا بذکر و عبادت من مشغول شدند و ترک کردند صدای
بربط و تار را پس صدائی بلند شوند از آن درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل آن صدا نشنیده باشند و ابن بابویه در رساله
عقاید گفته است که اهل بهشت چند نوعند بعضی از ایشان متنعم میکنند بانواع خوردن و آشامیدن و میوهها و تحفهها و حوریان و خدمتکاران و
نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و استبرق و حریر بهشت و هر کس لذت میبرد بآنچه میخواهد و همتش بان متعلق است و بوی داده
آنچه خدا برای آن عبادت کرده است حضرت امام جعفر صادق ع فرمود بدرستیکه مردم که حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنفند صنفی از ایشان
عبادت میکنند خدا را از امید ثواب پس این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از ترس آتش این عبادت خدمتکارانست و صنف دیگر
عبادت میکنند او را از برای محبت و این عبادت بزرگواران و کریمانست و شیخ مفید در شرح اینکلام گفته است که ثواب اهل بهشت التذاذ بماکول و
مناظر و مناکح است و آنچه ادراک میکند حواس ایشان از چیزهائی که مطبوع عند بر میل بسوی آنها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن بآنها

بهشت

ونیست در بهشت آن نشر کسیکه رنیا بغیر اینها و قول کسیکه در بهشت غیر هست که لذت دنیا بتسبیح و تقدیس و خوردن قولیست که نزد اهل اسلام از رد
اسلام و آن مأخوذ است از نصاری که میگویند که انها که در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند در بهشت مثل ملائکه میشوند نمیخورند و نمی آشامند و جماع
نمیکنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است بانکه ترغیب نموده است عاملان را بر عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند
و حال آنکه کتاب خدا شهادت میدهد بضد آن و اجماع برخلاف آن منعقد است مگر آنکه در اینها تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست
یا عمل بحدیثی موضوعی کرده باشد **مؤلف گوید** که کلام مفید متین است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که جمعی از
اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد او ورده ادلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که
از آنکه جمعی در وقت عبادات بهشت و دوزخ منظور نباشد لازم نمی آید که از نعیم بهشت ملتذ نشوند همچنانکه در عبادات نعمتهای دنیا منظور
ایشان نمیباشد و مع هذا از نعمتهای آن لذت می یابند بلی ممکن است لذت جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانچه تحقیق کردیم و الا
ممکن است که ایشان را در ضمن التذاذ بلذات جسمانیه لذات روحانی حاصل شود زیرا که ناله ذلک بلذات جسمانیه مراتب درجات میدارد بحسب اختلاف
اهل بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتها از اصرف میکنند چنانچه در دنیا لذت می یابند بی آنکه از قرب
و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند که از اینجهت بهشت را میخواهند که دار کرامت خدا و محل دوستان او است و لذت از
نعمتهای بهشت از اینجهت می یابند که علامت کرامت الهی است و محبوب ایشان را برای ایشان مهیا کرده اند پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند
رحمن استشمام مینمایند و از هر فاکهه و طعام طعم حسن عنایت او را می یابند و همچنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام دوستان ایشان نیز همین لذت را
می یابند که پس بهشت و بهشت است روحانی و جسمانی قالب بهشت روحانیست همچنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و
سایر مکارم عبادات است پس کسیکه در دنیا بحسب روحی از عبادات کراهت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی لذت نمی یابد و کسی
که در دنیا روح عبادات را فهمیده است و لذت عبادات را چشیده است و عاشق عبادات گردیده است و سراسر بندگی در دنیا افتاده است با اخلاص
و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذت روحانی نمی یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در
کتاب عین الحیوة و کتاب بحار ایراد نموده ام وَذٰلِكَ مِمَّا أَفَاضَ اللهُ بِلُطْفِهِ وَهُوَ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ و در اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیه نمایم
که باعتقاد متکلمین صریح ترین آیاتست قال سبحانه وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد و فخر رازی گفته است که این آیه
غرایب بسیار هست بعضی را امکان ذکر میکنیم پس میگوئیم که منکر حشر بعضی مطلقا متمسک بدلیلی بلکه بشبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد
ادعای ضرورت نموده اند و اگر چنین اند و بسیاری از آیات بر اینکه دلالت دارد مثل این آیه قال مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ و گفت کی زنده میکند استخوان
را در حالتیکه رمیم و پوسیده شده است پس انکار بمحض استبعاد بود حق تعالی ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان فرمود وَنَسِيَ خَلْقَهُ یعنی آیا فراموش کرد
است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفه متشابه الاجزا و از سر تا قدم اعضای مختلف از جهت صورت و قوا از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین
کردیم بلکه در بعضی اعضا حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی در اعضا امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شده و از
سایر حیوانات ممتاز شده اگر بمحض استبعاد اکتفا میکند چرا استبعاد نکرد که شدن نطق و عقل و محل خود نمیکند که غریب تر است و تخصیص ایشان
را بند کرد از برای آن بود که از جهت دو چیز او وصف کرده اند از ابو سیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق کردیدن اجزا موجب زیادتی
استبعاد است و حق تعالی رفع استبعاد ایشان بکمال علم و قدرت انحد او نمود که اینها را ابو میکردانند پس فرمود که از برای ما مثل میزند باستخوان پوسیده یعنی
قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب او فریدن خلق قریب را اول خلق او پس بگو که زنده میکند آنها را آنکه انشاء کرد
علی بوجود آورد در اول بار و او بهر خلق کننده کان و علیم و داناست و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران حشر شبهه ذکر کرده اند اگر
اخروی باستبعاد بر میکردد و آن بر دو وجه است اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمیماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود آن کردن حق
تعالی از این جواب داده است که آن که خلق در اول نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود و او را آفرید و همچنین او را بر میگرداند هر چند معدوم شده
باشد و شبهه دویم آنستکه کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شود و بعضی از آنها در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی
جزو اجزای کرمها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و از این بعید تر که اگر آدمی آدمی دیگر را بخورد و اجزای ماکول جزو بدن آکل شود اگر در
حشر بر گردند آن اجزا در بدن آکل داخل شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ
عَلِيمٌ و جهش آنستکه در اصل اجزای اکلیه هست که از منی بهم رسیده و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم میرسد و در ماکول نیز هر دو قسم است
اگر آدمی آدمی را بخورد اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن او بوده است
و حق تعالی بهمه عالم است میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح در آن میدمد و جمع میکند
اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح در آن میکند و همچنین اجزائیکه در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع میکند

پس حق تعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرمود الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا یعنی آنخداوندی که از درخت تر که مثل آتش و میراننده آتش است
برای شما آتش بیرون میآورد اشاره است بانکه دو درخت را بر هم میزنند که یکی را مرخ میگویند و دیگری را عفار چون میخواهند که آتش بگیرند شاخی از این دو درخت
را بیکدیگر میسایند و از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز حاصل میشود مگر درخت عناب و اما از این دو درخت بهتر بعمل میآید فَإِذَا أَنْتُمْ
مِنْهُ تُوقِدُونَ پس ناگاه شما میافروزید از او آتش را أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ یعنی آیا نیست آنکسی
که آفریده است آسمانها و زمین را قادر بر اینکه خلق کند مثل ایشان را بلی قادر است و بسیار خلق کننده و بسیار داناست و اما وجه اول که مفسر است که چون
ذکر درخت سبز آنستکه آدمی مرکب است از بدنی که در او میبینی و حیاتی که در اعضا او سرایت نموده و آن لازم حرارت غریزیه است که در جمیع بدن جاری
است و اگر استبعاد میکند بهم رسیدن حرارت و حیات آدم را و پس استبعاد میکند زیرا که بودن آتش در درخت سبز که آب از آن میچکد عجیب تر و غریب تر است
و اگر استبعاد میکنید خلق جسم او را پس خلق آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما و هو الخلاق اشاره است بآنکه قدرت او کاملست و العلیم
اشاره است بآنکه علم او شاملست **مؤلف گوید** که از جمله آیاتیکه مشتملست بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه مبارکه
است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان میکنید بر برهان عقلی که ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما بازگشت بسوی ما
نمیکنید و نخواهید کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه شک در آن نیست دلالت قطعی است بر اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع
جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق
کردن آسمان و زمین و حیوانات و شما مکلفین برای حکمتی باشد و حکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی
بالذات و کامل من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشاه دیگر نباشد
منحصر باشد در این نشاه فانیه منافع این نشاه که مخلوط است با صنعات از کدورات جسمانی و روحانی و مصائب و محن و امراض و فتن و تلف و غصب اموال
و بیماری و موت اولاد و احباء و سایر کدورات و قابل این نیست که مرد دانا از برای این خلق کند و این شبیه است بانکه کریمی شخصی را ضیافت کند بخانه که مملو
باشد از انواع درندگان و موذیات از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون وارد شود طعامهای لذیذ او حاضر سازند و هر لقمه که
بردارد چندین زنبور بر دستش و زبانش بزنند و شمشیر داران در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعتی بر او حمله کنند و پیش از آنکه لقمه منو قع
او است بعمل آید او را کردن بزنند هیچ عاقل ضیافتی چنین را نمی پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه خدا مهمانداری شما را بر او بفرماید و او را وعده کند که بعد
این آزادها بکشی ترا بمناصب عظیمه سرافراز میکنم و انعامات جزیله بتو میدهم چند روزی آزار میکشی و بعد از آن مدتهای بسیار در حکومت
و رفاهیت خواهی بود همه عقلا او را ستایش میکنند چرا که مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی **فصل دویم**
در دفع شبههای معاد جسمانی و آن موقوفست بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان اختلاف بسیار هست و فقیر در کتاب بحار
الانوار زیاده بر بیست قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند که چهل قول در این باب هست و آنچه اکثر محققین قائل شده اند آنستکه انسان مرکب است از روح
و بدن و اینها دو جوهرند و حقیقت اند که میان ایشان باغایت اختلاف نهایت بیگانگیست که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علوی است و دیگری از خاک
که محض ظلمت است مرکز عالم سفلی است و هر کدام را اثری و عملی است که از دیگری نیست آثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و پوشیدن و گفتن و بوئیدن
و لمس کردن و امثال اینها است بابزار اعضا و قوای ظاهره و لذت او لمس و حصول و عدم اینها است و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار
روح است بلی بدن را نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است بلکه افعال جزئی حسی که از بدن و اعضا او صادر میشود مثل دیدن و شنیدن همه کار
روح است و بدن و اعضا برای آنها آلتی چند اند چنانچه میگوئی من دیدم بچشم و من شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس من عبارت است از روح و ذات
تو همانست و این افعال فعل او است و این اعضا و قوی همه آلات او اند مثل کاتب که قلم مینویسد در حقیقت نویسنده دیگریست و بعضی گفته اند
آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن نسبت بهمه اعضای ظاهر چنانچه از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای آن همه بیخبرند و بدن
در جای خود در خواب است و روح برای خود میآید و میرود و شهر بشهر میگردد و میگوید و میشنود و همه کار میکند اما در اینکلام سخنی هست
پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آله او است و بعضی گفته اند روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور و روشنی
همه از چراغ است و فانوس پرده ظلمت است اگر چراغ را بی پرده مشاهده نمائی ضیا و جمال آنرا نتوان دانست و اگر روح بی بدن را ملاحظه نمائی قدر
کمالش را نتوانی شناخت آنوقت میدانی که فانوس نقص و عیب چراغ است نه زینت جمال چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانیست از هبوب ریاح محتاج بفانوس
و مثالست بجهت تخفیف رنجور است محتاج بپوشش او را ضرر است و مشعل و آفتاب را فانوس در کار نیست و صحیح پرهیز از نسیم بهار ندیده
و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که روح مؤمن در بدنش مثل جوهر است در صندوق و جوهر را اگر بر داشتند صندوق
را میاندازند و اعتنا بشان او نمیکنند و در کتاب معالج الیقین روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد
و خواب در شهر دیگر میبیند در جواب فرمود روح مثل آفتاب است که مرکزش در آسمان است و شعاعش در جهانها پهن است و ایضا در بصائر از حضرت

امام جعفر صادق ع روایت کرده است که روح ممزوج ببدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوشی است بر بدن که محیط است بان و حاصل خلاف
در روح باین بر میگردد که ایا روح جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است و جمعی از انها که جسم میدانند از متکلمان باین
قول قائل شده اند یکی انکه عبارتست از این هیکل محسوس و غیر انکه در بدن اجزای اصلیه هست که باقی است از اول عمر تا اخر عمر و اجزای فضلیه
میباشد که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است همان اجزای اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب بر آنست
و بعضی از متکلمین امامیه باین قول قائل شده اند و باین قول بعضی از اخبار دلالت میکند نه باینمعنی که روح است بلکه انچه از بدن انسان در حالت
حیوة و در قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود ان اجزاست چنانچه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و انها که جسم نمیدانند و عرض جسمانی
میدانند اقوال سخیفه میدانند که قابل نقل نیست و انها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمایند و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب
اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگرچه بعضی گفته اند که در اخر عمر از اینمذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین و بعضی از متاخرین
گفته اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیث صریحی در این باب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری باین معنی
داشته باشد بمحض انها جزم باین قول نمیتوان کرد و دلائلی که بر نفی تجرد گفته اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که دلالت بر حدوث روح
است ظاهر دلالت میکند انکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و امدن بنزد
و منتقل شدن بوادی السلام و امثال انها دلالت بر جسمیت میکند مگر انکه تاویل کنند انها را بتاویلات بعیده که بدن حضور و رفت
از طریقه ادب و دیانت بعید است و بی نفی و اثبات خود و مشکلست بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باینمعنی فهمیده اند که هم
چنانکه خدا را نمیتوان شناخت نفس را نمیتوان شناخت و حضرت رسول ص فرمود ساکت شوید از انچه خدا از ان ساکت شده است و حضرت
امیر المؤمنین ع فرمود که تکلم مکنید در دانستن چیزی که تکلیف علم انها بشما نکرده اند که بسا باشد بر خلاف حق قائل شوید و معذور نشوید
نزد خدا چنانکه اکثر گفته اند که قول ببقاء روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرد نیست بر هیچ حال ممکن است که
وجهی باشد که صاحب صحایف الهیه و جماعتی دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم سموات و حظایر قدس و
مجامع انس و در بدن از بابت چراغ است در غرفه اثر ضوء و نورش میرسد بجمیع اجزاء بدن و مفارقت او از ان و جسم او مانند جسم
ملائکه و سایر اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت بقدرت الهی محفوظ میماند چنانچه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که
زندیقی از حضرت امام جعفر صادق ع سوالات کرد و بعد از مجاب شدن مسلمان شد و از جمله انها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش
میشود روشنی ان چه میشود حضرت فرمود که میرود و بر نمیگردد گفت پس چه میشود که ادمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت
کند و بر نگردد حضرت فرمود که قیاس را درست نکردی زیرا که اتش در اجسام پنهانست و اجسام باعیانها قائمند مانند سنگ و اهن پس
هرگاه یکی از انها را بر دیگری زنند اتش در میان انها ساطع میشود و از ان اتش میگیرند و چراغ میافروزند پس اتش در ان اجسام ثابت است و ضوء
معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر ان قالب کثیفی پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست که تو گفتی بدرستیکه انکه
خلق کرده است جنین را در رحم از اب صافی و مرکب گردانیده است در ان انواع مختلفه از رگها و عصبها و دندانها و مو و استخوانها و غیر انها او بعد
از موت زنده میکند و بعد از فنا ان بر میگرداند گفت پس در کجا است فرمود که در زیر زمین در جائیکه بدن در انجا است تا وقتیکه مبعوث
شود گفت کسی را که بر دار کشند روح او کجا است فرمود که در دست ملکی است که او را قبض کرده است تا او را بزمین بسپارند گفت ایا روح بعد
از انکه از قالب بدر اید پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود بلکه روح باقی است تا وقتیکه صور بدمند پس در انوقت همه اشیا باطل و فانی میشوند پس نه
جسمی میماند و نه محسوسی پس بر میگرداند اشیا را مدبر انها چنانچه خلق کرده بود و ان مقدار که چهار صد سال است که خلق در ان مفقود و منعدمند
ان در ما بین نفخ اول است تا نفخ دویم و بجسمیت اکثر ملائکه بلکه جمیع انها ضروری دین اسلام است و ایات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان
میکند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در اسمان باشد چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی در
ساری است از قلب منبعث و تجویف روح حیوانی تعلق و از بدن بر طرف میشود و بعد از بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت
بر جسد مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج بالتی هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بان جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم
برزخ و امدن و رفتنش در ان بدن باشد بلکه بعضی از اعتقادات انست که جسد مثالی در حال حیوة نیز هست و ان مانند ازه این بدنست و در میان ان
خارج از انست و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند در حال حیوة و بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال
خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و بان بدن عروج بسموات میکند با ارواح سماویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند
و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند و الهامات ایشان باو میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور میشود مصداق
و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم و چیزها از شیاطین بایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش ببدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقاب باینست بلکه

جسمانیست که نفوس قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا تصرف در اجسام مثالیه بسیار کنند و اگرچه در هزار کس در یکوقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد
و باین نحو جمع میان اخبار میتوان شد و بنابر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرورتر است بدون ان فهمیدن ایات و اخبار و جمع میان انها در
غایت اشکالست و انکه جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است بی وجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافرند که انکار حشر
و ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح در این اجسام عنصریه میگردد و از بدن زید ببدن عمرو منتقل میشود یا ببدن حیوانی منتقل میشود
و در این نشاه و نشاه دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قائل نیستند و ایمان به پیغمبران
ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافرند نه بسبب تناسخ بحث و بسند معتبر از حبه عرنی منقولست که شبی با حضرت
امیر المؤمنین ع بصحرای نجف رفتیم که از وادی السلام میگویند حضرت در انجا ایستاد گویا با جماعتی صحبت میدارند من نیز ایستادم انقدر
که مانده شدم پس نشستم انقدر که دلگیر شدم و بر خواستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم
که از بسیاری ایستادن ازار بکشی اندکی استراحت بفرما فرمود که با مومنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از
مرگ چنین هستند که با ایشان توان صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند
با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضرست یا روحهای ایشان فرمود روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از
بقعهای روی زمین مگر انکه میگویند بروحش که ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقولست
که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبز میباشند که در دور عرش
میباشند فرمود نه مؤمن عزیزتر و گرامی تر است نزد حق تعالی که روحش را در حوصله مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنی است مثل بدن ایشان
که داشتند و ایضا از ابو بصیر از انحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد است در درختی نشسته اند در بهشت یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر احوال
میگیرند و ایضا از انحضرت روایت کرده است که از ارواح مؤمنان سوال نمودند فرمود که در بهشت میباشند بصورت ابدان ایشان که اگر ببینی
میشناسی و میگوئی فلانست که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی
در بدنی مثل بدن دنیا میباشد اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن بدانکه مردم در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه
هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت نوعی و صورت جسمی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند صورت
جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشوند و هیولی باقی میماند و دو صورت جسمی و نوعی دیگر بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی
و خواجه نصیر و بعضی از حکما قائل نیستند بهیولی و جسم بغیر از صورت نیست میگویند و ان در حال اتصال و انفصال هر دو باقیست و جزئی از جسم
بتفرق و اتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی از ان که اتصال باشد بر طرف میشود و انفصال عارض ان میشود و بر عکس و این قول بسیار
متین است اما دفع شبهه استحاله اعاده معدوم بعضی از متکلمین مشکل است و اکثر متکلمین خاصه و عامه از برای دفع این شبهه و غیر
بجزء لا یتجزی قائل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزاء جزئی از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هر که
بر این اقوال مطلع شد و دانست که شبهه های منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است جواب انها معلوم شد و عمده شبهه ایشان که حکما
متشبث بان شده اند امتناع اعاده معدوم است بنابر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی تر است زیرا که بنابر این مذهب ایشان صورت
جسمی و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که جمیع اجزای که در بدن بود اعاده معدوم نمیشود و اصحاب قول دویم و سیم گمان
کرده اند که باختیار این دو قول نقصی از این اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخص را بسوزانند و
خاکسترش را بباد دهند تشخص بدن باقی نمیماند و هر چند صورت و اجزاء باقی بماند دعوی شخصی بعینه ناچار است از عود تشخص بعد از
انعدام ان تشخص مگر بنابر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخصی قائم است باجزای اصلیه او که مخلوق است از منی و ان اجزا
باقی است در مدت حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزاء او پس تشخص معدوم نمیشود و بنابر این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه
معدوم شود و غیر انها بجای انها برگردد قدح نمیکند در انکه انشخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا ص روایت کرده اند که
همه چیز فرزند ادم میپوسد و کهنه میشود مگر استخوانهای اصلاب او که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده است که پرسیدند از انحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود که بلی و باقی نمیماند گوشتی و استخوانی مگر طینتی که از ان مخلوق
شده است نمیپوسد و در قبر میماند در قبر مستدیر تا مخلوق شود از ان چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات
بدانکه تقدیر علم قول بامتناع اعاده معدوم و بنا بر انکه دانستی دلیلی بر ان قائم نشده است و دعوای بداهت ممنوع است در اثبات معاد
جسمانی اشکالی نیست خصوصا بنابر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله و اگر کسی قائل
بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بانکه گوئیم که در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از ان ماده بعینها

باان

یا از آن اجزاء بعینها مخلوق شده است خصوصاً در وقتیکه شبیه باشد بآن شخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگوئی که اوست
زیرا که مدرک لذات و آلام روح است اگر چه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند که آدمی از وقتیکه روح در او دمیده شود تا هنگام
پیری همان شخص است هر چند متبدل گشته صورت و هیئت او و اجزاء او تحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند
باز میگویند که شرعاً و عرفاً همان شخص است و اگر احدی را قصاص در جوانی بر او ثابت شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی
گناهی داشته باشد در پیری دست او را ببرند و او را تادیب کنند نمیگویند بر او ستم کرده است اینها یا باعتبار بقای اجزاء اصلیه است یا باعتبار
اینستکه کار با روح است و همینکه شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمیشمارد و همچنین تعلق تعذیب بعد
از موت نیز اگر روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و نصوص دلالت نمیکند مگر بر آنکه آن شخص بر میگردد بنحوی که حکم کند بحسب عرف بر آنکه آن شخص
است همچنانکه حکم میکند بر یک آب هر گاه بر دو ظرف بریزند که این همین آبست که در یکطرف بود بحسب شرع و عرف هر چند قایل بهیولی
باشد و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بقول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسیکه
یکقطره از آن بردارند و در بعضی از آیات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است اولیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی
ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آن کسی که آسمان و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل شما را و باز فرموده است
در وصف عذاب جهنم کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هر چند بریان میشود پوستهای ایشان بدل میکنیم از
برای ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که محشور میشوند و در احتجاج شیخ ابو طالب
طبرسی و در مجالس شیخ طبرسی روایت کرده اند که ابن ابی العوجا از حضرت امام جعفر صادق سؤال کرد از آیه بدلناهم جلوداً غیرها و گفت گناه آن جلد
چیست که آن را عذاب میکنند فرمودند وای بر تو این همان پوستست و غیر اینست ابن ابی العوجا گفت مثلی از امور دنیا بفرما فرمود که مثل
آنستکه خشتی را بشکنند و گل کنند و بار دیگر بر همان قالب بریزند میتوان گفت همانست و میتوان گفت غیر آنست گفت بلی خدا
متمتع گرداند مردم را بوجود تو و با این مراتب احوط و اولی آنستکه تصدیق نمایند آنچه را که در نصوص متکاثره متواتره وارد شده است و بضرورت
ادیان و ملل ثابت شده است از بعث و حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف
نشده اند بر تفکر و نظر کردن در آنها که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند چنانچه سابقا مذکور
شد **فصل سیم** در بیان قرار بتحقیق مراتب و توابع آنست بدانکه در این **مطلب اول** آنکه اقرار باید کرد که هر زنده
بغیر حق تعالی البته او را مردنی میباشد چنانچه حق تعالی فرموده است کل نفس ذائقة الموت و هیچ ممکن را حیات ابدی نمیباشد و کلینی بسند صحیح روایت
کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق که آنحضرت را تعزیت بگوئیم باسمعیل فرزند او پس ترحم کرد بر او و بعد
از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبرش را باو داد که انک میت و انهم میتون یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و فرمود کل نفس ذائقة
الموت پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند مگر ملک
الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت میآید و نزد حق تعالی میایستد پس خدا از او میپرسد و حال آنکه خود بهتر میداند که کی
باقی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بجبرئیل و میکائیل
بگو که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول و امین تواند فرماید که من مقدر و مقرر کرده ام بر هر نفسی که در آن روح باشد
مرگ را پس ملک الموت میآید نزد حق تعالی بایستد و خدا از او سؤال کند که کی مانده است گوید مگر ملک الموت و حاملان عرش پس فرماید که بگو
حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا
بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید ای پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد آنگاه
زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که برای من شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند
و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل را موکل بقبض ارواح گردانیده است و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح
میکنند و باو میسپارند و در این باب ظواهر آیات با یکدیگر اندک منافاتی دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را بحق تعالی نسبت داده
و در بعضی نسبت داده بملک موت و در بعضی نسبت بملائکه داده اند که اکثر میانه آنها نسبت باین نحو داده که بعضی را ملک موت قبض میکند
و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او همه را بحق تعالی عرض مینماید و از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که جناب اقدس الهی از آن عظیمتر است
که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان او و ملائکه او بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه
رسولان و سفیران میان خود و میان خلق خود چنانچه فرموده است که خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان رسولان پس هر که
از اهل طاعتست قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او را میکنند و ملک موت

را اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست و هر چه ایشان بعمل میآورند منسوب باو است پس
صادقست که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر امور
میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند هر که را میخواهد بهر امر که میخواهد و ملک موت را موکل میگرداند بجهت جمعی از
خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد چنین نیست که صاحب علم هر علم را برای همه مردم تفسیر میتواند کرد زیرا که در میان مردم قوی
و ضعیف هستند و بعضی این علم را مردم طاقت فهم آن دارند و بعضی ندارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آن
و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیای او و ترا همین بس است که بدانی که خدا عالم زنده کننده و میراننده هست قبض ارواح
میکند بر دستهای هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان **مؤلف گوید** که در بعضی احادیث شریفه اشعاری هست باینکه آنحضرت
با سایر ائمه نیز قبض بعضی از ارواح مینمایند یا مدخلیتی در این دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفا العقول تصریح
بآن ننموده و همچنین که در بعضی از خطبه غیر مشهوره فرموده است که منم محیی و ممیت باذن خدا و آیه سابقه دلالت دارد بر اینکه در این قسم
امور ایمان اجمالی کافیست و تجسس از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که جمیع میان این آیات آنکه ملک موت
را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که رسولان بهر جانب هر کاری که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان قبض ارواح او میکنند و از ایشان
قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض مینماید و در احادیث معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت
رسول ملک موت را در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یکساعت و حال آنکه بعضی در مشرقند و بعضی در
مغرب گفت میخوانم ایشان را اجابت من میکنند و بروایت دیگر فرمود دنیا نزد من از زبانی کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشد
از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من از زبانی درهمی است که در دست یکی شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند
و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافیست و تجسس از تفاصیل ضرور نیست اما نفی ملک موت نمودن و تاویل کردن آن بقوای بدنی یا عقل فعال
چنانکه حکما میکنند کفر است و بدانکه خلافست که آیا ارواح حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چون نص صریح در این باب نظر
تفکر در آن ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیوة و موت همه حیوانات بقدرت الهی است و محیی و ممیت همه اوست و میتواند بود که ملک موت قبض
کند یا ملائکه دیگر و خدا داناترست و انکار آن بسیار است ظاهر آیات و اخبار حشر وحوش آنستکه ارواح آنها نیز محفوظ میماند و روز حشر چنانچه معلوم
خواهد شد انشاءالله تعالی دویم آنکه باید اقرار نمود بآنچه در اخبار صحیحه معتبره وارد شده است از سکرات موت و شدائد آن و کیفیات آن و حاضر
شدن حضرت رسول و ائمه هدی در وقت قبض روح هر شخص مؤمنان را از برای ثبات دادن و آسان کردن مرگ بر ایشان و کافران و منافقان
را از برای شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار ایشان بعذاب و نکال ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میتی چگونه است و دیدن
میت ایشان را آنچه خواست حضور ایشان در جسد اصلی یا در جسد مثالی است چنانچه سابقا اشاره بآن شد زیرا که تفکر در آنها موجب تسویل
شیطان و وسواس او میگردد و در این باب احادیث متواتر است و شعر حضرت امیرالمؤمنین که بحارث همدانی خطاب کرده نزدیک بتواتر است یا حار
همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعنی ای حارث همدانی هر که میمیرد مرا معاینه میبیند خواه مؤمن باشد خواه منافق و در احادیث معتبره بسیار
از حضرت امام جعفر صادق منقولست که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باد برای او میفرستد یکی مسمی بمنسیه و دیگری مسخیه پس منسیه
اهل و مال را از خاطر او محو کند و مسخیه او را جوانمرد میگرداند بجان دادن و چون ملک موت که میآید که قبض روح او بکند باو میگوید که ای
دوست خدا جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد را بحق فرستاده است من مهربانترم و مشفقترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیده های خود
و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه ایشان پس باو میگویند اینها اند
رسول خدا و امامان که رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را می بیند و منادی ندا میکند او را از جانب رب العزة که یا
ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی حضرت فرمود که یعنی ای نفس که مطمئن گردیدی بسوی محمد
و اهل بیتش برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو
در میان بندگان یعنی محمد و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من پس در آنوقت هیچ چیز محبوبتر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود
و ملحق شود بمنادی و در احادیث معتبره دیگر فرمود هیچ نفسی هرگز نمیرد تا رسول خدا و امیرالمؤمنین را ببیند راوی پرسید که چون ایشان
را دید بدنیا بر میگردد فرمود نه چون ایشان را دید میمیرد و هر دو میآیند رسول خدا میآید نزد سر او مینشیند و علی نزد
پای او مینشیند پس حضرت رسول سر را نزدیک گوش او میبرد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و منم که بهترم از برای تو از آنچه گذاشتی در
دنیا پس حضرت امیرالمؤمنین برمیخیزد و سر را نزدیک او میبرد و میگوید ای دوست خدا شاد باش منم علی بن ابیطالب که او را دوست میداشتی
در اینوقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خدا است الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل

لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی انها که ایمان اورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشان است بشارت در زندگانی دنیا و در اخرت و انست فوز عظیم و در روایت دیگر معتبره فرموده که چون زبان محتضر بند میشود رسول خدا در دست راستش و حضرت امیر در دست چپ او میشینند حضرت رسول ص باو میفرماید که انچه امید داشتی در پیش روی تست و انچه میترسیدی ازان ایمن گردیدی پس دری از بهشت برای او میگشایند و میگویند این منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا بر میگردانیم بدنیا و انچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا بدنیا حاجتی نیست در انوقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و اب از دیده اش روان میگردد و چون از بدنش اگر بر دن رفتن از دنیا را براو عرض میکنند باز اختیار اخرت میکند پس روح با او است در وقت غسل میدهند با انها که غسل میدهند و میگردانند بدن او را با انها که میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش روی انجماعت میرود و ارواح مومنان باستقبال او میایند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را بانچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را با او بر میگردانند تا کمر او و ازاو سوال میکنند از انچه میدانند از عقاید حق و چون جواب گفت دری از بهشت برای او میگشایند پس داخل میشود براو در قبرش از نور بهشت و خنکی و بوی خوش ان و ایضا بسند معتبر از انحضرت روایت کرده اند که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و شما را امام زد و بس و چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند انچه موجب روشنی چشم او است و چون محتضر میشود حاضر میگردد نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین و ملک الموت پس حضرت امیر المؤمنین نزدیک میاید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهلبیت است او را دوست بدار و رسول خدا بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهلبیت را دوست میداشت پس او را دوست بدار و با او رفق و مدارا کن پس ملک الموت نزدیک میاید و میگوید ای بنده خدا ایا گرفتی خبر ایکه بان گردن خود را از عذاب خدا ازاد کنی و امان یافتی و بیزاری ازان باتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری خدا و در زندگی دنیا گوید بلی بپرسد که ان کدام است گوید ولایت علی بن ابیطالب ع ملک گوید که راست گفتی انچه ازان میترسیدی خدا ترا ازان امان داد و انچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا بمرافقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه از ذریه ایشان پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و انگاه پس کفن و حنوط او را از بهشت میاورند و حنوط از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زردی باو میپوشانند از حله های بهشت و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند که از شمیم و گلهای بهشت برو داخل شود و از پیش رو و دست راست و چپش بقدر یکماه راه بگشایند و با او بگویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس باو بگو بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند ال محمد در باغستانهای بهشت با ایشان میخورد از طعامهای ایشان و مینوشد از شرابهای ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتیکه قائم ال محمد ظاهر شود حق تعالی او را مبعوث گرداند با ایشان لبیک گویان و چون کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی ع نزدیک اید و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهلبیت بود و او را دشمن دار و باز رسول خدا گوید که این دشمن خدا و دشمن رسول خدا و اهلبیت رسول بود و او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید که این دشمن خدا و دشمن اهلبیت بود و او را دشمن دار و جبرئیل گوید جانش را بستان بعنف و دشواری پس ملک موت بنزدیک وی رود و گوید ای بنده خدا ایا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی که خود را از کرب و عذاب خدا بدر اوری و از من گرفتی برات بیزاری که خود را از عذاب الهی بدر اوری و گرفتی برات بیزاری خود را از اتش جهنم و متمسک شدی بعصمت کبری گوید نه ملک موت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و در اتش جهنم انچه میترسیدی بان رسیدی پس جان او را بعنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند بروح او سیصد شیطان را که اب دهان بر روی او میاندازند و از روح او متاذی اند و چون او را بقبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر او میگشایند که داخل میشود بر او از زبانه و بوی بد جهنم و احادیث درین باب بسیار است مجملا باید بهمه اینها اقرار نمایند و در مقام تجسس و تفاصیل انها نباشند

فصل چهارم در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب ان و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسوال قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ مابین موت را میگویند تا قیامت چون میت را در قبر گذارند دو ملک میایند از برای سؤال و حق تعالی روح را باو بر میگرداند از سر تا کمر او را مینشانند و از و سؤال جمیع را که از ایشان سؤال میکنند بعضی از ایشان بعد از سؤال در راحت و نعمت الهی و بعضی در عذاب شدید و سؤال و ضغطه و فشار قبر درین بدن نسبت و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود

فایده اول در بیان بقاء روح است در برزخ بدن و شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن و در ایات و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی میفرماید که گمان مکن که انها که کشته شدند در راه خدا مرده گانند بلکه زندگانند نزد پروردگار خود و در حالیتکه روزی داده میشوند و شادند بانچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد میباشند از برای مؤمنان که ملحق نشده

بایشان و در عقب ایشان مانند بانکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار با منع کنندگان زکوة فرموده است تا وقتیکه بیاید یکی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا برگردان مرا بدنیا شاید عمل شایسته بکنم در انچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرموده که نمیتوانند این بدرستیکه این کلمه ایست که او میگوید و فایده ندارد و در عقب ایشان برزخی هست تا روزیکه قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن تعلق میگیرد ببدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و بان بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یوسف بن طبیان روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصله مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مؤمن گرامی تر از ان است نزد خدا از این چون وقت مرگ او میشود میایند نزد او رسول خدا و فاطمه و حسن و حسین و با ایشان ملائکه مقرب خدا هستند اگر گویا کرد خدا زبان او را بشهادت از برای خدا بتوحید و از برای رسول خدا بنبوت و از برای اهلبیت بولایت گواهی میدهند بر این رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شود حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبر را بعلم در دل او است از ولایت ایشان پس انحضرت شهادت میدهد بر این و شهادت میدهند بشهادت رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین ع و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شد حق تعالی چون قبض روح او نمود میبرد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثل این صورت که در دنیا داشته میخورند و میاشامند پس مرده که تازه بنزد ایشان امد میشناسند ایشان را بان صورتی که در دنیا داشتند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا روایت کرده که انحضرت شب معراج گذشت بر مردی که در زیر درختی نشسته بود و کودکان بسیاری بر دور او بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این کیست گفت پدر تو ابراهیم است فرمود که این اطفال که بر دور او میبینی کیستند گفت اینها اطفال مؤمنانند ایشان را غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان تربیت میکند حضرت فاطمه ع **مؤلف گوید** این حدیث احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و در احادیث بسیار که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن حضرت امیر المؤمنین ع حضرت رسول خدا را بابوبکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر را باصحاب خود و دیدن حضرت امیر یوشع را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت امام جعفر صادق ع امام محمد باقر ع را و امثال اینها را که در کتاب بصائر الدرجات و غیر ان بطرق متعدده روایت شده است با این دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارند چنانچه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قائلند که بعد از سه روز ما بدن شریف ارواح مقدسه انبیا و اوصیا بجسدهای اصلی معادن مینمایند و ایشان را باسمان میبرند و دیدن حضرت رسول ص انبیا را در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد و در بعضی انها در جسد اصلی ظاهرتر است و در صحایف الابرار از فضل بن شاذان روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع در صحرای نجف بر روی سنگ ریزه خوابید قنبر گفت من جامه خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه نیست مگر تربت مؤمنی یا مزاحمت نمودن در مجلس او و با او همنشینی کردن اصبغ بن نباته گفت تربت مؤمن را دانستم که بود و خواهد بود و مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود ای اصبغ در این صحرا روح هر مؤمن و مؤمنه هست در قالبها از نور بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است که ای پسر نباته اگر پرده برداشته شود هر اینه خواهی دید ارواح مؤمنان را که نشسته اند و با یکدیگر میروند و با یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مؤمن درین وادی است و روح هر کافر در برهوت یمن است **و ایضا** در کتاب شفا و جلا روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین ع که میگویند روح مؤمن را در وقت غسل دادن که ایا میخواهی ترا بر گردانیم بسوی جسدیکه در ان بودی گوید چه کنم بلا و زیانکاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی ع روایت کرده که خواب دیدن در اول خلق بنی ادم نبود و بعد از ان حادث شد راوی پرسید که سبب حدوث ان چه بود حضرت فرمود که حق تعالی پیغمبری فرستاد بسوی اهل زمانی و ایشان را خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او گفتند که اگر ایمان بکنیم از برای ما چه خواهد بود مال ما زیاده از مال تو نیست و عشیره او از عشیره ما عزیزتر نیست گفت اگر طاعت میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من میکنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست پس پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی بانجا میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما می بینیم مردهای خود را که استخوان شده اند و پوسیده اند پس تکذیب ایشان بانحضرت شد پس حق تعالی خواب دیدن را احداث کرد پس امدند بنزد انحضرت و خبر دادند بانچه دیده بودند و تعجب درین باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست حجت بر شما تمام کند اینها ارواح شما وارد گردد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود و هر چند بدنهای شما پوسیده باشد و روحهای شما معذب خواهند بود تا وقتیکه بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که گفت یا ابو بصیر که هر که از شما با عقاید ولایت ما بمیرد شهید است هر چند در رختخواب بمیرد نزد خدا زنده است و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد شده است که چون بر قبور اهل ایمان میروند برادران مطلع میشوند و انس میگیرند و چون بر میخیزید وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق

روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود میآید و می‌بیند چیزی را که دوست میدارد و میپوشانند از او آنچه را کراهت دارد و کافر بزیارت
اهل خود میآید و می‌بیند چیزی را که دوست نمیدارد و میپوشانند از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه میآیند و بعضی کمتر
بقدر عمل ایشان و در روایت دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بدیدن اهل خود میآید اگر مؤمن
می‌بیند که اهل او عمل صالح میکنند خدا را حمد میکند بر این و اگر کافر می‌بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب
حسرت میگردد و کلینی بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقول است که گفت بحضرت امام موسی عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود میآید
فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت میآید فرمود بصورت
مرغ لطیفی بر دیوار ایشان می‌نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشان را بخیر و خوبی بیند شاد میشود و اگر بشر و بدی ایشان ببیند
غمگین میشود و بروایت دیگر فرمود که میآیند بقدر فضایل خود و بعضی هر روز و بعضی هر سه روز و کمتر ایشان در هر
هفته در وقت زوال شمس یا مثل این بصورت گنجشک یا کوچکتر میآید و با او ملکی میآید و با و مینماید آنچه باعث سرور اوست و از او میپوشانند
آنچه باعث اندوه اوست و بر میگردد با شادی و خوشحالی و ایضاً از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که از پروردگار
خود رخصت میطلبد و خوشحالی دو ملک را میفرستد با او و بصورت بعضی از مرغان میآید و بر خانه خود می‌نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود
و سخن ایشان را میشنود و جمیع این احادیث را در کتاب مرآت العقول ذکر کرده‌ام و سایر اخبار در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقول است
که ابوبصیر از حضرت صادق ع سؤال کرد از ارواح مؤمنان فرمود در حجرها چند اند در بهشت میخورند از طعامها و میآشامند از شرابهای آن و
میگویند پروردگارا قیامت را برای ما برپا کن و آنچه وعده کرده‌ای عطا کن و ملحق کن ما را با اول ما و ارواح مشرکان بعذاب معذبند و
میگویند پروردگارا از برای ما قیامت را برپا مکن و آنچه وعده داده بعمل میاور و ملحق مگردان آخر ما را باول ما پس از این احادیث معتبره متواتره معلوم شد
که روح بعد از بدن باقیست مثاب و معاقب میباشد فی الجمله **فائده ثانیه** در بیان سؤال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است

در بیان سؤال قبر

بدانکه اجماعی مسلمانانست که در قبر سؤال میباشد و روح را از برای سؤال ببدن برمیگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است
و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که کسیکه سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سؤال قبر و
شفاعت و هم چنین دو ملک آمدن از برای سؤال متواتر و ضروری دین است و اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی
از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای
خوب میآیند و بشارت میدهند ایشان را بثوابها و نعیم و از برای کافران و مخالفان بصورت مهیب میآیند و ایشان را وعید بعذاب
میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه است که سؤال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر بحت است و مستضعفان و اطفال
و مجانین را سؤالی نیست و همچنین کسیرا که بعد از گذاشتن میت در قبر تلقین کنند او را سؤال نمیکنند چنانچه در روایات وارد شده است
که چون او را در قبر تلقین کنند او را سؤال نمیکنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید گفته است
سؤال قبر حق است اجماعاً مگر کسیرا که تلقین او کرده باشند و بعضی از عامه در کتب خود روایت کرده‌اند از ابو امامه باهلی که رسول خدا
فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزند یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلانه و نام او و مادر او را بگوید
او میشنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست می‌نشیند و میگوید ارشاد کن ما را و میگوید خدا ترا رحمت کند پس بگوید
بیاد آور آن اعتقادیرا که با آن از دنیا رفتی و شهادت بوحدانیت خدا و رسولی و رسالت محمد و باینکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری
و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن را کتاب خود و علی و فرزندانش ائمه را امام خود پس منکر و نکیر میروند و میگویند
ما چرا نشسته‌ایم و تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را ندانند او را بحوا نسبت دهند و خلاف کرده‌اند که آیا انبیا و
اوصیا را سؤال هست یا نه و تفکر در این مسئله ضرور نیست اگرچه عدم سؤال اظهر است و در سؤال اطفال عامه نیز خلاف کرده‌اند
و اظهر عدم سؤال است و شیخ مفید در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوع اند بعضی منتقل
بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب نمییابند و از حضرت صادق ع پرسیدند از کسیکه میمیرد در دار دنیا
روح او در کجا میرود حضرت فرمود که هرکه بمیرد و او ماحض ایمان باشد محضاً یا ماحض کفر باشد محضاً منتقل میشود روح
او از هیکلش در مثل آن در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و حق تعالی اراده نماید که ایشان را محشور میکند
او را و در قیامت انشا میکند جسم و بدن او را و بر میگرداند روح را ببدن اصلی او و او را محشور میگرداند که جزای اعمال او دهد
و کامل بدهد پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت و ...
معذب باشند تا روز قیامت و شاهد این دو مؤمن است که حق تعالی فرموده است در باب مؤمن آل یس باو گفته شد داخل شو در بهشت

گفت ای کاش قوم من علم بهم میرسانیدند بآنچه بخشید بمن پروردگار من و بآنکه او گردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال
کافر آنکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند داخل
کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر آنست که سؤال و عذاب و ثواب ایشان را نمیباشد و در احادیث حضرت
صادق ع وارد شده است که سؤال قبر جهت کسیست که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سؤال و رنج نمیباشد
و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین باسمان میروند و تنعم ایشان در بدنهای اصلی
است که در دنیا داشته‌اند و این مخصوص ایشان است و در غیر ایشان نمیباشد و از حضرت رسول ص منقول است که هر که صلوات
فرستد بر من نزد قبر من میشنوم و هر که صلوات فرستد بر من از دور بمن میرسد و فرمود که هر که صلوات فرستد بر من یکمرتبه صلوات
فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد کم صلوات فرستد و
هر که خواهد بیشتر فرستد پس بنا کرد آنحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او میرسد و میشنود و این نمیشود مگر آنکه زنده
حق تعالی زنده باشد و هم چنین ائمه هدی سلام کننده بر ایشان را از نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد و روایت کرده اند
که حضرت رسول ایستاد بر سر چاه بدر خطاب کرد مشرکان را که در آنجا کشته بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود که بتحقیق که شما همسایه
بدی بودید از برای رسول خدا او را از خانه خود بیرون کردید و از دیار خود راندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید
وعده پروردگار خود را حق یافتم پس عمر با آنحضرت گفت خطاب تو چیست با مردهائی که جان ایشان رفته است حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب
بخدا که تو شنواتر نیستی از اینها و نیست میان ایشان و میان آنکه ملائکه بگیرند که جای ایشان را بگرزهای آهنی مگر آنکه من روی از ایشان بگردانم و
منقول است که حضرت امیر سوار شد بعد از انقضای حرب بصره و در میان صفها گشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره
که عمر او را نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندانش بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته شدند
چون آنحضرت او را در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشانید پس او را نشانیدند فرمود ای کعب من وعده خدای خود را یافتم
که حق بود تو وعده خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانید او را چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت
گفت که چه فائده دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن ترا نمیشنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل
قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند و اینها از جمله اخباریست که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مردها بر میگردد بسوی او روح
او و از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه بیان تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام مفید و کلینی قدس سره
باحادیث بسیار از حضرت صادق ع روایت کرده است که سؤال کرده نمیشود در قبر مگر کسیکه خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و
اما جماعت دیگر کسیکه خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما جماعت دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و
بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که سؤال از کسی واقع میشود که ضغطه بر او واقع میشود و ایضاً بسند معتبر
از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک میآیند که مسمایند بمنکر و نکیر بسوی میت در وقتیکه مدفون شد صداهای ایشان مانند
رعد قاصف است و دیدهای ایشان مثل برق خاطف است زمین را میشکافند بدندانهای خود و مویهای ایشان را و میکشند در میان آنها
راه میروند و سؤال میکنند که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مؤمن است میگوید که خدا پروردگار منست و دین من
اسلام است پس از و میپرسند که چه میگوئی در حق این مردی که از میان شما بیرون آمد میگوید که از محمد رسول خدا است از من میپرسید
گواهی میدهم که او رسول خدا است گویند گواهی میدهم که او رسول خدا است پس با و بگویند بخواب خوابی که در آن
پریشانی نباشد و قبر او را بقدر نه ذرع گشاده میگردانند و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند که جای خود را در بهشت
می‌بیند و اگر میت کافر باشد ملک بآن هیئت بر او داخل میشوند و شیطان را در پیش او میدارند که دیدهای
او از مس سرخ است چون از سؤالها از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با و میگذارند و مسلط میگردانند بر او
در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین روئیده نشود و دری از برای او بسوی جهنم میگشایند
و جای خود را در آنجا می‌بیند و ایضاً از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق که کیستند اینها که در قبر از ایشان
سؤال میکنند فرمود کسیکه ایمان را خالص کرده باشد و کسیکه کفر را خالص داشته باشد گفتم پس باقی این خلق چه میشوند گفت
بخدا سوگند که ایشان را وا میگذارند و اعتنا بایشان نمیکنند گفتم از چه سؤال میکنند گفت از حجتی که در میان ایشان است
پس از مؤمن میپرسند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان میگوید که او امام منست چون این را گفت میگویند بخواباند خدا
دیده‌ات خواب استراحت بگذارد و در بهشت برای او بگشایند و پیوسته نسیم بهشت بخیر باو میرسد تا روز قیامت و میگویند

وانکافر سؤال میکنند که چه میکوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان کوید شنیده ام او را و نمیدانم که کیست پس میکویند که هرکز ندانی
و دری از درهای جهنم براو میکشایند و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم ع روایتکرده است که سؤال
میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردکار تو میکوید الله میکویند چیست دین تو میکوید اسلام میکویند کیست پیغمبر تو میکوید محمد ص میکویند
کیست امام تو میکوید فلان میکویند چکونه دانستی این را میکوید امری بود که خدا هدایت کرد مرا بان و مرا بان ثابت داشت پس میکویند باو
بخواب خوابی که خیالات پریشانی در ان نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت برروی او میکشایند که از شمیم بهشت کاه باو
میرسد پس میکوید پروردکارا زود قیامت را قائم کردان شاید باهل و مال خود برکردم و از کافر میپرسند که پروردکار تو کیست
میکوید خدا میکویند پیغمبر تو کیست میکوید محمد ص میکویند دین تو چیست میکوید اسلام میکویند از کجا دانستی میکوید از مردم شنیدم که
میکفتند من کفتم پس کرزی براو میزنند که اکر جن و انس همه جمع شوند تاب او را نداشته باشند پس میکدازد چنانچه قلعی میکدازد پس روح را
برمیکردانند و دل او را در میان دو لوح از اتش میکذارد پس میکوید پروردکارا قیامت را دور کردان **مؤلف کوید** که این حدیث
دلالت میکند برانکه ایمان مستیقن بخدا و رسول باعتبار عقاید ایمانیه بحق و توسل بائمه طاهرین و تقلید وی ثابت نیست چنانچه در کتاب حسین بن
سعید بسند معتبر از سلیمان بن خالد منقولست که کفت از حضرت صادق ع پرسیدم از انچه ملاقات میکند او صاحب قبر فرمود دو ملک
که ایشان را منکر و نکیر میکویند میایند بنزد صاحب قبر فرمود دو ملک از و سؤال میکنند از رسول خدا که ایا حق است اکر از اهل شک است
نمیدانم میشنیدم که مردم میکفتند که رسول خداست نمیدانم که حق بود یا دروغ بود پس براو ضربتی میزنند که اهل سموات و زمین میشنوند
مکر مکلفان و اکر صاحب یقین است نمیترسد و میکوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود امد با هدایت و دین حق پس جای خود را
در بهشت میبیند و قبر او را فراخ میکردانند و میکویند بخواب و در نهایت استراحت و نیکوئی و ابن بابویه از حضرت امام رضا ع روایت
کرده است که چون مؤمن بمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر میایند و او را
مینشانند و میکویند کیست پروردکار تو میکوید خدا است پروردکار من و محمد پیغمبر منست و اسلام دین منست پس میکشایند قبر
او را بقدر انچه دیده او کار کند و طعام از برای او از بهشت میاورند و داخل میکردانند براو کل بهشت و اینست معنی قول حق تعالی فاما ان
کان من المقربین فروح و ریحان یعنی در قبر و جنة نعیم یعنی در اخرت و چون کافر بمیرد مشایعت او میکنند هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم
تا قبر او و سوکند میدهد حاملان جنازه خود را که او را برکردانند بصدائی که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میکوید که
کاش مرا بازکشته بود بدنیا پس از مؤمنان میشدم و میکوید مرا برکردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در انچه کذاشتم پس زبانیه
جواب او را میکویند کلا اینسخنی است که تو میکوئی و ملکی ایشان را ندا میکند که دروغ میکوید اکر برکردد عود خواهد کرد بانچه
او را نهی کرده اند از او و چون او را داخل قبر کنند و مردم از و مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها و او را بنشانند
و سؤال کنند او را از پروردکار و دین و کتاب و پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب کفتن پس ضربتی از عذاب الهی براو بزنند که همه چیز
از و بترسند پس باز از او سؤال کنند کوید نمیدانم کویند هرکز ندانی و رستکار نشوی و هدایت نیابی پس دری از برای او بسوی جهنم میکشایند
و بعوض نزلی که از برای مهمان مهیا میکنند از حمیم جهنم و اینست مراد از قول حق تعالی و اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم یعنی در قبر و
تصلیة جحیم یعنی در اخرت و اما انچه در قبر از و سؤال میکنند معلوم است که از عقاید ایمان میکنند خصوصا امامت ائمه و احادیث از
طرق خاصه و عامه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابی طالب سؤال میکنند چنانچه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده
است که من بخدمت حضرت امام رضا ع رفتم فرمود که علی بن ابو حمزه مرد کفتم بلی فرمود که داخل اتش شد پرسیدند از او از امام بعد از
کفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی براو زدند که قبرش پر از اتش شد و بروایت دیکر فرمود که او را نشانیدند در قبرش پس سؤال کردند از
ائمه نام همه را کفت تا انکه بنام من رسید پس توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از اتش شد و بروایت دیکر در بصائر از
ابن جبش روایتکرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون بنده را داخل قبر کنند دو ملک بنزد او میایند که اسم ایشان منکر
و نکیر است پس اول چیزی که از و سؤال میکنند از پروردکار اوست پس از پیغمبر او است پس از ولی و امام او اکر جواب کفت نجات
یافت و اکر عاجز ماند عذاب میکنند او را پس مردی کفت که اکر کسی پروردکار خود و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت
چون است حال او فرمود مذبذب است نه از اینها است و نه از انها و هر که را خدا کمراه کردانید هرکز از برای او راهی بسوی نجات نیابی کفتند
خدا یا نبی الله کیست ولی کفت ولی شما در این زمان علی است و بعد از وصی او و از برای هر زمانی عالمی میباشد که خدا براو حجت تمام کند بر خلق
تا انکه نکویند چنانکه کمراهان پیش از ایشان کفتند در وقتیکه انبیا از ایشان رفتند کفتند پروردکارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی تا متابعت
کنیم ایات ترا پیش از انکه مذلت و خواری بما برسد و ضلالت ایشان ان بود که ایات را که اوصیا بودند ندانستند پس حق تعالی در جواب

ایشان فرمود بکو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیستند اصحاب صراط سوی یعنی راه راست
و کیست انکه هدایت یافته است فرمود که ترتبص و انتظار ایشان ان بود که میکفتند که در کار نیست ما را طلب شناختن اوصیا تا انکه امامی را بشناسیم
پس خدا تعبیر و سرزنش کرد ایشان را باین و اصحاب صراط اوصیا اند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشود مکر کسی که ایشان او را
شیعه خود دانند و او ایشان را بامامت بشناسد زیرا که ایشان معرفهای الهی اند که مردم را بایشان شناسایند و کواه کرفت بر ایشان در
وقتیکه پیمانها از ارواح کرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در انجا که فرموده است و علی الاعراف رجال
یعرفون کلا بسیماهم یعنی در اعراف ما بین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیماهای ایشان و ایشانند کواهان
بر موالات دوستان خود و رسول خدا کواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندکان عهد و پیمان کرفته است که اطاعت ایشان
بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید تا اخر ایه یعنی پس چکونه خواهد بود حال مردم در وقتیکه بیاوریم
از هر امتی کواهی و بیاوریم ترا کواه بر کواهان در انروز خواهند خواست و ارزو خواهند کرد انها که کافر شده اند و نافرمانی رسول
کرده اند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار میشدند و کتمان نکنند در انروز سخنی را از خدا ایا کتمان نمی
کردند سخنی را از خدا در دنیا و شاذان بن جبرئیل در فضایل و غیر ان روایتکرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین
بعالم اعلی ارتحال نمود حضرت امیر ع کریان بخدمت حضرت رسول امد حضرت فرمود چرا میکریی خدا هرکز دیده هایت را کریان نکرداند کفت
والده ام فوت شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است و فرزندان خود را کرسنه میداشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو
میکذاشت و مرا روغن میمالید و الله که در خانه ابو طالب یک درخت خرما بود سبقت میکرد در بامداد و از برای من میچید و از پسر عمان
من پنهان میکرد از برای من پس حضرت برخواست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را کفن کنند و در حالت تشییع
جنازه او قدم را اهسته میکذاشت و برهنه میرفت و پا برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر میکفت و در قبر او خوابید و بعد از ان که
کریه خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند که برکردند سه مرتبه کفت پسر تو
نه جعفر نه عقیل پسر تو علی بن ابی طالب ع چون برکشتند مردم کفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند کردی که در جنازهای
دیکر نکردی فرمود اما اهسته رفتن من از برای کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر کفتن از برای ان بود که هفتاد صف ملائکه بر او
نماز کردند و اما انکه بر لحد او خوابیدم که زمین او را نفشارد و اما انکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای ان بود که روزی در حکایت
حشر و قیامت ذکر کردم و کفتم مردم عریان محشور خواهند شد کفت واسوأتاه و او را به پیراهن خود کفن کردم که او پوشیده محشور
کردد و اما انکه کفتم باو ابنک ابنک برای ان بود که دو ملک امدند و از او سؤال کردند از پروردکارش کفت خدا پروردکار منست
و کفتند کیست پیغمبر تو کفت محمد ص پیغمبر من است کفتند کیست امام تو و ولی تو شرم کرد از انکه بکوید علی فرزند من پس باو کفتم بکو
فرزند تو علی بن ابی طالب پس خدا دیده او را روشن کرد **مؤلف کوید** که این حدیث دلالت میکند برانکه امامت امام
پیش از زمان امامتش نیز سؤال میکنند یا باید مخصوص کسی باشد که علم بامامت او بهم رسانیده باشد و محتملست که مخصوص
مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای جلالت او چنانچه اخر حدیث اشعار بان دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق
روایتکرده است که میت مؤمن را چون از خانه اش بیرون میاورند مشایعت کنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند تا قبرش
میرسانند چون بقبرش میرسد زمین باو میکوید مرحبا خوش امدی و بسوی اهل خود امدی بخدا سوکند که دوست میداشتم که مثل
تو کسی بر روی من راه رود خواهی دید با تو چه خواهم کرد پس قبر او را میکشایند بقدر انکه چشم او کار کند و داخل میشوند براو دو ملک
در قبر او منکر و نکیر و سؤال میکنند از و که کیست پروردکار تو میکوید خدا میکویند چیست دین تو میکوید اسلام میکویند کیست
امام تو میکوید فلان پس منادی از اسمان ندا میکند که راست کفت بنده من از فرشهای بهشت در قبرش بکسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش
بکشائید و از جامهای بهشت براو بپوشانید تا بیاید بنزد ما و انچه نزد ما است از برای او بهتر است پس بکویند باو بخواب مانند خواب نو داماد و بخواب
خوابی که در ان خواب پریشانی نباشد و اکر کافر باشد ملائکه مشایعت او کنند تا قبر او و زمین باو میکوید لا مرحبا بجای بدی
امدی والله که من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود و البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس براو تنک میکیرد و میفشارد
او را تا استخوانهای پهلویش بیکدیکر میچسبد پس منکر و نکیر براو داخل میشوند بغیر ان صورت که بر مؤمن داخل میشوند و او را مینشانند
و روح را باو بازمیکردانند و میکویند پروردکار تو کیست پس او مضطرب میشود و میکوید میشنیدم که مردم میکویند خدا میکویند
هرکز ندانی و همچنین از پیغمبر و امام می پرسند همین جواب را میکوید پس از اسمان ندا میرسد که دروغ کفت بنده من فرش کنید قبرش را از
اتش و بپوشانید او را جامهای اتش و بکشائید از برای او دری از اتش تا بیاید بسوی ما و انچه نزد ما است بدتر است ازین پس سه مرتبه کرز

آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش پرواز میکند که اگر آن ضربت را بر کوهها بزنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط میکردانند
خدا بر قبرش مارها که او را سخت میکزند و میدرند و شیطان او را بغم و اندوه میدارد و صدای عذاب او را میشنوند هر که خدا خلق
کرده است مکر جن و انس بدرستیکه میشنود صدای کفشهای مشایعت کنندکان خود را و صدای بر هم زدن دستهای ایشان را و اینست معنی
قول حق تعالی وَيُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا که تفسیر ظاهرش که ثابت میدارد خدا انها را که ایمان اورده اند بقول
و اعتقاد ثابت در زندکی دنیا و اخرت و کمراه میکند و بخود وامیکذارد ظالمان را و میکند خدا انچه میخواهد **و ایضاً** بسند معتبر از حضرت
صادق منقولست که هیچ محل قبری نیست مکر انکه هر روز سه مرتبه میکوید منم خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کرم و بروایت دیکر میکوید
منم خانه وحشت منم خانه غربت منم خانه کرم منم خانه قفر منم باغی از باغهای بهشت یا کودالی از کودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون
داخل او میشود بنده مؤمن میکوید خوش امدی و نزد اهل خود امدی تا اخر انچه در حدیث سابق کذشت تا انکه فرمود از برای او در میکشایند
که بجا خود را در بهشت می بیند پس از ان در مردی بیرون می اید که دیده ها او از و نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مؤمن کوید که ای بنده خدا
هرکز از تو نیکوتر چیزی ندیده بودم کوید من اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس بکیرند روحش را و در انجا که با و نموده
بودند در بهشت بکذارند و بکویند بخواب با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او میرسد که لذت و خوشبوئی او را بیابد تا مبعوث
کردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود کوید که لا مرحبا پس او را فشاری بدهد که استخوانهای او را درهم کند و باز بحال اول برکردد و از برای
او بسوی اتش بکشایند و از در مردی بیرون اید که هرکز بان صورت و قباحت منظر ندیده باشد پس کوید من عمل بدم که میکردی و ان اعتقاد خبیثم که
داشتی پس روح او را در انجا که باو نموده بودند در اتش بکذارند پیوسته نفحه از اتش ببدنش برسد و الم و حرارت ان در جسد خود بیابد تا روز
که مبعوث شود و مسلط کرداند بر روح او شصت و نه مار عظیم که او را بکزند و کوشتش را بدرند که اگر یکی از ان مارها بر زمین بدمد هرکز
کیاه از ان نروید و بعضی از عامه از ابو هریره روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی وَيُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ که قول ثابت شهادتین
و فی الاخرة در قبر است و ملک داخل میشوند و سؤال میکنند از ربّ او و نبی او و از قبله و از امام او علی ع است وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ یعنی در قبر
کمراه میکند ظالمان را از ولایت علی ع که جواب نمیکویند در وقتیکه از امامش سؤال میکنند از پروردکار و پیغمبر و دین و امام او اکر بحق جواب کفت
او را امید انکه نعیم تسلیم میکنند و اکر عاجز شد بلای نکیر عذاب چنانچه کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که سؤال کرده میشود در قبر او و کسی
چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت پس میکوید ولایت از کنار قبر از جهات دیکر که هر نقصیکه در شما هاباشد
بر همست که تمام کنم **و ایضاً** از انحضرت روایت کرده است که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست می اید و زکوة از جانب چپ و بر
پدر و مادر برا و مشرف میشوند و صبر بکنار میرود و چون داخل میشوند که سؤال کنند صبر کوید بنماز و زکوة که دریابید صاحب خود را
اکر شما عاجز شوید من او را دریابم و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که امیر المؤمنین ع فرمود که هر که تقویت کند شیعه
ضعیفی را که حجت بر نواصب تواند کرد و حجت او را بر نواصب تمام کند حق تعالی در وقتیکه او را داخل قبر میکنند تلقین میکند که بکو خدا پروردکار منست و محمد پیغمبر منست و علی ولی و امام منست و کعبه قبله منست و قران سرور و شادی و ذخیره اخرت منست و مردان مؤمن و زنان مؤمنه
برادران و خواهران منند پس حق تعالی میفرماید که حجت خود را القا کردی و واجب شد از برای تو عالیترین درجات بهشت پس در انوقت قبر او
بهترین باغستانهای بهشت میکردد و در مجالس بسند صحیح از انحضرت روایت کرده است که چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش
صورت که یکی از انها خوش صورت تر و خوش هیئت تر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب
چپ و یکی در پیش رو و یکی در پایین پا و یکی در عقب سر انکه خوش صورت تر است بالای سر پس سؤال یا عذاب از هر جهت که می اید انکه در ان
جهت ایستاده است مانع میشود پس انکه از همه خوش صورت تر است به ان صورتها میکوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من
صاحب جانب راست میکوید من نمازم صاحب جانب چپ میکوید من زکوتم انکه در پیش رو است کوید من روزه ام انکه در عقب است کوید
حج و عمره ام و انکه در پایین پا است کوید من بر و احسان برادران مؤمنم پس انها کویند که تو کیستی که از همه بهتر و خوش بوتر و خوشروتر کوید
من ولایت آل محمدم ابن بابویه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است که انحضرت در هر جمعه در مسجد حضرت رسول موعظه
میکرد مردم را و از جمله موعظه این بود که ای فرزند ادم اجل تو سریعترین چیزها است بسوی تو و نزدیک است که ترا دریابد و ملک قبض کند روح
ترا و ببرد بسوی منزلی تنها پس برکرداند بسوی تو روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سؤال تو و امتحان شدید تو و بدانکه
اول چیزیکه از تو سؤال میکنند از دین تست که بان اعتقاد داشتی و از کتاب تست که از ان تلاوت کرده و از امامیست که ولایت او را اختیار
کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال خود که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده پس حذر خود را بکیر و مهیا
شو جواب را پیش از امتحان و سؤال اکر مؤمن و پرهیزکار و عارف بدین خود و متابعت ائمه صادقین کرده و دوست اولیا و دشمن اولیای خدا

از حضرت رسول روایت کرده اند که خدا را در بهشت اسب و ناقه است که ایشان را … میکشند از …

کرده خدا حجت ترا تلقین تو میکند و زبانت را کویا میکرداند بثواب پس جواب را نیکو میکوئی و ثبات مید هند ترا بهشت و خوشنودی
خدا و زنان نیکوی خوشخوی و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اکر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود
و کور میشوی از جواب و ثبات مید هند ترا باتش و استقبال میکنند ترا ملائکه بنزل حمیم و سوختن جحیم و اما ضغطه قبر و ثواب و عقاب
ان پس اجمالا اجماعی مسلمانانست چنانچه مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطه قبر در بدن اصلی است عام نیست و تابع سؤال
قبر هست و کسیکه سؤال نکنند او را ضغطه نمیباشد و علی بن ابرهیم کفته است در تفسیر ایه وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ برزخ امر
است ما بین دنیا و اخرت و ان ثواب و عقاب در دنیا و اخرتست این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب در دنیا و اخرت است این رد
میکند قول کسیرا که انکار قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکند و حضرت صادق ع فرمود بخدا سوکند که نمیترسم بر شما مکر بر شما برزخ را
اما وقتیکه در قیامت باشید ما اولی بشفاعت شما و ابن بابویه و دیکران از حضرت صادق ع روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ
از دنیای برحمت الهی واصل شد حضرت رسول فرمود که او را غسل دادند و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و
ردا با جنازه او روانشد کاه جانب راست جنازه را میکرفت و کاه جانب چپ را و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست
مبارک خود او را در لحد کذاشت و خشت بر او در دست چید و فرجها را بکل و سنک محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر
میپوسد و لیکن خدا دوست میدارد که کسیکه کاری کند محکم کند پس مادر سعد کفت ای سعد کوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر
سعد جزم مکن بر پروردکار خود بدرستیکه در قبر فشاری بسعد رسید پس صحابه کفتند یا رسول الله از برای سعد کاری کردی
که از برای دیکری نکردی کفت چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازه او میرفتند من تاسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل
بود هر جا را که او میکرفت من میکرفتم و کفتند با انکه نسبت باو بعمل اوردی و فرمودی که ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهلش بدخلقی
میکرد و بروایت دیکر فرمود در زبانش غلظتی بود و در کتاب حسن بن سعید از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون سعد را دفن
کردند حضرت رسول خطابی با او کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و کفت با سعد چنین میکنند چون از انجا مراجعت
کردند فرمود هیچ مؤمنی نیست مکر انکه فشاری او را در قبر میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون رقیه دختر
حضرت رسول زن عثمان بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه در کنار قبر ایستاده بود و اب دیده مبارکش در قبر
میریخت و حضرت اب دیده اش را بجامه خود میکرفت و دعا میکرد پس فرمود من ضعف او را دانستم از خدا سؤال کردم که او را از ضغطه
قبر امان دهد **و ایضاً** بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا ع سؤال کرد از کسیکه او را بر دار کشیده باشند
ایا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را فشار دهد و در روایت دیکر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت
فرمود که پروردکار زمین و پروردکار هوا یکی است وحی میکند خدا بهوا پس میفشارد او را فشاری سخت تر از ضغطه قبر و ابن بابویه از حضرت رسول
روایت کرده است که عیسی ع کذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیکر بهمان قبر کذشت و او را عذاب نمیکرد از حق تعالی سؤال از
این کرد وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و بعبادت کردن او را امرزیدم بکرده فرزند
او **و ایضاً** از انحضرت روایت کرده است که رسول خدا فرمود که ضغطه قبر از برای مؤمن کفاره ایست از برای انچه از و صادر شده است از
ضایع کردن نعمتها خدا **و ایضاً** از انحضرت روایت کرده است که هر که بمیرد ما بین زوال روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه خدا او را
پناه دهد از فشار قبر و در روایت دیکر هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از وی برکرد و علی بن ابرهیم بسند کا
الصحیح روایت کرده است از انحضرت صادق ع که چون کافر را سؤال کنند در قبر و کوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند که هر که خدا خلق کرده
است بشنود بغیر از انسان و مسلط کرداند بر او شیطان را و دیدهها او مانند مس کداخته سرخ باشد و کوید باو من برادر توام و مسلط
کرداند بر او مارها و عقربها و قبرش تاریک شود و او را فشاری دهد که دندانهای هر دو طرف دندانها در طرف دیکر داخل میشود و در روایت دیکر
فرمود که اکر دشمن خدا باشد جواب صواب نکوید بر او ضربتی زنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از ان بترسد بغیر از جن و انس پس دری
از برای او بسوی جهنم بکشایند و باو کویند بخواب ببدترین احوال پس جای او چنان تنک شود مانند تنکی سر نیزه در میان اهن حتی انکه مغز
سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط کرداند بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بکزند تا وقتیکه خدا او را مبعوث کرداند
از ان حالت در قیامت کند و کلینی از حضرت باقر ع روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مکر انکه پیش از پیغمبری
کوسفند چرانیده و من نیز کوسفند چرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و کوسفندان که در چراکاه خود در غایت امنیت
چریدند در اطراف ایشان چیزی نبود که انها را از جای برانکیزد ناکاه میترسیدند همه و من تعجب میکردم از حال ایشان تا انکه جبرئیل مرا خبر داد که
در قبر کافر ضربت میزنند که جمیع مخلوقات صدای ان را میشنوند و میترسند پس در انوقت دانستم که بسبب فزع و خوف انها بوده است

پس پناه برید بخدا از عذاب قبر و از تنگی آن و از حضرت باقر ع روایتکرده که هر که رکوع خود را تمام بعمل میآورد وحشت قبر براو داخل نمیشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه است و غیمه سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق ع روایتکرده است که علت عذاب قبر در بول است و در علل الشرایع بسند صحیح از آنحضرت روایتکرده است که مردی از نیکاران یا از علمای بنی اسرائیل را در قبر نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم و تا یک تازیانه رسید گفت باز طاقت ندارم گفتند از این چاره نیست گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند برای اینکه یکروز بی وضو نماز کردی و بر ضعیفی و مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس تازیانه براو زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایتکرده است که گفت از حضرت صادق ع سؤال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی را نجات میباشد فرمود پناه میبریم بخدا از آن چه بسیار کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستیکه رقیه را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا براو ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیده هایش جاری شد و بمردم گفت بیاد آمد مرا آنچه از آن ملعون براو واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند رحیم سؤال کردم که او را بمن ببخشد و ضغطه قبر باو نرسد پس گفت خداوند رقیه را بمن ببخش از ضغطه قبر پس خدا آن مظلومه شهیده را بآنحضرت بخشید فرمود که رسول خدا در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او کردند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعد کسی ضغطه براو واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ایم که ضغطه او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه نبود مگر برای اهلش بخلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت که ترا بهشت گوارا باد ای سعد حضرت رسول فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا اگر البته او را عذاب قبر بجانش رسیده است **و ایضاً** بسند صحیح از حضرت صادق ع روایتکرده است که عمر بن یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند گناه کرده باشند حضرت فرمود که راست گفتم بتو والله که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیار گناه کبیره هست حضرت فرمود اما در قیامت همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او ولیکن والله میترسم بر شما در برزخ گفتم برزخ چیست فرمود قبر از روز میمیرید تا روز قیامت **مؤلف گوید** که از بسیاری اخبار معتبر ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نمیباشد چنانکه کلینی از ابو بصیر روایتکرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح او را باز بآبدن او بر میگردانند و سؤال میکنند از آنچه میداند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی قبر او میگشایند که داخل میشود براو نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطه قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطه خبری نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی او راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من راه میرفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر میشود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون که کار تو با منست حکم میدانم با تو پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند و جمع میان اخبار در غایت اشکال است و مؤمن را حمل بر مؤمن کامل اگر کنیم کاملتر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط و خوابیدن و دعا بعمل آمد باشد و گوئیم که مراد از مؤمن معصوم است و کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکن است که اخبار عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدید و منافات با ضغطه خفیفه معاند اشتباه باشد و در اخبار ضغطه معاندین اشقیاء بخصیت آن با آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت گردد بجهت ابتلای و بلاهای دنیا از جهتست یا آنکه گوئیم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین بر وجه عموم بود و بعد از آن بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی از مؤمنان رفع و این وجه غریبیست اگر چه در بعضی اخبار بعد دارد و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقولست که گفت از حضرت باقر ع پرسیدم که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود از برای آنکه عذاب و حساب از میت دور میشود مادامیکه تر است و هر گاه عذاب در یکروز و یکساعت فقط باشد قدر آنکه میت داخل قبر میکنند و قوم بر میگردند و دو جریده را از برای این قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکشد و هر گاه در آنوقت نشد بعد از خشک شدن هم نمیشود **مؤلف گوید** که در توجیه این حدیث دو احتمال هست اول آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول میباشد دوم آنکه ابتداء عذاب بساعت اول میباشد هر گاه حق تعالی در آنوقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن آنها عذاب نمیکند و این ظاهر تر است **فائده ثالثه** در بیان تعلق روح است بجسد مثالی در عالم برزخ و کلینی از آن عرنی روایتکرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود هر مؤمنی که بمیرد در بقعه از بقعه ها میگویند روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرفست بدرستیکه آن بقعه ایست از جنت عدن و ایضاً روایتکرده است که شخصی بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که برادر من در بغداد است میترسم آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هر جا خواهد بمیرد هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود بیرون کوفه است گویا می بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با

فائده ثالثه در بیان تعلق روح بجسد مثالی

یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مؤمنان بر درختی میباشند در بهشت بر صفت مرغها یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سؤال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میآشامند و میگویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما بر پا کن و آنچه وعده داده عطا کن و آخر ما را با اول ما ملحق گردان و هر گاه روحی از ارواح بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید او را که از هول عظیمی رها شده و چون اطمینان بهم میرساند از هر یک از یاران و اصحاب خود از او سؤال میکنند اگر گوید که زنده است امید وار میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن بایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند رفت بپائین و بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذبند و بروایتی بر یکدیگر عرض میکنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما بر پا مکن و آنچه وعید کرده ما را بعمل میاور و آخر ما را با اول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایتکرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر ع سؤال کردم که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون میآید و این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب بیرون میآید و چشمها و رودها در آن میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که آن را خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون میآید و بسوی آن بهشت بیرون میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر شب و از میوه های آن میخورند و متنعم میشوند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون میآیند و در هوا ما بین آسمان و زمین پرواز میکنند و میآیند و میروند و چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از هم میگیرند در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند با هم آشنائی میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست که در مشرق خلق کرده است از برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و میخورند از طعام زقوم آن و میآشامند از حمیم آن در هر شب و چون صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادی که در یمن است و از برهوت میناممند و از جمیع آتشهای دنیا گرم تر است و در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون شام میشود باز بآتش بر میگردانند ایشان را و حال ایشان چنانست تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول قائلند از مسلمانان گناهکاری چند که میمیرند و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که اینها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی آیند و هر که از ایشان عمل شایسته باشد و از عداوتی ظاهر نشده باشد از قبر اینها راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی براو داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب کند یا بسوی بهشت میبرد ایشان را یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند بامر خدا و همچنین معامله میکند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطله اند و تعصب دارند پس نقبی میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و زبانه و شرر و دود و فوران حمیم آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است که در آتش میسوزند پس بایشان میگویند کجا است امامی که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که خدا او را امام از برای مردم گردانیده بود **و ایضاً** روایتکرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود که باغی بود از باغهای دنیا که آفتاب و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز بیرون نمی آمد و علی بن ابراهیم روایتکرده است در تفسیر قول حق تعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیا است پیش از قیامت که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد **و ایضاً** روایتکرده است در تفسیر قول حق تعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی پس و اما آنها که شقی و بد عاقبت اند پس در آتشند و ایشان را در آن ناله و فغان هست و همیشه در آن خواهند بود مادامیکه باشند آسمانها و زمینها فرمود در بهشتهای دنیا است که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند و عطاء غیر مجذوذ یعنی عطائیست که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنستکه در آخرت آسمانها و زمینهای دیگر مبدل میشود پس باید که در بهشت دنیا و آتش دنیا باشد و ایضاً روایتکرده است که مردی از اصحاب از حضرت صادق ع پرسید از تفسیر آیه که خدا در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده میشود بر او بامداد و پسین حضرت فرمود تا چه میگویند در این باب گفت میگویند که این در آتش خلد است بعد از مردن تا قیامت ایشان را عذابی نمیباشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در دنیا است که بامداد و پسین در او میباشد و قرینه دیگر بر این آنکه بعد از این میفرماید که روز دیگر قیامت قائم شود میگویند که داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذابها و ایضاً از حضرت امام حسن مجتبی روایتکرده است که ارواح مؤمنان در شبها جمعه مجتمع میشوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت حشر خلایق نیز در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بچندین سند روایتکرده است از حضرت امیر المؤمنین ع و حضرت رسول فرمودند که بدترین آبها در روی زمین آب برهوت است و آن وادئیست در حضرموت که ارواح کفار در آنجا معذب اند بعذاب میکنند و ایضاً از حضرت صادق ع روایت

کرده است که در عقب یمن وادی نیست که آن وادی را برهوت میگویند و در آن وادی نیست مگر مارها و عقربهای سیاه و از جمله مرغهای آن
بوم و در آن وادی چاهی است که آن را بلهوت میگویند در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بآنجا میبرند و از آب صدید در حلق ایشان
میکنند و ایضاً با سند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود از کجا میآئی اعرابی گفت از احقاف
عاد و در آنجا وادی دیدم تاریک که قعرش نمیتوان دید و در آنجا بوم و دهها و جغد بسیار هست حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست حضرت فرمود
است گفت نه والله نمیدانم فرمود آن وادی برهوت است که روح هر کافری در آنجا است و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده
است که گفت مردی آمد بخدمت حضرت رسول و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند
آبی از چاه احقاف که مردم از برای شفا بر میدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک
بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و گفت ای مرد مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که
قدح آب را باو بدهم دیدم که مردی است که زنجیری در گردن او است چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند تا نزد قرص آفتاب پس من رو
رفتم آب بردارم بار دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب بده که در این ساعت میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیدند تا نزد
آفتاب سه مرتبه چنین و سر مشک را بستم و باو آب ندادم حضرت رسول فرمود که آن قابیل پسر آدم است که برادر خود را کشت و این حال او
در بصائر الدرجات از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سؤال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن میان
بصری تا شام است تا صنعا میخواهی آنرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا بر زمین زد
نهری پیدا شد که دو طرفش را نمیتوانستم دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و نهری در نظر من
آمد که از یک طرفش آبی بود سفیدتر از برف و از یک طرفش شیری سفیدتر از برف و در میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت
در سرخی و لطافت که هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوشنماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون
می آید و مجرای آن کجا است حضرت فرمود که اینها از چشمههائیست که حق تعالی در قرآن فرموده که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه از
آب و چشمه از شراب در این نهر جاری میشود و در کنار این نهر درختان بود و در میان هر درختی حوری بود و موها بر سر آن آویخته بود
که هرگز بآن خوبی موئی ندیده بودم و در دست هر یک ظرفی بود که هرگز بآن خوبی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس
حضرت نزدیک یکی از حوریان رفت و اشاره نمود که آب بده دیدم که آن حوری خم شد که از نهر آب بردارد درخت باو نیز خم شد
و ظرف را از آن نهر پر کرده بدست آنحضرت داد و بیاشامید باز باو داد و اشاره فرمود که باز پر کند باز درخت با او خم شد
بار دیگر پر کرده بحضرت داد حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم که هرگز شرابی بآن نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و
رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون شراب در آن ظرف بود گفتم فدای تو شوم مثل امروز
هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی می تواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا
گردانیده است مؤمن چون از دنیا میرود روحش بسوی این نهر میرود در باغستانهای آن میچرد و از شرابهای آن می آشامد و دشمن
ما چون وفات می یابد روحش را میبرند بوادی برهوت در عذاب آن همیشه می باشد و از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم در
حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیارة از عبدالله بن بکیر روایت کرده است که با حضرت صادق
رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آن را عسفان میگفتند پس گذشتیم بکوه سیاه موحشی از چپ راه گفتم یا
رسول الله چه وحشت دارد این کوه در این راه کوه موحشی مثل این ندیدم حضرت فرمود ای پسر بکیر میدانی که این چه کوهیست گفتم
نه فرمود که این کوهیست که آن را کمد میگویند و آن در وادی از وادیهای جهنم واقع است در پی کوه میباشد قاتلان پدرم حسین
خدا ایشان را در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون می آید از جب حزن و از فلق و از آثام
و از طینت خبال و از جهنم و لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشتم مگر آنکه ابوبکر و عمر را دیدم
که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب اساسی بود که شما گذاشتید
چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید
خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه
بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجا است حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستارههای آسمان و قطرههای باران و قطره
دریاها و ذرههای خاک و هر ملکی موکل است بامری که از آن مفارقت نمیکند و زید نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که چون
روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مؤمنان و ایشان در غرفههای بهشت

ساکنند که خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند عالم امر میکند بخازنان
را که از برای هر روحی ناقه از ناقههای بهشت بیاورند که بر آن ناقه قبه از زبرجد سبز بسته باشند که پرده آن از یاقوت سرخ باشد و بر ناقه
ها حلهها و برقعها از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر آن ناقهها با زینت تمام و حلههای بهشت و تاجها
از مروارید بر سر که آن تاجها در سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستارهها که در آسمان از نزدیک و دور میدرخشند پس
ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس
ملائکه هفت آسمان استقبال کنند و تا آسمان پائین ایشان را مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن صحرائی است در پشت کوفه
نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریهها از برای زیارت کنند اهالی خود را که در دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که برگردانند
روهای ایشان را از آنچه نمیخواهند ببینند بسوی آنچه میخواهند یعنی امور بدی که موجب اندوه ایشان میشود دیدن آنها از ایشان پنهان میگردانند و
اموری که موجب سرور ایشان میگردد بایشان مینمایند و بزیارت قبرها که بدنهای اصلی ایشان بوده آنها است میروند چون مردم از نماز جمعه
و عید فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفههای بهشت پس بر میگردند چون حضرت این را فرمود مردی از
اهل مجلس گریست گفت فدای تو شوم این از برای مؤمن است حال کافر چون خواهد بود فرمود بدنهای ملعون چندند در زیر خاک و روحهای
خبیث چندند که ساکن گردانیده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معذبند بانواع و هولهای آنها میرسد ببدنهای ملعون
خبیث ایشان که در زیر خاکند بمنزله کسیکه در خواب باشد و خوابهای هولناک ببیند پیوسته بدنها خائف و ترسانند و روحها
معذبند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوسند و روح و راحتی نمی یابند تا آنکه قائم ما ظاهر شود پس زنده کند خبیثها
را بسوی بدنهای پلید ایشان بر میگردانند بحضرت قائم کردن ایشان را امر زنده و میروند بسوی آتش در قیامت بجهنم میروند و ابدالاباد در آنجا معذب
خواهند بود **مؤلف گوید** که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلدند که در آسمان است و در
احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت زمین میباشند و این احادیث بیشتر معتبرتر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان است و
مجمل قول در این ابواب آنچه مذکور شد البته باید اعتقاد باید کرد و از احادیث مستفیضه و براهین قاطعه آنچه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت
باقیست اگر محض ایمان دارد منتعم است و اگر محض کفر دارد معذب است و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کامل بر او تمام
نشده است مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد تسنن میباشند اطلاع بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر اطلاع دارند نمیتوانند بطلب
آمد که تجسس دین حق بکنند یا بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهل بیت داشته باشند و با شیعه عداوت نداشته باشند و حیران باشند و امثال ایشان
و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ عذاب و ثوابی و سؤالی نخواهد بود و امر ایشان موقوفست تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل
خود با ایشان سلوک کند و تمام مردم ارواح بایشان بر میگردد در قبر با جمیع بدن یا بعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب سؤال و جواب داشته
باشند و از ایشان سؤال میکنند از بعضی عقاید و از بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حق است و
سؤال از بعضی ساقط میشود چنانکه گذشت و بدن اصلی در قبر واقع میشود و بعد از آن روح تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیفی مانند اجسام
جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت تنعم و عذاب در آن بدن میباشد و ممکن است که ارواح و المی حاصل شود بسبب بعضی از امور
که نسبت ببدن اصلی واقع میشود باعتبار تعلقی که سابقا بآن داشته است و میدانند بآن عود خواهد کرد چنانچه از اخبار ظاهر میشود و باین وجه
اکثر اخبار که در باب ثواب و عقاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران آن در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ایشان شکلها
و مشاهده اعدای ایشان با عذاب و شبه آنچه در این باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار
امکانیست که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگرچه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار بقول بتجسم روح بدون اجساد مثالیه اما چون اجساد
در احادیث معتبره بسیار وارد شده است و مانعی شرعا و عقلا از قول بآن نیست البته قائل بآن باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ
میاید باطلست چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان و معلوم است که این داخل نیست در آنچه
ضرورت بر نفی آن قائم شده است چگونه داخل در آن باشد و حال آنکه قائل بآن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و
غیر او از متکلمین و محدثین شیخ مفید در جواب مسائل عکبریه گفته است که از ائمه هدی وارد شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی
بلکه معذب میشود هر که محض کفر داشته باشد و متنعم نمیشود هر میتی بلکه متنعم میشود کسیکه محض ایمان داشته باشد و بغیر اینها
صنف را بحال خود میگذارند و همچنین روایت شده است که قبر نیز مخصوص اینها و صنف است چنانچه در اخبار وارد شده است و اما عذاب
کافر در قبر و نعیم مؤمن در آن پس در خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از
بهشتهای دنیا و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون در صور بدمند انشا میکند جسد او را که پوسیده است در شکم

ومتفرق کردیده است پس روح را بر میگرداند بهمان بدن و محشور میکند او را بموقف و امر میکند او را بجنت خلد میبرند ابد الاباد در ان منعم میشوند
بان تعدیل طباع و تعب و اندکی و سستی او در دنیا شده و روح کافر را در قالبی قرار میدهند مثل قالب او در دنیا در محل عذابی و عقابی
میشوند بان تشبیه که معذب میگردند بان تا قیامت پس خدا انشا میکند جسدی را که مفارقت کرده است از ان در قبر و بر میگرداند روح را باو
و بان بدن معذب میگردند همیشه در آخرت و جسدش را بنحوی ترکیب میکند که فانی نشود **فصل پنجم** در بیان بعضی از شرائط و علامات
قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده آنها چند چیز است **اول** خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بان ناطق است در
قصه ذوالقرنین مذکور است که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیرون اید وعده پروردگار من
سد را با زمین هموار میکند و وعده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده تا وقتیکه کشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد
ایشان و ایشان از هر بلندی بزیر آیند بسرعت و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود
یاجوج امتی است و ماجوج امتی است هر امتی چهارصد طائفه اند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند از صلب خود می بیند و ایشان
سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختها بلند اند و صنفی از ایشان طول و عرض ایشان مساویست و این صنف اند که هیچ کوه و آهنی در پیش
ایشان نمی ایستد و صنفی یک گوش خود را فراش میکنند و دیگری را لحاف خود و نمیگذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر
انکه انها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را میخورند مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق
و دریاچه مازندران را اخر خواهند کرد و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است باین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود
ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت است و سد ذوالقرنین چنانچه بنص قرآن مجید وارد شده است باید آورد و گوش نبخشیدن بملاحده
و شبهه های ایشان و اراده نباید کرد و تجسس خصوصیات انها ضرور نیست **دوم** دابة الارض است که سابقا در رجعت
مذکور شد که روزیکه بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب نکرده در ایمان او خیری
و خاصه و عامه از رسول خدا روایت کرده اند که از آیات خدا طلوع آفتاب است از مغرب و خروج دابة الارض است و دجال و دخان و مراد
منتنوعیات از حضرت صادق ع روایت کرده است که آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و دجال و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند
معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طلوع کند همه کس ایمان میاورد و ایمان با ایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم
بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان او نفعی نمی بخشد **چهارم** دخانست
که در احادیث سابقه مذکور شد و از آن اشارت است بانکه حق تعالی فرموده است یوم تاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب
الیم یعنی روزیکه بیاورد آسمان دود هویدائی که فرا گیرد مردم را گویند این عذابیست دردناک پروردگارا عذاب را از ما دور گردان
بدرستیکه ما ایمان میاوریم بعد از ان فرموده است ما اندکی عذاب را دور میگردانیم از شما بدرستیکه شما باز عود خواهید کرد بکفر
و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی است از آیات شرائط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای منافقان و کفار پیش از قیامت
و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بهر مومنی مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آتش افروخته باشند چهل روز بماند
و بعد بر طرف شود این را از حسن بصری و ابن عباس و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت مجملا وارد شده است و این تفاصیل از انها
بنظر نرسیده است همین نحو باید ایمان آورد و انچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است بقحطی که در زمان حضرت رسول شد مخالف
احادیث معتبره است عامه و خاصه و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد **فصل ششم** در
بیان نفخ صور است و فنای اشیا بدانکه آیات بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده با صور عظیمی از نور
یعنی بوقی که یکطرف ان در مشرق است و طرفی دیگر در مغرب و از روزیکه خلق شده است بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که
هرگاه فرمان الهی برسد در صور بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین ع در صحیفه کامله فرموده است اسرافیل صاحب صور که دیده ها
کشوده است و انتظار میکشد از جانب تو رخصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس ناگاه میدمد و زنده میگرداند بدمیدن
مردهها را که در قبرها در گرو اعمال خویشند حق تعالی در سوره کهف فرموده است نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی
و در طه فرموده است در روزیکه بدمند در صور و حشر کنیم مجرمان را آن روز بدیدهای کبود و در سوره مومنین فرموده است پس هرگاه بدمند
پس نسبتها در میان ایشان نخواهد بود در انروز و در سوره نمل فرموده است و روزیکه بدمند در صور پس بفزع ایند هر که در آسمانها
و زمین است مگر کسیکه خدا خواهد گفته اند که از شدت خوف میمیرند مگر کسیکه خدا خواهد نمیرد و گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند
که در نفخ صور نمیمیرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک صیحه عظیم را که ایشان را بگیرد در حالتیکه در عین مجادله
و منازعه و معامله باشند و مراد نفخه اولیست که بان میمیرند مفسران روایت کرده اند که قیامت بر پا شود در وقتیکه دو مرد جامها را کشوده

تابند

باشند که خرید و فروش کنند و هنوز جامها را نپیچیده باشند که قیامت بر پا شود و مردی لقمه برداشته باشد و هنوز بدهانش نرسیده باشد
که بمیرد پس فرموده است که استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل خود در خانهای خود بر گردند علی بن ابراهیم روایت
کرده است که این در آخر الزمان است صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتیکه در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در جای خود
و احدی از ایشان بمنزل خود بر نمیگردد و وصیتی نمیکنند پس حق تعالی نفخه دویم را فرموده و نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها
بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت روند ای وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور کردانید از خوابگاه اینست انچه وعده داد
خداوند رحمن و راست گفتند پیغمبران نبوده مگر صدای یکدفعه پس ناگاه همه ایشان نزد ما حاضر شدند و در سوره ص فرموده است انتظار نمی
کشند مگر یک صیحه را و دیگر بر نمیگردند در دنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین
است یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که با ایشان چه کار خواهند کرد
و در سوره دیگر فرموده است که دمیده میشود در صور آن روزیست که وعیدهای الهی بعمل میاید فرموده است که گوش بده و بشنو روزی
که ندا میکند ندا کننده از مکان نزدیک روزیکه میشنوند صیحه را بحق و راستی آن روزیست که بیرون میایند مردگان از قبرها بدرستیکه مائیم که
زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ما است بازگشت همه روزیکه شکافته میشود زمین و بیرون میایند مردم بسرعت این حشریست که بر ما آسانست
و در مدثر فرموده است که پس هرگاه که بدمند در ناقور یعنی در بوق پس آن روز روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه
معلوم شد که دو نفخ صور البته میباشد یکی در صور دمیدن اول که بان جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها میمیرند بیک دفعه و دیگری بعد
وقت مبعوث شدن که بان دمیدن همه خلایق بیکدفعه زنده میشوند و بعضی از مفسران گفته اند که سه نفخه میدمد **اول** نفخه عجب
که میترسند **دوم** نفخه صعق است که میمیرند و **سیم** نفخه قیامت است که زنده میشوند و از قبرها بیرون میایند و این قول نادر است و
در احادیث معتبره بغیر از دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورتست و مراد دمیدن روحهاست در بدنها در رجعت
بوجوه است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنها است و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از علی بن ابی فاخته روایت
کرده است که از حضرت امام زین العابدین ع سوال کردند که فاصله میان نفخه اول و دویم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد
پرسیدند یا ابن رسول الله چگونه میدمد در صور فرمود اما نفخه اولی پس بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود اید بدنیا
فرود می اید با صور و صور یکسر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر مابین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور
بزمین می اید میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می اید بحظیره بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون
اهل زمین اسرافیل را میبینند که با صور بزمین میاید میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین پس در صور میدمد و صدا
بیرون میاید از طرفیکه از جانب اهل زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مگر انکه میمیرد و بیرون میاید از طرفیکه جانب آسمانهاست
پس در آسمانها صاحب روحی نمیماند مگر انکه میمیرد مگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید با اسرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و بر اینحال
میمانند انقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج میایند و امر میکند کوهها را که روان شوند حضرت فرمود یعنی
میشوند و بدل میشود زمین بزمین دیگر یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و باز و نمودار باشد و کوهی و بنائی و درختی و گیاهی بر
روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرده و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال
او بقدرت و عظمت ظاهر خواهد شد پس در انوقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بلندی که باطراف آسمانها برسد و گوید
از برای کیست پادشاهی امروز چون کسی نباشد که جواب بگوید خود جواب خود میفرماید و میگوید از خدای یگانه قهار است منم خلق کردم
خلایق را و میرانیدم ایشان را منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و من آفریدم خلق را بدست قدرت خود و منم
میمیرانیدم ایشان را و زنده میکنم پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفیکه از جانب آسمانهاست پس در آسمانها
احدی نماند مگر انکه زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش بر گردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق
از برای حساب پس حضرت بسیار گریست و در روایت دیگر در تفسیر علی بن ابراهیم و در کتاب بید برسی از عبید بن زراره روایت کرده اند از حضرت صادق
شنیدم که میگفت که چون حق تعالی بمیراند اهل زمین را تاخیر میکند مثل انکه خلق کرده است خلایق را و مثل انکه میرانده است ایشان را
از اضعاف آن زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را و اضعاف آن را پس میمیراند اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها تاخیر میفرماید
پس میمیراند اهل آسمان سیم را و همچنین میراند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته تاخیر میکند تا انکه آسمان هفتم را فرمود
پس تاخیر مینماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تاخیر مینماید پس میمیراند
جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته پس میمیراند اسرافیل را و باز مثل اضعاف جمیع زمانها تاخیر میفرماید پس میمیراند ملک موت

را

را پس باز مثل زمانهای اضعاف کند شتر مکث میکند پس میفرماید از کیست پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانه قهار
کو جباران کجایند آنها که ادعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میکند عبید الله که خدائی را ادعا میکرد
گفت من عرض کردم که چنین چیزی می باشد پس بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود زمانهای پیش از آفریدن خلایق دراز تر است
بر اینها مطلع نشده که بر این مطلع نخواهی شد **مؤلف گوید** که اینحدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار بسیار است
که دلالت میکند بر آنکه اکثر اهل آسمانها بیک نفخه بعد از نفخ صور اول هلاک میشوند و این خبر چون راویانش جهالتی دارد
معارض آن آیات و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش آنستکه ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق گردند چنانکه بعد از این مذکور
خواهد شد و استبعادی که بعضی میکنند که همه خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بکه باید است توجهی ندارد زیرا
که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی هست هر چند که بر ما مخفی باشد و ممکن است که در و لطفی باشد نسبت بمکلفین
که چون مخبر صادق این خبر را بعد از وقوع بایشان بگوید موجب آن گردد که در نظر ایشان اعتبار دنیا کم شود و مغرور بدنیا و لذتهای
آن نگردند و علم بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زندها
بغیر حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند و اما خلاف در آنکه آیا اجساد و ارواح و اجساد و هر چه غیر
جناب مقدس الهی است معدوم بالمره میشوند یا روح باقی اند و جمیع اجساد غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم
میشوند و باز حق تعالی ایشان را بر میگرداند یا هیچیک از آنها معدوم بالمره نمیشود و روح بآنها بر میگردد و متکلمان عامه را در این باب
اقوال بسیار هست که در ذکر آنها فایده نیست و هر یک از آیات و اخبار بر مذهب خود استدلال کرده اند و قائلان بفنا ایضا استدلال
کرده اند از قول حق تعالی هو الاول و الآخر کل شیء هالک الا وجهه کما بدأنا اول خلق نعیده کل من علیها فان و یبقی وجه ربک و قائلان بعدم
استدلال کرده اند بظواهر آیاتیکه دلالت میکند بر آنکه حشر بجمیع اجزاء متفرقه است مانند قصه ابرهیم و عزیر و حق آنستکه آیات از هیچ
طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخولست و جزم باحد طرفین مشکلست و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح آنستکه معدوم
نمیشوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنستکه ارواح اجساد مکلفین معدوم نمیشوند چنانچه خواجه نصیر در تجرید گفته است دلیل سمعی
دلالت بر فنای اجساد کرده است تاویل میکنند در مکلف بتفریق اجزاء چنانچه در قصه ابرهیم وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره
صریحست در فناء و انعدام بالکلیه چنانکه گذشت که حضرت صادق ع در جواب زندیق فرمود که روح باقیست تا وقتیکه در صور بدمند
پس در آنوقت باطل میشوند اشیا و فانی میشوند پس نه جسمی میماند و نه محسوسی پس بر میگرداند اشیا را چنانچه ابتدا کرده است مدبر آنها و آن میان
صد سال است که خلق کرد قطع میشوند در آن و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبه های نهج البلاغه که اکثر آنها متواتر میدانند
مذکور است که او است فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها میگردد مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن عجیبتر بوجود آوردن
آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان
جمیع امتها برای آنکه احداث کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی آن نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم آن و حیران
و عاجز گردد قوتهای ایشان و بر گردند و اعتراف کنند بآنکه مقهورند و اقرار کنند بعجز از انشا و اذعان بضعف کنند از فانی کردن او بدرستیکه
که حق تعالی بر میگرداند بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن چنین بود و بعد از فناء دنیا نه وقتی خواهد بود نه
مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آنوقت اجلها و وقتها و زایل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر
خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور باو است در وقتیکه آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند در هنگامی که فانی خواهد کرد امتناع
نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه دایم میبود بقای آنها و در وقتیکه ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای
خوف از زوال و نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهائی که بایشان انس بگیرد نیافریده و بعد از آفریدن که آنها را فانی میکند
از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر بهم رسانیده و یا بر او سنگین و دشوار بوده باشد بقای آنها و باز بر میگرداند آنها را بعد از فانی
کردن بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری بآنها بجوید و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها و بنابراین چاره نیست
از قول بجواز اعاده معدوم و سست است وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم گفته اند فایده نمی بخشد و اظهر جواز اعاده
معدوم است عقلا و شرعا هر گاه چیزها از کتم عدم بوجود تواند آورد چرا بعد از عدمش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از جمله ممکنات
بدر رفته است و اگر کسی در جوازش دعوای بداهت کند روا است اما اخبار فنای دنیا مطلقا بحد تواتر نرسیده است که افاده قطع کند پس
رد اخبار نباید کرد در مرتبه احتمال بلکه ظن باید گذاشت **فصل هفتم** در بیان سایر احوالیست که حق تعالی خبر داده است
که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهمه آنچه حق تعالی خبر داده است که پیش از قیامت از مقدمات حشر است ایمان آورد و بسبب امتناعات ملاحم و شبهه

فلاسفه است تاویل در آنها نباید داد چنانچه فرموده است در روزی که برهم پیچد آسمانها را مانند پیچیدن نامها و فرموده است هرگاه شق شود آسمان
و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که منشق شود آسمان پس از هم راست بلند و باز فرموده است که نور ستارها بر طرف شود و از آسمان فرو
ریزند و نور آفتاب و ماه بر طرف شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند و دریاها
دره ها هموار روند و باز زمین هموار شوند و زلزله عظیمی در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین بر طرف شود و همواره
شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود و فرموده است که سؤال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند آنها را پروردگار من
کندنی پس میگرداند زمین را بیابانی مستوی که نه بینی در آن نه پستی و نه بلندی و علی بن ابرهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر ع روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را جمع و محشر گرداند امر میکند که منادی ندا کند پس همه جن و انس را
بیک چشم بر هم زدن در یکمکان جمع کند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دوم را بزیر آورد که دو آسمان
او است و باین ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد و محیط گرداند بمردم پس آنگاه بزیر آید با گروهی از ملائکه و منادی ندا کند یا
معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر
توانید نفوذ کنید و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نمیتوانید نفوذ کرد مگر بحکم خدا و قدرت او پس حضرت گریست و وی
پرسید که در اینوقت رسول خدا و امیر المؤمنین و شیعیان او در کجایند فرمود ایشان بر تلی چند اند از مشک خوشبو و بر منبرها از
نور و مردم محزون می باشند و ایشان محزون نمی باشند و مردم میترسند و ایشان نمیترسند پس این آیه خواند که مضمونش اینست که هر که بیاورد
حسنه پس از برای او است بهتر از آن و ایشان از فزع او ایمنند پس فرمود بخدا سوگند که حسنه در این آیه ولایت امیر المؤمنین ع است و علی بن
ابرهیم از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همه بندگان را در یک بقعه زمین و وحی مینماید با آسمان اول که
فرود بیا با هر که در تست پس فرود آید آسمان اول با دو برابر هر که در زمین است و آسمان دوم فرود می آید با دو برابر آنچه در زمین است
اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمانی بزیر آیند با دو برابر سابق پس جن و انس در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشان را ندا میکند
باین آیه که گذشت پس نظر میکنند که از هفت طرف ملائکه بایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوانند رفت **فصل هشتم**
در بیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است که اذا الوحوش حشرت یعنی هر گاه وحشیان محشور شوند و فرموده است و ما من دابة فی الارض و
لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانیکه راه رود بر روی زمین و نه
مرغی که بدو بال خود پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما در آنکه حق تعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ مینماید و روزی میدهد و تقصیر
نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور
میان مفسران آنستکه مراد از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشان است در دنیا و مشهور میان متکلمین
خاصه و عامه آنستکه ایشان محشور میشوند و قتاده از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنکه تقاص و تدارک مظالم ایشان
بکنند و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در روز قیامت تا عوض المهائیکه بایشان رسیده است در دنیا بر ایشان و کشته شدن
و غیر آن بیابند و چون عوض آن المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد بعضی را فانی میکند ایشان را
چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند بر خدا واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار را از برای
ستمیکه بر حیوان بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته اند که حق
تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان برساند آنچه مستحق آنند ایشان را از عوضها بر المهائیکه بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از
برای بعضی از بعضی پس چون رسید بآنها آنچه مستحق آن بودند از عوضها بر المهائیکه رسیده بر دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی بر بعضی پس رسید بایشان
آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که میگویند عوض دایم است آنها که میگویند عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را
دایم میدارد از برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابو هریره که حضرت رسول فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت
از بهایم و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد عدالت خدا بمرتبه میرسد در آنروز که حق بی شاخ را از شاخ دار میگیرد پس میگوید خاک
شوید همه خاک میشوند و در اینوقت است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و آرزو میکند که او خاک شود و معاقب نگردد و از ابو ذر روایت
کرده اند که گفت من نزد حضرت پیغمبر ص بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود میدانید که بچه سبب اینها بر یکدیگر شاخ زدند
صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود لیکن خدا میداند و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع در خطبه فرمود یا ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود
و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش داریم و بر او میترسیم اما گناهی که بخشیده است آنست که حق تعالی او را برای آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن

کریمتر است که بنده را دو بار عقاب کند و سیم ظلم بنده کانست بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود قسم یاد کند و فرماید
که بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم کننده اگرچه دستی بر دستی بزند یا مسح بر کف دستی بکند و اگرچه شاخ زدن
حیوان شاخدار حیوان بی شاخ را باشد پس اقتصاص میکند حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه احدی را مظلمه نماند پس ایشان را میبرد بسوی
حساب سیم گناهیست که خدا او را پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس او خاشع و گریانست برای گناه خود
و امیدوارست رحمت پروردگار خود و روزی او کرده باشد توبه را پس او خاشع و گریانست برای گناه خود و امیدوارست رحمت پروردگار
خود را و ما نیز برای او چنانکه او از برای خود امیدوار و دیم از برای او رحمت و میترسیم برای او عقاب را **مؤلف گوید** که گویا
این سه قسم در گناه مؤمنانست زیرا که کافران را در دنیا آخرت هر دو عقاب مینماید و خوف ستم بر او با عتبار احتمال اخلال بر شرایط توبه
است و الا بر حق تعالی قبول توبه واجبست بسبب عدلی که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقولست از رسول خدا
که فرمود در قیامت هیچکس سوار نخواهد بود مگر من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او را پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه عضبای
من و علی بن ابی طالب بر ناقه عضبا و در اخبار مانع الزکوة وارد شده است که هر که زکوة انعام را ندهد بمیرد حق تعالی او را در صحرای محشر
کوداند که هر صاحب سمی بنیش خود او را بکوبد و هر صاحب سمی بر دکان او رود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول
ناقه دید که پایش را بسته اند و بار بر پشت او نست فرمود کجا است صاحب این ناقه بگوئید مهیا باشد که فردای قیامت از این ناقه برای خصومت
خواهد کرد و از حضرت صادق روایت کرده است که هر شتری که سه حج و بروایتی هفت حج بر آن بکنند آن را از چهارپایان بهشت میگرداند
و از حضرت رسول منقولست که نیکو کردانید قربانیها خود را که مرکب خود شما خواهد بود در صراط **و ایضا** مرویست که اسبان
غازیان در دنیا اسبان ایشانند در بهشت و از حضرت صادق منقولست که از بهایم در بهشت نمیباشد مگر حمار بلعم باعورا و ناقه
صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و از زیارت اخبار بسیار است پس از ظواهر اخبار و آیات مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک
ظلمها که بر ایشان واقع شده است میکند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند ناقه صالح
و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها ثواب مکلفان بر میگردند و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور
میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر نادری از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی روایات
شاذه ظاهر میشود و عاصیان داخل جهنم میشوند و مؤمنان مثاب بایمان و اعمال صالحه اما خلافست که ایشان داخل بهشت میشوند
و در جای ایشان پستتر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم روایت کرده است که از عالم
پرسیدند از مؤمنان جن و فاسقان شیعه در کجا خواهند بود و بحسب این روایت این مدعا ثابت نمیشود و محمل باید دانست که حق تعالی
وعده خود ثواب عاملان را البته عطا میفرماید و ظاهر آیاتست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصا آیات سوره رحمن که
بنعیم بهشت بر انس و جان کرده است و این روایت دلالت میکند بر خلاف آن و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی لم یطمثهن انس
قبلهم و لا جان یعنی جماع نکرده است حوریان ایشان را نه انسی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشان را ثوابی هست و زنان از حوریان دارند
و بعضی از مفسران گفته اند معنی این است که حوریان خدا بانس میدهد انسی با او مقاربت نکرده است و ایضا جنی میدهند جنی با او مقاربت نکرده
و این استدلال ضعیف است توقف در آن اولیست **فصل ششم** در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشانست بدانکه
خلافی نیست میان اصحاب ما در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود در بهشت میروند چنانچه حق تعالی فرموده است الذین آمنوا و اتبعتهم
ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء یعنی آنها که ایمان آوردند و پی ایشان رفتند ذریه ایشان
و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران بسبب چیزی و احادیث بسیار وارد شده که این آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است که ایشان
را با پدران خود ببهشت میبرند و بعضی گفته اند مراد بالغانند که عمل ایشان قاصرست از آنکه بدرجه پدران برسند حق تعالی ایشان را
بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران ایشان و این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخلند
و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین که رسول خدا فرمود که مؤمنان و اولاد ایشان در بهشت اند
پس این آیه را خواند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه تربیت میکند و بهدیه میدهد
بپدران ایشان در قیامت و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که قاصر بودند فرزندان از عمل پدران ملحق میگرداند ایشان را بپدران
تا دیده های ایشان روشن گردد و در نوادر راوندی از حضرت امام رضا روایت کرده است که تزویج مکنید زن خوش رو را که فرزند
بد رسیکه من مباهات میکنم بشما با امتها در روز قیامت مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمن میباشند و استغفار میکنند از برای
پدران و محافظت میکند ایشان را ابراهیم و تربیت میکند ایشان را ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه و قولویه در فقیه بسند

صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد
اگر یکی از پدر و مادر او یا خویشان مؤمن ایشان مرده است باو میدهند که او را غذا بدهد والا بحضرت فاطمه میدهند که او را غذا
تا یکی از پدر و مادر یا خویشان مؤمن ایشان مرده است پس حضرت فاطمه باو میدهد **و ایضا** بسند صحیح از حضرت صادق روایت
کرده است که حق تعالی اطفال مؤمنان را بحضرت ابراهیم میدهد که غذا میدهند ایشان را بدرختی در بهشت که پستانها
دارد مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید چون روز قیامت شود ایشان را جامهها بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه
ایشان را بپدران ایشان دهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و اینست معنی قول حق تعالی پس این آیه را خواند که گذشت
و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر روایت کرده اند که چون حضرت رسول در شب معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبران
را در آنجا ملاقات کردم گفت کجا است پدرم ابراهیم گفتند او با اطفال شیعیان علی است چون داخل بهشت شد دید که حضرت
ابراهیم در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها میمکند و چون پستانی از دهان
طفلی بیرون میآید حضرت ابراهیم برمیخیزد و پستانها را در دهان ایشان میگذارد پس سلام کرد بر حضرت رسول و از احوال حضرت
علی بن ابی طالب سوال کرد فرمود او را در میان امت خود گذاشتم گفت نیکو خلیفه گذاشته حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب
گردانیده است و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سوال کردم که ایشان را بمن بگذارد که تربیت ایشان بکنم و هر چوبی که ایشان
میمکند طعم جمیع میوهها و نهرهای بهشت را میابند از او **مؤلف گوید** که ممکنست که بعضی را بحضرت فاطمه دهند
بعضی را با ابراهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و آنحضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلافست بعضی گفته اند تابع پدران اند
و در کفر با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند ایشان ببهشت میروند و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند
اگر میداند که ایشان میماندند از اهل سعادت بودند ایشان را ببهشت میبرد و اگر میداند که اگر میماندند از اهل شقاوت میبودند
ایشان را بجهنم میبرد و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی طلوق گفته اند
اکثر گفته اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد آنستکه حق تعالی ایشان را در قیامت تکلیف
دیگر خواهد کرد بحسب آن تکلیف ایشان را مثاب و معاقب خواهد کردانید موافق احادیث بسیار که وارد شده است چنانکه ابن بابویه
در خصال بسند صحیح علی الشهر روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند
بر پنج کس بر طفل و بر کسیکه میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند
حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشد
معذور خواهد بود و کسیکه ابتدای بعثت نفهمد و هنوز حجت قائم نشده باشد و ابله که هنوز تمیز میان حق و باطل نتواند کرد
که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ چیز نفهمد و مکلف نباشد و کر و گنگ که حمار زاد پس هر یک از ایشان خدا حجت تمام میکند و پیغمبری
بر ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان میافروزد و پیغمبر میگوید با ایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید
هر که داخل شد بر او برد و سلام خواهد شد و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد **و ایضا** در کافی و معانی الاخبار
صحیح دیگر از زراره روایت کرده اند که چون روز قیامت شود و مرد خرفی را که سن او زیاد رسیده باشد و چیزی نفهمد و کسیکه در فترت
میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهیکه تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میگیرند که بر ما حجت تمام نشده بود و حق
تعالی حجت بر ایشان تمام میکند و آتشی میافروزد با یکی ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا آخر حدیث سابق که گذشت و کلینی بسند حسن
کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق سوال کردند از کسیکه در فترت مرده باشد و کسیکه بحد بلوغ نرسیده
باشد و دیوانه باشد حضرت فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی میافروزد و میگوید که داخل شوید پس هر که داخل شد
برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید **و ایضا** این سند را
مثل این را روایت کرده است مثل در باب کافر و کر و طفل و کسیکه در فترت بمیرد **و ایضا** کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت
کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع کند و آتشی میافروزد و امر میکند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که
از اهل سعادت است خود را در آن آتش میاندازد و بر او سرد و سلامت خواهد بود و هر که خدا داند که او شقی و بد عاقبت است امتناع
میکند داخل نمیشود پس خدا امر میکند ایشان را با تش میبرند ایشان میگویند که هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار گوید
من مشافهة شما را امر کردم و متابعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هر گاه بسوی شما پیغمبری میفرستادم که غایبانه شما
را امر میکند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبد الله بن سلام که گفت سوال کردم از رسول خدا که

که آیا عذاب میکند خدا اطفال را بی حجت حضرت فرمود معاذ الله گفت پس اولاد مشرکین در بهشتند یا در جهنم فرمود که خدا
اولی است بایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که آنرا فلق مینامند و بدترین آتشهای جهنم است در عذاب
بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا آنرا امر میفرماید که بدمد بر خلایق دمیدنی پس از شدت
دمیدن آسمانها پاره شود و نور ستارها برطرف میشوند و دریاها خشک میشوند و دیدها تار میشود و زنان حامله فرزند
افکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت پس حقتعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند
پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را در آن آتش بیندازد پس برآورد و سلام میشود چنانکه بر ابرهیم شد و
هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد شد ابا میکند که خود را در آتش بیندازد پس حقتعالی امر میکند آتش را که او را برباید
از برای آنکه ترک کرد آنچه امر خدا کرد و امتناع نمود از دخول آتش پس تابع پدران خواهند بود در جهنم و احادیث بسیار است در این
باب و از عقل بعید نیست و ابن بابویه گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمیباشد
و جواب گفته است که در اجزای مؤمنان بهشت است و اجزای کافران جهنم است این تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود **مؤلف
گوید** که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است
از زراره که حضرت صادق ع فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت میکند و صاحب
تاویل آیات باهره از حضرت امیر المؤمنین ع در تاویل قول حقتعالی در وصف اهل بهشت یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی میگردند
بر دور ایشان پسران کوشوارها در گوش یا همیشه ساده و مقبول که حضرت فرمود که پسران اهل دنیا اند که حسنات نداشته اند که ثواب
دهند و گناه نکرده اند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت گردانیده اند و از حضرت رسول ص پرسیدند از
اطفال مشرکین فرمود خدمتکاران اهل بهشتند بصورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این
حدیث را در تاویل این دو آیه روایتکرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایتکرده است که گفت از حضرت صادق ع سوال کردم که چه
میفرمائی در حال اطفالیکه پیش از بلوغ بمیرند فرمود سوال کردند از رسول خدا از احوال ایشان فرمود خدا داناتر است با آنچه ایشان
خواهند حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخنی مگوئید و علم ایشانرا بخدا بگذارید **مؤلف گوید**
که اصل در این باب آنستکه مجملا باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حقتعالی عادلست و جور و
ظلم نمیکند و در باب اطفال و مجانین و جماعتیکه معذور باشند حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز
میان حق و باطل نتوانند نمود ایشانرا باید و بی حجتی دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد پس با تکلیف دیگر ایشانرا خواهد کرد و ثواب و
عقاب ایشان مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محیی الدین عربی از صوفیه
اهل سنت باین قایل شده است چنانچه بخاطر میاید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را در اعراف جا میدهد یا به بهشت میبرند و در
پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکار اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند
بود پس چنانچه در اینجا حدیث صحیح وارد شده است علم ایشانرا بخدا باید گذاشت باید دانست که آنچه مقتضای عدالت حقتعالی است با ایشان
سلوک میکند و ظلم و جور نسبت بایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشانرا عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند بخوبی خواهد
بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه متلذذ خواهند بود از آن چنانکه ملائکه لذت میبابند از خدمات مرجوعه بایشان والله یعلم
مقصد هفتم در بیان میزان است بدانکه خلافی نیست در میان مسلمانان در حقیقت میزان و در قرآن مجید در مواضع
متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت
موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس
سنگین باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کردند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ظلم میکردند و در سوره
مؤمنین فرموده نیز نزدیک باین مضمون و در باب کافران فرموده است در سوره کهف پس برپا نمیداریم از برای ایشان وزنی را
و در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی هیچ ظلم و اگر اعمال
او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آنرا می آوریم در میزان عمل او و ما کافی هستیم از برای حساب کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل
موازین مذکور است پس در اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلاف است و اکثر مفسران و متکلمان عامه
و خاصه بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حقتعالی و علا در قیامت ترازوئی نصب مینماید که زبانه دارد و دو کفه عظیم اعمال بنی آدم را
در آن میسنجد و حسنات را در یک کفه میگذارند و سیئات را در یک کفه دیگر و اینجماعت نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا

زراره گفت که [illegible]
[illegible] که امام ما [illegible]
بعد از او [illegible]
صاحب [illegible]
دعوت امام نمیکند
پس هر که در این
زمان بمیرد در
بهشت است

که اعمال عرضی چندند و وزن نمیدارند و قائم بنفس نمیباشند پس بعضی گفته اند اعمال را میکشند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند
از حضرت رسول ص سوال کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفه‌ها را وزن میکنند بنابرین صحیفه‌ها را باید حقتعالی
در خور وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای
تاریک و سیاه و آنها را با یکدیگر وزن میکنند و بعضی تجسم اعمال قائلند میگویند باعتبار نشأتها انقلاب حقایق جایز است چنانچه
علم و معرفت در عالم رؤیا بآب و شیر متصور میشود و اینسخن از طریق عقل بسیار دور است و با معادیکه اهل اسلام قائلند موافقت
ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قائلند و باختلاف نشأت قائل نیستند با ابطال قول بانقلاب حقایق سفسطه است و قریب به
عقل آنستکه حقتعالی مناسب این اقوال و افعال و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور
و عیان کرد دلیل با مذهب کسی موافق است که معارا در عالم مثال و خیال واجب امثالیه قائل باشند **و ایضا** خلاف
بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازو است یا آنکه ترازوی هر کس جدا است بر تقدیر جدا بودن هر کس را
یک ترازو است یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و انواع افعال ترازوهای متعدد هست چون خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان
اجمالی در این ابواب کافیست و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قائل شده اند بآنکه میزان کنایه از عدالت و موازنه میان مقابله ثواب اعمال
و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر انسان مشخص اقرار بعدالت حقتعالی دارد چه احتیاج بکشیدن و ترازو است و کو اعتقاد اینکه در
باز کشیدن کی باور میکند و میتوانند گفت که خود جسمی چند را آورده و سنجیده و این بجهت اظهار کرده که من چه دانم که بر وجه
عدالتست پس فایده در این کشیدن نیست و مؤید اینست آنچه در احتجاج از هشام بن الحکم روایتکرده است که زندیقی سوال کرد از حضرت
صادق ع از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد
اشیا را نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا هیچ چیز از او مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدالتست
که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدالتست پرسید که چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود هر که
راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایتکرده اند که از حضرت صادق ع پرسیدند از قول حقتعالی
ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فرمود که موازین انبیاء و اوصیا اند و شیخ مفید گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است
و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و این معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که ترازو
ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد اعمال را در آنجا بگذارند زیرا که اعمال عرضی چندند اجرام
را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنستکه هر چه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد مستحق آنچه
ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی که وارد
شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت او موازینند مراد آنستکه ایشان تعدیل میان اعمال و حکم میکنند در آن باب
بعدل و ثواب و در محاورات میگویند فلان نزد من در میزان فلان است مراد آنستکه نظیر او است و آنچه حقتعالی در حساب خود
از آن فرموده است مراد آنستکه او را باعمالش بازدارند و هر که را چنین کنند از تبعات آنها خلاص نمیشود و هر که را خدا عفو کند
از و فایز میشود بنجات و کسی که سنگین باشد موازین او که استحقاق و ثوابش زیاده باشد ایشان رستکارانند و هر که سبک باشد
موازینش بآنکه طاعاتش کم باشد و مستحق ثوابی نباشد پس ایشان زیانکارانند که جانهای خود در جهنم مخلد خواهند بود و
در قرآن مجید بلغت عرب نازل شده است حقیقت و مجاز یکه شایع است در لغت ایشان **مؤلف گوید** که باین و
جوه عقلیه و استبعادات و همیه دست از ظواهر آیات برداشتن مشکلست اما چون روایات در این باب متعارض است
باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آن را بائمه علیهم السلام گذاشت و جزم باحد طرفین مشکلست اما حساب و سوال و حکم در
مظالم عبادات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان بآنها اجمالا واجبست در روایات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب
و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای ایشان است سوء حساب و شدت حساب و فرموده است که بسوی ما است
بازگشت ایشان و بر ما است حساب ایشان و فرموده است که سوال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و
از مرسلین سوال میکنیم و در روایات وارد شده است که حقتعالی حساب میکند خلایق را بقدر یکچشم زدن و در روایات دیگر بقدر
دوشیدن شیر گوسفند و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب دیگری چنانچه
مشغول نمیگرداند او را رزق دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان
آنستکه آنها حق است بعضی را خود متوجه میشود و بعضی را بحجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا و ائمه را خود میکند و هر پیغمبر

حساب اوصیا خود را میکنند و اولیا متولی حساب امتها میشوند و حق تعالی گواه است بر انبیا و رسل ایشان گواهانند بر اوصیا و اوصیا
گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است
پس چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتیکه بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر اینها و فرموده است و یتلوه شاهد منه
شاهد حضرت امیر المؤمنین است و حضرت صادق فرموده که موازین انبیا و اوصیا اند و بعضی بیحساب به بهشت میروند و سؤال
بهمه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین یعنی از دین سؤال میکنند و اما
دین پس سؤال نمیکنند مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی میفرماید لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعنی پس از رسول
کرده نمیشود از گناه او نه انسی و نه جنی از شیعه ادم و ائمه و غیر ایشان همچنانکه در تفسیر اهلبیت وارد شده است و هر که را حساب
کنند و معذب است اگر چه بطول باز داشتن در موقف قیامت باشد و نجات نمییابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت
خدا و حق تعالی خطاب میکند بندگان را از اولین و اخرین بحساب اعمال ایشان بیک خطاب یکدفعه که هر یک خطاب خود را میشنوند
و از دیگری نمیشنوند و گمان میکند که او مخاطبست و بس و نه دیگری و مشغول نمیگرداند او را مخاطبه و فارغ میشود از حساب
اولین و اخرین در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون میآورد از برای هر کس نامه که از اعمال اتفاق میکند گشوده شده که جمیع اعمالش در آن
نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخلست پس او را حساب کننده نفس خود میگرداند و باو میگوید
بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز برای حساب بر تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی میدهند دستها
و پاها و جمیع جوارح ایشان بانچه کرده اند ایشان و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما گویند بسخن آورد ما را خدا
که هر چیزی را بسخن اورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او است بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمیع انچه بیان
چنین کرده است کلینی از علی بن الحسین روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و دیوانها گشاده نمیشود
ایشان را فوج فوج بجانب جهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابرهیم و ابن بابویه و
شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت باقر روایت کرده اند که دو قدم بنده از پیش حق تعالی از جا حرکت نمیکند تا سؤال کنند
از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از جسد او یا از جوانی او که در چه چیز کهنه کرده است و از مالی که از کجا کسب
کرده است و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهلبیت و ابن بابویه از حضرت صادق بسند معتبر روایت کرده است که چون روز
قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید پروردگارا
از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی
بمن نداده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدری که آنچه میدانستی
که مرا کافیست و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست میگوید بنده من بگذارید تا داخل بهشت شود
و آن غنی میماند تا آنقدر عرق از و جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو گوید
که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیر ظاهر میشد خدا می بخشید تا آنکه مرا برحمت خود فرو
گرفت و ملحق نمود بتوبه کاران تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم
در کتاب حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت باقر امد و گفت یا بن رسول الله من گناهی کرده ام که میان
من و خداست بر آن احدی از مخلوقین مطلع نشده است بر من گرانست و ترا از آن جلیل تر میدانم که از آن بتو عرض کنم حضرت
فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بنده مؤمن خود بکند او را بر یک یک از گناهان او مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها
مطلع نگرداند نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را نیز او مستور گرداند که موجب فضیحت و خجلت او
نگردد پس گوید بدیها که حسنات شوید اینست معنی قول حق تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا
رحیما یعنی بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا امرزنده رحیم است و بروایت دیگر شیخ طوسی فرموده که مؤمن
گناهکار را میاورند روز قیامت در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب
او احدی از مردم را و گناهانش را باو مینماید چون اقرار بگناهان خود کرد حق تعالی بکاتبان اعمال او امر میکند که بدل کنند گناهان
او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را برای مردم چون ببینند مردم میگویند که این بنده یک گناه نداشته پس امر میکند که
او را ببهشت برند و اینست تاویل این آیه و اینست تاویل در گناهکاران از شیعیان ما است و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که حق تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسیکه با خدا شریک قرار داده باشد و او را بجهنم میفرستند

بسند

بسندهای بسیار معتبر روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر المؤمنین بمحمد بن ابی بکر باهل مصر نوشته فرموده که هر که عمل کند
از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و اخرت باو عطا فرماید و مهمات او را در هر دو کفایت فرماید و حق تعالی میفرماید للذین احسنوا
الحسنی و زیادة یعنی برای انها که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیاده بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده دنیا است و از حضرت
صادق منقولست که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی هست یا در گناهی که او را کسب کرده است یا در نعمتی که تقصیر
کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که باز میدارند بنده را در قیامت در حق تعالی پس میفرماید که
مقایسه کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتها احاطه فرو میگیرد اعمال او را و حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا باو بخشید و مقایسه
کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشد عمل هر دو حق تعالی شر را بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیر بیشتر
کند حق تعالی بان زیادتی او را ثواب عطا میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی شیعه
است و عقاید شرش درست است خدا او را میامرزد برحمت اگر خواهد و تفضل میکند بر او بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت
صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا امر را موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس انچه از خدا است از خدا سؤال میکنیم
که از برای ما ببخشد پس آن از ایشان است و انچه حق ما است بایشان میبخشیم پس حضرت این آیه را خواند ان الینا ایابهم ثم ان علینا
حسابهم و در بصائر از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود من اول کسی ام که نزد خدا میآید در قیامت پس میاید بنزد
من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سؤال میکند از امت من که چه کردید در کتاب من و اهلبیت پیغمبر خود و
عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق در تفسیر این آیه ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود یعنی گوش را
سؤال میکنند از انچه شنیده است و چشم را از انچه دیده است و دل را از انچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای
صحیح از انحضرت روایت کرده اند که سه چیز است که بنده مؤمن بر ان حساب نمیکنند طعامیکه بخورد و جامه که بپوشد
و زوجه صالحه که او را اعانت نماید و فرج خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که انحضرت
فرمود در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر بودند گفتند که حق تعالی میفرماید ثم لتسئلن یومئذ
عن النعیم یعنی سؤال کرده میشوید در روز قیامت از نعیم سرد و آب سرد مراد است و از نعیم دنیا است حضرت بصدای بلند
فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خدا را فرموده اید بعضی گفته اند اب سرد است و بعضی گفته اند طعام خوشبوی نیکو است و بعضی
گفته اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال نزد جد حضرت صادق مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود
که خدا سؤال نمیکند از چیزی که بر ایشان تفضل کرده باشد و منت نمیگذارد بر ایشان و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است
پس چگونه بخالق عز و جل توان نسبت داد چیزی را که از برای مخلوقین نمیپسندند است لیکن نعیم محبت
ما اهلبیت است و موالات و اعتقاد بامامت ما است که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میکند و از آن نعیم گفته است زیرا
بنده هرگاه وفا بان بکند او را میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از پدر بزرگوار خود از
امیر المؤمنین که رسول خدا بعلی گفت یا علی بدرستیکه اول چیزی که بنده سؤال کرده میشود از آن بعد از مرگش شهادت
بوحدانیت خدا است و آنکه محمد رسول او است و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مؤمنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده است
امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید بانها او را میرساند بسوی نعیمی که زوال ندارد و کلینی
بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را
محشور گرداند از قبرها عریان و پا برهنه و بیعیب و شبیه که در روز اول خلق شده بودند در یک صحرا پس براند ایشان را تا انکه
بایستند در عقبه محشر و ازدحام بیارند و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از آن عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بکثرت عرق
ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هول است از اهوال قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار
ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و دیدهای ایشان خاشع گردد و بدنهای ایشان بلرزد و دلهای ایشان
ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی اسمان پس خداوند حاکم عادل ندا کند ایشان را که همه بشنوند که منم خداوندیکه جز من خداوندی نیست
و حاکم عادل و ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و ظلمهای مردم را بحسنات و بدیها میکنم
و بر میبخشند ظلمها ثواب میدهم و نمیگذارد از این عقبه ظالمی نزد من و مظلمه باشد مگر مظلمه که صاحبش ببخشد و من
ثواب میدهم پس مظلومان امیکردند و ظالمان را بپا امیکنند طلب مظلمه های خود را از ایشان میکنند و مدتها بر اینحال میمانند
پس حال ایشان شدید تر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بر اینت بکر عرق ایشان الارانها ایشان می اید و فغان ایشان بیشتر میشود

برداشته

بروایت دیگر اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر عالم خود بگذرند و از زن عقیم بگذرند و اگر نبخشید مظلمهای شما را میگیر
پس اکثر ایشان راضی شوند و مظلمها میبخشند با امید اینکه از تنیسشان نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا
مظلمهای ما زیادتر است از آنکه ببخشیم پس ندا میرسد برضوان خازن بهشت که قصری از نقره از قصرهای بهشت در جنة الفردوس
را بیارایید بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلمان و در نظر ایشان جلوه دهند پس منادی ندا کند از
جانب حقتعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصر را مشاهده کنید چون نظر کنند همه آرزو کنند که آن قصر از او
باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند مظلمه مؤمنی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص شوند و
قلیلی بمانند که عفو نکنند پس حقتعالی فرماید که داخل بهشت من نمیشود کسی که مظلمه احدی از مسلمانان در نزد او
باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از و بگیرند ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان را میگشایند که
بعرصه حساب در آیند نزد عرش الهی دیوانها کشاده کرده و میزانها بر پا شود و پیغمبران و ائمه که گواهان بر خلقند
و هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است
پس مردی از قریش گفت یا بن رسول الله هرگاه از برای مرد مؤمنی نزد کافری مظلمه باشد چه چیز خواهد گرفت و حال آنکه او از
اهل جهنم است حضرت فرمودند که میاندازند از گناه مسلمانان بقدر آنچه از و بر کافر است پس کافر را عذاب میکنند بسبب
آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمانان نزد او است پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی
چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و بر گناهان ظالم میافزایند و در
علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت میکند اگر آن قرض دار حسنات دارد
از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند **مؤلف گوید** که از آیات
و اخبار معلوم میشود که حقیقت اصل حساب و سوال در قیامت معلوم است خصوصیات آنها که از کی سوال میکنند و حساب
و کی را بی حساب به بهشت میبرند و بجهنم معلوم نیست که از چه چیز سوال میکنند و حساب مینمایند جمعی را اعتقاد آنست که از
جمیع اموال و نعمتهای دنیا سوال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حساب است
و از برای حرامش عقاب است و در احادیث سابقه گذشت که مؤمن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی احادیث گذشت که
مؤمن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی احادیث گذشت که در مأکول و ملبوس و منکوح حساب نمیباشد و در ثواب
بسیاری از اعمال وارد شده است میشود که عامل آن بی حساب داخل بهشت شود و آنچه در باب بی حساب به بهشت رفتن جمیع
وارد شده است مخصص عمومات خواهد بود و حساب نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه
میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمؤمنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دوم آنکه حساب
نکردن در امور ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروعه یا زیاده از
قدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلفست در باب عریان محشور شدن و
پوشیده مبعوث شدن و در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بر این دلالت داشت
و در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردهای خود را که با آنها محشور خواهند شد و ممکن است که اول در باب غیر
مؤمنان مطلقا یا غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان کامل ایشان باشد و در باب خوابیدن آنحضرت از برای اطمینان باشد

فصل یازدهم

در بیان سوال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامها بدست راست و چپ و بعضی از احوال
و اهوال قیامت است حقتعالی میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند
علمی نیست ما را تویی بسیار داننده غیبها و فرموده است که پس ما البته سوال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده
شده است و البته سوال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردار
ایشان و فرموده است چگونه خواهد بود حال امتها در وقتیکه بیاریم از هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاریم ترا گواه
بر ایشان و فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و فرموده است که از برای ایشان است
عذاب عظیم روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و پاهای ایشان و دستهای ایشان بر آنچه میکردند و دادن نامه عمل
بدست راست و شقی بدست چپ در روایات بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه منقولست در تفسیر قول حقتعالی ماذا
اجبتم یعنی از رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای شما در جواب میگویند لا علم لنا یعنی علمی نیست ما را

که بعد از ما چه کردند با اوصیای ما و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است در تفسیر قول
حقتعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستی ایشان حضرت فرمود
که چون روز قیامت شود محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند بر اهوال روز قیامت و بعرصه حساب نمیرسند
مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را نزد عرش الهی باز دارند و حقتعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی را
بطلبند بندائی که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبدالله سید قرشی عربی را بطلبند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند
پس صاحب شما و امام شما علی بن ابی طالب را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول خدا بایستد پس ائمه و ذریه آنحضرت
را با سایر امت بطلبند و از جانب چپ حضرت امیر المؤمنین ع باز دارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران تا
آخر ایشان با امتهای ایشان بطلبند و از جانب عرش الهی بایستند پس اول کسیرا که از برای سوال کردن بطلبند قلم
باشد بیاید و در برابر عرش الهی بایستد بصورت آدمیان پس حقتعالی از او سوال کند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و
امر بان نموده بودم از وحیهای من قلم گوید بلی ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا امر و الهام بنوشتن آن کرده
بودی از وحی خود حقتعالی فرماید کی گواهی میدهد از برای تو باین گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو
مطلع میتواند شد حقتعالی میفرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان تا با قلم
بایستد پس حقتعالی باو بفرماید که آیا قلم در تو رقم کرد وحیهای که من او را الهام کرده بودم و امر بان نموده بودم لوح گوید بلی
پروردگارا و آنرا رسانیدم باسرافیل و اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستد پس حقتعالی
فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم او را بجبرئیل پس جبرئیل را
بطلبند و بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانید آنچه بتو رسیده بود
گوید بلی ای پروردگار من و رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادا
رسالت تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای ترا بایشان رسانیدم و آخر کسیکه رسالت و وحی و
حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبدالله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تست حضرت باقر فرمود
که پس اول کسیرا که میخوانند از فرزندان آدم محمد بن عبدالله است خدا او را نزدیک عرش خود جا دهد و هیچکس در آن روز در
منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده
بودم بسوی تو او را برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من و آیا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید
ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را با آن از کتاب تو و حکمت و علم تو و وحیها
را آورد بسوی من پس حقتعالی فرماید بمحمد که آیا رسانیدی بامت خود آنچه رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت
رسول گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود آنچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب و حکمت تو و علم و جهاد کردم در راه تو
پس حقتعالی گوید بمحمد که کی شهادت میدهد از برای تو باین آنحضرت گوید پروردگارا تو شاهدی از برای من بتبلیغ رسالت و ملائکه
تو و نیکان از امت من و شهادت تو کافیست برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت
نمود پس امت محمد را بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد را بطلبند و سوال کنند از ایشان
که آیا رسانید محمد بشما رسالت و حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت و حکمت
و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان خود کسی را خلیفه و جانشین کردانیدی که در میان ایشان بحکمت
و علم من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند اموری را که در آنها اختلاف نکنند بعد از تو و حجت و خلیفه من
باشد در زمین و محمد گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابی طالب را که برادر و وزیر من بود و وصی
امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیوة خود که نشانه راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و
او را خلیفه گردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او بکنند امت تا روز قیامت پس علی بن ابی طالب
را بطلبند و از و بپرسند که آیا محمد وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب کرد در حیوة خود که
ایشان را نشانه راه هدایت باشی و آیا بعد از او قایم مقام او گردیدی حضرت گوید بلی ای پروردگار من محمد وصیت
نمود بسوی من و مرا خلیفه گردانید در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و
و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود مرا بکشند و مقدم بر من داشتند کسیرا که مؤخر گردانیده بودی و مؤخر کردند

کسیرا که مقتدای کردانیده بودی و سخن مرا نشنیده بودند و اطاعت من نکردند پس قتال کردم با ایشان فرموده تو تا آنکه مرا
کشتند پس با علی گوید که آیا بعد از خود در امت محمد حجتی و خلیفه در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان مرا بسوی
دین من و راه رضای من علی ع گوید بلی ای پروردگار من در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر ترا
پس حضرت امام حسن ع را طلبند و همان سؤال که از علی بن ابی طالب کردند از او بکنند و همچنین هر امامی را بعد از امامی بکنند
و حجت او را بر اهل زمان خود تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشان را قبول نماید و اجازت حجت ایشان بکند در آن وقت حق تعالی
فرماید که این روزیست که نفع می بخشد راستگویان را راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده
است که چون روز قیامت شود خداوند عالم همه خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبد حضرت نوح باشد پس از و
بپرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند کی گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبد الله پس نوح بیرون
آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید نزد محمد و او بر روی تلی باشد از مشک و علی ع با او باشد و اینست معنی قول حق تعالی
فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت نزد حق تعالی بد و متغیر گردد
در روهای کافران پس نوح گوید یا محمد حق تعالی گواه از من طلبیده بر تبلیغ رسالت حضرت گوید ای جعفر و ای حمزه بروید
و گواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق ع فرمود که پس جعفر طیار و حمزه رسول گواه
پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی ع در آن وقت در کجا است حضرت فرمود
شان و منزلت علی ع از آن بزرگتر است که او را برای گواهی بفرستد مؤلف گوید که اول بودن نوح نسبت
با پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول و اوصیا او ع و عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین
که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند ترازوها را و حاضر گردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا
ائمه اند شهادت میدهند هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را
براه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق ع در تفسیر قول حق عز و جل فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید حضرت
فرمود این در امت محمد نازل شده است پس در هر قرنی از این امت امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد ص شاهد است
بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است که امام هر زمانی ما را با اهل زمان خود و هر که امام زمان را شهادت بر ایمان او بدهد نجات می یابد
و منکران و مخالفان او را بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق ع سؤال کردند
از تفسیر قول حق تعالی قل فلله الحجة البالغة یعنی پس خدا راست حجت بالغه کامله بر خلق حضرت فرمود که حق تعالی به بنده خود
میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی
پس حجت بر او تمام میشود اینست حجت بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که
از شما یعنی از صلحا و علما شیعه در محله میباشد خدا حجت میکند او را بر همسایگان او پس با ایشان میگوید که آیا فلان مرد
در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید آیا صدای گریه او را در شب نمی شنیدید پس او حجت خدا است بر ایشان و حق تعالی میفرماید
در اوصاف قیامت و اذا الصحف نشرت یعنی در وقتیکه صحیفه ها منتشر و پهن شود علی بن ابرهیم گفته است که مراد صحیفه های اعمال
مردم است و عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود دهند بکسی نامه او را بدست او پس گویند
بخوان پس حق تعالی بخاطر او میآورد جمیع کردهای او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را همه بخاطر گویا الحال
کرده است پس میگوید ای وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکرده است نه صغیره و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است و علی
بن ابرهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون
یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهند بر ایشان گوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بانچه میکردند
علی بن ابرهیم روایت کرده است از حضرت صادق ع که مراد از پوستها فرجهای ایشان است و این در حق جماعتیست که
عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشان را پس ایشان انکار میکنند میگویند ما هیچ از این کارها نکرده ایم پس گواهی میدهند
بر ایشان ملائکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت فرمود پس کافران میگویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند شهادت
میدهند از برای تو بخدا سوگند یاد می کنند از برای او چنانچه امروز سوگند یاد می کنند از برای شما و اینها جماعتیند که
غصب حق حضرت امیر المؤمنین ع کردند پس حق تعالی در آن وقت مهر میزند بر زبانهای ایشان و اعضا و جوارح ایشان بسخن میآیند
پس گواهی میدهد گوش بانچه شنیده است آنچیزهائی که خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بانچه گرفته اند

و پاها شهادت میدهند بانچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بانچه مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبان ایشان را
گویا میکند و میگویند بفرجهای خود که چرا گواهی دادید بر ما آنها در جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندی که هر چیزی
را گویا گردانیده و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او بر میگردید و نمیتوانستید که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد
بر شما گوش شما و نه دیدهای شما و نه فرجهای شما و لیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها که میکنید و کلینی بسند
معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده است که جوارح مؤمن گواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی میدهند که وعید عذاب بر او
لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد و دعوی تناقض در آیات قرآن
میکرد از آنجمله گفت در یکموضع فرموده است که سخن نمیگوید مگر کسیکه رخصت دهد او را خداوند رحمن و حرف حقی بگوید و در
جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم و ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان
بعضی را و در جای دیگر مخاصمه اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر میفرماید مهر بر دهنهای ایشان میگذاریم و دستها
و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها در یکموطن نیست که نقیض یکدیگر باشند
بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سال است پس حق تعالی جمع میکند ایشانرا در یکموطن که
یکدیگر را میشناسند و استغفار میکنند بعضی از ایشان برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت
رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و آنها جماعتیند
که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و ظالمان و متکبران و ظالمان
لعنت میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانچه فرموده
است که روزی که آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و پسران خود بگریزد اگر معاونت بر ظلم و عدوان
در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر گردد از برای اهل دنیا
هر آینه غافل گرداند جمیع خلایق را از معاش خود و کوهها را بشکافد مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند تا
آنکه خون بگریند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگویند در آن موطن ایشانرا بسخن در میآورند پس میگویند
بخدا قسم ای پروردگار ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بکردهای خود پس مهر میزنند بر دهنهای ایشان و بسخن در میآورند دستها
و پاها و پوستهای ایشانرا و شهادت میدهند بر معصیتهائی که از ایشان ظاهر شده است پس مهر از زبانهای ایشان بر میدارند پس
میگویند به پوستها و دستها و پاها که چرا گواهی دادید بر ما میگویند که گویا گردانید ما را آنکسی که گویا گردانیده است هر چیزی را
پس جمع میشوند در موطنی که بسخن در میآیند در آن جمیع خلایق را پس سخن نمیگوید در آنجا احدی مگر کسیکه خدا او را رخصت
دهد او را خداوند رحمن و سخن حقی بگوید پس رسولان را باز میدارند و از ایشان سؤال میکنند چنانچه فرموده است فکیف اذا
جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و حضرت رسول گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند و در جمیع موطن
در موطن دیگر و در آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حق تعالی است و اینها همه
پیش از حساب است پس چون شروع کند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری نپردازد و سؤال میکنیم از خدا برکت آن روز
را و در علل الشرایع روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یکموضع بکند بهتر است یا در مواضع
متفرقه فرمود زیرا که این مکانها شهادت میدهند از برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون بنده
توبه نصوح بکند حق تعالی او را دوست دارد پس مستور میگرداند گناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه مستور می
گرداند فرمود که فراموش میگرداند از خاطر دو ملکی که بر او موکلند آنچه را بر او نوشته اند از گناهان و وحی مینماید بسوی
اعضای او و بسوی بقعه های زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است پس ملاقات میکند خدا را در وقتی که هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد
بگناهی و احادیث بسیار هست که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای آنکسی که قرآن تلاوت
کرده و عمل بان نموده تا آنکه او را باعلای درجات بهشت میرساند و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که ما ائمه گواهان
شیعیان و شیعیان ما گواهان بر مردمانند و بشهادت شیعیان ما ایشان را جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث بسیار
وارد شده است که هر روزیکه میآید ندا میکند آدمی را که ای فرزند آدم منم روز تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیر بگو
و کار خیر بکن تا گواهی بدهم از برای تو در قیامت که بعد از این هرگز مرا نخواهی دید و شب نیز این ندا میکند و ایضا از آنحضرت
منقولست که مؤمن را در روز قیامت نامه گشوده میدهند که در آن نامه نوشته است که این نامه خداوند عزیز حکیم است بفلان

را داخل بهشت کردانید و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که حضرت رسول خدا فرمود که چنانچه حق تعالی عز و جل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای حقهای خود و مالهای خود و دینهای خود که گواهان عادل بر خود بگیرید همچنین احتیاط کرده است بر بندگان و از برای ایشان گواهان گرفته است و ملائکه چند بر ایشان گواه و موکل گردانیده است که حفظ و ضبط نمایند میکنند آنچه از ایشان صادر میشود از اعمال و اقوال و نگاه کردنها و همچنین بقعهای زمین که بر روی آنها اطاعت و معصیت میکنند گواه از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند از برای او و کاتبان اعمال او گواهانند بر او و چه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی و معذب گردد بگواهی اینها بر او بدرستیکه حق تعالی در روز قیامت مبعوث میکرداند همه بندگان خود و کنیزان خود را در یک صحرا که دیده در همه نفوذ میکند و صدای داعی را همه میشنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعهای زمین را پس کسی که عمل صالح کرده باشد شهادت میدهند برای او و سعادتمند میشود بسبب شهادت اینها پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن روز و بعد از آن حضرت فضیلتهای ماههای رجب و شعبان و رمضان و فضیلت روزهای آنها و اعمال در آنها و گواهی دادن اینها را از برای او بیان فرمود و حسن بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که مؤمن را حساب کند نامه او را بدست راست او دهند و میان خود و میان او حساب او را بکند که دیگری مطلع نشود گوید ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی گوید بلی پروردگار من کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است و اینست معنی قول حق تعالی که هر که نامه او بدست راستش داده شود پس بعد از آن حساب خواهند کرد او را حساب آسانی و بر میگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته اهل او میباشند در بهشت اگر مؤمن باشند پس فرمود اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه در حضور خلق و حجت بر او تمام کند و نامه اش را بدست چپش میدهند چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت سر او میدهند پس واثبورا خواهد گفت و داخل جهنم خواهد گردید بدرستی که در اهل خود شادمان بود یعنی در دنیا گمان میکرد که بآخرت بر نخواهد گشت و این اشاره است باینکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غل میکنند و نامه ایشان را بدست چپ ایشان میدهند و این دو حالت اشاره است بدعاهای وضو در هنگام شستن دستها که خداوندا نامه مرا بدست راست من ده و نامه مخلد بودن مرا در بهشت بدست چپ من ده و حساب کن مرا حساب آسانی و خداوندا مده نامه مرا بدست چپ من و نه از پشت سر من و مگردان دست مرا غل کرده در گردن من و بدانکه خلاف کرده اند در گواهی دادن اعضای آدمی که چه معنی دارد و بعضی گفته اند حق تعالی احداث صوتی در آنها میکند و بعضی گفته اند ایشان را حالت شعور و آلت نطق میدهد بعضی گفته اند صفتی در آنها احداث مینماید که دلالت بر صدق و کذب از آنها میکند و سخن گفتن مجاز است و همچنین در گواهی دادن زمانها و بقعهای زمین و در کتابهای آسمان که اعمال مؤمنان از آنها بالا میرود خلاف کرده اند بعضی گفته اند که مراد از گواهی دادن ملائکه است که بآنها موکلند و در آنها ساکنند و بعضی گفته اند از جمادات شعور ضعیفی هست و بعضی گفته اند که حق تعالی در قیامت ایشان را عقل و شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند مثالها از برای ایشان خلق میکند و اولی و احوط آنست که باینها مجملا ایمان بیاورند و تفکر در حقیقت و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اگر ضرور میبود بیان میفرمودند و بعقل ناقص نمیکند والله یحق الحق و هو یهدی السبیل

فصل دوازدهم در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل حضرت رسالت و اهل بیت او است در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین اند و ایمان بآنها واجب است خصوصا حوض کوثر و شفاعت کبری و قلیلی از اخبار در این رساله ایراد مینمائیم و اکثر اینها در حق الیقین ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابرهیم و سایر محدثین بسند صحیح معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت رسالت فرمود که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را پرسیدند که وسیله چیست فرمود که آن درجه من است در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه بمقدار راه یکماه دویدن اسب نجیب عربی و پایها بعضی از زبرجد است بعضی از مروارید و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس آنرا در روز قیامت نصب کنند با درجهای پیغمبران و آن در میان آنها مانند ماه باشد در میان ستارگان پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسیکه این درجه او است پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان بشنوید که این درجه محمد است پس حضرت فرمود که من در آن روز با پیرایه و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل

کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب در پیش روی من رود و لوای من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن نوشته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم بر پیغمبران گویند که اینها دو ملکند که ما اینها را نمی شناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی از پی من آید چون بأعلی درجه منبر رسم علی یکپایه از من پست تر بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار مکرم اند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من است محمد و این ولی من است علی بن ابی طالب خوشا حال کسیکه او را دوست دارد و وای بر کسیکه او را دشمن دارد و دروغ با و ببندد پس حضرت رسول فرمود که نمیماند در آن روز در مشهد قیامت احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه راحت یابد بدان ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشند یا در مقام محاربه تو بر آمده باشند تا انکار حق امامت تو کرده باشند مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در اینحال دو ملک بیایند از جانب خدا بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و گویم ملک خوشبوی خوش روی گرامی نزد پروردگار تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را بیاورم از برای تو پس گوید بگیر ای محمد من گویم قبول کردم اینها را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم پروردگار خود را و حمد میکنم او را بآنچه انعام کرده است بمن بده اینها را ببرادرم علی بن ابی طالب پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد و بر میگردد پس نزدیک من می آید مالک خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من گویم و علیک السلام ای ملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است پروردگار من که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم پس گویم که قبول کردم از پروردگار خود او راست حمد و ستایش بر آنچه بر من انعام کرده است و تفضیل داده است بآن مرا بر دیگران بده اینها را ببرادرم علی بن ابی طالب پس مالک کلیدها را بعلی دهد و برگردد پس علی آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر شفیر جهنم و مهارش بدست بگیرد در وقتیکه صدایش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شعلهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشانید علی گوید که قرار گیر که امروز ترا اطاعت من میباید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آنحضرت گوید این را بگذار که این دوست من است و این را بگیر که دشمن من است پس بدرستیکه جهنم در آنروز اطاعتش بکند علی بهتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد از اینجانب دست ببرد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که قسمت کننده بهشت و دوزخ در آنروز او است و ایضا علی بن ابرهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد ص را طلبند و حله گلرنگی باو بپوشانند و او را از جانب عرش الهی باز دارند پس حضرت ابرهیم را طلبند و حله سفیدی باو بپوشانند و از جانب چپ عرش باز دارند پس حضرت امیر المؤمنین علی ع را طلبند و حله گلرنگی باو بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول ص باز دارند پس حضرت اسمعیل ع را طلبند و حله سفیدی بپوشانند و در جانب چپ حضرت ابرهیم باز دارند پس حضرت امام حسن ع را طلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امیر المؤمنین ع باز دارند پس حضرت امام حسین ع را طلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن ع باز دارند و همچنین سایر ائمه را طلبند و حلهای گلرنگ بپوشانند و هر یک را از جانب راست دیگری باز دارند پس شیعیان ایشان را طلبند و در برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه و زنان از فرزندان او و شیعیان او پس همه داخل بهشت شوند بیحساب پس منادی ندا کند از جانب عرش از جانب رب العزة و افق اعلی که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابرهیم است و خوب برادریست برادر تو و علی است و نیکو دو سبطند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامانند هدایت کنندگانند ذریه تو که فلان و فلان و جمیع ائمه را نام ببرد و خوب شیعه اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستیکه محمد و وصی او و دو سبطان و امامان از ذریه او ایشانند فائزان و رستکاران پس امر کند که همه را ببهشت برند چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس فایز گردیده است و در بصائر الدرجات از حضرت صادق ع مرویست که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق آنرا ببینند و حضرت امیر آن منبر بالا رود و از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابیطالب است داخل بهشت میکند هر که را میخواهد و از جانب چپ او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر که را میخواهد و از عباس مرویست که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار پله داشته باشد و علی ع بیاید و لوای حمد بدست داشته باشد

وبر آن منبر بالا رود وخلایق را بر او عرض کنند هر که را بشناسد که او شیعه او است داخل بهشت کند و هر که را شیعه خود نداند
داخل جهنم کند تفسیر این در کتاب خدا است میفرماید بگو عمل کنید پس زود باشد که ببیند خدا عمل شما را و رسول
او و مومنان علی است و امامان از ذریه او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه مرویست در تفسیر قول حق تعالی القیا فی جهنم کل
کفار عنید که خطاب با محمد و علی ع است یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاند را و از اعمش و حسن بن صالح و
دیگران روایت کرده اند که این چنین نازل شده که یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابرهیم از
حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است فرموده است عسی ان یبعثک
مقاما محمودا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامی که هر کس او را ستایش کند و وفا خواهد کرد آن برای من با من
وعده چون روز قیامت شود از برای من منبری نصب کند که هزار درجه داشته باشد و من بر منبر بالا روم پس جبرئیل لوا
حمد بیاورد و بدست من دهد و بگوید این مقام محمودیست که خدا ترا وعده کرده است پس علی را بر بالای منبر بطلبم و یک درجه
از من پست تر بایستد و لوای حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید که
این از مقام محمودیست که خدا ترا وعده داده پس کلیدها را بدامن علی بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و بگوید که این مقام محمود است
که خدا وعده داده بود و داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریه خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را نیز در دامن علی
بگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد شوهرش را اینست معنی قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید
یعنی بیندازید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائیکه احدی پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر
ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیاء مرسلین پس ثنا کنم بر امتان صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند ملائکه او بر من و ثنا کنند
بر من پیغمبران او و رسولان و ثنا کنند بر من امتان شایسته پس ندا کند منادی در میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید دیدهای
خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بگذرد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار
حوریه بر دور او روند چون بدر قصر خود رسد حضرت امام حسن ع ایستاده باشد و حضرت امام حسین ع بی سر ایستاده باشد پس
بحضرت امام حسن گوید این کیست گوید که این برادر من است که امت پدر تو او را کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی
باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این بتو نمودم آنچه امت تو نسبت بجگر گوشه تو کردند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود برای
مصیبت تو که نظر نکنم در محاسبه بندگان تا داخل بهشت شوید و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسان نسبت بشما کرده باشد
از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود اینست معنی قول حق تعالی که در
حق ایشان فرموده است لا یحزنهم الفزع الاکبر وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون یعنی ایشان را اندوهناک نمیاورد ترس بزرگتر روز
قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفس ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا ع از آنحضرت از آبا
طاهرین او روایت کرده اند که رسول خدا ص فرموده که یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من در دست
تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آن بزرگتر است از آفتاب و ماه و در امالی مروی است از حضرت
امام زین العابدین ع از آبا طاهرین او که رسول ص بعلی ع گفت که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شوی حضرت امیر گفت
یا رسول الله من پیش از شما داخل بهشت میشوم فرمود بلی زیرا که تو علمدار منی در آخرت چنانچه علمدار منی در دنیا و علمدار
مقدم می باشد پس گفت یا علی می بینم که داخل بهشت شوی و علم در دست تو باشد و آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از
او است از پیغمبران و اوصیا در زیر آن علم می باشند و در امالی و خصال بچندین سند از ابن عباس منقولست که رسول ص فرمود که جبرئیل
نزد من شاد و خوشحال آمد و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا و علی را سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت من است و علی برپا
دارنده حجت من است عذاب نمیکنم کسی را که با علی دوستی و موالات کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را
که با او دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت من کند پس حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل در روز قیامت نزد من خواهد آمد با
لوای حمد و او هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع تر از ماه و آفتاب است من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خوشنودی خدا نشسته
باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی بن ابی طالب ع پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت
برداشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است هر شقه بزرگتر است از آفتاب و ماه است در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود
حق تعالی علی را چندان قوتی کرامت فرماید مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال یوسف
و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل آن صوت و علی اول کسی است

از چشمه سلسبیل و زنجبیل میاشامد و علی و شیعیان او از نزد خدا منزلتی است که آرزو میکنند او را پیشینیان و آیندگان و برقی
و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی که بخوانیم هر
جماعتی را با امام ایشان یعنی رسول خدا را با امامت ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر المؤمنین را با اصحابش
و امام حسن و امام حسین با اصحاب ایشان و هر امامی را با اهل زمانش بطلبند پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام
خود کرده باشد نامه او را بدست راستش دهند و به بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در آنوقت
آنها را که اتباع ائمه ضلالت بوده اند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت
کنند و سید بن طاوس و دیگران بطرق متعدده از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که امت من در حوض کوثر بر من
وارد میشوند با پنج رایت اول آنها رایت عجل است یعنی ابوبکر پس برخیزم و دستش را بگیرم چون دستم بدستش برسد رنگش سیاه
شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب گردد و هر کس با او شریک باشد حالش چنین شود پس گویم چگونه خلافت
من کردید بعد و چیز بزرگ که میان شما گذاردم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قرآن مجید تکذیب کردیم و پاره کردیم و با
کوچکتر که اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم گویم بایشان که بروید بجانب چپ پس ایشان را میبرند تشنه لب بد حال بجانب شمال که
محل اهل عذابست با روهای سیاه و یکقطره از کوثر نچشند پس وارد شود بر من رایت فرعون این امت یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت
باشند و ایشان اند آنها که چون ابوذر شنید گفت راه گم کرده اند فرمود بلکه دین مرا فاسد کرده اند و حق او را باطل کرده اند
و ایشان کسانی هستند که غضب میکنند برای دنیا و راضی میشوند از برای دنیا سخط و عداوت ایشان از برای محض دنیا است چون دست صاحب
ایشان را بگیرم باز رنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و بدنش بطپیدن آید و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید
با ثقلین گویند بزرگ را نسبت بدروغ دادیم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشتیم پس گویم شما نیز از جانب شمال از
پی یاران خود روید پس ایشان تشنه و آب برنداشته با روهای سیاه برگردند و یک قطره آب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان
و او امام پنجاه هزار کس باشد از امت من و احوال ایشان و سؤال و جواب با آنها نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج بیاید یعنی سرکرده خوارج
و او پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال ایشان نیز چنین شود پس وارد شود بر من امیر مؤمنان و قاید روسفیدان و دست او را بگیرم
و چون برخیزم و دستش را بگیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان پرسم که با ثقلین بعد از من چه کار کردید گویند
بزرگتر را تصدیق نمودیم و متابعت کردیم و کوچکتر را معاونت کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیائید و بیاشامید پس
شربتی از آن آب بخورند که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان مانند ماه شب
بدر و بعضی مانند ستاره درخشان چون بود اینحدیث را نقل کرد حضرت امیر المؤمنین و مقداد گواهی دادند که رسول خدا چنین
فرموده است انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستیکه ما عطا کردیم بتو کوثر را و مفسران اختلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته
اند پیغمبری و کتابست بعضی گفته اند چیز کثیر است و بعضی گفته اند کثرت اصحاب و اشیاع امت است و بعضی گفته اند بسیاری فرزندانست
از نسل فاطمه و بعضی گفته اند شفاعت و مشهور میان مفسرین آنستکه مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه
بر این مضمون وارد شده است و عامه و خاصه از عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهریست در بهشت و ابن عباس روایت کرده
است که چون اینسوره نازل شد رسول خدا بر منبر بر آمد و بر مردم خواند چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو
عطا کرده است چیست فرمودند که نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از تیر راست تر و در کنارش قبه ها است از مروارید و
یاقوت زرد وارد میشوند بر آن نهر مرغان سبز چند که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول
الله چه بسیار نیکست آن مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از آنها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد
و از آن آب بیاشامد فایز گردد بخوشنودی حق تعالی و از حضرت صادق ع روایت کرده است که آن نهریست در بهشت که حق تعالی به پیغمبر
خود داده بعوض پسرش ابرهیم و از انس روایت کرده اند که حضرت رسول ع گفت نهریست که وعده کرده بمن پروردگار من و در آن
خیر بسیار و آن حوض منست وارد میشوند بر آن نهر امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد ستارهای آسمانست پس جماعتی
از ایشان را از پیش من برانند من گویم پروردگارا ایشان از امت منند گویند تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه بدعتها کردند و این
حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابرهیم و بشارة المصطفی از حضرت باقر ع
روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس باز دارد
ایشان را در راه محشر تا عرق بسیار کنند نفسهای ایشان تنگ شود مدتها بر اینحال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است و خشعت

شود صداها از برای خداوند رحمن پس نشنوی مکر صدا کاسبیا ها هست پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجا است پیغمبر رحمت
محمد بن عبدالله پس رسول خدا برخیزد و در پیش همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین بصری و صنعا
یمن باشد پس حضرت امیرالمؤمنین را طلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بکذرند بعضی را کذارند
که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول ببیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب کناهان ایشان دور
میکنند بکرید و مکرر کوید پروردکارا اینها از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سؤال کند که یا محمد سبب کریه
تو چیست حضرت کوید چکونه نکریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که میبینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشان
را که بر حوض من وارد شوند پس حق تعالی فرماید ایشان را بتو بخشیدم و از کناهان ایشان درکذشتم و ملحق کردم ایشان را بتو و
ذریه تو و ایشان را در زمره تو قرار دادم و بر حوض تو ایشان را وارد کردانیدم و قبول کردم شفاعت ترا در ایشان و کرامی
داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر ع فرمود چه بسیار مردی و زنی که در آن روز کریان شوند و ندای یا محمداه بر آرند و هر که
اعتقاد بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و بر حوض ما وارد شود و جمیع این مضامین بسند
های خوب از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین ع از حضرت رسول ص سؤال کرد از حوض کوثر فرمود که نهریست که جاری
میشود از زیر عرش آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه سنکریزه اش از زبرجد است و یاقوت و مرجان
و کیاهش زعفران است و خاکش از مشک خوشبوتر است و پایه هایش در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی امیرالمؤمنین زد و کفت یا علی
این نهر از من است و از تو و از دوستان تو بعد از من و ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی نهری از برای من در آسمان خلق
فرموده که مجرای آن در زیر عرش است بر آن هزار هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی از نقره کیاهش از زعفران است و سنک ریزه اش از مروارید
و یاقوت است و زمین اش از مشک سفیدتر است و این بهتر است از برای من و امت من و اشاره باین است قول حق تعالی انا اعطیناک الکوثر و
ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من
وارد نکرداند و هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار
منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست داشته است مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا
از حضرت صادق ع منقول است که رسول خدا فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات میکند و متابعت کند
وصی و خلیفه مرا بعد از من علی بن ابی طالب ع بدرستیکه او ساقی حوض منست و دور میکند از آن دشمنان خود را و آب دهد دوستان
خود را هر که را آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود هرکز سیراب نخواهد شد و هر کرا یک شربت از آن بدهد تشنه نخواهد شد و تعب
نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که من در قیامت با حضرت رسول خواهم
بود و با من خواهند بود عترت من در حوض کوثر پس کسیکه اراده داشته باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل
کند بعمل ما بدرستیکه ما را در قیامت شفاعتی باشد از برای اهل مودت پس سعی کنید و سبقت نمائید بر یکدیکر در ملاقات ما نزد
حوض بدرستیکه ما دور میکنیم دشمنان خود را و آب میدهیم از آن دوستان خود را و هر که یک شربت از آن بیاشامد هرکز بعد
از آن تشنه نمیشود و حوض ما مملو است در آن دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم و دیکری از چشمه معین بر کنارش زعفران
روئیده است و سنک ریزه اش مروارید و یاقوتست آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده
که فرمود باهمین دو دست کوتاه خود دور میکنم از حوض رسول دشمنان خود را و وارد خواهند کرد بران دوستان ما و بسند دیکر
از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر حوض من احدی از امت من مکر آنها که پاک باشند دلهای ایشان
از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد کنند و تابع باشند وصی مرا بعد از من که علی بن ابی طالب ع است
آنها که آنچه باید بایشان داد بایشان میدهند و آنچه باید از ایشان کرفت بدشواری نمیکیرند و علی دور میکند از حوض کسیرا که از شیعیان
او نیست چنانچه عرب شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود دور میکند و ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که من بهترین و سید انبیا و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیای من بهترین اوصیای پیغمبران و مرسلانند و اصحاب
من که بر طریقه من رفته باشند بهترین اصحاب انبیا و مرسلینند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من مادران
همه مؤمنانند و امت من بهترین امتهایند و من از همه پیغمبران اتباعم بیشتر باشد در روز قیامت و مرا حوضی هست که عرضش
ما بین بصری و صنعا است و در آن ابریقها هست بعدد ستارهای آسمان و خلیفه من در آن روز خلیفه من است در دنیا
کفتند کیست یا رسول الله کفت امام مسلمین و امیر مؤمنین و مولای مومنان بعد از من علی بن ابی طالب ع دوستان خود را

ازان حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن میرانند چنانچه شما شتر غریب را میرانید پس فرمود هر که علی را دوست دارد و
اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من وارد میشود فردا و با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را
در دار دنیا و نافرمانی او کند در دنیا و نافرمانی او کند در قیامت او را من نبینم و او مرا نبیند و او را از پیش من برانند و از جانب
چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
که خدا کوثر را بمن داده و آن نهریست که عرض و طول او از ما بین مشرق و مغرب است هر که از آن بیاشامد هرکز تشنه نمیشود و هر که
از آن بشوید هرکز ژولیده مو نمیشود و نمیاشامد از آن کسیکه پیمان مرا بشکند و نه کسیکه اهل بیت مرا بکشد و از حضرت رسول روایت است
که علی هر که از شیعیان او نیست آنرا دور کند و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیک باین مضمون روایت کرده است و ابن قولویه در کامل
الزیارة بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که کسی که دل او بدرد آید از برای مصیبت ما فرحناک میشود در
وقت مردن خود فرحیکه هرکز از دل او بیرون نمیرود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بدوستان ما چون بر او
وارد میشود حتی آنکه باو میچشانند از لذت انواع خوردنیها که نمیخواهد از آنجا بجای دیکر رود ای مسمع هر که از آن یک شربت بیاشامد ابدا
هرکز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد هرکز و آن سردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر است و از مسکه
نرم تر است و از آب دیده صافتر است و از عنبر خوشبوتر است و از چشمه تسنیم بهشت بیرون می آید و بنهرهای بهشت همه میکذرد بر روی
سنکریزه مروارید و یاقوت جاری میشود و در دور آن قدحها زیاده از ستارهای آسمان است و بویش از هزار ساله راه احساس
کرده میشود و قدحهای آن از طلا و نقره و الوان جواهر است و کسیکه از آن میاشامد هر بوی خوشی میکشاید تا آنکه میکوید چه بودی
اکر مرا در همین موضع میکذاشتند من بدل این چیزی دیکر نمیخواهم ای کردین تو از آنها خواهی بود که از آن سیراب میشوند و هر دیده
که در مصیبت ما بکرید البته خوشحال و شاد کردند بنظر کردن بکوثر و آب میدهند از آن همه دوستان ما را بقدر محبت و متابعت ما
از آن لذت میبرند و هر که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیرالمؤمنین حیدر موکل است و در دست او
عصائی خواهد بود از چوب درخت عوسج و بروایتی یکی از درخت طوبی که در هم میشکند دشمنان ما را بان عصا پس یکی از ایشان
کوید من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابو بکر یا عثمن و از و سؤال کن که از برای تو شفاعت کند او کوید امامیکه
میکوئی از من بیزاری نمود حضرت فرماید برکرد و برو بسوی آنکسی که او را امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سؤال کن که ترا
شفاعت کند چون او بهترین خلق بود نزد تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمیشود کوید هلاک شدم از تشنکی فرماید خدا تشنکی ترا زیاد
کند مسمع کفت فدای تو شوم چکونه قدرت دارد که نزدیک آید و حال آنکه دیکران نزدیک حوض نمیتوانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع
مینموده است از بسیاری از اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او مذکور میشد بما ناسزا نمیکفت و ترک مینمود چیزی چند که غیر او بر
آنها جرئت مینمودند از کستاخی نسبت بما اما اینها از برای محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته باشد بلکه
از برای بسیاری سعی در عبادات باطل خود و دین داری خود از برای آنچه مشغول کرده است نفس خود را باز از یاد کردن مردم و نیز
منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت با اهل بیت است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابو بکر و عمر و عثمن بر همه کس پس تشنه
از نزد حوض میاید محروم بر میکردد و در اینباب احادیث بسیار است هست باین قدر اکتفا نمودیم و اما شفاعت پس بدانکه خلافی
نیست میان مسلمانان و ضروری دین اسلام است که رسول خدا را در قیامت شفاعت است برای امت خود بلکه از برای جمیع امتها خواهد بود
و خلافیکه هست در آنست که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است یا از برای مؤمنانی که مستحق ثواب می باشند و یا بسبب
از برای اسقاط عقاب از کناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد آنستکه شفاعت در هر دو می باشد و خوارج و وعیدیه
معتزله را اعتقاد آنستکه شفاعت مخصوص قسم اولست یعنی در زیادتی ثواب در اسقاط عذاب نمیباشد و میکویند هم
چنانکه بر خدا واجبست که وفا کند وعده ثواب را واجبست که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت برای اسقاط آن فایده نمیکند
و خلافی نیست میان علمای امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه می باشد هر چند از اصحاب کبایر باشند و شفاعت مخصوص
حضرت رسالت نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی برخصت آنحضرت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر
میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا روایت کرده اند که حضرت فرمود که ذخیره
کردم شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت و در خصال بطرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر
پیغمبری دعا کرده و مستجاب شده و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را در روز قیامت و ایضا حضرت صادق ع
روایت کرده است که رسول خدا فرمود که سه کسند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران

علما پس شهدا و از حضرت امام زین العابدین و امام رضا ع منقولست که رسول خدا فرمود که هرکه ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت
مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت
باشند راوی گفت بحضرت امام رضا ع گفتم پس چه معنی دارد قول حقتعالی ولا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر از برای
کسیکه خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است که شفاعت نزد ما ثابتست از برای رسول خدا و اصحاب برگزیده او که بر
طریقه او باشند و از برای صالحان و مؤمنان و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران را و مؤید است اینکه روایت کرده اند جمیع
اصحاب ما از حضرت رسول روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من
خواهند کرد و علی ع شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و کسیکه از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود
شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و تنها ایشان و
مخالفان و خلفای ایشان در سوره مریم حقتعالی فرموده است که مالک شفاعت نیستند مگر کسیکه نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر
مفسرین گفته اند که مراد از عهد ایمان است و بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمیکند مگر کسیکه خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان
انبیا اند و اوصیا و صلحا و شهدا و علما و مؤمنان چنانکه در اخبار وارد شده است که مراد وصیتی است که در وقت مردن بعمل
حقه خود بکند بنحویکه در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در روایات متعدده وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت
نزد در قول بت پرستان که میگفتند که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیر
المؤمنین ع روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول خدا که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف
اعظم در روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتیکه لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود گفت ای پدر بزرگوار
اگر ترا در آنجا نبینم در کجا جویم فرمود در نزد حوض کوثر در وقتیکه امت خود را آب دهم گفت ای پدر بزرگوار اگر در آنجا نیابم
در نزد صراط که من ایستاده باشم و گویم پروردگارا سلامت بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود که نزد میزان که
کنم از برای امت خود فرمود اگر در آنجا نیابی فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتیکه منع کنم شرار آتش و زبانه او را از امت خود
فاطمه شاد شد و علی بن ابراهیم بسند معتبر روایت کرده است از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت صادق ع از شفاعت حضرت رسول
در روز قیامت فرمود که لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدنهای ایشان بدهانهای ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیائید
برویم بنزد حضرت آدم که او ما را شفاعت کند پس بیایند بنزد آدم و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود و گوید مرا
گناهی و خطیئه هست و روی عصیان دارم بروید بنزد نوح ع چون بنزد نوح ایند ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و هم چنین هر
پیغمبری بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبری بعد از خود کند تا بحضرت عیسی ع رسد او گوید با من بیائید و بروید
ایشان را بنزد محمد چون بنزد آنحضرت روند گوید بیائید با من تا ببرد ایشان را بسوی دروازه بهشت و رو بدرگاه رحمت الهی بسجده در آید و
بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو برسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی بطلب تا عطا کنم
اینست معنی آنچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و در امالی و بشارة المصطفی از حضرت صادق ع روایت کرده است
که چون روز قیامت شود حقتعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی ایشان را فرا گیرد که همه بنالند و فغان
آیند و گویند پروردگارا ایشا از ما این ظلمت را ببر و بحشر آیند گروهی که در پیش روی نور ایشان زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند
اینها همه پیغمبران خدا اند از جانب حقتعالی ندا اید که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند
باز پرسند که ایشان شهیدانند ندا رسد که شهیدان نیستند گویند پس کیستند ندا رسد بایشان که ای اهل محشر از ایشان بپرسید
که کیستید شما چون بپرسند گویند مائیم ذریه رسول الله مائیم اولاد علی ولی الله مائیم مخصوص بکرامت خدا مائیم ایمنان و مطمئنان
پس ندا از جانب حق عز و علا بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان را
قبول کند و در علل الشرایع از حضرت صادق ع روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او بر میگردند بخدا سوگند که
شما بما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد
شد و هیچیک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد آتشی از جانب چپ او و بهشتی از جانب راست و دست
خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم میکند و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که هرکه انکار
سه چیز کند از شیعیان ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت و علی بن ابراهیم بسند صحیح از آنحضرت و پدر بزرگوارش روایت کرده
است که بخدا سوگند که ما انبیا شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما اینحالت را مشاهده کنند گویند

انچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازگشتی در دنیا میبود پس میبودیم
از مؤمنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت حضرت امام محمد باقر ع آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و
میگوئید شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ابو ایمن آیا مغرور کرده
است که شکم و فرج خود را از حرام باز داشته و اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد وای بر تو آیا شفاعت میباشد
از برای کسیکه مستوجب جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت
محمد پس فرمود که حضرت رسول را شفاعتی خواهد بود در امت خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و ما را شفاعتی خواهد
بود در اهالی خود و مؤمنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند و مؤمن شفاعت میکند از برای
خادم خود میگوید پروردگارا او حق خدمت دارد بر من و مرا از سرما و گرما نگاه داشته است و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده
است که بهشت هشت در دارد از یک در آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یک در شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در
شیعیان و محبان ما داخل میشوند پیوسته من در صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سالم بدار و بسلامت بگذران
شیعیان و دوستان و یاوران ما را و هرکه ولایت و محبت ما را داشته باشد پس ناگاه از میان عرش ندا رسد که دعای ترا مستجاب
کردم و شفاعت ترا در شیعیان قبول کردم و شفاعت کند هر مردی از شیعیان و کسی که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد
با دشمنان من جنگ کرده باشد بگفتار یا کردار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان و یک در دیگر سایر مسلمانان از آن
داخل شوند از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت دهند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد و در ثواب
الاعمال روایت کرده است که مؤمنی از شما بیند مردی را که با او آشنائی داشته است در دنیا و امر کرده اند او را که بجهنم برند چون
که او را بکنار برد گوید ای فلان من در دنیا نیکی بتو میکردم و حاجت تو را بر میآوردم آیا امروز جزائی برای من نزد تو هست پس
مؤمن بملک گوید که او را وامگذار که بر او موکل کرده اند است که دستش را بگیرد و بر دارد پس خدا امر کند ملک را که امر مؤمن را اجازت کند و او را رها
کند و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که مؤمن شفاعت میکند برای دوست خود و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد
و اگر جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین شفاعت ایشان نمایند مقبول نگردد و در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده است که چون روز
قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون ایشان را نزد حقتعالی باز دارند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و
شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی که ایشان را کردهٔ و بروایت دیگر عابد را میگویند که نیکو مرد بودی تو اما همت تو مقصور خود
بود برو بسوی بهشت و عالم را گویند که تو همت خود بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هرکه را از علم تو منتفع شده او را شفاعت
کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است که جابر بخدمت حضرت باقر ع گفت فدای تو شوم حدیثی
از برای من روایت کن در فضیلت جده خود فاطمه ع که هرگاه بشیعیان نقل کنیم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم
که حضرت رسول فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیا و رسل منبرها از نور و منبر من از همه بلندتر باشد
روز قیامت پس حقتعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل مثل آن نشنیده باشد پس از برای اوصیا منبرها
نصب کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابیطالب منبری بگذارند و منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای آنها باشد پس حقتعالی آنحضرت را امر
کند که خطبه بخوان پس خطبه بخواند که هیچیک از اوصیا مثل آن نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها
از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و از برای دو فرزندزاده ام و دو گل بوستان من در ایام حیوة من منبری از نور و بایشان
بگویند خطبه بخوان که احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجا است فاطمه دختر محمد
کجا است خدیجه دختر خویلد کجا است مریم دختر عمران کجا است آسیه دختر مزاحم کجا است ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزید پس حق
تعالی فرماید ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین گویند کرم و بزرگواری از خداوند
یگانه قهار است پس حق تعالی گوید ای اهل محشر سرها بزیر اندازید و دیدها بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میرود پس جبرئیل
ناقه بیاورد از ناقه های بهشت که دیبا بر او پوشانیده باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس او را
بخوابانند در پیش روی آنحضرت و بر آن سوار شود حقتعالی صد هزار ملک را بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک
که از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک را امر کند که او را بر بالهای خود بردارند تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد
بعقب نظر نماید حقتعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات چیست گوید پروردگارا میخواستم قدر من در این روز دانسته شود
حقتعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هرکس در دل او محبت تو باشد یا محبت ذریه تو دست او را بگیر

و داخل بهشت کن پس حضرت باقر ع فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه برچیند از محشر این شیعیان و دوستان خود چنانچه مرغ دانه خوب را
از دانه بد جدا کند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت رسند حق تعالی بدل ایشان افکند که رو بعقب گردانند حق تعالی فرماید که ای
دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع گردانیدم در باب شما گویند پروردگارا میخواهیم قدر
ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید و هر که شما را دوست داشته برای محبت حضرت
فاطمه یا آب داده باشد شما را از برای محبت فاطمه یا غیبت کسی از شما را رد کرده از برای محبت فاطمه دستش را بگیرید و داخل
گردانید پس حضرت فرمود والله باقی نماند در محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون بمیان طبقهای جهنم در آیند ندا کنند
چنانچه خدا فرموده است فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم پس میگویند کاش بدنیا بر میگشتیم پس میبودیم از مؤمنان حضرت
فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و دروغ میگویند و اگر بدنیا برگردند عود خواهند کرد بان اعمالی
که ایشان را از آن منع کرده اند و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید وابشی روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت امام محمد باقر ع که
من همسایه دارم که همه محرمات را بعمل میآورد حتی نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود که سبحان الله و بسیار عظیم شمرد
این را پس فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بکسیکه از این بدتر است گفتم بلی فرمود کسیکه نصب عداوت از برای ما کند از این بدتر است
و هر بنده که نزد او مذکور شوند اهل بیت رسول را و رقت کند از برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت ایشان بمالند و همه
گناهانش آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از و صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت مقبولست برای او و از برای ناصبی مقبول
نمیشود و مؤمن شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد میگوید پروردگارا همسایه من آزار خود را از من باز داشت
و شفاعت میکند از برای او پس حق تعالی میفرماید که منم پروردگار تو و سزاوارترم که مکافات دهم از جانب تو پس خدا آن همسایه
را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مؤمنی از جهت شفاعت سی نفر را شفاعت میکند و احادیث شفاعت
زیاده از آنست که این رساله گنجایش عشری از اعشار آنها داشته باشد **فصل دهم** در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات
دین که ایمان باید بان آورد صراط است و آن جسریست که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود
و در احادیث معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر است و از شمشیر برنده تر و از آتش گرمتر است و مؤمنان خالص بعضی
امثال ازان میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات مییابند و بعضی از عقبات آن بجهنم میافتند و آن
در آخرت نمونه صراط مستقیم دنیا است که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین از ذریه
او است و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار یا کردار از همان عقبه از صراط آخرت میلغزد و صراط مستقیم
سوره حمد اشاره بهر دو است و ابن بابویه در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در صراط آنستکه آن حق است و آن جسر جهنم است
و بر آن ممر جمیع خلایق واقع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا یعنی احدی از
شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو حتم و لازم است قضا شده است و صراط در وجه دیگر حجتهای خدا اند
پس هر که ایشان را شناخت در دنیا و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراطیکه جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت
حضرت رسول ص بعلی گفت یا علی چون روز قیامت شود بنشینیم من و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد بر صراط مگر کسیکه برات
بولایت تو با او باشد و شیخ مفید گفته است که صراط بمعنی طریق است و باین سبب ولایت امیر المؤمنین و ائمه از ذریه
او را صراط میگویند که راه نجات است و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسریست که مردم
بر آن میگذرند و آنستکه صراطیکه رسول خدا از جانب راست آن می ایستند و امیر المؤمنین از جانب چپ آن و ندا از جانب خدا بایشان
در میاید که بگذرانید در جهنم هر کافر معاندی را و در امالی بسند معتبر روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط
چندین طریقه یعنی چندین قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر تیزتر و بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی
راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشان را آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن
ابراهیم و ابن بابویه بسند کالصحیح از حضرت باقر ع روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد و جیء یومئذ بجهنم یعنی بیاورند
در آنروز جهنم را از حضرت رسول پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی خلق اولین و
آخرین را جمع کند در قیامت بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند آنرا صد هزار ملک بانهایت شدت و غلظت و جهنم را صدا
در هم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدای آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مرگ
را تاخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس گردنی و زبانه از آن بیرون آید که احاطه کند به نیکوکار و بدکار

پس نماند هیچ بنده از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کنند رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا نفس مرا دریاب و تو ای
پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و آن سه
قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دویم نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم بر مظالم
بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشان را نگاه میدارند اگر قطع رحم و
خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمیگذرند تا از عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و از این عقبه اگر نجات یافتند نماز
ایشان را نگاه میدارد و اگر از این عقبه نجات یافتند عدالت الهی ایشان را نگاه میدارد و اشاره باینست آنچه حق تعالی فرموده است ان ربک
لبالمرصاد یعنی بدرستی که پروردگار تو بر سر راه است یا در کمینگاه است و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی بیک پای
لغزیده بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و دعا و ندا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن بفضل
خود و سالم بدار و بسلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسیکه برحمت خدا نجات یافت و گذشت
میگوید الحمد لله و بنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحان و نمو میکند حسنات و حمد میکنم خدائی را که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه نا
امید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده و شکر کننده است عملهای بندگان خود **مؤلف گوید**
که میتواند بود که امانت و اموال باشد و عدل الهی در مظلمه های دیگر یا اول در حق الله باشد و ثانی در حق الناس و دور نیست که
مراد از صله رحم رعایت رحم آل محمد و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز مذکور شده است و عقبه ولایت که اعظم
عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوئیم اینها نسبت بمؤمنان است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط یا پیش از ورود
بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بسوی معرفت خدا است و دو
صراط میباشد صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامیست که طاعت او فرض و واجبست هر که شناخت او را در دنیا و پیروی او کرد میگذرد
بر صراط آخرت که جسر جهنم است هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر امام حسن عسکری
در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم آنست که غلو نکند در حق ائمه و تقصیر نکند در حق امامت ایشان و مستقیم
باشد در دین حق و میل بباطل نکند و در آخرت راه مؤمنان است بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی
الاخبار از آنحضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمه دیگری نمیگذرد و در
مناقب از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود در تفسیر قول حق تعالی فلا اقتحم العقبة که بر بالای صراط
عقبه هست بسیار صعب که طولش سه هزار سال است هزار سال بزیر میروند و هزار سال بر خار و خسک و مارها و عقربها راه میروند
و هزار سال ببالا میروند من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کند و دویم علی بن ابی طالب خواهد بود و هیچکس آن عقبه
را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد و علی بن ابی طالب و اهلبیت او و ایضا در تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است که تفسیر این
آیه یوم لا یخزی الله النبی گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را والذین آمنوا معه یعنی عذاب نمیکند آنها را که با او ایمان آورده
اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یعنی روشنی دهد بر صراط از برای علی و
فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رو در پیش ایشان و از جانب راست ایشان در عقب آن شتابند پس اهل بیت محمد
و آل محمد یکدسته و گروهی بر صراط بگذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر مانند باد بگذرند و گروه دیگر مثل دویدن اسب
و گروه دیگر مثل رفتن پیاده و گروه دیگر بچهار دست و پا و گروه دیگر مانند اطفال خود را بر زمین کشند و خدا صراط را از برای
مؤمنان عریض میگرداند و از برای گناهکاران باریک میگرداند یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میگویند ای پروردگار ما
تمام گردان از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین ع میگذرد در میان هودجی از زمرد سبز فاطمه با او
باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حوریه روند مانند برق تند و شیخ در مجالس از طرق عامه
روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسیکه
نامه و خطی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابی طالب بوده باشد و اشاره باینست قول حق تعالی وقفوهم انهم مسئولون
یعنی و باز دارید ایشان را بدرستیکه ایشان سؤال کرده شدند یعنی از ولایت علی بن ابی طالب و در تفسیر امام حسن عسکری
از رسول خدا ص روایت کرده است که چون حق تعالی جمیع خلایق را محشور گرداند منادی پروردگار ما از زیر عرش خدا
ندا کند که ای گروه خلایق بپوشید دیدها خود را تا فاطمه دختر پیغمبر که سیده زنان عالمیان است از صراط بگذرد پس
همه خلایق دیده ها را بر هم گذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین و طاهران از اولاد ایشان که محرم آنحضرت اند و چون داخل

بهشت شود جامه آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط یکطرفش در دست آنحضرت باشد در بهشت و یکطرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی
از جانب پروردگار ندا کند ای دوستان فاطمه هر یک چنگ زنید در رشته از رشته‌های جامه سیدهٔ زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان
فاطمه مگر آنکه بچسپد برشته ای از تارهای آن تا آنکه زیاده از صد هزار فئام چنگ زنند در آن جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشد همه
نجات یابند ببرکت آنحضرت از آتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که حساب کنید نفسهای خود را پیش از
آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است در هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میمانند چنانچه حق تعالی میفرماید
در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است و ابن بابویه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقبات که بر راه محشر است آنستکه هر عقبه
اسم واجبی و فریضه ایست از اوامر و نواهی الهی پس هر عقبه که برسند که مسمی باسم واجبیست اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن
عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در آن واجب از و میکنند اگر بیرون آمد از آن عهده بعمل صالح او که پیش فرستاده باشد
یا رحمتی از حق تعالی که او را دریابد نجات می یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه
سؤال میکنند از آنچه ازو در حضور اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا پس
حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمیباشد و سعادتی می یابد که هرگز شقاوت و تعب با او نمیباشد و ساکن میشود در جوار خدا با
پیغمبران او و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر در عقبه او را حبس کنند و طلب کنند از و حقی را که در آن تقصیر
کرده است پس نجات ندهد او را مگر عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی میلغزد قدمش از آن
عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایتست همه خلایق را نزد آن
عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیرالمؤمنین و ائمه بعد از او اگر اتیان بان کرده است نجات می یابد و میگذرد و
اگر نکرده است فرو میرود در جهنم چنانکه فرموده است وقفوهم انهم مسئولون و اهم عقبات مرصاد است و ان ربک لبالمرصاد حق تعالی
میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانتست و اسم دیگری
نماز است و اسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه هست که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند

فصل چهاردهم

در حقیقت بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان ببهشت و دوزخ جسمانی بنحویکه در
صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است ضروری دین اسلام است کسیکه مطلقا انکار کند مانند ملاحده یا تاویل کند
آنها را مانند فلاسفه بیشک کافر است و فلاسفه درین باب دو طایفه اند اول اشراقیانند که قائلند بعالم مثال و ایشان ظاهرا
قائلند ببهشت و دوزخ جسمانی بنحویکه آنچه در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها اما نه در این بدن جسمانی و نه آنکه آن بهشت
و دوزخ جسمی چند اند از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالمیست متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوری
که در آینه دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خوابهای پریشان خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار است و تلاعب
بدین مبین است و اگر گویند بسیاری از مسلمانان بعالم برزخ و بمثال قائل شده اند جواب گوئیم دو فرق است اول آنکه آنچه ایشان
قائل شده اند مستلزم انکار معاد بدنها نیست در محشر و مستلزم تاویل آیات و اخبار صریحه بحشر جسمانی نیست دویم آنکه عالم مثالیکه ایشان
قائلند غیر اینمثالست میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ بآن جسم تعلق میگیرد و تاویل
بعالم خواب و خیال نمیکنند دویم مشائیانند که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و
قصور تاویل میکنند بلذت اینکه روح را میباشد بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلومات خود که در این نشأه تحصیل کرده اند و سعادت
و ثواب و بهشت همین است و اما که جاهلند و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرتند از فقد این علوم و شقاوت
و عقاب و جهنم ایشان همین است درین عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بود و در کدورت عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک آن
لذات و این الم کما ینبغی نمیکردند و بعد از مفارقت بدن اینها بر او ظاهر میگردد و چون اکثر امم عوام بودند و خبری از لذات و الام
روحانی نداشتند در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه و الام بدنیه ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات
و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیئات بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه بحور و قصور و ثمار و انهار و امثال
آنها و از الام روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار و اشباه آنها نموده اند چنانچه شیخ ابوعلی در رساله مبدء و معاد تصریح باینمعنی
نموده و در شفا از ترس علماء اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و کسیکه اندک شعوری و تتبعی داشته باشد چون
رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان میکند میداند که اکثر آنها با ایمان بشرایع انبیا جمع نمیشود و جمعیکه اعتقاد باصول
ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند

و در رد خلاف اینها قائلند یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و گاهی بر سبیل استهزاء اظهار بعضی از اصول دین میکنند و چون بشاگردان
و خواص خود خلوت میکنند میگویند انا معکم انما نحن مستهزئون و بایمان ظاهری قناعت کرده اند یرضونکم بافواههم و تأبی قلوبهم
و اکثرهم فاسقون و اینها باین عقاید باطله بتقلید باطله فلاسفه بشبهه‌های شیطانیه قائل شده اند درین باب معاد و زنادقه ایشان
کسیکه قائل باشد که واحد صادر نمیشود از و مگر واحد و گویند ماهیت قدم ثابت شد عدمش محالست و عقول و افلاک و هیولی
عناصر را قدیم میدانند و انواع متوالده را قدیم دانند و اعاده معدوم را محال دانند و افلاک را متصل بهم یکپارچه دانند و فاصله
میان آنها قائل نباشد و خرق و التیام را در فلکیات محال دانند و امثال این عقاید باطله قائل باشد چگونه اذعان میتواند کرد که
خدا فاعل مختار است آنچه خواهد میتواند کرد و آدم و عالم را حادث داند و بحشر جسمانی و آنکه بهشت در آسمانست و مشتملست بر حور و قصور
و ابنیه و مساکن و اشجار و انهار و آنکه آسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه فانی
میشوند و آنکه ملائکه اجسامند و بالها دارند و آسمانها مملو اند از ایشان و بزمین میآیند و بالا میروند و آنکه حضرت رسول بمعراج
رفت و عیسی و ادریس باسمان رفتند و همچنین بسیاری از معجزات انبیا و اوصیا از شق قمر و احیاء اموات و رد شمس و طلوع آن از
مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرها عظیم از سنگ کوچک و فرو بردن عصای موسی چوبها و
چوب و ریسمان را و امثال اینها پس معلوم شد که اعتقاد باصول حکما با اعتقاد با کثر ضروریات دین جمع نمیشود پس یا منکر نبوت
انبیا باید بشوند یا ایشان را العیاذ بالله از باب ارباب حیل و معمیات دانند که در تمام عمر مدار سخنان ایشان بر این بوده که مردم را بضلالت
جهل مرکب انداخته اند و باطل را در لباس حق بمردم نمایند و هدایت ایشان را بر این فرقه ضاله حواله کرده باشند و از همه غریب
تر آنستکه جمعی خود را از اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در ترویج سنن و اداب مستحبات مینمایند این کتب ضلال را از روی
اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که رد مقاصد و انکار رفع شبهه‌های ایشان نمایند و کسیکه رد و انکار اینها
مینماید از جهت‌ها دیگر شبهه‌ها بعوام القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود توانند نمود و طعن میکنند کسیکه رد این
عقاید کند و فخر میکنند که ما از جمله لا عنین نیستیم یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره و لو کره الکافرون
پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسیکه انکار کند کافر است اما متکلمان خلاف کرده اند در آنکه بهشت و دوزخ الحال
موجودند بالفعل یا در قیامت موجود خواهد شد اکثر متکلمین را اعتقاد آنستکه موجودند بالفعل و در ابتدا خلق عالم آنها را
خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قائل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب
سخیف قائل شده باشند و این قول را نسبت بسید رضی داده اند و بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها دارد در
قرآن مثل اعدت للمتقین اعدت للذین آمنوا اعدت للکافرین عندها جنة المأوی و اکثر احادیث معراج مشتملست بر
اینکه حضرت رسول داخل بهشت شد و جهنم را بآنحضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم را بهشت
خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابوالصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا پرسیدم که
یا ابن رسول الله مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم که آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد
و جهنم را دید در شبیکه آنحضرت را باسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند که امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق
نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت
رسول کرده است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما خبر ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود حق تعالی فرموده هذه جهنم
التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن یعنی اینست آن جهنم که تکذیب مینمایند بآن مجرمون میگردند میان جهنم
و میان حمیمیکه در حرارت بنهایت رسیده که بآتش میسوزند گاه حمیم در حلق ایشان میکنند و رسول خدا فرمود که
چون مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و رطب بهشت بمن داد و خوردم پس آن نطفه شد
در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم حامله شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق حورا
است و بظاهر انسیه است هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم دخترم فاطمه را میبویم و علی بن ابرهیم روایت کرده است که دلیل
بر آنکه بهشت و دوزخ مخلوق شده اند آنستکه حق تعالی میفرماید عندها جنة المأوی یعنی نزد سدرة المنتهی است
جنتیکه مأوای مؤمنانست و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجا است و دلیل آنکه بهشت در
آسمانها است آنستکه در حق کفار فرموده است که گشوده نمیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند
و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنستکه فرموده است بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشان را و شیاطین را

حاضر میکنیم ایشان را بر دور جهنم بر زانو در آمده و معنی حول جهنم دریائیست که محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است
وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ پس فرموده است وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا یعنی در زمین میگذاریم ایشان را در وقتیکه آتش شود و در خصال از ابن عباس
روایت کرده است که دو یهودی آمدند از حضرت امیر المؤمنین ع سؤال چند کردند از جمله آنها پرسیدند که بهشت در کجا است و جهنم
در کجا است فرمود بهشت در آسمان است و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست فرمود که هفت در جهنم است
که موافق یکدیگرند پرسیدند که ثمانیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد
بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا ع عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود
دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم باز همین مضمون را بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات
الشیعه از حضرت صادق ع روایت کرده است که شیعه ما نیست کسیکه چهار چیز را انکار کند معراج رسول الله و سؤال قبر و خلق
بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که کسیکه اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و
ایمان بیاورد بمعراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزاء و حساب
او مؤمن است حقا و از شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنستکه مخلوق شده اند
و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را در شب معراج دید و اعتقاد ما آنستکه بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان
خود را از بهشت یا جهنم نبیند و مؤمن از دنیا نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنکه دیده بود داشت
و مکان او را در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر میکنند و او اختیار آخرت میکند پس در آنوقت قبض روح او میکنند
و اما جنت آدم پس آن باغیست از باغهای دنیا که آفتاب در او طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد بود هرگز
بیرون نمی‌آمد و مکان بهشت باید دانست که در جهت آسمانست و مشهور آنست که در بالای آسمان هفتم است و
در اینکه بسیر وارد شده است که عرض بهشت مثل عرض آسمانها و زمین است خلافست در معنیش بعضی گفته اند که
یعنی اگر آسمانها و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند وسعت بهشت مثل وسعت همه آنها است و بعضی گفته اند که آسمانها و زمینها را طبقه طبقه
بکنند که هر یک از این طبقها سطحی باشد مؤلف از اجزاء لایتجزی و بعضی را ببعضی وصل کنند که یک سطح شود هر اینه مثل عرض
بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی اینقدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند که هرگاه عرضش مثل
عرض آسمانها و زمین باشد چگونه در آسمان میگنجد و جواب گفته اند ما میگوییم بالای آسمانهای هفتگانه است پس میتواند بود که بزرگتر
از آسمانها باشد چنانچه در احادیث وارد شده است در وصف بهشت که سقفش عرش رحمن است و روایت کرده اند که رسول هرقل
پادشاه روم از حضرت رسول پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجا است حضرت
فرمود سبحان الله روز که آمد شب در کجا است پس در معنی این حدیث گفته اند که شب و روز مقابل یکدیگرند و چون روز
در جهت علیا باشد شب در جهت اسفل است و همچنین بهشت در فوق سموات است و دوزخ در تحت ارضین است و عامه روایت کرده
اند که از انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام زمین و آسمان گنجایش بهشت دارد گفتند
پس کجا است گفت بالای آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش گویند هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه
هفتم زمین پس چگونه صراط را بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب گوییم تفکر در اینها
ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی بآنچه انبیا خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها که موجب تطرق شبهها
شیطانیست نباید نمود و کسیکه دست از اصول فاسده حکما بردارد و بآیات و اخبار همه اذعان نماید همه با یکدیگر منطبق
میتواند شد زیرا که کواکب هرگاه فرو ریزند و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش بزیر آید بهشت نیز بزیر خواهد آمد
و عرش سقف آن خواهد بود و میتواند بود که از لفظ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ اشاره باین باشد و جهنم را بلند میگردانند
و ظاهر مهیا میسازند چنانچه فرموده است وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده است که دریاها و زمین
همه آتش میشوند و اضافه جهنم میشوند و صراط را بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون
از اینها گذشتند منتهی میشود ببهشت و عرش الهی که سقف است جزوی از عرش متصل بحشر خواهد شد که
محل حضور انبیا و اوصیا و مؤمنان خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا و مؤمنان خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا را
در آنجا خواهند گذاشت و عرش را بر روشی که حکما گفته اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمی است اعظم از اجسام و عرش
و قوائم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سال است با اینها موافق است و مکان امر نسبیست و هو تابع متمکن است

وچنا

و چنانچه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق اجسام بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکان آنها بهم رسید و تمام آنها
بر طرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرسانند و استحاله این نوع از خلا معلوم نیست بر تقدیریکه محال باشد ممکن است که حق تعالی
جسم دیگر در آنجا خلق کند و بالجمله کسیکه دست از قواعد و اصول فاسده حکما که مبتنی بر شبهات واهیه است بدارد همه اینها
با یکدیگر موافق میشود با آنکه تفکر در آنها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافیست و الله الموفق للخیر و الصواب و الیه المرجع و
المآب **فصل یازدهم** در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد بآنها
لازم است باید دانست که بهشت دار بقا و سلامتست و در آن مرگ نمیباشد باجماع امت و لا موتتنا الاولی اگر نقل کلام اهل
جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی توهم کرده اند که در عصر
سابق و جمعی تکفیر ایشان باین سبب میکردند و همچنین در آیه دیگر که فرموده است که نمیچشند در آن مرگ را مگر مرگ اول و مراد
مرگ دنیا است **وایضا** در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و ایضا
در آن فقر و احتیاج و واماندگی نیست و هر چه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت یابد در آنجا برای آدمی حاصلست و دار خلود است
هرگز از آن بیرون نمیروند و منزل پاکان و نیکانست و در آن بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدال نمیباشد و هر کس با آنچه
حق تعالی باو عطا کرده است راضی است و آرزوی مرتبه دیگر نمیکند و بعضی گفته اند اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبه ادنی میآیند
و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا مرتبه آنها در نظر ایشان پست نماید و عیش ایشان منغص گردد و این ضرور نیست زیرا که
ممکن است که خدا ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش دیگر نکنند و ایضا چنانچه بعضی از مردم مطعومات
دنیه را بر مأکولات لذیذه ترجیح میدهند در دنیا خسیسه اشتغال باطله را بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن است در آن
نشاه نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانند و بآن راضی و مشعوف باشند و لهذا فرموده است و فیها ما تشتهیه
الانفس پس آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای نفس مختلف میباشد اما در روایات معتبره وارد شده است
که اهل درجه سافله بدرجه عالیه نمیروند دیگر آنکه ایشان را بول و غائط و کثافت نمیباشد بعنوان عرق خوشبو از ایشان
دفع میشود و زنان ایشان را نیز از حوریان و آدمیان حیض و نفاس و استحاضه و کثافت بول و غائط و رشک و حسد و عداوت
و بدی اخلاق که عادت زنانست نمیباشد و ازواج مطهره را باین تفسیر کرده اند و روشنی بهشت از آفتاب و ماه و انجم نیست
و پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح و طلوع آفتابست و ظل ممدود را باین تفسیر کرده اند و شراب بهشت مستی و بول و
قی و تهوع نمیدارد و لغو و فحش و دشنام با او نمیباشد و شراب بهشت هیچیک از اینها را ندارد و لذت شراب را باضعاف
غیر متناهی دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات احباب لذیذتر میباشد و از دست غلامان خوش لقا
و مصاحبت حوران که طلعتان زیبا خوشتر مینماید در وصف مجلس بهشتیان ایشان فرموده است که بر کرسیها با تختها
مفتول طلا و مزین مرصع بمروارید و جواهر نشسته باشند تکیه بر آنها داده رو بروی یکدیگر کرده و بر گرد ایشان غلامان
و امردان گوشواره در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسها از شراب معین که از نوشیدن آنها
صداع بهم نمیرسد و عقلشان زایل نمیگردد و میوه‌ها از برای ایشان هر میوه را که اختیار کنند و گوشت کباب از هر مرغیکه
خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم اندامان سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون آمده و نشنوند
در آن شراب خوردن نه سخن لغوی و نه چیزیکه متضمن فحشی یا گناهی باشد مگر سلام و تحیتی که یکدیگر را نوازش کنند پس نظر
کن بلطف و کرم خداوند کریم که با این ذرهها حقیر و بندههای سراپا تقصیر بچه مهربانی سلوک کرده و از برای ایشان
بطاعت بندگی مجلس عیش ایشان را بچه شایانی و آیاتی بیان فرموده و بعوض عمل ناقصیکه بلطف و توفیق و اسباب و آلات او
آفریدی و در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف بعمل آمده چه نعمتهای جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی در برای این
غلامان سرکش جانی فانی مرتب داشته فلله الملک و له الحمد و هو الرحیم الغفور **وایضا** باید دانست که منازل بهشت
اکثر غرفها است زیرا که از ابتدا از زیر نهرها و گلها و سبزهها در غرفه بیشتر میباشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج بنزول و صعود
و دشواری آنست و اهل بهشت را احتیاج بنزول نیست و اگر خواهند با غرفه میتوانند آمد و مرویست که نهرهای بهشت بی شکاف
که در زمین بکنند بلند میشود بقدریکه میخواهند در میان منازل و در زیر غرفها و در خانهای ایشان جاری میشود و ابن بابویه در تفسیر
امام از عبدالله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال مؤذن رسول خدا ص رسیدم و از وصف بناهای بهشت پرسیدم
گفت شنیدم از رسول خدا ص که حصار بهشت یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل مشک ناب بکار برده اند کنگرهای

از

ان از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پس گفتم سید درها ان از چه چیز است گفت درها ان مختلف است باب الرحمه از یاقوت سرخ است گفتم
حلقه اش چیست گفت باب الصبر درکوچکی است یک لنگه است حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است و ما بین
این دو مصراع پانصد سال راه است و از خروش و ناله هست میکوید خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم ایا در سخن
میکوید گفت بلی چنانکه صاحب جلال و اکرام او را بسخن میآورد اما باب بلا از یاقوت زرد است و یکمصراع است و چه
بسیار کم است کسی که از این در داخل شود و اما در بزرگتر پس داخل میشوند در ان بندکان شایسته خدا که اهل زهد و ورع
و رغبت کنندکان اند بسوی خدا و انس کیرندکانند باو چون داخل بهشت شوند در کشتیها مینشینند و سیر میکنند در دو نهر
از اب صاف و کشتیها از یاقوت است و انچه کشتی را بان حرکت میدهند از مروارید است و در ان کشتیها ملائکه از نور هستند که جامهای
سبز پوشیده اند گفتم ایا از نور سبز میباشد گفت جامهای سبز اند و در انها نوری هست از نور پروردکار عالمیان و ایشان بر دو طرف ان
نهر سیر میکنند گفتم اسم ان نهر چیست گفت جنة المأوی است گفتم ایا در وسط این بهشت بهشت دیکر هست گفت بلی جنة عدن
و ان در وسط بهشتها است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنکریزه اش از مروارید است گفتم در میان ان بهشت دیکر هست فرمود
بلی جنة الفردوس و ان حصارش از نور است و غرفهایش از نور پروردکار عالمیان است و حق تعالی میفرماید در بهشت خیرات
حسان هستند یعنی خوش خلقها و خوش رویها و کفته اند ایشان زنان دنیا اند و بهترند از حوریان و روایت کرده اند که زنان اهل
بهشت دست یکدیکر را میکیرند و غنا و خوانندکی میکنند بصداها چند که خلایق مثل ان را نشنیده و کویند مائیم راضیان
که خشم نمیائیم مائیم اقامت کنندکان که هرکز حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان و دوستان شوهر کرام چون حوریان این سخن را بکویند
زنان دنیا در جواب ایشان کویند مائیم نماز کذارندکان و شما نماز نکرده اید مائیم روزه دارندکان و شما روزه نداشته اید
و مائیم که وضو ساخته ایم و شما نساخته اید و مائیم که تصدق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و تفوق میکیرند
و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند که هرکاه مرد مؤمنی زن مؤمنه داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند
ایا در بهشت زن و شوهر یکدیکر خواهند بود حضرت فرمود که خدا حاکم عادل است اکر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکردانند
اکر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اکر نخواست زن او نخواهد بود و اکر زن از مرد بهتر باشد زن را مخیر میکردانند و اکر زن مرد را
اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اکر نخواست شوهر او نخواهد بود و حضرت فرمود که میکویید بهشت یک بهشت است حق تعالی
میفرماید و بعد پائین تر از ان دو بهشت دو بهشت دیکر هست و میکویید بهشت یک درجه است با انکه درجها است بعضی
بالای بعضی و زیادتی مردم در درجها باعمال میباشد راوی کفت که مؤمن داخل بهشت میشوند یکی مکانش بلندتر است از دیکری
میخواهد ملاقات کند دیکری را ایا میتواند فرمود که انکه بالاتر است پائین میتواند امد که پست تر را ببیند و انکه پست تر است
بدرجه بالا نمیتواند رفت زیرا که ان بالاتر از مرتبه او است و لیکن اکر خواهند یکدیکر را ملاقات کنند بر کرسیها که
نشسته اند در مرتبهها خود یکدیکر را ملاقات کنند و ایضا روایت کرده است که علا بن سیابه بانحضرت عرض کرد که مردم تعجب
میکنند از ما هرکاه که میکوئیم که جمعی از جهنم بیرون میایند و داخل بهشت میشوند میکویند چون میشود که ایشان با دوستان
خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید و من دونهما جنتان والله با ایشان با دوستان خدا در یک مکان و یک
بهشت نخواهند بود راوی کفت که ایشان کافر بودند فرمود نه والله اکر مؤمن میبودند داخل جهنم نمیشدند و لیکن واسطه
میان مؤمن و کافر و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که حلقه دروازه بهشت از یاقوت سرخ است و بر
صفحها طلا او بخته است چون ان حلقه بر صفحه میخورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابرهیم روایت کرده است که نصر ابی شام از
حضرت امام محمد باقر ع سؤال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود نظیر ایشان
در دنیا جنین است که در شکم مادر میخورد انچه مادرش میخورد و غایط ندارد و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق ع
روایت کرده است که حضرت رسول ص داخل بهشت شد دید ملکی چند عمارتی میسازند یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و کاهی
دست باز میدارند پرسید که چه سبب است که کاهی میسازند و کاهی دست میدارند کفتند انتظار خرجی میکشیم پرسید
که خرجی شما چیست کفتند کفتن مؤمن است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر هرکاه میکوید میسازیم و هرکاه دست
بر میدارد ما دست بر میداریم و عیاشی و ابن بابویه و دیکران بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که
طوبی درختی است در بهشت که اصل ان در خانه حضرت رسول است و هیچ مومنی نیست مکر انکه در خانه او شاخی هست
از ان درخت و خواهش چیزی در خاطر او خطور نمیکند مکر انکه ان شاخ ان را از برای او حاضر میکند و اکر سوا اند

روی در سایه ان صد سال بتازد از ان بیرون نمیرود و اکر کلاغی از ما بین ان پرواز کند تا از پیری تمام ان سفید شود ببالای ان درخت
نرسد و ابن بابویه از انحضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای ان حلهها بیرون میاید و از زیر ان اسبان با زین و لجام
و بال دار بیرون میاید که سرکین و بول نمیکنند و دوستان خدا بر ان سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند
پس جمعی که از ایشان پست ترند میکویند ای پروردکار ما چه عمل باعث این شده است که این بندکان تو باین مرتبه رسیده اند خدا
جلیل میفرماید که ایشان در شبها بعبادت می ایستادند و خواب نمیکردند و روزها روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند
و با دشمنان من جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است
که حضرت رسول ص فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون انها اندرون انها و از اندرون انها بیرون انها دیده میشود
و از امت من کسی در انها ساکن میشود که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که برسد سلام کند و نماز کند در شب در
هنکامی که مردم خواب باشند و ایضا از حضرت امام موسی روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول ص پرسید که زنی دو
شوهر کرده است و همه داخل بهشت میشوند ان زن از کدام یک از ایشان خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه او را بان شوهری
میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و اخرت را برده است و علی بن
ابرهیم از حضرت صادق ع بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختی است در بهشت و اصلش در خانه امیر المؤمنین ع
است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای ان هست و هر برکی از ان امتی را سایه میکند فرمود که حضرت رسول فاطمه را میبوسید
عایشه در اینباب بد کفت زن شوهر دار را چرا اینقدر میبوسی حضرت فرمود که در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزد
طوبی برد و از میوه ان بمن داد که تناول نمودم پس خدا ان را اب کرد در پشت من چون بزمین امدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله
شد بفاطمه پس هرکاه که فاطمه را می بوسم بوی درخت طوبی را از او استشمام میکنم و ایضا بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که کفت
بحضرت صادق ع عرض کردم فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق کردان ببوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از
هزار ساله راه از مسافت دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزلت چنانست که اکر جمیع جن و انس مهمان او شوند هر اینه
از طعام و شراب انقدر نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد او است چیزی کم نمیشود و کمترین اهل بهشت بحسب
رتبه و منزلت چون داخل بهشت شود سه حدیقه بنظر او در اید چون داخل حدیقه پست تر شود انقدر از زنان و خدمت
کاران و میوهها و نهرها بنظر او در اید که دیده اش روشن و دلش شاد کردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجا میاورد پس کویند سر
بلند کن و بجانب بالا نظر کن چون حدیقه دویم را مشاهده نماید در ان نعمتی چند ببیند که در حدیقه اول ندیده باشد پس
کوید ای پروردکار این را نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید اینرا که بدهیم باز دیکری را خواهش نمائی کوید همین بس است مرا و دیکر
ارزوئی نمیکنم چون داخل حدیقه سیم شود سرور و شادی او مضاعف کردد و شکر حق تعالی را بکند پس در اینحال دری از جنة الخلد بر روی
او بکشایند و اضعاف انچه بیشتر در انجا دیده بود مشاهده نماید کوید تراحمد ای پروردکار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و
منت کذاشتی بر من بنعمتهای بی پایان چون ابو بصیر کریست و کفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده کردان حضرت فرمود در بهشت نهری
هست که در کنارهای ان دخترها روئیده است هرکاه مؤمن بیکی از انها بکذرد و او را خوش اید و انرا بکیرد حق تعالی بجای
ان دیکری را برویاند کفت فدای تو شوم زیاده کردان فرمود هر مؤمن هفتصد هزار دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه بدهند و هفت
زن از حور العین کفت فدای تو شوم هفتصد هزار باکره فرمود بلی هر وقت که بنزد ایشان برود باکره باشند و بروایت دیکر کفت فدای
تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن ان زن از پس هفتاد حله در نظر ما اید
و بروایت دیکر مغز استخوانهای ساق او از پس هفتاد حله نمایانست جکر او اینه مؤمن باشد و جکر مؤمن اینه او باشد کفت فدای
تو شوم ایا حوریان را سخنی هست که بان تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که بانهایت حلاوت و غنج و دلال خوانندکی کنند بصدای
دل ربائی که خلایق مثل ان را نشنیده باشند کویند مائیم خالدات که هرکز نمیمیریم مائیم ناعمات که هرکز ازرده نشویم مائیم
اقامت کنندکان که هرکز از بهشت بیرون نرویم مائیم خوشنودان که هرکز خشم نیائیم خوشا حال کسیکه از برای ما خلق شده
و خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده باشیم مائیم انها که اکر کیسوی یکی از ما در میان اسمان بیاویزد نوران دیدهها را خیره کند
و بروایت دیکر اکر یکی از ما را در میان اسمان و زمین باز دارند هر اینه مستغنی کرداند ایشان را از افتاب و ماه و در ثواب الاعمال
روایت کرده است از حضرت صادق ع که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده مکر انکه خانه از برای او در بهشت و خانه در جهنم مقرر کردانیده
است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف

شوند بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده اند بلند کنند با ایشان بنمایند و بگویند که اینها منازل شماست
که اگر معصیت خدا میکردید داخل اینمنازل میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی بمیرد بایست اهل بهشت در آنروز هلاک شوند
که آن عذاب از ایشان دفع شده است پس ندا کنند که ای اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون
نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشان را و نعمتهائی که در انجا مقرر کرده اند و گویند اینها منازل شما است اگر اطاعت خدا میکردید
داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه بمیرد بایست در آنروز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل اهل جهنم
را باهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم بمیراث میدهند و اینست معنی قول حق تعالی اولئک هم
الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی ایشانند وارثون که میراث برند فردوس را و ایشان در انجا خواهند بود
و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا برای آن ثوابی بیان کرده است
بغیر نماز شب که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است که پس نمیداند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان
از چیزها که موجب روشنی چشم ایشان است از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود بدرستیکه خدا را کرامتی هست در
بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعت حله چون ملک بدر
بهشت رسد بگوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس دربانان نزد مؤمن بروند و بگویند
رسول پروردگار تو در درب ایستاده رخصت میطلبد که داخل شود مؤمن بازنان خود مصلحت کند ایشان گویند ای آقای ما
بحق آن خداوندی که بهشت را از برای تو مباح گردانیده است خبری از برای تو نیکوتر نمیدانیم که پروردگار تو از برای تو خلعت
فرستاده است پس یکی از آن حله ها را بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و بر هر چه گذرد از نور آن حله ها روشن شود تا بوعده
گاه لقای الهی برسد چون در انجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و بسجده بیفتند حق تعالی فرماید که ای بندگان
من سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما برداشتم ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود از آنچه
بما عطا کرده پس از جانب حق ندا بایشان رسد که مضاعف کردانیدم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه
نعمتهای ایشان هفتاد برابر مضاعف میگردد و اینست معنی قول حق تعالی فرموده است که لدینا مزید و باز رسد که شب جمعه شبیست
نورانی و روز جمعه روز روشنی است پس در آنشب و روز بسیار بگوئید تسبیح و تهلیل و ثنا خدا را و صلوات بر محمد و
آل محمد بسیار بفرستید پس چون مؤمن بر گردد بهر چیزی که بگذرد از نور او روشن شود تا بنزد زنان خود برسد پس گویند
بحق خداوندی که مباح کردانیده است جای ما بهشت را که هرگز باین نیکوئی ترا ندیده ایم تا اینساعت گوید این بسبب آنست که
نظر کرده ام بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر نمیبرند و حایض نمیشوند و تکبر و خود ستائی نمیکنند
راوی گفت فدای تو شوم میخواهم سؤالی کنم از شما چیزی که شرم میکنم از آن فرمود سؤال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود
میباشد فرمود بدرستیکه در بهشت درختی هست امر میکند حق تعالی بادها را در بهشت که بر او وزند پس از آن درخت بانگها و
صداها چند ظاهر میشود که هرگز خلایق باین خوشی سازی و نغمه نشنیده باشند پس حضرت فرمود این عوضیست از برای
کسیکه در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت زیاده بفرما فرمود که حق تعالی بدست خود بهشتی خلق
کرده است که دیده از مشاهده آن نمود و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده است میگشاید آنرا پروردگار در هر صباح
و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را اینست که حق تعالی میفرماید فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا
یعملون و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده است که از حضرت رسول ص سؤال کردند از تفسیر قول حق تعالی یوم نحشر
المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روزیکه محشور گردانیم متقیان را و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمن گروه گروه حضرت فرمود
یا علی این گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چند اند که از معاصی خدا پرهیزکاری کردند پس خدا دوست داشت
ایشان را و مخصوص گردانید و اعمال ایشان را پسندید و ایشان را متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندیکه
حبه را شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده ایشان را از قبرها بیرون میآورند و ملائکه استقبال
ایشان میکنند بناقه چند از ناقه های عزت که بر آن جهازهای طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای آنها از استبرق
و سندس بهشت باشد و از بافته ارغوانی و مهارها ... ناقه ها را ایشان بسوی محشر با هر یک از ایشان هزار ملک روند از پیش
رو و از جانب راست و چپ ایشان را بعزت تمام برند تا در بزرگ بهشت بر در بهشت درختی هست که هر برگی از آن هزار کس
سایه کنند و در جانب راست آن چشمه هست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان که یک شربت از آن بیاشامد بر

پس پاک کند حق تعالی باطنهای ایشان را از حسد و بریزد موهای زیاد را از بدنهای ایشان و اینست معنی قول حق تعالی و سقیهم ربهم شرابا
طهورا یعنی بیاشامند بایشان شرابی پاک کننده از آن چشمه پاک کننده پس میبرند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ اندرخت پس غسل میکنند
در آن و آنرا عین الحیوة میگویند یعنی چشمه زندگانی پس نمیمیرند هرگز ایشان را باز میدارند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم کردیده
اند از آفتها و بیماریها و دردها و از سرما و گرما که هرگز باینها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که با ایشان
که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشان را با خلایق باز مدارید که سبقت گرفته است خشنودی من از ایشان و واجب گردیده است
رحمت من از برای ایشان و چگونه خواهم ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس میبرند ایشان را ملائکه بسوی بهشت چون
بدر و از بهشت رسند ملائکه حلقه را بر در زنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که خدا مهیا کرده است برای دوستان خود
در قصرهای جنان مهیا گردانیده است آن صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را بامدن ایشان و گویند آمدند بسوی
ما دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان از حوریان و آدمیان و
گویند مرحبا بشما و خوش آمدید چه بسیار مشتاق بودیم و شوق ما بملاقات شما و دوستان ما نیز بایشان چنین گویند پس علی ع از
خدا سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی لهم غرف من فوقها غرف مبنیة یعنی ایشان را غرفها است و از بالای آن غرفها هست پرسید که
از برای چه بنا کرده اند این غرفها را یا رسول الله حضرت فرمود که یا علی خدا این غرفها را بنا کرده از برای دوستان خود بمروارید
و یاقوت و زبرجد و سقفهای آن از طلا است منقش کرده اند بنقره و بر هر غرفه هزار در است از طلا و بر هر دری ملکی موکلست و
در آن غرفها فرشها بلند کردانیده باشند بعضی بر بالای بعضی از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشند
از مشک و عنبر و کافور و اینست معنی قول حق تعالی و فرش مرفوعه و چون داخل شود بسوی منازل خود مؤمن در بهشت بر سر او تاج
پادشاهی و کرامت بگذارند و بپوشانند بر او حله های طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بپوشانند او را
هفتاد حله برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است که زیور میکنند
ایشان را بدستبرنجنهای از طلا و مروارید و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت از فرحت
آید از شادی و چون قرار بگیرد ولی خدا در بهشت بمنازل خود رخصت طلبد بر او ملکی که موکلست به بهشتهای او که تهنیت
مبارکباد گوید او را بکرامتهای خدا پس گویند باو خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که باش در جای خود که ولی خدا تکیه کرده
است بر تخت خود و زوجه حوریه او مهیا مضاجعت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد پس زوجه حوریه
او از خیمه خود بیرون خرامد و بجانب او روان گردد و کنیزان او بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشند
که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند بمشک و عنبر رنگ کرده باشند بر سرش تاج کرامت گذاشته باشند و در پایهایش
دو نعل طلا بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید و بندهای آن نعلها از یاقوت سرخ پس چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد
برخیزد بسوی او از روی شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از توام و تو از منی پس بمقدار
پانصد سال از سالهای دنیا معانقه کنند که هیچیک از دیگری ملول نشوند پس مؤمن نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده از
یاقوت سرخ بیند و در میانش لوحی باشد که در آن نوشته باشند تو ای ولی خدا حبیب منی و منم حوراء حبیبه تو شوق من بسوی
تو بنهایت رسیده است و شوق تو بمن بنهایت رسیده است شوق تو بمن بنهایت رسیده است پس حق تعالی هزار ملک بفرستد
برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه باو و چون باول دری از درهای جنتهای او برسد گویند بملکی که موکلست
بر آن در که رخصت بطلب برای ما بولی خدا و خداوند رحیم ما را برای تهنیت او فرستاده است ملک گوید باشید تا بحاجب
بگویم و ولی خدا را اعلام کند و میان ملک و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد پس اعلام کند که هزار ملک را پروردگار
عالمیان فرستاده است برای تهنیت بولی خدا آمده اند و رخصت دخول میطلبند حاجب گوید دشوار است که از برای احدی بر ولی
خدا رخصت بطلبید و او با زوجه خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیم
و او را اعلام کند و قیم رود بسوی خدمتکاران مخصوص و ایشان را اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده
اند و ایشان هزار ملکند که برای تهنیت ولی خدا آمده اند و او را اعلام کند که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند
چون خدمتکاران بولی خدا عرض کنند رخصت دهد ایشان داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی
موکل باشد پس دربانان درها بگشایند و بر هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر یک رسالت خداوند جبار را برسانند
و اینست معنی قول حق تعالی والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما

با بسلامتی از جمیع بلاها از برای شما است بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو آخر خانه ایست اینخانه شما حضرت فرمود که ایشان بر بابت
قول حق تعالی و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا یعنی اگر ببینی اینجا خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود که این اشارت است بآنچه
ولی خدا در آن هست از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت میطلبند از او و بی رخصت داخل نمیشوند در
بهشت در غرفه او و فرمود که نهرها جاری میشود از زیر قصرهای ایشان و میوه‌ها نزدیک بایشانست چنانچه حق تعالی میفرماید و دانیة
علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا یعنی نزدیک باشد بایشان سایه درختان آن بهشتها و آسان کرده باشد چیدن
میوه آن درختها را آسان کردنی چنانچه گفته‌اند که اگر برخیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند شاخها سر زیر
آورند تا دستش بآنها برسد و اگر بخواهد بغلطد تا پای حضرت فرمود که چنان آسان شود چیدن میوه‌ها برایشان که از بسکه آسان و نزدیک
باشد بایشان مؤمن هر نوع از میوه‌ها که خواهش کند بدهان خود بچیند در وقتیکه تکیه کرده باشد و انواع میوه‌ها با او خطاب
کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه او را بخوری و فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را جنتهای بسیار است بعضی را بسته نگردیده
و بعضی را بسته نگردیده و نهرها دارد از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام خواهش طلبد آنچه
نفس او خواهش میکند برای او حاضر میسازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران خود و بدیدن یکدیگر
میروند و تنعم میکنند و ظل ممدود یعنی سایه هوائی مانند طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مؤمنی
هفت زوجه از حوریان دارد و چهار زن از زنان دنیا و مؤمن یک ساعت با حوریه میباشد و یک ساعت با آدمیه و یک ساعت با خود خلوت
میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکند بر یکدیگر و گاهی تکیه بر تخت کرده باشد و شعاعی از نور او را فرو گیرد گوید بخدمت
کاران خود که این چه شعاع بود مرا فرو گرفت شاید جناب مقدس ایزدی توجه بمن کرده باشد و این شعاع از انوار جلال او باشد
خدمتکاران باو گویند که جناب حق تعالی از آن مقدس تر است که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور حوریه ایست از زنان تو
که هنوز بنزد تو نیامده است مشرف شده از خیمه خود بسوی تو از روی اشتیاق بتو و محبت تو بر او غالب شده است چون ترا دید که بر تخت خود
تکیه کرده تبسمی کرد بسوی تو از شوق تو و این شعاعیکه تو دیدی و نوری که ترا احاطه کرد از سفیدی و لطافت و صفا و صیقلی دندانهای
او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه
او را بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته پس از خیمه بزیر آید و هفتاد حله پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره
و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردانیده بمشک و عنبر ساقهای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش
هفتاد ذراع باشد و عرض ما بین دوشهای او ده ذراع و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال نمایند او را حوریان خدمتکار
او را با طبقهای طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و بر او نثار کنند پس سالها با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک را
ملال حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر ع فرمود که بهشتها که در قرآن مذکور است جنت عدن است و جنة الفردوس و
جنة نعیم و جنة المأوی و خدا را بهشتهای دیگر هست که محفوفند باین بهشتها از برای مؤمن میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد
و خواهش نماید و تنعم کند در آنها بهر نحو که خواهد و هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش اینست که بگوید سبحانک اللهم چون
این را بگوید مبادرت کنند بسوی او آنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر بآن کند و اشاره باینست قول حق تعالی فرموده است
دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان میکنند و آخر
دعویهم ان الحمد لله رب العالمین فرمود یعنی هرگاه از لذت خود فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن
خدا را شکر میکنند و میگویند الحمد لله رب العالمین اما قول حق تعالی اولئک لهم رزق معلوم یعنی خدمتکاران میدانند
آنچه ایشان میخواهند و میآورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سؤال کنند فواکه و هم مکرمون یعنی هیچ چیز در
بهشت خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند بآن و ابن بابویه بطریق مخالفین از جابر روایت کرده است که رسول
خدا فرمود که بر در بهشت نوشته است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال لا اله الا الله محمد رسول
الله علی اخو رسول الله **و ایضا** از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که چون حق تعالی بهشت را خلق کرد
خشتی از طلا و خشتی از نقره قرار داد و دیوارهایش را از نقره یاقوت گردانید و سقفش را از زبرجد و سنگ ریزه اش را
از مروارید و خاکش زعفران و مشک ناب پس باو گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و توئی زنده که ترا هرگز مرگ نیست
و قیوم که همه چیز بتو قائم است تو بی نیازی سعادتمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار بعزت و جلال خود
که سوگند یاد میکنم بعزت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسیکه مداومت بشراب کند و پیوسته مست باشد

کو از غیر شوهر باشد و نه سخن چین و نه دیوث و نه یساول ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسیکه انکار قضا
و قدر حق تعالی کند یا کسی که بجبر قائل باشد و افعال بنده را از خدا داند **و ایضا** از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است
که فرمود بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزیکه حق تعالی خلق کرده است آنرا و خالی نبوده است از ارواح کافران آتش
در دنیا زیرا که مراد بمؤمنین و کافرین در اینحدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است از خلقیکه پیش از خلق آدم در زمین بوده
اند چنانچه بعد از این خواهد آمد **و ایضا** ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشد و حق تعالی میفرماید روزیکه بگوئیم جهنم را
که آیا پر شدی و گوید آیا زیادتی هست علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند که حق تعالی جهنم را وعده داده بود که او را
پر کند چون در قیامت از کافران و عاصیان پر شود حق تعالی بر سبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل اذعان گوید که آیا جا
زیادتی هست یعنی پر شدم پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را پر کنی و مرا نیز وعده کردی پر کنی و او را پر کردی
چرا مرا پر نمیکنی پس حق تعالی در آنروز خلقی بیافریند که پر کند بایشان بهشت را پس حضرت صادق ع فرمود خوشحال ایشان که
عنها و کدورتهای دنیا را ندیدند و ایضا علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین ع فرمود که بر تو باد بقرآن
زیرا که حق تعالی خلق کرد بهشت را بید قدرت خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها را از مشک کرد و خاکش
زعفران است و ریگش مروارید است و درجات آن بعدد آیات قرآن گردانید پس کسیکه قرآن بخواند و باو گویند بخوان و بالا رو پس
درجه او از همه کس بالاتر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی
که ببرکت حضرت صادق ع مسلمان شد از آنحضرت پرسید که میگوئید اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه از درخت
جدا کند و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت بر میگردد حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا چراغ است که اگر
صد هزار چراغ از او روشن کنند از روشنی آن چیزی کم نمیشود گفت شما میگوئید که ایشان میخورند و میآشامند و محتاج بقضای حاجت
نمیشوند فرمود بلی از برای آنکه غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقلی ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود گفت چون
میشود که حوری هر چند شوهر او نزد او میرود او را باکره مییابد فرمود زیرا که او از طینت طیبه خلق کرده و عاهتی عارض او
نمیشود و در سوراخش چیزی بغیر آلت شوهر داخل نمیشود در آن و بحیض و امثال نجاسات آلوده نمیشود پس رحم او پیوسته بسته
است زیرا که غیر احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود در آن و بیرون نمیرود گفت میگوئید که او هفتاد حله میپوشد و شوهر او
مغز ساقش را از عقب آن حله و پوست و گوشت و استخوانش می بیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در ته آب صافی می بیند
هر چند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل بهشت بنعیم آن و حال آنکه هیچیک از ایشان نیست مگر آنکه
فرزند یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان خود را در بهشت نه بیند چون او را در بهشت نه بیند شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس
چگونه گوارا میشود نعیم بهشت بر کسیکه دوست او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند
که ایشان فراموش میکنند آنها را و بعضی گفته اند انتظار قدوم ایشان میکشند و امید دارند که آنها در اعراف باشند
مؤلف گوید که تردد حضرت در جواب شاید باعتبار قصور فهم سائل باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که
در نشأه که اعراض فاسده دنیوی برطرف شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد از دشمنان خدا تبرا کنند و با ایشان
عداوت میورزند و از عذاب آنها متلذذ شوند همچنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان
مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را میکشتند و لذتها از آن میبردند و حق تعالی فرموده است نمییابی قومی را
که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسیکه دشمنی کند با خدا و رسول او و هر چند بوده باشند پدران
ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خواهران ایشان یا عشیره ایشان یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته
و بنیه الی آخر الآیه و بالجمله شبهات بر اینمقام هست و میتواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سائل ذکر
نکرده باشند و آن وجه را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشند و علی بن ابراهیم روایت کرده است از
حضرت رسول ص که فرمود چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل آن در خانه علی بود و در بهشت
قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی از شاخهای او هست و اعلای آن سبدها هست که مملو از حلهای بهشت است
از سندس و استبرق و از برای هر بنده مؤمنی هزار هزار سبد است در هر سبدی صد هزار حله که هیچ حله شبیه بیکدیگر نباشد
برنگهای مختلف و اینها جامه‌های اهل بهشت است و وسط آن درخت سایه ایست کشیده شده در عرض بهشت که
بقدر عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او و سوا

تند و که درختان صد سال بتازد از قطع نمیکند اینست که حق تعالی فرموده است و ظل ممدود و ماینش میوهای اهل بهشت
و طعام ایشان که جمیع خانهای ایشان و بخت است بر هر که صد رنگ و صد نوع از میوه باشد از انچه دیده اند در دنیا و از انچه
ندیده اند و از انچه شنیده اند و از انچه نشنیده اند و هر میوه را که بچینند بجای ان مثل ان بروید چنانکه فرموده است لا
مقطوعة و لا ممنوعة و جاری شود نهرها از زیر درخت که متغیر شود از ان نهرهای چهار گانه نهرها از ابی که متغیر نشده باشد
و نهرها از شیر که طعم ان متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لذة للشاربین و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم
و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در
بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حلها و سندس و استبرق و زمرد و مروارید و یاقوت و عطر
بهشت و حق تعالی عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه و انرا در مهرخانه علی قرار داد و کلینی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده
است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکاری است و نماز
اهل بیت است و نماز بسیار میکند و با اینحال مبتلا شده است بمحبت لهو و باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود ایا اینحالت
او را مانع میشود از انکه نمازها در اوقات فضیلت بجا آورد و از روزه داشتن و عیادت بیماران و حضور جنازهای مؤمنان
و زیارت برادران گفتم مانع نمیشود او را از انحالت حضرت فرمود این وسوسهای شیطان است انشاء الله امرزیده است
از برای او پس فرمود که طایفه از ملائکه عیب کردند فرزندان ادم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال
و حرام پس حق تعالی را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان ادم را در طبیعت این صنف ملائکه لذات و شهوات
بنی ادم را قرار داد که عیب نکنند مؤمنان را چون اینحالت را مشاهده کردند فریاد بدرگاه پروردگار براوردند و گفتند
ای پروردگار ما عفو کن از ما و برگردان ما را بان حالتی که اول بودیم و ما را از برای ان خلق کردی
و ما را مجبور بران ساخته که میترسیم ببلاهای عظیم گرفتار شویم پس حق تعالی اینحالت را از ایشان برداشت پس چون روز
قیامت شود اهل بهشت داخل بهشت شوند ملائکه رخصت طلبند از اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند و
چون رخصت بیابند و داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام بر شما
باد بسبب انکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت صادق روایت
کرده است که چون روز قیامت شود نظر کنند رضوان خازن بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر او نگذشته
اند گوید کیستید شما و از کجا داخل شده اید گویند بما کاری ندارید ما گروهی بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی
بران مطلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت امام موسی روایت کرده است که پدرم گفت
بهشت نهری هست که انرا جعفر میگویند و در کنار نهر در جانب راستش سفیدی هست که در ان هزار قصر هست از برای
محمد و آل محمد و در جانب چپش زردی هست که در ان هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابرهیم و آل
ابرهیم و ابن بابویه بسند صحیح روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق از تفسیر قول حق تعالی فیهن خیرات
حسان فرمود که اینها زنان شیعه صالحه اند گفتم حور مقصورات فی الخیام فرمود حوران مخدره مستوره اند که در خیمهای
در و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد و در هر دری هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند که دربانان ایشان اند و هر روز
کرامتی از خدا عز و جل بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مؤمنان را و عیاشی روایت کرده است که از انحضرت پرسیدند که چه معنی دارد انکه
بیکدیگر میگویند که خدا جزا دهد ترا خیر فرمود خیرات ... بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش جاری میشود و بر ان نهر منزلهای
اوصیا و شیعیان ایشان و در هر دو کنار ان نهر دختران هستند از زمین روئیده اند هر انچه که بکنند دیگری بجای ان میروید و ان دختران باسم
ان نهر مسمی شده اند و خیرات حسان ایشانند پس هر گاه شخصی بدیگری گوید جزاک الله خیرا مرادش منزلها است که خدا مهیا کرده است انها را
از برای برگزیدهای خلق خود و فرات بن ابرهیم از سلمان فارسی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین از رسول خدا سؤال کرد از صفت
قصرهای خدا که بشهدا کرامت میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از نقره است و خشتی از طلا و در میان خشتها مشک
و عنبر است و ریگستان از مروارید و در و یاقوت است و خاکش از زعفران است و تلهای انها از کافور است و در صحن هر قصری از قصرها
چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از اب محفوف بدرختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از نهرها
خیمها هست از یکقطعه در سفید که در ان رخنه و فصلی نیست حق تعالی گفته است باش پس بهم رسیده اند و از اندرونش بیرونش دیده میشود
اند و از بیرونش اندرونش دیده میشود و در هر خیمه کرسی باشد که دانه نشان کرده باشند بیاقوت و پایهایش از زبرجد سبز باشد در هر کرسی

حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حله سبز و هفتاد حله زرد بوده باشد و مغز ساقهای ایشان از زیر استخوان و پوست
و حلها چنان نماید که شراب صافی در شیشه سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد هر گیسوئی بدست کنیزی و بدست
دیگری مجمره داشته باشد که انگیسو را بان بخور کند و از ان مجمره بخار خوشبو ساطع شود بی اتش و لیکن بقدرت خدا و ابن
بابویه در ثواب تهلیلات بسند صحیح روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را ده مرتبه بخواند حق تعالی
عطا کند او را بهر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید و یاقوت که مابین هر دو درجه بقدر سیصد سال باشد برفتار
سوار تند رو و در هر درجه شهری و در انشهر قصری باشد از یکپاره گوهر که در ان فصلی نباشد و در هر شهری از شهرها
از خانها و قصرها و غرفها و حجرها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و متکاها و مسندها و خانها و خدمتکاران
و انهار و اشجار و زیورها و حلهها انقدر باشد که مخلوقی وصف انها نتواند کرد و چون از قبر بیرون اید از هر موی او نوری
ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک که روند از پیش او و از جانب راستش و از جانب چپش تا منتهی شود تا بدر
بهشت چون داخل بهشت شوند ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان باشد تا بشهری رود که بیرونش یاقوت سرخ
باشد و اندرونش زبرجد سبز و در ان از اصناف انچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شود ببوی
انشهر گویند ای ولی خدا میدانی کیست این گوید نه شما کیستید گویند ما ملکی چند که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی
که ان تهلیلات را میخواندی و این شهر و انچه در اوست ثواب تست برای این تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر
از ابن ابی نصر روایت کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت امام رضا بودیم فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از
حاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در اسمانها مشهورتر است از زمین و بدرستیکه خدا را
در فردوس اعلی قصری هست که یکخشت ان از نقره است و یکخشتش از طلا و در ان صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه
از یاقوت سبز و خاکش از مشک و عنبر است و در ان چهار نهر است نهری از خمر و نهری از اب و نهری از شیر و نهری از عسل و بر
دور ان قصر درختان هست از انواع میوها و بر ان قصر مرغان هستند که بدنهای انها از مروارید است و بالهای انها
از یاقوت و خوانندگی میکنند با انواع صداهای خوش و چون روز غدیر شود وارد شوند بسوی ان قصر اهل اسمانها و تسبیح
و تقدیس و تنزیه حق تعالی کنند و ان مرغان پرواز کنند و در ان اب فرو روند و در ان مشک و عنبر بغلطند پس چون ملائکه
جمع شوند پرواز کنند و ان عطرها بر ایشان بیفشانند و در ان روز نثار حضرت فاطمه را که درخت طوبی بر ایشان افشاند
بیکدیگر هدیه فرستند و چون اخر ان روز شود ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبهای خود بتحقیق که
ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال اینده در مثل این روز از برای کرامت محمد و علی و کلینی از حضرت رسول روایت کرده
است که رسول خدا فرمود که هر که لا اله الا الله بگوید عز و جل میرویاند از برای او درختی در بهشت از یاقوت سرخ
که منبت ان در مشک سفید باشد مانند پستان دختران باکره و هویدا از انها گشاده شود هفتاد حله از میان بیرون
اید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل در شب معراج دست مرا گرفت و
داخل بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت نشانید و بهی بدست من داد و ان به بدو نیم شد و از میان ان حوریه بیرون امد که
مژهای دیدهای او در سیاهی مانند سینه کرکس بود پس گفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا احمد السلام علیک یا محمد
گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است و اعلای
من از کافور و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده از اب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش پس بهم رسیدم افریده شدم از برای پسر عم
تو و وصی تو و وزیر تو علی بن ابی طالب و در کتاب اختصاص از حضرت باقر روایت کرده است که خدا میفرماید داخل بهشت شوید برحمت
من و نجات یابید از اتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت خودم سوگند که نازل میگردانم شما را در خانه خلود
و دار کرامت و چون داخل بهشت شوید بطول حضرت ادم خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی سی و سه
سال و بر زبان محمد بلغت عربی و بصورت حضرت یوسف در حسن و جمال و نور از روهای شما ساطع باشد و بر دل حضرت ایوب ع
سالم از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا از انحضرت روایت کرده است که بهشت دو بهشت است زیرا که حق تعالی فرموده است
و لمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسیکه بترسد از خدا بمحاسبه و مجازات بندگان دو بهشت هست و انحضرت فرمود که
مراد کسی است که او را عارض شود شهوتی از شهوات دنیا که حرام باشد و بخاطرش رسد مقام خدا که حساب و ثواب و عقاب است و ترک کند ان را
از ترس خدا پس این ایه در شان اوست پس انها دو بهشتند از برای مؤمنین و سابقین پس فرموده است و من دونهما جنتان

حضرت فرمود یعنی پست‌تر از نید و بهشت که مذکور شد و بهشت دیگر هست که پست‌ترند از آنها در فضیلت نه بحسب نعمت
اینها در فضیلت از برای اصحاب یمینند یکی جنة النعیم و دیگری جنة المأوی و در این چهار بهشت نعمتهای بسیار مانند برای آن
و نشانهای آسمانها و بر آن چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است همه را که طولش پانصد سال راه است و خشتی از آن از طلا
و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفران است و کنگرههای آن از نور است که میدرخشند
و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را بر دیوار می‌بیند و در آن حصار هشت در هست و هر دری دو مصراع دارد که عرض
آن یکساله راه است باید و بدان اسب نجیب و ایضا فرمود که زمین بهشت بجای سنگ ریزه نقره است و بجای خاک ورس و عنبر
و آنچه جاروب کننده مشک است و سنگ ریزه‌اش در و یاقوت و کرسیهای آن از مروارید و یاقوت است و آنچه حق تعالی فرموده است
حق تعالی فرموده است علی سرر موضونة یعنی بر کرسیهای بافته نشسته باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها بجای نی که در می
بافته از مروارید و یاقوت بافته باشند و حجلهها را بر روی آن کرسیها زده باشند و حجلهها از بافت مروارید و یاقوت باشد
اما از بر سبکتر و از حریر نرمتر و بر آن کرسیها از فرش بقدر رشتی غرفه از غرفههای دنیا باشد بعضی بالای بعضی و ایضا
معنی قول حق تعالی و فرش مرفوعة و آنکه فرموده است علی الارائک ینظرون حضرت فرمود که مراد بارائک کرسیهای بافته است
که حجلهها بر آن بافته نصب کرده اند و فرمود که رسول خدا فرمود که نهرهای بهشت باید و از آنکه رخنه … در میان
زمین جاری میشود و چشمها و نهرها هر جا و بهر سمت که دوست خدا خواهد در بهشت خود و اگر ضیافت کند جمیع اهل آنکه
در دنیا بوده اند از جن و انس همه را بسیر فرا گیرد همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حلهها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا از
حضرت رسول روایت کرده است که تنهای درختهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرههایش از زبرجد سبز است و خوشههایش
از مروارید سفید است و برگهایش از حلههای سبز و رطبش سفیدتر از نقره و شیرینتر از عسل و نرمتر از مسکه و در
میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع باشد و از بالای درختها تا پایین خرماها متصل بیکدیگر بافته باشد
و آنچه از آن بگیرند در ساعت عوضش بروید چنانچه بود و اشاره باینست قول حق تعالی که لا مقطوعة و لا ممنوعة و هر کی
دو بزرگی مانند سبوهای بزرگی باشد و مویز و انارش بقدر دلوهای بزرگ باشد و شانههای ایشان از طلا باشد و مجمرهای
ایشان از در و مروارید و ایضا از حضرت باقر روایت کرده است که اهل بهشت امردند و موی در بدن ایشان نیست
و مخلوق میشوند سرمه کشیده و تاج و اکالیل بر سر و طوقها در گردن و دستبرنجن و انگشترها در دست و نرم و ناعم و لطیف
و غریر و مکرم و بهر یک از ایشان قوت صد مرد بدهند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام و چاشت و شب
چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور قدیر رویهای ایشان نور و بدنهای ایشان حریر بپوشاند سفید رنگ و زرد و زرین
و سبز جامه بوده باشند زنده باشند که هرگز نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخوابند و غنی باشند که هرگز فقیر نشوند
فرحناک باشند که هرگز محزون نشوند و خندان باشند که هرگز نگریند و پیوسته گرامی باشند که هرگز خوار نگردند
و نیکو طبیعت باشند که هرگز ترش‌رو نشوند و پیوسته منعم و شاد باشند و بلذت خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب
گردند و هرگز تشنه نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند و نعم
بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقها نقره و ظرفها طلا پیوسته در دست ایشان باشد و در
خدمت ایشان باشند و بر کرسیها تکیه داده باشند نظر کنند بسوی یکدیگر و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک علام بایشان
رسد بدانکه آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعم آن زیاده از آنست که تحریر و تقریر بیرون نشود آنچه در این رساله ایراد نمودیم
از برای اهل سعادت و ایمان کافیست اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است بعضی را در کتاب عین الحیوة و در رساله جنت
و نار ایراد نموده ایم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست رزقنا الله و سایر المؤمنین الوصول الیها و الی الیقین بها بمحمد و آله الطاهرین

فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آنست اعاذنا الله و سایر المؤمنین منها

بمحمد و آله شفعاء یوم الدین حق تعالی فرموده است بترسید و بپرهیزید از آتشی که آتش افروز آن مردمان است و سنگ کبریتند
و بعضی گفته اند که ما عابدان آنها بجهنم میبرند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است فرموده است بدرستیکه
آنها که کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود سبک
نمیشود از ایشان عذاب و مهلت نمییابند در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند
فرموده است که هر که مرتد شود از شما از دین خود و بمیرد و کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمال ایشان در دنیا و آخرت

ایشان آتش اند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است آنها که مالهای یتیمان را میخورند بظلم نمیخورند در شکمهای خود مگر
آتش را و بزودی خواهند افروخت آتشی و از حضرت باقر منقولست که رسول خدا فرمود که مبعوث میشوند گروهی از
قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهانهای ایشان مشتعل باشد پس عرض کردند که یا رسول الله کیستند آنها حضرت فرمود این
که یعنی خورندگان مال یتیمان و فرموده است که هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است در حالتیکه همیشه در آن خواهد
بود و فرموده است بدرستیکه منافقان در درک پایینتر آتشند مفسران گفته اند جهنم را طبقات و درکات است چنانکه بهشت را درجات است
و منافق در پست‌ترین طبقات جهنم است و فرموده است آنها که کافر شده اند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است
مثل آن را داشته باشند و بدهند آنها خود را بدل از برای دفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشانست عذاب دردناک
میخواهند که بیرون روند از آتش و بیرون نخواهند رفت از آن و از برای ایشانست عذابی مقیم و دایم و فرموده
است که از برای ایشان است شرابی از آب جوشیده و عذابی دردناک بسبب کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق
کرده ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده است بدرستیکه از برای کافرانست عذاب آتش و فرموده است آنها
که گنج میکنند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا بشارت ده ایشان را بعذاب الیم روزیکه سرخ میکنند آن را در
آتش جهنم پس داغ میکنند باینها پیشانیهای ایشان را و پهلوهای ایشان را و پشتهای ایشان را و بایشان میگویند اینست آنچه
گنج کرده‌اید از برای نفس خود پس بچشید مزه آنچه را گنج میکرده‌اید و فرموده است وعده داده است خدا مردان و زنان
منافق را و کافران را آتش جهنم مخلد خواهند بود و این بس است ایشان را و لعنت کرده است ایشان را خدا و از برای ایشانست
عذاب مقیم و فرموده است پس بگویند آنها را که ستم کردند بچشید عذاب ابدی را آیا جزا داده میشوید مگر آنچه را کسب کرده اید
و فرموده است که خائب شدند و ناامید است هر جباری معاندی و از عقب اوست جهنم و آب می آشامند از آب صدید یعنی چرک و خون
جرعه جرعه میآشامند بجبر و نمیتوانند فرو برد و اسباب مرگ از هر مکان و هر جهت بسوی او میآید و نمیرد که از این شدتها خلاص
شود و از برای او عذابی غلیظ بدتر از این هست حضرت صادق فرمود که صدید چرک و خونیست که از فرجهای زناکاران در
جهنم جاری میشود که رنگش رنگ آب است و مزه‌اش مزه صدید و از حضرت رسول و حضرت صادق روایت کرده اند که نزدیک
آدمی آورند و کراهت دارد چون بلب او آورند رویش بریان شود و پوست سر و روی در آن بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعا و احشاء
کند تا از دبرش بدر رود و حضرت صادق فرمود که مانند روغن از چرک و دیم از هر یک بیرون آید و آنقدر بگریند که جدولها در
در یکی آنها پیدا شود پس اشک بدها برطرف شود و خون جاری گردد و بمقداری بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان بجای توان کرد و فرموده
است جهنم وعده‌گاه ایشانست و از هفت در است و از برای هر دری از ایشان جزوی قسمت شده است و از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده اند که جهنم را هفت در است یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت و فرمود
همچنین و فرمود بهشتها را بر عرض گذاشته است و آتشها را بعضی بر بالای بعضی و پایین‌تر از همه جهنم است و بالای آن لظی
و بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و بعضی گفته اند پایین‌تر از همه هاویه
است و بالای آن جهنم است و از ابن عباس روایت کرده اند که درکه اول جهنم دوم سعیر سیم سقر چهارم جحیم پنجم لظی ششم
حطمه و هفتم هاویه است و بعضی گفته اند آتش هفت درکه دارد و آن درکه‌ها بعضی بر بالای بعضی درکه بالای آن جای اهل توحید
است که معذب میشوند بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون می‌آورند ایشان را و دوم جای یهود است و سیم محل نصاری چهارم
صابئون پنجم مجوس ششم مشرکان عرب و هفتم که درک الاسفل است محل منافقین است و فرموده است بجماعتیکه کافر شدند
و منع کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشان را عذابی بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند بعضی گفته اند افعیها و عقربها
را زیاده میکند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد نهرهای چند است از مس گداخته که
ایشان را بآن عذاب میکنند و بعضی گفته اند زیاد میکنند از برای ایشان مارها مانند فیلها و شتران و عقربها مانند استرهای سیاه
و فرموده است پس بحق پروردگار تو محشور میگردانیم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میگردانیم ایشان را در دور جهنم بدو
زانو درآمده پس جدا میکنیم از هر طایفه هر یک که بر خداوند رحمن طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم بآنها
که سزاوارترند بسوختن در جهنم و هیچ یک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود و بر پروردگار تو حتم و لازم است پس
نجات میدهیم آنها را که پرهیزکار بوده اند و میگذاریم ظالمان را بدو زانو در آمده در جهنم و خلاف کرده اند
مفسران در این معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد عبور و وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است

شدن دران هم چنانکه در جای دیگر فرموده است که پس حاضر میکنیم ایشانرا در جهنم بدو زانو درآمده و بعضی گفته اند در
داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مؤمنان برد و سلام است چنانچه بر ابرهیم ع شد و از برای کافران عذاب
لازم است و این مضمون را از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است هر چند اشتعال جهنم کم میشود ما افروختن
ان زیاده میگردانیم و فرموده است که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان سراپردهای ان
یعنی سراپردهای آن بعضی گفته اند سرادق دیواریست از آتش که احاطه کرده است بایشان یا دود یا زبانهٔ آتش است که پیش
از دخول جهنم بایشان میرسد یا کنایه است از احاطهٔ آتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت
فریادرسی ایشان میکنند بابیکه مانند مهل یعنی مس گداخته یا مانند درد زیت یا چرک و ریم و خون که روهای ایشان
را که روهای ایشان را بریان میکند بد شرابیست مهل از برای ایشان و بد متکائیست جهنم از برای ایشان و فرموده است
پس آنها که کافر شده اند بریده شده است از برای ایشان جامها از آتش گفته اند از برای ایشان جامها از مس گداخته سرخ
شده مانند آتش میسازند و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که گداخته میشود بان آنچه در شکمهای ایشان است
و پوستهای ایشان و از برای ایشان است گرزها از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش بسبب غم و گرفتگی نفس
که دارند ایشانرا از آتش و گویند بایشان که بچشید عذاب آتش سوزنده را روایت کرده اند از رسول خدا که گرزی
چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی از آنها را بر روی زمین بیاورند جن و انس خواهند که آنرا از زمین بردارند نتوانند
برداشت و ایضاً روایت کرده اند که آتش بزبانهٔ خود ایشانرا ببالا افکند چون ببالای طبقات جهنم رسند گرزها
بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند و یکساعت ایشان قرار نداشته باشند و در روایت دیگر از حضرت
صادق ع منقولست که این آیات در شان بنی امیه است که آتش ایشان را فرو گیرد پس لب پائین ایشان چندان بیاویزد که بناف
ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند بیرون آیند عمودهای آهن بر سر ایشان کوبند
که بقعر جهنم برگردند و فرموده است آنها که سبکتر است ترازوی اعمال ایشان پس ایشانند که زیان کار خود شده اند و در
جهنم مخلد خواهند بود زبانهٔ آتش بر ایشان میوزد و روهای ایشانرا قبیح کرده بدین گفته اند که مانند کله بریان کرده باشند لبهای ایشان از
بالا و پائین در هم کشیده باشد و دندانهای ایشان گشوده شده باشد بایشان گویند که آیا آیات ما بر شما خوانده نمیشد پس شما
بانها تکذیب میکردید گویند پروردگارا غالب شد بر ما شقاوت ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما ما را ازین
آتش بیرون آور پس اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس حق تعالی فرماید دور شوید و با من سخن مگوئید
و فرموده است که مهیا کرده ایم از برای کسیکه تکذیب کند بقیامت آتشی افروخته که هرگاه ببیند ایشانرا از مکان دوری
شنوند از برای او صدای خشم و نالهٔ او را اهلش از خروش ان و هرگاه بیندازند ایشانرا در مکان تنگی دسته دسته در گردن بسته
یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند و اثبوراه و واویلاه ملائکه بایشان گویند این تنگ شما یکی خواهد بود فریاد
بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید از حضرت صادق ع منقولست که یکساله راه خروش جهنم را خواهند شنید
و گفته اند تنگی جای ایشان مانند میخ در آهن خواهد بود و فرموده است و لیکن لازم شده است قول از جانب من که پر کنم جهنم را
از جنیان و مردمان همه و فرموده است که و لیکن اینها که کافر شده اند از برای ایشانست آتش جهنم مرگ بایشان نمیرسد که بمیرند
و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند که پروردگارا
بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند بایشان که آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که متذکر شود
و تفکر بکنید در راه عافیت خود کسیکه خواهد متذکر شود حضرت صادق ع فرمود که این سرزنش از برای هیجده سالهاست
چرا پیشتر آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب که ظالمان را یاوری نیست و فرموده است بعد از آنکه
نعمتهای بهشت را از برای مؤمنان ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم گردانیده ایم آنرا محنتی از برای ستمکاران
آن درختیست که بیرون می آید در اصل جهنم و بیخ آن شکوفه اش مانند سرهای شیاطین است بدرستیکه کافران میخورند
از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن پس بر روی آن شرابی از برای ایشان از حمیم گرم جهنم است که بر شکمهان میاشامند
پس بازگشت ایشان بعد از این طعام و شراب جهنم است که ماوای ایشانست مفسران گفته اند زقوم درختی است در آتش که میوه
آن در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی چون ابوجهل و سایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان آتش چون میروید
حق تعالی فرمود که آنرا امتحانی گردانیده ایم از برای ستمکاران و روس شیاطین بعضی گفته اند میوهٔ تلخ بدبوئیست در بادیه

و بعضی گفته اند شیاطین جنسی از مار است میوه را تشبیه بسرهای آنها کرده اند و بعضی گفته اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح
منکر را تشبیه بشیاطین میکنند روایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبه غالب میشود که عذاب آتش را فراموش میکنند و استغاثه
بمالک میکنند پس ایشان را بسوی آن درخت میبرد و ابوجهل در میان ایشانست و میخورند از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود و جوش
میاید در شکم ایشان مانند دیگی که بر جوش باشد پس آب میطلبند مالک از جمیعی که از حرارت بنهایت رسیده و سالها
در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می آورد و چون نزدیک ایشان میرسد روهای ایشان بریان میشود و چون بشکم
ایشان داخل میشود شکم ایشان را میگدازد و فرموده است که شراب ایشان حمیم است و غساق بعضی گفته اند که آب
بسیار سردیست که از سردی ایشانرا میسوزاند و بعضی گفته اند چشمه ایست در جهنم که زهر هر صاحب نیشی در آن جاری
میشود و بعضی گفته اند آب چرک و ریم بدن ایشانست که در حلقشان میکنند و بعضی گفته اند که عذابیست که بغیر از خدا
کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب هست که شبیه باینهاست و فرموده است که از برای ایشان سقفها از آتش
از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده است که از برای ایشان سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده
است گویند آنها که در آتشند بخازنان جهنم بخوانید پروردگار خود را که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را خازنان گویند
که آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات و دلایل و براهین و اصحاب آتش گویند بلی گویند پس هر چه خواهید دعا و استغاثه کنید
فایده نمی بخشد شما را و نیست دعای کافران مگر بیفایده و فرموده است که ندا کنند یا مالک بمیراند ما را پروردگار تو گوید
در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود ابن عباس گفته است که بعد از هزار
سال که استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است که شجرهٔ زقوم طعام گناهکار است که ابوجهل باشد
مانند مس گداخته غلیان کند در شکمهای ایشان از تابش جوشیدن آب که در دیگ جوش کند گویند بزبانیهٔ جهنم که بگیرید
او را و ببرید و بکشید بمیان جهنم پس بریزید بر بالای سرش از عذاب حمیم و گویند بچش بدرستیکه گمان میکردی که عزیز
و کریمی در قوم خود و ترا عذاب نخواهند کرد و فرموده است گوید با و قرینها و یعنی ملکی که موکل بوده است باعمال او
که اینست آنچه نزد منست از نامهٔ اعمال تو و حاضر است القیا فی جهنم کل کفار عنید در احادیث عامه و خاصه وارد شده است
که خطاب تثنیه برسول خدا و امیر المؤمنین است که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را
داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و گفته اند که خطاب با دو ملکست که موکلند بکافران و فرموده است
که شناخته میشوند مجرمان و کافران بروهای سیاه ایشان پس گرفته میشوند بموهای پیشانی و پاها ایشان غل میکنند و در جهنم می افکنند
و گویند ملائکه با ایشان اینست جهنمی که باور نمیکردند کافران گاه باتش ایشانرا عذاب میکنند و گاه بآب جوشیده و فرموده
است هرگاه ایشان را ببینند از دور در جهنم صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش باشد و نزدیک باشد که از هم
بپاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی را که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد که شما را
ازین عذاب بترساند گویند آمد ندا کننده و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما میشنیدیم
و میفهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمیشدیم و فرموده است که نزد ما زنجیرها و غلهای گران هست و طعام خارداری که
در گلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست
باقی نمیگذارد چیزی از گوشت و پوست و استخوان ایشانرا و هیچ نوع عذابرا نمیگذارد که بایشان نرساند و تغییر دهنده است
پوستهای ایشانرا و موکلند بر او نوزده ملک که خازنان جهنم اند و گفته اند که دیدهای ایشان مانند برق رباینده است و
نیشهای ایشان مانند شاخهای گاو و زبانهای آتش از دهانهای ایشان بیرون می آید ما بین دو دوش هر یک هزار ساله راه است
هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را بر میدارد و بهر جا که میخواهد می افکند و بعضی گفته اند که بر خصوص سقر نوزده
ملک موکلند از برای درکات دیگر خازنان دیگر هستند روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد ابوجهل با قریش گفت
محمد میگوید که خازنان جهنم نوزده نفرند و شما همه شجاعانید آیا نمیتوانید هر ده از شما یکی از خازنان را بگیرید یکی از ایشان
گفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو تا را کفایت کنید در این وقت این آیه نازل شد که ما نکرده ایم اصحاب جهنم را مگر ملائکه
چند و از بنی آدم نیستند که شما از عهدهٔ ایشان برآئید و نگردانیده ایم عدد ایشان را مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است
که خازنان جهنم بکافران گویند که بروید بسوی آنچه که انکار میکردید آنرا در دنیا بروید بسوی آتشی که تیره است و سه
شعبه دارد و باد و گرمی از جهنم بیرون میاید و بکافران احاطه میکند از بالای سر از جانب راست و از جانب چپ که نفسهای

ایشان را میگیرد و بعضی گفته اند که زبانه از آتش بیرون می آید و احاطه میکند مانند سراپرده سه شعبه میشود و در آن هست تا از
حساب فارغ شود و بعضی گفته اند که سایه دود جهنم است چون داخل آن میشوند فایده بایشان نمی بخشد و از زبانه آتش مانع
ایشان نمیشود و شرارها چند بیرون می افکند آتش مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه مینماید و فرمود
است جهنم بر سر راه عاصیان است و طاغیان و کافران را بازگشت و مرجع است مکث خواهند کرد در آن حقب بسیار حقبی بعد
از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند چهل و سه حقب است هر حقبی هفتاد خریف است و هر خریفی هفتاد
خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است و از حضرت
امام محمد باقر ع روایت کرده اند بچندین سند معتبر که این آیه در شان جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون میایند
و در معانی الاخبار از حضرت صادق ع روایت کرده است که هشت حقب است و هر حقبی هشتاد سال است و هر سالی سیصد
شصت روز است و هر روزی مقدار هزار سال است از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آنکه از جهنم بیرون میاید
و نمی چشند در آن بردی و نه شرابی را ابن عباس گفته است برد خواب است و بعضی گفته اند نه هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و
غساق و فرموده است مال کافر را نفع نمیدهد والله میان او و زاد حطمه و چه میدانی که چیست حطمه آتش حق تعالی است
که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و درها را از بروی ایشان می بندند در عمودها کشیده شده بر
محکم میکنند از میخهای آهنی از آتش تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و نسیمی برایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام
باقر ع روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما فایده نبخشید
ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس پروردگار عالم حمیت کند از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که
شفاعت کنید ایشان را پس شفاعت کنند نقد دیگر خدا خواهد پس فرماید پیغمبران را که شفاعت کنید ایشان را
پس شفاعت کنند نقد دیگر خدا خواهد پس فرماید مؤمنان را که شفاعت کنید پس شفاعت کنند از برای هر که
خدا خواهد پس حق تعالی فرماید منم ارحم الراحمین رحم کنندگان رحیم ترم بیرون آئید برحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند
پروانه و جانوران که در آتش جمع میشوند پس حضرت فرمود که بعد از این عمودها را میکشند و درها را برایشان می بندند
و بخدا سوگند که آنها باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است
که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که یا ابن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود مهیا
شو از برای زندگی دراز بدرستیکه جبرئیل آمد نزد رسول خدا و رو ترش کرده بود پیشتر که میامد متبسم بود حضرت
از سبب این حال سؤال نمود جبرئیل گفت امروز دمها را که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند و فرمود که ای
جبرئیل چیست دمهای جهنم گفت یا محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند
تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگ
های جهنم جوشیده و عوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزد هر آینه همه اهل دنیا از گند آن بمیرند و اگر یک حلقه از
زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای
اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل
هر دو بگریه در آمدند پس حق تعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما شما را سلام میرساند و میفرماید که شما را ایمن
میگردانم از آنکه گناهی بکنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هر گاه که جبرئیل بخدمت آنحضرت می آمد متبسم بود پس
حضرت صادق ع فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را میدانند
و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند که خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسیدند
ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم بر میگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن
ایشان می پوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تاثیر کند پس حضرت با بو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافی نیست گفت بس است و کافی
است مرا و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقول است که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان
و گرگان از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشان را مرگ نمی باشد که از عذاب نجات
یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و روهای ایشان
سیاه باشد و محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر

و غاقبة از ابن عمر نقل کرده اند که رسول خدا [illegible] جهنم [illegible] زیاده از [illegible]

ایشان افروزند و از حمیم که آب گرم جهنم است بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و نقابها آتش بر تنهای ایشان
را درند و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه غلاظ بسیار شدید ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند بر روی
ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکنند در غلها و بندها ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند
دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود و اینست حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر
صادق ع منقول است که جهنم را هفت در است از یکدر فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و
از یکدر بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در این در شریک نیست و یکدر دیگر باب لظی است
یکدر دیگر باب سقر است و یکدر دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود و چون جهنم جوش
میزند ایشان را بطبقه بالای جهنم میافکند پس هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابد الآباد در جهنم حال ایشان اینست و یکدر دیگر
بیست که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و بزرگترین درها است و گرمی
و شدت آتش از همه بیشتر است و بسند معتبر منقول است که از حضرت صادق ع پرسیدند از معنی فلق فرمود دره ایست در جهنم که در آن
هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبو
زهر است جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار میافتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا است یک جزو است از هفتاد
جزو از آتش جهنم هفتاد مرتبه او را با آب خاموش و باز افروخته شده است اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی از آن نداشت
بدرستیکه جهنم را در روز محشر بصحرای قیامت خواهند آورد که صراط را بر دو کران بگذارند پس جهنم در محشر فریادی
بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم آن بزانوی استغاثه آیند و در حدیث دیگر منقول است که غساق وادی
ایست در جهنم که در آن سی صد و سی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در
هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از
عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است و در حدیث دیگر منقول است که درکات جهنم هفت
مرتبه است اول جحیم است که اهل آنجا را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ میجوشد و مرتبه دوم
لظی است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که بیرون میکشد اعضای دست و پای مشرکان را یا پوست سر ایشان را بجانب خود
میکشد کسی را که پشت کرده از حق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حقوق الهی را از آن ادا نکرده
سیم سقر است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب
و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز خدا آن اجزا را باز میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند و آتشی است
بسیار سیاه کننده پوست کافران تا ظاهر و هویدا است برای ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه
و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا میشود مانند کوشکهای عظیم که گویا شتران زردند و بر هوا میروند و
هر که را در آن می افکنند او را در هم میشکنند و میکوبند مانند سرمه و روح از آن مفارقت نمیکند و چون مانند سرمه
ریزه شدند حق تعالی ایشان را بحالت اول بر میگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند
که ای مالک بفریاد ما برس چون بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش بر میگیرد که مملو است از چرک و خون و عرقی که از بدنهای
ایشان جاری شده مانند مس گداخته و بایشان میخورانند چون بنزدیک رو ایشان میاورند پوست و گوشت
روی ایشان میریزد در آن از شدت حرارت آن چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را
که احاطه کند بایشان سراپرده های آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبیکه مانند مس گداخته
باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روی ایشان را بد شرابیست مهل از برای ایشان و بد تکیه گاهیست
آتش از برای ایشان و هر که را در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی
بدل آن پوست دیگر رویاند و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش است و در هر سراپرده
سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش است و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در
آنجا مارها و عقربها از آتش است و کندها و زنجیرها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق تعالی فرموده
که مهیا کرده ایم از برای کافران زنجیرها و غلها از آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجا است
و آن چاهیست در جهنم که چون در آن را میگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقه ها است از جهنم و

صعود کوهیست از مس در میان جهنم و اثام رودخانه ایست از مس که در دور ان کوه جاری است این موضع بدترین جایهای این
است و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که در جهنم وادی هست که انرا سقر مینامند که از انروز که خدا انرا خلق کرده
است نفس نکشیده است و اگر خدا انرا رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر اینه جمیع انچه در روی زمین است
بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت انوادی و بدبوئیها میگریزند از گرمی بجهت او و انچه خدا در انجا از برای اهلش مهیا
فرموده است از عذاب خود و در انوادی کوهیست که جمیع اهل انوادی بخدا پناه میبرند از گرمی بجهت او و تعفن و کثافت انکوه
و عقابها که خدا برای اهلش در انجا مقرر فرموده است در انکوه دره ایست که اهل ان کوه بخدا استغاثه از گرمی و کثافت
ان دره و عذابهای ان و کثافت در ان چاهیست که اهل ان دره از گرمی و تعفن و کثافت و عذاب ان بخدا پناه میبرند و در انچاه
ماریست که جمیع اهل انچاه از خباثت و تعفن و کثافت و زهر او و انچه خدا در نیشهای ان قرار داده است بخدا استغاثه مینمایند و در
شکم ان مار هفت صندوق است که در انها جای پنج کس است از امتهای گذشته و دو کس از این امت و ان پنج کس قابیلست که برادر خود هابیل را
کشت و نمرود است که با ابرهیم مناظره کرد و گفت من میمیرانم و زنده میگردانم و فرعونست که دعوای خدائی کرد و یهود است
که یهود را گمراه کرد و مجوس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابیند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابا بکر و عمر
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود برای اهل معصیت نقبها در میان اتش زده اند و پایهای ایشان را در میان زنجیر
کرده اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبهها از اتش
برای ایشان از اتش بریده اند و در میان عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی
ایشان بسته پس هرگز ان درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود
عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان سر میاید
بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند در جواب میگوید که همیشه در عذاب خواهید بود و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در جهنم چاهیست که اهل جهنم از ان استغاثه مینمایند و ان جای هر متکبر معاند است و هر شیطان
متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشند و هر که عداوت محمد و ال او را داشته باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذابش
از دیگران سبکتر باشد کمتر کسی است که در دریا از اتش باشد و دو نعل از اتش در پا داشته باشد و بند نعلینش از اتش باشد
که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از همه اهل جهنم عذابش سخت تر است و حال
انکه عذابش از همه سهلتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق چاهیست در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت
ان استغاثه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفس بکشد چون نفس کشید جهنم را سوزانید و در انچاه صندوقیست از اتش که
انچاه از گرمی و حرارت ان صندوق استغاثه مینماید و ان تابوتی است که در ان شش کس از پیشینیان جا دارند و شش کس از این امت اما شش
نفر اول پسر ادم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابرهیم را در اتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود
کرد و انکسیکه یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و انکسیکه نصاری را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و اما شش کس اخر ابو بکر
و عمر و عثمن و معویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم و از حضرت رسول صلعم منقولست که فرمود اگر درین مسجد صد هزار نفر
یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد اثر ان با ایشان برسد هر اینه مسجد و هر که در انست بسوزد و فرمود که در جهنم ماری
بلندی گردن شتران که یکی از انها که میگزد کسی را چهل قرن یا چهل سال درد ان میماند و عقربها هست مانند استر که از گزیدن انها
نیز انقدر مدت الم میماند و از عبد الله بن عباس منقولست که جهنم هفت در است بر هر دری هفتاد هزار کوه است بر هر کوهی
هفتاد هزار دره است در هر دره هفتاد هزار وادیست در هر وادی هفتاد هزار شکافست در هر شکافی هفتاد هزار خانه است
و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روز راه است نیشهای ان مارها بمانند نخلهای طولانی است میاید بنزد
فرزند ادم و میگزد پلک چشمها و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت او را از استخوانهای او میکشد پس چون میگریزد از انها
در نهری از نهرهای جهنم می افتد که تا چهل سال یا چهل قرن در ان فرو میرود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون اهل
اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم در ایند منادی از جانب خداوند ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل
دوزخ اگر مرگ بصورتی از صورتها در اید ایا خواهید شناخت او را گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی و در
میان بهشت و دوزخ بدارند و گویند با ایشان که ببینید این مرگست و او را ذبح نمایند و فرماید ای اهل بهشت همیشه
در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و خداوند عالمیان فرموده است یا محمد بترسان ایشان را از روز

حسرت و ندامت در وقتی که کار هر کس منقضی شود و بپایان رسیده باشد و حال انکه ایشان از ان روز غافلند و امام فرمود که مراد این
روز است که خدا اهل بهشت و اهل دوزخ را فرمان دهد که همیشه در جای خود خواهید بود و مرگ شما را نباشد در انروز اهل جهنم
حسرت برند و بسوزند و امیدشان منقطع گردد و در ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود
که چهار کسند که اهل جهنم بان ازاریکه دارند از عذاب انچهار کس در ازارند اول انمردیست که اویخته است در تابوتی از اتش و دیگری که
امعای خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک و ریم جاریست و دیگری گوشت بدن خود را میخورد پس سؤال کنند از
برای چیست تابوت که چیست ان بدبخت که عذاب او ما را ازار میکند گویند او مردیست که در گردنش مال مردم بوده و چیزی نداشته که
ادای قرض او کند و انکه امعای خود را می کشد پروا نمیکرد از بول هر جای بدنش که میرسید و انکه چرک و خون از دهانش
جاری است تتبع عیبهای مردم میکرد و نقل میکرد و انکه گوشت بدن خود را میخورد غیبت مسلمانان میکرد و علی بن ابرهیم
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا فرمود که در شب معراج صدائی شنیدم که مرا بفزع و خوف اورد از جبرئیل
پرسیدم گفت این صدای سنگیست که هفتاد سال است که از کنار جهنم انداخته اند و اینساعت بقعر جهنم قرار گرفت پس حضرت
رسالت نخندید تا از دنیا رفت پس جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل اسمان هفتم شدم و هر ملکی که مرا میدید میخندید و
مرحبا می گفت تا انکه ملاقات کردم ملکی را که از او عظیمتر ندیده بودم در نهایت خشم و غضب بود بروی سلام کردم مرحبا گفت اما
نخندید و بشاشت و خرمی که ان ملائکه داشتند از او ندیدم گفتم ای جبرئیل کیست این ملک که از او ترسیدم جبرئیل گفت از او ترسیدن
جبرئیل گفت که سزاوار است از او بترسی و همه ما از او میترسیم و این مالک خازن جهنم است و هرگز نخندیده است از روزیکه خدا او را
والی جهنم گردانیده است پیوسته خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده است و خدا باو انتقام خواهد کشید از ایشان
اگر پیش از تو خندیده بود هر اینه بروی تو میخندید پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلتیکه در اسمانها داری و همه اطاعت تو میکنند چنانچه
خدا فرموده است مطاع ثم امین ایا امر نمیکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل گفت یا مالک بنما بمحمد اتش جهنم را مالک پرده را
گشود و یکدر از درهای جهنم باز کرد از ان زبانه بسوی اسمان ساطع شد و بجوش امد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا
میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که مالک پرده را بر گرداند پس جبرئیل بمالک گفت که پرده را بر گردان پس مالک خطاب کرد باتش
که بر گرد بر گردید و ابن بابویه نیز مضمون این خبر را بسند موثق کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است و در اخرش فرموده
است که بعد از ان تا از دنیا بیرون تشریف بردند لب انحضرت بخنده گشوده نشد و ابن بابویه علیه الرحمه از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که رسول خدا فرمود که اتش جهنم با سه کس سخن میگوید در روز قیامت با امیر و قاری کلام الله و صاحب
مال با امیر میگوید که ای انکسی که حق سبحانه و تعالی بتو امارت کرامت فرموده بود و عدالت نکردی پس او را میرباید چنانچه مرغ
دانه کنجد را میرباید و فرو میبرد و بقاری میگوید ای انکسی که قران را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی
در خلوت پس او را فرو میبرد و میگوید بمالدار ای انکسی که خدا دنیای بسیار کشاده و فراوان بتو داده بود از تو چیزی بقرض از
تو طلبید که در اخرت اضعاف ان را بتو عوض بدهد و بخل ورزیدی پس او را میرباید و فرو میبرد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده
است که اتش جهنم بر کافران عذابست و بر خازنان جهنم رحمتست یعنی از ان لذت می یابند و ایشان را نمیسوزاند و حضرت امیر المؤمنین
در نامه اهل مصر وصف جهنم فرموده است که قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید
و مقامع و گرزهایش از حدید است و عذابش سست نمیشود و ساکنش را مرگ نمی باشد خانه ایست که در ان رحمت نمیباشد و دعای
اهل ان شنیده نمیشود و حق تعالی فرموده است که اصحاب بهشت در روز قیامت بهترست قرارگاه ایشان و نیکوترست محل قیلوله
و استراحت ایشان حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از انکه داخل شوند در جهنم دودی از جهنم
باستقبال ایشان اید با ایشان گویند ملائکه که داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند که ان بهشت است چون داخل
شوند بجهنم منتهی شود فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا قیلوله است و نزدیک
اهل بهشت در انوقت تحفهها از بهشت بیاورند و ایشان را داخل بهشت کنند در وسط روز اینست معنی قول حق تعالی که محل قیلوله
ایشان نیکوتر است و فرمود در قول حق تعالی مقرنین فی الاصفاد یعنی ایشان را با یکدیگر بسته باشند بزنجیرها سرابیلهم من قطران
فرمود یعنی پیراهنهای ایشان را از روی گداخته است چون نهاد بر ایشان بپوشانند فرو گیرد در گو ایشان را اتش و فرمود
در باب زناکار و من یفعل ذلک یلق اثاما حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اثام رودیست از روی گداخته در پیش ان کوه
است از اتش و انجا جای کسیست که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران نیز در انجا خواهند بود و از حضرت

امام زین العابدین ع منقولست که در جهنم وادئی هست که آنرا سعیر مینامند چون آتش جهنم کم میشود آنرا میگشایند که جهنم باز افروخته
میشود و اینست معنی قول حق تعالی کلما خبت زدناهم سعیرا و علی بن ابرهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال بزیر میروند
چون داخل جهنم شوند هفتاد سال بزیر میروند چون بپایین جهنم برسند جهنم نفسی بکشد و ایشانرا ببالا اندازد پس گرز
های آتش بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین است و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند
از امام جعفر صادق ع که در جهنم وادئی هست از برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت
خود و سؤال کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از
حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کرد که آیا آتش بس نبود که حق تعالی عذاب کند بان خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت
فرمود که خداوند جبار بان عقرب و مار گروهی را عذاب میکند که میگفتند اینها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق برای
خدا قائل شدند تا آنکه بچشاند بایشان عذاب آنچیزی را که آفریده است خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر
روایت کرده است که در جهنم کوهی هست که آنرا صعد میگویند و در صعد وادئی هست که آنرا سقر مینامند و در سقر چاهی
که آنرا هبهب میگویند هرگاه پرده از روی آن چاه برمیگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند و این چاه منزل جباران و خلفای جور است
و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی و همسایه کافری داشت که در دنیا
مهربانی و احسان نسبت بان مؤمن میکرد چون آن کافر مرد حق تعالی خانه از گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاه دارد
و روزی او را از جای دیگر باو میرسانند و گویند باو اینها هم بسبب مدارا و نیکی است که نسبت بفلان مؤمن همسایه خود میکردی
و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که مؤمنی در مملکت پادشاه ظالم و جباری بود و در مقام آزار آن
مؤمن بود آن مؤمن از او گریخت و ببلاد مشرکین رفت مردی از اهل شرک او را جا داد و رفق و مدارا با او نموده و او را ضیافت
میکرد چون وقت مرگ آن مشرک شد حق تعالی وحی بان نمود باو بعزت و جلال خود سوگند که اگر ترا در بهشت من مسکنی بود
ترا در آنجا ساکن میکردم ولیکن بهشت حرام است بر کسیکه با شرک بمیرد ولیکن ای آتش او را از جا بکن و مترسان اما از برای
او مرتبان و روزی او را از دو طرف روز برای او بیاورند راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود که از هر جا که خدا خواهد مؤلف
گوید که این دو حدیث منافات ندارند با آیاتیکه دلالت میکنند بر آنکه کافران همه معذبند و عذاب ایشان
هرگز تخفیف نمی یابد زیرا که بودن در جهنم عذاب ایشان است هر چند آزار بایشان نرسانند و در حدیث دوم تخفیف از علاج آتش
ظاهر است که عذاب ایشان است و اینها از ایشان تخفیف نمی یابد و ممکن است که این احادیث مخصص از آیات بوده باشند و از محمد بن
الحنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حق تعالی امر کند مردم را که بر صراط بگذرند مؤمنان بگذرند و منافقان در جهنم
بیفتند پس حق تعالی گوید که ای مالک استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشان را که ای گروه
خلایق منافقان باینجا بیایند و بالا آیند از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بان درگاه برسند
چون خواهند بیرون روند در را بروی ایشان ببندند و از موضع دیگر دری بگشایند و گویند از اینجا بیرون روید بسوی بهشت
و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای آتش شنا کنند و چون بان در برسند باز بروی ایشان ببندند و همیشه با ایشان چنین کنند
چنانکه ایشان در دنیا پیوسته استهزا بمؤمنان میکردند و میگفتند انما نحن مستهزؤن و اینست معنی قول حق تعالی الله یستهزئ بهم و
یمدهم یعنی حق تعالی در آخرت استهزا کرد بایشان و حضرت امام حسن عسکری در تفسیر این آیه فرمود که اما استهزاء خدا بایشان
در آخرت آنست که چون داخل کردند منافقان و معاندان علی را در جهنم که دار لعنت و مذلت و عذاب کند ایشان را بانواع
عذاب عجیب و نکال و عقوبت و قرار دهد مؤمنان را که منافقان با ایشان استهزا میکردند در دنیا در روضات جنات بخصوص محل
برگزیده مالک دیان ایشان را مشرف گرداند بر اینها که استهزا میکردند با ایشان در دنیا تا مشاهده مینمایند آنچه منافقان بان
گرفتارند در لعنها از عجایب نقمتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان بتماشائی که بر منافقان میکنند مانند لذت
و سرور ایشان است بتنعم ایشان در بهشتها پس مؤمنان کافران را بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند
ایشان بر چند صنف اند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشانرا و بعضی در میان چنگال درندگان اند که
بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه اند و عمودها و گرزهای آتش که بر ایشان میکوبند و عذاب
و نکال ایشان را شدید میگردانند و بعضی در دریاهای جهنم غرق شده اند و بر رو میکشند ایشان را در میان آنها و بعضی
را بزبانیه زجر میکنند و غسلین و غساق در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سایر اصناف عذابند و کافران و منافقان نظر

میکنند ببینند مؤمنان را که در دنیا با ایشان سخریه و استهزاء میکردند بسبب آنکه ایشان بموالات محمد و آل ایشان علی اعتقاد
کرده بودند که بعضی در فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی از انواع میوه‌های بهشت تنعم مینمایند و بعضی در غرفه‌ها و بساتین و متنزهات
آن سیر میکنند و حوریان و غلامان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند با انواع
خدمات ایشان قیام مینمایند و بعضی در غرفه‌ها و بساتین و متنزهات آن سیر میکنند و حوریان و غلامان و کنیزان و
پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند و ملائکه خداوند جلیل می آیند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان
عطاها و کرامتها و عجایب تحف و هدایا باو میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند آن مؤمنان که
مشرف گردیده اند بر کافران و منافقان که ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در مواقف
خزی و خواری خود مانده اید بیائید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بگشائیم تا خلاص نمائید از عذاب خود و
ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند وای بر ما که ما را این نعمت میسر میشود مؤمنان گویند نظر کنید بر این درها
چون نظر کنند و درهای بهشت را گشاده ببینند گمان کنند که آن درها بسوی جهنم گشوده شده است و میتوانند بان درها
رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای حمیم جهنم و از پیش روی زبانیه روند و گریزند و آنها از پی ایشان روند
و بایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانه‌ها بر ایشان زنند و پیوسته باین نحو روند و انواع این عقوبات را کشند تا وقتیکه
گمان کنند که بان درها رسیده اند ببینند که درها بروی ایشان بسته است و زبانیه بر ایشان عمودها زنند و سرنگون بمیان
جهنم افکنند و مؤمنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزاء و سخریه با ایشان کنند و اشاره باینست الله
یستهزئ بهم و ایضا فرموده است فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی پس در امروز آنها که
ایمان آورده اند از احوال کافران میخندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حق تعالی فرموده است و اذا النفوس
زوجت حضرت باقر ع فرمود که اما اهل بهشت پس ایشان را جفت می کنند با خیرات حسان و اما اهل جهنم هر یک از ایشان را
جفت میکنند با شیطانی که او را گمراه کرده است و حق سبحانه و تعالی فرموده است فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی
الذی کذب و تولی یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشیکه افروخته است زبانه میکشد ملازم آن آتش نیست مگر شقی ترین
ترین مردم آنکس که تکذیب کرد پیغمبران را و پشت گردانید از حق و علی بن ابرهیم روایت کرده است از حضرت صادق ع از تفسیر این آیه
که در جهنم وادئی هست در آن وادی آتشی هست که نمیسوزد بان آتش و ملازم آن نمیباشد مگر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب
کرد رسول خدا را در ولایت علی و پشت گردانید از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرمود که آتشها بعضی از بعضی پست ترست
و آتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهل بیت است و مؤید اینست آنکه شیخ مفید در کتاب اختصاص از حضرت صادق ع روایت
کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که روزی بیرون رفتم به پشت کوفه و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس پیدا شد
گفتم من بد و عجیب پیر گمراه شقی هستی تو گفت چرا این را میگوئی یا امیر المؤمنین بخدا سوگند حدیثی برای تو نقل کنم از خودم و از خداوند
عز و جل و در میان ما ثالثی نبود بدرستیکه چون مرا بزمین فرستاد خدا بسبب آن خطائی که کردم چون باسمان چهارم
رسید ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی فرمود بسوی من که بلکه آفریده ام خلقی
را که از تو شقی تر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت و جای او را بتو بنماید رفتم بسوی مالک و گفتم خداوند ترا سلام
میرساند و میفرماید که بمن بنما کسیرا که از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتشی
بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک بان گفت ساکن شو ساکن شد مرا برد بطبقه دوم آتشی
بیرون آمد از آن سیاه تر و گرم تر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین هر مرتبه که می برد از مرتبه سابق تیره تر و گرم تر بود
تا طبقه هفتم برد آتشی از آن بیرون آمد که مرا و مالک را و آنچه را که خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیدهای
خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن آنرا که سرد و ساکن شود و الا میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت
دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها گروهی ایستاده
بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخوانده آنچیزی را که در ساق
عرش نوشته بود و من دیده بودم که خدا بر ساق عرش دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را یا آدم را خلق کند نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی گفت اینها دو دشمن ایشان و دو ستم کننده بر ایشان اند یعنی ابوبکر و عمر و
کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق ع روایت کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله آنها کفر جحود است

ولازم است که انکار کنند پروردگاری خدا را و گویند که پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی نیست و این قول دو طایفه
زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند و سید بن طاوس از کتاب هدی النبی روایت کرده است از حضرت امیرالمؤمنین که حضرت رسالت
پناه فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت او است که اگر قطره از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند
تا طبقه هفتم زمین و طاقت آن را نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسیکه طعامش باشد و بحق آن خداوندی که جانم بدست
قدرت او است که اگر یکی از مقامعی که خدا فرموده است بر کوههای زمین بگذارند هر آینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین و طاقت آن
نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال کسیکه اینها را بر او بکوبند در جهنم و ایضا از کتاب مذکور روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد که بدرستیکه جهنم وعده گاه ایشانست از برای آن هفت در است از برای هر دری از آنها حصه مقرریست
از برای عاصیان و کافران هست حضرت رسول گریست گریه شدیدی و اصحاب آنحضرت از برای گریه او گریستند و نه دانستند
که جبرئیل چه خبر آورده است و نتوانستند از آنحضرت سؤال کردن و آنحضرت چون فاطمه را میدید شاد میگردید یکی از صحابه
رفت بخانه فاطمه که آنحضرت را بیاورد دید که آسیا در پیش گذاشته است و جو خمیر میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی پس
سلام کرد بر آنحضرت و حال حضرت رسول و گریستن او را نقل نمود حضرت فاطمه برخواست و چادر کهنه بر خود پیچید که دوازده
موضع آن را بسعف خرما پینه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت واحزناه قیصر پادشاه روم و کسری
پادشاه عجم سندس و حریر میپوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه می پوشد چون فاطمه بخدمت
پدر بزرگوار خود رسید گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من بحق خداوندی که ترا برسالت بخلق فرستاده
که نیست من و علی را مگر پوست گوسفندی که شتر ما در روز بر روی آن علف میخورد و چون شب میشود آنرا در زیر
خود میاندازیم و بالش زیر سر ما از پوستست که لیف خرما در میانش پر کرده ایم پس حضرت رسول فرمود ای سلمان دختر
من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس به بهشت میرود پس فاطمه گفت ای پدر بزرگوار چه چیز باعث گریه تو شد
حضرت فرمود جبرئیل آیه را آورد حضرت فاطمه آیه را شنید بروی در افتاد و گفت ای پس وای بر کسیکه داخل
جهنم شود پس سلمان گفت ای کاش من گوسفندی بودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمیشنیدم و ابوذر
گفت چه بودی که اگر مادر مرا نمیزائید و نام جهنم را نمیشنیدم و عمار گفت دریغا که مرغی بودم در بیابانها پرواز میکردم و
حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را نمیشنیدم و حضرت امیر گفت کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادر مرا نمیزائید و نام
جهنم را نمیشنیدم پس حضرت امیر دست بر سر گذاشت و میگریست و گفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت
آتش میکردند و بند میکنند آتش گوشت ایشان را میدرند بیماری چند اند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروحی چند اند که
مداوای جراحات ایشان نمیکنند و اسیری چند اند که کسی در رفع ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش میآشامند و در
میان طبقات جهنم میگردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامه‌های آتش میپوشند و بعد از معانقه با زنان با شیاطین
میکردند و احادیث در وصف جهنم و شداید عقوبات آن بسیار است همین قدر در این رساله اکتفا نمودیم و اکثر را در بحار
الانوار ایراد کرده ام حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار کند و از بیهوشی ضلالت هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین

فصل هفدهم

در بیان اعرافست حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم
آنچه را وعده داده بود ما را پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها
که حق بود گویند بلی پس ندا کند ندا کننده در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمان است
که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج مینمودند بمردم و ایشان بآخرت و قیامت کافر بودند و در احادیث متواتره از
عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که در قیامت این ندا را خواهد کرد حضرت امیر خواهد بود و از ابن عباس روایت
کرده اند که علی را در کتاب خدا نامها هست که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که در این آیه وارد شده است پس ندا خواهد
کرد که لعنت خدا بر ستمکارانیست که تکذیب کردند ولایت مرا و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است که میان بهشت
و دوزخ حجابی خواهد بود گفته اند که آن اعرافست که حصاریست میان بهشت و دوزخ گفته اند بر اعراف مردانی چند
هستند که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند
و ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان گردیده شود بسوی اصحاب آتش گویند
ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی چند را که شناسند ایشان را بسیمای

ایشان

ایشان و گویند فایده نبخشید بشما جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبری که از قبول حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند
که شما قسم میخوردید که رحمت خدا بآنها نخواهد رسید پس بآنها گویند داخل شوید در بهشت خوفی نیست بر شما و نه شما
اندوهناک خواهید شد اینست ترجمه ظاهر لفظ آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف و رجالی که در آن هستند و مشهور
آنست که اعراف حصاریست در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده که در میان بهشت و جهنم سوری و حصاری میزنند که
دری دارد و ظاهر آن در رحمتست که بجانب بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذاب باشد که طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند که اعراف
کنگره‌ها و بالاهای آن حصارها است و بعضی گفته اند صراطست و قول اول اشهر و اظهر است و ایضا خلاف است در مردانی که در
اعراف می باشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان برابر است و حسنات ایشان مانع است از آنکه بجهنم روند
و گناهان ایشان مانع است میان ایشان و بهشت پس ایشان را در اینموضع گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان آنچه
خواهد پس ایشان را داخل بهشت میکند و بعضی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند
و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمالند که گواهند در آخرت بر مردم و بعضی گفته اند که نیکان و بهتران
مؤمنان اند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده که اعراف موضع بلندیست بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا
میباشند و دوستان خود را می شناسند بسفیدی روی و دشمنان خود را بسیاهی رو و در احادیث بسیار از ائمه وارد شده است که ایشان
اصحاب اعرافند که می شناسیم هر کسی را بسیمای او و هر که ما را می شناسد و ما او را می شناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر که
شیعه ما نیست و ما او را نمی شناسیم داخل جهنم میکنیم و در روایات وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفان
عامه و مرجون لامرالله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار
آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا و ائمه خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه بهشت
میفرستند و از صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق
شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهند شد اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و
آخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسول و اهلبیت داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند و هر دو
محتملست چنانکه ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنستکه حصاریست در میان بهشت و جهنم و
بر آن مردانی چند هستند که هر کس را می شناسند بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا و اوصیای او یند که داخل بهشت نمیشود
مگر کسیکه ایشان را بشناسد و ایشان او را بشناسند و داخل جهنم نمیشوند مگر کسیکه ایشان را نشناسد و ایشان او را
نشناسند و مرجون لامرالله هنوز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشان را یا توبه روزی خواهد کرد
بر ایشان یعنی گناه ایشان را خواهد آمرزید و داخل آن خواهد کرد و شیخ مفید گفته است اعراف کوهیست در میان بهشت
و جهنم و بعضی گفته اند حصاری است در میان اینها و مجمل سخن آنستکه مکانیست نه از بهشت و نه از دوزخ و احادیث در این
باب وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا و امیرالمؤمنین و امامان از ذریه
او و ایشانند آنها که خدا فرموده و علی الاعراف رجال و حق تعالی با ایشان می شناسانند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی
چند که در سیمای ایشانست ظاهر میگردانند چنانچه فرموده است یعرفون کلا بسیماهم و ایضا فرموده است یعرف المجرمون
بسیماهم یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده است ان فی ذلک لآیات للمتوسمین
پس خبر داده است که در میان خلق طایفه هستند که توسم میکنند خلق را و علامتهای ایشان را ملاحظه مینمایند و
بسیمای ایشان ایشان را می شناسند و حضرت امیر فرمود منم صاحب عصا و میسم و از علم آنحضرت است باحوال مردم بفراست و
از حضرت باقر منقولست که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است که حق تعالی ساکن میگرداند
در اعراف طایفه از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثواب را و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند ایشانند
مرجون لامرالله که خدا در قرآن فرموده است و برای ایشان شفاعت می باشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت
دهند ایشان را که داخل بهشت شوند بشفاعت حضرت رسول و امیر و ائمه و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفه چند
نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشان را در این مکان ساکن
میگرداند و عوض میدهد ایشان را بر المها که در دنیا بایشان رسیده است بنعمتی چند که پست تر است از منازل
اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند در بهشت با نهایت میرسد و باینها که ذکر کردیم عقل ابا ندارد و احادیث بسیار

وارد

وارد شده است که حق تعالی حقیقت حال را بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد بود تا اینجا کلام شیخ مفید بود و شیخ
طبرسی روایت کرده است از حضرت صادق ع که اعراف تلی چند است میان جنت و نار و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری
و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود همچنانکه میایستد سرکرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را تمام
نماید و نیکوکاران پیشتر رفته اند پس خلیفه خدا و هر پیغمبری میگوید بگناهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران
خود که نیکوکار بوده اند و پیش از توبه ببهشت رفته اند پس سلام میکنند گناهکاران بر ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است
و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند ولیکن طمع دارند و امید
دارند که داخل شوند و فرموده است و هم یطمعون یعنی اینها داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که خداوند رحیم ایشان
را داخل بهشت گرداند بشفاعت پیغمبر و امام و نظر میکنند این گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان
ما را با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشان باشند مردی که از جانب خدا با ایشان شود داخل
شوید در بهشت و اندوهناک نخواهید شد **و ایضاً** شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته
که گفت که در خدمت حضرت امیر ع بودم عبد الله بن کوا آمد و از آنحضرت تفسیر این آیه را سؤال کرد حضرت فرمود
وای بر تو ای پسر کوا ما را در روز قیامت باز میدارند در میان جنت و نار و هر که ایمان بما آورده و یاری ما کرده است
او را بسیمای او و داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ما است می شناسیم او را بسیمای او و داخل جهنم میکنیم نیز فرموده که
بسیماهم یعنی مرد اینکه در اعراف بوده اند گلند ما اهل بیتیم میشناسیم جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای
مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که اعراف موضع
بلند چند است میان جنت و نار و رجال ائمه ع اند که میایستند در اعراف با بعضی از شیعیان خود در وقتیکه مؤمنان
کامل بی حساب ببهشت پس میگویند ببرادران شیعیان خود که گناهکارانند که نظر کنید بسوی برادران خود که بی حساب داخل
شده اند پس سلام میکنند بایشان و امید دارند که بشفاعت ائمه بایشان ملحق گردند پس ائمه بایشان میگویند که نظر
کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را بایشان ملحق مگردان پس ندا کنند
ائمه آن جماعت را که ایشان را بسیمای ایشان می شناسند از دشمنان خود که در جهنم اند و گویند فایده نبخشید بشما آنچه جمع
کرده بودید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس گویند که اینها شیعیان و برادران منند
که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل اینها نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان گناهکاران خود
که داخل شوید در بهشت نیست بر شما خوفی و اندوهی نیست پس حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب آتش اصحاب بهشت را
که بریزید بر ما از آب یا از آنچه حق تعالی روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستیکه خدا اینها را حرام کرده است بر کافران
که دین خود را لهو و لعب بازیچه گرفتند و مغرور کرد ایشان را زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشان را چنانکه ایشان فراموش
کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند **فصل هیجدهم** در بیان جماعتیست که داخل جهنم میشوند
جمعیکه در آن مخلد می باشند جمعیکه نمیباشند بدانکه خلافی نیست که اهل بهشت مخلد در بهشت خواهند بود
و هر که داخل بهشت شود خواه بدون عذاب و خواه بعد از عذابی بیرون نخواهد آمد خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه
کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلد در جهنم عذاب ایشان هرگز سبک نخواهد شد و آیات بسیار در
این باب گذشت و اطفال و مجانین کفار آیا داخل بهشت میشوند و کفار یا داخل جهنم میشوند یا در اعراف خواهند بود
یا تکلیفی دیگر نسبت بایشان خواهد شد و جمعی دیگر از ضعفا العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور
از بلاد اسلام باشند تفحص دین حق نتوانند کرد یا در زمان جاهلیت و فترت باشند حجت بر ایشان تمام نشده باشد
داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست در آنکه کسیکه منکر یکی از ضروریات دین اسلام
باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام است که بدیهی باشد در دین اسلام و هر که صاحب این دین
باشد آن را داند مگر نادری مگر کسیکه تازه مسلمان شده باشد و هنوز آن ضروری نرسیده باشد مانند نماز و
روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست کسیکه ترک اینها را حلال داند
کافر است و مستحق قتل است و همچنین اگر فعلی از و صادر شود که متضمن استخفاف بدین باشد یا حرمتهای الهی باشد مثل آنکه عمداً
مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لگد بر آن زند یا حق تعالی یا یکی از انبیاء را دشنام دهد یا سبک بگوید

متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را بعمد خراب کند یا عمداً در آن بول و غایط کند و همچنین روضه
مقدسه حضرت رسول الله و ائمه ع استخفاف بکند بقولی یا فعلی یا تربت شریف حسین را استخفاف بکند قولاً یا فعلاً مثل آنکه نعوذ
بالله بآن استنجا نماید یا نسبت بکتب حدیث شیعه استخفاف کند و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند یا یکی از عبادات
که ضروری دین است استهزا و استخفاف نماید یا بت یا غیر بت را معبود خود قرار دهد و از راه قصد عبادت سجده کند
یا شعار کفار را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر کرده اند مثل آنکه زنار ببندد بآن قصد و پیشوای خود را برهمن قرار
دهد و کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد انشاء الله و اما غیر شیعه
امامیه از سنیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناوسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام
کنند اینها نیز کافر و نجس و مخلد در جهنم اند مانند خوارج که بر امامان زمان خود خروج کرده اند و ناصبیان که با ائمه میگویند ما
خارجیان عثمان یا غلات که ائمه را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را
خالق عالم دانند بنا بر بعضی از احادیث و نواصب که عداوت با همه ائمه یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب
محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق ع منقولست که غسل مکن در جائیکه در آن جمع میشود غساله
حمام زیرا که در آن غساله ولد الزنا می باشد و غساله ناصبی می باشد و آن بدتر است از ولد الزنا بدرستیکه حق تعالی
خلقی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی خوارتر است از سگ و مجسمه که خدا را جسم میدانند از بلور یا بصورت یا
شبیه ساده میدانند ایشان نیز کافر و مخلد در آتش اند و غیر اینها از فرق مخالفان دو قسمند اول متعصبی چند اند
که حجت بر ایشان تمام شده است و علم ببطلان مذهب خود نیز دارند و از برای تعصب یا اعراض دنیویه انکار حق
مینمایند یا باعتبار متابعت آبا و اسلاف بدین باطل قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین نمیکنند
و خود از اعراض باطله قایل شده اند و قوم تمیز میان حق و باطل ندارد و تفحص دین نمیکنند و خود را از اغراض باطله خالی
نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند یا آنکه قدرت بر آن دارند و دوم جماعتی چند اند که
ضعیف العقلند و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفیند و قدرت بر هجرت
و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت یا جاهلیتند و اهل باطل غالبند و اهل حق از خوف پنهانند و حق از بر
ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانکه اشاره بآنها شد و اما جماعت دوم مشهور میان علما آنست که ایشان مرجون
لامر الله اند حکم بکفر ایشان نمیتوان کرد و نه حکم بایمان ایشان اند و در آخرت حال ایشان معلوم میشود چنانچه حق تعالی فرموده
است که مستضعفان از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمی یابند راهی را پس اینجماعت شاید
خدا عفو کند ایشان را و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه کریمه شریفه وارد شده است
که مراد جماعتی چند اند که حیله بسوی کفر نمییابند که دانسته کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند و ایشان اطفالند
و اینها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکانست و بعضی گفته اند که مستضعف کسی است که ولایت
اهل بیت و محبت ایشان داند و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکنند و در بعضی از روایات وارد شده است که هر که
اختلاف مذاهب را دانست فهمید او مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعت دیگر هستند که تاخیر
کرده اند حکم ایشان را تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند ایشان را
مرجون لامر الله میگویند و در احادیث وارد شده است که مراد گروهی است که از شرک و بت پرستی در آمده اند و ایمان را بدل
خود نشناخته اند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکرده اند که داخل جهنم شوند و در محاسن از زراره بسند صحیح روایت کرده
است که از حضرت صادق ع روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنه بیاورد از برای او است
ده برابر آن آیا این در باب کسی هست که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص مؤمنانست گفتم کسیکه نماز کند و روزه بدارد و
محرمات کند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود
و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل بن ابرهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن ع رفتم و در خاطر داشتم که
سؤال کنم که آیا داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را مثل آنکه من میشناسم بشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم
و سلام کردم نشستم نزدیک در گاهی که پرده در آن آویخته بود بادی آمد و گوشه پرده برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماه
و نزدیک بچهار سال می بایست داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابرهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم گفتم لبیک ای سید من

كفتنا امدن بسوى ولى خدا وحب او وباب او وسوال كنى كه داخل بهشت نميشود مكر كسى كه مثل تو عارف باشد وشيعه كفتم
بلى والله از براى همين امده ام فرمود كه چنين باشد كه كسى داخل بهشت خواهد سوكند كه وى داخل بهشت ميشود
كه ايشان را حقيقة ميكويند كفتم اى سيد من كيستند انها فرمود كه ايشان كسانى اند كه بسبب محبتى كه بعلى دارند قسم بحق او ياد ميكنند
نميدانند چيست حق او وفضل او واما جماعت اول كه متعصبان مخالفانند در باب ايشان خلاف است بعضى كفته اند كه ايشان
در دنيا واخرت حكم كافر دارند ونجسند ودر اخرت مخلد در جهنم اند وبعضى كفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بدر ميايند
اما داخل بهشت نميشوند در اعراف خواهند بود ونادرى قائل شده اند كه بعد از عذاب طويل داخل بهشت ميشوند و
اين قول نادر وضعيف است علامه حلى در شرح ياقوت خود كفته است اما انها كه ميكويند كه نص خلافت بر حضرت امير
شده است اكثر اصحاب ما قائلند كه ايشان كافرند وبعضى كفته اند كه ايشان فاسقند واينها كه قائلند كه ايشان فاسقند خلاف
كرده اند در حكم ايشان در اخرت اكثر كفته اند كه ايشان مخلدند در جهنم وبعضى كفته اند كه خلاص ميشوند از عذاب و
داخل بهشت ميشوند واين قول نادر است نزد مصنف او قائل شده است كه از عذاب خلاص ميشوند وداخل بهشت
نميشوند وروايتيكه دلالت بر كفر مخالفين ميكند وانكه ايشان مخلد در جهنم اند واعمال ايشان مقبول نيست از طرق عامه
وخاصه متواتر است وقول باينكه ايشان مخلد در جهنم نيستند يا داخل بهشت ميشوند قوليست در نهايت بعد
وقائلان معلوم نيستند ودر ميان متاخرين متكلمين بهم رسيده است كه خبرى از اخبار واثار واقوال قدما اخبار ندارند ابن
بابويه در رساله عقايد كفته است كه هركه دعواى امامت كند وامام نباشد ظالم وملعون است وهركه امامت بغير اهلش
قائل شود ظالم وملعون است وحضرت رسول ص فرمود كه هركه انكار كند امامت على را بعد از من انكار پيغمبرى من كرده است
واعتقاد ما در باب كسى كه اقرار كند بامامت امير المؤمنين وانكار كند يكى از امامان بعد او وا مثل كسى است كه ايمان بياورد
بجميع پيغمبران وانكار كند پيغمبرى محمد ص را وحضرت صادق ع فرمود كه منكر اخر ما مثل منكر اول ما است وحضرت
رسول ص فرمود كه امامان بعد از من دوازده نفرند اول ايشان حضرت امير ع است واخر ايشان قائم ع است اطاعت ايشان اطاعت
من است ومعصيت ايشان معصيت من است وهركه انكار كند يكى از ايشان را انكار من كرده است وحضرت صادق ع فرمود
كه هركه شك كند در كفر دشمنان ما وستمكنندكان بر ما كافر است واعتقاد ما در انها كه با على ع جنك كرده اند مثل
فرموده پيغمبر است كه هركه با على قتال كند با من قتال كرده وهركه با من جنك كند با خدا جنك كرده است وسخن انحضرت
در حق على وفاطمه وحسنين كه من جنكم با هركه با ايشان جنك كند وصلحم با هركه با ايشان صلح كند واعتقاد ما در برائت
بيزارى جوييدن از بتهاى چهاركانه يعنى ابوبكر وعمر وعثمان ومعويه وزنان چهاركانه يعنى عايشه وحفصه وهند وام
الحكم وجميع اشياع واتباع ايشان وانكه ايشان بدترين خلق خدايند وانكه ايشان بدترين خلق خدايند وانكه تمام نميشود
اقرار بخدا ورسول وائمه مكر به بيزارى از دشمنان ايشان وشيخ مفيد در كتاب مسائل كفته است كه اتفاق كرده اند
اماميه بر انكه هركه انكار كند امامت احدى از ائمه را وانكار كند چيزى را كه خدا بر او واجب كردانيده است از فرض
اطاعت ايشان پس او كافر وكمراه است ومستحق خلود در جهنم است ودر موضع ديكر فرموده است كه اتفاق كرده اند اماميه
بر انكه اصحاب بدعتها همه كافرند وبر امام لازم است كه ايشان را توبه بفرمايد در وقتيكه متمكن باشند بعد از انكه
ايشان را بدين حق بخواند وحجتها را بر ايشان تمام كند اكر توبه كنند از بدعتها خود وبراه راست بيايند قبول كند
والا ايشان را بكشد از براى انكه مرتد اند از ايمان وهركه از ايشان بميرد بر ان مذهب از اهل جهنم است وسيد مرتضى
در شافى وشيخ طوسى در تلخيص كفته است كه نزد اماميه ثابت است كه هركه جنك كند با حضرت امير ع او كافر است و
دليل بر اين اجماع فرقه محقه است بدرستيكه اجماع ايشان حجت است وايضا ميدانيم كه هركه با انحضرت جنك كند
منكر امامت او خواهد بود وانكار امامت او كفر است همچنانكه انكار نبوت كفر است زيرا كه مدخليت هر دو در
اينباب يكيست پس استدلال كرده اند باحاديث بسيار در اينباب وشيخ زين الدين در رساله حقايق الايمان
نيز بسيار در اينباب كفته است ومختار او كفر واقعى ايشان را اجماعى ميداند وانچه از اخبار در اينباب ظاهر ميشود انست كه غير
مستضعفين از مخالفان در احكام اخرت حكم كفار دارند واز جهنم بيرون نمى ايند ودر دنيا نيز حكم كفار دارند
اما چون خدا ميدانست كه دولت باطل بر دولت حق پيش از ظهور قائم غالب خواهد امد وشيعيان را معاشرت ومواصلت
ومعامله با مخالفان ضرور خواهد شد در ان وقتها باطل اكثر احكام اسلام را بر ايشان جارى كردانيد كه جان ومال ايشان محفوظ

بوده باشد وحكم بطهارت ايشان بكنند وذبيحه ايشان را حلال دانند ودختر از ايشان بخواهند وميراث با ايشان بدهند واز ايشان بكيرند
وساير احكام را بر ايشان جارى كردانيد تا بر شيعيان كار تنك نشود در دولت ايشان وچون حضرت صاحب ظاهر شود حكم
بت پرستان را بر ايشان جارى كند ودر همه احكام مثل ساير كفار باشند چنانكه شيخ مفيد وشيخ شهيد ثانى باين تصريح
كرده اند وباين وجه جمع ميان احاديث ميشود وايضا ممكن است بكوئيم كه چون در اين زمان شبهه بر ايشان هست احكام
حكم اسلام بر ايشان در دنيا جارى ميشود ودر زمان حضرت قائم چون حق ظاهر صريح را كه بمعجزات باهرات ظاهر شده است
انكار ميكنند حكم ساير كفار دارند واز جمله احاديثيكه دلالت بر كفر ايشان دارد حديث متواتر است كه عامه وخاصه روايت
كرده اند از رسول خدا ص كه هركه بميرد وامام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمردن جاهليت واز حضرت صادق
پرسيدند از معنى اين حديث فرمود كه يعنى بر كفر ونفاق وكمراهى مرده است وكلينى از حضرت صادق ع بسند معتبر روايت كرده است كه
سه كسند كه حق تعالى نظر رحمت نميكند بر ايشان در قيامت وعمل ايشان را قبول نميكند وعذاب اليم از براى ايشان خواهد بود
كسى كه دعواى امامت كند واز جانب خدا منصوب نباشد وكسيكه انكار كند امامى را كه از جانب خدا منصوب شده است وكسى
كه كمان كند كه اين دو كس در اسلام بهره دارند ودر احاديث بسيار تاويل اياتيكه در حق اعادى كفار ومشركان وارد شده
است باهل سنت ومخالفان كرده اند وايضا در اخبار بسيار وارد شده است كه هر ناصبى هرچند سعى بسيار كند در عبادت
داخل اين ايه است عاملة ناصبة تصلى نارا حامية يعنى عمل كننده وتعب كشنده است يا ناصبى است وملازم اتش خواهد
بود كرم وسوزنده ودر احاديث معتبره در عقاب الاعمال وثواب الاعمال وارد شده است كه ناصبى ان نيست كه عداوت ما اهل بيت
داشته باشد وهيچكس نيست كه بكويد من دشمن محمد وال محمدم ولكن ناصبى كسيست كه با شما شيعيان دشمنى كند وداند
كه شما شيعه مائيد وولايت ما داريد وتبرى از دشمنان ما ميكنيد وابن ادريس در كتاب سرائر از كتاب مسائل
محمد بن على بن عيسى روايت كرده است كه نوشتند بخدمت على نقى ع وسوال كردند كه ايا احتياج در دانستن ناصبى بزيادة
از اين كه ابوبكر وعمر را تقديم كند بر امير المؤمنين واعتقاد بر امامت انها داشته باشد حضرت در جواب نوشت كه هركه اين
اعتقاد داشته باشد او ناصبى است وابن بابويه از حضرت صادق ع روايت كرده است كه رسول خدا ص فرمود كه در شب معراج
چون مرا باسمانها بردند حق تعالى بمن وحى كرد در باب محمد وعلى وفاطمه وحسنين ع وكفت اى محمد اكر بنده مرا عبادت كند
بقدر انكه مانند مشك پوسيده شود وبيايد بنزد من وانكار وجوب ولايت وامامت ايشان را بكند ايشان را
در بهشت خود ساكن نكردانم ودر زير عرش خود جا ندهم ودر تفسير امام حسن عسكرى ع فرموده در تفسير اين
ايه بلى من كسب سيئة واحاطت به خطيئته فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون يعنى بلى هركه كسب كند كناهى
را واحاطه كند باو خطاياى او پس ايشان اصحاب جهنم اند وهميشه در ان خواهند بود واز غضب خدا وان شرك بخدا
وكفر بنبوت وكفر بولايت على ع وخلفاى او وهر يك از اينها سيئه ايست كه باو احاطه كرده است يعنى احاطه باعمال او كرده
است وهمه را باطل ومحو كرده است وعمل كنندكان باين سيئه احاطه كننده اصحاب نارند وهميشه در جهنم خواهند
بود وكلينى بسند معتبر از حضرت باقر ع روايت كرده است در تفسير ايه كريمه كه هركه انكار كند امامت امير المؤمنين ع
را از اصحاب اتش است وهميشه در جهنم خواهد بود وعياشى از حضرت صادق ع روايت كرده است كه دشمنان على در
جهنم خواهند بود ابد الاباد وبيرون نخواهند امد ودر تفسير فرات بن ابرهيم از حضرت باقر ع روايت كرده است كه
حضرت امير المؤمنين ع فرمود كه چون روز قيامت شود منادى ندا كند از اسمان كه كجا است على پس برخيزم من پس
كويند توئى على كويم منم پسر عم پيغمبر ووصى او ووارث او پس كويند راست كفتى داخل بهشت شو امرزيد
خدا ترا وشيعه ترا وامان بخشيد ترا وشيعه ترا از فزع اكبر قيامت داخل بهشت شويد ايمنان ترسى بر شما نيست
امروز ونه اندوهناك خواهيد شد هركز ودر علل از حضرت امام موسى ع روايت كرده است كه در وقت هر نماز كه
اين خلق ميكنند خدا ايشان را لعنت ميكند كفتند چرا فرمود براى انكه انكار حق ما وتكذيب ما مى كنند
ودر معانى الاخبار بسند معتبر روايت كرده است كه حضرت صادق ع بحمران كفت كه ريسمان دين حق وولايت اهل بيت را بكش ميان
خود وميان اهل عالم هركه مخالف تو باشد در ولايت وامامت اهل بيت زنديق است هرچند از نسل محمد باشد
على وفاطمه وبسند حسن كالصحيح ديكر فرمود كه هركه مخالفت شما كند واز ريسمان ولايت بدر رود از او بيزار شويد
هرچند از نسل على وفاطمه باشد ودر عقاب الاعمال از انحضرت روايت كرده است كه حق تعالى را نشانه ميان خود وخلقش قرار

[illegible]

داده است و بغیر او نجاتی نیست هر که متابعت او کند مؤمنست و هر که انکار او کند کافرست و هر که شک در او کند مشرکست و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که اگر انکار حضرت امیر کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضاً در اکمال الدین از حضرت کاظم ع روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان بخصوص او و لعنتا و کافر شده است و در کتاب اختصاص از حضرت صادق ع روایت کرده است که ائمه بعد از پیغمبر ما دوازده نجیبند که ملائکه با ایشان سخن میگویند که هر که یکی از ایشان را کم کند یا زیاده کند از دین خدا بدر میرود و بهره از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف روایت کرده که آزاد کرده علی بن الحسین از آنحضرت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال ابوبکر و عمر حضرت فرمودند که هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافرست و ایضاً روایت کرده است که ابو حمزه ثمالی از آنحضرت از حال ابوبکر و عمر سؤال کرد که کافرند و هر که ولایت ایشان را داشته باشد کافرست و در این باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث متفرق است و اکثر در بحار الانوار مذکور است اما اصحاب کبایر از شیعه امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند بود و شفاعت رسول خدا و ائمه البته باکثر ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت اما آنکه آیا بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق نگردد یا آنکه بفضل خدا هیچیک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان یا در دنیا است یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر و احادیث در این باب مختلف و الهام بسیار ابهام دارد و گویا سبب این اختلاف و ابهام آنست که شیعه جرئت بر ارتکاب کبایر و معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت اعتقاد آنست که اصحاب کبایر در جهنم خواهند بود و احادیث و اخبار در نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند کالصحیح از حضرت کاظم ع روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهد بود مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسیکه اجتناب از گناهان کبیره نکرده باشد از مؤمنان او را از گناهان صغیره سؤال نمیکنند حق تعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و محو می نمائیم گناهان شما را در مدخل و منزل نیکوئی گرامی راوی گفت یا بن رسول الله پس شفاعت برای کی لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی ع که گفت شنیدم از رسول خدا ص که نیست شفاعت من مگر از اهل کبائر از امت من و اما نیکوکاران پس بایشان راه اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت برای اهل کبائر میباشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر از برای کسی که پسندیده باشد و کسیکه مرتکب کبائر شود پسندیده نیست حضرت فرمود هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدش میآید او را این فعل و پشیمان میشود از آن و حضرت رسول فرمود که بس است پشیمانی از برای توبه فرمود که هر که شاد کند او را حسنه او و بد آید او را گناه او پس او مؤمن است پس کسیکه پشیمان نشود از گناهی که مرتکب او میگردد پس مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بنفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که در قیامت نیست ظالمان را دوستی و نه شفیعی که سخن او را بشنوند و اطاعت او کنند راوی گفت یا رسول الله بچه جهت مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب آن گردد حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود بر کبیره از گناهان را داند بعلم یقین که او را وعید عقاب کرده اند البته پشیمان میشود بر آنچه مرتکب شده است و هر گاه پشیمان شود تائب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هر گاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر آمرزیده نمیشود برای آنکه مؤمن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان میشد و رسول خدا فرمود که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند مگر آنکسی را که خدا دین او را پسندیده باشد و دین اقرار بجزا است بر حسنات و سیئات یعنی در دین داخل است و کسیکه خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود بر آنچه مرتکب شده است بر گناهان خود چون میداند عاقبت آن را در قبر و قیامت و در تفسیر عسکری مذکور است که رسول خدا فرمود که ولایت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنکه باو میرسد از تطهیر گناهان بمحنتهای دنیا و بعضی از عذابهای آخرت تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت موالی طیبین و محبت علی ع و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند هیچ چیز مگر آنچه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود

کسیکه انکار ولایت و امامت علی کند بچشم خود هرگز بهشت را نخواهد دید مگر در وقتیکه از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو بنمایند که اگر مؤمن میبودی و موالات علی میداشتی جای تو اینجا میبود و کسیکه ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید دوستان او را آتش بچشم خود نخواهند دید مگر در وقتیکه جای او را در قیامت باو می نمایند در جهنم و میگویند اگر شیعه و موالی علی نبودی جای تو اینجا میبود مگر آنکه گناه بسیار داشته باشد او را در جهنم عذاب کنند بنقدریکه از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام پاک میکند از چرک پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بیرون می آید حضرت رسول ص فرمود که از خدا بترسید ای گروه شیعه بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید و عبادات در زیادتی و رفعت درجات بهشت گفتند یا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو و علی فرمود کسی که چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی ص و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده و مخالفت کرده باشد شرایعی را که مقرر کرده باشند بیاید روز قیامت کثیف و چرک آلوده و نجس پس باو گویند محمد و علی که تو چرکین و نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان نداری و معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربین نداری مگر آنکه ترا پاک کنند از این کثافات پس او را داخل میکنند در طبقات بالای جهنم و بعضی از گناهان او را عذاب می کنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شداید بایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه بعضی از برگزیدگان خود را میفرستند که بر میچینند و میربایند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه را برمیچیند و داخل بهشت میگردانند و بعضی گناهان ایشان کمترست پس پاک میکنند ایشان را بشداید و نوایب که از پادشاهان بایشان میرسد و غیر ایشان تا آنکه بآفتها که در دنیا ببدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت می کنند تا کفاره گناهان ایشان شود و اگر گناهی باقی بماند که بعد از مرگ بایشان برسد کفاره گناهان ایشان میشود و اگر باز بماند بشداید عرصات قیامت و اگر بیشتر و عظیمتر باشد در طبقه اعلای جهنم عذاب می کنند و ایشان از سایر محبان ما عذابشان شدیدترست و گناهان ایشان عظیم ترست این جماعت را شیعه ما نمیگوئیم دوستان ما و دشمنان دشمنان ما میگویند و نیست شیعه ما مگر کسی که پیروی و متابعت ما کند و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا ع روایت کرده اند که فرمود بخدا سوگند که یکی از شما را در جهنم نخواهند دید بخدا سوگند که یکی را نخواهند دید راوی پرسید این در کجای قرآنست فرمود در سوره رحمن که میفرماید لا یسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان یعنی سؤال کرده نمیشود از گناه او از شما شیعیان انسی و نه جنی راوی گفت منکم در مصحف ما نیست حضرت فرمود بخدا سوگند بود عثمان انداخت و اگر نباشد باید عقاب خدا از همه برطرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق ع رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند گفتم ما نزد سنیان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست نشست و گفت چه گفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوگند که دو نفر از شما داخل جهنم نمیشود و الله یکی نیز داخل نمیشود و الله که شمائید اهل این آیه که مضمونش اینست چه میشود ما را چرا نمی بینیم مردانی چند را که ایشان را از شرار و بدترین مردم میشمردیم فرمود که سنیان شما را طلب میکنند در جهنم و یکی از شما را در آنجا نمی یابند و این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق ع که رسول خدا ص فرمود یا علی در روز قیامت تو بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور فرزندان تو پس بکجا خواهند برد شما را غیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید و با زنان و حوریان در منازل خود قرار گیرید حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بگشایند درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم شمیم بهشت را بیابند گویند ای مالک آیا طمع داری برای ما که خدا تخفیف دهد از برای ما عذاب را ما نسیمی می یابیم مالک گوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری بدیگری گوید که آیا تو عریان نبودی و من ترا جامه دادم و باز دیگری دیگری را خطاب کند که آیا

تو نمیترسیدی و من ترا پناه میدادم و دیگری بدیگری گوید یا فلان آیا ترا پنهان نداشتم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از
اهل بهشت داشته باشد دعا کند و او تصدیق نماید پس همه گویند بانها که پس مارا از خدا بطلبید که بشما ببخشد پس اینها
دعا کنند و خدا اینهارا ببخشد و داخل بهشت شوند پس ایشانرا در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان گویند پس اینها
گویند بانها که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا مارا از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید که این نام را از ما بردارد
و در بهشت جای بما بدهد ایشان دعا کنند حق تعالی بادی را امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و
ماوای در بهشت از برای ایشان قرار کنند و حسین بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که
گفت سؤال کردم از حضرت ع از جهنمیین فرمود که پدرم می گفت که از جهنم بیرون می آیند پس ایشان را بیرون میآورند
بسوی چشمه نزد دروازه بهشت که از آن عین الحیوة میگویند پس از آب آن چشمه برایشان میریزند پس چون گیاه میروید
گوشت و پوست ایشان میروید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق ع سؤال کردم از
حال کسیکه داخل جهنم میشوند پس ایشان را بیرون می آورند و داخل بهشت می کنند فرمود اگر خواهی ترا خبر دهم بانچه پدرم
در اینباب میگفت میفرمود که مردی چند را بیرون می آورند از جهنم بعد از آنکه ذغال سوخته شده باشند پس میبرند ایشانرا
بسوی نهری که نزد دروازه بهشت است از آب حیوان میگویند و از آن آب برایشان میریزند پس گوشتها و موها و خونهای ایشان
میروید و ایضا بسند موثق از حضرت باقر ع روایت کرده است که جماعتی را میسوزانند در آتش تا وقتیکه مانند ذغال میشوند
پس شفاعت ایشان را در مییابد پس میبرند ایشان را بسوی نهری که از عرق اهل بهشت بیرون می آید پس غسل میکنند در آن
پس میروید گوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برطرف میشود از ایشان کثافت اثر سوختگی آتش و داخل بهشت میشوند پس
در بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس همه صدا بلند میکنند که خدایا از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته میشود
پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در جهنم خواهند بود و ایشان را شفاعت نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از
عمران روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که سنیان میگویند تعجب نمیکنید از جماعتی که دعوی
میکنند که خدا جماعتی را از آتش بیرون خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد گردانید حضرت فرمود
که آیا نمی خوانند قول حق تعالی را و من دونهما جنتان در بهشت جنتی پست تر از جنتی می باشد و در جهنم آتشی پست تر از آتشی می باشد
انها با دوستان خدا در یکمسکن نخواهند بود و بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ منزلی می باشد و من نمیتوانم از ترس مخالفان
سخن بگویم وقتیکه قائم ع ظاهر میشود پیش از کفار ابتدا بسنیان خواهد کرد با علما ایشان و ایشان را خواهد کشت و در
مجمع البیان نیز مضمون این حدیث را از آنحضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام
در باب جهنمیان گفت داخل جهنم میشوند بگناهان خود بیرون میآیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت
کرده است که آخر کسیکه از جهنم بیرون می آید مردیست که او را همام میگویند و در جهنم عمری ندا خواهد کرد خدا را که
یا حنان یا منان **مؤلف گوید** که درین احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم بیرون میروند و داخل بهشت
میشوند محتملست که فساق شیعه در اینها داخل بوده باشند و محتملست که مخصوص مستضعفین بوده باشند و ابن
بابویه روایت کرده است در آنچه حضرت امام رضا ع از برای مامون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل
جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را و حال آنکه او را وعده آتش
فرموده است و مخلد بودن در آن و گناه کاران اهل توحید داخل آتش میشوند و بیرون میآیند از آن و شفاعت از
برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق ع نیز این را روایت کرده است و ایضا در کتاب فضایل
الشیعه از حضرت صادق ع روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانهای شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما
از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آن
حضرت روایت کرده است که فرمود مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند خدا او را
داخل بهشت میکند و مردی شما را دشمن میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را
داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعقوب روایت کرده اند که گفت خدمت حضرت صادق ع عرض کردم که
من اختلاط میکنم با مردم و بسیار میشود تعجب من از گروهی که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان
را امانت و راستگوئی و وفا هست و گروهی چند که ولایت شما را دارند و امانت و وفا و راستگوئی ندارند پس درست

نشست و رو بمن آورد غضبناک و فرمود که دینی نیست برای کسیکه عبادت کند خدا را با ولایت امام جایری که از جانب خدا نباشد
امامت او و عتابی و غضبی نیست برای کسیکه عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد امامت او گفتم
آنها را دینی نیست و براینها عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی را الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
فرمود یعنی خدا دوست و یاور آنها است که ایمان آورده اند بیرون میآورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و
آمرزش از برای آنکه اختیار کردند ولایت امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است والذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی آنها که کافر شدند دوستان و یاوران ایشان و پیشوایان ایشان باطلند
بیرون میبرند ایشان را از نور بسوی ظلمتها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را
که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای
ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند همیشه در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع
روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام جابری که
از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و البته عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام که
اعتقاد کند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند آن رعیت در نفس خود ستمکار و بدکردار باشد و ایضا
بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که بدرستیکه خدا شرم نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کند بامامی
که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد بدرستیکه خدا البته شرم میکند از آنکه عذاب کند
امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال خود ستمکار و بدکردار باشند و در عیون اخبار الرضا
بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم شد
هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا از جانب ما میکند و هر کس مظلمه او میان او و ما باشد ما
سزاوارتریم بانکه عفو کنیم و در گذریم **و ایضا** از آنحضرت روایت کرده است که حضرت رسول ص بعلی ع گفت بشارت ده
شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتیکه نفع نکند در آنوقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید
و شیخ طوسی روایت شده است از حضرت سید الشهدا که رسول خدا فرمود دوستی ما اهل بیت را مدارید که هر که
در قیامت ملاقات کند خدا را و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آنخداوندیکه جانم بدست قدرت
اوست که نفع نمی بخشد بنده را اعمال او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی نقی
که رسول خدا گفت یا علی جناب اقدس الهی امر زید ترا و شیعیان ترا و دوستان ترا و دوستان شیعیان ترا **و ایضا**
از حضرت امام رضا ع منقولست که گفت رسول خدا ص فرمود که حق تعالی میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و پیغمبر من
و بحق من و ولی من او را داخل بهشت میکنم با هر عملی که داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده است
که نمیخورد آتش کسیرا که اعتقاد داشته باشد باین حق **و ایضا** از حضرت صادق ع روایت کرده است که وصف نمیکند بندگی
این امر را یعنی امامت ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت در میان آنکسی هست در میان که گناهان بسیار میکند حضرت
فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر این کفاره گناهانش نشد رزق او را تنگ میکند و اگر این
کفاره گناهانش نشد جان کندن را بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید او را گناهی نباشد و او را داخل بهشت
میشود و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که مؤمن دو مؤمنست اول مؤمنیست که وفا کرده
است از برای خدا بشرطها که بر او شرط کرده است و اعمال ایمان را بجا آورده است چنانکه فرموده است رجال صدقوا
ما عاهدوا الله علیه و باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت پس در آخرت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان
خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و او در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت دیگری ندارد
دویم مؤمنی باشد که پای او میلغزد و مرتکب گناهان میشود پس او مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روییده گاهی کج
شود و گاهی راست بایستد و هر طرف که باد آن را بگرداند بگردد و آن کسیست که اهوال دنیا و آخرت باو میرسد و محتاج به
شفاعت است و عاقبت او بخیر است و عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود چه مانع است شما را از آن
که گواهی دهید برای کسی که بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است بدرستی که حق تعالی میفرماید بر من لازم است که
نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق ع روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص در سفر

سواره بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سؤال کردند فرمود که جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود سجده کردم از برای حق تعالی شکر او را چون سر برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت حسنین بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارة المصطفی روایت کرده است از حذیفة بن منصور که گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است که دوست ما بر اینحال باشد ولیکن ترا خبر دهم بکسی که بدتر از این مرد است و آن کسی است که بدتر از این مرد است آن کسی که نصب عداوت ما کند و پست ترین مؤمنان و حال آنکه در میان ایشان پستی نمیباشد شفاعت او را قبول میکنند در دویست کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و دریاها هفتگانه و زمینها هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نخواهد گردید و آن برادری که گفتی از دنیا نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند خدا او را ببلائی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد بدرستیکه شیعیان ما بر راه راستند و در خبر دیگر بسیار میگفت که دوستدار دوست آل محمد را هر چند بدکردار باشد و دشمن دار دشمن آل محمد را هر چند روزه دار روزها باشد و شبها بعبادت بایستد و ایضا از حضرت باقر ع روایت کرده است که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناه و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم بترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سواره بر ناقهها که بالهای آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای آنها از یاقوت سرخ باشد از حریر نرمتر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند و بروایتی یکرنگ جامهای سفید پوشیده باشند مانند شیر و نعلهای آنها از طلا در [illegible] باشند که بندهای آنها از زمرد باشد که بدرخشد و آن ناقها از نور باشند و جهازهای آنها از طلا باشد مکلل بدر و یاقوت تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق ع و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد فرمودند بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم هر چند زنا کند و هر چند دزدی کند بسر اشارت نمود که بلی و ایضا روایت کرده از عمرو بن الیاس که گفت داخل شدند بر ابو بکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقتی نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که من از او شنیدم که فرموده که مس نمیکند آتش جهنم کسیرا که در وقت مردن معتقد بولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانکه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت باقر ع فرمود ای جابر آیا اکتفا میکند کسیکه دعوای تشیع میکند بهمین که قائل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسیکه بپرهیزد از معصیت خدا و اطاعت او بکند ای جابر نمیشناختند پیشتر شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی بپدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان و فقرا و مسکینان و قرض داران و یتیمان و راستگوئی و حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر بنیکی و امینان خویشان و قبیله خود باشند در همه چیز پس جابر گفت یا ابن رسول الله من احدی از شیعه را باین صفات نمیبینم حضرت فرمود ای جابر براهها باطل مرو بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه حضرت رسول ص بهتر است از علی و عمل رسول را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل ثوابهائی که نزد خدا است میان خدا و میان احدی از خلق قرابت و خویشی نیست محبوب ترین بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد از برای خدا و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر بطاعت او و با ما برات بیزاری از آتش جهنم نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که ولی

خداست مطیع ما است و هر که عاصی خدا است دشمن ما است بولایت ما نمیتوان رسید مگر به پرهیزکاری و عمل و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسیکه عفیف باشد شکم و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهادش و سعی او در اجتهاد و طاعت و عمل خود را خالص کرده از برای خالق خود و امید ثواب و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را ببینی اینها شیعه جعفرند و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده اند که حضرت امیر در شبی از مسجد بیرون آمد و متوجه قبرستان شد جماعتی با او ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان توئیم یا امیر المؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان و گفت چرا نمی بینم در شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد رویانند از بیداری شب کور شده چشمهای ایشان از بسیاری گریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری عبادت شکمهای ایشان فرو رفته است از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته و از حضرت باقر ع منقول است که شیعه ما نیست مگر کسیکه اطاعت خدا کند و از ادریس [illegible] از حضرت صادق ع روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسیکه بزبان دعوی تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما ولیکن شیعه ما کسی است که موافقت کند بما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینها اند شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که نعمت حکمت داده شود پس باو داده شده است خیر بسیار حضرت فرمود حکمت شناختن امام است و اجتناب کبائر که وعید آتش جهنم بر آنها کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت از حضرت کاظم ع پرسیدم که گناهان کبیره آیا انسان را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود بلی گناهان کمتر از کبیره نیز او را از ایمان بدر میبرد حضرت رسول ص فرمود که زنا کننده در وقتیکه زنا میکند مؤمن نیست و دزد در وقتیکه دزدی میکند مؤمن نیست و ایضا بسند صحیح از عبدالله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم کسیکه مرتکب کبیره از کبائر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بدر میبرد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان خواهد بود یا عذابش را مدتی و انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره از کبائر را و حلال بداند بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب میکنند او را بشدیدترین عذابها و اگر معترف شود و بداند که گناه است که کرده است و بر آن حال بمیرد او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از اول خواهد بود و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا فرمود که سه خصلت است در هر که باشد منافق است هر چند روزه بدارد و نماز کند و دعوی اسلام کند کسیکه چون او را بر امری امین کنند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند بدانکه احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون میآرد اخبار بسیار است و در این اختلافات وجوه و مصالح بسیار است و از جمله آنها آنست که ارباب شهوات مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته مابین خوف و رجا متردد باشند که اعظم صفات اهل ایمان آنست و رجاء غالب منتهی میشود باغترار و ایمن بودن از عذاب الهی و از جمله گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم است و آن نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلق اند دوای هر دردی بدست تو داده اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوا کنی دوای هر دردی خود را بآیات خوف و بآنکه پروردگار تو فرموده است ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور ساخت ترا بپروردگار کریم که ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده و ببهترین صورتها مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر کنید در آیات و اخباری که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی که شفعای روز جزا اند میکنی تفکر کن که باعث ایمنی میگردد چرا آن شفعا خود در شبها و روزها از خوف حق تعالی میلرزیده اند و پیوسته آه جهان سوز از سینه حقیقت گنجینه بر میکشیده اند و نهرها از آب دیدهها حق بین بر رخسار مبارک جاری میکرده اند و ایضا شفاعت فرع ایمان است و ایمان نوع یقینی است و یقین از کبریت احمر نایاب تر است و ایضا چه میدانی که این ایمان ناقص بوسواس شیطانی بر طرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارها اند که برای حفظ از وسواس شیطان مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمان را در صندوق سینه و حقه دل تو گذاشته اند و فرایض و ترک کبایر قفلهای آن صندوق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازاله اخلاق سیئه پاسبانان آن صندوق و درج

اتمید که شیطانست در کمین تو نشسته است که اگر رخنه بیابد خود را بدرون سینه رساند وانچه تواند از جواهر حقایق ایمانی برباید
بانش شک و ود و شبهه همه را باطل کند و تو یکی از پاسبانان را بد میکنی که اینها حاضر و نیست و قفلها و دربندها محکم است
که شفاعت شفیعان کافی است و بخواب غفلت رفته و مست شهوات و لذات فانیه گردیده و وسواس خناس را در سینه خود جا داده
و ملائکه رحمت را که خازنان دینند از خود دور مانده و شب و روز ان دزدان ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن حیرت
و خاشاک شبهات با شیطانند و وقت جان کندن شیاطین علیه نیز یاور ایشان میگردند وقتی خبر میشوی و از خواب غفلت و مستی بیدار میشوی
و جهالت سستی و جهالت و هشیار میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود شده و ملائکه
غلاظ شداد بر سر تو ایستاده باشند هر چند رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا گوئی فایده نکند شفعا تو همه خصما تو باشند و روزهای
باطل تو همه بر طرف شده باشد از غرور باطل بغیر حسرت ابدی ثمری نداشته باشی نعوذ بالله من ذلک وهو الخسران المبین بسبب حیله
که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو خواهند ماند حضرت صادق فرموده است که حق تعالی از جمعی از صالحین
و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکردند بدرگاه حق تعالی که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا ای پروردگار ما
میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از انکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود این را برای این میگفتند که میدانستند که بعضی از دلها
بعد از هدایت میل بباطل میکند و ایضا آیات و اخبار که دلالت میکند بر انکه مؤمن یا شیعه بجهنم نمیرود چگونه بانها مغرور
میشوی حال انکه مؤمن و شیعه و محب معنی بسیار دارد چنانکه بعد از این بیان خواهد شد چه میدانی که در ان احادیث بچه معنی
وارد شده است و نجات در تو حاصل هست یا نیست و ایضا مگر حسرت زیانکاری آخرت منحصر در عذاب و عقوبت نیست حرمان از الطاف
خاصه الهی و درجات عالیه غیر متناهی و مهجوری از قرب و رضای حضرت سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع
بهشت چریدن بس نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفیست که ترا باعث بر عمل
میشود و در اجرا ز معاصی میگرداند بهترین احوالست و اگر خوفیست که مورد سوء ظن بحق تعالی و کرم او گردد و ترا از دعا و
عمل مسند کرداند از جمله گناهان کبیره است و اگر چنین حالتی ترا عارض گردد در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نمائی و در وقت
احتضار و نزدیک بان غلبه رجا بر خوف بهتر است **فصل دهم** در بیان معنی اسلام و ایمان و کفر و ارتداد است و احکام انها بدانکه
خلافست در معنی ایمان و اجزای ان و مشهور میان متکلمین انستکه ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن و در حقیقت شرعیه
ان خلاف کرده اند و خلاصه سخن در اینجا انستکه ایمان یا از افعال قلوبست و بس یا از افعال جوارح است و بس یا از هر دو است اول
که باقرار قلبی تنها باشد مذهب اشاعره است و جمع کثیر از شیعه امامیه و خواجه نصیر در فصول باین قائل شده است لیکن در معنی
تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند بستن قلبست بان چیز معلوم مراد از خبر یا مخبر و ان امریست
که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بران مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست که بی اختیار و کسب حاصل میشود
مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق انستکه باختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر یا مخبر پس اگر العلم در دل
تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب ایشان لازم میاید که اکثر کفار که علم بحقیقت
محمد داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند و این مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون امد
بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادوئیست هویدا پس فرموده است و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم یعنی انکار
کردند انها را و حال انکه یقین کرده بودند بانها نفسهای ایشان و ایضا فرموده است پس چون امد بسوی ایشان انچه را که میدانستند کافر شدند
بان پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانچه مشروطست بانکه فعلی از و ظاهر نگردد که موجب کفر
باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال ان چنانکه دانستی یا انکه گوئیم مراد از تصدیق انستکه باور دارد و دین خود قرار دهد
و ملتزم بلوازم ان باشد و در غیر حالت ضرورت و اکراه و تقیه باشد که فعل جوارح تنها باشد یا تلفظ بشهادتین تنها است مذهب کرامیه است
از سنیان که میگویند هر کس شهادتین بگوید او مؤمن است هر چند بدل انکار کند و این قول بطلانش ظاهر است و مخالف اجماع امت و قول حق تعالی که
گفتند اعراب که ما ایمان اورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید و لیکن بگوئید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در
دلهای شما یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعات واجبه و مستحبه و این مذهب خوارج است و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله
قائل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و این مذهب ابو علی جبائی و ابو هاشم و اکثر معتزله بصره
است و اگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارتست از اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثان
است و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکند از بعضی آیات که در صفات مؤمنان وارد شده

است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدلست و اقرار بزبان و عمل بارکان و اعضا و جوارح و بر خصوص این مضمون
احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید باین قائل شده است که عبارتست از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و اینمذهب خواجه نصیر است در تجرید
پس در اینجا هفت مذهب و سه مذهبست که علمای امامیه باین قائل شده اند و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی
بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر میکند جمع میان انها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول انکه قائل شویم
بانکه ایمان در لسان شرع بر چند معنی اطلاق میکنند اول عقاید حقه است با ترک کبایر و فعل فرایض که ترک انها داخل گناهان کبیره است
مانند نماز و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و باین معنی از بسیاری از اخبار صحیح و معتبره بسیار ظاهر میشود دویم عقاید حقه با فعل
جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود سیم یقین بعقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و
ترک محرمات و مکروهات چهارم محض عقاید ضروریه با عدم انکار انها یا انکار انها با علت تقیه چنانکه سابقا مذکور شد و
اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکند چنانکه از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که اصحاب کبائر نه مؤمنند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانند
و در احادیث خاصه بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافر است و مانع الزکوة و تارک حج کافر اند و زانی در وقت زنا مؤمن
نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست یعنی انکه روح ایمان در وقت زنا از او دوری
میکند چون فارغ میشود یا توبه میکند باز عود میکند و ثمره که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت و اهانت و عقوبت و عذاب
در دنیا و اخرت زیرا که کسیکه اجتناب از کبایر کند گناهان صغیره او مکفر است و مغفور است بنص قران دویم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات
و ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعیکه مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان یا تارک غیر فریضه باشند
از واجبات و ثمره این ایمان ملحق شدن بمقربان و حشر با صدیقان است با تضاعف مثوبات و رفع درجات سیم عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال و
فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در صفات مؤمن و صفات شیعیان
آیات سوره مؤمنان و غیر ان وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین بائمه
و ائمه طاهرین شده است و در تفسیر قول حق تعالی و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون یعنی ایمان نمیاورند اکثر ایشان بخدا مگر
انکه ایشان مشرکند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی بلکه اعتماد بر غیر جناب اقدس الهی داخلست در این شرک حتی اعتماد کردن
در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتان انگشت بانگشت و ثمره این ایمان انهاست که از برای انبیا و اوصیا وارد شده است
در درجات کمال و قرب نزد خدا و عشق کبری و الهامات حق تعالی و مراتبیکه عقل از ادراک انها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون
اعمال مطلقا و ثمره که بران مترتب میشود در دنیا امان یافتن است در جان و مال و عرض از کشته شدن و از اخذ اموال و اسیر شدن و
اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر انکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن یا سنگسار کردن یا تعزیر کرده شود و در اخرت
انکه اعمالش صحیح است فی الجمله و گو بدرجه قبول نرسد و او را از عذاب نجات میدهد گو مستحق ثواب نباشد یا باشد فی الجمله اما مستحق
درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنابر یک قول مطلقا داخل جهنم نشود گو در برزخ و قیامت عقوبتها باو وارد
شود بنابر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد روز قیامت و اکثر متکلمین امامیه ایمان
بر این معنی اطلاق کرده اند با اقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروطست
بانکه فعلی که موجب کفر او باشد از او صادر نشود چنانکه مذکور شد و در کفر بکیره قابل این معنی داخلند جمیع فرق ارباب ملل
باطله از کفار و مشرکین و منافقین و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناوسیه و هر که غیر شیعه
اثنا عشری است زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانچه سابقا مذکور شد پنجم انستکه تکلم بشهادتین میکند و انکار امری که ضروری
دین اسلام است ظاهر نکند و فعلی که مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد از و صادر نشود و اگر اعتقاد در دل باینها نداشته باشد
هر چند اعتقاد بهمه ائمه نداشته باشد و ظاهرا ان هم نکند و ثمره این ایمان بنابر مشهور انستکه جان و مالش محفوظ باشد و او را نکاح
توان کرد و مستحق میراث مسلمانان باشد و سایر احکام ظاهره مسلمانان بر او جاری باشد بنابر مشهور اما در اخرت هیچ بهره
ندارند و هیچ عمل از اعمال او مقبول نیست و مثل سایر کفار است بلکه از بعضی از انها بدتر است و منافقان در این ایمان داخلند
باین وجه جمع میان آیات و اخبار میتوان شد در هر مقام مناسب آن مقام بر یکی از این معانی محمول خواهد شد **وجه دویم**
انستکه ایمان عبارتست از اصل عقاید حقه با شرط اعمال و باین وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار میتوان شد اما با بعضی
انضمام با وجه اول چندان فایده نمی بخشد **وجه سیم** انستکه ایمان محض عقاید حقه باشد و انچه در اخبار وارد شده است
که دلالت بر دخول اعمال با شرط اعمال و ترک منهیات و اخلاق محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و آیات و اخبار

مختلفه محمول بر این مراتبست و اکثر علمای امامیه بر این وجه میان آیات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگرچه نزدیکست بوجه ثانی اما بر وجه اول انسب و الیق است

وجه چهارم آنستکه گوئیم ایمان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در تزاید میباشد و باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبه یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار دارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید شیری متوجه است باین خانه اید البته باید که خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتنا نمیکند هرچند خبر او بیشتر میرسد قراین او بیشتر ظاهر میشود خوف و هراس او بیشتر ظاهر میشود و تدبیر دفع او بیشتر مینماید تا آنکه بحدی میرسد که شیر را از دور میبیند در اینوقت بدیوار بر میجهد و میگریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر می افکند و همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر میشود شوقش بآنچه که موجب ثوابست و حذرش از آنچه موجب عقابست زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمانند چنانکه از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول فرمود که ایمان بآراستن خود و آرزوها درست نمیشود ایمان آنستکه خالص و صاف باشد در دل و اعمال تصدیق آن کنند و گواهی دهند در حصول آن بدل چنانکه حیات بدنی آدم بقلبست حیات روحانی و ایمانی بقلبست چنانکه بینائی و شنوائی ظاهری بگوش و چشم سرست بینائی و شنوائی روحانی بچشم و گوش دلست کسی که حیات ایمانی ندارد مرده و از مرده بدتر است چنانکه حق تعالی فرموده در حق کافران و ایشان مرده اند زنده نیستند و فرموده است در حق ایشان که کرانند و لالند پس نمیبینند و تعقل نمیکنند چیزی را و فرموده است در حق ایشان که دیدهای سر ایشان کور نیست و لیکن دیدهائی که در سینه های ایشانست کورست و این بسبب اینستکه حیات عبادات از امریست که منشأ علم و قدرت باشد و آثار بر آن مترتب شود و حیات ظاهر منشأ علوم محسوسه میشود که در دو روز دنیای فانی بکار او می آید و حیاتی که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الاباد باقی و آثارش معنوی است و موجب معرفت و قرب الهی است چشم و گوش دل را میگشاید و الهامات ربانی بگوش جانش میرسد و اشیاء را بنور حق می بیند که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و پیوسته با ملائکه ربانی همراز است در میان مقربان خدا محشورست و این بدن بمنزله خانه ایست که روزنها دارد از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میشود هر چند این چراغ افروخته تر و پر نورتر میشود انوار و آثارش از درها و روزنها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب در عرف دو معنی اطلاق میشود یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپست و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیات آدمی بروح حیوانی است و روح حیوانی بخار لطیفی است که حاملش خونست و منبعش قلبست و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از آنجا بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات او موقوفست به بدن و آلات آن و باین جهت با آنکه از عالم قدس است تعلقی با بدن کثیف بهم میرساند و الا بجز یکی با عث حیات بدنست و منشأ ادراکات جزئیه است که روح حیوانی است تعلق میگیرد بتدبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن باینمعنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند چندانکه اتصاف نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بدنی هرچند ماده اش در قلب صنوبری بجمیع بدن بیشتر بهم میرسد قوه اعضا و جوارح بیشتر میشود مانند چشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هرچند آب در چشمه بیشتر نهرها معمورتر میباشد و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و جداول از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدنی روان میشود و قسمت حقیقی و بخشنده روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک از آنها قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریای نامتناهی پیوسته جاریست اما بنده راضی و راسته بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زایل گرداند و خس و خاشاک مواد فاسده جسمانی را که از اخلاط بدنی بهم میرسد و گل و لای شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه انهار زایل کرده اند تا انهار اعین الحیوة جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بتائید حق تعالی جاری گردانند چنانکه از رسول خدا منقولست که در آدمی پاره گوشتی هست هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است و بروایت دیگر فرمود که هر گاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه خبیث است تمام خبیث است و از حضرت باقر منقولست که دلها بر سه قسمند یک دل سرنگون است و هیچ خیر در آنجا نمیکند و آن دل کافرست و یک دل آنست که خیر و شر هر دو در آن میاید هر یک قوی تر است بر دل غالب میگردد و یک دلیست که گشاده است و در آن چراغی از انوار الهی روشن است که پیوسته نور از آن ساطع است هرگز نورش بر طرف نمیشود و آن دل مؤمنست و از حضرت صادق منقولست که منزلت قلب از بدن آدمی بمنزله امام است نسبت بسایر خلق یعنی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکر دلند همه از جانب او متحرک میشوند مردم را خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل اراده میکند فرمان او را قبول می کنند همچنین بمنزله امام جانان عالمست و

باین نحو میباید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین ع فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل او است که امور آخرت خود را بآنها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور غائبه را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها می بیند و اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق ع فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوشش خیرات و طاعات را امید مد و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهها و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت صادق ع فرمود که پدرم میفرمود هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مانند گناه بدرستیکه دل مرتکب گناه میشود تا وقتیکه گناه بر آن غالب میشود و آن را سرنگون میکند که خیری در آن قرار نمیگیرد ایضا از آنحضرت منقولست که حق تع بحضرت موسی ع فرمود که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دلست از حضرت امیر ع منقولست که آب دیده خشک نمیشود مگر بقساوت قلب و قساوت قلب نمیباشد مگر بسیاری گناهان و در اینباب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد پس باین تحقیق اصل ایمان معلوم شد امر قلبی است و از اعمال دلست و مراتب مختلفه دارد و بهر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مترتب میشود و اینها آثار آن ایمان و شواهد حصول آنند و باین وجه جمع میان آیات و اخبار متواتره میتوان کرد و در بعضی مقامها بیان معنی دیگر ضرور است اول آنکه خلافیست که آیا ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه و اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبارت از یقین بعقاید ایمانیست و آن قابل زیادتی و نقصان نیست بعضی این خلاف را فرع خلاف در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند و معلومست که بنابر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاد و بکمی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را عقاید محض میدانند و میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخباری که دلالت بر زیادتی و نقصان کند تاویل میکنند که مراد بزیادتی کمال ایمان و بنقصان کمال آنست و بنابر تحقیقی که سابقا مذکور شد می تواند بود که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان بهم رسد چنانکه حق تع در قصه ابرهیم ع گفته است که سوال کرد از حق تع که پروردگارا بمن بنما که چگونه زنده میکنی مردهها را حق تع فرمود که آیا ایمان نداری گفت بلکه ایمان دارم و لیکن میخواهم دل من مطمئن گردد و ایضا در وصف مومنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان آیات ما زیاد میگرداند ایمان ایشان را و باز فرموده است زیاد ایشان را ایمان با ایمان ایشان و از این باب دلایل در آیات و اخبار بسیار است و ایضا معلوم است که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین رسول خدا و ائمه ع نیست و حضرت امیر فرمود که اگر پرده گشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد و معلوم است که این معنی مخصوص آنحضرت است و امثال او و از حضرت صادق منقولست که روزی جناب رسول خدا در مسجد نماز صبح گذارد پس نظر کرد بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک میگفتند دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر میاید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته است و چشمهایش در سرش فرو رفته است از او پرسیدند که بر چه حال صبح کرده و چه حال داری گفت صبح کرده ام با یقین حضرت فرمود بر هر چیز که دعوی کند حقیقتی و علامتی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من اینست که مرا پیوسته محزون و غمگین میکند و شبها مرا بیدار و روزها گرم مرا روزه میدارد و دل من از دنیا بیزار و گردانیده و آنچه در دنیا هست مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه رسیده است که گویا می بینم عرش خداوند کریم را که برای حساب نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که متنعم میباشند ایشان در بهشت و بر کرسیها نشسته تکیه کرده اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر [illegible] جهنم در گوش منست پس حضرت باصحاب خود خطاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور کرده پس بحارثه خطاب فرمود که بر این حال که داری ثابت باش گفت دعا کن که شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا نمود بعد از چند روز حضرت او را با جعفر فرستاد بجانب موته و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخباری که دلالت میکند بر این مطلب بسیار است دوم در بیان اجزاء ایمان قلبی است خواجه نصیر در قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او [illegible] و تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق بپیغمبری پیغمبران ع و تصدیق بامامت ائمه ع بعد از پیغمبر و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال آنکه اجماعی ایشان است که انکار ضروری دین موجب کفرست مگر آنکه از داخل تصدیق بنبوت دانند زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت است همچنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال اینها را از این جهت کفر میدانند و حق اینست که آنچه از ضروریات دین اسلام است ایمان بآن واجبست و انکار آن کفرست مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد هنوز اطلاع بر ضروریات دین اسلام بهم نرسیده باشد شهید ثانی قدس سره فرموده

است معلوم شد که بنابرین ایمان حاصل میشود به پنج اصل **اصل اول** معرفت حق جل و علا است و مراد باین تصدیق جازم ثابت بانکه خداوند عالمیان موجود است و ازلی و ابدیست و واجب الوجود بالذاتست یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست نه انکه محتاج بعلتی بوده باشد وانکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه داند او را از انچه لایق عظمت جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیه الهی اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است علم و قدرت است و حیوة و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته اند و بجای انها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدی بقا گفته اند علامه در بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است قدرت و علم و حیات و اراده و ادراک و کراهت و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق **دوم** تصدیق بعدل و حکمت خدا است عدل انستکه ظلم نمیکند و امری که عقلا قبیح است ازو صادر نمیشود و اخلال نمیکند بواجب خود در اموری که بخود واجب گردانیده است و حکمت انستکه فعل عبث ازو صادر نمیشود و کارهای او همه بحکمتست **سیم** تصدیق بنبوت محمد است و بجمیع انچه انحضرت اورده است تفصیلا در انچه معلوم باشد تفصیلا و اجمالا در انچه اجمالا معلوم باشد و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع انچه انحضرت اورده است کافی باشد در تحقیق ایمان اگر مکلف قادر باشد بر علم انها تفصیلا و اجبست علم بتفاصیل انچه انحضرت اورده از شرایع از عمل بان و اما تفصیل انچه خبر داده است از احوال مبدء و معاد مثل تکالیف بعبادات و سؤال قبر و عذاب ان و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان و پرواز کردن نامهای اعمال و سایر اموری که بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول خبر داده است بانها ایا تصدیق تفصیل انها معتبرست و در تحقیق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند بانکه تصدیق بانها مفصلا معتبرست در تحقیق ایمان پس گفته است ظاهر انستکه تصدیق بانها اجمالا کافی باشد باین معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هرچه پیغمبر بان خبر داده است حق است بحیثیتی که هر وقتی نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات انها تفصیلا تصدیق بان نماید مؤمن است هرچند هنوز بتفصیل ان جزئیات مطلع نشده باشد و مؤید اینست که اکثر مردم در صدر اول علم باین تفاصیل انجزئیات مطلع نشده باشند و مؤید اینستکه اکثر مردم را علم باین تفاصیل نبود بلکه بعد از ان بتدریج مطلع میشدند باانکه از اول حال تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتیکه بر همه انها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار همینست مشاهد است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می اید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بانها از مکملات ایمانست و گاه هست که واجب میشود از جهت محافظت احکام شرع از نسیان و دور کردن شبههای گمراه کنندگان و داخل نکردن انچه در دین داخل نیست در ان پس این بسبب دیگر است از برای وجوب نه از انجهت که موقوفست ایمان بران و یا معتبرست در تحقیق ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول و طهارت او و انکه او خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست و غیر انها از احکام پیغمبری و شرایط ان از کلام بعضی علما ظاهر میشود که معتبرست و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد **مؤلف گوید** که اگرچه ظاهر انست که در حکم بایمان کسیکه غیر ایمان باصول خمسه تفصیلا و اجمالا ما جاء به النبی اجمالا کافی باشد اما شرطست که منکر ضروریات دین اسلام نشود زیرا که کسیکه در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمیشود که بر انها مطلع نشده باشد مثل نماز و روزه ماه رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حق او جهل بانها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند و بعد از القا بر او اگر قبول نکرد مرتد خواهد شد چنانچه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول و این اصل مخصوص فرقه امامیه است و از ضروریات دین اسلام و مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول و شرطست که تصدیق کنند بانکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان در اوامر و نواهی بر همه خلق واجبست زیرا که غرض از حکم بامامت ایشان همین است و اعتقاد بانکه ایشان معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و انکه ایشان بنص خدا منصوبند نه باختیار مردم و انکه ایشان امامانند حافظ شرع حضرت رسولند و عالمند بانچه صلاح امت در انست از امور معاش ایشان و معاد ایشان و انکه علم ایشان از روی اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند از کسی که بهوا و خواهش نفس سخن نمیگفت و انچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است یا بنفسهای قدسی که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب حق تعالی بر ایشان فایض میشد یا بجهات دیگر که موجب یقین ایشان میگردید همچنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هرگاه ایشان محتاج می شدند ملک با ایشان القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش میشد و انکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمی باشد و الا زمین با اهلش فرو رود و انکه بتمام شدن ایشان تمام میشود و زیاده بر ایشان نمیباشد و اخر ایشان مهدی است

و او زنده است و چون از جانب خدا مرخص شود ظاهر میشود کلا در تحقیق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرط است یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب طاعت ایشان کافی است دو وجه است که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاریست و میتوان ترجیح داد قول اول را بانکه انچه دلالت بر امامت ایشان میکند دلالت بر جمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیگر که اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت و وجوب طاعت همچنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علمای نیکوکار میدانسته اند چنانچه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذلک ائمه علیهم السلام حکم بایمان بلکه بعدالت ایشان میکرده اند یا کافی است هر شخصی را که امام گذشته را تا امام زمان خود بداند هرچند امامت باقی ائمه را نداند ظاهر انستکه کافی باشد و بسیاری از کتب و احادیث و رجال روایات هست که دلالت میکند بر این و وجوب اعتقاد بدوازده امام نیست بجهت انکه بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشند مثل مردم غیبت **مؤلف گوید** که حکم عاقل که شیخ زین الدین فرموده اند در مسئله اولی از هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما انکه اعتقاد بامامت و وجوب طاعت کافیست بوجه است زیرا که بسیاری از صفات ائمه هست که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است بحد ضرورت رسیده است که ائمه علیهم السلام انرا فرموده اند و این ضروری دین امامیه است و انچه ایشان میفرمایند حق است و از جانب خدا و حضرت رسول میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک را بنص دیگری چگونه اثبات میکنند پس همچنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسولست و ادمی را از اسلام بیرون میبرد همچنین انکار ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است و ادمی را از تشیع بدر میبرد پس کسیکه انکار حلال بودن متعه کند چون از ضروری دین شیعه است از تشیع بدر میرود و لهذا وارد شده است که شیعه ما نیست کسیکه متعه را حلال نداند و همچنین عصمت ائمه وانکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود و انکه حضرت قائم زنده است و ظاهر خواهد شد و انکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد وانکه عالمند بجمیع علوم که امت بانها محتاجند و امثال اینها معلوم است که ضروری دین شیعه است پس باید که انکار اینها منتهی بانکار امامت باشد و اما بعضی امور که بر علما و متتبعان اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار انها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملائکه با ایشان و نزول ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان بردن جسد انها بعد از موت باسمان و امثال اینها و انچه فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه بعصمت ایشان قائل نبوده اند و الا ممکن است که در انوقت ضروری دین نشده باشد **و ایضا** اگر انها را میگوید که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع صحابه بر جلالت ایشان شده است مثل زراره و ابو بصیر علما انها را اکثر تاویل کرده اند و قدح در سند انها کرده اند و اگر صحیح باشد چون معصوم نیستند ممکن است که لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد و مقرون بتوبه و عفو گردیده باشد و اگر انها را میگوید که در امثال غیر اینها وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است و ائمه علیهم السلام بنابر و بعضی مردم از برای مصالح ضروریه سلوک نیکو میکرده اند و انچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اعتقاد فقیر در اینجا تفصیل است بانکه اگر امامت دوازده امام یا بعضی از ائمه بعد را از معصوم شنیده است یا بسند متواتر باو رسیده است واجب است که اعتقاد کند والا اعتقاد بائمه بعد بر او لازم نخواهد بود و در قبر سؤال کردن از فاطمه بنت اسد از امامت حضرت امیر علیه السلام محمول بر اینست پس فرموده است **پنجم** اعتقاد بمعاد جسمانی است و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات ان و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار ان کرده اند و بمعاد روحانی قائل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد گفته است اما عذاب قبر و انچه از توابع معاد است که دلائل سمعیه بران دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مؤمن در بهشت پس شکی نیست در انکه واجبست تصدیق بانها اجمالا برای انکه امت اتفاق دارند بر انها و اخبار متواتر بر انها وارد شده است پس منکر انها از ایمان بدر میرود و اما تصدیق بتفاصیل انها مثل انکه حساب بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود و این محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیلی که باخبار و احادیث رسیده است پس ظاهر انستکه جهل بانها باعث قدح بایمان نباشد و همچنین بودن جهنم در زیر زمین بودن بهشت در بالای اسمان و امثال اینها **سیم** در معنی اسلام است و در اسلام خلافست بعضی را اعتقاد انستکه اسلام و ایمان هر دو بیک معنی اند و بعضی گفته اند اسلام اقرار بشهادتین است با اعتقاد بانها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این در دنیا نفع می بخشد و در اخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید امامیه بنا و ورد که عمده انها اقرار بامامت ائمه اثنا عشرست و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است گو بانها هم اعتقاد نداشته باشند پس منافقان نیز در دین داخلند و احکام ظاهری اسلام بر ایشان جاری میشود و بر اکثر معانی که سابقا مذکور شد نیز اسلام

را اطلاق میکنند حتی انکه بر انمعنی که اعلای مراتب ایمانست اسلام اطلاق میکنند که اسلام بمعنی انقیاد در جمیع اوامر و نواهی باشد و بثمر و نشان
انها است که در معنی ایمان مذکور شد اما ظاهر کاه اسلام را در مقابل ایمان اطلاق کنند یکی ازین دو معنی که در این مقام ذکر کردیم
مراد است **چهارم** خلافست در انکه ایا می باید ایمان بدلیل حاصل شود یا بتقلید در ان جایز است و این دو خلاف نزدیکند
بیکدیگر و ظاهر کلام علامه و اکثر علما انستکه بدلیل و برهان می باید حاصل شود بلکه بعضی دعوی اجماع بران کرده اند و
استدلال کرده اند بایات و احادیث که دلالت میکند بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فرع در انها داخل نباشد اصول
دین داخلست **و ایضا** در بسیاری ایات مذمت تقلید واقع شده است **و ایضا** حق تعالی فرموده است نیستند مؤمنان مگر
انها که ایمان اورده اند بخدا و رسول و بعد ارتیاب و شک نکرده اند خواجه نصیر در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان
و قائلان باکتفا بظن و تقلید استدلال کرده اند باینکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال القا دلایل و
براهین بر ایشان نکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین مینموده است **و ایضا** لازم می اید که حکم
کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند و باندک تشکیکی متزلزل میشوند و دور
نیست که این جماعت نیز داخل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند ضرور نیست که همه مردم
معارف ایمانیه را بدلایل تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد و بر دفع شبهها کفار و مخالفان قادر باشند بلکه و ا[جب]
کفائی است که در میان مؤمنان جمعی باشند از علما که دفع و رفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و ایمان اکثر خلق بر همین
که بدلایل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی در قران دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین
را باین نحو القا فرموده و روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم از اعرابی پرسید که خدا را چگونه شناختی و بچه دلیل دانستی گفت
پشکل شتر را در راهی که می بینم استدلال میکنم که شتری ازین راه رفته و پی پا که می بینم میدانم که ادمی ازینجا عبور کرده است
ایا اسمان باین ستارهای روشن و زمین باین درها و کوهها دلالت نمیکند بر خداوند خبیر حضرت فرمود بر شما باد بدین
اعرابی و اینمذهب در نهایت قوتست و کسیکه رجوع میکند باثار سلف و اخبار صدر اسلام میداند که هرگز امسلمانان
میکردند و تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای اثبات نبوت معجزه مینمودند و ایشان را بطاعات و عبادات امر مینمو[دند]
و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع ایات و استعمال طاعات بمرتبه علم الیقین میرسیدند ایشان را بعبادات و طا[عات]
امر مینمودند و بدلیل دور و تسلسل که ماده تشکیک و تعطیل است ایشان را نمی بستند و لهذا می بینیم که بعضی از عباد و زهاد که ثمرات
این علوم ظاهر نکرده اند یقین ایشان کاملتر است از اکثر مدققین علما که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهها کرده اند و اثار ایمان
و یقین در اعمال انها ظاهرتر است از ایشان هر چند مهارت ایشان در ان علوم بیشتر میشود اثار علم و لوازم ایمان و معرفت و علم از
و غیر ان که ایات کریمه دلالت میکند بر انکه انها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کم مشاهده میشود پس معلوم میشود
که علم حقیقی ان نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوط تحقیق اینمعنی بوجه شافی نموده ام و این رساله گنجایش
ذکر انها ندارد **پنجم** خلافست در انکه مؤمن بعد از انکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر باشد ایا ممکن است که کافر شود
یا نه اکثر متکلمین خاصه و عامه را اعتقاد انستکه ممکن است که زایل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از ایات دلالت بر این میکند
چنانکه فرموده است انها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاد کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبه ایشان و ایشانند
گمراهان **و ایضا** فرموده است ای گروهی که ایمان اورده اید اگر اطاعت کنید فریقی از انها را که کتاب بایشان داده شده است میگردانند
شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و
املی لهم و باز فرموده است یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه الخ و ازین باب ایات بسیار است و نسبت بسید مرتضی و
جمعی از متکلمین شیعه داده اند که ایمان حقیقی زایل نمیتواند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده میشود کاشف از انست که پیشتر
ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان بمحض ظن بوده است و بمرتبه یقین نرسیده است و ایاتیکه دلالت میکند بر
امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بایمان زبانی نه قلبی همچنانکه حق تعالی در شان بعضی گفته است که ایمان اورده اند
ایشان و ایمان نیاورده است دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسیست که متصف باشد بظاهر
ظاهر شرع بارتداد دلالت نمیکند بر انکه در نفس الامر مرتد شده است که باشد در اصل کافر بوده باشد و ما بحسب ظاهر حکم
باقرار و ایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او بارتداد کنیم و ممکن است که در اصل مؤمن بوده باشد نزد خدا و بر ایمان خود
بوده باشد و چون هتک حرمت شرع کرده است از برای عقوبت او و شیاع حکم بارتداد او کرده باشد که قواعد الهیه محفوظ ماند و کسی جرئت

باین

باین امور نکند چنین گفته اند بعضی از محققین متاخرین از جانب سید مرتضی و این بسیار بعید است و ظواهر ایات و اخبار را بمحض
این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تاویل نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در انکه زوالش ممکن
است و اگر که یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز ممکن است که یقینیکه از بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بطرو
شبهها قویه که قدرت بر دفع انها نداشته باشد زایل گردد بطریان ضد ان که شک باشد یا ظن بنقیض ان و بعضی از جانب سید گفته
اند که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین واقعی نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند سجده
و استخفاف بمصحف مجید الهی جواب گوئیم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال را از کسیکه متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند
بالذات ممکن است پس اگر این افعال از و صادر شود دلیل انست که بان یقین متصف نبوده و در دعوای خود کاذب بوده و حق انستکه اگر
یقین کاملی بوده باشد که مخصوص مقربانست که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال ان یقین محالست و هم صدور این افعال از و
و اگر بمحض عدم تجویز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلیکه بران قائم شده باشد زوال ان بشبهه و صدور این فعل هر دو از و ممکن است
چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی فمستقر و مستودع که ایمان بر دو قسم است یکقسم ایمانیست که مستقر
و ثابتست که هرگز زایل نمیشود و زایل نمیشود و دیگر ایمانیست که بودیعه و عاریه سپرده اند که اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد
سلب میکند و کلینی بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده که بخدمت حضرت صادق عرض کردم که چرا چنین میتواند بود که مردی نزد
 خدا مؤمن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد و نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر پس حضرت فرمودند خدا عادلست و نخوانده است
مگر بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمیخواند احدی را بسوی کفر پس هر که ایمان اورد بخدا پس ثابت باشد ایمان او نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدا عز
و جل بعد از ان از ایمان بسوی کفر پس هر که ایمان اورد بخدا پس گفتم مردی کافر میباشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است ایا او را نقل میفرماید
از کفر بسوی ایمان فرمود که بدرستیکه خدا خلق کرده است همه مردم را بر فطرتی که مجبول گردانیده است ایشان را بان نمیدانستند ایمان بشریعتی
را و نه کفر انکار بشریعتی را تا خدا فرستاد رسولانرا که بخوانند مردمانرا بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را نکرد مولف گوید
گویا مراد بفطرت قابل کفر و ایمان هر دو بودند حاصل جواب انستکه حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند
هر چند تفاوت داشته باشد قابلیات و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامه براهین و حجج و هیچ
کسرا در قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بحسب خلقت و نه بحسب تقصیر در هدایت و اتمام حجت
لیکن بعضی مستحق هدایات خاصه از جانب حق و فیاض مطلق گردیده اند و اینها تویید ایمان او میکردند بعضی که بسوء اختیار و اعمال خود
مستحق ان هدایات نگردیده اند کافر شده اند و مع ذلک باز مجبول و مجبور بر کفر نیستند و این معنی امر بین الامرین است که در اول رساله
بان اشاره شد محتملست که مراد از دو فقره اخر حدیث ان باشد که بعضی بان هدایت یافتند عامه و بعضی هدایت نیافتند و این بطریق متکلمین
است و معنی اول با بسیاری از اخبار موافق است **و ایضا** بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که حق تعالی افریده است خلقی را
برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و افریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و خلقی را در میان اینها
افریده است و بعضی از ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر که خواهد سلب کند از ایشان
سلب میکند و بسند حسن از حضرت باقر روایت کرده است که بنده هست که در صبح مؤمن و در شام کافر است و بنده هست که در
صبح کافر است و در شام مؤمن است گروهی هستند که ایمان را بایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را معارین
مینامند **و ایضا** از عیسی قمی روایت کرده است که گفت من در دولتسرای حضرت صادق نشسته بودم و حضرت امام موسی کوچک
بود و بره ملخود داشت و با او بازی میکرد و من با انحضرت گفتم که ایکودک نمی بینی که پدر رفته ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از ان
نهی میکند که قبل ازین ما را امر کرده که ابو الخطاب را دوست میداریم و الحال امر میکند که او را لعنت کنیم حضرت در ان کودکی فرمود
که خلق کرده است خدای تعالی خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمیشود و خلقی را از برای ایمان که هرگز زایل نمیشود و خلقی را افریده است
در این میان که عاریه داده است بایشان ایمان را و ایشان را معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب می
کند و ابو الخطاب از انها بود که ایمان را باو عاریه داده بودند عیسی گفت چون بخدمت حضرت صادق رفتم سوال و جوابرا با
حضرت عرض کردم فرمود که او چشمه علم نبوت و پیغمبر است و بسند دیگر از حضرت صادق روایت کرده است که حق تعالی مجبول
گردانیده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول گردانیده است اوصیا پیغمبران
را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمان عاریه داده است و اگر دعا و الحاح بکند در دعا ایمان
خواهد بود و بسند معتبر روایت کرده است که انحضرت فرمودند بدرستیکه حضرت وندامت و ویل تمام و عطا برای کسی است

کم

که منتفع نشود بانچه دیده و دانسته است و عمل نکند بعد خود بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود را و نفع و ضرر انرا پرسید
بچه چیز میتوان دانست که کی نجات خواهد یافت از اینجماعت که دعوای تشیع میکنند فرمود که هر کرا کردارش موافق گفتارش
باشد پس گواهی داده شده است از برای او بنجات و هر که فعلش با قولش موافق نباشد دین او عاریست باو امانت سپرده اند
و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده است طایفه مؤمنان را بپیچیده بر ایمان حق تعالی اگر خواهد بسوزاند انچه در ان پنهانست
از ایمان و ظاهر و نامی کرده اند میریزد بران باران حکمت و تخم علم را در ان میکارد و زراعت کننده ان و دهقان ان پروردگار عالمیان
است و بروایت دیگر فرمود که دل ادمی مضطرب میباشد در سینه و حنجره او تا انکه ایمان بر او بسته شود و در انوقت قرار میگیرد
از تزلزل و از اضطراب بیرون میاید چنانچه خدا فرموده و من یؤمن بالله یهد قلبه و در قراءت اهل بیت چنین است یعنی
هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میشود دل او از شک و شبهه و اضطراب **مؤلف گوید** که در احادیث بسیار این مضامین
وارد شده است و در ادعیه کثرت استعاذه از زوال ایمان بمضلات فتن وارد شده است و حق انستکه اگر ایمان بمرتبه یقین
کامل برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر است و از مخصوص انبیا و اوصیا و اکمل مؤمنانست چنانچه از
احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادر است و تکلیف عامه خلق باین حرج است بلکه از قبیل تکلیف بمحال است ظاهر
انستکه در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس باین مطمئن گردد کافی باشد و در زوال مثل این ایمان شک نیست که ممکن است و در جای
ایمان بسیار است چنانچه دانستی در بعضی ممکن است که زایل گردد بشک بلکه بانکار بر گردد و ان ایمان معاراست و در بعضی زوالش ممکن
نیست نه بقول و نه باعتقاد نه بفعل و در بعضی ممکن است زوالش بقول و فعل نه باعتقاد مانند جمعی از کفره که علم بصدق رسول الله
داشتند اما از برای اغراض باطله دنیویه انکار میکردند مانند ابو جهل و احزاب و مانند جمعی از منافقان صحابه
که نص بر خلافت امیر در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیده بودند و از برای حب دنیا انکار کردند پس بر تقدیر اشتراط یقین و
جزم در ایمان شکی نیست در انکه مشروط نیست بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند و
حال انکه نفسهای ایشان یقین بان داشت پس ممکن است تبدل بکفر و زوال ایمان یا بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم باو بکفر
فرموده است مانند فعل مثل سجده بت یا قتل پیغمبر یا امامی و القاء مصحف در قاذورات و استخفاف بکعبه و امثال ان ششم در بیان معنی
کفر و ارتداد است بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمانست از کسیکه شانش ان باشد که مؤمن باشد و چون معنی اسلام و
ایمان و ثمرات انها مذکور شد مقابل هر یک کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق ان ثمره ایمانی خواهد بود پس بنا بر مشهور که ایمان
اصل عقاید حقه امامیه است ثمره اش بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم است کفر باخلال یکی از ان عقاید حاصل میشود خواه بشک
در انها باشد یا باعتقاد بخلاف انها یا بانکه در اصل انها بخواطرشان خطور نکرده باشد چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید خمسه مشروط
بانکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات این ایمان که مذهب اثنا عشریه است نکرده باشد و فعلیکه مستلزم کفر
دین باشد از و صادر نشده باشد مثل استخفاف بقران یا کعبه یا سجده بت یا صلیب یا بستن زنار از برای اظهار اشعار کفر پس بفعل نیز اینها کافر
میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید و
دیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را باقرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی از انواع کفر خواه باظهار
مذهبی باشد که اهلش را بران میگذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا بانکار چیزی که ضروری دین باشد
یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن بافتاب یا بت و انداختن مصحف که بیهوده در نجاستها انداختن عمدا یا انداختن
نجاستها در کعبه عمدا یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بان و اما حکم مرتد مشهور میان علما انستکه مرتد بر دو قسم است فطری و
ملی فطری انستکه متولد در اسلام باشد یا انکه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او انستکه
اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا میشود و عده وفات میدارد و مالش را میان وارثان
قسمت میکنند این حکم او است ظاهرا و در ین خلافی نیست میان جمعی که ارتداد را دو نوع میدانند اما خلاف است در انکه میان
او و خدا ایا توبه او مقبول است یا نه اکثر را اعتقاد انستکه توبه اش مقبول است زیرا که شکی نیست که او مکلف باسلام و هر گاه توبه او
صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود پس بنا بر این اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شوند و قایل بر
قتل او نباشند توبه اش میان او و خدا مقبول است در عبادات و معاملات و صحیح است اما مال او و زن او باو بر نمیگردد اما
بعد از عده گفته اند که میتواند از او عقد دیگر خواست و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز میتواند خواست و این مسئله خالی از اشکالی
نیست و بعضی گفته اند میان او و خدا نیز توبه اش مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این محالست که خون بر خود لازم

اورده است

اورده است و ملی انستکه بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از ان مرتد شود این را موافق مشهور جبر بر توبه میکنند و اگر توبه
کند توبه اش بحسب ظاهر میان او و خدا هر دو مقبولست و اگر توبه نکند او را میکشند و در مدت تکلیف توبه او خلافست بعضی گفته اند
سه روز است چنانکه در روایتی وارد شده است و بعضی گفته اند حدی ندارد تا احتمال امید هد که بر گردد او را امیدوار کنند و جبر کنند
و بعد از انکه مایوس شوند او را میکشند و در مدت این احکام در باب مردانست و زنان را بعد از مرتد شدن حبس مؤبد میکنند
و نمیکشند هر چند مسلمان زاده باشد در وقت هر نماز او را میزنند که مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قایل شده اند که
مرتد یکقسم است خواه ملی باشد و خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند اگر توبه کند قبول میکنند و الا او را میکشند و اکثر
سنیان باین قایلند خالی از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و
حصری نکرده اند انها را و متفرقا در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین اسلام است پس ضرور است که در این مقام
بعضی مذکور شود بدانکه ضروری دین امری را گویند که وضوحش در ان دین بمرتبه رسیده باشد که هر که در ان دین باشد داند
مگر نادری که تازه بان دین داخل شده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و انها باو نرسیده باشد
مثل واجب بودن نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یک از انها و مشتمل بودن انها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیره الاحرام و قیام و قراءت فی
الجمله بنا بر قول اظهر هر چند بعضی از صوفیه انکار داشته باشند و مشروط بودن نماز بر طهارت فی الجمله بنا بر قول و واجب بودن
غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غایط و ریح وضو را بنا بر اظهر و واجب بودن یا راجح بودن غسل اموات
و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان فی الجمله و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه ماه رمضان و ناقض بودن اکل و
شرب معتاد بطریق معتاد و جماع کردن در قبل زن روزه دار و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن ان بر طواف بلکه سعی میان
صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه اجمالا اعم از وجوب و
استحباب بنا بر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمال و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و
فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راستگوئی که ضرر نرساند و بدی دروغ گوئی که نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواط بلکه بوسیدن
زن و پسر مردم از روی شهوت بنا بر اظهر و حرام بودن شراب انگور و نبیذ و شرابهائیکه از غیر انگور میگیرند حرمت انها ضروری
دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی را حلال میدانند اما دور نیست که ضروری دین شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک
و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران و دختران و دختر برادر و دختر خواهر و عمه و خاله بلکه مادر زن و جمع میان
دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت سود قرض فی الجمله بر احتمال و حرمت ظلم و خوردن مال مردم بی جهت شرعی و حرمت کشتن مسلمانان
بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بیجهت بامسلمانان و زدن و تعدی کردن ایشان بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمال
و رجحان سلام و جواب ان بر احتمال اقوی و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق
صله رحم بنا بر احتمال و رجحان سلام و جواب و حکم میراث فی الجمله و انکه وارث احق است بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت
فی الجمله بنا بر احتمالی و انکه تصدق و خیرات بمیت نفع میبخشد بنا بر اظهر و انکه روزه مجملا رجحان دارد و انکه نکاح باعث حلیت
وطی میشود و طلاق باعث تفریق میشود و انکه بدن از نامحرم باید پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورات اجانب و مرجوحیت
وطی حیوانات و انکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنا بر اظهر و انکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و
حرمت دزدی و راه زنی مسلمانان و حقیت قران مجید و منزل بودن از جانب خدا بلکه معجزه بودن ان بنا بر اظهر و مودت اهل بیت رسالت
و تعظیم ایشان و لهذا خوارج و نواصب کافرند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین در عرض این رساله
سابقا مذکور شد و غیر اینها از اموری که متواتر و معلوم باشد نزد عامه مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور است
که نزد شیعه امامیه ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنا عشر و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان
بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب حق تعالی و حضرت رسول بنا بر اظهر و انکه امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم
موجود است و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب خواهد گردید و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و جمیع
خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوای امامت و خلافت بناحق کرده اند بلکه خلفای بنی اسمعیلیه و ائمه متاخرین زیدیه که دعوای
امامت کرده اند و لعن و برائت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که با حضرت
امیر و حسنین جنگ کرده است و توبه او معلوم نشده است و بیزاری از جمیع ایشان عموما و اعتقاد بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد
و عمار خصوصا و خواص ائمه عموما و حلال بودن متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و مسح پاها در وضو و رجحان

از بالا بپائین شستن اعضاء وضو بنابر اظهر و عدم استحباب دست بستن و آمین گفتن در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم
در اذان و بر جان جلسهٔ استراحت بعد از سجدهٔ دوم بنابر احتمالی و استحباب سجدهٔ شکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا
و ائمه و تعظیم و تعمیر اینها بلکه زیارت قبور صالحان شیعه و خویشان و اقارب مؤمنین مطلقا بنابر اظهر و حرمت گوشت سباع و سایر
سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال اینها بنابر احتمال اظهر و حرمت وطی محارم بالفعل که بجوید بنابر احتمالی بلکه عدم قول
بجو مطلقا و عدم ساقط شدن عبادات و این را از جملهٔ ضروریات دین اسلام میتوان شمرد بجهة آنچه ظاهر میشود در دین ایمان و
مذهب اثنا عشری بمرتبه رسیده باشد که هر که درین داخل باشد از داند از ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار آن مستلزم
انکار صاحب آن دینست و اگرچه در کلام اکثر علما تصریح بآن نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری این دین بر ایشان لازم میاید
و احادیث بسیار وارد شده است که از ما نیست کسیکه ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعهٔ ما را حلال نداند و در باب بیزاری
از ابوبکر و عمر و اخراب ایشان و شاعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هرکه بیزاری از ایشان نجوید
شیعهٔ ما نیست بلکه دشمن ما است و در کتاب نفحات اللاهوت احادیث متواتره وارد شده است از طرق عامه و خاصه در اینها
ایراد نموده و در کتاب بحار الانوار زیاده بر این ایراد نموده ام و حضرت امام رضا در رسالهٔ شرایع دین که از برای مامون نوشته
فرموده که محض و خالص ایمان انستکه گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد و احد حقیقی است و اعضاء و اجزاء ندارد و همه
با و محتاجند و او قائم بذات خود است و همه چیز با و قائم است و شنوا و بینا و قادر است و بهمه چیز و همیشه خواهد بود و عالم است
و بهمه چیز جاهل نمیباشد و قادر است که هرگز عاجز نمیشود و بینا است که هرگز محتاج نمیشود و عالی است که هرگز جور نمیکند آفریننده
همه چیز است و مثل او چیزی نیست و شبیه و ضد و کفوی ندارد و او است مقصود خلق در عبادت و دعا و امید داشتن و ترسیدن
و محمد بندهٔ او است و امین او و برگزیدهٔ او است از خلق و بهترین مرسلان و خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست و تغییر دهنده
نیست ملت و شریعت او را و هر چه از جانب خدا خبر داده است حق است و واجبست تصدیق او و بجمیع هرکه پیش از و بوده است از پیغمبران
و حجتهای خدا و تصدیق کتاب و که صادق است و از هیچ طرف باطل با و راه ندارد و فرستاده شده از جانب خداوند حکیم و گواهی است بر
همه کتابهای خدا و حق است از فاتحه تا بخاتمه اش باید ایمان بیاوری بمحکم و متشابه و خاص و عام و وعد و وعید و ناسخ و منسوخ و قصهها
و خبرهای ان و بآنکه قادر نیست احدی که مثل آن را بیاورد و گواهی دهی که دلیل و راه نمائی بعد از او و حجت بر مؤمنان نماینده بامر
مسلمانان و سخن گوینده از قرآن و عالم باحکام آن برادر او و وصی و خلیفه و ولی او که نسبت با و بمنزلهٔ هرون است از موسی و او علی است
که امیر مؤمنان است و امام متقیان است و کشانندهٔ شیعیان و دست و پا سفیدان خود است بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث
علم جمیع پیغمبران و رسولان و بعد از او ائمه را یک یک شمرد تا حضرت صاحب و فرمود شهادت ده از برای همه ایشان بوصیت و امامت
و آنکه زمین خالی نباشد از حجت خدا بر خلق در هر عصری و زمانی و آنکه ایشانند عروة الوثقی و ائمهٔ هدی و حجت بر اهل دنیا تا
وقتیکه همهٔ خلق بمیرند و زمین و هرچه در زمین است بخدا میراث برسد و گواهی بدهی که هرکه مخالفت کند ایشان را گمراه کننده
و ترک کنندهٔ حق و هدایت است آنکه ایشان بیان کنندهٔ قرآنند و سخن گوینده اند از جانب حضرت رسول هرکه بمیرد و ایشان را
نشناسند بمرگ جاهلیت و کفر مرده است و آنکه از دین ایشان است ورع و عفت و راستگوئی و صلاح و استقامت بر حق و سعی
در عبادت و رد امانت کردن بنیکوکار و بدکردار و طول دادن سجده و روزهٔ روز و عبادت شب و ترک محرمها و انتظار بردن
فرج آل محمد و بصبر نیکو با مردم مصاحبت کردن پس افعال وضو را فرمود تا مسح پاها هر یک یکمرتبه و آنکه نمیشکند مگر بول
یا غایط یا باد یا خواب یا جنابت و آنکه هرکه مسح کند بر موزهها مخالفت خدا و رسول کرده و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است
پس غسلها واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجگانه و یکرکعت و فرمود نماز در اول وقت افضلست و فضل نماز جماعت بر
نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمیتوان کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است چون این را گفته سلام را گفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است
و هرگاه قصر میکنی روزه را نیز میباید افطار کرد و کسیکه در سفر روزه را افطار نکند از و مجزی نیست بر او قضا واجبست
و قنوت سنت واجبه است در نمازهای پنجگانه و نماز بر میت پنج تکبیر است و هرکه کم کند مخالفت پیغمبر کرده است و میت را باید
از پائین قبر برفق و مدارا ببرند و گفتن بسم الله در نمازهای سنت است و بعد از آن احکام زکوة مال و زکوة فطره را و احکام
حایض و مستحاضه را فرمود و روزهٔ ماه رمضان فریضه است و روزه را بنابر دیدن ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن و هم در افطار
کردن و نماز سنت را جایز نیست که بجماعت کنند زیرا که بدعتست و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه بعضی

از احکام روزه و حج را بیان کرده فرمود که جایز نیست حج مگر بنحو تمتع و حج قران و افرادی که عامه میکنند نمیباشد مگر از برای اهل
مکه و جمعی که در آن حوالی باشند و پیش از میقات احرام نمیتوان بست و جهاد واجبست با امام عادل و هرکه کشته شود از برای محافظت مال خود
شهید است و تغییر در بلاد واجبست و قسمیکه از برای تقیه بخورد از برای دفع ظلم از خود گناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت که سنیان میکنند
صحیح نیست و حضرت امیر فرمود که زنها نخواهید تا اینکه سنیان سه طلاق در یک مجلس میگویند که آنها شوهر دارند و زیاده از چهار
زن را در العقد دائم نمیتوان خواست و صلوات بر حضرت رسالت و آل او واجبست در هر موطن که نام آنحضرت مذکور شود در وقت
عطسه کردن و وزیدن بادها یا کشتن حیوانات و غیر اینها و دوستی دوستان حق تعالی واجبست و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان
و از پیشوایان ایشان واجبست و نیکی بپدر و مادر واجبست هرچند بت پرست کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا
جایز نیست زیرا که اطاعت نمیباشد مخلوق را در معصیت خالق و تزکیهٔ حیوانیکه در شکم حیوان دیگر باشد بذبح کردن مادر است و حلال است
اگر مو و پشم برآورده باشد و واجبست حلال دانستن متعهٔ زنان و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان بگفتهٔ عمر در میراث میکنند بدعت
و مخالف قرآنست و بافرزند و پدر و مادر احدی میراث نمیبرد مگر زن و شوهر مگر کسی که خدا از برای ایشان سهمی در قرآن قرار کرده است و اولی
و احق است بمیراث از کسیکه سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث بعصبات دادن چنانکه عمر کرده است از دین خدا نیست و مولود خواه دختر
باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید گذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن مو از طلا یا نقره تصدق باید
کرد و ختنه سنت واجبست از برای پسران و از برای دختران باعث گرامی کردن ایشانست نزد شوهران و حق تعالی تکلیف نمیکند
نفسی را مگر بقدر وسع و طاقت او و افعال بندگان مخلوق خدا است خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقدر شده است
اما فعل خدا نیست فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کنندهٔ همه چیز است بجبر قائل مشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال
ایشان و بتفویض قائل مشو که بایشان گذاشته است و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا بیگناه را عوض گناه دیگری عذاب نمیکند فرزند
بگناه پدر عقاب نمیکند چنانکه فرموده است متحمل نمیشود گناه کاری گناه دیگری را و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کند و حق تعالی را هست که عفو
کند از گناه و تفضل کند بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است از آنکه جور کند و واجب نمیگرداند خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان
مردم را گمراه میکنند بمعصیت و با فکند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و بر نمیگزیند از برای امامت کسی را که داند که او کافر خواهد شد و اطاعت
شیطان خواهد کرد در معصیت او و حجتی بر خلق نصب نمیکند مگر آنکه معصوم باشد از گناه و اسلام غیر ایمان است و هر مؤمن مسلمانست
و هر مسلمان مؤمن نیست دزد مؤمن نیست وقتیکه دزدی میکند و زنا کننده مؤمن نیست وقتیکه زنا میکند و آنها که گناه کبیره میکنند که
مستوجب حد میگردند مسلمانانند نه مؤمنند نه کافر و خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را داخل بهشت کند او را وعده
داده است و از آتش بیرون نمیآورد کافری را و حال آنکه او را وعید خلود در جهنم کرده است و نمی آمرزد شرک بخود را و میامرزد هر جرم
کمتر از آنست از برای هرکه خواهد و گناهکاران از اهل توحید داخل جهنم میشوند و بیرون میایند از جهنم و جایز است شفاعت از برای
ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بمعروف و نهی از منکر واجبست اگر ممکن باشد
و خوف برجان نباشد و ایمان ادای فرایض است که خدا در قرآن واجب کرده است و اجتناب از گناهان کبیره و ان معرفتیست بدل و اقرار است
بزبان و عملیست باعضا و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و منکر و نکیر و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری
از آنها که ستم کردند بر آل محمد و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون کنند و بنا ستم ایشان گذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند
و بیزاری از آنها که بیعت را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان بیعت خود را شکستند و پردهٔ حرمت حضرت رسول را دریدند و
زوجهٔ آنحضرت را بیرون آوردند از خانه و با حضرت امیر جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از آنها که بظلم و جور شمشیر بروی
ایشان کشیدند مانند عمرو بن العاص و معویه و والی مسلمانان کردند و بیزاری از اتباع ایشان و بیزاری از آنکه نیکان صحابه را از مدینه
بیرون کردند و سفیهها مثل معویه و عمرو بن العاص را والی مسلمانان کردند و بیزاری از آن شیاع که با حضرت امیر جنگ کردند و از
مهاجران از اهل فضل و صلاح را از منافقین کشتند و بیزاری از آنها که بر سر خود شدند مانند ابوموسی اشعری و اهل و
لایت و خوارج که حق تعالی در شان ایشان فرموده است آنها که گم و باطل شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکنند
که کار خوبی میکنند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت حضرت امیر و کافر شدند بملاقات او یعنی خدا را
ملاقات کردند و امامان را انداشتند پس حبط شد اعمال ایشان بر پا نمیداریم از برای ایشان میزان را و حضرت فرمود که ایشان سگان
اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قائدان جور اند اول ایشان و آخر ایشان یعنی
هرکه بغیر حق دعوی امامت کرده است و بیزاری از اشقیاء پی کنندهٔ ناقهٔ صالح از اشقیای اولین و آخرین که ولایت و محبت ایشان

اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه و واجبست ولایت و محبت آنها که بر طریقه پیغمبر خود رفته اند و تغییر و تبدیل در دین خدا
نکرده اند مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابو الهیثم و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمه
و ابو سعید خدری و امثال ایشان و ولایت اتباع و پیروان ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافته اند و حرام بودن شراب انگوری و
هر شرابی مست کننده کمش و زیادش و هر چیز بسیارش مست کند کمش نیز حرامست و مضطر شراب نمیخورد زیرا که او را میکشد و حرام
بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که از خونست و حرام بودن ماهی که
که فلس نداشته باشد و اجتناب از کبائر که آن کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر
و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت آنها در وقتی
است که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن بعفیفه
و لواط و گواهی دروغ و نا امید شدن از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب خدا و ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان
و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر ادا و دروغ و تکبر و اسراف و مال را تضییع
کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بعمل تاخیر کردن و جنگ کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه
اکثر این مضمون را بچندین سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که اینها دینست برای کسیکه متمسک شود باینها
و اراده کند خدا هدایت او را و بعد از آن اکثر اینها را مین که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرمود و زیاده بر اینها فرمود که نماز
نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کرده باشند و در افتتاح نماز نگویند تعالی جدک زیرا که بعقیده ایشان بعرض از جانب محمد برند
مربع کنند و خر نشستن نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجب و بیزاری از دشمنان ایشان واجبست و از آنها که ستم کردند بر
محمد و اهل بیت آنحضرت و هتک حرمت جناب آنحضرت نمودند و از فاطمه فدک را غصب کردند و میراث او را منع کردند و حق شوهر او را و قصد کردند که خانه او را
بسوزانند و اساس ظلم بر اهلبیت گذاشتند و تغییر سنتهای رسول دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معویه و اصحاب ایشان و خوارج
و واجبست بیزاری از قاتل حضرت امیر و جمیع قاتلان ائمه و واجبست از جمله مؤمنان که ولایت ایشان واجبست جابر انصاری و عبد الله بن
الصامت را نیز ذکر کرده اند و فرموده است که اصحاب حدود فاسقانند نه مؤمنانند و نه کافر و شفاعت جایز است برای ایشان
هر گاه پسندد خدا دین ایشان را و در کتاب اول مرتبه شرایط نجات را ذکر کرده است و چون این حدیث معتبر السند از دو معصوم بزرگوار در
بیان شرایع دین حق وارد شده بود در این رساله ایراد نمودیم هفتم چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند
و واجب میدانند تحصیل یقین را بمعارف بر اکثر دلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی گفته اند که وقتی مکلف
میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرطست در تکلیف کسی که قادر باشد بر آنچه مکلف شده است و تمیز میان
آن و غیر آن بکند پس قبل از این حال تکلیف ایشان محالست و بعد از آن مکلف میشود خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده
باشد پس ممکنست چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکنست چند سال بعد از آن نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف
و مراتب ادراک مردم در قوة و ضعف و بعضی از فقها گفته اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بسایر عبادات است که اول
بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجبست که مبادرت نماید بتحصیل معارف پیش از اشتغال باعمال و از شیخ طوسی نقل کرده اند
که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بحث کرده اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده
است از صبی تا بالغ شود پس باید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که اناث با نقص
عقل ایشان بعد از نه سالگی مکلف شوند و ذکور با آنکه عقل ایشان اکملست تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز
خلاف کرده اند در آنکه مکلف در وقتیکه مشغول نظر و فکر است چون معارف خمسه نظریست یا کافر است یا مؤمن سید مرتضی حکم
کرده است که کافر است و شیخ زین الدین گفته است که این بسیار مشکلست زیرا که لازم میاید که حکم کنیم بکفر همه کس در اول کمال عقلش
که اول وقت تکلیف بمعرفت است و باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت حق تعالی
و وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می آید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوئیم این نوع کفر صاحبش معاقب نیست و گوئیم
که اجماع کرده اند در آنکه کافر مخلد در جهنم است در زمانی که فرضست که انکار اختیار اعتقاد کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که هر گاه
از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر آنکه واسطه نیست میان این دو شق پس باید غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد
و این خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمیشود در جواب گوئیم که ممکن است داخل شدن و خلد در بهشت تفضلی باشد
از جانب حق تعالی مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی بر او گذشته باشد که ممکن باشد او را

تحصیل

تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیق آنست که چنین کسی را نه حکم بایمان میتوان کرد و نه حکم بکفر او و حقیقت در مدت نظر و فکر ملکیه
تبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمامی بر او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود بلکه او
باقی است بر این حالت تا بر او زمانی بگذرد که ممکن باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی و نزد فقیر حق آنست که
چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی در هر حالی بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است و خدا میفرماید لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها
حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر آنچه قابلیت آنرا باو داده و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزة
طیار روایت کرده اند که حضرت صادق ع فرمود که بنویسید از قول ما و اعتقاد ما اینست که حجت میگیرد خدا بر بندگان بانچه بایشان عطا
داده است و شناسانیده است پس رسول بسوی ایشان فرستاده و کتاب بر او نازل گردانیده و در آن کتاب امر و نهی کرده امر کرده بنماز و روزه و
فرموده که بخواب رفتید بر شما حرجی نیست چون بیدار شوید قضا کنید در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید بعد از صحت قضا کنید و همچنین
چنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان آسان کرده است و در هر امری خدا را بر ایشان حجتی هست و خدا را در آن مشیتی هست و من نمیگویم که بایشان
گذاشته است هر چه خواهند میتوانند کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود وا میگذارد و آنچه را بایشان
تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشان است و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است لیکن مردم در اکثر
خیری نیست که با این وسعت شریعت مخالفت کنند هم چنانکه فرموده است در باب جهاد که بر ضعیفان و بر بیماران و نه بر آنها که نمی
یابند آنچه خرج کنند حرجی و تنگی نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها که چون نزد تو آمدند
که ایشان را سوار کنی تو میگوئی من نمیابم چیزی که شما را سوار کنم بر آن بر میگردند و آب از دیده های ایشان میریزد پس خدا از اینها همه تکلیف
را برداشته حرجی نمی یابند و بر ایشان دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که خدا احتجاج نمیکند
بر مردم مگر بانچه بایشان داده است و شناسانده است بایشان و ایضا بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی
که فرموده است که خدا حکم نکند بگمراهی گروهی بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید بپرهیزند
فرمود که یعنی بشناساند بایشان آنچه باعث خشنودی او است یا باعث سخط و غضب او است و خدا فرموده است فالهمها فجورها و تقویها یعنی بیان
کرد از برای هر نفسی آنچه باید کرد یا باید ترک بکند و ایضا فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا حضرت فرمود یعنی
راه با و شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی یعنی اما قوم ثمود را هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند
در حدیث دیگر فرمود که هیچ کس نیست مگر آنکه حق بر او وارد میشود تا ظاهر میگردد خواه قبول کند و خواه نکند و کلینی روایت کرده که از
آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خدا است و بندگان را در آن عملی و دخلی نیست و ایضا روایت کرده است که عبد الاعلی
از آنحضرت پرسید که آیا در مردم آلتی و حالتی قرار داده اند که بمعرفت بان آلت توان رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده اند
فرمود نه بر خدا واجبست که تلقین او کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بوسع و امکان او و تکلیف نکرده است مگر چیزی که باو عطا
کرده است و در حدیث فرمود که شش چیز است که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث
دیگر فرمود که خدا را نیست بر خلق که بشناسند و خلق را بر خدا هست که ایشان را بشناساند و بعد از آن خدا را بر همه خلق هست که بعد
از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضا از آنحضرت پرسیدند که کسیکه چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمودند نه و بروایت دیگر
فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب گردانیده است بر ایشان در آن تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت
کرده اند از آنحضرت که رسول خدا فرمود که برداشته اند از امت من نه چیز را خطا و فراموشی و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند و آنچه ندانند و
آنچه طاقت آن نداشته باشند و آنچه مضطر باشند بان و حسد و فال بد و تفکر و وسوسه ها در احوال خلق مادام که بسخن نگویند و از این
قبیل اخبار بسیار است و در معنی اینها نیز سخن بسیار است که در سایر کتب خود ایراد نموده ام اما اجمالا معلوم است که تلقین چیزی را بکسی نکند
و در آن باب حجت بر او تمام نکند او را بر ترک آن عقاب نمیکند و اتمام حجت انواع میدارد و بیک قسم است که کسی پدر و مادر مسلمانش در
بلاد اسلام نشو و نما کرده و مذهب حق در نفس او جا کرده است و در اول بلوغ اطمینانی دارد بدین حق و این نیز چند قسم است یکی
آنکه حسن ظنی بپدر و مادر و خویشان و استادان از روی تقلید ظنی بهم رسانیده است و دور نیست که از برای اکثر خلق همین کافی باشد
چنانکه سابقا مذکور شد دوم آنکه در مدتی بتدریج دلایل اجمالیه بر گوش او خورده است و در اول بلوغ یا علم یا ظن قوی
بعلم از آن دلایل بهم رسانیده است و این نیز بطریق اولی کافیست و اگر طالب یقین باشند هر دو بطاعات و عبادات و در تحصیل علوم
اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کرم ذو الجلال طلب نهایت معرفت بکنند روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد
بود تا آنکه باعلا مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیر در این ابواب بکنند اگر فتنه مضله بایشان عارض شود که ایشان را

از دین

از دین برگردانند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه خواهد بود و اگر العیاذ بالله از دین برگردند تقصیر خود ایشان
است و اما جمعیکه در بلاد اهل خلاف می باشند اگر تعصب را بگذارند و طالب حق باشند بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
البته حق تعالی بالطاف و سبیلها برای هدایت ایشان برمی انگیزد ایشان را هدایت میکند و اگر نکند ایشان را معذور میدارد چنانکه گذشت
و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و کوشش بحق نکنند هرچند راسخ در دین خود باشند مقصر خواهند بود و معذور نیستند و لیکن باشد
که بعضی از ایشان که حق بر ایشان بهیچ وجه نرسیده باشد داخل مرجون لامر الله باشند و اما جمعیکه مشغول نظر باشند و متفحص دین
حق باشند خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود شک نیست که ایشان معذورند و اگر به بهشت نبرند
بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر الله سابقا مذکور شد و مجمل باید دانست که حق تعالی بر احدی از عباد
ظلم نخواهد کرد و تا حجت بر ایشان تمام نکند عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست بلکه اجمالا کافیست و
بهمین قدر که مذکور شد اکتفا توان نمود **فصل بیست و سیم** در انواع گناهانست و توبه از آنها در آن دو مرصد است **مرصد اول**
در بیان گناهان صغیره و کبیره است بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره دویم صغیره و کبیره آنست بدانچه
شیخ طبرسی و بعضی علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که همه شریکند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند بنسبت
بمافوق و ماتحت آنست مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است بنسبت بزنا و کبیره است بنسبت بنظر بنامحرم و مشهور این قول را بشیخ
مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز نسبت داده اند بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانچه حق تعالی فرموده است
که اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و میبخشیم گناهان شما را و باز فرموده است آنها که اجتناب میکنند از کبایر گناه
و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشد مگر لمم یعنی صغیره و در احادیث وارد شده است که گناه کبیره آدمی
از عدالت بیرون میبرد و صغیره اگر اصرار بران نکند از عدالت بیرون نمیبرد و دور نیست که مراد آنها از آنکه گناه صغیره نمی باشد این باشد
که گناه را حقیر نباید شمرد و معصیت خداوند کبیره و صغیر و حقیر نمی باشد و نافرمانی خداوند جلیل عظیم و بزرگست بلی بعضی گناهان از بعضی
بدترند و بعضی نسبت ببعضی خوردترند بنابراین پس حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت
بیرون میبرد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی معانی ایمان نیز بدر میکند چنانچه سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بدون
اصرار بران از عدالت بیرون نمیبرد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و خداوند بفضل خود آنها را می
بخشد و بر آنها بمقتضای وعده خود عقاب نمیفرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار اختلاف است
شهید گفته که اصرار یا فعلی است یا حکمی اصرار فعلی مداومت است بر یکنوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر را بی توبه و حکمی
آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما کسیکه صغیره بکند و در خاطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل
آن ظاهر آنست که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و کفاره آن باشد چنانکه در اخبار وارد شده است
این کلام شهید بود و بعضی گفته اند اگر صغیره بکند و بعد از آن عزم بر صغیره دیگر داشته باشد با اصرار بعمل لازم می آید و بعضی
گفته اند همینکه صغیره بکند بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل آمده و بنا برین فرق میان صغیره و کبیره نخواهد بود و بعضی گفته اند
بسیار کردن یکنوع از صغیره است و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیره است خواه از یکنوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قائل شده اند که
بهر یک از اینها اصرار بعمل می آید و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر آنکه بسیار کردن گناه هرچند از یکنوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب
او گناه را زیاده از اجتناب باشد و هر گاه که گناه او را میسر شود بی توبه مرتکب شود البته قدح در عدالت میکند و گمان فقیر آنستکه
محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار یا مداومت بر یک گناه تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب صغایر شدن
بحیثیتی که مشعر باشد بی اعتنائی او بشرع و دین و در ما بین آن ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علما و احادیث اختلاف
بسیار است و در آن بعضی گفته اند هر گناهیست که حق تعالی در قرآن مجید وعید عقاب بر آن کرده باشد و بعضی گفته اند که شارع حد
بران مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب در آن شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهیست که کردن آن مشعر بر بی اعتنائی
فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهی است که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی گفته اند که هر گناهی است که
وعید شدید در قرآن یا در سنت شده باشد و بعضی گفته اند موافق بعضی از احادیث عامه و خاصه که آنها هفت است **اول** شرک
بخدا است و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد **دویم** قتل آدمی است بناحق **سیم** فحش گفتن بزن عفیفه
چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن بغیر حق **پنجم** زنا است **ششم** گریختن از جنگ واجبست **هفتم**
عقوق پدر و مادر و بعضی سیزده گناه دیگر افزوده اند لواطه و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دروغ و آشامیدن شراب

واستخفاف بکعبه معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن بعد از هجرت و نا امید شدن از رحمت خدا و ایمن بودن از
عذاب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر را اضافه کرده اند خوردن میته و خون و گوشت خوک و گوشت حیوانی که بغیر نام خدا کشته باشند
در غیر ضرورت و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم تنگی و
اسراف در مال و مال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور و نای و
امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حدیث امام رضا ع نزدیک باینها گذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفت است
گفت بهفتصد نزدیکتر است از هفت و بهتر از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی اند و معنیست **اول** گناهی چند که در قرآن
مجید وعید آتش جهنم بر آن شده باشد یا تهدید عظیم بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد یا ترک فرایضی که وجوب آن از
قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوه **دویم** آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره گفته اند که الحاق
صحیح نیز وعید و تهدید شده باشد داخلست و بعضی تصریح بر آنها شده و ایشان نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند
اگر احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید شده باشد داخلست قول اول اظهر است و قول آخر احوط است و در حدیث صحیح عمرو بن عبید
اینها بخصوص وارد شده است شرک و نا امید از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و عقوق پدر و مادر و خوردن مال یتیم بغیر
حق و فحش گفتن و گریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن و قسم دروغ و دزدی کردن از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب و گواهی نا
حق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز واجب عمدا یا چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد
خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخلست و قطع رحم کردن و از مجموع اخبار آنچه وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب
باشد یا لعن در آن وارد شده است قریب بهشتاد میشود والد فقیر در بعضی از تصانیف خود آنها را جمع کرده است و آنها است
که در حدیث صحیح مذکور شد و گناهان یعنی خبر یا اهد از جنگ و زنا و لواطه و دزدی و افطار روزه ماه رمضان و تاخیر حج از سال استطاعت
بدون عذر و آشامیدن هر مست کننده و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت و شاید در این زمان معرفتی
ببلادی باشد که در آنجا عالمی نباشد و مسائل دین خود را اخذ نتوان کرد و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه و غیبت و
بعضی گفته اند ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب مباح او و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام پدر و مادر ایشان
بدهند ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته اند که اهتمام داشتن از قضاهای خدا اعتراض کردن بر تقدیرات
خدا و تکبر و حسد و عداوت مومنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در آنها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و
قطع عضو مومن بغیر حق و خوردن میته و سایر نجاسات و قرمساقی در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر ببدیها و نهی از نیکیها
دروغ گفتن و خلف وعده بنا بر قولی و خیانت و لعن کردن مومنان و دشنام دادن بایشان و آزار نمودن بی سبب و زدن کنیز
و غلام زیاده بر حدی که مستحق آن باشند و منع آب مباح از کسیکه مستحق آن باشد و سگ شاع مسلمانان کردن و عیال
خود را ضایع کردن و تعصب کشیدن بغیر حق و بظلم بر مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان بودن و مومنان را حقیر شمردن
و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن ایشان و کافر نامیدن ایشان و ترسانیدن
ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصا مجالس شرب خمر بی ضرورت و بدعت در دین و با اهل
بدعت همنشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و از مسکر تا آخر محل اشکالست کبیره بودن خلافست و ایضا
حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن آن خلافست و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن آن و در بعضی
روایات مذکور است که کبیره است و غنا تحریر آواز است در حلق که موجب سرور گردد یا اندوه و مشهور آنست که فرقی نیست میان
آنکه در دعا و قرآن و ذکر باشد یا غیر آن و اکثر علما استثنا کرده اند از غنا حرام حدی را که از برای راندن شتر عربان و بعضی مرثیه حضرت
امام حسین را استثنا کرده اند خالی از قوتی نیست اگر بروش نوحه عربان بخوانند بعضی استثنا کرده اند صدا را زیرا که غنا در
عروسیها از برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضا تجویز کرده اند نوحه زنان را در عزا اگر دروغ نگویند و سکتنا
اینها نیز خالی از قوت نیست چون احادیث متواتره معتبره نیز در اینها وارد شده است ابن ادریس و بعضی از علما همه اینها را حرام
میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است صوت
خوش آواز کسی خوش است هرچند تحریر در آن نباشد و همچنین قرآن و دعا را نیکو میخواهند که ترجیع ظاهر نداشته و صوت
حزن میشود و آن قصور نکنند و احادیثی که در باب خواندن قرآن بحزن و صوت حزن وارد شده است ممکن است که محمول براین باشد
وانچه تصریح بترجیع و غنا در آن وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیان ایشان غنا را در قرآن

بلکه حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور و عود و نای و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلافست و کسیکه غنا را کبیره داند اینها را بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از علما دف را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوطست و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردکان بازی و هرچه در آن گرو بندی باشد مگر در شمشیر بازی و اسب دوانی و اشتر و استر دوانیدن و الاغ دوانی و فیل دوانی و تیراندازی و در قمارهائی که نهی از آنها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و اربعة عشر حرام است بازی کردن و یاد دادن و بازی کردن آنها هرچند گرو نبندند و ظاهر جمعی آنستکه تخم بازی و گردکان بازی و قاپ بازی نیز چنین است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر احادیث آنستکه بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسیکه بازی کند با آنها و در حدیث صحیح منقولست از حضرت صادق ع که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را خوردن حرام است و نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن آن شرکست و سلام کردن بر کسیکه بازی میکند معصیت کبیره هلاک کننده است و کسیکه بازی میکند دست در میان آن گذارد چنانستکه دست در میان گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسیکه نظر کند بآن در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کنند در آن حالت در گناه مساویند و کسیکه بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا داند و این تند کافی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار همنشینی مکن با کسیکه مغرورست باین بازی که آن از مجالسیست که اهل آنها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند اما بگرو دویدن و سنگ بگرو انداختن و چیزهای سنگین را بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی بگرو دوانیدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر بگرو بندی باشد حرام است و اگر بیگرو باشد خلافست و حکم بحرمت مشکلست خصوصا اگر غرض در دفع غلبه بر خصم باشد و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه بکشتی گرفتن حسنین در حضور حضرت رسول و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل هر یک از ایشان یکی را استدلال بر استحباب آن نیز میتوان کرد و علامه جزم کرده بحرمت الکشتی بازی و استعمال آنکه در دست بر جفتست یا طاق و چوگان بازی و تفنگ و کمان و گلوله بگرو انداختن و یکپا ایستادن و یکپا دویدن و مسکت در زیر آب کردن خواه عوضی در گرو قرار داده باشند یا نه و در کشتی گرفتن و کبوتر بگرو پرانیدن و در فرستادن و گرو دویدن اگر عوض قرار قرار نداده باشند تردد و اشکالی کرده است و نگاه داشتن کبوتر از برای انس جایز است بلکه مستحب است از برای فرزندان نامه رسانیدن و بگرو فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمتست و گویند و بی عوض باشد خلافست و حرام خالی از قوتی نیست و احوط ترکست و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلافست و اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند این در صورتی است که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانهای مسلمانان و شکستن شیشها و ظروف همسایگان و امثال اینها باشد چنانکه درین زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات را بگرو بجنگ انداختن خواه عوض قرار گذارند خواه نه و بعضی آنها را مطلقا تحریص بر جنگ یکدیگر حرام دانسته اند و علامه گفته است خلافی نیست در آنکه حرامست مدح کردن کسیکه مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسیکه مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زن مؤمنه که شناسد و تعریف حسن پسران ساده و زلف مطلقا خواه معین و خواه غیر معین خواه شناسد و خواه نشناسد و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان حربی تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر و آن کهانت یا افسونیست یا سخنی است که تکلم کنند بآن یا بنویسند یا عملی بکنند که تاثیری بکند در بدن کسی یا دل او یا عقل او بدون آنکه بظاهر مباشر آن گردند و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن و نازل کردن شیاطین را از برای کشف امور غریبه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن آنها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بر زبان او و اگر بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید گفته است که از جمله سحر است نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهر آنست که کبیره است اما یاد گرفتن را بعضی تجویز کرده اند نه بقصد عمل کردن بلکه از برای آنکه احتراز از آن بکند یا بسا باشد واجب کفائی باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوی پیغمبری کند و فرق میان معجزه و سحر چنانکه شیخ بهاء الدین گفته استکه چون حضرت رسول انگشتهای خود را گشود و از میان انگشتها آب کثیر جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتان را بیکدیگر می چسبانید و میفرمودند آب نیاید احتمال سحر داشت حق آنستکه معجزات انبیا از آن واضح تر است که احتمال سحر در آنها رود و نهایتش که چند قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس سیراب شوند یا عصا هفتاد خروار عصا و ریسمان را ابلع کند و بعد از حضرت رسول پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر ع انشاء الله بحدی خواهد بود که کسی را در آن شبهه تواند بود و در روایتی وارد شده است که حل بکن اما مبند و اکثر ابن جنید احمل بر آن کرده اند که بقرآن و ذکر و دعا حل کن و بر طرف کن سحر را نه بسحر و کسیکه حلال داند سحر را واجب است کشتن

او و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده و آن اعمال غریبه است که معرکه گیران بچلد دستی کاری چند میکنند که عقل از مینماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلافست که اصلی دارد یا نه و اگر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردن است و فریب دادن مردم و همه اینها حرامست و اگر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن غالب آنستکه در این زمانها کسی نمیداند مخصوص انبیا و اوصیا خواهد بود و بر فرض محالکه کسی داند در این اعصار حکم بحرمتش مشکلست مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد چنانچه شیخ شهید گفته احوط و اولی اجتناب از همه اینها است و ایضا در حرمت قیافه خلافی نیست و آن مستند شدن بعلامتی که از مشابهت و ترکیب صورت که بسبب آن ملحق کردانند بعضی از مردم را ببعضی در نسب چنانکه در زمان نسب اسامه بن زید مذکور شد از باب قیام پاهای او و زید پدر او را ملاحظه کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته اند وقتی حرامست که جزم بآن بکنند و امر حرامی را مترتب سازند مثل آنکه نسبی را که شرعا ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم کردانند و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیگری میباشد که حکم میکنند از خصوص خلقت هرکس بصفات حسنه یا ردیه مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و اجماع کرده اند بر حرمت فروختن میته و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات مانند بوزه و بنگ و فروختن سگ بغیر سگ شکاری و گله و زراعت و باغ و مشهور آنستکه فروختن عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم خلافست و جایز بودن اقوی است و روغنی که نجس شده باشد مشهور آنستکه جایز است سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان ظاهرا در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل صابون و امثال آن توان کرد و حیوانات را بآن چرب توان کرد و دنبه و پیه که از میته اخذ کرده باشند مشهور آنستکه مطلقا استعمال نمیتوان کرد و در روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و دور نیست همه در اموریکه طهارت در آنها شرط نیست استعمال میتوان کرد و از جمله محرمات خریدن و فروختن چیزی چند است که کافر آنها را عبادت و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی و فروختن و خریدن آلتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و آلات قمار مانند شطرنج و نرد و گنجفه اگر از برای استعمال حرام خرند و اگر انتفاع حلالی از آن متصور شود بآن هیئتیکه هست و مشتری از برای منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند در آن صورت حرامست که شکسته اش قیمتی نداشته باشد اگر شکسته اش قیمتی داشته باشد و از آن شکسته بفروشد برای آنکه مشتری آن را بشکند در منفعت حلالی منتفع شود و اعتماد بدیانت مشتری داشته باشد میتواند فروخت و بعضی گفته اند تا از آن هیئت آن نیندازد نمیتواند فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره نیز خلافست و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان دین در وقتیکه جنگ داشته باشند با مسلمانان و شیعیان مطلقا حرام دانسته اند و همچنین حرام است فروختن اسلحه براه زنان و دزدان از برای این امور مطلقا و همچنین مشهور میان علما آنستکه حرام است فروختن انگور از برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای این کار میگیرد خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه اتفاقا بعد عقد مذکور شود و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا آلات قمار و اگر کسی بفروشد که این کار را کند و مذکور نشود که از برای این میخرد مشهور کراهتست و بعضی حرام میدانند و احادیث جواز بسیار است و ایضا خلافست در اجاره دادن دکان و خانه و کشتی از برای فروختن و نقل و ضبط کردن سایر محرمات و ایضا خلافست در فروختن مسوخات مانند میمون و فیل و درنده کان مانند شیر و پلنگ و اشهر جواز است خصوص حیوانات شکار کننده مانند یوز و چرخ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع گربه است و بعضی دعوی اجماع بر آن کرده اند و ایضا جواز بیع پوست درنده کانست مانند پوست شیر و پلنگ و ابن البراج گفته است ثمن گربه را تصدق باید کرد و تصرف دیگر نمیتوان کرد و مستند این نیز معلوم نیست و ابن جنید گفته است ثمن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخ و درنده کان در خوردن و آشامیدن صرف نمی باید کرد و مستند این سخن معلوم نیست نیز و از جمله محرمات ساختن صورتهای ذی روح است که اگر و شانه یکطرف آن نباید سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد یا جدا باشد و ظاهر اخبار معتبره آنستکه حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هرگاه مجسم و سایه دار باشد پس صورتها که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درختها و گلها و گیاهها که سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند که سایه نداشته باشد و بعضی صورت غیر ذی روح را نیز حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگرچه احوطست و فروختن صورت مجسمه نیز حرام است و کواکب را مؤثر دانستن چنانکه بعضی از علما قائلند کفر است و مؤثر ناقص دانستن یا بکره اوضاع فلکیه را فی الجمله تاثیر هست مانند تاثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت اکثر علما فسق میدانند و اگر مؤثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است که چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود یا آنکه حق تعالی علامتی برای امری قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شهید گفته است مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علوم نجوم و یاد دادن و آموختن را حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن طاوس و بعضی از علما گفته اند که اگر اعتقاد تاثیر نداشته باشد حرام نیست و بعضی از مجموع احادیث

معتبره ظاهر میشود انستکه اوضاع اینها علامت حدوث حوادث هستند و کامل اینعلم مخصوص انبیا و اوصیا است و این باب
را علم ایشانست بامور اینده و غیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارند و باین سبب و باسباب دیکر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق
را از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم و تعلّم این علم را حرام کردانیده اند و فرموده اند منجم مانند
کاهن است و کاهن ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق ع فرمود منجمی را که کتابهای خود را بسوزان
و اما سعادات و نحوست کواکب نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادات و بعضی نحوستها دارند و مردم در اینباب نیز علم ناقصی دارند
خدا قادر است که بخدا و تصدق و توسل بجناب اقدس او نحوستهای اینها را مبدل کرداند بسعادات و تبرکات اینها و اعتماد بر علم ناقص
خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعدا را نحس کرداند لهذا در دفع مخاوف و رفع بلایا امر بتصدق و توکل و تضرع
و دعا فرموده اند و نهی از رعایت ساعتها نموده اند مکر نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور که با حذر از بودن قمر در عقرب در انها نموده
اند و کمان فقیر انستکه ان نیز بر وفق اصطلاح منجمین نیست بلکه محاذات ستارهای عقرب مراد است چنانچه مدار عرب بر ان بوده است
و در میان عرب منجمی و تقویمی شایع نبوده است و از عادت جمیله شارع معلوم است که بنای عبادات و معاملات ایشان را بر امور ظاهره
کذاشته است که خواص و عوام در ان یکنسبت داشته باشند و این زمان ستارهای عقرب ببرج قوس منتقل شده است و اما هیات و افلاک
و کیفیت و کمیت حرکات انها مشهور انستکه حرام نیست بلکه مستحب دانسته اند بسبب انکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت
حق تعالی میشود و حق انستکه اهتمام زیاد در اینها موجب تضییع عمر است و اکثر مبتنی بر اوهام و خیالات چند است که بعضی از حرکات محسوسه
بر انها منطبق میشود و در بعضی حیران شده و انرا از مشکلات ان فن شمرده و از صانع حکیم که بسبب اند در اکثر امور باید بکیر مخالفند
بغیر خدا و نیکی که انها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا که بایشان وحی و الهام نموده است دیکری را بر حقایق انها اطلاعی نیست اما قلیلی
از ان که منتهی شود باطلاع بر قبله و اوقات صلوة و غیر ذلک بوده باشد خوبست و شهید فرموده است اقسام رمل و فال و مثل انها حرام
باعتقاد مطابقه انها با واقع انها زیرا که علم غیب مخصوص بخدا است اکر بر سبیل فال نیک باشد کوید باکی نیست زیرا که روایت کرده
اند که رسول خدا ص فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت داشت **مؤلف کوید** که احوط انستکه
رجوع باینقسم مردم نکنند و سخن اینقسم مردم را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن و عراف وارد شده است
و اینجماعت که خبر از اینده میدهند بظن و تخمین عرافند انکه میکویند عمل از حضرت دانیال ع ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس
در کتاب سرائر از کتاب مشیخه ابن محبوب از هیثم روایت کرده است که کفت بحضرت صادق ع عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست
که بسیار است که خبر میدهد کسیرا که مال او را دزدیده است یا مانند ان از چیزها حضرت فرمود که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی
یا کذابی که تصدیق او کند در انچه میکوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابیکه خدا فرستاده است و کفته اند حرام است غش کردن
باشد مانند اب بشیر کردن و مشاطکی که از برای فریب دادن مردم باشد و اکثر فقها کفته اند حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن
و خود را بزینتیکه مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند سرمه و حنا کذاشتن و لباسی مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دستبند
پوشیدن و همچنین کفته اند حرام است زنان را پوشیدن لباسیکه مخصوص زنان نباشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها خالی از اشکال
نیست و احوط انستکه اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباسیکه مخصوص ایشان است زیرا که از حضرت صادق ع منقولست که حق
تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بکو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوردنیهای دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان
من که ایشان دشمن من خواهند بود چنانچه انها دشمن منند و اکثر علما کفته اند جایز نیست اجرت کرفتن بر اعمال واجب مانند غسل دادن
اموات و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن بر انها و خالی از قوتی نیست و بر مستحبات کفته اند مزد می توان کرفت و اکثر کفته اند حرام است
اجرت کرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و همچنین اجرت بر پیشنمازی و قضا و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده
اند و چیزی دادن موذن و پیشنماز و قاضی را از بیت المال و همچنین اکر وقفی بر اینجماعت کرده باشند می تواند کرفت و مشهور
انستکه جایز است اجرت کرفتن بر صیغه نکاح و بر خواستکاری و بر طلاق و بعضی از علما کفته اند که جایز نیست فروختن
و خریدن قران مجید را و اکر فروشند باید که جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته اند و احوط انستکه جلد و
غلاف را بفروشند و باقی را ببخشند زیرا که احادیث بسیار در نهی ان وارد شده است و از جمله انها روایت سماعه است که
کفت از حضرت صادق ع شنیدم که فرمود مصحفها را مفروشید که فروختن انها حرام است پرسیدم چه میفرمائی در خریدن انها
فرمود جلد و کاغذ و غلاف را بخر و در نهان و بین مخر قرانی را که بر ان قران نوشته اند که بر تو حرام خواهد بود و زر ان بر انکه فروخته
حرام است و در حدیث صحیح از انحضرت منقولست که فرمود بجزم مصحف را دوست ترمیدارم از انکه بفروشم و اینحدیث

دلالت

دلالت بر کراهیت میکند بر اجرت کرفتن مصحف مشهور کراهتست و بعضی با شرط حرام میدانند حدیث بر نهی وارد شده است و
احوط انستکه ابتدا شرط نکنند بعد از نوشتن انچه بدهد قبول کند یا اجرت را بازای غیر قران بکیرد از ایه و عشر و خمس و جزو و
امثال اینها یا قیمت مرکب قرار کنند و جایز است اجرت کرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما انستکه
قدری از قران مجید را که باید کرفتن ان واجبست اجرت کرفتن بر تعلیم ان حرام است و زیاده از ان را اجرت کرفتن برای تعلیم مکروه است
و اکر اول شرط کند کراهت ان اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و احوط انستکه شرط نکنند و بعضی علما اجرت کرفتن بر
مسائل ضروریه اصول الدین و فروع دین را حرام دانسته اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال و جایز دانسته اند
و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور انستکه جایز است اجرت کرفتن بر تلاوت قران که ثواب انرا از
برای مرده یا زنده هدیه کنند و در بعضی اخبار منع وارد شده است و حمل بر انکه شرط کرده باشد کراهت شدید دارد و احوط
عدم شرط است و رشوه کرفتن بر حکم شرعی باجماع حرام است خواه از برای او حکم کند خواه از برای خصم او بلکه از کبایر است و از
حضرت باقر ع منقولست که رشوه کرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرام است مکر انکه محق باشد و داند که
بدون رشوه از برای او حکم نمیکنند و حق او ضایع میشود و در این صورت بعضی تجویز کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور و کسیکه
اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مکر انکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم کند یا اکر حکم کند حکم او جاری نشود
در این صورت تجویز مرافعه با او کرده اند احوط انستکه تا ممکن باشد حکم بسوی ایشان نکنند و در حدیث وارد شده است که اکر بحق از برای
او حکم کنند انچه میکیرد برای او حرام است و مصحف را بطلا و غیر طلا نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند و کفته اند از انکه
است عشر را از بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق از سماعه منقولست که پرسید از حضرت صادق ع که مردی هست که عشر مصحف ها را
بطلا می نویسد حضرت فرمود که [illegible] کفت این معاش منست حضرت فرمود که از برای خدا ترک کنی خدا وسیله از برای
روزی تو خواهد ساخت و بسند دیکر از محمد بن وراق منقولست که کفت عرض کردم بر حضرت صادق ع قرانی را که خمس و عشرش را
بطلا نقش کرده بودند و در اخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز از انرا مکر نوشتن انرا بطلا و فرمود
خوشم نمیاید که بنویسند قران را مکر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشتند و اینحدیث نوشتن حضرت امیر نیز نوشتن عثمان و اینحدیث
دلالت میکند بر انکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت نمودن قران را بطلا حرام
دانسته است و مشهور میان علما انستکه طلا کاری کردن مسجد حرام است و بعضی مطلق نقاشی کردن را حرام دانسته اند و سند
هیچ یک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و نجاست متعدیه را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدیه را
نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان بر ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور انستکه حرام نیست مانند عمارت کردن و طبخ
و سایر خدمتهای مباح و در بعضی اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتملست که محمول بر مخالفان مذهب
باشد و حق تعالی فرموده است که میل مکنید بسوی انها که ستم کرده اند پس مس میکند شما را اتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود
پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی کفته اند مراد از ظالمان در این ایه مشرکانند و بعضی
کفته اند مراد دخول با ایشانست در ظلم با ایشان و راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای
دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیر خواهی و اطاعت است پس باید با فساق و ظالمان
از جهة فسق و ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان هیچوجه نباید بود و احوط انستکه بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت
ایشان یا دفع ضرر از مومنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و مودت نکنند و مشهور میان علما انستکه حرام است
نوشتن و حفظ کردن کتب منسوخه و یاد دادن و یاد کرفتن ان مانند توریت و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند
کتاب سنیان و سایر مخالفان و کتب حکما و صوفیه و ملاحده مکر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کردن
حقی از انها یا تقیه و مشهور میان علما انستکه انچه پادشاهان و حکام بعلت اخراج از رعایا میکیرند از ایشان میتوان خرید و قبول
هبه کرد و جایزه ها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از انکه ایشان را از رعایا کرفته باشند و اکثر کفته اند اکر این کسی را خود
کند بر محل ان جایز است کرفتن و در این شق اشکالی نیست و پدر اکر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او نفقه میتواند
برداشت و از مال فرزند بالغ نیز میتواند اکر نفقه او ندهد و اکر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط انست
که بدون مرافعه برندارد و اکثر کفته اند که زنان نان و نان خورش را بدون اذن شوهر تصدق میتوانند کرد اکر او نهی نکند
و زیاده نکند که ضرر باو رساند و اکر مالی را بکسی داده باشند که بفقرا و یا علما یا صلحا بدهد مشهور انستکه اکر خود

احتیاج داشته باشد موصوف باین صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده اند بشرطیکه زیاده از دیگران برندارد
و در بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط آنستکه تا نهایت اضطرار نداشته باشد برندارد و در بعضی از روایات منع وارد شده
اما بعیال خود میتواند داد اگر قادر بر نفقه ایشان نباشد مشهور میان علما آنستکه خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی
حرام دانسته اند و بعضی کمان کلوله انداختن را حرام دانسته اند مطلقا و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است
استخوان و دندان فیل را فروختن و شانه کردن و امثال آن از آن ساختن و بعضی مکروه دانسته اند و وجهی ندارد بلکه استعمال آنها
از سنت است و از جمله محرمات که جمعی از علما تصریح کرده اند بحرمت آن خواندن و شنیدن قصه هائی است که همه آنها دروغ است مانند
قصه حمزه و افسانه ها معلوم الکذب یا بعضی از آنها که معلوم الکذب است مانند روایات موضوعه مخالفان که مشتمل بر تخطئه انبیا
و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعه صوفیه یا افترا بر اکابر علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله
مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر باشد بخواندن و شنیدن آنها چنانکه آیه سماعون للکذب بر آن دلالت
دارد بنابر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرام است دروغ و از جمله دروغ است صحبت داشتن قصه خوان
که جنگهای دروغ اختراعی را نقل میکنند یا بر جنگهای واقع چیزها زیاد میکنند شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است حرام است
شب نشینی کردن بذکر دروغ و قصه های دروغ اختراعی و قصه هائی که بر آنها دروغها زیاد کرده اند و بقصه های دیگر مکروه است برای
آنکه مانع بیدار شدن آخر شب میشود و ابن بابویه در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق ع مذکور
شدند فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند بر ما و گفته است باز از آنحضرت سؤال کردند از قصه خوانان آیا حلال است گوش
دادن بسخن ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود که هر که گوش انداز د بسخن گوئی پس بتحقیق که او را پرستیده است اگر سخنگو از جانب خدا
سخن گوید خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است و باز از آنحضرت پرسیدند از قول خداوند
که شعرا را پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند و قصه های ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز
نخوانند هر چند راست باشد مگر از برای مصلحتی یا فایده دینی زیرا که حق تعالی فرموده است و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل
عن سبیل الله الخ یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطل را از برای آنکه مردم را از راه خدا غافل گرداند و آیات قران را استهزا
کند اینها از برای ایشان عذابی هست خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده اند که این آیه در شأن نضر بن الحارث نازل
شد که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان عجم را میخرید و میآورد و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد شما را
خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصه های رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان عجم را پس خوش
میامد ایشان را شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قران را این را از کلبی نقل کرده اند و شیخ طوسی و کلینی بسند حسن
کالصحیح از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت امیر ع قصه خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را
از مسجد بیرون کرد و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق ع که حضرت رسول ص فرمود که چون ببینید مردی را در روز جمعه احادیث
جاهلیت و کفر را نقل میکند بزنید بر سر او اگر چه بسنگ ریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و لغو نباشد
مجوز است و بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است سیما در ماه رمضان و در شب جمعه و روز جمعه و در مطلق شب و در حال
احرام و در حرم و هر چند شعر حق باشد منقول است که شکمی که مملو از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد و بیتی که
از شعر در روز جمعه بخواند بهره او در آن روز همان است و از حضرت رسول ص منقول است که شعر از شیطان است اما از آنحضرت روایت
کرده اند که از جمله حکمت است شعر و از حضرت امیر و امام رضا و سایر ائمه شعر نقل کرده اند مگر تمثیل و استشهاد بان میفرموده
اند و احادیث بسیار در ثواب و فضل در مدح حضرت رسول و ائمه ع و مراثی حضرت امام حسین ع وارد شده است و خلافی نیست در آنکه
شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معینی نامحرمی یا تعریف حسن پسر مطلقا حرام است اگر چه در آخر سخنی هست و
گفته اند اگر تعریف حسن زن جمیل خود در شعر یا در غیر شعر بکند حرام نیست و بعضی گفته اند اگر چه حرام نیست اما چون منافی
مروت است از عدالت بیرون میبرد لیکن اشتراط مروت که فقها گفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیادتی باشد
که موهم کذب است اگر حمل بر تجویز مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته اند که داخل کذب است و حرام است و بعضی
گفته اند کذب از آن جهتی حرام است که باعث آن میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر
خبر نیست بلکه بانشا بر میگردد و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلمه باشد و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان
بر آنها باشد دور نیست که از این جهت حرام باشد و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مؤمنان است و اکثر علما اینها را حرام دانسته

اند

اند مطلقا اما چون اینها امور قلبیه اند تا اظهار نکنند معلوم نمیشود و خلاف عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری احادیث ظاهر
میشود که اظهار اینها معصیت است و اصلش معصیت نیست گمان فقیر اینست و همچنین گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرام است
و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می آید و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مؤمنان از جمله معاصی شمرده اند
چنانچه احادیث بسیار بران دلالت میکند اما ظاهر آن محمول است بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت
اشیا بسیار میکند و از جمله محرمات تجسس عیوب مؤمنان و اخبار و آیات بسیار در نهی ازان وارد شده است و ایضا حرام است ظاهر
شدن بر خانه مسلمانان یعنی از رخنه ها و روزنها نظر بحرم ایشان کردن حرام است و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود چیزی بر او بزنند که
منتهی بقتل او شود خونش هدر است اما اینها باید که تا منع بکمتر ممکن باشد بزیاده تعدی نکنند پوشیدن حریر از برای مردان
در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامه دیگر نداشته باشد و خوف ضرر داشته باشد حرام است و اگر حریر محض
نباشد یا پنبه و کتان یا پشم قصور ندارد مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی بحیلت گفته اند و احوط آنستکه بر آن ننشینند و اگر
تکیه کنند یا فرش کنند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را حرام است و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما شرب
و منع کنند بایشان آشامانیدن حرام است خلافی نیست در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره و مشهور
آنستکه مطلقا استعمال آنها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه داشتن خلافست و احوط ترک است و نقره کمی که استعمال کنند مانند
دسته شمشیر و زنجیر و حلقه نقره و قطعه نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آنستکه جایز است و
اکثر گفته اند که از موضع نقره اجتناب می باید کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت وارد
شده است و احوط آنستکه زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره را در وی کش کرده باشند که
جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوا نشوند و در سرمه دان و ظرفهای کوچک که از برای غالیه میسازند خلافست
میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نقره زینت کردن خلافست و همچنین
خلافست در زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و سر قلیانها و میانها و نعلبکیها طلا و نقره اشکالی هست و احوط اجتناب است
خصوصا در نعلبکی که در آن احتمال حرمت بیشتر است و لولهها طلا و نقره دور نیست که مجوز باشد و در سرنی که بدنها اگر طلا
و نقره باشد احوط ست و بناها صنعت و قبحهای ملبس بطلا و نقره دور نیست که مجوز باشد محل اشکالست و احوط اجتنابست از همه
اینها و اگر ماکول و مشروب را از ظرف طلا و نقره بظرفهای دیگر برگردانند بخوردن آن طعام حرام نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است
و در ظروف حکم مردان دارند و از جمله محرمات نظر کردن مرد است بزنان نامحرم بشهوت و تلذذ و بر پسران امرد بلکه مرد را نیز در این خلافی
نیست ظاهرا میان علما و ایضا حرام است بوسیدن ایشان بشهوت و از رسول خدا منقولست که زنهار حذر کنید از پسران امرد
اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران در خانها فرمود که هر که پسری را ببوسد بشهوت حق تعالی در روز قیامت
لجام از آتش بر سر او کند و منقولست که هر که پسری را ببوسد لعنت کنند او را جمیع ملائکه آسمان و زمین و مهیا کند خدا از برای
او جهنم را بد مصیریست جهنم از برای او و اگر از روی لذت و شهوت نباشد مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین و زن بدن زن را
تواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت زن و زن را حرام است نظر کردن بعورت مرد و واجبست مرد و زن را
که عورتین خود را بپوشند از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد مراد بعورت در مرد ذکر است و خصیتین و حلقه دبر و در زن فرج
و پس است و بعضی گفته اند عورت مرد از ناف است تا زانو و بعضی گفته اند از ناف است تا نصف ساق و قول مشهور اقوی است و بعضی
گفته اند زنان کافر نامحرم مانند بر زنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میتوان دید حتی عورت او و تمام بدن شوهر را
میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند و آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر شوهر ندارد و مرد تمام بدن
زنان محرم خود را میتواند دید غیر عورت مانند مادر و خواهر و بعکس و محرمیکه بشیر خوردن محرم شده باشد با ایشان حکم را دارد
و هر موضعی را که نظر میتوان کرد بغیر شهوت لمس نیز میتوان کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نظر میتواند کرد از زن محرم بروی
دستها او سر و سینه او و ساقها و بازوها را زیرا که حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها مواضع زینت است
و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم را بغیر روی و دستها نمیتوان دید بی ضرورت خواه با شهوت باشد خواه بدون شهوت و ایضا خلافی نیست
در آنکه روی و دستهای نامحرم را بالذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت و بعضی گفته
اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند که یکنظر جایز است و اعاده نظر حرام است و قول اولی خالی از قوت نیست و آیات و اخبار بران دلالت
دارد و در نظر کردن غلام بمالکه خود خلافست مشهور حرمت است اگر خصی نباشد در خواجه سرا باز هم ذکری د

مخصیها انها را بریده اند خلافست بعضی گفته اند مالکه خود را میتواند دید خالی از قوتی نیست بعضی گفته اند غیر مالکه را نیز میتوان
دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوطست اگرچه بعضی از اخبار دلالت بر اول میکند خصوصا اول و از این قول جمعی
فرد را استثنا کرده اند اول کسیکه خواهد زنی بخواهد جایز است نظر کردن او رو و دست و بعضی گفته اند بر موی کردن او نیز
میتوان نظر کردن و روایات دارد و همچنین زن میتوان نظر کند بسوی مردیکه اراده تزویج او دارد دوم کنیزیکه خواهد بخرد بجانب
نظر کردن بدست و رو و موی و در سایر بدن بغیر عورت خلافست و احوط آنستکه بدون تحلیل اقا نظر نکند **سیم** مشهور
آنستکه جایز است نظر کردن بسوی دست و رو و موی کفار که در اماننده مادام که از روی شهوت نباشد و بعضی جایز میدانند
و اول اقوی است **چهارم** مشهور آنستکه نظر بکنیز دیگران جایز است میتوان کرد چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده است
که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند بعضی منع کرده اند و جواز اقوی نیست **پنجم** نظر کردن بدختران کوچک و
زنان پیر نیست که مظنه شهوت و لذت نباشد علی الظاهر **ششم** در حال ضرورت جایز است نظر کردن استاد و حجام و جراح و طبیب
بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از او بپوشانند
واجب نیست و در نابالغ ممیز خلافست و احوط آنستکه ولی او را منع نماید از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان غیر رو و دست
خود را از ایشان بپوشانند و مشهور میان علما آنستکه زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا
کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول و ائمه زنان در مجالس مردان میامده اند و در نمازها حاضر میشده اند و اکثر ایشان
حوایج ببازارها میرفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زنان اجنبیه خلافست بعضی گفته اند مطلقا حرام است و
بعضی با التذاذ و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنستکه زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنستکه زن در پس دل ابد
درشت سخن بگوید از روی عشوه و ناز و صدای خوش اینه سخن نگوید در وطی کردن خلافست بعضی حرام دانسته اند و اشهر
کراهتست کور ابدست یا سایر بدن بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا بعضی از اعضای زن خود یا کنیز خود بازی کند تا منی بیاید باکی نیست
و بچیز دیگر جایز نیست و در بازی کردن بمالیدن ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلافست و همچنین در مالیدن ذکر
بغیر دست زوجه و کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اشهر آنستکه اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع
مردها و نثار دیگر در عروسیها که میکنند جایز است و بعضی مکروه میدانند مشهور آنستکه خوردن از آن جایز است مگر آنکه قرینه
باشد که صاحبش راضی نیست گفته اند برداشتن از آن جایز نیست مگر آنکه او صریحا اذن بدهد که بردارند یا قرائن باشد که
که از برای برداشتن ریخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل خلافست
و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج زنیکه او را بعقد دایم خواسته باشند بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه
دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کند دیت نطفه را که ده اشرفی باید بزن بدهد خلافی نیست
در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و ترک وطی زن که بعقد دائم در حباله او باشد زیاده از چهار ماه بیعذر
زن و حرام است بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها که از مردان نیز
حرام و از رضاع نیز حرام است وقتیکه شرائط متحقق شود مانند رضاعی و خواهر و عمه و خاله و دختر رضاعی و دختر برادر رضاعی و دختر
خواهر رضاعی و اگر کسی زنی را بعقد یا بملک وطی کند حرام است بر وطی کننده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر پدر او و هر چند
بالا روند و دختران زن و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و او را وطی کند آن زن حرام
میشود بر پدران مرد و فرزندان او و دختران آن زن حرام مؤبد نمیشود اما تا مادر در عقد او است دختر را نمیتواند خواست و اگر از
مادر جدا شود میتواند خواست دختر را و در مادر زن بمحض عقد بدون وطی خلافست و اشهر و اقوی آنستکه حرام است و مملوکه
پدر بر فرزند و مملوکه فرزند بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر در یکوقت بعقد خود نمیتوان داشت خواه هر دو
پدری یا خواهر مادری و خواه خواهر مادری و پدری و خواه بعقد دایم و خواه بمتعه و اگر عقد دایم کند یک خواهر را طلاق شود و دیگری را نمیتوان
خواست مگر بمتعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند جمعی قائل شده اند و مشهور آنستکه دختر خواهر زن و دختر برادر
زن را بعد از عقد آن زن نمیتوان خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و احتیاط اولیست و فروع این مسئله بسیار است
اینها که مذکور شد در وطی صحیح است و زنانیکه بعد از عقد یکی واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل آنکه مادر را عقد کند
و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام نمیشود و در زمانی که پیش از عقد واقع شود خلافست اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و این احوطست
و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمیشود و این اقوی نیست و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد

نمیشود و مردیکه کنیز را مالک شود و دست او و بمالد یا نظر کند بجائی از بدن او که غیر مالک نظر آن نمیتواند کرد و بعضی گفته اند کنیز بر
پدر او و فرزندان او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته اند و مشهور آنستکه حرام نمیشود و اخبار را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر
علما گفته اند که فرزندان و خواهران او و برادران و تمام نسبتها که بسبب رضاع بهم رسد در این احکام حکم نسب دارند و دو خواهر
در ملک جمع میتوان کرد که هر دو را وطی کند و یکی را که وطی کند تا او در ملک او است وطی دیگری بر او حرام است و کسیکه زنی را در عده
عقد کند و عالم باشد بعده و آنکه عقد در عده حرام است آن زن بر او حرام مؤبد میشود هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را ندانند
یا ندانند و حرام بودن عقد در عده را ندانند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول
نکرده باشد عقد باطلست و بعقد دیگر او را میتوان خواست و در این احکام فرقی نیست میان عده رجعی و عده باین و عده وفات و
عده شبهه و میان عقد دایم و متعه و در مدت استبرای کنیز خلافست و اکثر آنستکه در آن جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسیکه زن
شوهر دار را عقد کند باز حکم عقد در عده دارد در جمیع احکام که مذکور شد و روایات بسیار اینها دلالت میکند بر اینکه حرام
نمیشود و عمل بقول اول احوطست و کسیکه زنا کند با زنی که شوهر دارد یا در عده رجعیه باشد مشهور آنستکه حرام مؤبد میشود
آن زن بر زانی و در دلیلش سخنی هست و در عده باینه و عده وفات باعث نمیشود حرمت و اگر زنا کند با زنیکه شوهر نداشته باشد
و در عده رجعی نباشد بر او حرام نمیشود و او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن بر او حلال نیست
و در روایت وارد شده است که توبه اش را امتحان کند باینکه او را بخواند بآن حرامیکه پیشتر میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند
معلوم میشود که توبه کرده است اکثر حمل بر استحباب کرده اند **و ایضا** خلافست در نکاح زنانی که مشهورند بزنا و اشهر کراهتست و بعضی
حرام میدانند و احوط اجتنابست و اگر زن کسی العیاذ بالله زنا کند مشهور آنستکه حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی
از علما گفته اند که با اصرار آن زن بر شوهرش حرام میشود و اگر کسی لواطه کند با پسری که بعضی از ذکرش داخل دبر او شود حرام میشود
بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختران پسر اگر آنفعل پیش از نکاح اینها باشد و اگر بعد از نکاح اینها بکند مشهور آنستکه حرام نمیشود
و مشهور آنستکه این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد مثل مادر مادر پسر و مادر پدر او و همچنین هر چند بالا روند و بدختر
دختر و بدختر پسر او هر چند پایین روند و خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور آنستکه حرمتی
بر مفعول از اینها حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشود و مستندی ندارد و مشهور آنستکه محرم هرگاه زنی
را عقد کند در حال احرام و داند که حرام است آن زن بر او حرام مؤبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل باشد بحرمت نیز حرام
میشود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد حرام میشود خواه دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد را بعقد
دائم چهار زن میتوان خواست و دو کنیز بعقد دائم بیشتر نمیتوان خواست و کنیز زاده تواند خواست و زیاده بر چهار جایز نیست
او را خواستن و متعه و ملک یمین هر چه خواهد میتواند گرفت و غلام بعقد دایم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز
میتواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملک یمین نیز بنا بر قولیکه مالک شود و زنی را که سه طلاق بگویند اگر محلل در میان
در نیاید حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام مؤبد میشود و زنی را که شوهر با آن لعان کند حرام مؤبد میشود و از جمله
احکام عدل میان زنانست و از جمله اینها آنکه هر چهار شب یکشب نزد یکی از ایشان بخوابد و جور نکند و نفقه بمعروف بدهد
و زن طاعت شوهر بکند بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در این رساله احصا نمیتوان
کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکند حرام است و از احکامش بسیار است و از جمله
توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد در ترک وطی زوجه خود چهار ماه و زیاده و احکام آن بسیار است و از جمله اینها لعانست که
هر که نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و شوهر و زن نزد حاکم شرع بروند که لعنت و نفرین کنند برای
سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام مؤبد میشود و احکام عتق و تدبیر کردن
کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد آزاد شود کنیزی که از مولی فرزند داشته
باشد بسیار است و بعد از انعقاد آنها و تحقق شرایط آنها مخالفت کردن حرام است و حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز
نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و
احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار است
از جمله آنها تا هفده اول خونیکه از ذبیحه بیرون میاید و آنچه در رگها میماند آنچه در میان دل و جگر میماند پاک است و در حلال
بودن خلاف کرده اند **دوم** سپرز است و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست **سیم** ذکر است و آن هم خلافی نیست

چهارم خصیه‌ها است و انواع آن بیچیدن [؟] نقل کرده‌اند **پنجم** سرگین است و در آن نیز خلافی نقل نکرده‌اند با عیبا خیانه
ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول **هفتم** مراره یعنی زهره **هشتم** مشیمه است و آن پرده است که فرزند در میان
آن می‌باشد **نهم** فرج ماده است بیرون و اندرون آن **دهم** نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است **یازدهم**
علباء است و آن دو پی کشیده است که از دو طرف فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت برکشیده است **دوازدهم** غددها که گوشتهای
که در میان چربی گوشت می‌باشد **سیزدهم** ذات الاشاجع است و آن پیها است که در پشت پاها و دستهای حیوانات می‌باشد **چهاردهم**
خرزة الدماغ است و آن غده خاکستری رنگ است که در میان مغز کله می‌باشد مانند گرده و تقریباً بقدر نخودی هست **پانزدهم**
حدقه است یعنی مردمک دیده که محل سیاهی است نه جمیع چشم **شانزدهم** عروق است و گویا مراد ایشان رگها بزرگ باشد
چنانکه در بعضی احادیث بجای آن اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها و احوط آنستکه حلقوم را هم نخورند و اگر تمام رگها را بتوانند
باید تمام گوشت را ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند بر وشیکه پهلو میکنند **هفدهم** دو گوش دل است و در غیر پنج چیز که اول
مذکور شد خلاف کرده‌اند بعضی مکروه دانسته‌اند خصوصاً در عروق و گوشهای دل که اکثر علما مکروه میدانند و ابن بابویه گفته
است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده است و باین سبب بعضی از معاصرین کله و پاچه را حرام میدانند باعتبار
آنکه غالباً آنها را با پوست میپزند و بچنین حدیث مرسلی با معارضه عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت مشکل است با آنکه احادیث و اخبار
در باب کله و پاچه وارد شده است بلکه در آن ستایش و قید [؟] و ممکن است که مراد از فرج جلد باشد بقرینه آنکه بجای حیا وارد شده
و در آیه کریمه وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهد داد بر شما گوش شما و دیدها شما و جلود شما و احادیث معتبره
وارد شده است که مراد از جلود فرجها است و قلوه را گفته‌اند مکروه است خوردن و نهی از آن وارد شده است و حیوانی که مدتی عذره
انسان بخورد تا گوشتش از آن حرام میشود بنا بر مشهور و بعضی گفته‌اند مکروه است و در حد آن خلاف است بعضی گفته‌اند حد
آنستکه گوشتش بدبو شود و استبراء از جلال بودن باید که علف دیگر باو بخورانند شتر را چهل روز و گاو را بیست روز
یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند را ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهارده روز و مرغابی و مرغ خانگی را سه روز
تا پنج روز و شکار ایکنبار [؟] روز و احوط آنستکه در این مدت تنها علف پاک باو بخورانند و مشهور آنستکه چهارپائی را که آدمی وطی
کند گوشتش و نسلیکه بعد از آن بهم رسد حرام است و واجب است که او را ذبح کنند و با آتش او را بسوزانند اگر مقصود از آن گوشتش باشد
وایضاً مشهور آنستکه حیوانی که شیر خوکی بخورد اگر گوشتش از آن روئیده و استخوانش بآن محکم شده است گوشت و شیر او
است و سنت است که هفت روز او را استبراء کنند اگر گوشتش از آن نروئیده و استخوانش بآن محکم نشده است حرام میشود گوشت آن
و نسل آن که بعد از آن بهم رساند است خوردن خاک و گل حرام است غیر تربت حضرت امام حسین ع بقصد شفا و شیره انگور که بجوش
آید حرام است تا دو ثلث آن برود و بایسکه [؟] شود و در عصیر کشمش و مویز خلاف است و اشهر عدم حرمت است و کشمش طعام حرام نیست
بدانکه تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز نیست مگر در دو موضع اول از خانه‌ها خوردن که حق تعالی فرموده و لا علی انفسکم ان تاکلوا من
بیوتکم یعنی حرجی بر شما نیست با آنکه بخورید از خانه‌ها خود بعضی گفته‌اند مراد بخانه‌ها خود شما خانه اولاد ایشان است زیرا که فرزند
و اموال او تعلق به پدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند اینها را ذکر نکرده‌اند از برای آنکه بطریق اولی دور
نیست که ذکر انفس از برای مبالغه در حلیت آنها دیگر باشد یا مراد خیری باشد که در خانه خود بیابد و نداند که از او است او بیوت
آبائکم او بیوت امهاتکم یعنی یا خانه‌ها پدران شما یا خانه‌ها مادران شما و خلاف است در آنکه اجداد در پدران داخلست مثل پدر
پدر و پدر مادر و همچنین خلاف است در آنکه جدات و مادران داخلند مثل مادر مادر و مادر پدر او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم
یعنی یا خانه‌ها برادران شما یا خانه‌ها خواهران شما برادر و خواهر اعم‌اند از آنکه پدری باشند یا مادری او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم
او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم یعنی یا خانه‌ها عموهای شما یا خانه‌ها عمه‌های شما یا خانه‌ها خالوهای شما اینها نیز اعم‌اند از آنکه خالو
و عمو پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری و ظاهر آنستکه عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل نباشد او ما ملکتم مفاتحه او
صدیقکم یعنی یا آن خانه که مالک باشید شما کلیدهای آن را بعضی گفته‌اند مراد خانه بنده آدمیست زیرا که مال او از آقا است یا خانه کسی که
آدمی را برابر او ولایتی باشد مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته‌اند آنستکه در خانه
خود مالی بیابد که نداند از او است و از حضرت صادق ع منقولست که مراد از آن مردیست که وکیلی داشته باشد در مال او و قیام نماید بدون
اذن او از مال او بخورد او صدیقکم یعنی یا خانه دوست یار شما و در معنی صدیق خلاف است بعضی گفته‌اند مراد دوستی است که در دوستی
صادق باشد بعضی گفته‌اند آنستکه باطن تو با باطن او موافق باشد همچنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است از حضرت صادق ع منقولست که

بخدا قسم که او مردیست که داخل شود در خانه صدیق و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت او و در روایات دیگر وارد شده است که
آنحضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود را داخل میکند در دست مصاحب خود یا حبیب خود که مال کیسه بردارد گفتند نه
فرمود که شما صدیق نیستید دوست یکرنگ **وایضاً** از آنحضرت منقولست که از جمله عظیم بودن حرمت صدیق آنستکه خدا او را
در انس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام گردانیده است بمنزله نفس و پدر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده‌اند که صدیق بزرگتر
است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتیکه استغاثه کردند استغاثه به پدران و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت
کننده و نه صدیق مهربان لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعاً او اشتاتاً یعنی نیست باکی بر شما و حرجی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده
و متفرق شوید بدانکه ظاهر آیه کریمه آنستکه آدمی از خانه اینجماعت مطلق چیزی میتواند خورد از مال ایشان و اکثر علما قید کرده
اند این حکم را بآنکه علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا داشته باشد خلاف کرده‌اند و بعضی قید کرده
اند بآنکه باذن ایشان داخل آنخانه شده باشد و بعضی گفته‌اند که جایز است خوردن از چیزها که نخورند خوف فساد آن بخیرها باشد
و این دو قید بسیار بیوجه است و گویا از برای این تخصیص را کرده‌اند که بنای این حکم را گذاشته‌اند که در اینصورت ظن رضای مالک
است و گفته‌اند که چون ظاهر حال در اینجا آنستکه صاحب راضی باشد بخوردن نیز اقامه مقام اذن صریح کرده‌اند همچنانکه در صورتی
که قرائن از آن واضح است رخصت طلبیدن قبیح است و مستهجن میباشد مثل آنکه طعامی نزد کسی حاضر کنند و بگوید رخصت میدهد
که از این طعام بخوری و بعضی گفته‌اند اموال همه از خدا است و اعلم است بمصالح عباد و این مطلق است چه میشود که حق تعالی از برای آدمی چنین
حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد هر چند مالک نهی کند او تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع گفته است که از
ائمه ع منقولست که باکی نیست در خوردن از خانه اینجماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسراف و در مجمع البیان گفته است که رخصت
خوردن از خانه اینجماعت بغیر اذن ایشان از باب رخصت کسی است که گرسنه باشد و داخل باغی شود از میوه آن باغ بخورد یا در سفر
بگله گوسفندی برسد و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد این توسعه است که حق تعالی بر بندگان خود کرده است و بعضی گفته‌اند این آیه
دلالت میکند بر اباحه اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل فرزند از مال پدر خود و پدر و مادر از خانه فرزندان پس اگر نفقه او بر
ایشان واجب باشد و شرایط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند و با عدم وجوب نفقه شرط
است مگر آنکه علم بکراهت مالک داشته باشد و این بسیار دور از کار است اگر اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک
یا علم بعدم رضا هیچ تقیید را این آیه ضرور نیست و لهذا هیچ تقیید باید کردن در روایات و وارد شده است که زن میتواند
بخورد و تصدق بکند از خانه شوهر خود و صدیق میتواند بخورد از خانه برادر مؤمن و تصدق کند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال
کرده‌اند بر جواز تصرف در مال اینجماعت که در این آیه مذکور شده‌اند هر گاه کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان
و نماز بر روی فرشها ایشان و در جامه‌ها ایشان و وضو ساختن با آب ایشان و سایر ضروریات و تصرفات در اموال ایشان اگر
چه روایت سابق دلالت بر جواز برداشتن از جیب صدیق میکند اما بمجرد آن روایت تخصیص عمومات آیات و اخبار مشکل است
بلی از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات حق خوردن و وضو و غسل و استنجا و سایر استعمالات ضروریه
که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقولست که سه چیز است که همه مردم در آن مساوی‌اند آب و آتش یعنی هیزم از
برای سوختن از کوهها و صحراها و گیاه یعنی در صحرای مباح میروید هم چنین کردن در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و
تیمم کردن از آنها چنانکه متواتر است از حضرت رسول ص که خدا زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز گردانیده است و پاک
کننده گردانیده است و تجویز کرده‌اند که وصی و قیم مال ایتام اجرة المثل عمل خود را بردارند با احتیاج مطلقا و احوط آنست
که اقل امرین از خرج ضروری و اجرة المثل بردارد و ایضاً مشهور میان علما آنستکه جایز است آدمی را که بخورد از آنچه بر او
میگذرد از میوه درخت خرما و سایر درختان میوه دار و امثال آنها یا خوشه گندم و جو و اشباه اینها حتی اینکه شیخ طوسی بر این
دعوی اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی جایز ندانسته‌اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و
آنها که تجویز کرده‌اند قید کرده‌اند که بقصد خوردن نرود و افساد نکند و با خود برندارد و علم و ظن بکراهیت مالک نداشته باشد
و احوط آنستکه با قرائن رضای مالک نباشد نخورد و مشهور میان علما آنستکه صیدیکه از برای قوت و تجارت نباشد و غرض
مخصوص لهو و سیر باشد حرام است و قسم یاد کردن بر بیزاری از خدا یا رسول یا ائمه حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته‌اند
حرام است زنان را در مصیبتها طپانچه بر روی خود زدن و رو خراشیدن و مو را کندن **وایضاً** مشهور میان علما حرمت جامه چاک کردن
است مر مردان و زنان را مگر از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده‌اند گریبان چاک کردن را از برای پدر و مادر و [illegible]

معتبره بعضی جایز شمرده‌اند بلکه مستحب و بعضی حرام دانسته‌اند و احوط ترک است و مشهور آنست که زن را بدن زن تراشیدن سر حرامست و طبیب حاذق را جایز است طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن سلعها اگر ظن قتل نباشد و چشم را دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال اینها با نهایت احتیاج و هیچیک از اینها غیر حاذق را جایز نیست و مشهور آنست که حرامست که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند بی آنکه ثالثی باشد میان ایشان و مصافحه نامحرم مگر آنکه جامه در میان باشد و اگر بی جامه مصافحه کند ستش را بینفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف بخوابند و اگر بخوابند لحاف را در میانه کنند و ابن بابویه از حضرت باقر روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا از بوسیدن مرد مرد را و از آنکه دو مرد پهلوی یکدیگر بخوابند در میان ایشان جامه نباشد بی ضرورتی و از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که پسر و پسر او پسر و دختر را بعد از ده سال باید جدا کند از یکدیگر در خوابیدن و در یک رخت خواب نخوابند و گفته‌اند در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رخت خواب ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم او را ببوسد در بر بگیرد و احوط آنست که پنج ساله را هم نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است و شاید در ما بین پنج و شش مکروه باشد و بدون داخل شدن خانه اجانب جایز نیست بی رخصت طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهر آنست که جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حق تعالی فرموده است که ای گروهیکه ایمان آورده‌اید داخل نشوید در خانه‌های غیر خانه‌های خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول روایت کرده‌اند که تکلم کنید بگفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر و تنحنح کنید که خبردار کند اهل آن خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آن خانه گفته‌اند بآنکه سه مرتبه بگوید السلام علیکم آیا داخل شوم اگر رخصت بدهند الا برگردد پس فرمود این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آن خانه احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را برگردید پس برگردید این پاکیزه‌تر است از برای شما و خدا بکردهای شما داناتر است بر شما باکی نیست و گناهی که داخل شوید در خانه‌هائی که محل سکنای مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که در آنها تمتعی از برای شما هست مانند متاعی برای فروختن گذاشته‌اند که هر که خواهد ببرد و بخرد و خدا میداند آنچه را ظاهر میکنید و آنچه را پنهان می‌کنید و دور نیست که دیوان خانه‌های اکثر مردم که قرار این اذن دخول دادن ایشان داشته باشند این حکم داشته باشد بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که رخصت طلبیدن سه مرتبه است مرتبه اول میشنوند مرتبه دوم حذر میکنند سیم اگر خواهند رخصت میدهند پس اگر رخصت نطلبیده میکردد و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که آنچه حق تعالی فرموده بر زمین نقل و سلام کردنست و علی بن ابرهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامها و کاروانسراها و آسیاها است که در اینها بی رخصت میتوان داخل شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق که رسول خدا نهی کرد از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم مگر برخصت ولیهای ایشان که اختیار ایشان با اینها است و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که میباید رخصت بطلبد مرد چون خواهد داخل خانه پدر خود شود و پدر هر گاه خواهد داخل خانه پسر خود شود در کار نیست که رخصت برپدر بطلبد فرمود بلی من بر پدرم رخصت میطلبیدم و مادرم فوت شده بود و زن پدرم نزد او و من کودک بودم رخصت می طلبیدم که مبادا پدرم با او خلوت کرده باشد و راضی برفتن من نباشد و اگر سلام کند بهتر است و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که می باید مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حدیث دیگر فرموده که کسی که بالغ باشد داخل نشود بر خانه مادرش و نه خواهرش و نه خاله‌اش و نه سایر محارمش مگر باذن ایشان و تا سلام نکنند رخصت ندهند و سلام طاعت خدا است و باز حق تعالی فرموده است که ای گروه مؤمنان باید که رخصت بطلبند از شما آنها که بنده و ملک یمین شما اند و آنها که بحد بلوغ نرسیده‌اند از آزادان شما یعنی سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتیکه جامه‌های خود را میگذارید که خواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت بعد از نماز خفتن اینها سه وقت مظنه آنست که خود را مستور نمیدارید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند ایشان بر گرد شما میگردند و در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج دارید چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی از آزادان پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانچه رخصت میطلبیدند آنها که پیش از اینها بوده‌اند از بالغان آزاد در سایر اوقات اینچنین خدا آیاتی که در آنها فواید و ارشاد است و احکام و فواید بسیار از اینها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده‌اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته‌اند و اخبار معتبره که دلالت

وتفهیم حد میکند

میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید را نیز باید مذکور ساخت اول آنکه حق تعالی فرموده و امر کرده است ممالیک را که در این اوقات رخصت بطلبند مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران گفته‌اند مراد کنیزان‌اند و احادیث ما نفی این امر میکند و خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته‌اند و حدیث نیز وارد است و صریحست در آنکه مراد غلامان‌اند نه کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته‌اند غلامان و کنیزان هر دو داخلند حدیث صحیح فضیل بن یسار صریحست در این و ممکن است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا بر تقیه دوم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشد و اقلا در میان ایشان و آزاد باشد مؤید قول آن جماعت میشود که غلام و خواجه سرایان را محرم میدانند سیم آنکه تکلیف اولیاء اینها است که اینها را امر باین بکنند آنکه فرموده است باکی بر شما نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته‌اند این بر سبیل استحباب است و تکلیف استحبابی نسبت بایشان می باشد اول اظهر است بر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته‌اند تخصیص این اوقات ثلاثه آنست که در هر یک مظنه کشف عورت و اکثر بدن است اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتی است که از خواب بر میخیزد و سر را میگشاید تبدیل جامه شب بجامه روز میکنند و همچنین وقت ظهر وقت قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر و انداختن بعضی از جامه‌ها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه روز بجامه شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته‌اند این اوقات جماع میکرده‌اند که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بغیر اذن شده است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که می باید خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت طلبد در سه وقت عورت هر چند خانه او در میان خانه خود تو باشد خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبد که اینها ساعت خلوت و غفلت‌اند پنجم طوافون علیکم تاکید و تعلیل است از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را با ایشان احتیاج و ایشان را بر شما رجوع است و اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر همه دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه دین اسلام جواب سلام است حق تعالی میفرماید اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها یعنی هر گاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیه پس تحیت کنید شما بنیکوتر از آن تحیت یا رد کنید از آن بدرستیکه خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای مقام این آیه تحقیق چند مطلب ضرور است اول خلاف است در معنی تحیت بعضی گفته‌اند تحیت سلام است و اکثر لغویین و مفسرین چنین تفسیر کرده‌اند و بعضی گفته‌اند هر دعا و تحیت در این داخلست بعضی گفته‌اند هر نیکی از قول و فعل را شاملست چنانکه ظاهر کلام علی بن ابرهیم در تفسیر این آیه است و بعضی گفته‌اند مراد عطیه و بخشش است یا باید از آن پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند این قول بسیار ضعیف است و مراد حضرت او سلام است با هر سلام و دعا و اکرامی را شاملست چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر منقولست که اگر یکی از شما عطسه کند بگوئید یرحمکم الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهر آشوب روایت کرده است که جاریه امام حسن دسته گلی از برای آنحضرت آورد حضرت او را آزاد کرد از سبب آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب فرموده است این آیه و بهتر از آن کل آزاد کردن است و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که جواب کتابت واجب است مانند رد سلام و اخبار در این باب بسیار است دوم در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتی که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمانی سلام کند و بگوید السلام علیکم در جواب بگوید و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته تحیت باحسن کرده و این منتهای سلام است و اگر کافر سلام کند میگوئی علیکم و بعضی گفته‌اند که هر دو از برای مسلمانان است و روایت کرده‌اند که مردی بنزد حضرت رسول آمد و گفت السلام علیک حضرت فرمود علیک السلام و رحمة الله و برکاته دیگری آمد گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته صحابه گفتند برای اول و دوم زیاد کردی و برای سیم زیاد نکردی فرمود چیزی سیم از برای من تحیت وانگذاشت من او را بر او رد کردم و بالجمله سلام البته داخل تحیت است و جوابش واجبست و تحیتهای قولی دیگر احوط آنست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم نماز و تحیتهای فعلی مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی سیم بعضی از اصحاب گفته‌اند اگر بگوید السلام علیک یا علیکم السلام صحیح است و واجبست رد آن و علامه گفته اگر علیکم السلام بگوید جوابش واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤید اینست آنکه عامه روایت کرده‌اند که شخصی نزد حضرت رسول آمد و گفت علیک السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام پس آنکه جواب تو میگوید و علیک السلام و همچنین خلاف کرده‌اند در سلام و سلاما و السلام و سلامی علیک و سلام الله علیک و ظاهر آیه آن ادر بس آنست که در هیچیک از اینها و امثال اینها در سلام واجب نیست و عموم آیه شامل اینها هست و وجوب رد ظاهر است سیم خلاف است در آنکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام بتقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره اینست و اگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلام و لکن او را واجب نیست و بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته است که اگر و کسی هم دیگر برسند

و هر یک جواب سلام دیگری واجب نیست تا اینجا کلام علامه بود و ابن ادریس و جمعی را اعتقاد این است که سلام علیکم در جواب کافی است
و این اقوی و اظهر است چنانکه در حسنهٔ ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید السلام
علیکم و اگر کافری سلام کند بگوئید علیک چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب آنستکه رد سلام واجب عینی نیست چنانکه ظاهر
آیه و اخبار معتبره است و اخبار بسیار دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد سلام واجبست از طرق عامه و خاصه
پنجم علما اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائیست نه عینی پس برد یکی از دیگران ساقط میشود اما شرط است
که آنکه جواب میگوید داخل آنها باشد که سلام بر اینها کرده است پس اگر غرض سلام کننده شخص خاصی باشد او باید جواب بگوید و
بجواب دیگران ساقط نمیشود و مکروه است کسی را که بر جمعی داخل شود مخصوص گرداند بعضی را بلکه باید مقصودش سلام بر همه باشد
و خلافست در آنکه برد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط میشود یا نه احوط آنستکه اکتفا نکنند و اگر سلام کند صبی غیر ممیز باشد خلافست
جوابش واجب نیست و اگر ممیز باشد خلافست ظاهر آیه وجوبست ششم مشهور آنستکه وجوب رد فوریست که اگر تاخیر کند
گناهکار است و بعضی گفته اند برد ذمه او میماند مانند سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر علما گفته اند واجبست بر ابتدا سلام کننده
بشنوانند در غیر حال نماز تحقیقا اگر کر نباشد تقدیرا اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که بر کر اشاره
یا حرکتی بکنند که بر او معلوم شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون سلام کند احدی از شما باید بلند
بگوید که سلام کردم و بر من رد نکردند شاید سلام کرده باشد و بایشان نشنوانیده باشد و کسیکه رد سلام میکند بلند بگوید
تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا کند از پس دیوار یا پرده و بگوید السلام
علیکم یا فلان یا نامه بنویسد در آن نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد
بعضی از عامه گفته اند واجبست جواب و بعد از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنوند واجبست رد و در صورت دیگر واجب نیست کلام او
است و بعد از آن گفته است هرگاه مردم عادت کرده اند در هنگام برخاستن از مجلس و مفارقت از جمعی میکنند آن دعا است جواب
آن واجب نیست سنت است **مؤلف گوید** که از کلام علامه ظاهر میشود که سلام در هنگام مفارقت سنتی ندارد و حمیری
در قرب الاسناد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید که وداع کند
خود را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش
بر ایشان خواهد بود و در جامع الانوار از حضرت رسالت روایت کرده است که اگر کسی از شما از مجلسی برخیزد وداع کند ایشان را
بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنابر طریقه متاخرین اعتنا باینها نکرده است و دور نیست که از برای استحباب استدلال باین کرد
بعموم آیه استدلال بر وجوب رد میتوان کرد **هشتم** بعضی گفته اند سلام زن حرام است بر مرد اجنبی بنابر آنکه صدای زن عورت
است و اکثر متاخرین توقف کرده اند بنابر آنکه دانسته که حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جواب سلام کردن
کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد بر زنان و ایشان
جواب میگفتند و حضرت امیر سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زن جوان سلام کند و میفرمود میترسم خوش آید مرا صدای
او و بیشتر داخل شود گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت این را برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنابر جمعی که سلام بر
اجنبیه را حرام میدانند خلافست که اگر سلام کند جواب سلام او واجبست اجنبی را یا نه و اظهر وجوبست در جمیع این صورت
نهم خلافست که آیا ابتدا بسلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما جایز نمیدانند و خلافی میان ایشان نیست و احادیث بر نهی وارد
شده است اما اگر اجماعی نباشد جمع بحرمت مشکلست و علی ای حال باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانکه
کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم که مرا خبر ده اگر محتاج شوم بطبیب
نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود بلی دعای تو باو نفعی نمیرساند **وایضا** بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت
کرده است و علامه گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتدا و اگر سلام بر ذمی یعنی کافری در اثنا باشد یا کسیکه او را نشناسد
بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده جواب او بگوید بغیر سلام بآنکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا یا انعم الله صباحک
یعنی نیکو کند خدا صباح ترا یا اطال الله بقائک یعنی دراز گرداند خدا بقاء ترا و اگر رد سلام کند بگوید علیک تمام شد
کلام علامه و بسند حسن کالصحیح و بسند موثق دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر فرمود که ابتدا مکنید اهل
کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند بر شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر او نشسته بگوئید علیکم و در حدیث موثق کالصحیح
فرمود بگو علیک پس از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر در این باب بسیار است

مگر

مگر در حال حاجت و در جواب ایشان گفت علیک یا و علیک یا علیکم بواو و بدون واو هر دو جایز است و بعضی از علما با واو را تجویز
نکرده اند و آیا سلام تمام بر ایشان میتوان بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند احوط ترک است و آیا جواب ایشان بیکی از این جوابها که مذکور
شد واجبست خلافست و احوط آنستکه ترک نکنند و اشعار آن غیر سلام را علامه گفته است در اخبار گفته است ندیده ام و کلینی
روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام که بحضرت صادق علیه السلام گفتند که چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی بارک الله
لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که ملاقات
میکنم ذمی را با من مصافحه میکند فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کند
دست را بشوید و وضو نباید و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه باو مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما
شستن را حمل کرده اند بر آنکه برطوبت باشد و بعد از آن مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد و اخیر حمل بر استحباب کرده اند **دهم** در سلام و ابتدا
بسلام فضیلت بسیار وارد شده است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق علیه السلام روایتست که ابتدا بسلام اولیست بخدا و
رسول و از حضرت امیر علیه السلام منقولست که در سلام هفتاد حسنه است شصت و نه حسنه از برای ابتدا کننده است و یک حسنه از برای جواب گوینده است
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بخیل ترین مردم کسی است که بخل نماید در سلام و احادیث بسیار در باب افشاء سلام وارد شده است
و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که افشاء سلام آنستکه بخل نورزد بسلام بر احدی
از مسلمانان و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از جمله تواضع آنستکه سلام کنید بر هر که ملاقات کنید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید با استغفار و در حدیث دیگر فرمود
که از جمله حق مسلمانان بر مسلمانان آنستکه سلام کند بر او هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که
بمسلمانان میگفت که افشا کنید سلام خدا را بدرستیکه سلام خدا بر ظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم او ترک سلام مکنید و
احادیث در افشاء سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت
صادق علیه السلام که حضرت امیر کراهت داشت از رد سلام در خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس را نباید که
سلام بر ایشان ابتدا کرد کسیکه با جنازه راه رود و کسیکه پیاده بنماز جمعه رود و کسیکه در حمام باشد **وایضا** از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که رسول خدا نهی کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و کسیکه صورتها میسازد و بر کسیکه نرد بازی میکند
و بر کسیکه بر تخته چهاردهمه قمار میکند و من زیاده میکنم پنجم را نهی میکنم از آنکه سلام کنید بر شطرنج باز **وایضا** روایت کرده
از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش که شش کسند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصی که بر غایط باشد و کسیکه
بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که بر شعر خود بر زنان عفیفه و بر آنها که بخوش طبعی مادران یکدیگر را فحش میدهند **وایضا**
روایت کرده است از حضرت امیر که شش کسند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهودی و نصرانی و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند
و آنها که شراب میخورند و بربط و طنبور مینوازند و آنها که بمادران یکدیگر دشنام میدهند بنابر شوخی و شعر **وایضا** از حضرت صادق
از پدرانش روایت کرده است که سلام مکنید نه بر یهودی و نه بر نصرانی و نه بر گبران و نه بت پرستان و نه بر آنها که بر خوان شراب نشسته اند
و نه بشطرنج باز و نرد باز و بر مخنث و بر شاعری که فحش میگوید بر زن محصنه و نه بر نماز گذارنده زیرا که نماز گذارنده نمیتواند
رد سلام بکند و سلام او مستحب است جوابش واجبست و نه بر کسیکه سود خورد و نه بر کسیکه بر غایط نشسته باشد و بر کسیکه
در حمام باشد و نه بر کسیکه علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار گذشت و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام مباشر
الخمر وارد شده است و راویان اکثر این احادیث عامی اند و عاقل را از این باب احادیث بسیار بطرق بسیار وارد شده است و بعضی را اعتقاد
آنستکه کسیکه در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز جوابش واجب نیست و باین تخصیص آیه کریمه نمیتوان
کرد و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجبست و نهی از سلام بر اینجماعت ممکن است محمول بر کراهت باشد یا کراهت واقعی یا بمعنی اقل ثوابا
چنانکه ملا احمد اردبیلی هر دو را احتمال داده است و کراهت سلام در حمام وارد شده است که در صورتی است که لنگ نبسته باشد
و بعضی از ائمه در حمام سلام کرده اند و مشهور آنستکه سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلاف دارد و دور
نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسیکه نرد و شطرنج بازی کند و کسیکه غنا
خوانندگی کند و کسیکه از روی لهو و لعب کبوتر پراند و هر که مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور نیست
که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام
هرگاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب ساقط نمیشود بسبب اشتغال بمندوب

بلی اگر ترس ضرری داشته باشد مکروه است سلام بر نماز گذارنده زیرا که بسا باشد که او را مشغول گرداند از قیام بواجب که رد کند یا از جهت بوا
و اگر رد نکند و این قول و علت هر دو ضعیفند **پانزدهم** در آداب سلام است سنتست که سلام را بخطاب جمع بگوید
چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان بصیغهٔ جماعت دعا باید کرد هر چند یکی باشد
در وقتیکه عطسه کند میگویید یرحمکم الله هر چند با او غیر نباشد و مرد دیگر بر مرد دیگر سلام کند میگوید السلام علیکم و مرد دیگر
برای مرد دیگر دعا کند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی ملائکه که کاتبان اعمال هستند و غیر ایشان و منشأ
هر بکنند یا آنکه می باید که نیت مؤمنان را در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد بانکه بر زن باید سلام بخطاب مذکر
واقعشود اگر بصیغهٔ جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحابست و پسندیده دیگر از آنحضرت روایت کرده است که کسیکه بگوید السلام علیکم
باعث ده حسنه است و کسیکه بگوید سلام علیکم و رحمة الله برکاته سی حسنه است و باید یادر تعسلام کننده و از برای جواب گوینده زیاده
بگذارد و در جواب زیاده از قدر متعارف نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر گذشت بر جماعتی و بر
ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود تجاوز مکنید از برای ما از آنچه ملائکه گفتند
با پدر ما ابراهیم ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و مستحبست سلام کند سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفهٔ کم بر
بیشتر و خورد بر بزرگ و اسب سوار بر استر سوار هر دو بر الاغ سوار و هر که داخل بر مجلسی شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از
اینها عکس کنند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر اطفال **شانزدهم** حق تعالی
فرموده است فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی هرگاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر
انفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب نفس شونده بدانکه خلاف است در تفسیر
این آیهٔ کریمه **اول** آنکه مراد سلام بر اهل خانه است که گویا ایشان بمنزلهٔ جان شمایند از باب لا تقتلوا انفسکم یعنی یکدیگر را مکشید تحیة من عند الله
اشارت بفضیلت سلام خواهد بود یعنی بروش جاهلیت صبح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحا و امثال اینها مگویید و سلام بکنید که
آن تحیتی است که خدا بر شما پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوبست چنانکه علی بن ابرهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول
چون بنزد آنحضرت میآمدند میگفتند انعم صباحا و انعم مساء و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حق تعالی فرستاد فاذا جاؤک حیوک بما لم
یحیک به الله یعنی هرگاه آیند بنزد تو تحیت میگویند ترا بآنچه تحیت نکرده است ترا بان خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای ما
این را بتحیتی که بهتر است از آن و این تحیت اهل بهشت است بگویید السلام علیکم **دوم** آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن
بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل و عیال خود در وقتیکه داخل خانه شود و ایشان جواب سلام او
بگویند اینست سلام بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است **سیم** آنکه مراد سلام بر خود است در وقتیکه
کسی در خانه نباشد بانکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و علی بن ابرهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون
شخصی داخل خانهٔ خود شود اگر کسی در آنخانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ
چنین است که بعضی گفته اند اگر کسی را نه بیند بگوید السلام علیکم و رحمة الله و قصد کند دو ملکی را که با او می باشند در خصال بسند
معتبر از حضرت امیر روایت کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بگوید السلام علیکم و اگر او را اهلی
نباشد السلام علینا من ربنا و هرگاه بر او مؤمن تو بگوید حیاک الله بالسلام بگو حیاک الله بالسلام و احلک دار المقام و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هرگاه احدی از امت من او را بینی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و هرگاه داخل خانهٔ خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خانهٔ
تو بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنستکه چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن بر ایشان تا خیر خانهٔ تو بسیار شود
و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنستکه وجه سیم اظهر وجوه است و مؤید است باحادیث معتبره و تکلفی در انفسکم نباید کرد و بنا
بر این دو وجه نیست که مراد از آن باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا بانکه بگویید سلام مهربانا باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر
روایت حضرت باقر علیه السلام است **هفدهم** خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد و دیگری بر او سلام کند و جلیس
بر او که تلفظ کند برد سلام و خلافست در آنکه اگر نماز او باطل است یا نه بعضی گفته اند که مبطل نیست و بعضی گفته اند اگر چیزی
از اذکار را بعد از سلام و پیش از رد بعمل آورد مبطل میشود و الا فلا و بعضی از تفاصیل گفته اند و ما در بحار ذکر کرده ایم و حکم بطلان
مشکلست و احوط اعاده است اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهر آنست که فوریت در رد سلام معتبر است آنستکه تعجیل کند بحیثیتی که او را
تارک رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد **چهارم**
مشهور میان علما آنستکه اگر سلام کند کسی بر آدمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجبست که جواب بمثل آن باشد جایز نیست جواب علیکم

علیکم السلام و ابن ادریس گفته است هر لفظی از الفاظ سلام بگوید جوابست و متابعت مشهور اولی است و احوطست و اگر بجای علیکم علیک
بگوید در حصول رد تردد است و اگر سلام کند و علیکم السلام بگوید بعضی گفته اند جوابست و واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا
بکند او مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب یا واجب است یا مستحب و خلافست و جواب
خالی از قوتی نیست و بر تقدیر جواب یا متعین است سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است احادیث صحیح دلالت میکند که جواب بمثل اولیست
هر چند معارض نیز دارد و قول بتخییر خالی از قوتی نیست **پانزدهم** اگر تحیت دیگر بغیر سلام در غیر حال صلوة بگوید مانند صبحک الله بالخیر
و صباح الخیر و انعم صباحا و امثال اینها خلافست که جواب آن واجب است یا نه و احوط بلکه اظهر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت
نیکوتر یا بسلام دیگر نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب بگوید احوط آنستکه تحیت گوینده جواب سلام نگوید و
باین سبب بغیر سلام جواب گفتن مفسده اش کمتر است اگر چه موافق سنت در آن بیشتر است و اگر این عبارت را کسی بشخصی بگوید که در نماز باشد اشکال
عظیم تر میشود خصوصا اگر بفارسی بگوید یا بالحن بگوید مثل سام علیک و سلام علیک و ابن ادریس و محقق گفته اند جایز نیست او را جواب
گفتن و محقق گفته است اگر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنیم از آن و علامه گفته اگر سلام
گوینده سلام علیکم بگوید رد کند مثل آنرا و نگوید و علیک السلام از برای آنکه عکس قرآنست و حضرت صادق علیه السلام در جواب کسیکه پرسید
از مردیکه سلام میکند باو در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید علیکم السلام از برای آنکه عمار بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلام کرد در
نماز و حضرت چنین جواب فرمود پس علامه گفته است که اگر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اگر نام تحیتی برده است جایز است در نماز بقصد الفظ
و السلام علیکم برای عموم آیه و اگر نام تحیتی نبرد جایز نیست رد جواب آن دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد بقصد دعا بکند نه رد تحیت
و در مختلف رد او را واجب دانسته اند و مسئله در غایت اشکالست جواز رد بقصد دعا خالی از اشکال نیست و اگر جواب بتحیت عرفی و سلام
صحیح بگوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط آنستکه اگر بچنین بلیه گرفتار گردد اعادهٔ نماز بکند **شانزدهم** اگر بر کسی
سلام کنند در اثنای نماز مشهور آنستکه جواب را بلند بگوید که او بشنواند در نماز واجب نیست و ظاهر آنست مانند غیر نماز باید او
بشنواند و اگر ایشان کند با او که بفهمد جواب او را و گفته اند اخباریکه دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید بر تقیه محمول باشد
چنانچه شهید علیه الرحمه در ذکری گفته است زیرا که مشهور میان عامه آنستکه جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر معارض باشد
و تقیه در گفتن سلام را آهسته میان خود و نفس خود که ثواب در او داشته باشد و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد **هفدهم** اگر دیگری
جواب سلام بگوید و او در نماز باشد آیا جایز است که او در جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست مگر بقصد دعا چنانکه گذشت و
دور نیست که ترک احوط باشد سخن را در این مسئله بسط دادیم برای اینکه در اکثر اوقات آدمی محتاج باحکام آن می باشد و اکثر علما
متعرض آن نشده اند و بنا بر احتمالیکه بعضی از مفسرین داده اند که آیهٔ کریمه شامل هدیه بوده باشد اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور
شود مناسب است بدانکه مشهور میان علما آنستکه کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض دادن واجب نیست و از شیخ طوسی نقل کرده اند که مطلق
هبه مقتضی عوض است و می باید اقلا مثل آن را عوض بدهد و تا عوض ندهند تصرف در آن جایز نیست و این در قول بعید نادر است
و تفصیلش آنستکه کسی که چیزی می بخشد یا بشرط عوض میکند یا بشرط عدم عوض میکند یا مطلق میکند اگر شرط عدم عوض کرده
عقد لازمست و واهب جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد باید بان شرط عمل کند پس اگر تعیین عوض کرده لازم
میشود پس اگر قبول کند هبهٔ آنچه شرط شده است لازم و واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ نمیتوان کرد و آیا لازم است که قبول کند
عوض را خلافست و اظهر آنستکه لازم نیست میتواند قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض را بدهد و اگر شرط عوض کرده
باشند و تعیین نکرده باشند اگر بر چیزی یکدیگر مبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهر آنستکه بر متهب لازم
باشد آنچه بخشیده است یا قیمت را اگر اراده لزوم هبه داشته باشد و آیا قیمت موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت دادن عوض
خلافست و ایضا خلافست که بر متهب واجبست وفای بشرط یا مخیر است در آن و در رد عین و فروع این مسئله بسیار است و مشهور
میان علما آنستکه حرامست رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند **وایضا** حرامست جنب
و حایض را مس کتابت قرآن و اکثر مس اسماء خدا و انبیاء را نیز حرام دانسته اند **وایضا** حرامست ایشان را خواندن چهار سورهٔ که سجده
واجب دارند و ابعاض آنها حرامست داخل شدن آنها در مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله مطلقا و مکث کردن در ساير مساجد و گذاشتن
چیزی در آنها و احوط آنستکه با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفهٔ رسول خدا و ائمه علیهم السلام نشوند و مس کتابت قرآن برای محدث
خلافست و احوط آنستکه مس کتابت قرآن و اسماء شریفه نکنند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی و خیانتی زدن و آزار کردن
جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت جایز نیست بعضی گفته اند حرام است تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از

دهتا زیاده نزند و در روایتی یکی تا ده برای ادب اطفال سه مرتبه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هرکه بزند مملوکی را بقدر
حد بعضی انکه موجب حد از او صادر شده باشد زدن را کفاره نیست بغیر از ازاد کردن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی انستکه انرا واجب
میداند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام خود را تادیب میتواند کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است
قبول میتوان کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت دخول خانه و از جمله محرمات صید حرم است که بر محل و محرم هر دو حرام است
و صید صحرا مطلقا بر محرم حرام است و هر چیزی حرام است خواه بالاصاله نجس شده باشد و هر معجون و مرکبی که حرام در ان داخل کرده
باشند حرام است و فریاد رسی مظلومان و دفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجبست و اگر قادر بر یاری نباشد بعضی گفته اند که حاضر
بودن در ان موضع حرام است و جایز نیست خواب روغن نقل کردن و گوش دادن بسخن جمعی که راضی نباشند بشنیدن ان و
در بعضی از روایات وارد شده که زنیکه در موضعی نشسته باشد و برخاسته باشد تا سرد نشود مرد در انجا ننشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و
ابو الصلاح حلبی در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از حسن و مشاهده منکرات از برای غیر
انکار و مدح کسیکه مستحق مذمت باشد و بر عکس خواه بنظم خواه بنثر و عمل الات لهو و الات قمار و ساختن بت و چلیپا و سایر
حرام و الات انها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سمومی قاتله و نگاه داشتن دزد در دکان و [illegible] و خصی کردن حیوانات و ذبح
حیوانی که در شرع ذبح ان وارد نشده است و ازار دادن انها بر وجهی که در شرع وارد نشده است و تلف کردن انها الا انکه شارع انها را
مباح کرده و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن [illegible] زنان و بطلا زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن معابد نصاری
و یهود و اتشکده و معابد غیر اینها از معابد اهل ضلال و کمان گلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق از برای فجور و اعانت کردن
فاعلان قبایح و ظالمان و منقلب ساختن برات از غیر حق خواه بگفتار و خواه بکردار یا برای زندیق و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهها که
قدح در ادله اهل ایمان میکند بدون انکه جواب گویند نقض انها کنند و سعی کردن در هر چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن
در مجالس لهو و محرمات و فتوی دادن بباطل یا بچیزیکه حاکم و مفتی علم بان نداشته باشد و یاد دادن و یاد گرفتن اعمال سحر و اراده
امور قبیحه و کراهت داشتن از امور واجبه که حرمتش ثابت شده قیمت ان و مزد عمل ان و مزد یاد دادن و یاد گرفتن و حفظ کردن ان
و جا کردن ان و یاری بران بقول یا بفعل یا براعوض گرفتن از انها همه حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع
و کیفیت عبادات و فتوی دادن بانها و جاری کردن احکام و تعلیم قران و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل دادن مردها و تجهیز
ایشان و برداشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان اجرت بر اینها همه حرام است و همچنین اجرت بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سایر
عبادات و اجرت بر یاری کردن بر اینها حرام است و لواطه با پسران و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در لحاف و وطی حیوانات و طلب
کردن بدست و حرام است نگاه و مقدمات ان از دیدن و بر گرفتن و بوسیدن ایشان و سخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرام است
وطی حایض و نفسا تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا خود را بشوید و زنیکه ظهار کرده باشد تا کفاره بدهد و زنیکه عقد کرده باشد
بعد از زنا تا استبراء ان بکنند و محرمه تا محل شود و وطی کردن زن محرمه تا او محل شود و روزه دار تا افطار کند و کنیزیکه خریده باشد تا اینکه
حرام است و همچنین زنیکه فحش گفته باشد و زن [illegible] یا کره باشد بعد از ان تحریمها نسبت رضاع و مصاهره را ذکر کرده است با بعضی
مکروهها و چون اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم و انچه در این ابواب ذکر کرده است با بعضی از مکروهها بعضی موافق
با مشهور و بعضی مخالف و چون اینها زیاده از دیگران و عمل بقول او غالبا باحتیاط اقرب است کلام او را در اینجا ایراد نمودیم و انچه در باب محرمات
ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر و محرمات بسیار بیحد و تکالیف حق تعالی در هر باب و هر حال بسیار است و استقصای انها در مجلدات بسیار میسر نمیشود مثلا
در صلوة با انکه استقصا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند و ترک هر واجبی حرام است و اکثر موجب بطلان صلوة باشد و کبیره است و قریب به
هزار مسئله از مندوبات خاصه صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات ان و هر واجبی در محل خود بجا اوردن واجب است و ترک این
حرام است و هر مستحبی را اگر انکار استحباب ان کنند یا بعنوان وجوب بعمل اورند بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکوة و اعتکاف و حج و جهاد که
چندین هزار حکم بانها متعلق است که اخلال بانها یا انکار بانها حرام است و همچنین تکالیفیکه ادمی را باحوال مختلفه لازم میشود
مثل انکه چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوه دادن پدر و مادر و حفظ حرمت
ایشان کردن و با ایشان بلند حرف نزدن و اف بروی ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند یا بزنند صبر کردن و معاشرت نمودن و
امثال اینها و با فرزندان از نفقه و کسوه دادن و ضرر بایشان نرسانیدن و باعث عقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن و تحریص
نمودن بر فعل واجبات و ترک محرمات و تعلیم احکام و اداب نمودن و احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه بایشان بسیار
و با زوجه از نفقه و کسوه دادن و ضرر بایشان نرسانیدن و خدمات شاقه نفرمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و [illegible] بایشان

نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن و در هر چهار شب یکشب و در هر چهار ماه یکبار جماع کردن و سایر حقوقیکه بتفصیل در انجا مذکور است و
اگر متعدد باشند عدالت در قسمت و سایر امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا کردن و تکالیف شاقه بایشان نمودن و ایشان را گرسنه
و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق شاگردان و ملازمان و حق همسایگان را رعایت کردن و گرسنه ایشان را
راسیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرض نان و خمیر مایه و نمک و امثال اینها از ضروریات ایشان و دریغ نداشتن
ظروف و فرش در وقت ضرورت بایشان دادن و اکثر اینها داخل ماعون است و حق تعالی میفرماید وای از برای نمازگذارندگان
که از نماز خود غافلند انها که در عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق منقولست که ماعون قرض
است که میدهی و معروف نیکیست که میکنی و متاع خانه خود را که بعاریه میدهی و از جمله ماعون است زکوة راوی گفت ما همسایه داریم
که هرگاه عاریه میدهیم متاع را میشکنند و فاسد میکنند ایا بر ما باکی هست که ندهیم بایشان حضرت فرمود هرگاه چنین است باکی
نیست که ندهی و از جمله حقوق حق حیواناتی است که در خانه نگاه دارند و احتیاج آب و علف بانها بدهند زیاده از طاقتشان بار نکنند و بعبث
نزنند و در روایتی وارد شده است که حق تعالی زنی را عذاب کرد در باب گربه که او را حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است
که اکثر واجبست و ببعضی اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن و کافر و مسلمان و اشنا و بیگانه در مجالس و در راه
رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث بانها در کتاب عشرت مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقاء و برادران ایمانی
و حق مسلم بر مسلم و اداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و کینه و عداوت مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب
ایشان و افشا کردن انها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان و گمان بد بردن بایشان و تعصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و بر
خلاف در پوشش و رفتار و گفتار و دل تنگ شدن و سفاهت و بیخردی کردن و دشنام دادن و فحش گفتن و بسبب تحریک بسیار زدن
و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار بباطل و گمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن
بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و امثال اینها که بر هر یک تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف
و نهی از منکر و حب فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود را بفعل طاعات و ترک معاصی
و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد امان را نشکستن و تقیه از مخالفان و سلاطین جور و حکام و امرا
ظلمه کردن خود را و بمهلکه نینداختن تا بجنون نرسد و در کشتن تقیه نمیباشد در بریدن اعضا و کور کردن امثال اینها اگر دانند که اگر
نکند کشته خواهد شد یا بان فعل ان شخص کشته نمیشود خلاف است و گواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ
از برای دفع ضرر ظالم از خود و مومن دیگر جایز است و در هر دو تا ممکن باشد باید توریه بکند مثل انکه مال مومنی نزد مومنی باشد و ظالمی
خواهد بعنف غصب کند و سوگند یاد کند که مالی نزد من نیست و قصد کند که مالیکه بتو باید داد نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه
کفر نیز جایز است چنانکه عمار کرد و حق تعالی عذر او را در قران فرموده و همچنین در سب حضرت رسول و ائمه علیهم السلام جایز است و از بعضی اخبار ظاهر
میشود که می باشد و مقتضای جمع بین الاخبار انستکه مخیر باشد میان انکه تقیه نکند و ناسزا گفتن بایشان و کشتن را بر خود بگذارد چنانکه پدر
و مادر عمار کردند و میان ان تقیه بکند و ناسزا بگوید چنانکه عمار کرد و استغفار باید کرد و بحق تعالی [illegible] که ادمی را چنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی
از روایات وارد شده است که در اشامیدن شراب و سایر مسکرات تقیه نمیباشد و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمیباشد و مشهور جواز است و در همه
احادیث را تاویلات کرده اند و اکراه منحصر باشد در حرام اکثر علما تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا
در شراب و مسئله در غایت اشکال است و دروغی که در ان مصلحت عظیمی باشد جایز است یا توریه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهلی باشد
مثل انکه شغلی دارند و جمعی میایند او را بازمیدارند میگوید بگویید در خانه نیست و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکال
نیست و اگر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغیکه هست از ان سوال میکنند در قیامت مگر
سه دروغ شخصی که در جنگ سخن بگوید که مراد او معنی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند
و هر یک غیر انچه دیگری گفته است بگوید کسیکه وعده با اهل خود بکند و وفا نکند و همچنین اگر دروغ از برای اصلاح جواب کسی
راستی که متضمن افساد میان مومنان باشد جایز نیست گفتن و در خلف وعده مشهور میان علما انستکه مکروه است مگر شرطیکه در
ضمن عقد لازمی شده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی در اینجا ایراد ننموده ام و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعت
است مانند اکثر صوفیه و باید از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند با ایشان همنشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی در اینجا
ممکن نیست معلوم شد در هر حالی از احوال تکالیف بسیار ایرادی هست در گفتار و کردار و خوراک و خوراک در بیرون و در معاشرت
هر طایفه و صنفی از خلق از زن و فرزند و همسایه و کافر و مسلمان و صالح و ظالم و فاسق و چنین نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات

منحصر است در نماز و روزه و حج و زکوة و تحریم‌ها منحصر در زنا و اعلام و شرابست امثال اینها پس دائم میباید همیشه متیقظ و آگاه باشد و تفحص
احوال خود باشد در هر فعلی و قولی تفکر کند تا بداند که موافق رضای جناب اقدس الهی است بعمل بیاورد و اگر بغفلت از و خطائی صادر
شود متوجه تدارک و تلافی ان شود و انابه و توبه و استغفار بکند این یکشعبه از تکالیف الهی بود که اشاره بانها بعضی شد در خصوص
معاشرت با اصناف خلق خدا و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند یا حرام یا واجب یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب
علم و عمل همه اینها متعلق است و هر یکی را بان نحو که هست باید بدانند و بانها عمل نمایند لهذا حضرت امیر فرمود که ای گروه تجار اول مسئله
بیاموزید و بعد از ان متوجه تجارت شوید بدرستیکه تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مگر کسیکه بحق عمل کند و حق بدهد و
حق بگیرد زیرا که بیع و شری انواع دارند بعضی حلال‌اند بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار هست
متعلق از انها هست که کسی حلال انها را حرام و حرام انها را حلال داند معاقبست و حرام انها را ابتدائی مرتکب شود و تقصیر کرده باشد
و مشغول بحق مردم است و همچنین در ایمان و اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه حلال و حرام و احکام
بسیار میباشد و هم چنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بفروع چند تکلیف عظیم الهی متعلق است بانها و
اینها در زنا و مقدمات ان می افتد و ایضا احکام ممالیک و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حلال و حرام خوردنی
و اشامیدنی که ادمی در حال ضرورت میشود و احکام مواریث که اموال میت را بعد از ان در میان ورثه قسمت کرده است واجبست عمل بان احکام
کسیکه مخالفت کند معصیت الهی کرده و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده و بدعت در دین خدا کرده است چنانکه عمر از روی ضلالت و عناد
حق عول و تعصیب و شایع و اثار را تا روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص و دیات و حدود
و تعزیرات همه از جمله تکالیف‌اند پس ظاهر شد که همه ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام خدا و اعلام است تکالیف الهی نهایت
ندارد در این رسالها احصا نمیتوان کرد و غرض در اینمقام اشاره و تنبیهی بود بر بعضی از انها تا بدانند طالبان حق که اطاعت خدا اسان
نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبل نجات دشوار است بغیر استعانت بجناب اقدس الهی میسر نمیشود و پیوسته ادمی محتاج بتوبه و انابه
و مناجات و مغرور باعمال ناقصه خود نباید شد حق تعالی میفرماید انها که متقی و پرهیزکارند هرگاه خیالی از خیالات شیطان ایشان را عارض
شود متذکر و خبردار میگردند پس ایشان بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیا و اوصیا وارد شده است که همه را باید بخلق تعلیم نمایند و همه
در میان ایشان جاری کرده اند و هر که مخالفت نماید بحد و تعزیرات تادیب کنند بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام متعلق است بعلما و راویان
اخبار که حافظان اخبار احکام دین مبین و نایبان ائمه‌اند و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه نزد ایشان و قبول حکم ایشان
واجبست چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسیکه رد حکم ایشان نماید ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند حکم حق تعالی را رد کرده است
و از در مرتبه شرک بخدا است **مقصد دویم** در بیان وجوب توبه است و شرایط ان و گناهانیکه از انها توبه باید کرد بدانکه خلافی
نیست در وجوب توبه از گناه فی الجمله و خلافست که ایا از جمیع گناهان توبه واجبست یا از گناهانیکه مکفر نشده زیرا که دانستی که اجتناب از گناهان
کبیره مکفر است یا با وجود مکفر بودن توبه از انها واجبست بنابر اکثر علما اعتقاد انستکه واجب نیست و این قول اقوی نیست اما احوط انستکه ادمی همیشه
از گناهان خود در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولائی سالها تضرع و زاری و استغفار
و انابه میفرمودند تا توبه ایشان قبول میشد **و ایضا** از گناه بمحض عفو اخر نیست بلکه گناه دل ادمی را سیاه و از ساحت قرب الهی دور
دور میگرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از ایشان میکند باعث استیلای شیطان و جرئت بر گناهان
میگردد **و ایضا** سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است بسا باشد که باعث نزول بلاها در دنیا گردد
چنانکه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کرده‌های شما است خدا از بسیاری عفو میکند حضرت صادق فرمود که
از گناهانیکه حقیر میشمارید بدرستیکه انها امرزیده نمیشود پرسیدند که انها کدام است فرمود انستکه ادمی گناهی میکند میگوید
خوشا حال من اگر غیر این گناهی نداشته باشم و از حضرت امام محمد باقر منقولست که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مثل گناه بدرستیکه کسی
مرتکب میگردد پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون میگرداند که حق تعالی در ان قرار نگیرد و روی او از خدا برگردد و
متوجه دنیای فانی میگردد **و ایضا** فرمود که هیچ رگی نجهد و پائی بسنگ نمی اید و سری درد نمیاید و بیماری عارض نمیشود
مگر بسبب گناهی که ادمی میکند انچه خدا عفو میکند بیشتر است **و ایضا** فرمود که گناهی ادمیزاد را از روزی محروم میکند هم
فرمود که گناهی ادمی میکند بسبب ان از نماز شب محروم میگردد و فرمود که هیچ نعمتی خدا بکسی نمیدهد که از و سلب کند مگر
که او را بکند و از حضرت باقر منقولست که هر بنده مومن در دل او نقطه سفیدی و نوری از ایمان هست چون گناهی میکند نقطه
سیاه در ان سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود تا انکه سفیدی را میگیرد و از امیدوار نماند بانچه که رسید صاحبش هرگز بخیر

و خوبی بر نمیگردد **و ایضا** خلافست در انکه گناهی را که از ان توبه کرده است ایا باز توبه از ان واجبست یا نه خواجه نصیر و علامه قائل شده اند
که توبه همیشه واجبست و این سخن محل نظر است زیرا که ایات و احادیث دلالت میکند بر انکه بتوبه اول عقاب از او ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم
همیشه مستمر باشد معلوم نیست و اینکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفو است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله
و ترک ندامت نیز دور نیست که از این باب باشد زیرا که غالبا از یکدیگر منفک نمیشوند بر تقدیر اینکه عقاب بر ان مترتب شود باید جزو توبه
خواهد بود و علی ای حال در اینکه استحقاق عقاب بر اصل معصیت بر نمیگردد شکی نیست و ایشان این معلوم نیست که باین قائل باشند **و ایضا**
خلافست میان متکلمین که ایا توبه مبعض صحیح است که از بعضی گناهان توبه کند دون بعضی یا انکه میباید از بعضی همه گناهان توبه کند تا توبه از بعضی
دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر و بعضی از علما اختیار قول اول کرده اند و توبه مبعض را صحیح میدانند و حق اینست و اگر نه لازم می اید که کافر
که از کفر توبه کند و مسلمان شود از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضا خلاف کرده اند در صحت
توبه موقت مثل انکه توبه کند که یکسال گناهی را نکند و حق اینست که صحیح نیست زیرا که شرطست در توبه عزم کند که هرگز انگناه را نکند **و ایضا**
خلافست که ایا توبه از معاصی مجملا صحیح است یا باید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند اقوی انستکه مجملا کافیست خصوصا وقتیکه بتفصیل در
خواطر نداشته باشد **مطلب سیم** در معنی توبه است و شرائط ان بعضی گفته اند توبه پشیمانی از گناهانست از انجهة که ضرر باو میرساند
توبه نیست و باید که در حال ترک کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب را در اینده که هرگز مرتکب ان نشود و بعضی گفته اند
این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعیست و لهذا احادیث بسیار وارد شده است که کافی است ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین
گفته اند توبه حاصل نمیشود مگر بسه چیز **اول** دانستن گناهان ضرر **دویم** انکه انها حجاب‌اند و محبوب او **سیم** انکه زهرها کشنده
اند از برای مباشران انها میگردند پس هرگاه این را دانست یقین بهم رسانید حالتی دیگر او را عارض میگردد که متألم میگردد از انکه
محبوب او از و فوت شده است از کردن گناهان و این الم و تاسف را ندامت و پشیمانی میگویند از این حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند
چیز را **اول** متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب ان بود **دویم** متعلق است باینده که تا اخر عمر دیگر بان گناه نکند **سیم** تعلق دارد بگذشته
که تدارک بکند انچه را تلافی توان کرد که قضا کند عباداتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون اید پس این امر که معرفت ضرر گناه است
ازان و قصد کردن این امور مترتب حاصل میشوند گاه است مجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند چون توبه نیز عبادتیست شرایط عبادات
در ان معتبر است و عمده شرایط عبادات اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد مشوب بریا نباشد و چون بعضی از علما ظاهر شریعت
خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانستند در اینجا نیز گفته اند که اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان
اینمذهب بسیار است و کسیکه معنی نیت را فهمیده است میداند که اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق اینست که یکی از اینها و معنی منظور ایشان باشد
نسبت بعامه خلق نیت ازینها معنی خالی کردن تکلیف مالا یطاق است و در کافی در روایت معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که هر که ترک شراب
از برای غیر خدا ترک کند خدا از شراب سربمهر بهشت بکام او برساند و ممکن است که این تفضلی باشد از حق تعالی از خصوص ترک شراب هر چند
توبه حقیقی نباشد **مطلب چهارم** در بیان انواع گناهانست که از ان توبه میکنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که اگر گناه
مستتبع امر دیگر نباشد از حقوق خدا یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجبست با توبه که اتیان بان بکند بسا باشد که مخیر باشد میان انکه
اتیان بان امر بکند و میان اکتفا بتوبه از ان گناه پس مالیه خدا مانند بنده ازاد کردن است در کفاره واجبست با قدرت بر ان که اتیان بان
بکند و بسا باشد که مخیر باشد میان انکه اتیان باین امر بکند و میان اکتفا بتوبه از ان گناه و حقوق مالیه خدا یا حد است یا غیر حد اگر حد است
مخیر است میان انکه اقرار بان گناه بکند نزد امام یا نایب که حد خدا را بر او اقامه بکند و میان انکه اکتفا کند بتوبه و اظهار ان نکند پس اگر نزد حاکم
شرع ثابت نشود حکم بر او نخواهد بود و بتوبه رفع گناه از و میشود و یا با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از و ساقط میشود یا نه محل اشکال است
و ظاهر اکثر احادیث انستکه بحد گناه از و ساقط میشود و حقتعالی از ان کریم‌تر است که در دنیا و اخرت هر دو را عقاب کند چنانکه بسند
حسن منقولست از حمران که گفت از حضرت باقر پرسیدم از شخصیکه او را سنگسار کنند ایا در اخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود
خدا کریمتر است از این و از حضرت امیر منقولست که گناه سه قسمست **اول** گناهیکه امرزیده است **دویم** گناهیکه امرزیده نیست **سیم** گناهی
که امید از برای صاحبش داریم و خوف باو داریم گناه امرزیده گناه بنده اینست که خدا او را در دنیا بر گناهش عقاب کرده باشد خدا از ان
حلیم‌تر و کریم‌تر است که دو بار او را عقاب کند و گناهیکه امرزیده نمیشود مظلمه بندگانست خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم
یاد میکند که ظلم ظالمی را از من نمیگذرد و گناه سیم گناهیست که خدا بر خلق پوشیده است و توبه روزی او کرده است و از گناه خود ترسید
و امید از پروردگار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم **مؤلف گوید** که یا خوف باعث اتمام
اخلال بشرائط توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضا نماز هائیکه قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و کفارات و نذرها و قولو

ونمازیکه قضا شده باشد مانند نمازیکه قضا شده از برای توبه کافیست واما حق الناس اگر مالی باشد واجبست که آنچه خورده است بر گرداند بصاحب حق
یا بوارث یا بوارث وارث وبری الذمه میشود واگر آن مال را ادا نکرد و بر ذمه او ماند تا روز قیامت واما حق الناس اگر مالی باشد واجبست که
ذمه خود را بری گرداند از آن بقدر امکان واگر صاحب حق بمیرد ورثه او در هر طبقه قایم مقام او میشوند پس اگر آنشخص خود یا وارث او یا بیگانه
که از جانب او تبرع کند حق را برساند بصاحب حق یا بوارث او یا وارث وارث او بری الذمه میشود باتفاق واگر آن مال را ادا نکرد و بر ذمه او میماند تا روز قیامت
خلافست که در قیامت طلب کننده او کی خواهد بود اکثر گفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیحی از حضرت صادق ع در اینباب وارد
شده است وبعضی گفته اند آخر وارث طلب خواهد کرد اگرچه بامام منتهی شود وبعضی گفته اند حق خدا خواهد بود واگر او یا وارث او را
نیابند باید غائب باشد هرگاه صاحب حق یا وارث او را بیابد برساند واگر مایوس شود تصدق کند واگر صاحبش بهم رسد بتصدق راضی نباشد
باز باو بدهد واگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد باید ارشاد بحق بکند او را از آن اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن باشد واگر ممکن نباشد
بعضی از روایات وارد شده است که تا همه آنهارا که ببدعت او گمراه شده اند برنگرداند توبه او مقبول نشود واکثر حمل بر توبه کامل کرده اند واگر
قصاص باشد واجبست که تسلیم نفس خود باولیاء مقتول بکند مثل آنکه بگوید به پسر مقتول که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی مرا بکش واگر
میخواهی دیت بگیر واگر میخواهی عفو کن وهمچنین اگر عضوی از کسی بریده باشد نزد او یا وارث او برود اعلام کند وتمکین قصاص یا دیت
بکند واگر حد باشد مثل فحش اگر آن شخص که فحش باو گفته است عالم باشد که این فعل از او صادر شده است باز باید که تمکین بکند یا حد بزند
یا عفو کند واگر نداند خلافست که او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند نباید اعلام کرد واست موجب عداوت و کینه او باشد اگر جاهل باشد بری الذمه
از او تواند طلبید بطلبد وهمچنین اگر زنا کرده باشد العیاذ بالله با زوجه کسی این نیز چون حق الناس در آن هست این حکم دارد واگر
غیبت کسی کرده باشد آن نیز چنین است وکلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که از حضرت رسول ص پرسیدند که کفاره غیبت چیست
فرمود آنستکه استغفار کنی برای آنکه غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی وحمل کرده اند این را بر آنکه غیبت باو نرسیده باشد خواجه نصیر
در تجرید گفته است که واجبست عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد وعلامه در شرح تجرید گفته است که اگر
غیبت بآن شخص رسیده است باید عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است باید که تدارک کند واگر باو نرسیده است
لازم نیست او را حلیت طلبیدن زیرا که المی باو نرسانیده است ودر هر دو قسم واجبست که پشیمان شود از برای خدا وعزم کند بر آنکه
هرگز عود بآن نکند ودر مصباح الشریعه از حضرت صادق ع روایت کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده است نیست علاجی
بغیر آنکه حلیت بطلبد واگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن از خدا از برای او وشیخ زین الدین گفته است که در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده است
یکی آنکه کفاره غیبت آنستکه استغفار کنی از برای او ودیگری آنکه از هر کس نزد کسی مظلمه بوده باشد در عوض او باید که از او حلیت بطلبد پیش
از آنکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد از حسنات او بگیرند وبصاحب حق بدهند واگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان
او بیفزایند وجمع میان دو حدیث آنستکه استغفار را حمل کنیم بر آنکه نرسیده است یا آنکه دستش باو نرسد که از او حلیت بطلبد وحلیت طلبیدن را
حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد دستش باو برسد وبدانکه خلافست در آنکه آیا این امور شرطست در تحقق توبه یا توبه بمحض ندامت وعزم بر
عدم عود بآن گناه توبه محقق میشود وآنها واجبات دیگرند مشهور میان علما قول آخر است که شرط نیست بلکه از مکملات توبه اند اگر نکند
ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه از بعضی اخبار مستفاد میشود که شرط باشند این احوطست **مطلب پنجم** در بیان وقت توبه است
خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوریست وبتاخیر آن اثم میکردد زیرا که گناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه در سموم باید مبادرت کنند
پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر توبه هر گناه دیگر خواهد بود وازان نیز باید توبه کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند
واگر تاخیر توبه در گناه برای او حاصل میشود وبعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا آنکه میرسد در قلیل یکساعت اگر شصت دقیقه برسد نیز بقسمت
آنقدر جمع میشود که محاسبان ما از حساب آن عاجز میشوند وچون در کمتر دقیقه نیز توبه میتوان کرد اگر بثانیه وثالثه ورابعه قسمت کنیم بغیر
حق تع کسی حساب او را نمیتواند کرد چه جای آنکه روز وماه وسال را برآنها قسمت کنیم چه جای آنکه گناهان غیر متناهی را باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم
شد که همچنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان وتقصیرات ایشان را نیز احصا نمیتوان کرد وبعضی گفته اند که کسیکه تسویف وتاخیر توبه میکند
وازوقتی بوقت دیگر می اندازد واو متردد است میان دو خطر عظیم که اگر یکی سالم بماند مشکلست که از دیگری سالم گردد اول آنکه اجل او را برسد
او را بگیرد ووقت تدارک بگذرد ودرگاه توبه مسدود گردد وبرسد وقتی که حق تع فرموده است وحیل بینهم وبین ما یشتهون یعنی حایل
شوند میان ایشان ومیان آنچه میخواستند طلب مهلت بکنند روزی یا ساعتی بکنند باو گویند وقت مهلت گذشت دیگر ترا مهلتی نیست چنانکه
حق تع فرموده است پیش از آنکه بیاید شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی بعضی از مفسرین گفته اند که
محتضر در هنگامیکه پرده از پیش دیده او برداشته شود میگوید ای ملک موت تاخیر کن مرا یکروز تا عذر از پروردگار خود بخواهم

دتوبه

وتوبه کنم وتوشه عمل صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است و روزی نمانده است گوید یکساعت تاخیر کن گوید ساعتها
نیز تمام شده است پس در توبه را بروی او ببندند وغرغره در حلق او پیدا شود وجرعهای یاس وحسرت وناامیدی نوشد بر ضایع کردن
عمر خود وبسا باشد که در این احوال واضطراب اهوال شیطان ایمانش را نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلک **دویم** آنستکه ظلمتهای
معاصی بر دل او متراکم ومجتمع گردد بمرتبه طبع ورین برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیتی که آدمی میکند تیرگی در دل او بهم میرسد
همچنانکه از نفس آدمی تیرگی در آینه بهم میرسد وچون ظلمت گناهان بسیار جمع شد رین میشود چنانکه بخار نفس را بر آینه مکرر
بدمند چرک میگیرد چون مدتی بر این حالت بگذرد وآنرا جلا ندهند در جرمش فرو میرود واو را فاسد میگرداند که دیگر
قابل جلا نیست وهمچنین دل آدمی چون اثر گناه بسیار در آن بهم رسید بتوبه واعمال صالحه جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد وبعد از آن
قابل علاج نیست چنانکه حق تع فرموده است طبع الله علی قلوبهم واین دل را قلب مطبوع ومنکوس واسود میگویند چنانکه احادیث
در اینباب مذکور شد تا آنکه بجائی میرسد که امر شریعت در نظر او سهل میشود ودل او از قبول احکام الهی نفرت میکند وایمانش
را زایل میگرداند بدانکه آخر وقت قبول توبه وقتی است که جرم بمرتبه بهم میرساند ومعاینه امور آخرت بکند بانکه ملک الموت را ببیند
یا جای خود را در بهشت یا در جهنم باو نمایند یا رسول خدا وائمه را که وقت مرگ حاضر میشود ببیند مشاهده نماید ودر اینوقت اتفاق
که توبه فایده نمیکند ومقبول نیست چنانکه حق تع فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتیکه مرگ یکی از
ایشان حاضر میشود میگوید من توبه کردم الحال ونه آنها که میمیرند بر حالت کفر ایشان را مهیا کرده ایم از برای ایشان عذابی دردناک
واز حضرت صادق ع منقولست که مراد بحضور موت آنستکه معاینه امور آخرت بکند واز رسول خدا روایت کرده اند که خدا توبه
بنده را قبول میکند مادام که غرغره نکند یعنی روح بگلویش برسد غرغر در حلقش ظاهر گردد وبعضی از مفسرین گفته اند که
از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگان آنست که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح بانگشتان پا وبتدریج وتانی بالا
تا بسینه برسد وبعد از آن بحلق برسد تا آنکه در این مدت ومهلت تواند رو دل را بسوی خداوند رحیم ووصیت وتوبه وانابه بکند پیش از آنکه معاینه
امور آخرت بکند توبه اش مقبول نشود واز مردم حلیت بطلبد یاد خدا بکند روحش که مفارقت کند بیاد خدا وذکر حق تع در زبانش باشد
وعاقبت او نیکو گردد وخلاف کرده اند متکلمان در آنکه اگر عزم بر عدم عود بسوی گناه را در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آنگناه نداشته باشد
مثل آنکه زنا کند کسی وبعد از آن ذکر او را ببرند پس توبه کرد وعزم کرد که دیگر بزنا عود نکند اگر قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبه او
مقبولست یا نه اکثر گفته اند مقبولست وقول نادری هست که مقبول نیست بوجه است وهمچنین اگر مرض مخوف بهم رساند آیا توبه او مقبولست که ظن او
غالب بموت بهم رساند خلافست در قبول توبه ومشهور آنست که توبه او مقبولست واز بعضی از آیات کریمه واخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از
نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حق تع فرموده است در قصه فرعون تا وقتیکه دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدائی نیست
غیر خدائی که ایمان آورده اند بنی اسرائیل جبرئیل فرمود که الحال ایمان می آوری وپیشتر معصیت میکردی وبودی
از افساد کنندگان در زمین وفرموده است که چرا نبوده اند از اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان مگر قوم یونس چون
ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب زایل ساختیم از ایشان عذاب خوار کننده را در زندگانی دنیا وبرخوردار نمودیم ایشان را تا
اجل مقدر ایشان وازابن بابویه بسند معتبر روایت کرده اند که از حضرت امام رضا ع پرسیدند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و
حال آنکه ایمان آورد بخدا واقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان آورد در وقتیکه عذاب را دید وایمان در وقت دیدن
عذاب مقبول نیست واین حکم حق تع است در گذشتگان وآیندگان حق تع فرموده است فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده وکفرنا بما
کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا تنها وکافر شدیم بآنها که با خدا
شریک میکردیم پس نبود آنکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را وفرموده است روزیکه بیاید بعضی آیات پروردگار تو
نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری وهمچنین فرعون چون غرق
را دریافت اظهار ایمان کرد پس باو گفتند که الحال ایمان میاری فایده ندارد وپیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی ونافرمانی کردی وفساد
میکردی در زمین بدعوای خدائی وگمراه کردن مردم وستم کردن بر بنی اسرائیل **وایضا** از حضرت صادق ع روایت کرده است
که البته در زمین امامی وحجتی از خدا می باشد که حلال وحرام خدا را بداند ومردم را بسوی خدا بخواند ومنقطع نمیگردد حجت از زمین مگر
چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود ودرهای توبه بسته میگردد ونفع نمی بخشد ایمان کسیکه پیشتر ایمان نیاورده باشد
وآنگروه بدترین خلق خواهند بود وایشانند آنها که قیامت بر ایشان قائم میشود ودر تفسیر امام مذکور است که اعرابی آمد نزد رسول
خدا ص وگفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت مقبول میگردد حضرت فرمود که در توبه مفتوح است برای فرزند آدم وبسته نمیشود تا طلوع

کند

تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب ششم در بیان توبه است و اقل مراتب آن انستکه دانسته که پشیمان گردد از گذشته و عزم کند بر عدم عود
در آینده و بالا میرود تا بجد یکه در جمیع پیغمبران و صدیقان است چنانچه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت
امیر گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت بعزای تو نشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمیست
که بر شش معنی واقع میشود اول پشیمانی از گذشته است دوم عزم بر آنکه هرگز عود نکنی بان سیم آنکه ادا کنی بسوی خلایق
حقوق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی و حق کسی بر تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب
بوده و ضایع کرده حق آنرا ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی گوشتی که در بدن تو بحرام روئیده است از ابکنداری بحزن و اندوه
تا پوست تو باستخوانهای تو بچسپد و گوشت تازه در میان بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را چنانچه چشانیده بودی
حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوئی استغفر الله و از حضرت صادق ع منقولستکه کسیکه مقیم است بر گناه و استغفار میکند
از آن مانند کسی است که استهزا کند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود
که هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود که یکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش تا
یکهفته خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود که یکهفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیکروز خدا قبول میکند توبه
او را پس فرمود که یکروز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت کند خدا توبه او را قبول کند اکثر علما این حدیث را
حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند بانکه نسخ پیش از فعل جایز نیست و گمان فقیر انستکه این اشاره است باختلاف مراتب
توبه بانکه توبه کامل انستکه اقل یکسال پیش از مرگ توبه کند تدارک مافات و اصلاح احوال خود را در یکسال بکند و اگر این میسر
نشود یکماه و همچنین تا آنکه در آخر اقل اجزاء مراتب توبه را بیان فرموده در مصباح الشریعه از حضرت صادق ع روایت شده است که توبه
ریسمانی است که خدا برای بندگان او بخشیده است و وسیله ایشان است بسوی خداوند و مدد عنایت الهی است ناچار است از آن مداومت در توبه در همه احوال
و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبه قرب وصال و توبه در همه احوال
از اصفیا و برگزیدگان یعنی اوصیا از نفس کشیدن بغیر یاد خدا است و توبه عوام از گناهانست هر یک از ایشان را معرفتی و علمیست در اصل توبه
ایشان و منتهای امر ایشان و شرحش بطول می انجامد اما توبه عوام انستکه باطنش را باب حسرت بشوید و پیوسته معترف بجنایت خود باشد و
ندامت بر گذشته همیشه داشته باشد و بر بقیه عمر خود خائف باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل و سستی او گردد و پیوسته متاسف
باشد بر آنچه فوت شده است از طاعت خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای توبه و نگاه
دارد او را از عود بگناهان گذشته و نفس سرکش خود را مهار کند و رمیده اعمال و آنچه از عبادات فوت شده است قضا کند و مظالم
مردم را بایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری کند و احیا کند شبها را بعبادات تا بیدار باشد روزها بسبب روزه تشنه باشد پیوسته در فکر عاقبت خود
باشد و از خدا یاری بجوید و سوال کند که او را مستقیم بدارد و حق بیابد در شدت و رخا و ثابت بماند نزد محنت و بلا تا آنکه از درجه توابین نیفتد
زیرا که توبه موجب پاکیزه شدن از لوث گناهان است و موجب زیادتی اعمال او و رفعت درجات او است نزد خدا امید آنکه انها را که راست گفتند و نیکو
دروغگویان را و از حضرت رسول ص منقولست که توبه کننده هرگاه اثر توبه بر او ظاهر نگردد تائب نیست باید که خصمان را راضی کند و نماز
بکند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس خود را از شهوات باز دارد و گردن خود را باریک گرداند به بسیاری روزه روزها و رنگ
خود را زرد کند بعبادات و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را
بگدازد از شوق و دلش نرم گردد از ترس ملائکه و پوستش خشک شود بتفکر در اجل اینست اثر توبه و حضرت رسول ص فرمود که میدانید کیست
تائب گفتند نه حضرت فرمود کسیکه توبه کند خصمان را راضی نکند تائب نیست کسی که توبه کند و عبادتش را زیاد نکند تائب نیست و همچنین
کسی که توبه کند رفیقان خود را تغییر ندهد تائب نیست کسیکه توبه کند و خصمان مجلس خود را و بالش خود را تغییر ندهد تائب نیست کسیکه
که توبه کند دل خود را نگشاید و کف دست فراخ نگرداند و آرزوی خود را کوتاه نگرداند و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تائب نیست کسیکه
توبه کند و زیاده از قوت خود را بآخرت نفرستد تائب نیست هرگاه بر این خصلتها مستقیم بماند و توبه کار راست توبه او مقبول است
و حق تعالی فرموده است ای گروهیکه ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح و از حضرت صادق ع منقولستکه توبه نصوح انستکه باطن
آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در روایت دیگر فرمود که آن توبه ایست که بعد از آن عود بگناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود نمیکند
حضرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندگان کسیرا که او را فتنه ها عارض شود و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت
کرده است که گناهان مؤمن هرگاه توبه کرد آمرزیده میشود بعد از توبه کار را از سر میگیرد و این مخصوص اهل ایمانست راوی گفت اگر بعد از آن
توبه و استغفار باز عود کند بگناه و باز توبه کند چون است فرمود گمان داریم که مؤمن پشیمان شود بر گناه خود و توبه کند خدا توبه او را قبول نکند

راوی گفت اگر مکرر گناه کند و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هر چند عود کند مؤمن باستغفار و توبه خدا عود
میکند بامرزش و خدا امرزنده و رحیم است قبول میکند توبه را و عفو میکند از سیئات زنهار که ناامید مکن مؤمنانرا از رحمت
خدا و بعضی گفته اند توبه نصوح توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند که مثل آن عمل از او در نیاید و بعضی گفته اند توبه ایست که ریشه خواهش شهوات
را از دل زایل گرداند و ظلمت گناهان را که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که از گناه محض استحقاق عقاب است که پشیمانی
بر طرف نمیشود بلکه دل آدمی را تیره میگرداند و روح ایمان را مکدر میسازد و ملائکه رحمت را از نزدیک میرمانند و او را میراند از رحمات خاصه
اگر دزدی بخانه درآید مدتها آن خانه را ببیماض متصرف باشد باسباب امتعه و اغذیه خانه و صاحبخانه در خواب باشد یا دشمنی مدتی
در خانه آبادانی مشغول خرابی باشد بمحض آنکه دزد یا دشمن را از خانه بدر کنند بحالت آبادانی بدر نمی آید تا مدتها در مقام
در نیاید و تعمیر آنرا و خرابیها را باصلاح نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض نگیرد بحالت اولی بر نمیگردد و همچنین دزد شهوات نفسانی و
مانند شیطان مدتی مثل خواهش گناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را ربایند و پیوسته در خرابی کوشند
و صاحبخانه بیخبر در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه بیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و آلات شکسته
و خانه تهی از متاع شده و معاینه کرد بمحض آنکه نادم و پشیمان گردد و به تیر و نیزه و شمشیر آه و ناله استغفار و استغاثه دزد عادی را
از خانه بیرون کند او در بیرون خانه در کمین نه نشیند و منتظر فرصت باشد که این خانه ویران آبادان میگردد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند
و خانه را آبادان کند متاعهای دزدیده اعمال صالحه را عوض بگیرد و تیرهای معاصی را از دیوار دل ازاله کند و زخمهای شیطان را از خزانه ایمان
مسدود کند تا آنوقت شاید بحالت اولی تواند برگردید بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که بسبب ترک اولی
و ارتکاب مکروهی یا ترک اولی چه تدارکها کردند حضرت آدم سیصد سال گریست تا آنکه از دو چشم مبارکش دو نهر از آب دیده اش بهم رسید تا توبه
اش مقبول شد حضرت داود آنقدر گریست که گیاه از آب دیده اش بهم رسید تا توبه اش مقبول شد و آه آتشبار میکشید که آن گیاه میسوخت
کامل اینست و در این مقام سخن بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد هفتم در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست میان
علمای اسلام در آنکه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلافی نیست میان علمای اسلام در آنکه آیا عقلا بر خدا واجبست که اگر بعد از توبه
عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه تفضل است که حق تعالی بکرم خود کرده است و رحمتی است که نسبت به امت عطا یا نسبت باین امت کرامت
کرده است و الحال بمقتضای وعده بر حق تعالی واجبست که عمل بوعده خود بفرماید معتزله باول قائل شده اند و اشاعره بثانی قائل شده و شیخ طوسی
و شیخ طبرسی و علامه حلی و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قائل شده اند و خواجه نصیر در تجرید در این باب توقف کرده است و جزم باحدهما
نکرده است و حق انستکه قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خدا است بر این امت که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود گناهان
تمام عمر را بیامرزد و در امم سابقه چنین نبود چنانکه در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان
مقبول نشد و نقل کرده اند که تا عضو را نمیبریدند توبه ایشان مقبول نیست و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین ع میفرماید
که حمد میکنم خدا و بگردن که دلالت کرد ما را بر توبه که نمی شماریم آنرا مگر از فضل او و اگر نشماریم از فضلهای او مگر این توبه
هر آینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او نزد ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین
نبود سنت و طریقه توبه از برای آنها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر فرموده است الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد مژگانهای
چشمهای من و انقدر زاری و ناله کنم که صدایم قطع شود و بایستم بعبادت تا پاره پاره شود پایهایم و رکوع کنم از برای تو
تا فقرات پشتم از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقه های چشمم بترکد و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر
بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم
تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه از گناهان خود و اگر خواهی امرزید مرا در وقتیکه مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد
از من در هنگامیکه مستحق عفو تو شوم پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من از اهل آن خواهم شد بر
وجوب زیرا که جزای من در اول معصیت که ترا کردم آتش جهنم بود و اینمضامین در ادعیه و اخبار بسیار است هشتم در بیان
اموریست که حق تعالی بر آن مواخذه نمیفرماید و وعده عفو از آنها فرموده و آن چند چیز است اول وسوسه است و حدیث نفس
که اختیاری آدمی نمیباشد چنانچه کلینی از محمد بن عمران روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود
حضرت فرمود که باکی نیست در آن چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج باین
حضرت عرض کرد که در دل من امر عظیمی میافتد حضرت فرمود بگو لا اله الا الله جمیل گفت هر وقت چنین امری در خاطر من
خطور کرد و لا اله الا الله گفتم بر طرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر ع که مردی آمد بنزد

رسول خدا و گفت یا رسول الله منافق شدم حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده بودی نزد من نمی آمدی که اعلام
کنی که آن کیست که دشمن خدا حاضر یعنی شیطان نزد تو آمده است و پرسیده است که کی ترا خلق کرده است گفته خدا پس بتو گفته است که کی خدا را خلق
کرده است گفتم بلی گفت ای بحق آنخداوندی که ترا بحق فرستاده است که چنین بود حضرت فرمود که شیطان نزد شما آمده از راه اعمال و کارها
بر شما غالب نشد از این راه آمده است که شما را اگراه کند از راه دین بلغزاند هر گاه که را اینحالت رو داده خدا را بیگانگی یاد کند و ببسند
کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول فرمود که این والله محض ایمانست
ببسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام نوشت و شکایت کرد از چیزهائیکه در خواطر او خطور میکند
حضرت در جواب نوشت که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا از امور چند که در خواطر ایشان در میآید که اگر باد ایشانرا از
جای بلندی بزیر اندازد تا ایشانرا پاره پاره کند واجبست بسوی ایشان از آنکه تکلم کنند با آنحضرت فرمود که آیا این را در نفس خود مییابید گفتند
بلی فرمود بحق آنخداوندیکه جانم در قبضه قدرت او است که این صریح و خالص ایمانست پس چون چنین امری در خواطر شما خطور کند
بگوئید آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و قوتی بر طاعات نیست مگر بخدا

مؤلف گوید در اینکه این محض و صریح ایمانست چند وجه گفته اند **اول** آنستکه ببسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که مراد
آنستکه این خوفی که تو داری که چرا چنین امری بخواطر تو خطور کرده است و میترسی که هلاک شده باشی از محض ایمانست اگر مؤمن نبودی
پروا نمیکردی از خطور این و بد ترا نمی آمد در خواطر تو **دوم** آنکه این محض ایمانست که این احتمالات باطله را در خواطر میکند دانی که
بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی **سیم** آنستکه در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مأیوس شده است
از آنکه شما را باین وسواس از نیت میرساند پس سبب اینحالت محض ایمانست و معنی اول که از امام علیه السلام منقولست بهترین معانی است و در امر
بتوحید از برای دفع اینحالت چند جهت گفته اند جهت اول آنکه مبادا امر لا او را در اینحالت در یابد پس زبان او بتوحید جاری شود تا آنکه باین
کلمه طیبه از دنیا برود دوم آنکه نفی میکند آنچه را در خواطر افتاده است از آنکه الهی را اله دیگر باشد و تصریح میکند بآنکه الهی جز او نیست
سیم آنکه این کلمه طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسه آن گوینده او میکند باین جهت باین کلمه تلقین میکنند محتضر را چهارم آنکه افاده
آن میکند که سلسله ممکنات باو منتهی میگردد پس او را موجدی نباشد پنجم آنکه کسیکه متصف بجمیع صفات کمال باشد متصف بمخلوقیت
و احتیاج نمیتواند بود **دویم** معصیتی که آدمی آنرا اراده کند و آنرا بعمل نیاورد حق تعالی از فضل خود عفو فرماید چنانکه کلینی ببسند
کالصحیح از حضرت باقر یا صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت آدم گفت پروردگارا مسلط گردانیدی بر من شیطان را و او را مانند خون در بدن
من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار بده که از شر او نجات توانم یافت حق تعالی وحی کرد که ای آدم قرار دادم از برای تو اینرا که هر که از ذریت
تو قصد گناهی بکند بر او نوشته نمیشود و اگر بعمل بیاورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد کند که حسنه بکند یک حسنه برای او نوشته
میشود و هر که بعمل آورد ده حسنه برای او نوشته میشود گفت پروردگارا زیاده کن گفت برای تو قرار دادم که هرگاه گناهی بکند و استغفار
بکند گناه او را بیامرزم گفت پروردگارا زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم توبه را و پهن کرده ام تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا بس است
مرا و ببسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چهار خصلت است که حق تعالی مقرر فرموده که کسیکه با وجود اینها مستحق عذاب الهی شود
پس شقی و محروم است از خصلتها اینها است کسیکه قصد کند که حسنه را بعمل آورد حسنه از برای او می نویسند اگر بعمل نیاورد بسبب
نیت او و اگر بعمل آورد ده حسنه از برای او بنویسند و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد اگر نکند هیچ گناهی بر او نیست نوشته نمیشود
و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند ملکی که نویسنده حسنات است در جانب راست او است میگوید بملکی که نویسنده
سیئات است در جانب چپ او است که تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند که آنرا محو کند زیرا که حق تعالی میفرماید که
حسنات برطرف میکند گناهان را یا شاید استغفاری بکند اگر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم
الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر او گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و استغفار
نکند صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید بنویس گناه را بر این شقی محروم **مؤلف گوید** که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص
این استغفار باعتبار آنکه اکمل افراد است مذکور شده باشد و ایضاً ببسند معتبر از امامزاده عبد الله روایت کرده است که از پدر
خود امام موسی علیه السلام سؤال کردم که دو ملک که در جانب راست و چپ آدمی اند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا فعل خوب که بنده
اراده فعل آن مینماید حضرت فرمود که بوی کنیف که محل فضله است و بوی چیزهای خوشبو مثل هم اند گفتم نه فرمود
که بنده هر گاه قصد حسنه بکند نفس او خوشبو بیرون می آید ملک دست راست بملک دست چپ میگوید
که باش که ترا با او کاری نیست قصد حسنه کرد اگر آنرا بجا آورد زبان او قلم او است و آب دهانش مداد او است پس بر او نویسد بدانکه حق تعالی

فرموده است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در
نفسهای شما است یا پنهان کنید او را حساب میکند شما را خدا با او پس میآمرزد هر که را میخواهد و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر هر چیز قادر
است و عموم این آیه بحسب ظاهر منافی احادیثیکه در اینمطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر چه در نفس او حاصل میشود
خدا بر آن محاسبه میفرماید اگر خواهد میآمرزد و اگر میخواهد عذاب میکند این شامل وسوسه ها و اراده گناه هست و ممکنست باین روش
جمع کنیم که عفو از اینها مخصوص شیعیان است و مراد بمن یشاء شیعیانست یعنی از شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مؤاخذه میکند اگر چه باز موافق
قواعد عقلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که بعموم شامل خطوراتی هست که اختیاری آدمی نیست و شیخ طبرسی گفته است که جمعی گفته اند که این
آیه منسوخست بقول حق تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در اینباب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در
وسع و طاقت آدمی نباشد جایز نیست و قبیح است عقلا پس چون میتواند بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از آن نسخ کند پس باید که مراد از آیه چیزی
باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و امور چند که از ما مستور است اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسها
که بی اختیار آدمی خطور میکند داخل آیه نیست بدلیل عقل و بگفته حضرت رسول که عفو کرده اند از این امت آنچه فراموش کنند و از آنچه در
در خواطر ایشان بگذرد تا آنکه گفته است آنچه در خواطر خطور میکند آدمی بر آن و عقد قلب خود بر آن میکند یا آنکه میتواند خود را از آن نگاه
دارد پس آن از جمله افعال قلبی است که خدا جزا میدهد او را بر آن چنانکه جزا میدهد بر افعال جوارح اما جزای عزم را میدهد نه جزای فعل
آن معصیت را آنکه کرده است هنوز بعمل آورده عزم بر طاعات که حق تعالی بر آن عزم جزای اصل طاعت را میدهد چنانکه در اخبار آمده که کسیکه انتظار
نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد این از لطایف نعمات خدا است بر بندگان تمام کلام شیخ طبرسی ره
جمله آیاتیکه دلالت دارد بر مؤاخذه بر افعال قلوب قول حق تعالی است و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا
یعنی پیروی مکن چیزی را که علم بان نداری بدرستیکه گوش و چشم و دل همه اینها سؤال کرده میشوند و باز فرموده است مؤاخذه نمیکند شما را خدا بلغو
ها لغو که بر زبان شما جاری میشود و لیکن مؤاخذه میکند شما را بآنچه کسب کرده است دلهای شما پس از این آیات امثال اینها معلوم میشود که بر فعل
دلها مؤاخذه می باشد و باز فرموده است و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت رسول ص
روایت کرده است که اشاره بدل نمود و فرمود تقوی و پرهیزکاری در اینجا است و حق تعالی تهدید فرموده است آنهارا که دوست میدارند که
قبیح فاش گردد در مؤمنان و محبت کار دلست **و ایضا** کفر و شرک و بغض و حسد و کینه و امثال اینها که وعید عذاب و عقاب بر آنها
است از افعال قلوبست پس چون میتواند بود که مؤاخذه بر آنها نبوده باشد و جمع میان این آیات و اخبار آنست و تحقیق
آنستکه افعال قلوب بر چند قسم است **اول** آنستکه محض خطور ببال باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد از قسم اولست
که مذکور شد و خلافی نیست در اینکه بر آن عقابی مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست **دویم** شهوت و خواهش معصیت است
بدون آنکه اراده بآن ضم شود و غالب اوقات آن نیز نسبت بعامه نیز اختیاری نیست مثل آنکه بخیال زنا و لواطه میکند بی اختیار
خواهش در نفس او بهم میرسد اما اراده آن فعل ندارد یا نظر میکند بر پسر مقبولی بدون قصد و عاشق او میشود اما اراده
معصیت ندارد و این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول برای تست یعنی اگر بی اختیار نظر
بر او بیفتد و نظر ثانی بر تست یعنی بار دیگر از روی قصد شهوت نظر کند یا آن نظر را از روی خواهش مستمر بدارد و اگر میل و عشق
اختیاری نیست که معاقب شود هر چند در اول بی اختیار باشد همچنین در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند
از عشق فرمود که دلهائی چند اند که از یاد خدا خالی شده اند حق تعالی محبت غیر خود را بآنها چشانیده است **سیم** آنستکه بعد از قصد
معصیت را حصول شهوت و قلب یا غلبه لوث از شهوات و غفلت از عقوبات یا نفع عاجلی در آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید
آن فعل بعمل آید پس اراده و نفس جازم میشود و قوی میشود تا بحد عزم و حیا و خوف دنیوی مانع او از فعل نمیگردد و حصول عزم گاهی
بعد از ترددات و تفکرات بسیار می باشد بعد از عزم و جزم گردیدن اراده باز ممکن است فعل بعمل نیاید بآنکه بعد از عزم جزم پشیمان
شود یا غافل شود یا مانعی بهم رسد لکن فعل او متعذر شود پس بر اصل تصور معصیت حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی
نمیباشد و اما حکم عقل ظاهر بنا آنستکه بر آن نیز عقابی نیست و بعضی گفته اند اگر باختیار باشد معاقبست و اگر بدون اختیار باشد معاقب
نیست و اگر اراده و عزم بر فعل حاصل شود و فعل بعمل نیاورد از برای عایقی و مانعی باز ظاهر اخبار آنست که او را مؤاخذه بر آن عزم
نیست و بعضی از علماء تفصیل داده اند که اگر از برای ترس خدا و مقبول بودن و زجر آنرا ترک فعل کند و نادم شود از آن قصد که کرده برای او
حسنه از برای او نوشته میشود و آن حسنه مکفر سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عایقی دیگر باشد و از ترس خدا نباشد گناه بر
او نوشته میشود و بعضی از متکلمین امامیه و متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول ص منقولست که چون

بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی بکند حق تعالی میفرماید اگر سیئه را بعمل آورد برای او بنویسید
بمثل آن و اگر ترک کند حسنه بنویسید برای او اگر ترک نکرده است مکرر برای من و ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که محشور نمیشوند مردم
مگر بر نیات خود و گفته اند ما امید داریم که کسیکه در شب عزم کند که در صبح مسلمانان را بکشد و در آنشب بمیرد محشور گردد بر آنکه مرده است
و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در اینباب آنستکه حضرت رسول فرمود که هرگاه دو مسلمان شمشیر بکشند که یکدیگر را بکشند قاتل و مقتول
هر دو در آتش اند گفتند یا نبی الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است مؤلف گوید که این اخبار
از طرق عامه وارد شده است و معارضه با اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم حدیث اول ممکن است که نوشتن حسنه موقوف باشد
برای آنکه از برای خدا باشد اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته میشود نه حسنه حدیث دویم مجملست و صریح نیست و مثالی که گفته
شده است ممنوعست حدیث سیم ممکن است که اراده با آن افعال شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و معین او بر قتل خود شدن و اینها گناه
اند که قتل شده اند میگویند که بر عزم بر سیئه معاقب میشود نه بر اصل فعل پس اگر بعمل آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود
چهارم افعال قلوبست از عقاید باطله و شک در اصول عقاید در آن شکی نیست که بآنها معاقبست پنجم اخلاق ذمیمه
است مانند حقد و حسد و عداوت مؤمنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هرچند اظهار نکند و بسیاری از
اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این انسب است بشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهر آنستکه عدم
مؤاخذه بر اراده معصیت مخصوص مؤمنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلد اند که
نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا بکنند و جوابهای دیگر نیز میتوان گفت و
ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین آنستکه اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی آنها را میامرزد پس … نیز در … گفته
است که اراده قبیح قبیح است منافات ندارد با عفو و در کلام ابو الصلاح نیز مثل این گذشت و سید مرتضی در تاویل قول حق تعالی اذ همت
طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما گفته است که مراد آنستکه فشل و جبن بخواطر ایشان خطور کرد نه آنکه عزم بر آن کردند بعد از آن
گفته است اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر
و شیخ شهید در قواعد گفته است تاثیر نمیکند نیت معصیت عقابی و نه مذمتی را مادام که مرتکب آن نشود و آن از جمله خبرهائی است
که ثابت شده است و از آنجا که حق تعالی عفو از آن کرده است پس گفته است اگر نیت کند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند
بر او ظاهر شود یا این نیت اثر میکند محل نظر است از اینجهت که مصداق معصیت نشده است پس بمنزله آنستکه معصیت کرده است
و پس بر نیت معصیت بدون فعل آن مؤاخذه نیست و از اینجهت که دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت شریعت کرده است و جرات
بر معصیت نموده است و حال آنکه بعضی از اصحاب ما گفته اند که اگر مباحی را بیاشامد بخیال آنکه شراب مسکر و شبیه است بآن فعل حرامی کرده
خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه با انضمام فعل جوارح خلل داشته باشد و چند امر دیگر است که محل نظر است اول
آنکه زن یا کنیز خود را در خانه دیگری بیابد گمان کند که زن اجنبیه است با او جماع کند بعد از آن معلوم کند که زوجه او یا کنیز او بوده است
دوم آنکه زوجه خود را وطی کند و گمان کند که حایض است پس ظاهر شود که طاهر است سیم آنکه طعامی را در دست دیگری ببیند
و نداند که ملک او است بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده چهارم آنکه گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان
پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم آنکه شخصی را بکشد و گمان کند که محقون الدم بوده پس ظاهر شود که خونش هدر
بوده است تا اینجا کلام شیخ بود و شیخ بهاء الدین گفته است که بعضی از جمله این صورتها شمرده اند این را که نماز کند بگمان اینکه حریر است
یا مغصوب است و عالم بحکم بوده باشد که نماز در آن باطلست بعد از نماز ظاهر شود که ممزوج است و غصبی نیست یا مباح است و تردد کرده
در آنکه نمازش باطلست یا صحیح است و اولی آنستکه تردد نیست در آنکه نمازش باطلست یا صحیح است و اولی آنست که تردیدی نیست بلی صحت
نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادات را مستلزم فساد نداند سیم در بیان اموریست که حق تعالی بر آنها مؤاخذه نمیفرماید بدانکه
بسیار صحیح از طرق عامه و خاصه از رسول خدا منقولست که حق تعالی برداشته است از امت من نه چیز را اول خطا یعنی امریکه بی اختیار
و بغفلت از او صادر شود مثل آنکه اراده کرد که تیری بجانب آهوئی بیندازد بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطا که مجتهد در مسئله
یا حاکم شرعی در حکمی بکند بذل وجهد خود را در آن کرده باشد تقصیری نکرده باشد یا طبیبی در معالجه بیماری خطائی بکند و تقصیر
در آن نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست اما مؤاخذه دنیوی در بعضی هست و در اول دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین
اگر در خواب کسی را بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیت لازم میشود در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المال است بنابر مشهور و در
طبیب بعضی گفته اند مطلقا ضامن است دیت را در مال خود و بعضی گفته اند که اگر از کسیکه معالجه او میکند براءت ذمه از او بگیرد ضمان از او ساقط

میشود دویم فراموشی است یعنی عقابی نیست بر کسیکه از روی فراموشی اعاده نماز را بکند و در ترک بعضی از افعال یا فعل بعضی سجده
لازم میشود سیم آنچه نداند و ظاهر آنستکه جاهل مطلقا معذور باشد و آیات و اخبار بسیار بر آن دلالت دارد و بسیاری از
استدلال باین میشود اگر چه خواه جاهل بمسئله باشد یا جاهل بموارد حکم خاصه با این قائل شده اند مثل کسیکه جاهل بنجاست جامه
یا بدن یا مواضع سجود که مشهور آنستکه اعاده نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و همچنین کسیکه جاهل باشد بغصبیت
مکان یا جامه در آن نماز کند یا کسیکه جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات و در مواضع آنها ترک کند و نکاح در عده و جنایت
سابقا مذکور شد و امثال اینها که در موضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مؤاخذه عقاب باشد و اگر تقصیر در تفحص نکرده
باشد ظاهرش عموم است در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار بر آن دلالت دارد چهارم چیزیچند که طاقت آن نداشته باشند
چنانکه حق تعالی فرموده است ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزیکه طاقت نیست ما را بآن و بعضی
گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است و هرچند قبیح و محال است که از حق تعالی واقع شود ممکن است دعا کردن بر سبیل تعبد باشد و بعضی
گفته اند مراد عذابها و عقوبتها است که بر امم سابقه نازل میشد حق تعالی ببرکت حضرت رسالت از این امت برداشته است و ظاهر آنست
که مراد تکالیف شاقه است که در امم سابقه بود و از این امت حق تعالی آسان کرده است و در این حدیث ظاهرا اینمعنی مراد باشد پنجم
چیزیکه مضطر شده باشد خواه از نزد خدا باشد مثل خوردن میته در وقتیکه خوف هلاک باشد و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار
شراب در حالیکه لقمه در گلو بند شده باشد و مانع دیگر نباشد و تداوی بحرام در وقتیکه دوا منحصر در آن شده باشد بنابر مشهور میان
علما و اخبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا در شراب هرگاه بچشم کشیدن و در حدیث وارد شده است که هرگاه میلی
مسکر بچشم کشد حق تعالی میلی از آتش جهنم بچشم او کشد و در اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی دوا در هیچ حرامی و شفا قرار نداده است
و بعضی از علما تداوی مسکر را مطلقا جایز نمیدانند بلکه شامل مضطر نیز نیست زیرا که حق تعالی فرموده است فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه
یعنی پس هرکه مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست او را و در معنی باغی و عادی خلافست و بعضی از روایات وارد شده است که
باغی آنستکه خروج بر امام کند و عادی کسی است که براه زنی رود و بر اینها میته حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد شده است که باغی طالب صید
و عادی دزد است و اگر اینها مضطر شوند بر اینها میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که باغی کسی
که برای لهو و بازی بشکار میرود نه از برای نفقه عیال و عادی دزد است و اکثر گفته اند که بقدر سد رمق میخورد نه آنقدر که سیر شود
ششم چیزیست که او را بر آن اکراه کنند در احکام تقیه گذشت چیزها که باکراه حلال میشود هفتم طیره است و انفعالست
از تاثیر نفس بفالهای بد مثل آنکه در میان اعراب تطیر میکرده اند در وقتیکه بسفر میرفته اند بمرغی یا شکاری که از جانب راست او
میشود بفال خوب میگرفته اند و اگر از جانب چپ میآمد … بسیاری در میان عجم نیز شایع است که اگر بسفری یا مقصدی بروند عطسه یا کسی
بر سر راه خوب ببینند بفال بد میدانند و آنکه حدیث وارد شده است که طیره در این امت نمیباشد چند احتمال دارد اول آنکه مراد رفع
مؤاخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی را چنین امری بخاطر برسد چون اختیاری نیست نمیشود که نفس از آن متاثر نشود خدا برای آن مؤاخذه
نمیفرماید کفاره آن اثر آنست که توکل کند بر خدا و امضای امر بکند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون نظر کنی بکن و اعتنا مکن دوم
آنستکه مراد رفع تاثیرات باشد از این امت ببرکت آنچه بایشان رسیده است از رسول خدا و ائمه هدی و عدم اعتنا بآن و توکل بر
و ادعیه و اذکاریکه روایت کرده اند از برای دفع ضرر آن سیم آنکه مراد رفع منع از آن باشد یعنی جوانان چنانکه صحابه ایشان و اکثر
عامه فهمیده اند اینمعنی از این حدیث بسیار بعید است معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلفست و مقتضای جمع میان آنها آنستکه اگر
توکل ضعیف باشد نفس از آن متاثر باشد ممکنست تاثیر بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بایشان نکند اثر نمیکند هشتم وسوسه
و تفکر در حالیست و در حدیث معتبر از حضرت صادق منقولست که سه چیز است که نجات نیافته از او پیغمبری و هر که پست تر از او است تفکر در و
سوسه در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مؤمن بکار نمیفرماید حسد خود را و بر هر تقدیر این فقره نیز چند احتمال دارد اول آنکه مراد و
سوسه های شیطان باشد که حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده میشود از افعال و احوال
ایشان و حق تعالی بر آن مؤاخذه نمیفرماید زیرا که رفع آن از نفس ممکن نیست لیکن واجبست بر او که باین گمان حکم نکند و اظهار آنها
و عمل بموجب آن نکند و اظهار آنها نماید یا آنکه قدح کند در ایشان و در شهادت ایشان بکند و در احادیث عامه وارد شده است که هر چیز ظن
کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که زنهار حذر کنید از گمان بد بردن که دروغ ترین سخنها است دوم آنستکه
مراد تفکر در وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در مبدء خلق اشیا و آنکه خدا را کی آفریده است و کی ایجاد کرده است و در دلهای
و مثل اینها از اموریکه اگر تکلم کند بآنها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانکه در وسوسه گذشت یا آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا

وخلق اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس فرموده‌اند و تمکین اشرار بر اضرار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و امثال اینها از اموری که کسی از اینها خالی می‌باشد و اینها معقول است هرگاه مستقر نکردد در نفس و بسبب آن شکی در عدل و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در روایت ابن بابویه این تتمه هست مادام که منطق بشفه یعنی مادامی که تکلم نکند بلب در اینها معنی اول ظاهرتر است **سیم** حسد است مادام که ظاهر نکند بزبان یا بدست و از بعضی ظاهر میشود که حسد که اظهار نکند داخل معاصی نیست اما معفو است این خلاف مشهور است اقا بوسعت رحمت الهی انسب است زیرا که کسی خود را از آن خالی نتواند کرد و این تکلیف نسبت باکثر خلق موجب حرج است و ممکن است مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه طیره نیز باشد چنانکه دانستی و اکثر اینها بنا بر اکثر معانی چون بر حق تعالی قبیح است صدور مجالست از آن شاید مراد اختصاص مجموع این خصال باشد باین امت بین منافات ندارد بآنکه بعضی مشترک باشد میان این امت و سایر امم والله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هر امری که از جانب خدا بر بندۀ وارد شود خدا اولیست بقبول عذر و تا امری را از برای مردم بیان نفرماید در آن باب حجت بر ایشان تمام نکند و بر ترک آن ایشان را عذاب نمیکند و ایضا اخبار بسیار وارد شده است که خدا برداشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسیکه در خواب است تا بیدار شود و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول روایت کرده است که حق تعالی وحی میکند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عباداند که منویسید گناهی بر بندۀ مؤمن در وقت دلتنگی و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از علی بن عطیه که گفت در خدمت حضرت صادق بودم مردی از آنحضرت سؤال کرد از شخصی که از او امری صادر شود در حالت غضب آیا خدا او را مؤاخذه میکند آنحضرت فرمود که خدا از آن کریمتر است که او را از جانب او وارد از مؤاخذه نماید و ابن بابویه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند چنانکه فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر وسع و اسع او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق فرمود که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر شبانه روز پنج نماز و در هر سالی سی روز روزه و در هر دویست درهم پنج درهم و در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از اینها هم دارند **خاتمه** در بیان احوال عالم بعد از انقضای امر قیامت ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده است از امام محمد باقر که گفت بتحقیق که خدا خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرده ایشان را از ادیم ارض یعنی از روی زمین پس ساکن کرده ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرده این بشر را و خلق کرده ذریت او را و نه والله خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که بهشت را خلق کرده است شاید که گمان کنید که چون روز قیامت شود حق تعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن کرداند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و اعتقاد بیگانگی او بکنند و تعظیم او بنمایند چنین نیست بلکه خلق دیگری میافریند که او را بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشان را بر دارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه افکند آیا نشنیده که خدا فرموده است روزیکه بدل شود زمین بغیر زمین و بدل شود آسمانها و فرموده است آیا ماندیم و تعب کشیدیم از خلق اول بلکه در شبهه‌اند و شک دارند در خلق تازه و مراد این خلقی است که بعد از قیامت خواهد شد **وایضا** در خصال بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که در تفسیر این دو آیه فرمود که چون حق تعالی فانی میکرداند این خلق را و این عالم را و ساکن میکرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه میکند عالمی بغیر از این عالم و خلق تازۀ ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را بیگانگی پرستند و از برای ایشان خلق میکند زمینی را بغیر این زمین که ایشان بر روی آن باشند و آسمانی بغیر این آسمان که بر بالای سر ایشان باشد شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا قسم که حق تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخرین آن عالمها و آدمهائی بدانکه این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده‌اند و متکلمان امامیه متعرض اینمطلب بنفی و اثبات نشده‌اند و منافاة با ادله عقلیه و نقلیه و اصول قطعیه ندارد و اما بحدی نرسیده که موجب جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد شده است که امور غریبه و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع کند مبادرت براو انکار منمائید و تکذیب قائل آنها مکنید و تاویلش را بما رد کنید پس انکار اینها نمیکنیم و در مرتبه تجویز و احتمال میگذاریم

تمام شد کتاب حق الیقین در آخر شعبان المعظم سال هزار و صد و نه از هجرت و چون با استعجال در ترا کم اشغال نوشته شد ملتمس از ناظران آنکه بر سهوی در صدد اعتراض در نیایند و چون تجدید مرمت اصول مندرس اسلام میکند سالها آثار آنها محو شده و اکثر مدعیان علم اعراض از آنها نموده‌اند و اصول مخترعه خویش ساخته‌اند